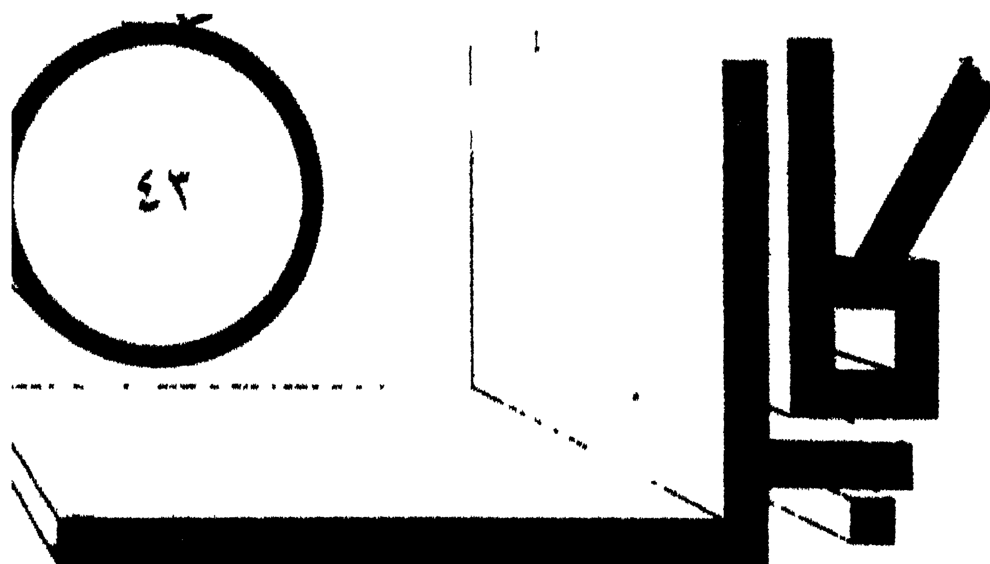

٤٢

آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ ارک
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات: باشهزاده احمدعلی خان (درانی) مدیر انجمن

کابل

«مجلهٔ مصور ماهوار»
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل: ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف: نصف قیمت

اول جدی ۱۳۱۳ هجری شمسی — ۲۳ دسمبر ۱۹۳۴ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
روزنامه نگاری	جناب سید قاسم خان رشتیا	۱
رادیوم	ترجمه جناب عبدالغفور رحان ترجمان	۱۰
الماسهای معروف تاریخی	جناب سید قاسم خان رشتیا	۱۷
فن تاریخ	جناب م، قدیر خان ترکی	۳۰
تحقیقات فلسفهٔ لغات والسنه	ترجمهٔ جناب قاری عبدالله خان	۳۶
آمال و آرزوی مادر	جناب «شایق»	۵۱
وقت	جناب محمد مسرورخان «صبا»	۵۳
غزل	جناب آزاد کابلی	۵٤
آبحیات از ادبیات (پشتو)	جناب مولوی قیام الدینخان	«
مخمس	جناب محمد نعیمخان «قاصدسنائی»	۵۵
تتبعات تاریخی راجع به بلخ	جنابم، کریم خان نزیهی	۵۷
هرات	جناب غلام جیلانی خان جلالی	٦٦
آثار عتیقهٔ بودائی بامیان	ترجمهٔ جناب احمد علیخان	۷۸
تقریظ بر مسافر	انجمن	۸۱
همالیه به تسلیم شدن حاضر نیست	ترجمه جناب رشتیا	۸۰
ساحهٔ جدید زندگانی	ترجمهٔ جناب محمد صدیق خان طرزی	۹۲
خسوف شب یکشنبه ۱٤ شوال	جناب حبیب الله خان آخند زاده منجم	آخر

تصاویر:	صفحه
۱ و، ج عبدالرزاق خان رئیس بلدیه با وکلا و مامورین و منسوبین آن	۹
۲ الماس ها	۲۹
۳ درهٔ شصت پنجشیر - درهٔ پیغمان نجراب	۵۰-۵۱
٤ درهٔ بوتهٔ نجراب - مدرسهٔ خواجه محمد پارسا در بلخ	۵٦-۵۷
۵ هیئت تنکابریت	۹۱

روزنامه نگاری (۱)

نگارش جناب سید قاسم خان رشتیا

حس کنجکاوی و کسب اطلاع از وقائع دور و پیش خود، از اول درنهاد انسان بودیعه گذاشته شده وبعد ها فکر نشر افکار و خیالات تازه دراثر تطورات معنوی او به آن علاوه گردیده است، چنانچه از قدیم الایام بشر به دانستن گذارشات اطراف وهمچنین به‌تبلیغ نظریات خویش مایل بوده وبرای این کار در هرزمان وسائلی را که در دسترس او بود، بکارمیبرد. گاهی بواسطهٔ قصص وحکایات وسیاحت ومسافرتها ونطق و موعظت وزمانی ذریعهٔ نشریات مختلفه، بهترین وسیلهٔ که برای اجرای این دو خواهش بدست انسان افتاد همانا پیدایش خط وکتابت بود بقسمیکه بلافاصله به قید کردن وقائع جهان واطراف خود ونظریات خصوصی، روحی، علمی ونشر آنها پرداخت.

---

(۱) این اسم اگرچه در معنی اصلی مفهوم خاص دارد ونوشتن جرائد یومیه یعنی روزنامه جات را افاده میکند اما دراصطلاح امروز بمعنی مطلق فن صحافت یعنی اخبار نویسی استعمال میگردد ومقصود ما نیز درینجا از همین معنی اصطلاحی آنست.

برینوجه کتابهـای مختلفه بوجود آمده تادیر زمان همین وسیله مهمترین ذریعهٔ برای استطلاع از احوال عالم و عالمیان ونشر افکار و نظریات متنوعه بشمار میرفت.

ولی چون رفتار تمدن روز بروز بسبب سرعت متمادی لازم است هر روزه وسائل جدیدی برای این کار بدست آورده شود. خصوصاً از زمانیکه مدنیت داخل مرحلهٔ تازهٔ گردیده ودرسر آن تندی بی سابقهٔ پدید آمده حس کنجکاوی انسان واطلاع خواهی از واقعات دنیا (که نسبت به پیش خیلی کسب وسعت نموده ودرعین حال روابط بشریت را نیز ترقی بخشیده بود) وهمچنین نشر افکار وخیالات تازه (که یکی از اساس خود تمدن رفته بود) فزونتر شده درصدد یافتن وسیلهٔ جدیدی برای پیشبرد مقاصد خود افتادند. همینجاست که پنجصد سال پیش ازین درقرن پانزده « جرائد » « جریده نگاری » بوجود آمد.

بنابران میتوان گفت که روزنامه نگاری با آغاز تمدن کنونی (۱) باهم شروع شده واز آنوقت به بعد همیشه بلا انقطاع رفتار آن را تعقیب نموده است بقسمیکه امروز همانطوریکه مدنیت به اوج کمال خود رسیده و هر روز مظاهر شگفت انگیزی را بنظر انسان ارائه میدهد، فن صحافت وروزنامه نویسی (که یک جزء بزرگ و درحقیقت آئینهٔ آن است) نیز خیلی ترقی ونشو ونمو نموده که پی بردن به جزئیات آن شخص را دوچار حیرت زیادی میگرداند. مثلاً اگر ترقی محیر العقول علم وفن ازآنجمله خوارق هواپیمائی واکتشافات جوی وشاهکار های مهندسی ومعماری واختراعات عالم طب وغیره نمونه های برجسته تکامل تمدن محسوب گردد، بالمقابل به ترقی شگفت آور مطبوعات وتکثر وتعدد بیش ازحد جرائد

(۱) دور « رونسانس » یاتجدد ادبیات وعلوم را آغاز مدنیت امروزه قرار میدهیم.

ومجلات مسلکی وبوجود آمدن روزنامه هائیکه تعداد اشاعت روزانهٔ آن به ۲ میلیون نسخه میرسد ودرروز ۲ حتی ۳ نوبت طبع میشود ، بدون شك بهترین شاهد پیشرفت روزافزون فن صحافت ، یابعبارت دیگر برجسته ترین مظهر پیروی صحیح روزنامه نگاری ازمدنیت امروزه بشمار خواهد رفت .

بهر حال ناگفته نماند که روزنامه نگاری هم بمانند سائر شعبات مدنیت همه روزه مقابل بالتغیراتیست که درظاهر سیر تمدن ودرحقیقت تطورات مختلفهٔ بشر ایجاب میکنند . ازهمین جهت است که جریده نگاری یك قرن پیش را با قرن بعد بلکه از ۲۰ سال قبل را باامروز حتی روزنامه نویسی یك سال را بسال دیگر نسبت نمیتوان داد . واگر مطبوعات این دوره ها با یکدیگر مورد مقایسه قرار داده شود . بنظر اول انسان تغیرات بزرگی را درمادیات ومعنویات یا بهتر بگوئیم درظاهر وباطن وشکل ومضمون آن مشاهده خواهد کرد . نظیر این فن صحافت در هر نقطه باندازهٔ تابع مقتضیات محیط نیز میباشد و هر مملکت نظریات جداگانهٔ را ازلحاظ سیاست وآداب معاشرت ودرجهٔ تمدن خود درجریده نگاری تعقیب مینماید .

ازینجا است که فن صحافت یا روزنامه نگاری یك امر مشکل گردیده وهر کس به پیشبرد آن موفق شده نمیتواند . بلکه ازیك طرف فراگرفتن تعلیمات مخصوصه ومطالعات وسیعه وازطرف دیگر دلچسپ وکارکردن عملی را درین رشته وبالاخره مدنظر گرفتن نکات مخصوصهٔ را ایجاب مینماید و در انصورت تم یك روزنامه نگار صحیح و حقیقی شدن ، استعداد خصوصی لازم دارد که درهر کسی سراغ نمیتوان نمود .

چون جرائد وتمام مطبوعات درحقیقت (بمانند سابق) برای مطلع ساختن

بدینوجه کتابهای مختلفه بوجود آمده تا در زمان همین وسیله مهمترین ذریعهٔ
برای استطلاع از احوال عالم و عالمیان و نشر افکار و نظریات متنوعه
بشمار میرفت

ولی چون رفتار تمدن روز بروز بسرعت میفزاید لازم است هر وقت
وسائل جدیدی برای این کار بدست آورده شود خصوصا از زمانیکه مدنیت
داخل مرحلهٔ تازهٔ گردیده و در سر آن تمدنی فی سابقهٔ پدید آمده [illegible]
کنجکاوی انسان و اطلاع خواهی او [illegible] (که [illegible]
[illegible] و [illegible] و در عین حال روابط [illegible] را [illegible])
و همچنین نشر افکار و خیالات تازه (که [illegible])
[illegible] شده درصدد یافتن وسائل جدیدی برای [illegible]
همینجاست که تخمینا سال [illegible] در قرن [illegible] " جرائد [illegible]
نگاری " بوجود آمد

[illegible] میتوان گفت که روزنامه نگاری با آغاز مدنیت نوین (۱) تقریبا
شروع شده و از آنوقت به بعد [illegible] رفتار آن [illegible] است
بقسمیکه امروز همانطوریکه مدنیت به اوج کمال خود رسیده و [illegible]
شگفت انگیزی را بنظر انسان ارائه میدهد [illegible] صحافت و روزنامه نویسی (که [illegible]
جزء بزرگ و در حقیقت [illegible] آن است) [illegible]
پی بردن به جزئیات آن [illegible] را ده چاپ [illegible] مثلا [illegible]
محیر العقول علم و فن از آنجمله خوارق هوا پیمائی و اکتشافات جوی و شاهکار های
مهندسی و معماری و اختراعات عالم طب و غیره [illegible] های برجسته تکامل تمدن
محسوب گردد، بالمقابل به ترقی شگفت آور مطبوعات و تکثر و تعدد بی از حد جرائد

(۱) دور [illegible] رونسانس با تجدد ادبیات و علوم را آغاز مدنیت امروزه قرار میدهیم .

و محلات مسلکی و بوجود آمدن روزنامه هائیکه تعداد اشاعت روزانهٔ آن به ۲ میلیون نسخه میرسد و در روز ۲ حتی ۳ نوبت طبع میشود ، بدون شك بهترین شاهد پیشرفت روز افزون فن صحافت ، بالعبارت دیگر برجسته ترین مظهر پیروی صحیح روزنامه نگاری از مدنیت امروزه بشمار خواهد رفت .

بهر حال ناگفته نماند که روزنامه نگاری هم بمانند سائر شعبات مدنیت همه روزه مقابل بالغیر اتیست که در ظاهر سیر تمدن و درحقیقت تطورات مختلفهٔ بشر ایجاب میکند از همین جهت است که جریده نگاری یك قرن پیش را با قرن بعد بلکه از ۲۰ سال قبل را با امروز حتی روزنامه نویسی یك سال را بسال دیگر نسبت عنوان داد و اگر مطبوعات این دوره ها با یکدیگر مورد مقایسه قرار داده شود بنظر اول انسان تعراب بزرگی را در مادیات و معنویات یا بهتر بگوئیم در ظاهر و باطن و شکل و مضمون آن مشاهده خواهد کرد . نظر این فن صحافت در هر نقطه باندازهٔ تابع مقتضیات محیط میباشد و هر مملکت نظریات جداگانهٔ را از لحاظ سیاست و آداب معاشرت و درجهٔ تمدن خود در جریده نگاری تعقیب مینماید

از اینجا است که فن صحافت یا روزنامه نگاری یك امر مشکل گردیده و هر کس به نشر دادن آن موفق شده نمیتواند تا که از یك طرف فرا گرفتن تعلیمات مخصوصه و مطالعات وسیعه و از طرف دیگر بلدیت بکار کردن عملی را در بین رشته و بالاخره مدنظر گرفتن تکات مخصوصهٔ را ایجاب مینماید و در انصورت هم یك روزنامه نگار صحیح و حقیقی شدن استعداد خصوصی لازم دارد که در هر کسی سراغ نمیتوان نمود

چون جرائد و تمام مطبوعات در حقیقت (مانند سابق) برای مطلع ساختن

عامه از وقائع مختلفهٔ جهان و تطورات مخصوصهٔ شعب متعددهٔ مدنیت و اجتماع ، از قبیل ترقیات علوم و فنون وغیره اطلاعات مفیده و در عین حال جهت جای دادن افکار و نظریات مفیدهٔ مخصوصه (مسلکی یا سیاسی اجتماعی باشد) در اذهان آنهااست ، بنا بر آن اولین چیز یکه برای یك روز نامه نگار لازم است اینست که از حیات و استعداد ذهنی و اخلاقی و مدنی تودهٔ که برای آنها چیز نوشتن می خواهد مطلع بوده و همواره در صدد تعقیب تطورات و تغیراتی باشد که دائماً در افکار و خیالات آن موجب اقتضاآت زمانه ، وارد میشود تا آنچه را می نویسد و از آن استفادهٔ فکری تودهٔ مزبور یا نفوذ وقبول آن را در اذهان مردم ، منظور نظر دارد ، بهدر نرود ، زیرا در صورتیکه گفته ها و معلومات او دور یا بالاتر از حیات و استعداد ذهنی و اخلاقی و مدنی تودهٔ مذکور [illegible] آنها از آن استفاده خواهند گرفت و نه چیزی از آن در صحنه و فکر ایشان جای گیر [illegible] خواهد گردید [illegible] که به اصطلاح از یك گوش در آمده از گوش دیگر خارج خواهد شد [illegible] بلکه بر خلاف نتائج آنها از [illegible] خود منزجر و بری آمده ، کاملاً [illegible] خود انفس [illegible] است که تمام جریده نگار [illegible] جا گیری در آن سعی بلیغ مینمایند .

دومین چیز که [illegible] یك روزنامه نویس لازم است ، سلاست در [illegible] وحسن تألیف عبارات که اثر آن را هیچکس انکار کرده نمیتواند . در واقع ، اگر جریده نگاری [illegible] نظریات را [illegible] دارای این صفت بوده باشد

آنچه درجهٔ دوم برای جریده نگار [illegible] دارد مد نظر گرفتن ذوق عامه

و طرز تخیل مردمانیست که دربین ایشان روزنامه اش نشر میشود زیرا: روزنامه یامجله که باید همواره پیروی ذوق ودرجهٔ فکری عوام را داشته ودرانظار همه دلچسپ واقع گردد، درصورت دوری ومباینت داشتن ازآن، در تودهٔ مزبور هیچ قسم دلچسپی تولید نکرده، مهمترین منظور چیز نوسی وروزنامه نگاری که عبارت ازعلاقه مندی خوانندگان است، فوت میشود بنابران نوسنده وصاحب روزنامه را لازم است که درانتخاب موضوعات خیلی توجه نموده آنچه را دراخبار خود داخل سازد که کاملاً مطابق ذوق عامه بوده، باتطبیق شدن های خود درحیات وافکار همه مردمان اسباب جلب توجهٔ آنها را فراهم آورد ازینجا است که روزنامه های امروزه عموماً بدرجهٔ انتها پیروی ذوق عموم را نموده وبرای جلب خاطر وقلوب خوانندگان وسائل متنوعی را بکار میبرند

باقی ازمطالب اساسی که برای روزنامه نگار اهمیت زیاد دارد اسلوب ساده عام فهم است درتمامی مواردودرجمیع مباحث، بطوریکه همیشه ذهن طبقهٔ متوسط بلکه فکر کسانیرا مدنظر داشته باشد که فقط سواد خواندن ونوشتن را دارند ودیگر ازمعلومات عصری وعلوم وفنون واصطلاحات تازه کاملاً بی بهره میباشند

بانوشته جات ولتریت او درهرجا بدرجهٔ نمو صبغت باحسن قبول ودلچسپی تلقی شود والا اگر مطالب را بااسلوب بلند یاغیر مانوس انشا واتعات واصطلاحات علمی وفنی ومحاورهٔ جدید وبی سابقه را استعمال میکرد، روزنامهٔ و هیچوجه توجه عامه را بسوی خود جلب کرده نخواهد توانست وهدف مقصود که عبارت ازعمومیت ومحبوبیت یافتن آنست دربین تمامی مردمان، ازدست خواهد رفت.

بهمین سبب است که امروز کلیهٔ روزنامه ها و مجلات معتبر حقیر را زهر مسلك که باشد به ساده ترین اسلوبی نشر می یابد بقسمیکه زبان روزنامه کاملاً یك زبان علیحدهٔ عامیانه‌شده است . پس روزنامه نویس باید درین قسمت توجه زیادی مبذول داشته ، عموم مطالب را بیك شیوهٔ سلیس وعام فهم و مرغوبی درآورد که خوانندگان به آن انس وعادات دارند واگر ازآوردن لغات و اصطلاحات علمی و فنی و غیره مطالب بیگانه ناگزیر باشد، در موقعش شرح آن پرداخته و هرگاه فهمیدن حقیقت یا فهمایدن آنها برای خودش هم اشکال میداشت، یاناممکن میبود بهتر است ازان صرف نظر کند و تا وقتیکه معلومات خودا وکامل نباشد، به نشر آن نپردازد .

یك رنگی و یك آهنگی مضامین نیز از مطالبی است که باید ازنظر روزنامه نگار نماند ، زیرا هرگاه درمقالات و مضامین مختلفهٔ یك روزنامه یك دستی و یگانگی اسلوب ونگارش موجود نمیباشد ، علاوه برآنکه برای خواننده دلچسپ واقع نمیشود ، عدم مهارت یا نقص کنترول (مواظبت و تفتیش) صاحب روزنامه را نشان‌میدهد پس بایدآهنگ وروش یك روزنامه‌یا مجله همواره بیك سان بوده ، مطالب و مباحث مختلفه بهمان شیوه درآورده شود، همچنین است درباب اصطلاحات علمی و اسمای جغرافیائی وغیره لغات بیگانه‌که رواج یافته باید همهٔ آنها دائم از طرف روزنامه نگار بیك شکل و تلفظ بمطالعهٔ قارئین رسانیده شود نه به اشکال وآهنگ های مختلف که أسباب اشتباهات زیادی را فراهم میسازد و هم بی دقتی نگارنده را نشان میدهد

مهمترین مطالبیکه یك روزنامه نویس ازمد نظر گرفتن ومراعات آنها ناگزیر است ...یا رفوق شرح داده شد ، حال‌می‌آئیم به مطالب جزئی‌تری که فن‌روزنامه نگاری عصری به آن استوار است ودرداخل چند مادهٔ ذیل خلاصه می‌شود

۱) سعی در کوتاهی مضامین و اختصار مطالب بطور مرغوب که دماغ خواننده را خسته نسازد خصوصاً در مسائل علمی و مسلکی که اساساً خشك و خستگی آور است، مراعات این مسئله ضرور بوده و همین مسئله در شهرت و محبوبیت یك روزنامه تاثیر دارد.

۲) دلچسپی مضامین است بقسمیکه خاطر هر شخص را به خواندن متمایل دارد و هرچند بحث علمی و غیر مأنوس باشد، به اسلوب اسان شیرین و دلچسپ انشا شود. چنانچه امروز یکی از مطالب مهمیکه در جرائد دنیا همیشه مراعات آن را مینمایند همین اسلوب سهل آغاز است که در هر قسم مضامین بکار می برند و روزنامه نگاران تمامی مباحث سیاسی، اجتماعی حتی علمی را به همین شیوه نشر می دهند و سبب اسباب علاقه مندی و جذب خاطر خوانندگان میگردد.

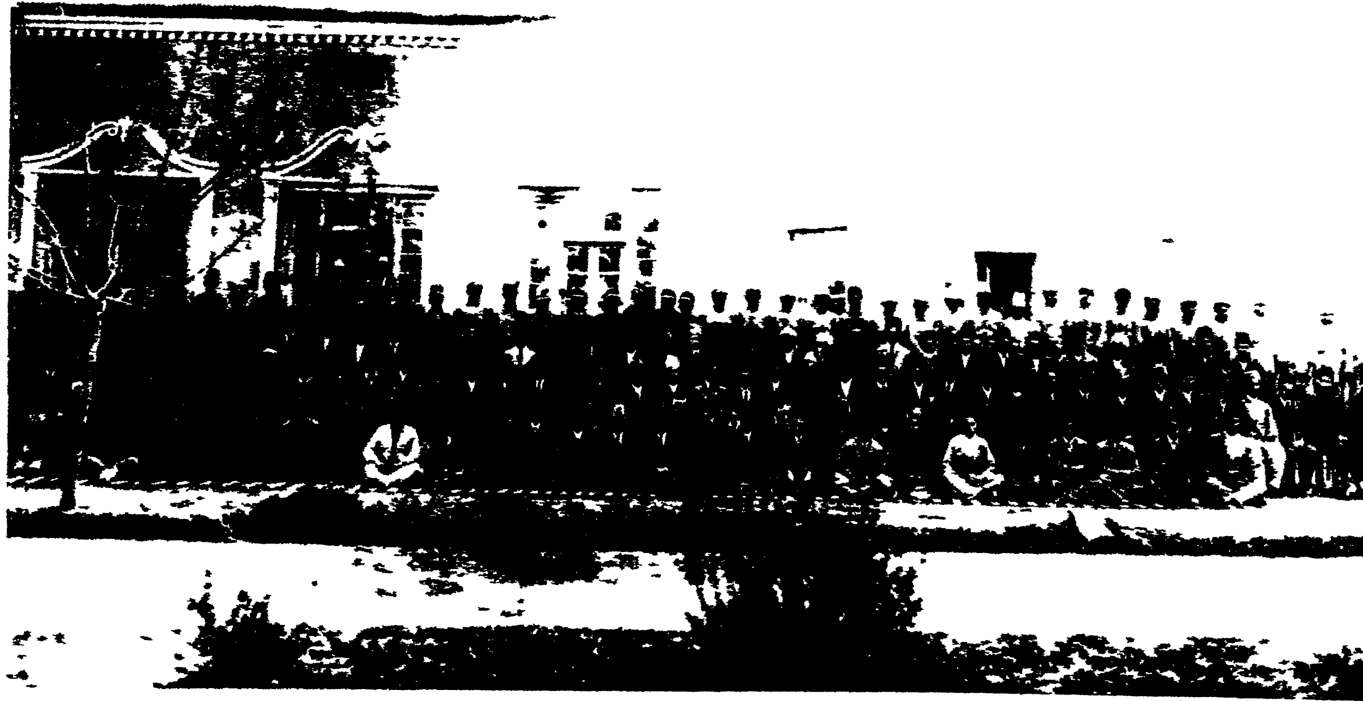
۳) تنوع و رنگینی مضامین که باید حتی الوسع روزنامه نگار به آن عطف توجه نماید و در یك طرف مضامین رنگین و قشنگ را که حاکی از عجائب طبیعت خصوصیات و جزئیات اخلاقی ملل و افراد و یا کارنامه های رجال بزرگ و نوابغ و غیره باشد انتخاب و از طرف دیگر در تنوع آنها سعی بعمل بیاورد تاعلاوه بر تولید دلچسپی مورد قبول و توجهٔ طبقات مختلفه باشد.

٤) تکثر مضامین میباشد که برای روزنامه نگار زحمت زیاد دارد اما بهمان اندازه اسباب علاقه مندی خوانندگان و حسن قبول عموم را فراهم میسازد. روزنامه یا مجله اگرچه مسلکی یعنی باحث از یك شعبهٔ مخصوص مثل اقتصاد، حفظ الصحه، ادبیات، تاریخ، امور عسکری وغیره باشد، باید حاوی مضامین و مقالات کوتاه ولی متعدد بوده بقرار مادهٔ (۳) مضامین آن در داخل همان مسلك تنوع و رنگینی داشته باشد.

۵) انتخاب عناوین است به این معنی که عنوان باید خلاصه جامع تمام آن مضمونی باشد که زیر آن داخل میگردد نه اینکه یك قسمت از آن را افاده کرده یا خواننده را به اشتباه بیندازد، و از مطلب خیلی دور برد در عین حال باید سعی شود که عنوان بسیار دلچسپ وجالب نظر باشد (نه از روی درشتی بلکه از لحاظ معنی) زیرا در صورتیکه عنوان مفاد مضمون را خاطر نشان نکند یا دور از مطلب و یا خشن و بد آهنگ و یا دارای معنی ثقیل باشد، در نظر اول به خواننده خوش نیامده و اگر هم به مضامین دارد دل از خواندن طبعش مکدر و منزجر میگردد و آنگاهی چه بسا ممکن است روز روز به انسان معلوم و زیاده تر شده میرود، عنوان باید طوری باشد که اشخاص از خواندن آن خلاصهٔ مطلب را درك کرده اگر وقت شان تنگ باشد و یا به آن دلچسپی ندارند از دیدن آن روح مطلب را فهمیده و به این قسم استفاده نموده بتوانند و یا از اشتباه بر کنار بوده، از آن بگذرند

٦) حسن سلیقه است که پهلوی هر پنج فقرهٔ فوق، آن نیز باید مراعات شود یعنی روزنامه نگار در فن صحافت دسترس کامل داشته تطورات روزمرهٔ آن را تعقیب و در موقعش به جریدهٔ خود داخل سازد. مثل ترتیب مضامین که مطالب و تصاویر روی ساسب در آن جا داده شود و گذاشتن کلیشه های قشنگ معنی دار و تصاویر داخت و علامات مصور مختلف و خوانی قطع و حجم، رنگ و قاعد جریده با محاله مطابق مسلك یا موقعیت آن:

۷) موقع شناسی. است که باید جریده نگار تا اندازهٔ ممکن به آن توجه خود را مبذول داشته هر خبر و هر واقعه و هر قسم معلومات (و در صورت امکان تمام تصاویر) را در موقعش بدون معطلی و در زمانیکه اذهان عامه متوجه



و ح عبدالرزاق خان رئیس و وکلا و مامورین و مستخدمین بلدیه کاش

ومنتظر آن میباشد، بطور صاف وروشن نشر نماید و درترتیب آنها طوری دقت کند که از آن خواننده برتیزی فکر وتوجه زیاد نگارنده اطمینان حاصل نماید وهمین خود بسی اسباب دلچسپی خوانندگان را فراهم میسازد.

۸) تازه گی نگارشات: است به‌این معنی که باید تمام مضامین ومباحث واشکال وتصاویر جریده تازه وبکر ومطابق اوضاع وقت بوده، عموماً درانها خیالات حتی اصطلاحات ولغات وترکیبات عصری استعمال گردد وازاستعمال بحث ها ونظریات وتخیلات ومصطلاحات وبالاخره جملات کهنه وپیش پاافتاده اجتناب ورزیده شود تازگی‌های مادی ومعنوی یك روزنامه دراهمیت وحسن قبول آن تاثیرکلی دارد وباید طرف توجهٔ مخصوص روزنامه نگارباشد.

۹) متانت است که باید روزنامه نگار درنگارشات ونشریات خود همیشه مراعات آن را نموده، ازتبدیل های فوری اسلوب واصول وشکل روزنامه، جریده یامجله اجتناب ورزد. زیرا درانصورت علاوه برسبك معلوم شدن آن، نگارنده نیز درنظرها هردم خیال ومتردد مینماید وبنابران اعتماد عامه ازنگارشاتش کاسته میشود اما ملتفت باید بود که سنگینی ومتانت یك اخبار مستلزم این نیست که مضامین ثقیل وآهنگ های وزین ومطالب بسیارجدی را استعمال ویا بیك شکل وترتیب واحدا گرچه مطابق اقتضای زمان نباشد، همواره قائم بماند زیرا این کار مخالف سفارشات فوق مثل روانی مضمون ومراعات ذوق عامه وبکاربردن شیوهٔ دلچسپ وبالاخره رنگینی وتازه گی محتویات نشریات، میباشد، بلکه شیوهٔ هزل آمیز وبحث های ساده وخصوصیات حیاتی بهیچوجه منافی متانت یك جریده یا مجله نمیباشد وفقط متانت روح مطالب وشکل ظاهری آن اهمیت دارد،

رادیوم

رادیواکتیویتی (۱) دنیای جدیدی را آشکار میکند

[illegible]

[illegible] رادیوم [illegible] کشف [illegible]
سال ۱۸۹۵ [illegible]
[illegible] که [illegible]
اشعهٔ [illegible] می‌شود که [illegible]
که شیشه‌های عکس را [illegible]) [illegible]
[illegible] قدر دیده شد که [illegible] این اشعه [illegible]
[illegible] Henri Poincaré [illegible]
امتحان کردند که آیا آنها [illegible] از خود [illegible]

[illegible] Becquerel این کار را [illegible]
[illegible] کرد [illegible] اورانیوم [illegible] در [illegible]
[illegible] شده [illegible] عکس [illegible]
[illegible] آمد آن را [illegible]
[illegible]
[illegible] شده [illegible] اورانیوم [illegible]
[illegible] اشاعه [illegible] خود [illegible]

[illegible] دارای [illegible]
[illegible]
[illegible] که دارای [illegible]
[illegible] اورانیوم
[illegible] شده است [illegible] Pitchblende (اورانیوم معدنی که در [illegible] می‌شود)

(۱) اشیائی مانند رادیوم، اورانیوم [illegible] که اشعهٔ [illegible] از خود بروز داده و این اشعه در اجسام [illegible] اثرات [illegible] می‌کند اشیای رادیواکتیو Radio Active و [illegible] Radio Activity رادیواکتیویتی می‌گویند

را زیر امتحان گرفت مشاهده کرد که اثری که از این ماده تولید میشود نسبت بمقدار اورانیومی که در فارمهٔ فی موجود دارد مراتب شدید و قوی تر میباشد ، پس چنان استنباط کرد که « پچ بلند » شامل عنصری است که نسبت به اورانیوم شدید تر باشد و اکنون میباشد در همین عنصر است که دو مرد کیوری » باماں دست به کاری زدند

مادام کیوری Madame Curie که در ٤ جولائی ۱۹۳٤ درگذشت دختری از وارسا ریاضیات و فزیکس بود و پدر ایشان مشارالیها در سال ۱۸۹۱ که در آنوقت ۲٤ ساله بود بغرض مطالعهٔ سائنس در پاریس مقیم سوربون وارد شد در سال ۱۸۹٤ مرکیوری Pierre Curie متعلم کیمیا را ملاقات کرد و در سال ۱۸۹۵ با او ازدواج نمود یکسال بعد در صدد حل مسئلهٔ که ... کورل به آنها سپرده بود برآمده عنصر رادیو اکتو را که در « پچ بلند » کاملن کردند در لابراتوار (تقریبا ۲ ... خروار) پچ بلند که حکومت آسترا برایشان فرستاده بود زیر تحقیق و تجربه گرفتند .

تکمیل این کار تا حدیکه سال ۱۸۹۸ در ... جدید و عنصر جدید راد و اکتو را کشف کردند که اول پولونیوم Polonium دوم که قوی ترین هرسه است Radium و سوم که آنرا دیبرن Debierne از همکاران کیوریها کشف کرد آکتینیوم Actinium است .

این عمل جدا کردن مرکبات خالص رادیوم (که مادام کیوری انجام داد) اگرچه از نقطهٔ فن ساده است ، مگر در عمل از جهت کمی مقدار مواد ... دشوار است . در پچ بلند و دیگر ذرات معدنی در هر ۱۰ ملیون حصه اورانیوم فقط ۳ حصه رادیوم وجود دارد از یک تن ... معدنی که مقدار اورانیوم آن زیاده تر باشد کمتر از یک گرام رادیوم استخراج می شود . به همین سبب است که رادیوم قیمتی ترین ذرات دنیا شمرده می شود امروز یک ملی گرام رادیوم تقریبا ۱۲ پوند (٦۰۰ افغانی) ارزش دارد ... ۹۰ ... طلا ... دارد .

رجحان و کیفیات کاوشهای کیوریها دلچسب ترین ... عالم سائنس ... کرد . ... و ... ت های ... (...) معلوم ... آنها ... که در دنیا حال داری موجود است که ... ارزش می گیرد ... دقیق و ... عرض با حرارت ترین احتراق ... رقت کناره ... خارج ... آن ... ساق ... کاسته ... برای اینکه ... برای این حالات ... ولا ... را ... می کند ... رادیوم ... ارزش ... است ... .

اما رویهمرفته سائنس برای تعبیر صحیح این معما تمایل مخصوصی نشانیداد. تامسن Thomson وجود الکترانها را که ذرات کوچک برق بوده و نسبت بآتوم هایدروجن ۲ هزار مرتبه کوچکتر است ثابت کرد. ازین الکترانها بائر چارج برق روهای زیادی تولید میشود. تامسن کتله ها و سرعت رفتار وغیرهٔ آنها را از مقدار انحرافی که از جادهٔ مستقیم شان در تحت اثر قوای معلومهٔ برق و مقناطیسی تولید میشد سنجش کرد.

نظیر این، تجربیات دیگری بالای اشعهٔ اشیای رادیواکتو بعمل آمده و بوضوح پیوست که این اشعه مرکب است از الکترانهای که رفتار خیلی سریع (قریب سرعت نور) دارند. تجارب ما بعد ظاهر ساخت که اشعهٔ دیگری هم در مواد رادیواکتو موجود است که خیلی بمشکل از مسیر خودها منحرف میشوند. و بالاخره چنان معلوم شد که مواد مذبور دارای اشعهٔ ثالثی نیز هست که انحراف دادن آنها ممکن نیست. بنابران رادیوم سه نوع اشعهٔ از خود خارج میکنند، اشعهٔ الفا - اشعهٔ بیتا - اشعهٔ گاما.

اشعهٔ بیتا، الکترانها اند که ذرات خورد برق بوده و کمتر $\frac{1}{1800}$ حصهٔ کتلهٔ آتوم هایدروجن جسامت دارند. تمام این ذرات دارای یکنوع برق که موسوم به «برق منفی» است میباشند و سرعت رفتار آنها - چنانچه گفتیم - نزدیک بسرعت نور یعنی ۱۸۶۰۰۰ میل فی ثانیه است،

اشعهٔ الفا نیز ذرات برق بوده اما با اشعهٔ بیتا خیلی اختلاف دارد. اینها نسبةً جسیم تر هستند وزن یکذرهٔ شعاع الفا چهار برابر آتوم هایدروجن است. و نوع برق آن برضد ذرهٔ الفا بوده و آنرا «برق مثبت» میگویند. نیز سرعت رفتار اشعهٔ الفا خیلی بطی تر از نور بوده و از ۹۰۰۰ تا ۱۴۰۰۰ میل فی ثانیه میپیماید.

دستهٔ سوم که «اشعهٔ گاما» باشد بکلی فاقد قوهٔ برق است و مانند اشعهٔ اکس اساساً خیلی شبیه بامواج نور بوده اما طول موج آن نسبت بطول امواجی که نور مرئی را تشکیل میدهند کوتاه تر است. امواج اشعهٔ اکس هزارها مرتبه از امواج نور مرئی کوتاه تر میباشد اما اشعهٔ گاما که از رادیوم خارج میشود ازین هم کوتاه تر است و همین سبب است که نسبت با شعهٔ اکس نافذ تر میباشند، همهٔ این گونه شعاع ها، طول شان هرچه که باشد، بسرعت ۱۸۶۰۰۰ میل فی ثانیه قطع مسافه می کنند.

هیچ چیز، مثلاً شدید ترین فشار یا حرارت و غیره، کمترین ممانعت یا معاونت در خروج اشعهٔ رادیوم کرده نمیتوانند. مادام کیوری اظهار داشته که رادیواکتویتی خاصهٔ اساسی و تغییر ناپذیر خود آتوم میباشد. تجارب متعاقبه هم این نتیجه را تائید میکنند. آتومهای رادیوم یا دیگر شیٔ رادیواکتو خود بخود رو بتحلیل میروند. اهمیت بزرگ رادیوم در نزد سائنسدانان، کمک آن است به توضیح ساختمان آتوم و این مسئله اساس فزکس امروزه است.

در طبیعت تا حال ۹۲ عنصر کشف شده. هر مادهٔ دیگری که یافت می شود از ۲ یا زیاده عنصر های معلومه مرکب میباشند. آتومهای این عناصر از همدیگر مغایرت دارند. مخصوصاً

اوزان آنها مختلف می باشد . سبك ترین آتوم ها آتوم هایدروجن و سنگین ترین ، آتوم یورانیوم است . سائینسدانها از مدت مدیدی خیال میکردند که کلیه مواد مختلفهٔ زمین را میتوان ثابت کرد که از یك جنس ماده ـ شاید هایدروجن ـ ترکیب یافته یعنی فقط یك نوع ماده اساسی در دنیای ما وجود دارد و بس .

این تصور زمانی که « جی تومسن » الکتران را کشف کرد بحقیقت قریب تر شده رفت و خیال کردند که تمام آتومها از الکترانها مرکب اند ـ اما الکترانها چنانکه تذکر دادیم ، از برق منفی ترکیب یافته اند و حالانکه آتومها بحالت طبیعی دارای چارج برق معلوم نمی شوند . و برق آنها را خنثی گفته متوانیم . بنا بران واضح می شود که الکترانها حتماً باید دارای یك مقدار قوهٔ برق مثبت باشند که تا برق آتومها را خنثی کنند .

لارد روتر فورد Lord Rutherford اولین شخصی بوده که دران باره نظریهٔ عالم قبولی ارائه داد . مشار الیه باثر چندین تجربیات باین نتیجه رسید که ساختمان آتوم مانند نظام شمسی خیلی دقیق بوده یك هسته در مرکز و یکتعداد الکترانها بدورآن دارد . ساده ترین نمونه ، آتوم هایدروجن است که هستهٔ آن دارای یك قوهٔ برق مثبت که پروتون نام دارد، میباشد . و بدورآن هسته یا پروتون ، فقط یك الکتران است . و این دو جسم یعنی پروتون و الکتران باهم آتوم هایدروجن را تشکیل میدهند . دیدیم که الکتران ۲۰۰۰ مرتبه سبك تر است از آتوم هایدروجن . بناءً علیه باید تمام وزن آتوم را پروتون تشکیل دهد .

مقدار قوهٔ برق یك پروتون مساویست به مقدار قوهٔ برق منفی یك الکتران . اما پروتون نسبت به الکتران ۲۰۰۰ مرتبه سنگین تر است . در تمام اتومها ، باستثنای هایدروجن ، هستهٔ آنها از پروتون و الکتران مرکب بوده ، اما تعداد پروتون بیشتر می باشد مثلاً هیلیوم که دومین عنصر است بعد از هایدروجن ، حاویٔ ٤ پروتون بوده وهستهٔ آن دو الکتران، دارد . آتوم یورانیوم که وزنی ترین آتومها میباشد ، هستهٔ آن ۲۳۸ پروتون و ۱٤٦ الکتران داشته وبدورآن ۹۲ـ الکتران است . آتوم رادیوم نیز منتها درجه پیچیده میباشد . نوه یا هستهٔ آن مرکب از ۲۲٦ پرونون و ۱۳۸ ـ الکتران است ودورادورآن ۸۸ ـ الکتران وجود دارد . این آتومهای خیلی پیچیده بی ثبات و تغییر پذیر بوده خود بخود از هم می پاشند و همین خورد شدن آنها سبب رادیو اکتویتی می شود .

در حادثهٔ رادیو اکتویتی، عملاً استحالهٔ ماهیت ماده صورت‌می پذیرد یعنی یك شیٔ رادیو اکتو باثر تجزیه به شیٔ دیگر تبدیل میشود . سه نوع اشعهٔ که ازانها تذکر رفت ، همه از نوهٔ همین آتوم که در حال تجزیه است خارج می شود ، خواص یك آتوم منحصر است به نوهٔ آن . وقتیکه نوه تبدیل می شود خواص آتوم نیز تغییر میکند یعنی این آتوم بکلی آتوم یك شی دیگر می‌شود . احتمال دارد که این آتوم تغییر یافته هم ریزه ریزه شده و به یك آتوم شیٔ دیگر مبدل گردد . مثلاً یورانیوم یك سلسلهٔ تغیرات را پیموده بالاخره سرب می شود . یعنی مثلاً از یك ماده بمادهٔ دیگری که همهٔ آنها تغییر پذیر بوده اند تبدیل گردیده اخیراً بمادهٔ تغییر ناپذیر سرب خاتمه می یابد .

این تبدلات بیك سرعت متساوی صورت نمیگیرد . بلکه هر استحاله از حصهٔ یك ثانیه گرفته تا هزارها سال وقت میخواهد . بعضی ازین تغیرات بذریعهٔ خروج اشعهٔ الفا و بعض اوقات بأثر خروج اشعهٔ بیتا و زمانی بواسطهٔ خروج هر دو صورت میگیرد . ازین قرار اشعهٔ گاما محضاً یکنوع محصول فرعی بشمار میرود .

دیدیم که اشعهٔ بیتا الکترانها بوده و با اشعهٔ الفا کاملاً اختلاف دارد . معلوم شده که ذرهٔ الفا مرکب است از ٤ پروتون و ۲ الکتران . در واقع این ذرهٔ الفا با هستهٔ آتوم هیلیوم شباهت کلی داشته و ساختمان ثابت و تغیر ناپذیر دارد . این صورت اجتماع مخصوص در هرجا که باشد حالت منفردهٔ خود را حفظ میکند . حتی در تحولات خیلی شدید آتوم رادیوم ، این اجتماع مخصوص از هم نمی پاشد بلکه بصورت یکذرهٔ کوچك جامد و متراکم از آن خارج می شود .

و سرعت رفتار آن چنانچه گفتیم ، به ۱٤۰۰۰ میل فی ثانیه رسیده می تواند . این خواص ذرهٔ سریع الحرکت و وزن بیشتر عالم سائنس معلوم نمود . سائنسدان از کشف این ذره ، گلوله خوبی را برای بمباردمان دیگر آتومها بدست آورد . آیا آتومها از اثر بمباردمان ذرات الفا مثلاً تجزیه شده می توانند ؟

اولین تجارب کامیابانه درین باره بلای [illegible] بعمل آمد [illegible] ذرات الفا بمبارد می شد بعضاً حادثات وقوع می پذیرد که ذرهٔ الفا [illegible] نایتروجن را [illegible] می زند و باین صدمه [illegible] از [illegible] خارج شده [illegible] عنصر دیگری تحول می یابد . درینجاست که این [illegible] قدیم را بخاطر ما اعاده می کند . ازانوقت بعد [illegible] شده [illegible] از هم پاشیده .

اما [illegible] طریقهٔ [illegible] برای [illegible] آنقدر ما اقتصادی نیست . [illegible] فبریك [illegible] ذرات الفا [illegible] ۲۰ [illegible] نایتروجن تجزیه می شود . [illegible] و [illegible] یك آتوم [illegible] ذرهٔ الفا [illegible] خیلی زیاد است .

درین اواخر فن بمبارد کردن آتومها خیلی [illegible] اشعهٔ الفا که از رادیوم خارج می شود بکلی [illegible] ذرات خیلی سریع را تولید نمائیم . سابقاً دیدیم که آتوم [illegible] مرکب است از [illegible] که بدور آن یك الکتران گردش می کند حال از عبور دادن [illegible] هایدروجن ، می توانیم آتومها را از الکترانهای دور آنها جدا نمائیم . و [illegible] را استعمال کنیم می توانیم رفتار پروتونهای باقیمانده را خیلی سریع سازیم ، برای [illegible] درین اواخر آله ساخته شده که برق خیلی قوی تولید می کند .

پروتونهای سریع الحرکت که باین وسیله پیدا می‌شود بعضی نتائج فوق العاده بظهور آورده اند ـ مثلاً وقتیکه لیتیوم باین ذریعه بمبارد می‌شود معلوم میگردد که ذرات الفا از آن خروج می‌کنند. و پروتون سریع الحرکت در نوهٔ لیتیوم نفوذ کرده یك نوع انفجار تولید می نماید. ازین حقیقت مبرهن می‌شود که ذرهٔ خارج شده الفا متحمل است ۱۰۰ یا حتی ۵۰۰ چند انرژی پروتون بمبارد کننده را دارا باشد. پروتون مذکور تا اندازهٔ توانسته است ذخائر زیاد انرژی را که در نوهٔ آتومی کامن است مجزا کنند. اما عملاً باین وسیله نمیتوان از آتوم انرژی حاصل کرد. چه تقریباً یك ملیار پروتون باید فیر شود تا یك ضربت اصابت نماید. علاوه از لیتیوم دیگر عناصر را هم بهمین طریق میتوان از هم پاشاند.

درین تازه گیها یك ذرهٔ دیگری کشف شده که در بعض جهات نسبت به پروتون مفید و مؤثر تر است و آن هسته «هایدروجن ثقیل» می باشد. یعنی اخیرا کشف شده که چنان آتومهای هایدروجن وجود دارد که نسبت به هایدروجن متعارفه دو چند سنگین تر است. و یك آتوم این هایدروجن بجای هر ۶۰۰۰ آتوم هایدروجن معمولی است. نوه های این آتومهای سنگین را میتوان بعوض پروتونهای معمولی بصورت مرمی استعمال کرده و بعض اوقات، چنانکه بیان شد، نتایجی بدست آورد که از پروتونهای معمولی نمیشود حصول کرد. علاوه از صورت استعمال آن بطور مرمی، دیگر فائده هم دارد.

آب، چنانکه میدانیم، مرکب است ازهایدروجن و آکسیجن. هایدروجن سنگین نیز باآکسیجن ترکیب یافته آب می سازد. این آب که به «آب سنگین» موسوم است از آب معمولی اختلاف دارد. نسبت به آب معمولی ۱۰مرتبه سنگین تر بوده و نقطهٔ غلیان و نقطهٔ انجماد آن هم بلند تر است. لاکن شاید دلچسپ ترین صفت آن اثرش است برحیات. نباتات و حیوانات مخصوصه که درآب معمولی زندگانی دارند، وقتی درآب سنگین غرق شوند میمیرند. رول مهم و قطعیٔ که آب سنگین دراعمال حیاتیه بازی میکند هنوز زیر تدقیق است.

مطالعهٔ از هم پاشیدن آتوم، دو وجود دیگری را نیز کشف کرده است و آنها نیوتران و پازیتران اند. وقتیکه عنصر بریلیم بوسیلهٔ ذرات الفا زیر بمبارد گرفته شد معلوم گردید که یك نوع شعاع جدید و نافذ ازان خارج شد. امتحان مزید نشان داد که این شعاع مرکب از ذراتی اند که در جسامت برابر پروتون بوده اما قوهٔ برق نمیداشته باشند. این ذرهٔ جدید را نیوتران نام نهادند. و عقیده برین است که ذرهٔ موصوف از یك پروتون و یك الکتران که خیلی با هم نزدیك اند مرکب است. و هر کدام ازین اجسام، قوهٔ برق دیگری را رد کرده و مثل اینست که نیوتران اصلاً قوهٔ برقی نداشته باشد. این کیفیت که نیوتران مزبور بدون انحراف باثر جذابیت های برق خفیف، می‌توانند از میان آتومها بگذرد، هم دلیل قوهٔ نافذهٔ شدید آنست. یحتمل این وجود در ساختمان آتومها رول خیلی بزرگی خواهد باخت.

این تبدلات بیك سرعت متساوی صورت نمیگیرد . بلکه هر استحاله ازحصهٔ یك ثانیه گرفته تا سهزارها سال وقت میخواهد . بعضی ازین تغیرات بذریعهٔ خروج اشعهٔ الفا و بعض اوقات باثر خروج اشعهٔ بیتا و زمانی بواسطهٔ خروج هر دو صورت میگیرد . ازین نقطهٔ نظر ، اشعهٔ گاما محضاً یکنوع محصول فرعی بشمار میرود .

دیدیم که اشعهٔ بیتا الکتران ها بوده و با اشعهٔ الفا کاملاً اختلاف دارد . معلوم شده که ذرهٔ الفا مرکب است از ٤ پروتون و ۲ الکتران . درواقع این ذرهٔ الفا با نوهٔ آتوم هیلیوم شباهت کلی داشته وساختمان ثابت و تغییرناپذیردارد . این صورت اجتماع مخصوص درهرجا که باشد حالت منفردهٔ خود را حفظ میکند . حتی در تحولات خیلی شدیدآتوم رادیوم ، این اجتماع مخصوص از هم نمی باشد بلکه بصورت یکذرهٔ کوچك جامد ومتراکم ازان خارج می شود .

و سرعت رفتارآن چنانکه گفتیم ، به ۱٤۰۰۰ میل فی ثانیه رسیده می تواند . اینچنین یك ذرهٔ سریع الحرکت و وزنی بیشتر بعالم سائنس معلوم نبود . سائنسدان از کشف این ذره ، گلولهٔ خوبی را برای بمبارد مان دیگر آتومها بدست آورد . آیا آتومها از اثر بمبارد مان ذرات الفا عملاً تجزیه شده می توانند ؟

اولین تجارب کامیابانه درین باره بالای نایتروجن عمل آمد وقتیکه نایتروجن وسط ذرات الفا بمبارد می شود بعضاً چنان وقوع می پذیرد که ذرهٔ الفا مستقیماً نوهٔ آتوم هایدروجن را ضربت می زند و باین صورت از نوهٔ این آتوم یك پروتون خارج شده و نایتروجن بعنصر دیگری تحویل می یابد . درینجاست که این اولین عمل عملی استحالهٔ عناصر ، خیال کیمیاداهای قدیم را بخاطر ما اعاده می کند . ازانوقت بیعد معلوم شده است که بسیاری از عناصر را می توان باین صورت از هم پاشید .

اما ممکن نیست طریقهٔ مذکور برای مقاصد تجارتی بشکل عملی قرار بگیرد چه این طریقه آنقدرها اقتصادی نیست . چنانکه بذریعهٔ یك ملیون ذرات الفا بر نایتروجن ، فقط ۲۰ آتوم نایتروجن تجزیه می شود . در المونیم همان نیز ۱۰۰ آتوم را از هم می پاشد . از کلورین ، ارگون و پتاسیم محض یك آتوم باثر فیر یك ملیون ذرهٔ الفا خارج می شود . با اینهمه فایدهٔ علمی این تجربیات خیلی زیاد است .

درین اواخر فن بمبارد کردن آتومها خیلی پیشرفته است . امروز دیگر به کار انداختن ذرات اشعهٔ الفا که از رادیوم خارج می شود بکلی علاقه مند نیستیم بلکه خود ما می توانیم بطور مصنوعی ذرات خیلی سریع را تولید نمائیم . سابقاً دیدیم که آتوم هایدروجن مرکب است از یك پروتون که بدور آن یك الکتران گردش می کند حال از عبور دادن یك جریان برق از میان گاز هایدروجن ، می توانیم آتومها را از الکترانهای دور آنها علیحده کنیم . و اگر برق خیلی قوی را استعمال کنیم می توانیم رفتار پروتونهای باقیمانده را خیلی سریع بسازیم ، برای این مقصد درین اواخر آلهٔ ساخته شده که برق خیلی قوی تولید می کند .

پروتونهای سریع الحرکت که باین وسیله پیدا می شود بعضی نتائج فوق العاده بظهور آورده اند ـ مثلاً وقتیکه لیتیوم باین ذریعه بمبارد می شود معلوم میگردد که ذرات الفا از آن خروج میکند . و پروتون سریع الحرکت در نوهٔ لیتیوم نفوذ کرده یك نوع انفجار تولید می نماید . ازین حقیقت مبرهن می شود که ذرهٔ خارج شده الفا متحمل است ۱۰۰ یا حتی ۰۰۰ چند انرژی پروتو ن بمبارد کننده را دارا باشد . پروتون مذکور تا اندازهٔ توانسته است ذخائر زیاد انرژی را که در نوهٔ آتومی کامن است مجزا کند . اما عملاً باین وسیله نمیتوان از آتوم انرژی حاصل کرد . چه تقریباً یك ملیار پروتون باید فیر شود تا یك ضربت اصابت نماید . علاوه از لیتیوم دیگر عناصر را هم بهمین طریق میتوان از هم پاشاند .

درین تازه گیها یك ذرهٔ دیگری کشف شده که در بعض جهات نسبت به پروتون مفید و مؤثر تر است و آن هسته «هایدروجن ثقیل» می باشد . یعنی اخیراً کشف شده که چنان آتومهای هایدروجن وجود دارد که نسبت به هایدروجن متعارفه دو چند سنگین تر است . و یك آتوم این هایدروجن بجای هر ۶۰۰۰ آتوم هایدروجن معمولی است . نوه های این آتومهای سنگین را میتوان بعوض پروتونهای معمولی بصورت مرمی استعمال کرده و بعض اوقات ، چنانکه بیان شده ، نتایجی بدست آورد که از پروتونهای معمولی نمیشود حصول کرد . علاوه از صورت استعمال آن بطور مرمی ، دیگر فائده هم دارد .

آب ، چنانکه میدانیم ، مرکب است ازهایدروجن و آکسیجن . هایدروجن سنگین نیز باآکسیجن ترکیب یافته آب می سازد . این آب که به « آب سنگین » موسوم است از آب معمولی اختلاف دارد . نسبت به آب معمولی ۱۰ مرتبه سنگین تر بوده و نقطهٔ غلیان و نقطهٔ انجماد آن هم بلند تر است ـ لاکن شاید دلچسپ ترین صفت آن اثرش است برحیات . نباتات و حیوانات مخصوصه که در آب معمولی زندگانی دارند ، وقتی در آب سنگین غرق شوند میمیرند . رول مهم و قطعیٔ که آب سنگین در اعمال حیاتیه بازی میکند هنوز زیر تدقیق است .

مطالعهٔ از هم پاشیدن آتوم ، دو وجود دیگری را نیز کشف کرده است وآنها نیوتران و پازیتران اند . وقتیکه عنصر بریلیم بوسیلهٔ ذرات الفا زیر بمبارد گرفته شد معلوم گردید که یك نوع شعاع جدید و نافذ ازان خارج شد . امتحان مزید نشان داد که این شعاع مرکب از ذراتی اند که در جسامت برابر پروتون بوده اما قوهٔ برق نمیداشته باشند . این ذرهٔ جدید را نیوتران نام نهادند . و عقیده برین است که ذرهٔ موصوف از یك پروتون و یك الکتران که خیلی با هم نزدیك اند مرکب است . و هر کدام ازین اجسام ، قوهٔ برق دیگری را رد کرده ومثل اینست که نیوتران اصلاً قوهٔ برقی نداشته باشد . این کیفیت که نیوتران مزبور بدون انحراف باثر جذابیت های برق خفیف ، می تواند از میان آتومها بگذرد ، هم دلیل قوهٔ نافذهٔ شدید آنست . یحتمل این وجود در ساختمان آتومها رول خیلی بزرگی خواهد باخت .

کشف جدید دوم، پاریتران است که در جسامت برابر الکتران بوده اما بعوض برق منفی حامل برق مثبت می‌باشد. عمر این ذره خیلی کوتاه است. بمجردیکه ظاهر می‌شود، معلوم می‌گردد که با الکتران یکی خواهد شد لاکن فوراً در میان تابش شعاع مفقود میگردد.

حال می‌بینیم که آتوم نسبت بزمانهٔ پیش ازکشف رادیواکتیویتی یک چیز منتها درجه پیچیده تر شده است. بعوض اینکه یک کرهٔ کوچک سخت باشد، ساختمان خیلی درهم و برهمی‌را داراست. امروز دیده می‌شود که هر قدر معلومات ما راجع به آتوم زیاد شده میرود، اهمیت مسئله بیشتر می‌شود، آتوم چیزهائی را تاروشن می‌سازد که در بادی‌نظر قطعاً رابطهٔ با آن ندارد چنانکه وقتی و حوساره های‌موسوم به White dwarfs اولین مرتبه کشف شد، هیئت دانان ازتوضیح آن اظهار عجز کردند، چه این ستارگان باندازهٔ متراکم وغلیظ اند که سخت ترین فولاد به نسبت آنها مانند تار عنکبوت می‌نماید.

آیا ماده تا این حد متراکم شده میتواند؟ مادام که آتوم جسم جامد کوچکی تصور می‌شد این مسئله محال می‌نمود اما حالا میدانیم که آتوم عمدةً فضای‌خالی بوده وممکن است‌خیلی زیاده‌تر متراکم شود. اگر تمام الکترانها وپروتونهای جسم انسان باهم فشرده شود بایکه از وزن آن چیزی نخواهد کاست، بشکل یک نقطهٔ مرئی خواهد بود.

این بود شرح مختصر تتبعات ۳۰ ـ ٤٠ سال قبل راجع به جریان برق ورادیو اکتویتی

تمام



الماسهای معروف تاریخی

نگارش جناب سید قاسم خان رشتیا

— ۲ —

کوه نور:

معروفترین الماسهای تاریخی «کوه نور» است که از روی روایات قدیمی هند بواسطهٔ یکی از هیرو Héros های «ماها براتا» Mahabrahata (کتاب معروف مذهب براهمانی) آورده شده، این الماس درقرن ۱٤ بدست راجای «ملوا» افتاده بعد درسال ۱۷۳۹ عیسوی پس از تاراج دهلی ذریعهٔ نادرشاه افشار به افغانستان برده شد(۱) و درسنه ۱۸۵۰ از لاهور توسط «شرکت هند شرقی» Est Indian Company به انگلستان انتقال و به ملکه ویکتوریا تقدیم گردید وزن اصل آن ۱۸۶ $\frac{1}{16}$ قیرات بوده و پس از تراش (سال ۱۸۶۲) کنون $\frac{1}{16}$ ۱۰۶ قیراط وزن دارد.

---

(۱) روایات مستند شرقی اینقرار است:

امروز سه قطعه الماس بکوه نور مشهور است اما گمان قطعی این است که کوه نور حقیقی الماسی است که نزد بابر بود، از روی بابر نامه معلوم میشود که این الماس به ترتیب ذیل به بابر رسیده است:

« درایام شکست سلطان ابراهیم، بکرماجیت راجهٔ گوالیار مقتول شد، درآنوقت خانوادهٔ بکرماجیت درآگره بود، بعد از شکست ابراهیم آنها خواستند از آگره فرار نمایند ما همایون به آنجا رسیده راه شانرا مسدود ساخت، نتیجه این شد که آنها برای همایون جواهرات و اشیای قیمت بها پیشکش نمودند وهمان الماس مشهور من اشیای پیشکش نیز موجود بود که علاؤالدین از دکن آورده بود، اندازهٔ قیمت آن اینست که تادو نیم روز مصارف خوراکهٔ تمام عالم راکفایت میکند ـ ظاهراً وزن آن هشت مثقال است ـ « وقتیکه من بآگره رسیدم همایون این الماس را نزدم پیش کرد امامن اورا پس دادم » ـ تاریخ ابتدائی این الماس درافسانه ها وروایات غیر مستند پوشیده است ـ پروفیسر ماسکلاین

مغل اعظم Grand Mogol : الماسی است که از معادن گولکوندای هندوستان بدست آمده درقرن ۱٦ به پادشاهان ایران تعلق داشت وبعد به اورنگ زیب سلطان مغلی هندوستان رسیده ازقرار نوشته جات « تاورنیه » تاجر الماس فروش معروف فرانسوی که درسنه ۱٦٦۵ آنرا درخزینهٔ اورنگ زیب دیده بود ، پس ازتراشیکه بواسطهٔ الماس کارهای وینس ایطالیا بعمل آمده بود بشکل گل گلاب و ۲۸۰ قیراط وزن داشت (؟) اما دراول وقت پیش ازتراش بطور یقین ۷۸۷ قیراط بود . اسم آن نیز بمناسبت لقب اورنگ زیب میباشد . تاورنیه عقیده داشت که این الماس بزرگ ازطرف امیر « جومله » به شاه جهان تقدیم شده .

اورلوف Orloff : الماس اورلوف نیزیکی ازقدیمترین ومعروفترین الماس های شرقی است . این پارچهٔ نفیس را ابتدا در ۱۷۷۲ یك نفر سپاهی فرانسوی در سرنگهام ازچشم یك مجسمهٔ براهما دزدیده به یك کپتان جهاز فروخت واوآنرا دربدل مبلغ ۹۰،۰۰۰ پوند به پرنس اورلوف (یك شهزاده روسی) داد و

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ ۱۷ .
گمان میکند که درسال ۱۳۰۰ این الماس درتصرف راجهٔ مالوه بوده . ۱۳۰۵ ء فوج سلطان علاؤالدین محمد شاه مالوه رافتح نمود وخزانهٔ اجین از تحت سلطهٔ حکومت قدیم خارج شد درآن وقت این الماس عظیم الشان تاریخی به دنیا ظاهر گردید ـ درتاریخ ذکر آن هست که این الماس از دست علاوالدین خلجی حسان برامده و نزد راجگان گوالیار رسیده بهر حال این الماس تایك عرصهٔ نزد همایون ماند وچون همایون از دست شیر شاه افغان شکست خورده به ایران داهنده شد آنرا به صلهٔ مهمان نوازی که شاه طهماسب باو مرعی داشته بود بضمیمهٔ ۲۵۰ لعل بدخشانی پیش کش شاه طهماسب نمود خود شاه که بدربار ایران ازطرف ابراهیم قطب‌شاه حاکم گولکنده سفیر بود بیان میکند که شاه طهماسب بعد ازچند روز آنرا بحضور نظام شاه فرما روای دکن بطور هدیه فرستاد ـ تصدیق این روایات از تاریخ فرشته ۱۲ مستنبط میشود ، وزن الماس مطابق روایت بابر هشت مثقال بود یعنی ۳۲رتی یا ٤٤ر۵۸۹ برنج .
الماس دوم که آنرا بعضی مردم کوه نوری نامند آنست که مشهور به الماس (میر جومله) است ، مورخ معتبر دربار شاه جهان راجع بآن درجلد سوم پادشاه نامه بیان میکند که بتاریخ ۱۸ صفر ۱۰٦٦ هجری محمد سعید وزیر اعظم جدید میر جومله بطور پیش کش جواهرات بیش بها را بحضور شاه جهان فرستاده بود ودرآن یك الماس بزرگ هم وجود داشت که وزن آن

بالاخره الماس مزبور به کاترین دوم ملکهٔ روسیه تقدیم گردید. الماس اورلوف که بمناسبت اسم شهزادهٔ مزبور اینقسم نام داده شده، $194\frac{3}{4}$ قیراط وزن داشته در جملهٔ جواهرات خاندان سلطنتی روسیه شامل بود (چنانکه اکنون نیز درمسکو وجود خواهد داشت) درباب این الماس وکوه نور اختلافات زیادی موجود وعقیده اکثر برین است که شاید اورلوف وکوه نور هردو تقسیمات الماس مغل اعظم باشند. بابر شاه در تزك خویش متذکر شده است (۱۵۲۶) که الماس درشت وقشنگی موقع فتح هند در آگره بدستم آمد که ۸ مثقال مساوی ۳۲۰ رتی یا ۱۸۷ قیراط وزن داشت، تاورنیه درباب کوه نور مینویسد که بشکل تخم مرغ بریده است حالانکه این مسئله با اقوال وروایات هندیها کاملاً مخالفت دارد. شاید تاورنیه الماس شاه جهان را دیده واشتباهاً کوه نور گفته باشد.

دریای نور: الماسی است که ازمعادن هندوستان بدست آمده، به شاهان ایران تعلق داشت. وزن آن ۱۸۶ قیراط، شکل آن مستطیل ودرجملهٔ جواهرات سلطنتی فارس موجود بوده، اکنون گفته میشود که احمد شاه آخرین پادشاه خانوادهٔ قاجار آن را باخود به اروپا برده وبرخی دیگر به این

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ ۱۸

۹ تانک یا ۲۱۶ سرخ بود وقیمت آن دولک وشاه روده هزار کلدار بود تصدیق این بیا را نه فقط (معاصرالامرا) مینماید بلکه (عمل صالح) و (منتخب اللباب) هم میکند. درهر حد وزن آن در تانک وعلاوه بر آن در رتی هم داده شده ودر ان هیچ شبهه نیست که وزن آن ۲۱۶ رتی یا ۵۶ ر۵۷۴ برنج بوده.

الماس سوم آنست که حالا بطور عام بنام کوه نور مشهور است در ۱۷۳۹ (ع) بدست نادرشاه افتاد، قراریکه بیان میکنند نادرشاه اسم او را کوه نور گذاشت، در ۱۷۴۷ ع بعد از قتل نادرشاه «کوه نور» به تصرف جانشین او شاهرخ آمد، شاهرخ آنرا به اعلیحضرت احمد شاه افغان داد وبعداً اعلیحضرت احمد شاه الماس موصوف را به پسرش تیمور شاه میراث گذاشت بعد از تیمورشاه در ۱۷۹۳ درتصرف پسر بزرگ او شاهزمان ودوسال بعد از آن درقبضهٔ برادر سوم او شاه شجاع آمد، شاه شجاع وقتی که از برادر خود محمود شکست خورده

عقده میباشد که فعلاً در روسیه است وبالاخره بعض هم میگویند که کمافی السابق درجملهٔ « جواهرات تاج ایران » شمولیت دارد

نائب السلطنه یا ریران Régent : اصلاً ازگولکوندا یاجزیرهٔ بور نئوکشف شده ۴۱۰ قیراط وزن داشت بمبلغ ۲۴۰۰۰ پوند به پیت Pitt نام فراسوی حاکم مدراس فروخته شد ومشارالیه آن را درسال ۱۷۱۷ در بدل مبلغ ۸۰۰۰۰ پوند به دیوك دورلئان نائب السلطهٔ آنوقت مملکت فرانسه واگذار کرد (حالانکه درهمانوقت ۱۳۵۰۰۰ پوند قیمت شده بود) نامبرده آن را« نائب السلطنه » نام نهاده تراش دادچنانچه بعدا ز تراش وزنش به $136\frac{14}{16}$ قیراط رسیدو تاوقتا نقلاب درجملهٔ « جواهرات تاج فرانسه» شامل بوده بعدا زآن درخریطهٔ احجار قیمی دولتی آنجا گذاشته تاکنون درموزه خانهٔ لوورموجوداست.

بقیه حاشیهٔ صفحهٔ ۱۹

بدربار رنجیت سنگه درلاهوررسید « کوه نور » را به رنجیت سنگه هدیه نمود . این واقعه در ۱۸۱۳ ع رخ داده است، در ۱۸۳۹ پس از مردن رنجیت سنگه « کوه نور » درتصرف جانشین او (دلیپ سنگه) آمد، در ۱۸۴۹ که پنجاب داخل حوزهٔ استعمار برطانیه شد، حکومت جدید « کوه نور » راتصرف نموده برد ملکه وکتوریه به لندن فرستاد .

اینست تاریخ آب الماسها وراجع باینها سه رای مختلف است بعضی مورخین مثلاً پروفسر ماسکیلاین گمان میکند که الماس بابرو کوه نور درحقیقت یك چیز است ، گروه دیگرکه داکتربال ازهمه بهتر است میگوید که الماس مغر مغله و « کوه نور » دراصل یك هستند ـ وجماعهٔ سوم تصور میکند که هرسه الماس در حقیقت یکی میباشد .

شك نیست که دراین مسئله غلط وهمی واقع شده ، چه از بیانات تاورنیه الماس فروش فرانسوی که تا یك عرصهٔ دردربارشاه جهان وآن الماسرا که به اسم الماس مغر مغله مشهور بود بچشم خود دیده بوداین اشتباه معلوم است وعلاوتاً پروفسر ماسکیلاین گمان دارد که الماس « کوه نور » والماس بابر دراصل یك شی هستند وآن همان الماسی بود که تاورنیه آن رادیده بوداما او سهوا اً راالماس مغر مغله تصور کرده وآن روایات را که به الماس مغر مغله متعلق است باآن ضم نمود.

ازمطالعهٔ بابرنامه بطور قطع میتوان گمان کرد که وزن الماس بابر ۳۲۰ رتی خیلی کم تفاوت داشته واگر یك مثقال را مساوی به ۲۷ رتی بشماریم وزن الماس ۲۱۶ رتی می شود ـ مطابق

اکبر شاه : الماسی است که چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد به اکبر جلال الدین سلطان مغولی هند تعلق داشته وزن آن ۱۱٦ قیراط ودر روی آن نوشته جات عربی حك شده بود پس از تراش ۷۱ قیراط باقی مانده، بمبلغ ۳۵،۰۰۰ پوند به گایکوار برودہ (راجهٔ هندی) فروخته شد .

نظام : الماسی است در خزینهٔ نظام حیدرآباد که حالیه وزن آن را ۲۷۰ قیراط تخمین میکنند حالانکه پیش از تراش ٤٤۰ قیراط بوده و ازقیمتدارترین الماس ها بشمار می رود .

سانسی: ازهند به اروپا برده شده پی هم به شارل متهورشه فرانسه متوفی در (۱٤۷۷) سانسی فرانسوی ، ملکه الیزابت انگلستان ، هنریتا ماریا ،

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ ۲۰

به توافق فوق یعنی تساوی وزن ، مستر ستریتر گمان میکند که الماس بابر و میرجمله هردو یك اند ومیرجمله آن الماس رادر هند جوئی نگهداشته ، دوباره بجا آورده تقدیم شاه جهان نموده طریق اگر فرض کنیم که الماس بابر مجدداً به خزانهٔ مغلیه آمده ، در قبول نمودن این نظریه تامل اینست که اگر الماس میرجمله الماس بابری بود ، میرجمله آنرا خودش بجرا اعلان میکرد ومورخین درباری ضرور ذکر آنرا می نمودند اما این فکر صحیح نیست ، علاوه برآن درقیمت هردوی آن تفاوت بعدی مشهود است ، قیمت آن الماسی که در دربار شاه جهان بوده اکبر ا سه لك کلدار تخمین شده وقیمت الماس دیگر از یکصدوسی سال قبل به یك رقم غیر محدود معین شده بود وبار در ۱۸۳۸ (ع) در زمان رنجیت سنگه قیمت آن ۳۰ ملیون محدود شده بود .

روایات مذکوره را مد نظر گرفته اعلنا میتوان گفت که الماس بابر همان کوه نور بوده واین مسئله را نمی توان از نظر دور داشت که اعادهٔ الماس بابر دوم به خزانهٔ مغلیه از نقطهٔ نظر تاریخ تا امروز ثابت نشده وتا اینکه این مسئله ثابت نشود «کوه نور» والماس بابر را بطور قطعی نمی توان یکی شمرد .

من ، امیدوارم اشخاصیکه در خصوص کوه نور وتاریخچهٔ حقیقی آن معلومات ومطالعات بیشتری داشته باشند ، به نشر آن این مقاله را تکمیل وایجاب را ممنون خواهند فرمود .

جناب فاضل شهزاده احمد علیخان درانی مدیر محترم انجمن ادبی تتبع مزید خود را درین زمینه وعده فرموده اند　　　رستیا

کارد ینال مازارن صدراعظم زمان لوی ۱۴ وخودلوی ۱۴ تعلق گرفته در دوران انقلاب فرانسه مفقود گردید و بعد به شاه اسپانیا ، پرنس دبمید و ف و بالآخره به یك راجای هندی رسید. وزن آن بعدازتراش $53\frac{12}{16}$ قیراط میباشد.

گریت تیبل Great Table یك پارچه الماس مستطیل است که تاورنیه (تاجر فرانسوی) ازگولکوندا جنوب هند بدست آورده $242\frac{3}{16}$ قیراط وزن داشت مسکیلین Maskiline جواهری معروف انگلیس آن را اشتباهاً دریای نور خوانده است زیرا دریای نورهم مستطیل بود.

تاج ماه : ازقشنگ ترین الماس های شرقی است که اصلا ازهند پیدا شده به شاهان ایران تعلق گرفت تاج ماه ۱۴۶ قیراط وزن داشت وشکل آن شبیه به تاك بود واکثر سلاطین ایران آن را در کلاه خود نصب میکردند امروز هم بتصرف شاه ایران است

فلورانتین Florentin . الماس فلورانتین یا گراندوك دوتوسکان -Grand'duc De Toscane هم یکی ازالماس های معروف تاریخی است که بواسطهٔ تجار اروپائی درقرن ۱۵ ازآسیا به اروپا برده شدودر « گرانسون » ازنزد شارل متهور شاه فرانسه مفقود گردید وبعد به میلان وپس ازآن به فلورانس (شهرهای ایطالیا) رسید وبدست رول دوم ودس اراو به امپراطور اطریش رسید وتا کنون دران مملکت موجود میباشد. الماس فلورانتین $133\frac{1}{8}$ قیراط وزن دارد ورنگ آن زرد کاهی است

الماس هـای رنگهٔ هند : الماس های رنگه که بقدرکفایت درشتی نیز داشته باشد بسیار کمیاب است. معروفترین آنهـا که بعضا درجمله الماس هـای تاریخی اشتهار مرو... بقرار ذیل است :

الماس آبی : الماس قیمتداری بود که درقرن ۱۷ درهندوستان بدست تاورنیهٔ معروف افتاد دراینوقت $\frac{۳}{۱۶}$ ۱۱۳ قیراط وزن ورنگ آبی درخشانی داشت ـ دراروپا قطع شده $\frac{۲}{۱۶}$ ۶۷ قیراط آن باقی ماند . میگویند الماس معروف نائب السلطنه یا ویژان تعلق جواهرات سلطنتی فرانسه نیز ازهمین پارچه بریده شده است . لوی چهاردهم آن را ازتاورنیه خریداری کرد ولی درسال ۱۷۹۲ مفقود گردید.

هوپ Hope . الماس بیرنگی است که به هوپ H. T. Hope نامی تعلق داشته در ۱۹۰۶ به اروپا منتقل وبه ۱۸٬۰۰۰ پوند فروخته شد و درسال ۱۹۰۹ باردیگر بفروش رسیدوزن آن $\frac{۱}{۴}$ ۴۴ قیراط بود .

درسدن گرین Dresden Green ، هم ازالماس های رنگه است که درتصرف خانوادهٔ سلطنتی ساکس (المان) بوده (۴۰) قیراط وزن ورنگ سرخ سبزی داری داشت وکنون هم درنزد شاهزادگان المانی است .

الماس‌های درشت : الماس های درشتیکه دراین تارگیها ازمختلف نقاط عالم کشف شده قرارذیل است

ستارهٔ جنوب Staroithe South . که درسال ۱۸۵۳ ازبرازیل بدست آمده $\frac{۱}{۲}$ ۲۵۴ قیراط وزن داشت وبقیمت ۴۰٬۰۰۰ پوند بفروش رسید پس ازتراش ۱۲۵ قیراط آن باقیمانده گایکوار بروده (راجهٔ هندی) آن را بمبلغ ۸۰٬۰۰۰ پوند خریداری کرد .

ستارهٔ افریقای جنوبی Starot South Africa یا دودلی Dudley که در ۱۸۶۹ درتراسوال کشف واصل آن $\frac{۱}{۲}$ ۸۳ قیراط بود وپس ازتراش $\frac{۱}{۲}$ ۴۶ قیراط برآمد

امپریل Imperial درسال ۱۸۸٤ ازکاپ کولونی (جنوب افریقا) یافت شده قبل ازتراش ٤۵۷ قیراط وزن داشت اما پس ازتراش ۱۸۰ قیراط شده است .

سیتوارت Stewart الماس افریقائی است که درموقع حرلك دریا پیدا شده وزن اصل آن ⅜ ۲۸۸ قیراط وپس ازتراش ۱۲۰ قیراط مانده است .

پرتیرس رودس Parthers Rodhes که ازآبدارترین الماسهای افریقائی و ازمعادن کمبرلی بدست آمده ۱۵۰ قیراط وزن دارد

ویکتوریا Victoria که بحال طبیعی ازافریقا بوزن ½ ٤۷۵ قیراط بدست آمده پس ازقطع ۱۸۰ قیراط شده، نظام حیدرآباد آن را بقیمت ٤۰۰،۰۰۰ پوند خریداری کرد .

تیفانی Thiffany الماس قشنگی است برنگ زرد نارنجی که تراش یافتهٔ آن ½ ۱۲۵ قیراط وزن دارد .

دی بیر De Beers الماس درشتی است که درسالهای اخیر قرن ۱۹ ازمعادن دی بیر افریقای جنوبی کشف شده ابتدا ½ ٤۲۸ قیراط وزن داشت و بقسم برلیان تراش داده شده حال ¼ ۲۲۸ قیراط وزن دارد

جیوبلی Jubillée ازبهترین الماس هائیست که در سال ۱۸۹۵ ازحیگر سفونتین Jagersfontein افریقا موقعیکه یك نفر از اهالی آنجا صندوقی را بالا میکرد اتفاقاً کشف شد . ناتراش ٦۳٤ قیراط وزن داشته وپس ازتراش اکنون ۲۳۹ قیراط است .

انتل Intil یا اکسلسیور Excelsior درسال ۱۸۹۳ بوزن ½ ۹٦۹ قیراط ازمعادن فوق الذکر (حیگرسفونتین) بدست آمده پیش ازکشف الماس کولننان

Cullinan درشت ترین الماس های عالم شناخته میشد حکومت ترانسوال آنرا به «ادوارد» هفتم شاه انگلستان تقدیم کرد دروقت تراش به ۱۰ پارچه تقسیم شد که هریك از ۶۸ تا ۱۳ قیراط وزن دارند

کولنان Cullinan اما ریکارد درشتی الماس به پارچهٔ درشت کولینان تعلق میگیرد زیرا در وقت کشف آن که در سال ۱۹۰۵ درمعدن جیگر سفانتین (پریتوریا افریقای جنوبی) صورت گرفت، $\frac{3}{4}$ ۳۰۲۵ قیراط وزن و شکل مثلث نمائی داشت این الماس درسال ۱۹۰۷ ازطرف حکومت ترانسوال به ادوارد هفتم شاه انگلستان تقدیم گردید ودرسال ۱۹۰۸ به امستردم (هولیند) برای تراش ارسال شده درآنجا به ۹ پارچهٔ درشت و یك عده الماس های کوچك تبدیل یافت که ٤ پارچهٔ اول آن علی الترتیب دارای $\frac{1}{2}$ ۵۱۶، $\frac{3}{16}$ ۳۰۹، ۹۲، و ۶۲ قیراط وزن بودند ـ ۲ پارچهٔ اول ودوم آن از روی درشتی وطراوت وقشنگی در جملهٔ برلیان های عالم نظیر ندارند و تمامی پارچه های الماس کولنان درلطافت وخوبی تراش وآبداری یگانه میباشند.

جان خبر : الماسی است که بتاریخ ۱۶ جنوری ۱۹۳٤ بواسطهٔ ملازم بومی مستر جا کوبس جان خبر، از افریقای جنوبی کشف شده، رنگ آن بیلگون (جلای ابریشم) وازمهمترین وقیمت دارترین الماس های عالم بشمار میرود. وزن ناتراش آن ۷۲۶ قیراط وطولش $\frac{3}{4}$ انچ، محیط آن $\frac{3}{4}$ ۶ انچ میباشد. اگر تراش شود، بهترین الماس دنیا بشمار خواهد رفت اگرچه درشت ترین نباشد.

این الماس بقیمت ۶۳ هزار پوند بفروش رسید.

الماس خوب : درینجا باید ابتداء انواع تراش های الماس واختلافات بین آنهارا شرح داده بعد برصفات وخوبیهای الماس بپردازیم : ـ

۱ برلیان · بهترین انواع تراش الماس است ، به این طریق که هردو سمت آن را بهرسمت تراش می دهند و بار ان مانند چلچراغ پرتوهای متعدد وگوناگونی را به اطراف منتشر میسازد

۲ تراش [illegible] الماس است به این قسم که سطح بالا را از هرسمت تراش داده [illegible] قطع مسما [illegible] که شکل [illegible] را پیدا میکند

۳ [illegible] سطح [illegible] آن تراش داده [illegible]

٤ [illegible] آخرین [illegible] تراش الماس است که درسطح بالائی آن [illegible] این تراش را [illegible]

حال می پردازیم [illegible] الماس [illegible] در درشتی آن است اما [illegible] تراش اهمیت [illegible] (هر [illegible] درجهٔ [illegible]) و اندازهٔ [illegible] داده میشود الماس خوب آنست که [illegible] وچاله (۱) نداشته از [illegible] و [illegible] عاری باشد

دیگر خوبی الماس [illegible] آست که [illegible] سخامت سر درالماس اهمیت بزرگی دارد و بحسب آن قیمت بالا میرود ،

شناختن الماس : برای شناختن الماس و تشخیص دادن الماس حقیقی از الماس مصنوعی (که درین اوقات حیلی [illegible] عمومیت نموده از [illegible] ساختمان

(۱) اصطلاح جواهریان وعبارت از خصوص [illegible] است که در بعضی الماس ها دیده میشود .

واکثر خصوصیات اسباب اشتباهات زیادی را فراهم میسازد) طریقه های بسیار دردست است که ما مهمتر و آسانتر آن ها را در اینجا ذکر میکنیم تا هر کس به سهولت معرض امتحان قرار داده از صحت آن خود را مطمئن و در مواقع ضرورت بکار برده بتواند

۱ آسان ترین طریقهٔ شناختن الماس که در هر قسم الماس خوب و بدتطبیق شده میتواند ، عبارت از بریدن شیشه ها وسائر سنگها واشیای سخت است که همراه رخ آن بریده والاحظ میشود (زیرا برای بریدن قطعی باید رخ آن تیز و به اصول مخصوص تراش یافته باشد مثال آلهٔ شانه بری شیشه کارها)

۲ ازخواص الماس است که نور را جذب کرده بعد ازخود خارج میسازد . لهذا اگر یك پارچهٔ آن را چند دقیقه در آفتاب مقابل [illegible] گذاشته ، پس از آن در تاریکی قرار دهد ، الماس نور خصوصی که عبارت از نور جذب شده است ، [illegible] میسازد این طریقه مهارت [illegible] و قابل تطبیق است

۳ الماس حقیقی را اگر در [illegible] دست [illegible] حرکت بدهد [illegible] زیادی از آن [illegible] میشود .

۴ الماس [illegible] اشیاء [illegible] چیزی را [illegible] سطح الماس کاملاً [illegible] باشد [illegible] رنگ و شکل آن [illegible] امتحان شده میتواند

۵ الماس در [illegible] شیشه ها درمیان آب سایه می افتد

۶ طریقهٔ اساسی تر برای شناختن الماس حقیقی اینست که یك پنسل المونیوم را روی الماس می مالند . المونیوم روی شیشه لکه میگذارد اما الماس حقیقی هیچ داغی ازآن بر نمی دارد .

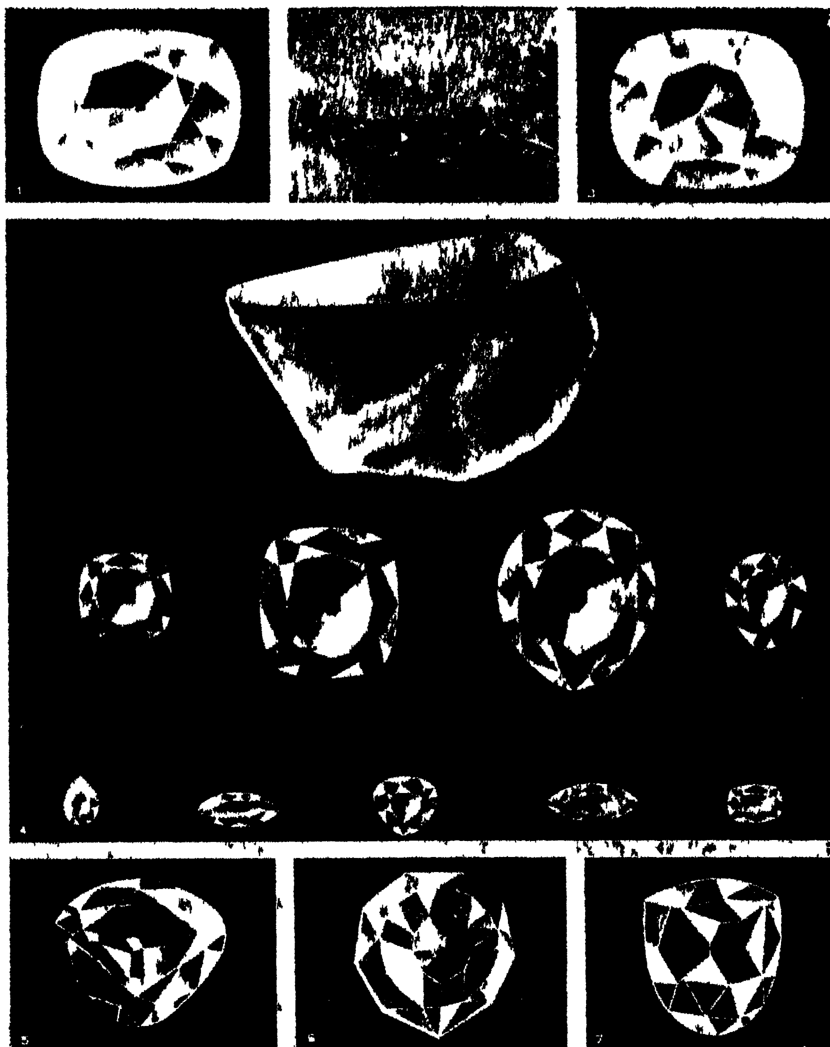
۷ الماس بمقابل اشعهٔ ایکسریز نصف میشود . این تجربه همیشه نتیجهٔ صحیح داده است .

۸ الماس درهوا یا آکسیجن به ۸۵۰ درجه حرارت محترق میشود . (۱)
(این دو تجربهٔ اخیر مخصوص کارگاه های علمی است) .

رنگهای الماس . چنانکه دراول این مقاله به آن اشاره شد الماس اکثر اوقات سفید یا نقره ئی که بیرنگ گفته میشود بدست می آید ولی گاهگاهی رنگ های دیگر نیز دیده شده است در ین مورد باید دانست که بهترین قسم الماس همین الماس بیرنگ یا نقره ئی است پس ازآن رنگ آبی و بعد گلابی و زرد یا نارنجی زرد و بالاخره آخر رنگ سرخ وسیاه وغیره است معهذا قشنگی و درشتی درقیمت الماس همیشه تاثیر دارد

ازذخائر الماس چه کار میتوان گرفت ؟ درختم این مقاله شاید سوال پیدا شود که باوجود قیمت و ندرت الماس از ذخائر آن چه استفاده میتوان کرد ؟ جواب این سوال را ابتداء تاریخ می دهد زیرا در زمانه های سابق عظمت واقتدار سلاطین بیشتر نسبت به اندازهٔ ذخیرهٔ الماس و دیگر جواهر آنها بوده و این ذخیره یك نوع اعتبار عمومی به آنها میداد علاوه بر ین سلاطین وزمامداران سلف درمواقع ضرورت و تنگدستی ذخائر الماس خود را گرو میگذاشتند

(۱) نیوتن عالم معروف انگلیس احتراق الماس را بواسطهٔ Refraction (قوه انکسار) پیشگوئی کرده بود اما اولین تجربه آن در ۱۶۹۴ در دارالتجربهٔ اکادمی فلورانس (ایطالیا) بعمل آمد .



(۱) الماس «کوه نور» که در سال ۱۸۶۲ دوباره تراش یافته و وزن آن ۱۰۶ قیراط است. (۲) الماس های ناتراشیدهٔ که از معادن کمبرلی (جنوب افریقا ـ که پرثروت ترین مرکز الماس عالم است) بدست آمده. (۳) الماس «اکسلسیر» که از معدن «حاگرز فونتین» یافت شده. وزن آن قبل از تراش ۹۷۱ قیراط بود. (٤) شکل ناتراشیدهٔ الماس «کولینان» که بزرگترین الماس دنیا بوده، و پارچه های که از آن بریده شده است. (٥) الماس «باساك» که دارای وزن ۸۹۰۵۹ قیراط بوده و به سال ۱۹۲۷ در نیویارك آورده شد. (٦) الماس «فلورنتین» یا «تسکی» که ۱۳۳ ۱/۸ قیراط وزن داشته و سابقاً به تصرف خاندان شاهی اتریش بود. (۷) الماس «ساسی» که ٥۳ قیراط وزن دارد مالکین این جواهر، خیلی اشخاص مهم تاریخی بوده اند مثل کاردینال مازارین ـ لوئی ١٤ ـ الیزابت ملکهٔ انگلستان.

یا لکلی میفروختند و از این درک استقلال مملکت را تأمین و وسائل رفاه رعیت را (کم و بیش) تهیه میکردند. چنانچه حکایات زیادی از این قسم وقائع در تاریخ موجود است از آنجمله الماس ها وجواهرات سلطنت فرانسه که بنام (تاج فرانسه) معروف بود بکرات در زمان کاترین دومیدیسی، فرانسوای دوم و هانری سوم ولوئی شانزدهم وحکومت جمهوری در بدل حصول قرضه های گزاف به گرو و یا بطورقطعی بفروش رسیده است باقی در باب امروز باید دانست که اشخاصیکه دارای ذخائر وکلکسیون های بزرگ الماس میباشند از سبب عدم تغیر نرخ و سکون آنها یعنی عدم شمول در بازارهای پول، از خطرات خساره و بربادی که باقی سرمایه داران را روز بروز از پامی اندازد، مصئون میباشند و بالآخره شاید هماطوریکه از مدتی به اینطرف طلا اساس پول ملل قرارگرفته در وقتیکه الماس نیز بدرجهٔ کافی در دنیا موجود و تقسیم نشود، این را نیز اساس مسکوکات قرار ندهند اگرچه امروز هم اعتبار آن در امورمبادلات بین المللی پول ومحصوصاً دادن قروض خیلی زیاد است.

این بود مختصر معلوماتی که بنده نسبت به الماس وچگونگی وخصوصیات آن وتاریخچهٔ الماس و الماس های معروف عالم وغیره اطلاعات متعدد در باب خوبیها و شناختن الماس جمع آوری توانسته ام بنابران اگر در کدام جائی از لحاظ قلت معلومات کوتاهی شده باشد، ازحضور خوانندگان گرامی معذرت میخواهم

(ناتمام)



فن تاریخ

نگارش [illegible] ترکی

– ۲ –

[illegible] در سنه ۱۷۴۳ [illegible] وشده و در [illegible]

اساس مدرسهٔ موسوم به خود [illegible] را [illegible]

آ[illegible] و [illegible] که [illegible] موافق [illegible] سیاس [illegible]

را در اقتصاد [illegible] و [illegible]

و عقاید خود را [illegible] عقاید [illegible]

انگلستان –

در [illegible] وقت مولفین انگلیس افکار آنها [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] مولد [illegible]

که سیستم [illegible] اسباب اقتصادیه مخصوصاً آ[illegible]

[illegible] شخص [illegible]

[illegible] این شخص [illegible]

[illegible] که [illegible] در سنه ۱۶۰۹ [illegible] (ا[illegible]

[illegible]) [illegible] سیستم [illegible] را [illegible] صورت [illegible]

طوری که [illegible]

این مدرسه [illegible] اساس [illegible]

فرانسه

[illegible] مدرسه [illegible]

[illegible] است که در [illegible] اقتصاد [illegible] (۱ [illegible])

این [illegible] (ا[illegible])

[illegible] واحدی می‌داد و در امور [illegible]

خوش [illegible] حرکت می‌[illegible] اما [illegible] آن (مور [illegible]) [illegible]

[illegible] اسلاف خود است ولی [illegible]

زیاده [illegible] و [illegible] واحدهٔ [illegible] می [illegible]

مجامع و محافل علمای اقتصادی مورد اعتبار می‌باشد

مؤلفین آلمان .

چون مؤلفین و مدافعین این مسلك در آلمان از یکطرف بسیار زیاد و از طرف دیگر رجال و رمام داران مقاومت بوده در ساحهٔ سمدات قدم‌های بزرگی درین راه برداشتند از آنرو اسمای ایشان با کتب مؤلفهٔ آنها صرف نظر شد زیرا عمیق موقعیت و اهمیت ایشان بحث را بطول می‌انجامد و خاص همین قدر می‌توان گفت که این مسلك در آلمان بسیار ترقی نموده بود (۱)

[illegible] از مسلك ادبی [illegible] که زمینهٔ ملت و وطن دوستی را در تمام اروپا شدت داد و [illegible] دورهٔ بزرگ رومانیزم هم درین زمینه خدمات قابل قدری نموده گویا باین صورت دورهٔ بیداری شعور ملی در دو سر حصهٔ ادبیات یعنی از مسلك [illegible] و مسلك رومانیزم آب خورده شاداب گردید [illegible] مسلك کلاسیزم هم درین زمینه خدمت [illegible] و لی آن تسلط تمام [illegible] خود را بصورت احیای السنهٔ ملی و غیره گذرانیده در احساسات و اجتماعات ملی این دو مسلك مخصوصاً رومانیزم دخیل بوده و می‌توان گفت کلاسیزم زمینه رومانیزم و رومانیزم باعث یك سلسله اصلاحات امور اجتماعیه گردیده است که باین صورت کلاسیزم را هم درین اصلاحات [illegible] دانست [illegible] دور از انصاف و حقانیت نیست بهر حال [illegible] مقصد

علت چهار [illegible] در تسریع جریان افکار و آمال ملت مؤثر ثابت شد مسلك ادبی بود که از اواخر قرن ۱۸ اروپا و اواسط قرن ۱۹ خاتمه یافت این مسلك که در حیات [illegible] خود یك قوت [illegible] ادبیات اروپا مصدر اصلاحات اجتماعی گردید همان مسلك رومانتیك است ، این مسلك ادبی [illegible] مصدر اینگونه اصلاحات شد که اشعار روحی و ملی سروده ، همه‌های حب وطن را [illegible] و عادات و آمال ملت و وطن [illegible] منظومه‌ها و [illegible] مقالات و کتب [illegible] یك احساسات [illegible] ترجمانی می‌کردند

چون [illegible] مسلك [illegible] موقعی که بسرعت [illegible] راست و [illegible] خود فهمیده و صحت و سقم امور را کاملاً [illegible] می و [illegible] روی کار آمد لذا بسرعت ترقی روز بروز [illegible] گرفت .

[illegible] رومانتیك‌ها یکه در [illegible] خدمات سیاسی بطهور رسید [illegible] نموده [illegible] آنها را در ذیل [illegible] که آن سه [illegible] در فرانسه [illegible] و در انگلستان [illegible] و امریکا [illegible] و در آن [illegible] شده [illegible] (۲) [illegible] اینك در ذیل به حریر مسلك و خلص نظریات و [illegible] تحریر [illegible] ایشان اکتفا کرده می‌شود

(۱) مباحث این مبحث بطور اجمال از کتب متعددی مثل تاریخ اقتصاد الف پروفسور دکتور رره کورا و تاریخ مدنیت جلد ۳ تالیف شارل سه بیوس و تاریخ ادبیات اروپا تالیف وان سکم گرفته شده که صحف آن بواسطه آداپتهٔ که شده [illegible] نمی‌توان تحویل مشخص کرد .

(۲) اشتباه نشود که من این سه نفر را بزرگترین رومانتیك‌ها دانسته از آنها نام برده خیر موضوعیکه روی دست دارم چون در فروعات یعنی شعب کوچك رومانتیك زده تر تماس داشته با مسلك اینها تصادف می‌نماید لذا ازین جهت ایشان مصدر خدمت زیاده‌تری گردیده‌اند .

فن تاریخ

نگارش جناب م. قد برخان ترکی

— ۲ —

۶۰ - بوبرو وگن گلبرت این شخص در سنه ۱۷۴۳ کتابی نوشته و در آن با در نظر گرفتن
اساس مدرسهٔ ماسهٔ خود سیستم معدی را در اخذ مالیات طرح کرد
آطو و گ و.ری دیگر که در اثری که این مولف نوشته میخواست اساس جدیدی
را در اقتصاد طرح کند ولی طور عبارات آزادی زمینهٔ سحر را بسوی مدرسهٔ مرکانتلیزم امداد
وعقاید خود را شبیه به عقاید مرکانتلیست ها اظهار کرده است

انگلستان .-

درین وقت مولفین انگلیس افکار آزادی و... را اعلام میکردند تا که در اوائل قرن
۱۷ در حمایت آزادی تجارت اهالی زیاده تر متمایل شده بودند شخصی موسوم به سروالتر رالیگ
در ضمن آنکه اسباب موفق هولاند را که با المقابل انگلیس داشت معلوم کرد در نتیجه واضح شد
که سیستم آزادی مناسبات اقتصادیه مخصوصا آزادی مناسبات در امور زراعت به فائدهٔ انگلستان
می‌شود و نظر بآن این شخص که تاجر به قیمت پول واهمیت آن در ثروت بود بطالب برآمد
بهوماس مون این شخص کسی است که میتوان آنرا متعصب ترین طرفدار مدرسه مرکانتلیست ها
ام داد چنانکه این مولف در سنه ۱۶۰۹ تحت عنوان (اقتصادی اجتماعی تجارت انگلستان
ناهید) نوشته و به ترویج سیستم مرکانتلیل را بصورت مهمی امکان بصورت ممکن به عدارین شخص
طوریکه در تاریخ اقتصاد بنظر میرسد در انگلستان سحاص دیگری هم پیدا شدند که در این
این مدرسه بودند ولی چون افکار اساس آن در صاحب بود ابدا صرف نظر شد

فرانسه .-

در فرانسه معلومیکه از این مدرسه طرفداری بوده ... منقطع بوده است که نظریات ...
قابل اینست که در تاریخ اقتصادیات نام برده شود یکی از آنها دومه (دانسوامه اون) میباشد
این شخص گذشته از اینکه منسوب بسلك مرکانتلیزم بود معاهده الا به اطلا) ثروت سرمایه را
بصورت واحدی میداند و در امور ادیگر همدارکی مساوت تحت قیومیت مسلك منسوبه
خویش حرکت می ماند اما فرد دوم آن (فورونائس) است این شخص در مسائل دیگر که
طرفدار سلاف خود است ولی اقتصاداً زحمت پول فنی و اثر گذشته است چه او میگوید پول
زیاده تر معیار ثروت و واسطهٔ واحدهٔ مبادله میباشد و ممکن است که این نظریه امروز در
مجامع و محافل علمای اقتصادی مورد اعتبار میباشد

مؤلفین آلمان

چون مؤلفین و مدافعین این مسلك در آلمان از یکطرف بسیار زیاد و از طرف دیگر رجال و زمام داران حکومت بوده در ساحهٔ خدمات علمی بزرگی درین راه بر داشتند از آن رو اسمای ایشان با کتب مؤلفهٔ آنها صرف نظر شد زیرا تعریف موقعیت و اهمیت اساس بحث را بطول می انجامد و خاص همین قدر می توان گفت که این مسلك در آلمان بسیار ترقی نموده بود (۱)

بعد از مسلك او ... کلاسیزم که ریشهٔ ملیت و وطن دوستی را در تمام اروپا شدت داد نویسندگان دوره بزرگ رومانتیزم هم درین زمینه خدمات قابل قدری نمودند گویا بدین صورت دورهٔ بیداری شعور ملی بر دو سر چشمهٔ ادبیات یعنی از مسلك کلاسیزم و مسلك رومانتیزم آب خورده شاداب گردید اگر چه مسلك کلاسیزم هم درین زمینه خدمت نمود ولی آن تسلط تمام جنبات خود را بصورت احیای ... ملی وغیره گذرانیده در سیاسات و اجتماعات ملی این دو مسلك مخصوصا رومانتیزم دخیل بوده و می توان گفت کلاسیزم زمینه رومانتیزم ... سلسلهٔ اصلاحات امور اجتماعیه گردیده است که بصورت کلاسیزم را هم درین اصلاحات سهم داشتن جدا از دور از انصاف ... حال ... مقصد

علت جهار ... در اسر ... افکار و آمال ملت مؤثر ثابت شد مسلك ... بود که از اواخر قرن ۱۸ الی ... اواسط قرن ۱۹ خاتمه یافت این مسلك که در جانب ... خود یك قوت ... در ... اصلاحات اجتماعی گردید همان مسلك رومانتیك است ، این مسلك ادبی ... اصلاح شد که ... روحی و ملی ... خوب ... ملت و وطن خود ... منظوم ... احساسات روحی ترجمان می گردد

چون این مسلك در موقعی که ... راست و ... خود ... صحت و سقم امور را کاملا ... و ... روی کار آمد لذا ... ترقی ... یکه درین زمینه ... ظهور ... که ... و ... شده ... (۲) ... ایشان اکتفا کرده می شود

(۱) ... تاریخ ادبیات ... پروفیسور دکتور ... کو ... و تاریخ ... شارل ... و تاریخ ادبیات اروپا ... یکجا ... شده که صحت ... توان بخوبی مشخص کرد .
(۲) ... که ... بزرگترین رومان ... موضوعیکه روی دست دارم چون ... کوچک رومانتیك ... تماس داشته ... مسلك اینها تصادف می نماید لهذا ازین جهت ... خدمت ... گردیده اند .

شاتوبریان : فرانسوا آرنه ویکونت ده شاتوبریان (۱۷۶۸ - ۱۸٤۸) منسوب یکی از فامیل های قدیم بریطانیا و شخصاً فرانسوی میباشد این شخص چندی بامریکا و انگلستان سیاحت و وایس وارد فرانسه گردیده در اوقات رستوراسیون به مرتبهٔ سفارت و وزارت نائل شد و سپس راجع به سیاست و تاریخ آثاری نوشت و خاطراتی از خود باقیمانده بعد از ۱۸۳۰ منزوی شد .

مسلك تحریر او : چون شاتوبریان یك شخص بی صبر، خودبین ، خیال پرست ، سودائی مغرور بود ازین جهة درتمام نوشته جات او شخصیتش را میتوان حدس زد وهرچه نوشته تماماً سوبژکتیف است این محرر چون دارای قوهٔ زیاد ابتکار بود لذا کتب بسیار مهمی نوشته وچون نمیخواست تنها او را یك نویسندهٔ رومانتیك بخوانند لذا دردورومان خود وقتی می خواهد از کاتولیك ها مدافعه کند مسائل اخلاق ، حسی، بدیعی را طوری دران گنجانیده که تصور میرود هم یك عالم اخلاق وهم یك عالم نفس وهم فیلسوف بدایع است وبس ازان چند کتب دیگر باسما وعناوین مختلفی نوشت .

کاراکتر مخصوص او از تمام منسوبین مسلك رومانتیك این است که تا آن وقت هیچ نویسندهٔ دراروپا یافت نمی شد که بتواند مثل او درنوشته جات منثور احساسات خود را که از خرابه ها ودشت ها وجنگلها و بالآخره اقوام خیر متمدن دراو تولید می شود بر روی صفحهٔ کاغذ رسم کند ؛ اسلوب تحریر او ازجنبهٔ طلاقت واحتراص نظیر ندارد ؛ درنوشته جات او چنان اسراری وجود دارد که انسان را بی اختیار مجذوب می دارد ؛ بالاخره این فرد را پدر تمام ادبای رومانتیك فرانسه نام میگذارند، ازین باعث درتطبیق اجتماعیات وادبیات ویا ادبیات تطبیقی شاتوبریان موقعیت بلندی دارد .

سروالتر سکات : این نویسنده که حیثیت ایجاد رومان تاریخی هم بدو داده می شود در ۱۷۷۱ درادینبورگ متولد ودر اثنای جوانی ذوق شاعری دروتولیدشده اولاً مجموعهٔ شعری بنام مجموعه عاشقان وبعد ازان چند منظوی راجع به خطوط اساسیه رومان تاریخی نوشته متعاقباً یك سلسلهٔ رومان های تاریخی تحت عنوان (واورله) و بعدازان وقتیکه وارد لندن شد کتب ایوانوو وکه نیلوورت وکوئنتین دورورد وچند کتاب دیگری را که ازانها درتواریخ ادبیات نام برده اند نوشته وبالآخره درضمن تالیفات دیگری که مد نظر داشت در سنه ۱۸۳۲ مرد .

سروالتر سکات اوضاع محیط های اجتماعی وحیات فامیل ها را بصورت بسیار استادانه تصویر نموده واصول های جدیدی را که تاریخ ادبیات همیشه آن را قید خواهد کرد طرح نمود گرچه اصول انشای رومان های او ناقص بوده اهمیت تاریخی ندارد واصول های علم النفس که دران بکاربرده شده هم چندان طرف اعتنا نیست ولی از جنبهٔ اینکه آن رومانها دارای جاذبه و تصویر کنندهٔ احساسات بشری بوده بسیار طبیعی به نظر می خورد رغبت آور

می باشد و نویسنده ها را بسوی خود جلب و همه را طرفدار سبک او نموده بود.
مخصوصاً در کتابی که تحت عنوان (قرونیك راجع به سلطنت شارل ۹ نوشته) و کاملاً تصویر کننده سبك مخصوص او می باشد بسیار دارای اهمیت شده بود.

امتیازیکه رومان تاریخی این نویسنده از رومان‌های دیگر داشت اینست که وقائع را طوری ایجاد می نمود که گوئی کاملاً حقیقت دارد زیرا از هر دورهٔ که می خواست بنویسد اولاً به قهرمان آن عرف و عادت همان دوره را داده قیافهٔ او را طوری نشان میداد که اهالی آن زمان درهمان دوره آن قیافه را دارا بودند اینك اصول و قضایه را که رومان تاریخی تعقیب کرده و به نهایت کامیابی آن را بانجام رسانده بود همین است که افتخار ابتکار آن تنها و تنها به سروالتر سکات عائد بوده نویسنده های دیگریکه بعد ازان درین زمینه چیزی نوشته اند مقلدین و معاقبین او بحساب می روند.

ویلهلم شه له گل: این شخص که در سنه ۱۷۶۸ تولد و در سنه ۱۸۴۵ مرده است اولین فرد رومانتیك آلمان بوده پدر رومانتیك‌های آن مملکت نامیده میشود؛ این شخص زیاده تر از دارائی صفت ابتکار هم منقد و هم مورخ ادبیات و هم شاعر بوده است و یك‌قسمت از زندگانی خود را محضاً صرف تحریر و تتبع بآثار نویسنده‌های دورهٔ رنسانس ایطالیا، هسپانیه، پرتکال نموده آثاری که دران زمینه نوشت بسیار مقبول واقع شد.

سبك تحریر این نویسنده دارای خصوصیتی میباشد که اسلاف مذکورهمان خصوصیت را دارا نبودند چه وقتی انسان آثار این محرر را میخواند بی اختیار بچیزهای منتقل می شود که همه وهمه دارای جنبه ایقاظ و انتباه است و بطوری مفهوم و طنیت را در ضمن نوشته جات خود بخواننده تلقین میکند که اکثری از معاصرین اورا افسون گر نام داده بودند (۱)

این بود عوامل ثلاثهٔ که زمینهٔ ملیت را طرح وملل را یکسان یکسان برآن داشت تا ملیت های خالصی را که بدون شائبه باشد برای خود اتخاذ کنند و این مسئله عبارت از یك جریان شدید اجتماعی بود که درتحت تاثیرات سیاست انجام داده میشد.



این جریانات شدید اجتماعی و سیاسی بحدی کسب اهمیت کرد که تمام طبقات ملل چه ادبا و نویسندگان چه علما وفلاسفه چه مصلحین و سیاسیون همه وهمه را وادار کرد تا ازین جریان سهمی گرفته هرکدام مطابق ذوق وسلیقه و بالاخره اقتدار و صلاحیت خویش داخل عمل گردند همان بود که ادبا و نویسندگان از روی احساسات شخصی وعلما و فلاسفه باتکای دلائل و براهین عقلی وفلسفی وعلمی، مصلحین و زمام داران از راه نفوذ و اقتدار مادی ومعنوی خودها موضوع ملت و ملیت را تعبیر هائی کردند که اکثراً جنبهٔ نفسی وذهنی (سوبژکتیف) داشت مثلاً

(۱) این‌مبحث را کننده کننده ازکتب تاریخ مدنیت تالیف‌سه نیوبوس و کتاب‌تاریخ ادبیات اروپا تالیف وان‌تیگم وتاریخ قرون اخیره تالیف علی رشاد افندی جمع وآداپته نمودم.

علمای لسان به تصنیف السنه و علمای نسب شناسی مشغول تطبیقات قوانین مقایسه وی جمجمه ها و علمای اجتماع جهت اثبات وامتیاز ملیتها مصروف جمع نمودن وثائق تاریخی شدند تا اینکه در آلمان فورمولی را طرح کردند که مبنی بر فائقیت اهالی شمال اروپا بود و متعاقب آن پروفیسور کیبس انگلیسی این نظریه را در کتابیکه تحت عنوان «اساسهای عرق مدنیت» نوشته بود تردید نموده اثبات کرد که مدنیت یک موضوع بین المللی بوده هیچ ملتی نمیتواند آن را مال خالص خود بداند.

بهرحال این رویه دوام داشت تا نیمهٔ اخیر قرن ۱۹ در نیمهٔ اخیر قرن مذکور مسائل اتحادات و ائتلافات شدت کرده موضوع مهم پان جرمانیزم یعنی اتحاد عرق جرمن و پان اسلاویزم یعنی اتحاد عرق اسلاو روی کار آمده مسبب قصایای مهمهٔ گردیدند که بعد از سنه ۱۸۲۰ در تحت عنوان حوادث (بین یونان، سرب، رومانی، بلغار و امپراطوری عثمانی) (و مجارستان و بوهمیا و خروانسان و استریا) (و آیرلند و انگلستان) و (بلجیک و هلند) و پولونیا و روسیه تزاری) در تاریخهای عمومی خوانده میشود (۱)

شاید زیاده ازین در تفصیل دادن این موضوع احتیاجی نباشد زیرا وقایعیکه در خلال این اوضاع در اروپا رو داد تاریخ قرون اخیرهٔ آن را ثبت نموده و صرف چیزیکه درین مورد تازه (برای محیط ما) بنظر بر خورد عذر و موجبات مسئله بود که تصور میکنم تا کنون هیچ تاریخی در اروپا مثل سلسلهٔ تاریخ مدنیت ۳ سنیوبوس درین گونه موضوعات اصول تحلیل و ترکیب را که خاصهٔ تاریخ نگاری این عصر است رعایت کرده باشد ازین جهة علل و اسباب اوضاع را با خاتمه از تاریخ مذکور مناسب دانسته نوشته حالا میرویم با نتائج این بحران های شدید را ... ها از زاویهٔ تاریخ نگاری مطالعه کنیم.

نتائجیکه این جریانات ... [illegible] ارمغان آورد.

باید اشاره داشته باشم گویی هیچ ... در اجتماع از روی فکر و عقیده واهم میشود یک عده عقیده های را که در ... انقلاب ... میکشاید ... اخیرهٔ قرن ۱۹ و [illegible]

انسان ها را ... [illegible] ... شعور تاریخ و ... تاریخ نگاری را هم از مجرای ... او منحرف نموده ... که در اطراف حادثات اخلاقیهٔ انسانی ها مصروف تحقیقات شد بر روی کار آمده السنه، نسب، عوائد و عادات ملل را تحت اصول معینی زیر تحقیق و مداقه گرفت، این کار اولاً از طرف علمای السنه دست زده شده، سپس علمای دارالفنون آلمان از ایشان تاسی کردند تا اینکه اولا ریشه السنهٔ هندی و اروپائی را کشف و بعد از آن با السنه و ادبیات یونان و لاتین

(۱) تاریخ مدنیت جلد ۳ تالیف سنیوبوس ترجمهٔ احمد رفیق افندی.

مقایسه نموده علم لسان را با (مقایسه اساطیر) تاسیس کردند و فهمیده شد که السنه بصورت تصادفی تشکیل نشده یکی بدیگری ارتباط دارد و قوانین ارتباطهٔ آن ها بسیار منظم می باشد ولی (صرف) السنه دران وقت عبارت از یك عده قواعدی بود که [illegible] انتظامی نداشت لهذا دو نفر عالم موسوم به گریم و بوپ گرامر را بصورتی منظم کردند که بتوانند منشاء و تبدل السنه را ایضاح و آن را بصورت علم درآرد و شخص دیگری که مسمی به هومبولد بود علم لسان را تاسیس و السنه تمام اقوام را در زیر یك اصول علمی درآورد . (۱)

و بعد ازان تحقیقات لسان تحت همین اصول روز بروز کسب وسعت نموده تا اینکه اخیراً لئون کاهون فلولوك معروف فرانسه در نتیجهٔ تحقیقاتی که بالسنهٔ آریا نموده بود آن را مرتب و بطور نمونه چند مثال آن را در مجمع علم لسان فرانسه طور کنفرانس ایراد و اثبات نمود که لسان فرانسه هم چون از بعضی جهات مشتق از لسان اهالی قدیم بومی اسیای وسطی است لهذا دور از امکان نیست که منشعب از لسان آریا باشد و (۲) همچنان علمای نیمهٔ اخیر قرن ۱۹ اروپا درضمن تاسیس شعب دیگر علوم درپیدا حیای تاریخ [illegible] افتاد بدو همان اصول قدیم تاریخ نگاری را که تنها به نقل وقائع اکتفا میشد در تحت [illegible] اصول معینی که حاوی علل و اسباب تبدلات جمعیات بشریه باشد درآورده [illegible] به تحقیقات تاریخ کردند و درین زمینه پیش آهنگ [illegible] لسان شناسی آنان بوده اند [illegible] علما چنان قاعدهٔ که بتوانند از روی آن تحقیقات درست علمی وفنی در تاریخ بنماید وضع و برای صحیح [illegible] تواریخ یك اصول دیگری که آن را اصول [illegible] می گذ [illegible] کرده [illegible] اصول تاریخ [illegible] حاوی موادی است که تاریخ را و [illegible] کاملی [illegible] مواد او [illegible] در [illegible] و ایران و مصر و آ [illegible] تحقیقات نموده [illegible] تاریخ [illegible] نشان [illegible] که بوثوق [illegible] شرد [illegible] حقیقت [illegible] است از روی قوانین [illegible] که [illegible]) [illegible] و همین است [illegible] می توان مدعی شد که [illegible] ۱۹ [illegible] (۳)

(۱) [illegible] جلد ۳ صفحهٔ ۵۲۲ [illegible] لف آ [illegible]

(۲) از [illegible] [illegible] شماره روز نامهٔ جمهوریت [illegible]

(۳) آدابته از [illegible] ۳ [illegible]

تحقیقات فلسفه لغات والسنه

— ۳ —

ترجمه و نگارش جناب فاضل قاری عبد الله خان از سخندان فارس

پیوسته بگذشته

قواعد ابدال واقسام اتحاد الفاظ

اتحاد الفاظ چند قسم است : ـ

(۱) اتحـاد نخستین است وقتی که حضرت آدم صلوات الله علی نبینا وعلیه هبوط کرد و ریشهٔ اولاد او نشو و نما نموده همه یکجا بسر می بردند زبان آنها هم یکی بوده تا پس ازمدتی در اثر کثرت نفوس وتنگی جا باطراف عالم پراکنده شدند وحوائج آنان بنابر اختلاف محیط اختلاف پذیرفت پس اختلاف حال مقتضی ایجاد از چیز های نوین گردیده برای بعضی نامهای تازه وضع شد وبرای بعضی نامهای اصلی با اندك تغیر باقی ماند تا دامنهٔ اختلاف زبانها باینحد کشید که امروزمی بینیم ازینجاست که بعض الفاظ تازه پیدا گشته وبعضی تغیر وتبدیل پذیرفته وقسمتی ازالفاظ همانطور مشترك مانده که هیچکس بدان ملتفت نیست.

(۲) اتحاد وسطی : وقتی قومی از یك وطن بر آمد و دسته دسته بهرطرفی پراگنده گردید. پس ازچند صد بلکه چندهزارسال این دسته هازبان یکدیگررا نمی‌فهمند امااز تأمل در الفاظ ولغات آن زبانها آشکار شودکه همه ریشهٔ یك اصل بوده محض سیر وصورت خود را تغییر داده اند مانند : زبان فارسی، سانسکریت، انکلیس، فرانسه، الهان، یونانی وغیره که ازآریانی مأخوذ بوده و از تأمل در الفاظ مختلفهٔ آنها اتحاد ریشه درهمه معلوم گشته آریانی بودن همه رامبرهن ساند.

(۳) در اثر اختلاط اقوام مختلفه و وجود معامله داد و گرفت در بین آنها واخذ کار و بار و او صاف وصنائع ازیکدیگر اختلاط زبان در بین آنان پیدا می شود چنانکه از الفاظ دخیل عربی بفارسی و دخیل فارسی بهندی وعکس آن اینمطلب بخوبی معلوم می شود گذشته ازین زبان انکلیسی الفاظ و مطالب بسیاری ازعربی گرفته بلکه اززبان اردونیزبسیار الفاظ فرا گرفته وهم بار دو داده ونیز امروز زبان عربی وفارسی خیلی ها درتحت اثر زبانهای اروپائی واقع گشته اند.

اکنون اتحاد وسطی را موضوع بحث قرار میدهیم و الفاظ متحده در فارسی و سانسکریت را تحلیل نموده از اصول ابدال حروف دران الفاظ بحث می رانم تابواسطه آن ملکه بر زبان و قدرت تحلیل برکلمات حاصل شود تا اگر کلماتی دریابند که گمان توافق لسانین بران هامیرفت حروف آنهارا قرار قاعده بدل واصل وریشه هریك را معلوم کرده مثلا به‌بینند که‌هر دولفظ ازیك ریشه است یا خیر.

اتحاد اصلیت بچندگونه ظاهر میشود :—

(۱) الفاظی است که صورت و معنی آن درهر روزبان متحد بوده هیچ تغیری دران نیامده مانند :—

کلال که در فارسی و سانسکریت بعینه مستعمل است .

کبی : در فارسی و سانسکریت بمعنی میمون است حکیم سنائی قدس سره گفته اند .

صورت طمع کافرا ست   کبی سك ده است و گربه پیر ست

شالی : درهر دوزبان بیك معنی آمده .

شال : درهر دوزبان بیك معنی است

جنگل : درهر دوزبان بمعنی صحرا آمده

آهار : در فارسی وسانسکریت بمعنی خوراك است .

موری ؛ درفارسی وسانسکریت بمعنی رهگذر آب است (۱)

نام : در هر دو زبان یکی است .

نیل . معروف و در هر دو زبان یکی است :

نو : بمعنی جدید در هر دو زبان یکی است

نیك . بمعنی خوب در فارسی و در سانسکریت نیز بهمین معنی مستعمل است

گراس : درفارسی وسانسکریت بمعنی ـ لقمه ـ است

جال . در هر دو زبان بمعنی دام شکار آمده .

(۲) الفاظی است که درفارسی به حرکتی و در سانسکریت بحرکتی دیگر تلفظ می شود و این اختلاف دریك حرکت یا بیشتر باشد مانند .

ود (۲) درفارسی بمعنی حکیم ، عاقل ، دانشمند و درسانسکریت ود بمعنی دانستن است .

هلاهل : درفارسی وهلاهله بفتح آخر در سانسکریت بمعنی زهر قاتل است

مهر . بالکسر درفارسی ومهر بکسرتین درسانسکریت آفتاب را گویند

(۳) الفاظی است که یك یا چند حرف آن بدل گشته یعنی درفارسی بحرفی و در سانسکریت بحرف دیگر تلفظ می شود مانند .

ماه . درفارسی وماس درسانسکریت

ده اسم عدد را درفارسی به (هاء) و درسانسکریت (س) [illegible] تلفظ کنند .

پای : درفارسی وپاؤ پائو درسانسکریت آمده

(٤) یك لفظ بدون تغییر در هر دو زبان بمعنی مختلفه مستعمل باشد مانند

( ) موری درفارسی بمعنی دودرو نور ومانند بدور در سقف [illegible] وغیره هم مستعمل است

(۲) ود در اصل نسخه بزبر واو (ود) درفارسی علامه فتح و در سانسکریت علامه کسر گذاشته شده اما درجهانگیری «ود را بزبر ود» بمعنی دانا گذاشته و درغیاث اللغه بضم و تشدید بدوستی ـ و ـ دانا ـ نقل از شرح نصاب ضبط گرده ودرصراح ومنجد بکتاب لغه بمعنی دوستی است وازینجا معلوم می شود که ود بضم و تشدید دال قول غیاث بمعنی دانا ، لغت عربی است نه دری چنانکه مؤلف فاضل نوشته چه تشدید دال عربی بودن آنرا تائید میکند .

بالا : در فارسی ضد پائین وبمعنی قدو قامت ودرسانسکریت - بالا - دختر نورسیده را گویند

نر : درفارسی مقابل ماده ودرسانسکریت (مرد) را نر ونرن را ناری گویند معلوم نیست که معنیش اصلا عام بوده ودرهند خاص گشته یا اصلاً خاص بوده و درفارسی بمعنی عام مستعمل گشته

کام - در فارسی بمعنی مطلق مرادو مقصد و در سانسکریت تنها مطلب نفسانی راکام گویند

دیو . درسانسکریت بمعنی روح پاك ودرفارسی قدیم نیز بهمین معنی مستعمل بوده بعدها درآئین زرتشت بمعنی شیطان استعمال یافت

آرام : درفارسی معروف ودرسانسکریت بمعنی باغ عدش وباغ ارم هم ازهمین لفظ مأخوذ است

بن . درفارسی بمعنی باغ یاکشت بوده وباغبار ا بنوان گویند اما درسانسکریت بن بمعنی جنگل پر درخت است که بااشجار خود رو سرسبز وخرم باشد .

گنج درفارسی بمعنی خزانه ودرسانسکریت بمعنی زرلسیار است

بال : درفارسی پر وبال مرغ ودرسانسکریت موی سر وسائر چرنده را بال گویند .

روم درفارسی موی تن ودرسانسکریت موی نازك بدن را روم ولوم گویند

مایه درفارسی اصل چیزکه دارای نمو وبالیدن باشد ودرسانسکریت هر چیزیرا گویندکه از نیست هست واز نابود بود گردد واز ینجهه قدرت الهی را (مایا) گویند وهیولا (ماده) را نیز مایه خوانند چه جهان ازوموجود گشته .

(٥) الفاظی است که بدون اختلاف درهیئت بمعنی معائر (خاص وعام) در هر دو زبان استعمال یافته است مانند .

سمن : درفارسی بمعنی گل معروف ودرسانسکریت بمعنی مطلق گل آمده .

آش : در فارسی طعام آبگین که قابل نوشیدن باشد ودرکتب فرهنگ بمعنی مطلق طعام آمده ودرهر صورت مشتق از آشامیدن میگویند ودر سانسکریت بمعنی مطلق خوراك است.

دام : درفارسی معروف ودرسانسکریت رسن را دام گویند.

(٦) بحذف وزیادت حرفی بیك معنی درهردوزبان مستعمل باشد مانند :

یك : اسم عدد درفارسی که درسانسکریت ایك آمده

مه : در فارسی ومها درسانسکریت بمعنی بسیار بزرگ آمده

پور در فارسی و ـ پتر ـ در سانسکریت بمعنی پسر آمده

انگاره : (١) درفارسی اخگر ودرسانسکریت انگار میگویند.

(٧) باختلاف کیفیت حرف بدون حذف وزیادت مانند.

اشتر : که در فارسی بتای مثناه و در سانسکریت بتای مختلط به طا تلفظ می شود و همچنین هشت در فارسی (معروف) که درسانسکریت ـ هشت تلفظ می‌شود بتاء مختلط بط.

(٨) کلماتی است که بابدال وقلب مکانی در هر دو زبان مستعمل است مانند:

چرخ درفارسی و ـ چکر ـ درسانسکریت

(٩) گاهی بو سطهٔ خلاف درلفظ اختلاف در معنی هم می آید مانند.

(١) درکتب فرهنگی که دردست است انگاره راباها درهندی بمعنی اخگر ضبط کرده اند بدون (ه) و نیز درفارسی بمعنی اخگر می نویسد جهانگیری می نویسد انگاره سه معنی دارد اول معروف دوم بمعنی دفتر حساب سوم سر گذشت و زبان هندی اخگر آتش غیاث می نویسد ـ انگاره ـ بالفتح وکاف فارسی ورای مهمله بمعنی نقش ناتمام و نقشهٔ دول تصویر و هر چیز ناتمام و بمعنی نگارش و بمعنی افسانه ودفتر حساب از برهان ورشیدی و بهار عجم

آستان : که درفارسی دهلیز خانه وستان (١) بمعنی کثرت ظرفی است مانند : افغانستان ـ بوستان کوهستان ـ گلستان و در سانسکریت (ستهان) بتای مختلط به ها مطلق جارا گویند (شنا) درفارسی آب بازی ودرسانسکریت سنان بمعنی غسل کردن است که لازم شناست کف درفارسی معروف و در سانسکریت کپهـ ـ بابای فارسی مختلط به ها خاطی است ازبدن که اصلاً کف بوده

بستر : درفارسی رخت خواب ـ استرت ـ درسانسکریت چارهموارشده را گویند .

بنده درفارسی غلام را گویند چه بند بمعنی قیدآمده وغلام نیز در قید حکم یا قید فرمابری باوفا میباشد و چون برترین قید قید طاعت ووفا و اطاعت او سبحانه است جل شانه لهذا بمعنی بندهٔ خدا نیز آمده مأخوذ از (بندگی) بمعنی اطاعت وعبادت اما در سانسکریت (وند) بمعنی سلام وعجز ونیاز آمده وازینجهت شاگرد درهنگام تعظیم باستاد (وندحکت گرؤں) میگویند وازین برمی آید که (بنده) و(وند) هردو از اصل یك چیزند

آرامش درفارسی باغی را گویند که درمیان آبادی باشد و درسانسکریت بمعنی باغ عیش است و (بن) درفارسی باغ بیرون از شهر وزراعت وکرد زمین را نیز میگویند

باگفته شد که حکم بر انحصار امثله در دوزبان مهر سکوت واحتیاط میخواهد چه بعض الفاظ دریکزبان بکامه والفاظ زبان دیگر در حروف وحرکات ظاهرا متحدو درهیئت ازیك ماده معین بمعنی ولیکن دراصل هر یك جدا گانه میباشد

(١) [illegible]
[illegible]
[illegible]
لاله ستان را ـ (مترجم) .

وشخصی که اطلاع کامل ندارد پندارد که اصل هردویکی خواهد بود مانند :

جاروب : که درفارسی معروف ومرکب است ازدو کلمهٔ (جا ــ روب) و فارسی زبانها (جارو) به تخفیف نیز گویند و (جهارو) در هندی اسم فاعل است از مصدر (جهارنا) بمعنی تکاندن که بزعم آنکه اطلاع ندارد هردو از یك ماده می نماید .

جناب : عربی ومشتق است ازجنب که اصلاً بدائره لغات سامی داخل بوده بازبان آریائی ابداً رابطهٔ ندارد و نزدیك بهمین لفظی است در سانسکریت که ازبرای تعظیم می‌آید و لیکن مرکب است از (جن) بمعنی آدم و (او) بمعنی حافظ ونگهبان و ـ آپت ـ بمعنی خرب ، معتبر ، پرورنده ، لائق درصورتیکه شخص بی اطلاع (جناب و جن ـ آپت) هردورا ازیك اصل می پندارد .

انتقال : نیزعربی و ماخوذ از (نقل) است بمعنی ازجای بجای رفتن ومجازاً بمعنی مردن است وازعدم اطلاع پندارند که (انت کال) بوده باشد (انت) بمعنی انتها یاموت و ـ کال ـ بمعنی وقت اخیر یا هنگام موت ولی چنانکه گفتیم ـ انتقال ـ کلمه مفرد وعربی وانت کال مرکب و لفظ آریانی است .

اختیار : مشق ازخیر ، خیار ازعربی وبفارسی دخیل گشته معنی تازه پیدا نمود اتفاقاً درسانسکریت لنظی نزدیك باین لفظ و بهمین معنی آمده و شخص بی اطلاع هردورا یك لفظ پندارد .

انتها : این کلمه را شخصی اصلاً سانسکریتی ومأخوذ از ــ انت (حرف نفی) وتهاه (بمعنی ته چیز) یاان ــ تهاه (یعنی دریای عمیق که قعرش پیدا نباشد) پنداشته میگفت اینکه میگویند : انتهای شوق دارم یاانتهای خورسندی است یعنی بی نهایت شوق‌دارم یابی نهایت خورسندیست ـ مگربیچاره

نمیدانست که - انتها - عربی و ماخوذ از (نهایت) بوده ابداً حرف نفی ندارد .

تجربه : وقتی بهمت جوانی و شوق سیاحت بتر کستان سفر میکردم . قافلهٔ ما ازبلخ چند منزل برآمده اتراق نمود . مردم آن روستا که چندان معلومات عمومی ندارند وجابجا بوده سیر وسیاحت کمتر میکنند ازینجهت بامردم ما بکرمجوشی پذیرائی نموده واندك اندك سخنان پرسیده خورسند می شوند . مردم آن بقافله آمدند . قاعده است که نان، شیر گوشت، مرغ قالین (وطنی که بدست خود می بافند) بقافله برای فروش آورده ودرعوض اشیا ولوازم خانه مانند تار وسوزن وانگشتر وغیره ازانها می ستانند .

جوانی طالب علم که زادهٔ ترك بود پیش من آمد ونشست وازهرطرف سخن آغاز نمود . دوتنگه (١) بخاری در دست داشتم . پرسید : در ملك شما همین تنگه رواج دارد ؟ افغانی نزدیك ما بود ،

گفت : درهند روپیهٔ کلدار است فرنگی تصویر خود را بران نقش میکند . طالب علم بطرف من نگاه کرد وگفت : چه طور ؟ گفتم : راست میگوید (٢). روپیهٔ هند سه برابر تنگهٔ شماست .

پرسید :- تصویر چرانقش میکند ؛ کفتم : سکهٔ حکومت است در دور دائره نام ومیانه اش تصویر شاه است آنهم تمام نیست . کله اش رانقش میکنند . ترك بچه گفت : آری بهمین سبب روپیه را (کلهدار) نام کردهباشند مشارالیه کلداررا مخفف (ازکلهدار) پنداشت و اگرچه خوب پنداشت لیکن غلط نمود .

روزی درخوقند باچند نفر نشسته چای میخوردیم . پیر مردی فرتوت ازمن پرسید که : درملك شما فرنگی سلطنت میکند ؟ گفتم : بلی . گفت : اوچه

---

(١) سکهٔ بخارا است ازنقره ودرافغانستان نیز از نقره تنگه سکه می شد .

(٢) مراد افغان از ذکر تصویر الزام بت پرستی بوده .

نام دارد؟ گفتم: پادشاه در ملك فرنك بپای تخت خود است. برای ما نائبی فرستاده است. او حکم می راند بپادشاه ما همانست. پرسید: آخر او چه نام دارد! گفتم: بعد هرچندسالی عوض میشود. البته باعتبار عهده ومنصب آن را (لات) میگویند. دیگری گفت: (گورناس) (۱) باشد (گورنر) گفتم: بلی. ترك دیگری بود گفت: لات چه معنی دارد؟ من تأمل نمودم که چه بگویم دیگری گفت: همان لات ومنات است. شخص سومی گفت فرنگ بت‌پرست نیست پیر فرتوت گفت: آخر کافر است کفر بهرجا یکی است لات شان همان لات ومنات باشد.

تأمل کنید ازغرائب اتفاقات لفظ (کلدار) درهند برای روبیه انگلیس نام مقرر گردیده وغریب ترآنکه ترك بچه وجه تسمیه برای آن پیدا نمود

لفظه لاتهٔ ولارد در هند چه تغیری بهم رساند وازمعنیش چه افکار نشأت نمود. گذشته ازین ازبك آنرا چه فهمید وچسان دلیل خوب ازبهرآن پیدا کرد. حقیقةً تحقیق کردن درماده واصل الفاظ کاریست بسیار نازك که به تخمین وقیاس راست نمی‌آید وقابل اطمینان نمیگردد.

نخستین گام در تحقیق الفاظ این است که به اختلاط آهنگ واتحاد صورت وهئیت دولفظ ابداً فریب نخورند بلکه هردو لفظ را تحلیل نموده باصل وماخذ هردو رجوع کنند هرگاه ماخذ هردو یکی بوده باشد ازیك ریشه اند واگر ماخذ هریك جدا باشد الفاظ هم بایکدیگر ارتباطی ندا شته وفقط اتحاد صورت ظاهر موجب اشتباه گردیده است

(۱) این لفظ را از روس یادگرفته (گورنر) را (گورناس) میگفت.

اشکال حروف

نوشته به تصویر

دانشمند اروپا گوید: قدما پیش از وجود خط از مطالب خود تصویر میکشیدند وچیز هائیکه باشاره یا آواز در نمی آمد شبیه آن را میگرفتند و درعوض مکتوب تصویر مطلوب را کشیده بمرسل الیه میفرستادند تا این طریقه ترقی نموده بسایه آن سائر مطالب را توضیح میدادند چنانچه خطوط قدیمهٔ مصر که شاهد این مدعاست همین تصویر های گوناگون بوده ونیز محقق مشار الیه گوید که عدهٔ حروف درآنعهد ازحروف موجوده بیشتر بوده ودرعوض نام صورت اشخاص، رجال، حیوان، درخت وغیره را رسم میکردند. ودرچین نیز باوجود آنکه اصلاحات پی درپی درهر عهدی روی کارآمده بازهم تا امروزهما نطریقهٔ تحریر جاری است واز ینجهه الف باء چین ازصد حرف هم بیشتر میباشد.

دانشمندان اروپا میگویند حروف هجا را عرب ازعبرانی گرفته ودرحقیقت این حروف ازنوشته هـای مختلفه اختصار یافته مثلاً الف بمعنی یالخ بوده وازصورت الف برمی آید که گویا نی است که از ریکستان عرب سرکشیده

ب مخفف بیت است ودرآغاز آبادانی خانه هم بسیارساده و مختصر بوده وبتامل ظاهر میشود که صورت (ب) بدیواری می ماند باد وکنارکج وخمیده واقع درریکستان عرب ونقطه اش گوئی صاحب خانه است بدیوار حسبه تکیه کرده

ج: مخفف جمل است (شتر) یعنی درآغاز صورت شتر بوده ورفته رفته اصلاح گشته تاصورت امروزه را اختیار نموده

س درآغاز شکل درخت داشتهٔ وسه نقطهٔ آن کنایه ازسه پرنده بوده بالای درخت چنانکه یکی نشسته ودوم درشرف نشستن وسوم هنوزدر هوا شیشه می کنند وازتخفیف صورت اولی خود بشکل حالیه درآمده

خلاصه تصاویر مذکور متدرجا بصورت حالیه درآمده و آهنگ اول ازاسمای اشیا در تلفظ باقی مانده بقیهٔ آهنگ اسما واصل نشان اشیا متروك گردید.

بعضی ازحروف هجا دردو زبان ویبشتر مشترك می آید و بعضی غیر مشترك و مختص بیك زبان باشد و بعضی ازحروف مخصوص در یك زبان و وقتی که در زبان دیگری داخل شود بحرف دیگری ابدال میگردد.

حروف هجا عبارتست ازآوازی که ازحرکت مختلفهٔ زبان و دهان بر می آید. فرق موجود در آواز دهن و کام وزبان سبب ازوجود حرف (۱) نوینی درهرزبان می‌شود. کلمات نوشته در روی صفحه گویا تصویر همان آوازها ست.

اختلاف آب هوای محیط همانطورکه سبب اختلاف شکل و شباهت وقد و قامت انسان میگردد همچنان سبب افتراق لب ودهان وکام و زبان آنها می شود که در نتیجه باعث اختلاف آواز ومخرج حرف درهر قومی گردیده و ازینجهت هشت حرف، ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق که مخصوص زبان عرب است در فارسی نمی آید.

وقتی که عرب درایران آمد دید درلب ولهجه اهالی بعض آواز هست که در زبان خالص عرب نبوده. ایرانی ها تلفظ آوازخود را بحروف خود نوشته میکردندوبرای اعراب علامه ها می‌نگاشتند که در دیگر زبان نبوده. وچون عرب زبان فارسی را گرفتند حروف آنرا ترك داده بحروف خود نوشتند (طوریکه امروز لفظ هندی را بحروف فارسی می نویسند) وقتی فاضل عرب نخست تقریر فارسی را بقید نوشته درآورد دید که آواز (ضاد) بکلی بگوش او نمی‌آید و پس ازتأمل ظاهر شد که

(۱) در عوض ت ـ د ـ رمخلوطبطاو غیره در فارسی ت ـ د ـ رخالص‌می‌آیدو همچنین (ح) ک فارسی در عربی به ص، ج بدل میگردد.

آوازع ، ق وغیره نیز شنیده نمی شود اینچنین صدها صفحه نوشت اما نشانی ازین هشت حرف نیافت و بنابر استقرأ حکم نمود هشت حرف مخصوص عربی در فارسی نیست ودر کتب دستورزبان بطور قاعده مقرر شد که این هشت حرف عربی درزبان فارسی نمی‌آید ورنه در تلفظ آن نه ازطرف شرع نهی‌ونه از طرف قانون منع و جزائی هیچك وارد نیامده بلکه لب و دهان درسر زمین فارس طوری وجود وترکیب مییابدکه مخرج تلفظ حروف مذکوره را ندارد واگرچنین نباشد انسان بهرگونه آواز میل داردکه ازکام وزبان خود برکشد.

بعد ها فاضل عرب ، بآواز دیگری برخورد که (ب) نبوده اما نزدیك بآن بوده لیکن درزبان خود حرفی برای آن آوازنداشت پس بصورت (ب) آنرا نگاشته وازبهر فرق در بین اووب سه نقطه بزرش نهاد و نامش (پ) فارسی گذاشت وبدین صورت حرف نوپیدا شد.

اما درفارسی سه آوازدیگرهم بوده نزدیك به جیم - و- زا - وكٔ عربی که عبارت است ازچ - ژ- گ فارسی - چ - و- ژ- را بسه نقطه و- گ - را بدوکشش ازجیم وزأ و کاف عربی امتیازداده مقررکردندکه این چهار حرف مخصوص بفارسی بوده درزبان عربی نمی‌آیدوعلت آنست که کام ودهان مردم عرب بسبب تاثیرآب وهوای آنحدود مخرج این چار حرف را ندارد واهالی تلفظ آن نمیتوانند لهذا خطاط عرب صورتی هم برای این حروف مقرر نکرد.

اینچنین است تھ ، ت ، طھ ، دهد ، د ، دهه ، ر ، ران ، کهه ، گهٔ و غیره که عربی وفارسی زبانها ازادی آوزاین حروف عاجزند و مخرج تلفظ آن ندارند . وازتأمل درمحاورهٔ عرب و فارسی ظاهر میگردد که به حرف مذکوره ابدأ تکلم نمیکنند. این است کیفیت ادای حروف که هر حرف مخصوصی باهالی مملکت مخصوصی

تعلق دارد وطوریکه مزاج مردم هر مملکتی علیحده است طبیعت کام وزبان آنها نیز علیحده ومستعد باداى حروف مخصوصی می باشد و بالاخره بعضی از آوازها به بعض دهنها موافق وبعضی منافر و ناملائم باشد

درکام وزبان خاك هند مخرج ح ، ذ ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، غ ف ، ق موجود نیست وچون کلمهٔ که دارای یك ازین حروف باشد زبان سانسکریت یا دیگر زبان هند دخیل گردد حرف مذکور بحرف موافق زبان بدل میشود وچون دامنه سخن باینجا کشید سوال آتی وارد می شود وجواب آن بر عالم زبان پوشیده نیست

س . اگر گویند بعض حرف یا حرکت کلمهٔ دخیل دریکزبان چرا تغیر وتبدیل مییابد ؟

ج : میگوئیم گذشته از ابدال و کلمهٔ دخیل ، ابدال حرف در کلمات خود زبان نیز واقع میشود مانند

سوفار	سوفال	چست	چفت
چنار	چنال	دعجه	ناعسه
لبالب	لبالم	پاس	باد بادشاه ازهمین قبیل است
بت	بد	خروس	خروج ، خروه
توت	تود	رخش	رخت
دراج	تراج	خوك	خوگ

خلاصه ازین قبیل کلمات در فارسی بسیار است که در خود فارسی بدو نوع استعمال مییابد ابدال بعضی حرف در بعضی کلمات از آن قبیل نیست که گوئیم امر شرع یاحکم بادشاهی در جواز وجریان آن نفوذ یافته ودر غیر آن حروف وکلمات بر عدم جواز نهی وارد

گشته بلکه علت ابدال حرف قرب مخرج است حروف قریب درمخرج با یکدیگر ابدال میبابند وحروفی که بعد مخرج دارند بهم ابدال نگردند اکنون برای توضیح مطلب حروف را بوشته قرب وبعد مخارج را شرح میدهیم ولی از حروف اطناب وملال مطالع مطلب فوق را بطور تازه می نگاریم

مثلاً درقطعه قطعهٔ مملکت ایران درآب وهوا واعضای اهالی فرقی موجود است وچنانکه گفتیم از حیث اندازهٔ تفاوت درمحیط است فرق کم وبیش میگردد وبنابراین درجنبش آنها فرق آمده وباقتضای همان جنبش آواز بیدا میشود چنانچه اهالی مقامی بعض حروف را بسهولت وصاف وبعض حرف دیگر را بدشواری تلفظ میکنند وعلت وجود یا ابدال حروف همین دشواری تلفظ است که حرف تازه پیدا یا یك حرف بحرف دیگر بدل گشته ومثلاً سوفار ، سوفال می شود

تبریز وغیره جایهائی از ایران (کاف) را تلفظ نمیتوانند و ازینجهت سك را سی وانگور را انیور تلفظ میکنند وازین قبیل بسیار الفاظ است اکثر مردم صحرانشین فرمود را (پرمود) گویند وابدال این حروف جائز شمرند

کشمیری تازه وارد را دیدم که همزهٔ آغاز را (یا) تلفظ میکرد مثلاً (ایران) را ییران و (آلهی) را یلهی تلفظ کرده ومیگفت الهی عنچهٔ یمید کشا . لام را دراندرون کام طوری ادا میکرد که آواز آن تماماً درگلویش گره میگشت چنانچه بشنیدن تعلق داشت چه کیفیت آن به تحریر نمیگنجد .

اگر بمحاورهٔ اهالی پنجاب تامل کنیم (گیاره) را همیشه (یاره) تلفظ میکنند .

در وطن خود ما ؛ مردمان شهر هر حرفی را خوب صاف ادا میکنند

وزبان شان تیز وملائم معلوم می شود برعکس زبان دهاتیها خصوصاً اشخاص ناخوان درشت وسطبر مینماید هر حرف را به سهولت تلفظ نمیتوانند بعض حرف را پوره ازمخرج آن ادا نتوانسته طور دیگر تلفظ میکنند چنانکه حرف دیگر پیدا میشود بعض الفاظ راکه تشدید ندارد مشدد ادا میکنند مانند طلا (زر) که عموم بتشدید لام تلفظ میکنند ولفظ کتابی آن به تخفیف لام است

زبان	را جبان
حضور	را حجور
خالی	را کهالی
فرمانا	را پهرمانا
آغا	را آغا وآقا
رونق	را رونی
پائی	را پاریں میگویند

اکثر درکلمات قلب نموده بعض حرف را مقدم و مؤخر می آورند مانند

عوام شهری نیز در تلفظ الفاظ اینگونه تغیر وتبدیل مینمایند و ازین بر می آید که ازین قبیل ابدال و تغییر لهجه خاصهٔ انسان است و تغیر لهجه در ادای الفاظ در اطفال کوچك بیشتر ظاهر میشود وقتیکه شکسته وشیرین شرین حرف میزنند مثلاً طفل خورد حرف - ر - را در - میروم - لام تلفظ کرده می لوم میگوید و امثال آن

مطلب	مطبل
فصیل	صفیل
قفل	قلف
لعنت	لانت نالت

ناتمام





دره یکه خان کمراب



ادبیات

استقبال از قصیدهٔ جناب سردار
عبدالرسول خان مندرج شمارهٔ ٤٠

آمال و آرزوی مادر

از طبع جناب (شائق)

گل اندامی که بود انسانیت پیراهن جانش — چراغ عصمت خلوت رخ از خلق پنهانش
ذکا و فهم و دانش ظاهر از سیمای تابانش — شکوه غیرت و عنوان تابنده از شانش
گرفته جای در برج شرف خورشید ایمانش — ندیده چشم نامحرم گهی هم گرد دامانش

عزیز و غم شریک و سرپرست خانهٔ شوهر
ثمر داد آن نهال نو و رفت زین خوش منظر

چو در آغوش خود پرورد سالی طفل شیرینرا — تب سل کرد سوزان تن او و درد دیرین را
مزاج نازك از تیمار شوهر به نشد هرگز — گداز از بس تب سل داده بود آنخو و بالین را
پرستاران شنیدند از زبانش زیر لب میگفت — دم آخر چو جان آمد بلب بیچاره مسکین را

سپردم من بتو یارب دریکدانهٔ خود را
فروزان از تو میخواهم چراغ خانهٔ خود را

بود روزی که فرزند نجیب من جوان گردد
عزیز دوستان خود برغم دشمنان گردد
بر و بازوی بر زورش توان عسکری یابد
هر انگشتش بچشم دشمنان تیر وسنان گردد
بر آید پهلوانی سخت بازو شیر اندامی
کسی پشتش نماند بر زمین تا آسمان گردد
بمیدان همچو محمود دلآور بت شکن باشد
چو احمد شاه غازی فخر اولاد وطن باشد

نخواهم بی نصیب از دولت علم و هنر ماند
ز آئین مسلمانی ء مسلمان بی خبر ماند
اگر من رفتم اکنون بهر تعلیمش پدر ماند
مبادا هرزه گرد وجاهل بی پا و سر ماند
من اورا یك جوان با ذکاوت ازخدا خواهم
که نام خانه دان از وی بعالم مشتهر ماند
شود سید جمال الدین افغان در زمان خود
نماید شهرهٔ آفاق نام با نشان خود

نگردد همنشین از بخت بد با ناکسان هرگز
دل صافش نگردد مائل طور بدان هرگز
سرشت نیکش از اخلاق نیکو نیك تر گردد
ملال از وی نبیند خاطر پیر و جوان هرگز
بمغزش ره نیابد هیچگاهی فکرت باطل
که از غفلت نباشد واقف سود و زیان هرگز
بمیدان عمل جولان فکرش تیز می خواهم
دماغ عالیش ماشین صنعت خیز می خواهم

خداوندا بساز اورا جوان صاحب دردی
وطنخواهی وطن پرور بمیدان عمل مردی
عزیز خاطر خورد و بزرگش خواهم از خدمت
شود افغان با عزی جهان بینی جهان گردی
ندارم آرزو دیگر اگر گردد بس از مرگم
سخندانی سخن فهمی شجاعی نابغی فردی
نگردد ایخدا روبه مزاج بزدل تنبل
اگر ماند نماند جاهل بیحاصل و مهمل

مباد از لوث بی ننگی شود آلوده دامانش
بجنگ این و آن افتد زبی قیدی گریبانش
نمیخواهم که گردد آدم بی فکر و نادانی
مبادا از کدورت خیره گردد نور وجدانش
بایام صباوت محترز دارش زبی باکی
مبادا خاربد نامی بروید از گلستانش
وجودش را برای جامعه خیر مجسم کن
بصورت آدمش کردی بسیرت نیز آدم کن

بود روح نیاکان شاد ازو تا آن جوان باشد
بهمنوعان خود همچون برادر مهربان باشد
همیخواهم که گردد پیکر او هیکل رحمت
بوجدان و با نصاف و مروت همعنان باشد
شود دلها شکار حسن اخلاق دلآویزش
الهی در جهان مردی جان جهان باشد
بود سر حلقهٔ افراد نابغ نام زیبایش
بآب زر رقم سازد وطن مردانه کیهایش

وقت

از طبع جناب محمد سرور خان (صبا)

اقبال هر دو کون بود در کنار وقت ‌ ‌ ادبار کی رسد بشر هوشیار وقت
اسکندری که نام بلندش بعالم است ‌ ‌ شهرت نیافت تا نشد آئینه دار وقت
وقت است دولتی، که ندارد بخود نظیر ‌ ‌ از کف مده دلا گهر شاهوار وقت
وقت است طائری که چو از کف رها شود ‌ ‌ با دام و دانه باز نسازی شکار وقت
وقت آیه ترقی اقوام آمده است ‌ ‌ گردد ذلیل ملت نا کرده کار وقت
تا آبرو نریزدت این چرخ نیلگون ‌ ‌ با چشم کم مبین شرف و اعتبار وقت
شام غمی بعمر نه بیند هرانکه هست ‌ ‌ چون آفتاب جلوه‌گر روزگار وقت
دائم به بوستان جهان سبز و خرم است ‌ ‌ نخلی که آب می خورد از جویبار وقت
دور است از مصیبت افسردن خزان ‌ ‌ آن گلشنی که تازه شد از نوبهار وقت
چون گل شگفته خاطر ایام می شود ‌ ‌ نوشد هرانکه آب خوش چشمه سار وقت
ای بیخبر ز دولت فرصت بهوش باش ‌ ‌ تا از کفت رها نشود اختیار وقت
باید گرفت تیزی رفتار همچو برق ‌ ‌ تا برخوری ز گردش لیل و نهار وقت
هرگز به وصل شمع سعادت نمی رسی ‌ ‌ پروانه وار تا نشوی بی قرار وقت
جهدی باوج و رفعت « ملك کهن » نمای ‌ ‌ شد سالها که میکشد این انتظار وقت
گردش برنگ عقرب ساعت تراخوش است ‌ ‌ بر هر دقیقه در پی تعین کار وقت
بشناس قدر وقت به علم و عمل بکوش ‌ ‌ از خود گزار نام نکو یادگار وقت
سرشته سعادت واقبال را نیافت ‌ ‌ بدبخت کاهلی که نداد اعتبار وقت
با خویشتن همی بکند کار دشمنی ‌ ‌ هر کس اگر بجان نبود دوستدار وقت
چون نی بغیر ناله وافغان نمیکند ‌ ‌ در زندگی کسی که نگردید یار وقت
پیوستهٔ در مفاخر قوم و وطن بکوش ‌ ‌ بر حسن موقع شرف واقتدار وقت
دهقان نچید دانهٔ مطلوب خویش را ‌ ‌ کشتی اگر نکرد به فصل و بهار وقت
منظور چشم عصر نگردید صنعتی ‌ ‌ تا صورتی نیافت بنقش و نگار وقت
هرلحظه که از کف ما میشود برون ‌ ‌ دارد دو صورت از جهة گیر و دار وقت
گر مصدر نکوئی افعال گشته ایم ‌ ‌ گردیده ایم بهره ور و کامگار وقت
ور نقد فرصت از کف ما مفت رفته است ‌ ‌ هستیم ار خسارهٔ خود شرمسار وقت
از بوستان عشق وطن تازه شد « صبا » ‌ ‌ یارب زغم دلش نشود داغدار وقت

غزل

از طبع شاعر شیوا جناب آزاد کابلی

ما را فسون چشم تو از کار می برد — مست است و دل ز مردم هشیاری برد
عشق است آن غرور که خاتون مصر را — بی پرده سوی کوچه و بازار می برد
دنیا بکس وفا نکند دل درو مبند — هر چیز داده است بنا چار می برد
شیرین تر از غضب سود هیچ لقمه — هر کس که خورد لذت بسیار می برد
شکل رقیب سفله مجسم بود بچشم — هر کس که نام وحشی خونخوار می برد
از بار عشق لرزه بر اعضای که فتاد — بیچاره آدمی است که این بار می برد
دشمن تر از زبان بجهان نیست خلق را — منصور را زبان سر دار می برد
محض از برای خاطر روی گل است و بس — گر عندلیب زحمت هر خار می برد
آزاد گر سخن کند از آن لب و دهن — از طوطیان حلاوت گفتار می برد

آب حیات

پشتو:

از طبع جناب مولوی قیام الدین خان «خادم» عضو انجمن ادبی قندهار

سحرم وکړلې تپۍ له هوښیاره څنې — چه وم خفه د زمانې له کارو باره څنې
ما ویلې خرته د زور وآلې علاج شته دی که نه؟ — ای خبر داره د عالم د هر اسراره څنې
ده ویلې هو آب حیات» شته نه کوشش که طلب — چه ضعف بدل د په قوت شی له پرواره څنې
ما ویلې لار کښې د کلو کلو تیاره ده برته — ده ویل زمانې که د خپل زړګی انکاره څنې
ما ویل که سمع د زړه مړه وی نو بیا سه دی علاج؟ — ده ویل د د دارو غوښته شی له سحاره څنې
ما ویلې هر کار په حور والی او صحت کاوه شی — ده ویل اکسیر د اعتدال واخله بازاره څنې
خوب و خندا سور و رنړا حلاو خوبه لری — ژوند لکه ګل دی چه ویلې وی له خاره څنې
د شپې ویده ی غنچی صبا له مخه دورکه نقاب — غسل د زړه په وینو کانده له هرواره څنې
حه په فطرت حلیمري عمر په خندا تېروی — ما اوریدلی د اخره له مرداره څنې
ماویل غوټۍ د زړه زما نه کند ګل حری؟ — ده ویلې هو! که شی خبر د خپله کاره څنې
ده حسن هر نوتی نه راسه آب و تاب دی نه کار — سه خو نښه لژه و کړه له ملیاره څنې!
ماویلې د پریګه پوازی اومنزل دی لری — ده ویل خدا نه شی د جمع د باداره څنې
ماویلې ای خضر صفة رهبری م وکړه — «رهبر خو نه ئی!» راته وویل له واره څنې
بحر حیوان نه ناست په غاره ئی خبر شه له ران — تفسیر د الکتب طلب کړه له دلداره څنې؟
ساسکی چه سکلی دی درنا صدف ئی تامره دی — «خادم»! مه غواره رار و نه له اغیاره څنې

مخمس

از طبع جناب محمد نعیم خان سرکاتب المتخلص
به قاصد «سنائی» علیه الرحمه غزنوی

مخمس بر غزل سعدی علیه الرحمه

در مدح اعلیحضرت شاه نوجوان محبوب القلوب افغانیان .

ای شاه نوجوان سر دانش بپای تو　　سحبان عقل و مانی بینش فدای تو
سر مشق بوعلی شده فکر رسای تو　　وی پیش ازآنکه درقلم آید ثنای تو
واجب بر اهل کشور افغان دعای تو

از پرتو جلال تو ای مایع زمان　　ملت بعهد راحت و ملک است در امان
کسری رصیت عدل تو اگشت در دهان　　منشور در نواحی و مشهور در جهان
آوازهٔ تعبد و حلم و حیای تو

کو سروری که سر نفرازد درین جهان　　تاج زمین عدل ستاند ز آسمان
ممکن نشد ساز و بیار کسی چنان　　درویش و پادشاه ندام درین زمان
الا بزیر سایهٔ همچون همای تو

اکثر درین جهان که بوصع ستوده اند　　اظهار جود و عدل بعالم نموده اند
گوی شجاعت از سر میدان ربوده اند　　نوشیروان و حاتم طائی که بوده اند
هرگز نبوده اند بجود و عطای تو

دارم بیان صدق وصفا از رهٔ یقین　　در عرش دل بذکر رخ شاه پاك دین
بر لوح سینه زد قلم مدح را چنین　　داست آسمان اگرت قدر بر زمین
بر چشم آفتاب کشد خاکپای تو

تیر جفا ندوخت تن تا بکار خصم　　رستم نزد بدیدهٔ اسفندیار خصم
کو بال غم نکرده سیه روزگار خصم　　تیغ مبارزان نکند در دیار خصم
چندان اثر که همت کشورکشای تو

گردم نظر به طارم اعلای نه رواق　　گردیده ام بفکر سراپای این اطاق
هرگز نیافتم دگری چون تو خوش‌مذاق　　بدبخت نیست در همه عالم باتفاق
الا کسی که روی بتابد ز رای تو

خلق جهان که حصه ز اخلاق می‌برند مهرت همه بدیدهٔ مشتاق می‌برند
از خوان نعمت در اشفاق می‌برند شکرت مسافران که به آفاق می‌برند
گر بر فلك رسد نرسد بر عطای تو

این عهد خرمی وظهور سعادت است وین عصر بیغمی ونشاط فراغت است
افغانیان بین همه درعیش و عشرت است اسلام در امان و زمان در سلامت است
از یمن همت و قدم پارسای تو

ای افتخار ملت و سردفتر کمال وی پیرو شریعت و هم احسن الخصال
زیب سریر سلطنت و منبع نوال خاص از برای مصلحت عام دیر سال
دارد ترا بحفظ و حمایت خدایتو

عالم بقدردانی این شاه ظاهرند ملت وفاشعار جنابش چو نادرند
سحر بیان جمله ز وصفت محیرند خلق ازجزای خیرتو دادن مقصر اند
پروردگار خیر بداند جزای تو

بهبود ملك وملت و غمخوار عاجزات سرکوب اهل بدعت و ماحی ظالمان
محبوب خلق عالم و مولای قدردات ای در بقای عمر تو خیر جهانیان
باقی مباد هر که نخواهد بقای تو

فضل وکمال و علم و سخاجود عدل و داد خلق نکو و صورت زیبای پاك زاد
چون قاصد سنائی مسکین بی مفاد آن‌چست درجهان‌که نداری توازمراد
تا سعدی‌از خدای بخواهد برایتو

یارب بحق مالك هر عیش و نوش‌ونبش یارب بروح‌ختم رسل شاه صدق کیش
یارب بحق حصرت خاصان سینه ریش یارب توآرزوش براور بفضل خویش
کو روز و شب نمیطلبد جز رضایتو







مدرسه خواجه محمد پارسا بلخ

نگارش جناب م کریم خان برنهی
عضو انجمن ادبی کابل



تتبعات تاریخی

راجع ببلخ

قسمت سوم

بلخ، بعد و مسافت آن از شهرهای معروف و عمدهٔ آسیا، نظریهٔ عالمان جغرافیون قدیم و جدید، روایات مجمعه راجع بموسس و بانی آن، شهر باختروس، لغت و صرف تحقیقات مؤرخین، آب و هوا، پیداوار و محصولات

شهر قدیم بلخ بطوریکه در دائرة المعارف بریطانی نوشته آمده تقریباً بفاصلهٔ (۱۶۰) یکصدو شصت کیلومتر بشرق اندخوی و تقریباً (۷۵) هفتادو پنج کیلومتری بطرف جنوب آکسس (آمودریا) در یک زمین از دریاچه های معاون آن (که بدهاس معروف بود) وقوع داشته، وارتفاع آن از سطح سمندر عبارت از (۱۲۰۰) هزارودوصد فیت یا (۳۷۰) سه صدو هفتاد مترمیباشد.

این شهر در زمین مستوی وهموار یکه دامنهٔ آن تا کوه پاراپمیز امتداد دیافتند(۱)

(۱) جز آنقسمت کوه را که به نزدیک بلخ واقع شده و امروز کوه حشته شفا معروف است درقدیم بنام پارا پمیز میخواندند. رجوع شود بتاریخ ایران باستان ج ۲ ص ۱۶۹۳.

ویاتقسیمیکه دردائرة المعارف اسلامی نوشته است درحصهٔ میدان واقع بطرف شمال کوه بابا برشوارع مهمهٔ تجارتی که ازدره های کوه بابا بآمو میرود بناگشته، وبقول ابوالفدا فاصلهٔ بین آن ونزدیکترین جبال که عبارت ازبابا میباشد، ازچهار فرسخ بیش نیست

وهم چنان مسافت بین بلخ وساحل آمو دریا راکه مسافرین آنعصر بدو روز طی می کرده اند. درکتب قدیمه عبارت از (۱۲) دوازده فرسخ نوشته آمده ولی ابن بطوطه (متوفی ۷۷۹) هفت صد وهفتاد ونه هجری اقرار که می نویسد، آنمسافهٔ را بیکروز وبیم نموده بود

قدیم ترین جغرافیانویس اسلام یعقوبی معروف بابن واضح (متوفی ۲۷۸) دوصد وهفتاد وهشت هجری وابوالفدا بنقل از احمد کاتب که نگارشاتشان مبتنی برصحت واساس نیست وقوع بلخ را در وسط خراسان بلک بعد ومسافهٔ متساوی ازفرغانه، ری، سیستان، کابل، قندهار، کشمیر، خوارزم، وملتان دانسته، مسافت آنرا تافرغانه بطرف شرق، تاری بطرف غرب وتاسیستان و کرمان درجنوب وخوارزم وملتان سی مرحله نوشته اند.

ومرحوم شمس الدین سامی وقوع آنرا در وسط کابل وبخارا بفاصلهٔ (۵۰۰) پنجصدکیلومتر درشمال غربی کابل و(۵۲۰) پنجصد وبیست متر درشرق جنوب بخارا و(۵۰) پنجاه کیلو متر در جنوب مجرای جیحون قید کرده، وبارتولد بمسافه سه روزه راه بطرف جنوب آمو دریا مینویسد

موسس بلخ : راجع بموسس اصلی آن نیز دربین مؤرخین اختلافاتی مشاهده رسیده وازهریک روایات عربی درین باب دیده میشود ازانجمله محمدبن خاوندشاه معروف بمیرخواند درروضة الصفا گوید که

بلخ را کیومرث بنا نمود و کیکاوس آنرا آباد کرده، رود خانه را بدانجا جاری ساخت

ولی بقول حمدالله مستوفی کیومرث آنرا بنا وطهمورث دیوبند باتمام رسانید، ولهراسپ تجدید عمارتش نموده، بارو کشید و هکذا مالکم در تاریخ خود نویسد که بلخ ازقدیم الایام دارالسلطنهٔ پیشدادیان بود و کیومرث در آنجا تاج شاهی بر سر پسر خود هوشنگ گذاشته خود منزوی گردید و ازین استخراج میشود که بلخ درازمنهٔ قبل از کیومرث نیز وجود داشته است،

ودر مرآة البلدان بنقل از آثارالاول نگاشته آمده، که ابتدا منوچهر نبیرهٔ ایرج پسر فریدون آنرا بنا کرد وهم چنین در دائرة المعارف بریطانی مسطوراست که بقول اهالی سرزمین مذکور، بنای آنرا کیومرث نهاد

اما روایت دائرة المعارف اسلامی و یاقوت در معجم البلدان که ظاهراً مأخذ هردو منظومات اساطیری است، موسس وبانی این شهر لهراسپ بوده، از نام لهراسپ واز سکه اورا بادشاه خوانده بدو واضح است که اغاز افسانه وهمی مذکور در ممالکت باختر در عصر کوشانیها بوده است وجعل افسانهٔ مذکور بار وایت تاسیس آن بترقی مذهب زردشتی علاقهٔ بزرگی دارد

چه از افسانهٔ مذکور بخوبی استنباط میشود که شهر بلخ درعهد هخامنشی ها اهمیت تاریخی پیدا کرده مرکز ولایت خراسان گشت و بروی حیثیت یک شهر مقدس مذهبی را احراز نمود

و برعلاوه راجع بروایتی که تاسیس و بنا ی دوم آنرا بسکندر مکدونی اسناد داده اند، در دائرة المعارف مذکور نوشته است که شدیداً این روایت دارای اساس تاریخی بوده باشد.

چه بعدها شهر موصوف بصورت پای تخت شاهان یونانی باختر درآمده ، مرکز تمدن و عرفان هلن ها گردید .

ولی چیزیکه در ینباب بفکر عاجزانه راقم سطور میرسد همان است ، که تاسیس این شهر بمهاجرت آریانیها ارتباط کاملی دارد. ولی بعلت فقدان دلائل و اطلاعات موثوقه در ینمورد که آریانی ها کی و ازکجا بباختر آمده و شهر بلخ را تاسیس وبنا کرده اند اظهار فکر نتوانسته ، تنها اینقدر میتوان گفت که علت انتخاب ایشان این سرزمین را بقول بارتولد ، حاصلخیزی فوق العادهٔ واحه مذکور است که درطرفین مجرای رود باکتروس یا بلخاب واقع شده وازین باعث برسائر واحهٔ های آندیار برتری داشته است .

نهر باختروس : بلخاب یا نهر بلخ که به نزد مؤرخین یونانی بباکتروس معروف است. مطابق قول دیو دور (١) از شهر میگذشت ونام مملکت و شهر (باختر) نیز از اسم موصوف مشتق وماخوذ است .

و برعلاوه رود مذکور به دهاس نیز معروف بوده ، چنانکه ابن حوقل گوید ؛ که کلمهٔ دهاس دراصل (ده آس) بمعنی ده آسیا بوده ، و از باعثیکه ده آسیا درخارج درب نوبهار بذریعهٔ آن می چرخید . اهالی آنرا بدان اسم تسمیه ومی خواندند .

و بقرار نگارش ابن حوقل موصوف متوفی (٣٨٠) سه صدو هشتادهجری دران عصر رود مزبور از شهر گذشته اراضی منعامه بسیاگرد را که درعرض راه ترمذ واقع است سیراب وابیاری میکرده .

واینکه در دائرة المعارف اسلامی مینویسند ، که حالا آب دریاچهٔ مذکور

(١) ایران باستان ج ٢ ص ١٦٩٣ .

خشك شده و ببلخ نمیرسد ، معلوم نشد که مستند بچه اساسی بوده است .

ناگفته نماند ؛ که بنا بر قول یکی از مستشرقین معروف انگلیس استاد لواسترانج (۱) امودریا دراکثر به موارد بنام دریای بلخ نیز یاد میشده ، چه اعراب بسا رودهائیرا که از کنار ویا از نزدیك شهری می گذشت ، باسم آن شهر یاد موسوم می ساختند .

و اینکه بعضی از متتبعین امروز بنقل از مؤرخین قدیم یونانی مینویسند (۲) که ، زمانی نهر باکتروس تا آمودریا امتداد یافته ، بدان میریخت وحتی برای حمل ونقل مال التجارهٔ هند بباختر بیرازان استفاده برده میشد. ظاهراً امری است که در تاریخ تقریباً سه هزار سال گذشته باختر بمشکل میتوان قبولش کرد .

چه درصورت تصدیق آن (که عبارت از آمدن نهر مذکور بجیحون باشد) ناچار برروی جمیع نصوص تاریخی پا گذاشته ، وازهمه اولتر اعتراف بعدم وجود زراعت در آندیار کرده خواهیم بود ، درحالیکه زندگانی باشندگان آنسرزمین از زمان زردشت باینطرف بمدنیت گذشته و تنها اختصاصی که داشته اند کاملاً بزراعت وکشتمندی بوده است . واین خود ممتنع و محال است .

زیراکه ایجاب آمیزش نهر مذکور با آمو ، دلالت بوفور وکثرت آب دریاچه کرده واین خود موجب فقدان زراعت وکشتمندی دران سامان باشد . و بدیهی است که فقدان زراعت مستلزم قلت یا عدم نفوس گشته ، و دران صورت شق دوم ادعای ایشان (که حمل ونقل تجارتی ازراه آبی بعمل می آمده) خود بخود نفی میشود . چه روشن است که مسائل مذکوره بایکدیگر تلازمی دارند .

(۱) اراضی خلاف شرقیه ص ۴۲۷ .

(۲) ملاحظه شود جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد ص ۵۵ وصنایع تاریخی افغانستان که بقلم و . آ . گورکو کریازنی تحریر یافته .

و درجائیکه مدنیت باما یلازم خود که نفوس و زراعت است وجود نداشته باشد تجارت چگونه سروسامانی خواهد یافت آنهم در مدنیتهای ابتدائی بشریت تقریباً بسه هزار سال قبل.

و برعلاوه طوریکه بارتولد مینویسد. درین عرصه یکهزار سال از زمان مؤرخین عرب تا امروز در صورتیکه وضع دریاچهای آن سرزمین تغییر نکرده بحالت اصلی خود باقی است محال است که در ظرف هزار سال و چیزی بیشتر در زمان ماضی (که فاصله بین مؤرخین عرب و یونان باشد) چنین یك تغیر کلی یافته باشد.

و تنها در صورتی میتوان ادعای ایشان را اعتبار کرد که گوئیم درازمنه ئی چنین بوده است که قطعاً مدنیت درانهالك وجود نداشته، آب مورد احتیاج و مصرف قرار نمیگرفت. و این ممکن نیست مگر در ازمنهٔ قبل از مهاجرت آریا ئیها از آسیای وسطی بطرف باختر و شاید که در آن زمان یعنی بچندین هزار سال قبل از مسیح چنین بوده باشد والغیب عندالله

سرزمینی که شهر بلخ در آن بود، جلگهٔ ئیست حره و شاداب اطراف و نواحی آرا دشتهای کشاده وهموار احاطه نموده وآن اراضی که از دامنهٔ کوه پارا میز شروع شده و در جنوب آمو دریا خاتمه یافته، استعداد هر نوع زراعت دارد.

آب و هوا: زمستان در بلخ اندك نشد، ولی باوجود آن سرما بغایت شدت نماید. و برف درانجا بکثرت بارد وبهمین جهت است که در بهار آن باران بسیار است.

بهار وپائیز آن کوتاه است، ولی هوائی بغایت اعتدال و گوارا دارد.

اما تابستان درآنجا بسیار گرم وحشك باشد و متمادی . بویژه دشت وبیابانهای اطراف هوائی گرم و ناسار کار دارد چنانکه مردم را زیستن تکلیف و دشوار آید .

وهمچنان دروسط تابستان سه ماه (ار پانزدهٔ جوزا الی پانزدهٔ سنبله) باد گرمی درآنجا بسیار و زیدن گیرد ، که آنرا تب باد گویند وار جانب غرب ار ریگستانهای خوارزم برخاسته درآنجا میرسد .

درموسم جریان وزیدن آن هوا تیره وغبار آلوده باشد ، وار آب طبائع را دلتنگی ورخاوت فرا گیرد وگیاه ها را آسیب بسیار رسد وبرگ های درختان به پژمرد وحتی مردم را طراوت ورونق چهره رایل گردد وبرروی دستها وصورت (علی الاطلاق درآن قسمت بدن که برهنه باشد وباد بدان برسد) بخار های کوچك کوچکی پدیدار گردد وخارش زیاد داشته باشد وبه تب باد دانه معروف است

ولی درنقش شهروباغات ان ، بعلت کثرت اشجار و چمن زارها که اطراف آنرا فرا گرفته ، تا اندازهٔ گرمی ار شدت خود بکاهد ، و هوا رطوبت اکتساب کنند .

آب به نسبت سائر قطعات ایران (باستثنای چند جا) درآنجا زیاد وفراوان بود ، چنانکه ارشادات آن مقدسی بحث مفصل کرده است وارهمین جهة (۱) بوده است که این ناحیه اربیشتر جاها پسند آریای های مهاجر آمده ، درآنجا توطن گزیدند . وآهسته آهسته مرکز عمدهٔ زراعت گردید و همچنان نیز بر کثرت

(۱) درکتاب اویسته ذکر آبادی و شادابی این سر زمین شده و آنرا بحدی (مملکت بیرقهای بلند) نام برده است .

و وفور آب بوده است که زراعت پنبه ، کنجد و شالی از قدیم در آنجا رواج داشته و از آن همه ساله دخل کافی عاید دهقانان و اهالی آن سرزمین میگشته است.

از امراض تب لرزه و مرض رشته از دیر زمانی باینطرف حدوث یافته و علت آن بگمانهٔ مردم آنجا شالی کاری و چمن زارهای آن بوده که آب را فاسد کند چه جرثومه‌های این مرض در آب موجود باشد و بواسطهٔ نوشیدن در بدن رود ، و در آنجا جاگزین شود تا آنکه پس از مدتی در میان گوشت و پوست مواد حاینه (ریم و زرداب) پیدا شده قسمت معلول بدن ورم و آماس نماید ، وسر رشته نمایان گردد در آن صورت درد سر و اهم کند و آرام از بیمار بستاند و بعد از مراجعت به معالجین بومی علاج دیگری سودمند نیفتد معالجین و پرستاران این مرض اکثریه ازطبقهٔ دلاکان آن شهر باشند و ایشان به تدبیر و مهارت مخصوصی بواسطهٔ دلك و مالش آن رشته را از بدن بیرون آرند و مریض صحت یابد و اگر بالعرض بواسطهٔ بی احتیاطی رشته درگسست ، مریض را شفا باشد .

و از همین باعث است ، که اهالی آن سامان بدون چای اعطی آب ننوشند ، و هم مسافرین و عابرین را از نوشیدن آب خام سخت مانع آیند وگویند که شخص بمجرد نوشیدن آب خام بدان مرض دوچار گردد

پیدا وار و محصولات زراعتی رسید در حتی در قرن وسطی بنگفتهٔ ابن حوقل درختان نارنج در اطراف شهر زباعات آن بکثرت وجود داشته و از آن نارنج بسیار بعمل می‌آمده و هم چنین نیشکر نیز در آنجا زرع میشده ولی امروز اثری از آن هردو درمیان نیست .

بر علاوهٔ پنبه، کنجد، زغر، انگور، کشمش، جو، جواری، گندم وانواع فواکه وسبزیجات وغیره درآنجا همه‌ساله بمقدار زیاد بعمل آید وقسمت مهم صادرات آنجا را فراهم می نماید

وضعیت چارپا داری وشکار: دردشتها وریگزارهای اطراف بلخ انواع گیاه های صحرائی روید، وبه پرورش مواشی وچارپایان بحالت موزون وسازگار باشد.

از حیوانات آهوی سفید د ی درصحاری و ... های آن زیاده پیدا شود و شکارچیان بصید آن همیشه ... اسبان ... نمایند. علی الخصوص در موسم شدت اشتهای گرما وسرحه در زمستان وآسکار ... یکی بواسطهٔ کمند وتفنگ که درسائر جایها نیز متداول ومعمول است. ودیگری بواسطهٔ اسپ

سرجه سخت وشدیدترین قسمتهای ... که در اثر شدت سردی هوا ... پوشیده و مستور ماند. بطوریکه حیوانات ازدر ... علف ... دراین هنگام از بی خوراکی وشدت سرما ... آیند، و نزدیکترین نقاط شهر بجستجوی خوراك شوند

پس مردم بسواری اسپ ... شکار ... آهوان باشند نزدیکی ... شکاریان نماید.

وهمچنان مرغ دشتی نیز یکی از ... در نواحی نزدیك دشت بلخ باسوهی پیدا شود. و ... مخصوصاً در زمستان وبهار آن، وگوشت آن ... شیرین تر باشد.   ناتمام

هرات

شهرعزیز هرات که مثل بلخ دارای همه گونه مفاخر تاریخی ومزایای قدیمی بوده ، ومرنوشت مهمی را درتاریخ این کشور دارا میباشد ، البته حادثات ووقایع تاریخی آنجالب توجه وطرف میل تمام علاقه مندان این خاك پاك بوده وانجمن ادبی که درین مورد همواره ذوق وامالی داشته ونخواسته است لحظهٔ ازابراز اینگونه خدمات خودداری کند لهذا طوریکه ازشماره (٤٠) شروع بذکر مختصر وقایع تاریخی بلخ نمود اینك ازین شماره به نشر حوادث تاریخی وجغرافی هرات شروع مینماید .

جناب فاضل جلالی عضو انجمن ادبی کابل که درین رشته ذوق داشته ومدتی است مصروف تهیهٔ مواد وزحمت وتحقیق وتتبع این نگارش اند اینك بقدریکه ماخذ شان مساعدت می نمود نگارشی درین موضوع نموده وبه انجمن حاضر کرده اند لهذا ما ازآغاز این شماره مسلسلاً الی شماره های ما بعدبه نظر قارئین رسانیده و توفیقات کامله را برای نگارندهٔ محترم از خدای بزرگ تمنا داریم . (انجمن)

هرات

نگارش جناب غلام جیلا خان
(جلالی)

هرات و تذکرآن در مآخذ قدیمه ، بنای شهر ، موقعیت ومحل وقوع ، ذکرمختصر از بعض ابنیه ، آب و هوا ، پیداوار، وضعیت کنونی آن بحیث مجموع . . .

هرات مرکز ولایت معروف ویك شهر شهیر افغانستان است ، اگر چه اسم این شهر برای اولین مرتبه در فهرست ساختمان هـای زردشتی که در سدی ویندیداد (Vendidad Sade) (١) تذکار یافته برده نشده و احتمال دارد که دران اوقات این نام بدریای آریوس (هریرود) وحوضهٔ آن که بکنارآن مردم آباد بودند داده شده باشد ، ولی قدامت عمرانی این شهر ازملاحظه گل انبار هایکه بمرور دهور رویهم ریخته و در زیر بنای موجودهٔ هرات دیده میشود بتاریخ اسیای وسطی (که اهل تاریخ خصوصاً

---

(١) سدی ویندیداد Sade Vendidad فصلی معروفی است در اویستا

دومارگن De morgan آنرا (۸۰۰۰) سال ق، م حدس میزنند (۱) منسوب است زیرا ویرانه‌هایکه بدور شهر موجوده یافت می‌شود و در افسانه های یونانی بنامهای بوکبوس Boecbus هرکولیس Hercules وسمیرامیس Smeramis یادشده بنای آن قبل از دوره هخامنشی هامیباشد (۲).

بقول انسای کلوپیدیای اسلام تاریخ این شهر دراویستا اغاز گردیده و نام کلاسیک آن دراویستا هریو Haroyu یا هرابوه (Haraeva) قید است یونانی ها انرا آریا (Areia) خراندند واسکندراعظم درآنجا بنام الکزندار یا آریون Alexandria areion شهرنوی بنا نمود (۳)

بقول مستشرق معروف استاد بارتولد بطلیموس تحت عنوان آریامترو پولیس Ariametropolis نیزازان شرح میدهد (٤)

درنقشهٔ فتوحات کوروش کبیر بین سنوات (٥٤٦ ـ ٥٣٩ ق، م) هرات بنام هرای و ـ آریا ـ وهریرود باسم آریوس ورخج قرون ما بعد یا قندهار کنونی بنام ارخواتیش ذکر شده (٥)

هکذا درنقشهٔ هخامنشی عیناً بهمان اسم فوق الذکر ازهرات نام برده شده ودر کتیبهٔ بزرگ بی ستون (٥٤٩ ـ ٤٨٥ ق م) وکتیبهٔ نقش رستم تحت بند ۳ اززبان شخص داریوش درضمن ممالك مفتوحهٔ او هرات بهمان نام فوق الذکر قیدشده و دربند ٦ کتیبهٔ موخرالذکر افغانستان مرکزی که‌ازهرات تا حوالی سند تقریباً امتداد می‌یافته باسم «ثت کوش» مذکوراست (٦)

درکتیبهٔ تحت‌جمشیدو فهرست‌اسامی و ولایات مفتوحهٔ دولت‌هخامنشی نیز ازهرات‌وبعض

---

(۱) انسای کلوپیدیا بریتانیکا ص ٤٧٢ ج ۱۱ و ص ۲٥ سالنامهٔ ۲ کابل (۲) انسای کلوپیدیا بریتانیکا. (۳) انسای کلوپیدیا اف اسلام (٤) جغرافیای ایران ص ۱۰۲ تالیف استاد بارتولد (٥) ایران باستان ص۳۷٥ ج اول (٦) ایران باستان ص ۱۰٥۲ ـ ۱٤٥۳ ج۲ کتاب ۲ دورهٔ اول فارسی

ولایات افغانی زیادت اقوام دادیك ها (تاجیکها) و یا کتیکها (پختونهای هیرودوت غالباً) نام برده شده (۱) خلاصه اگرچه مورخین کلاسیك مشرق راجع به بنای شهر اختلاف دارند بعضی ارانه پشنگ و برخی باردشیر و عدهٔ نشمیره رئیسهٔ بومی وکسانی بهرات نام یکی از شاهان وطنی نسبت مینمایند از آنجمله سیف الدین هرانی در تاریخ هرات خود بنای شهررا بطهمورس بن هوشنك و خرنوش نام رئیس بومی هرات نسبت میکنند وعلت بنای آنرا مدافعه از مهاجمات کوچ نشینان که غالباً مهاجرین آریائیها خواهند بود می نویسد (۲)

اما حقیقت این است طوریکه اسای کلوپیدیا بریطانیکا تصریح مینماید (۳) نخستین بانی هرات و تاریخ ساختمان اولی آن تا حال معلوم نشده و محققین بجز اینکه قدامت عمرانات آنرا قبل از ورود مهاجرین آریا تصدیق میکنند دیگر تفصیلی راجع بآن نداده اند اینقدر باید گفت که در قرن ٦ قبل از میلاد مسیح (ع) بزمان امپراطوری کوروش کبیر این اسم بشهر و ولایتی داده می شد که در شرق فارس و شمال غربی از حوالتش (قندهار حالیه) « وفراوه » یاولایت « فراه » کنونی و جنوب غربی « باختر » و غرب ولایت « غور » کابل بود، دران اوقات و کذا در اوان ظهور دیانت مقدس اسلام، بلاد غور بسبب دشوار گذاری موقعیت [illegible] اوسائی خورد از اجزای ولایت هرات محرا و عملاً همیشه مقر حکام داخلی مستقل در [illegible] قرن ۱۰ میلادی « غور » را یک ولایتی می نویسند که از هر طرف بممالك اسلامی محاط و بایں حال [illegible] اشیای از اسلام [illegible] همین واقعه که کوهستانیان غور مدت [illegible] و خارجی مقاومت نمودند ثبوت میرساند [illegible] بنا بگفتهٔ فریه (ص ۱۵ ح ۲) تمام این

(۱) [illegible] ص ۱۰۵۴ ح ۲ کتاب دوم دورهٔ اول (۲) ح اول آثار هرات ص ۲۰ ـ ۱۳ (۳) اسای کلوپیدیای بریتانیکا ص ۴۷۲ ج ۱۱

مملکت کوهستانی را می توان بمنزلهٔ قلعهٔ عظیمی دانست که در مرکز و مرتفع‌ترین نقاط سرزمین بلند و بزرگ آسیا کاین است؛ بقول استاد «بارتولد» بدورهٔ اسلام اول کسیکه وارد داخلهٔ کشور غور گردید سلطان مسعود بود که در عهد پدر خود سلطان محمود کبیر در ۱۰۲۰ میلادی از هرات به غور فوج کشی نمود(۱) ابن اثیر فتح قلعهٔ آهنگران غور را در ۴۰۱ هجری بشخص سلطان محمود غازی نسبت کرده و شاه مغلوب غور را ابن سوری قید داشته که مشارالیه بعد از اسارت خود را مسموم وهلاك ساخت(۲) هکذا تذکرهٔ بهادران اسلام و حمدالله مستوفی در تاریخ (گزیده) گفتهٔ ابن اثیر را تائید می‌نماید (۳) بناءً علیه معلوم میشود که کشور غور قبل از واقعهٔ مسعود بدست سلطان محمود کبیر مفتوح گردیده است (۴)

بالمقابل ولایت هرات بجانب کشك وسعت داشت چنانچه در انجا بقرب آبادی کنونی قلعهٔ مورشهر با غشور واقع بود که از انجا علاوه بر راه هرات بمرورود دو راه دیگری از مرغاب و قلعهٔ احنف (قراول خانهٔ حالیه) بجانب غرب و بادغیس میرفت؛ خرابه های دغشور حالا یک محوطهٔ بزرگی را اشغال داشته و در وسط این محوطه بر روی تپهٔ مصنوعی و مرتفعی آثار قلعهٔ قدیم که از خشت پخته ساخته بود [illegible] نمایان است؛ [illegible] قرار معلوم در همانجا است که حالا [illegible] هجری مطابق ۱۰ میلادی [illegible] ولی این ناحیه عمرساً [illegible] کلاتر بود رهایش داشت شهر کنف نیز در این ناحیه [illegible] آبادی [illegible] این مواضع

(۱) جغرافیای تاریخی ایران ۱۰۳ ـ ۱۰۴ (۲) [illegible] ص ۹۱ ـ ۹۲ ج ۹ طبع مصر
(۳) تاریخ گزیده ص ۴۰۱ [illegible]
(۴) در ناسخ التواریخ فتح [illegible] غور را [illegible] ۱۰۸ هجری [illegible] شده است

دارای خانه های خوش بنا با بساتین و مزارع شاداب محاط بود و بوسیلهٔ انهار متعدد و کاریز ها آبیاری می شد یاقوت که در ۶۱۶ هجری این سر زمین را زیارت نموده رمنهٔ فوق الذکر تمول گذشته باغشور و شهرهای همجوار آنرا تصدیق می کند و می گوید که در زمان مذکور اگرچه قبل از هجوم مغل است تمام آبادی این سامان رخ بخرابی رفته بود.

موقعیت جغرافیائی شهر هرات اگرچه درکتب تاریخ وجغرافیه و دایرة المعارف ها باختلاف مذکور است ازانجمله اسای کلو پیدیای اسلام انرا در عرض البلد شمالی ۲۲ دقیقه_۲۴ درجه و درطول البلدشرقی ۹ دقیقه_۶۲ درجه وآثار هرات موقعیت شهر را دره ٤ دقیقه_۳٤ درجه عرض شمالی و ۲۰ دقیقه_۶۲ د، جه طول شرقی قید میکند اما آنچه به نقشه تطبیق میدهیم گفته اسای کلو پیدیای بریتانیکا که وقوع این شهر عرض را در ۳۰ ثانیه _ ۲۰ دقیقه _ ۳٤ درجه عرض شمالی و ۱۱ دقیقه ۶۲_درجه طرل مشرقی نشان میدهد وقوعی ودرست تر است (۱)

بقول مستشرق معروف استاد بارتولد شهر ارتاکوان پایتحت قدیم بومی که درما خذ یونانی وغیره مذکور است بجای أرگ کنونی هرات آباد بود که بسابها بدورهٔ سلاطین کرت قرن ۱۳ _ ۱٤ باسم احتیار الدین معروف کشت شهرآریا مترو پولیس (اسکندریه آریانه) را اسکندر که تفصیل آن ذکر خواهد شد بدورا دور آرتاکوان تعمیر کرد، (۱) این شهر بواسطه شادابی فوق العاده هریرود بدورهٔ سامانیان با اینکه ازراهای کلان تجارتی برکنار افتاده بود یکی ازمهم ترین شهرهای خراسان بحساب میرفت راه ایران به ترکستان از نیشاپور بسرخس وازآنجا بمرو میرفت ازمرو راهی بسوی بلخ جدا میشد که مال التجاره

(۱) اسای کلو پدیا بریتانیکا ص ٤۷۲ ج ۱۱ (۲) جغرافیه تاریخی ایران ۱۰۲ تالیف استاد بارتولد

هند را بداینجا وارد میکرد علاوتاً هرات باسیستان وولایات جنوب غربی ایران هم تجارت داشت طول و عرض این شهر در قرن ٤ هجری مطابق (قرن ۱۰ میلادی) بقول ابن حوقل و مقدسی عبارة بود از یك فرسنگ وماننددیگر شهر های کلان دارای شهرستان (اصل شهر) ومحلات خارج وارك بوده شهرچهار دروازه بچهار سمت عالم داشتکه بقول استاد لوسترانج Lestrange بدروازهٔ قصریا (باب السرای) ودروازه (باب الزاهد) و (باب فیروز) (وباب کشك) شهرت داشتند راه بلخ از دروازهٔ شمالی یعنی دروازه قصر وراه نشاپور از دروازهٔ غربی یعنی باب زاهد وراه سیستان ازدروازهٔ جنوبی یعنی باب فیروز کشیده شده بود دربین دروازه‌ها تنها دروازه شمالی (باب السرای) آهنین وباقی از چوب تیار شده بود ازانجمله دروازه شرقی (کشك) تاهنوز بهمان نام یادمی‌شود ارگ هراتکه قهندزیا قلعه خوانده می‌شد بیرنقامهای دروازهای شهر دارای چهار دروازه بود (۱) .

قصر امیر درسمت غربی بفاصلهٔ یك فرسنگ از شهر بکنار سرك غربی فوشنج واقع بود وباستقامت هریك ازدروازه های شهر بازار وخارج هر دروازه قریه جات وسیع ومعموری آباد بودند تقریباً تمام شهر بدیوار بیرونی که بفاصله ۳۰ کام ازدیوار درونی ساخته شده محاط بود ، در مابعد این دیوار ها بسبب پیش آمد ها تخریب سد (۲) دربیرون شهر و نواحی کار زارگاه (۳) تاکوه مختار چشمه ماهیان بلکه از قریه پاشتان تاقصهٔ ساق سلمان که قریب شش فرسخ است تماماً باغات واز دره دوبرادران تاپل مالان بقدر دو فرسنگ و تاکوه اسکیچه باندازه چهار فرسنگ واراوبه تاکوسویه

(۱) اراضی خلافت‌شرقیه تالیف مستشرق‌معروف انگلیس‌استادلوسترا نج صفحه ۲۰ (۲) ص۱۰۲ ۱۰۳ جغرافیه تاریخی ایران تالیف استاد بارتولد . (۳) گاذرگاه فعلی

که سی فرسنگ مسافت در بر می گیرد باغات و قریه جات مربوطه هرات با هم متصل افتاده سواد اعظمی را تشکیل میداد در محل مصلی و عیدگاه حالیه در ماقبل از اسلام نیز معبد بزرگ جاهلیت بنا یافته بود که باصطلاح آنوقت نکوی خدایگان شهرت داشت (۱) اصطخری در (۲٦٤ ـ ۲٦٥) و ابن حوقل (۳۱٦ ـ ۳۱۷) محل ابنیه بزرگ هرات را مانند دیگر شهرهای کلان باینطور می نوسند که قصر درمحلیکه ذکر رفت و مسجد جامع درمرکز شهر و محبس حانها در سمت غربی جامع وبازارها (درقرب دروازه ها و اطراف مسجد جامع واقع بودند) ساختمانهای هرات مانند دیگر شهرهای بزرگ آنوقت از گل برد سنگ هائیکه برای سنگ فرش لازم می شد ازجبال واقعه دو فرسنگی شهر می آوردند اینکوها در همان وقت نیز ارجنگل برهنه بودند برای سوحت بوته های دشتی را که ازهریرود بطرف جنوب امتداد داشت بکار می بردند معبد قدیمی آتش پرستان موسوم به (سرشك) که خیلها طرف آمد وشد مجوس واقع می شد درقلعه کوه و کلیسای ترسایان درمابین کوه و شهر واقع شده بود ـ پارچهٔ هرات بس معروف و مخصوصاً بعد ها یکنوع پارچه زربفتی راه داردارای تصاویر درهرات بافته می شد که نهایت نفیس و گرانبها بود از هرات مقدار بسیار کشمش و پسته وعسل و سایر اشیا بخارج حمل میکردند اینکه استاد بارتولد متذکر است که تاریخ هرات بدورهٔ قبل ازمغل چندان جالب توجه نیست شهر معمولاً درمقدرات سایر قسمت خراسان بود ـ ودر هیچ زمان مقر شهریاران مستقل و مقتدری نه بوده است (۲) گمان میرود از مبالغه خالی نیست زیرا تمدن هرات در زمان کوشانیها واقتدار آن درزمان طاهریان فوشنج قرن (۲۰۵ـ۲٤۹ هجری) وغوریان وغزنویان وسلاطین کرت که درحاشش مفصل ذکر

(۱) آثار هرات ص ۸ ج اول تالیف خلیلی افغان .
(۲) جغرافیه تاریخی ایران ص ۱۰۳

خواهدشدخیلهاقابل اهمیت میباشدنیز مستشرق معروف استاد لوسترانج در اثر معروف خود خلافت شرقیه می نویسد که بجنوب هرات بحدود پل مالان واقعه در بالای دریای هریرود تمام اراضی بصورت باغی تشکیل یافته وزراعات آن باعلی درجه بعمل می آمد این قطعه که با کنالهای متعدد ووافری آبیاری میشد بچندین بلوك و ناحیه تقسیم شده قریه جات وسیع و قصبات پرجمعیت این ناحیه بامتداد سرك سدستان بیشتر ازیکروزه راه کابل وآباد بود واین آبادی و شهرت هرات تا زمان حمله مغل دوام داشت

امام شهاب الدین ابی عبدالله که ۱۲ سال قبل ازهجوم مغل در هرات بود نیز راجع به اهمیت هرات می نگارد در ۶۰۷ هجری که من بخراسان بودم درتمام مملکت مذکور مانند هرات شهر بزرگ و پرجمعیت و زیبا و با مفاخر ندیده ام دران هنگام هرات دارای باغهای بسیار وانهار فراوان و مدارس کثیرالتعداد وعلما و فضلای بی شمار بود این شهر بدورهٔ استیلای اسلام مرکز ائمه وعلمای علام قرار یافته محدثین عظام وروات احبار را بآن نسبت میکنند (۱)

قزوینی معاصر یاقوت باعلاوهٔ اینکه شهر را در وسط یك ولایت حاصل خیزی کائن دانسته تمام مطالب امام شهاب الدین را تائیدکرده علاوتاً میگوید در بجا اسیاهای زیادی که بدون استعانت آب به باد گردش داشتند و تاریخ ایجاد آنرا زمانهای خیلها قدیم نشان میدادند دیده میشد ملاحظه این سیاه مورخ مذکور یك منظرهٔ منتهابهت انگیزی را ارائه کرده بودکذا استادلوسترنج درخلافت شرقیه مهم ترین اثر خود ازهمین قسم آسیاهای بادی را در فوشنج هرات نیز تذکر داده است (۲)

(۱) معجم البلدان ص ۴۰۱ ج ۸ طبع مصر .
(۲) خلافت شرقیه صبع کمبرج تالیف لوسترانج .

بهرحال طوریکه از کتب قدیمه (وید) و (آویستا) معلوم میشود اریانه (ولایت هرات) درقدیم نسبت بامروز بیشتر سر سبز و شاداب و دارای جلگه های وسیع ومرغزارهای لطیف وجبال مملو از اشجار بوده ازحیث علف ونباتات هرقسم ، طیور ، مواشی وغیره وسایل تغذیهٔ انسانی وحیوانی خوبتر برای گذاره ورهایش مساعد بود (۲)

درجای دیگر شخص استاد بار تولد سرزمینه را تائید نموده میگوید : نظر بوجودخرابه های زیاد اینسرزمین در زمان قدیم ازمحوطهٔمزاوع‌عالیه‌که شرب مصنوعی‌وطبیعی‌دارند بیشترمعمور ومسکون بوده است (۳)

اینکه ازجمله تمام ممالك آریا وولایات‌قدیم افغانستان هرات (آریانه) نام قدیم خودرا حفظ کرده وتا اکنون باین اسم یاد میشود از روی اهمیت تاریخ آن است که درهرسه دورهٔ مشرق قدیم — مشرق مسیحی — مشرق اسلامی روشن ومورد توجه و جالب انظار بوده است .

شهر موجودهٔهرات‌که‌درین مورد ذکری ازان‌هم لازم آمدبارتفاع ۲۶۵۰ فوت ازسطح بحر واقع است ، ازمرکز هرات قندهار در جنوب شرق ۳۶۰ میل ، کابل درسمت شرق آن ۵۵۰ میل ، بخارا درشمال ۶۰۰ میل ، خیوا (۷۰۰) میل فاصله دارد ، رقبهٔ شهر باختلاف جغرافیه نویسان معاصر یکمیل و بروایتی یك کیلومتر مربع اندازه شده بنای شهر بشکل مربع و منتظمی نهاده شده و به (۱۴۵ برج) ودوشیرازه و یکخندقیکه ۱۸ فت عریض و ۳۵ فت عمیق است محاط میباشد از وسط شهر چهار راه بچهارجانب کشیده شده شهر را بچهارحصه تقسیم می نماید ، دروسط شهر بمقام چهارسوق برکهٔ کلانی ساخته تمام

(۲) سالنامهٔ دوم کابل ص ۱۸ (۳) جغرافیه تاریخی ایران ص ۱۰۴ تالیف بار ولد .

بازارهای آن مسقف و ۱۵ فت عریض میباشند !

علاوةً هرات موجوده دارای چهار بازار وپنج دروازه است که بازار قندهار بجنوب و بازار خوش بسمت مشرق و بازار عراق یا مشهد بغرب و بازار ملك طرف شمال است هکذا دروازهٔ ملك متصل ارگ جدید. در جنوب، دروازهٔ قندهار، در شمال شرق دروازهٔ قطب چاق در شرق. برج کشك در غرب دروازهٔ عراق ـ نیز بازارهای مذکور شهر را بچهار محلهٔ ذیل تقسیم می کنند :

۱ ـ محلهٔ قطب چاق که از طرف شمال دروازهٔ ملك شروع وبچهارسوق منتهی شده، درین محله ۳۰ دربند مسجد خورد و کلان و سه کاروانسرا، سه حمام ۱۵ حوض عمومی، ۱۰۰ حوض خصوصی با ۶۷۶ حویلی و ۴۵۵ دکان و ۳۲ برج واقع است.

۲ ـ محلهٔ خواجه عبدالله مصری که بازار خوش دران حصه واقع است واز طرف مشرق شهر شروع گردیده بچارسوق انجام میگردد دربن محله ۱۲ مسجد یك تیمچه، ۲ حمام ۲۷۰ حوض کلان ۴۰۰ حوض خورد، ۷۴۰ حویلی، ۳۰۰ دکان، ۴۲ برج وجود دارد.

۳ ـ محلهٔ بردرانی ها وبازار عراق که ازطرف غرب آغاز و بچارسوق وصل میگردد. درین محله ۲۰ مسجد، ۲ کاروانسرا، یك تیمچه، ۴ حمام، ۱۱ حوض کلان، ۱۰۰ حوض خورد ۷۰۷ حویلی ۳۶۷ دکان ۲۸ برج واقع است.

۴ محله برج خاکستر که بازار قندهار در ان واقع وازطرف جنوب شهر شروع شده بچارسوق میرسد، درین محله ۲۰ مسجد (۱۰) کاروانسرا ۶ تیمچه ۶ حمام، ۱۰۳ حوض، ۶۶۲ حویلی، ۳۳۸ دکان کاین است (۱)

مسجد جامع در حصه شمال وشرق شهر واقع است تمام عمارات آن از خشت پخته وچونه بصورت هندسی بنا یافته دارای چهار ایوان بلند، پنج دروازه، ۴۶۰ گنبد، یك مدرسه

(۱) جغرافیه افغانستان ص ۱۰۵ ـ ۱۰۶ ـ کذا آثار هرات ص ۲۵ ـ ۲۶ ج اول.

است در سابق اکثر حصص آن کاشی کاری بوده و باقسام خطوط تزئین یافته بود که تمام تفصیل این بقعه شریفه را در محلش یادیگر آثار مدنی اسلام در هرات خواهیم نگاشت

خانه های هرات بسبب اینکه چوبهای سقف را کرم (خوره) از هم متلاشی میکند غالباً گنبد دار است (۱)

هریرود بفاصلهٔ ۳ میل جانب جنوب دروازهٔ قندهار جریان دارد پل مالان که دارای ۲۶ رواق وساختمان آن پخته کاری است بالای همین رود بسته شده ، این رود که ازجبال شرقی (چغچران ودولت یار از فاصله قریب کوهای شرقی دولت یار نبعان میکند بقول موسیور یموند فورن فرانسوی که درجغرافیای خود موسوم (هندوکش وکابلستان) ازان یاد میکند ۸۵۰ کیلومتر امتداد دارد ازانجمله بقدر ۵۰۰ کیلومتر مستقیماً از شرق بغرب بین درهٔ کوهی بخط قوسی جریان دارد حلکهٔ هرات(که طول آن درجغرافیه افغانستان ۲۰۰ میل است)و اراضی جنوب غربی هرات که از انهار هریرود وکاریز ها آبیاری میشود درحدود ۴۰۰ مربع میل اندازه شده این رود از ارتفاع (۹۲۰) متر شروع بابیاری نموده بجانب شمال متمایل میکند وازمقام ذوالفقار سرحد افغان را عبور نموده در (واح) تجن حذف میگردد (۲)هئیت اد میك واویلوف وانجنر مخصوصی زراعت بوکنیج (Bukinieg) روسی در کتاب خود (زراعت افغانستان) عیناً معلومات موسیور یموند فورن رانسبت بهریرود تائید نموده رجع باراضی حلکه هرات می نویسد این اراضی بدون استعمال قوی مصنوعی برای اقسام کشتمندی مستعد است ومیتوان انرا دررد یف بهترین اراضی عالم حساب کرد (۳)ـ لهذا بسبب حاصل خیزی هریرود ودیگر انهار ولایت هرات که بموقعش ازان ذکر خواهیم نمود درحالیکه

(۱) آثار هرات ص ۲۷ ج اول (۲) جغرافیه هندوکش وکابلستان تالیف موسیو فورن
(۳) زراعت افغانستان تالیف هیئت واویلوف ـ بوکنیج Bukinieg

جغرافیه نویسان قدیم هرات را (غله خانه آسیا میخواندند) بیمورد نه بوده است
آب وهوا : این ولایت در زمستان ، برفباری کم وباران کافی دارد و ازین رو زمستان هرات نسبت بزمستان کابل گرمتر است اما بعضاً مقیاس از ۲ تا ۱۰ درجه سانتیگراد تحت صفر میرود ، درموسم بهار بقدر ۱۲۰ روز بادشدید می وزد که ازجمله ایام مذکور ٤۰ روزشدیدتر میباشد میگویند که اگر وزش بادهای مذکور هوای هرات را معتدل نسازد البته هوای آن خیلی گرم است گاهی حرارت تا پنجاه درجه فوق الصفر دیده میشود بحیث مجموع هوای مذکور منتها صحت بخش و بری است .
پیداوار :محصولات زراعتی هرات بمقدار کثیروغالباً ازاحتیاج اهالی زیاده تراست .
گندم بدوقسم : زعفرانی و شانیازی ، جو ، جواری ، برنج باقسام نیلوفر ، و غیره پنبهٔ اعلی ، نقولات از رقم سبزیجات ، لب لبو ، زردك ، شلغم ، کاهو ، کرم ، کچالو ، بادنجان رومی وغیره بخوبی تربیت میشود میوه فراوان دارد در جلکه هرات تنها ازجنس انگورپنجاه نوع به عمل می آید ازان جمله انگور فخری آن تا آخر زمستان باقی می ماند ــ خربوزه به چندین رقم علاوةً انگوزه ، ترنجبین ، شرخشت ، چهار مغز ، انار ، بهی ، ناك ، آلوبالو ، زردالو ، شفتالو ، انجیر ، توت ، آلوی سیاه ، سیب ، چتی (میوه ئی است شبیه بامرود) پسته ، زرشك ، کوکنار بکثرت بثمرمیرسد (۱)

صنعت وحرفت : ارقبیل پارچه جات کرك ، برك ، نمد ، قالین ، قناویز ، بشرویه اقسام تکه باب پشمی وابریشمی درهرات برای تجارت تهیه میگردد .
تعداد نفوس موجودهٔ شهر هرات پنجا هزار نفر اندازه شده درحالیکه این جمعیت باتعدادنفوس کمترین محله هرات در زمان قدیم که (ما آینده ازان شرحی خواهیم نگاشت) نیز طرف واقع شده نمیتواند .　　(نا تمام)

---

(۱) جغرافیه افغانستان ص ۱۰۸ ـ ۱۱۰ .

آثار عتیقهٔ بودائی بامیان

ترجمه جناب احمد علی خان

۷

چشم های بزرگ ابروان کمان ، و وضعیت این بودس اتوای قشنگ بامیان تصاویر عصر « نی ران تین » یعنی یونانیان مشرق تمثال مجسمه های کوچك پریها روحانیون را ظاهر میسازد اگر بدین تصویر بنظر تعمق نگاه شود ، اختصاص طرز کار یعنی مدوری زیاد سینه و بازوها ، شانه های افتاده ، گیسوان طویل بافته شده ، چادر حم و شکن داری که بطرف قسمت اخیرش قات پر چینی خورده ، فیته هائیکه اصولاً ومتناظراً بگرد سرش دور خورده مقایسهٔ ما را برهم میزند .
روبهمرفته درین صحنه بسیار مواد مختلف پهلوی هم وضع شده اند مثلاً گلدسته هائیکه بالای پایه های کوچك و باریك قرار گرفته اند چنین معلوم میشود که از روی کدام کلیسای « رومن » تقلید شده باشد ،

سر طاقی دو دلقه شکل یا مقطع عمودی وی هار ا Vihara که نام آن راویه دار باشد مطابقت میکند زیرا اینطور عمارت مخصوص همین منطقه ایست که تابستان آن بارانی و زمستان آن پربرف میباشد « چنانچه بهمین ترتیب معابد کاتماندو ، Kr[illegible] maudom و مساجد« سری ناگار » Crinagar گاهی دو یو شش سر بسر و گاهی تنها یکی دارند »

این سر طاقی ها غالباً تقسیم پناه گاه برای اشخاص بکار میرفت و غالباً دو کنار آنرا بالای فیل پایه ها پایه های کوچکی قرار میدادند چنانچه در بامیا بهم همین طور نمایش یافته است . اما در تصاویر « دختر نوشیروان » این طور نیست

ونقاشان کمانها و سرطاقه ها را بدون اینکه تغیراتی درآن وارد کنند متناوباً کشیده اند چنانچه این رویه درلوحه مقابر یا درپیزاره های موجودهٔ موزهٔ لاهور (Lahore) دیده می شود

درمابین نطرف راست وچپ سرطاقه که « بودیس اتوای » قشنگ را ملجا میدهد نشان دوپایهٔ دیگر بنظر میخورد که درفاصله بین آنها دواشخاص کوچك نقاب دار بصورت نیم تنه ملاحظه می شوند ، هیئت فرانسه هرچند مفاد و اهمیت داشتن یك نقل رنگهٔ این صحائف منقوش را که رو بهمرفته قشنگ و ازنقطهٔ نظر رنگ آمیزی بی نظیر میباشد بخوبی درك کرده خیلی ها مائل بود که ازتصاویر متذکره وهمچنین ازصحایف ملونی که حصهٔ فوقانی طاق بودای ۵۳ متری را مزین کرده است ، اقلاً یك یك نقل رنگه بردارد لیکن زمستان قبل ازوقت هندوکش اقامت هیئت را طوریکه میخواست ادامه دهد منتهی ساخته مجال نداد تا صحائف مذکور بطور مطلوب رسم شود لذا تنها به گرفتن عکس های آنها که چندان دقیق نمیباشند اکتفا شد معذالك معلومات چندی که هیئت بدست آورده است جنبهٔ تاریخی تصویر شناسی وصنعتی خیلی قیمتداری را حائز است

اگرچه لزوم ندارد که بلنسبهٔ این تصاویر ، مراتب تاریخی صنایع نقاشی بودائی را متذکر شویم لیکن باز هم جا دارد که مقام بامیان را درمرور ادوار و موقعیتش را در روی معبر بزرگی که از « مگدا » Magadha به چین میرود معین کنیم

از نقاشی های دینی بودائی هند فقط صحائف اجانتا Aganta و « باغ » Bagh و ازتصاویر سیلان همان صحائف « سی جی ریا » Sigiriya را میشناسیم و میدانیم که صحنه های منقوش « اجانته » بین قرن اول و هفت مسیحی ، وصحائف « سی جی ریا » درقرن پنجم وتصاویر « باغ » در قرن ۶ ترسیم شده اند .

تصاویر رنگهٔ گنبد ها را کاملاً معدوم شده زیرا « صحنه هائیکه « هونستن » میگوید پله های درها و دریچه ها و دیوار های معابد بودیك را پوشانیده بود دراثر حرارت هوای هند ازمدتی معدوم شده و هرگز امید نداریم کمترین آثاری از تصاویر گنبد ها را بیابیم »

درطرف دیگر افغانستان یعنی درآسیا مرکزی علمای مختلفی از قبیل « پول پلیو» Paul Pelliot سراورل-ستین Sir Aurelstein گرن ودل Grunwedel ونلوکوك Von Le Coq یك عده تصاویر رنگهٔ نسبتاً مهم یافته اند .

تمام این آثار نقاشی به استثنای تصاویر رنگهٔ Miran « میران » که « سراورل استین » ازخرابه های یك معبدقدیمه یافته است وبعقیدهٔ خود او درقرن سوم مسیحی ترسیم شده ما بقی‌از تزئینات رنگه بامیان مؤخر تراند.

صحایف مدوریکه بالاتر ازقسمت برجستگی، طاق بت‌بزرگ‌رامزین کرده‌اند قدیمترین آثار نقاشیهای بامیان شمرده میشود . اگر چه امکان ندارد بصورت قطعی‌تاریخ ترسیم آنها را معین کرد ، معذالك اینطور هم ممکن نیست که آثار نقاشی مذکوراز خود مجسمه قدیمتر ، یعنی مقدمتر ازقرن اول مسیحی باشد و ازطرف دیگر چون عصر نقاشی های مذکور از تصاویر طاق بت ۳۵ متری که درقرن پنجم و ششم کشیده شده اند مؤخر شده نمیتوانند لذا تاریخ آنها را میتوان بین قرن اول و ٦ مسیحی تعیین کرد ،

موسیو فوشه دررا پورتی که بالنسبهٔ آثار عتیقه درهٔ بامیان نوشته راجع به این صحنه های اخیرالذکر ملاحظه میرساند « درقرن ۵ مسیحی‌شاهان اسیای مرکزی بالای مسکوکات خویش شکل کلاهای Couvre chefs بدقواره را که درآن‌شکل کره و ماه ترکیب شده بود ضرب میزدند» درنتیجه موسیوفوشه

میگوید احتمال میرود در آخر همان قرن ویا ابتدای قرن ۵ این مد در مابقی ایران و ترکستان منتشر شده باشد، پس صحائن منقوشهٔ بامیان بعد از سمچهای ۹ و ۱۰ « اجانتا » وسمچهای « میران » Miran اسیای مرکزی قدیم نقاشی‌های بودائی است که میشناسیم وهمچنین گفته میتوانیم آثار نقاشی بامیان اولین صحائنی است که در معبر توسعه وانبساط بودائیت بطرف آسیای مرکزی بنظر میخورد.

تاوقتیکه هندی ها دین بودا را ترک نکرده بودند، قرنهای درازی راهبین، زوار وصنعتگران از بامیان گذشته جانب چین ویا برعکس از انطرف جانب هندرفت وآمد داشتند واحتمال قوی میرود که همین مسافرین تزئینا تی را که اصول ورسم ورنگ آن مختلف است ساخته باشند. بلی چون تلون رنگ واختلاف طرز کار آثار نقاشی مختلفهٔ بامیان معاینه شود چنین بنظر می آید که هر نقاش مسافر، راهب وباغیررو حاجی چون ازبامیان میگذشت بعنوان احترام این مقام بلند مذهبی ودر اداء مهمان نوازی که درانجا میدید از آنچه میداست بقسم نمونه اثری باقی میگذاشت بلی در چنین محلی که تمام مدنیت ها درآن جلوه گری نموده احتمال میرود کم وبیش اثر کار تمام مکاتب نقاشی از قرن ۲ مسیحی گرفته تا عصر تهاجم (دین مقدس) اسلام بمایش یافته باشد.

باوجود صفات ومحسناتی که نزاکت ورنگ هـای این تصاویر حایز است نمیشود آنهارا باصحائن منقوش فراموش نشدنی « اجانتا » مقایسه کرد، زیرا استادان بزرگ « اجـتـا » بالای دیوارهـای معـبد شـان چنان شاهکارهـای قابل تحسینی را گذارده اند کـه هر کز قلم مهـارت کدام صنعت گردیگر ویا قشنگ ترین شعری که بشر سروده بسد نظیر آن موفق نمی افتد.

بلی عالم بشریت بائیست بچنین شاهکاری فخر کند . بامیان به استثنای قطار منقوش تصاویر اعانه دهندگان جزء انشاء دعاهای مذهبی چیز دیگر نمیباشد .

حصه دوم

سمچ های بامیان

در بامیان مقدمتر از عصر بودائی هیچ یك بنا و یا آثار ابنیهٔ که در سنگ تراشیده شده و یا در هوای آزاد بنا شده باشد ندیده ایم الیکه گفته میتوانیم که تاریخ این دره شهیر برای ما از زمان بنای معبدی شروع می شود که بقول زوار چینی هونستن آنرا « پادشاه قدیمی بنا کرده بود »

اولین معبدی که محتملاً آنرا امپراطور بزرگ « کوشان کانیشکا » درحوالی قسمت اخیر قرن اول مسیحی ساخته است مبدأ عمرانات بامیان بوده که دراثر اعانه های قیمتداری ساخته شده بود . موقعیت این معبد خیلی ها مناسب وخوشبختانه درچنان یك نقطهٔ معبر شهیر هند وآسیای مرکزی انتخاب شده است که خاصةً وطبیعةً استعداد شهرت و آبادی دارد .

زواری که بمعاینهٔ اماکن مقدس « ماگدها » (Magadha) « وگندهارا » (Gandhara) می آمدند ، تجاران غنی وصاحب ثروتی که بدون مخاطره دره های صعب العبور مدهش هندوکش را میگذشتند چون بعد ازطی مشقات خوشبختانه درین منزل مسافرت یعنی بامیان میرسیدند هندرا قریب حس کرده شادمیشدند زیرا این منزل مقام آخرین مرحلهٔ را حائز بود که آهسته آهسته دره

بدره ایشان را بجلگه های هندی رهنمونی میکرد .

این روار روار گرفته تا تجار چون از یکطرف مشکلات مهم راه را سپری واوطرف دیگر هند را قریب مشاهده میکردند مخصوصاً رویهٔ جوانمردی را پیش میگرفتند علاوه برین چون مجسمه های عظیم الجثهٔ بودا درجدار سنگی مجاور تراشیده شده وازطلا وسائر تزئینات قیمتداری مزین وآراسته بود و معادنی هم درمجاورت و یا دراطراف آنها درکوه ها حفر نموده بودند تمام این مزیات درین منزل یکجا شده وبامیان درآن دوره یکی ازاماکن خیلی معتبر بدپرستی لشمار میرفت

پای تخت شاهی درامتداد کنار جنوبی دره ، درعرب ت های بزرگ دریك منطقه واقع است که وسعت آن را هونستن ۶ یا ۷ « لی » Li (۱) گفته است . این شهر قدیمه که یك حصهٔ آن درهوای آزاد وحصهٔ دیگر آن درسنگ جدار تراشیده شده بود امروز جز یك منطقهٔ پراگنده دوتحت دو یا سه قطارسمچهای متروك چیز دیگر باقی نمانده دره اطرافی که مطابق نوشته جات هونستن درشهر دخیل بود وجود دارد　　(ناتمام)



(۱) (لی Li) واحد مسافه چینائی است وطول آن مساوی ۵۷۶ مترمیباشد .



مسافر

آخرین اثر نفیس ستارهٔ درخشان هند و فاضل شهیر مشرق جناب علامه دکتور سر محمد اقبال است که احساسات حقیقی جنابش را نسبت بحیثیت عالم اسلام ورقت وافسوسیکه راجع بترقیات وعظمت از دست رفتهٔ کشور اسلامی داشته وامید ها وآمالیکه مخصوصاً برای استقبال مشعشهٔ این خاك پاك اسلامی دارند، جناب شاعر را وادار ساخته در ضمن مسافرت مختصریکه چندی قبل بافغانستان فرموده بودند آنرا درحدود چند صد بیت برشتهٔ نظم کشیده اند

اقبال بزرگ، اقبال سخن ور، اقبال اسلام پرست را نه تنها ما ازسبب انشاد این رساله که ازتحریك وجدان پاك وعواطف سرشار واحساس صادقانه وشریفانه که خاصهٔ آنمرد بزرگ بوده وراجع بکشور ورمامداران لائق ما سروده اند تمجید میکنیم، بلکه مقام ومنزلت اقبال درمشرق امروزی خاصه دنیای اسلام همچو آفتاب روشنی است که نور وفیوضات حضرتش همه مشرقیان را مستنیر ومستفید میگرداند.

امروز اگر ادبای عالیمقامی از قبیل سعدی، حافظ، مولوی بیدل آفتاب های بزرگی از افق کشور اسلام افول نموده اند ملل اسلام می باید بوجود اقبال خود را

متسلی سازند ، اقبال امروز سخن را جان وحیات تازه بخشیده وآنهمه هدایات اخلاقی واجتماعی که مقرون بصرفهٔ امروزهٔ ملل اسلام بوده وایراد آن بهر واعظ و ناطق وسخن سنجی مشکل است ، اقبال بکمال مهارت وتر دستی قوالب سخن یعنی سخن روح دار ، سخن پر مغز ، سخن مطبوع ، سخن موأثر وجان پرور را تهیه وآماده مینماید

یکی از فضایل عمده و بزرگ علامهٔ ممدوح که ما را بمدحش بی اختیار می نماید اینست که وی فضل و استعداد خود را مخصوص هند نساخته بلکه از حملهٔ فضلا و خدام بین المللی اسلام بشمار میرود . این فاضل شهیر یك سورش حقیقی همواره برای سعادت گذشته و از دست رفتهٔ عالم اسلام داشته و به تمام قوا و موجودیت خود در صدد رهنمونی و سنجیدن چاره ها برای عودت ترقی و عظمت اسلام می باشند

ما از خدای توانا بقای این وجود گرامی را تمنا کرده واحترامات وتشکرات خود را به حضرت شان تقدیم داشته ضمناً برای استفادهٔ هموطنان به انتخاب بعض قسمتهائی (مسافر) اینك می پردازیم .   «انجمن»

٭

٭   ٭

نادر اصحاب شه درویش خو
کار ملت محکم از تدبیر او
چون ابو در خود گداز اندر تتار
عهد صدیق «رض» از جمالش تازه شد!
از غم دین در دلش چون لاله داغ
در نگاهش هستی ارباب ذوق
خسروی شمشیر و درویشی نگه
فقرو شاهی واردات مصطفی است ،

رحمت حق بر روان پاك او
حافظ دین مبین شمشیر او
صرتش هنگام کین خارا گداز ،
عهد فاروق «رض» از جلالش تازه شد!
در شب خاور وجود او چراغ
جوهر جانش سراپا جذب وشوق
هردو گوهر از محیط لااله ،
این تجلیهای ذات مصطفی است ،

این دوقوت از وحود مومن است
این قیام و آن سحود مومن است

فقر سورو در دوداغ وآرزوست
فقر را در خون طپیدن آبروست

فقر نادر آخر اندر خون طپید
آفرین بر فقر آن مرد شهید!

ای صبا ای ره نورد تیزگام
در طواف مرقدش نرمک خرام

شاه در خواب است پا آهسته نه
غنچه را آهسته تر بکشا گره





مسافر وارد می شود به شهر کابل و حاضر میشود

بحضور اعلیحضرت شهید رح

شهر کابل ! خطهٔ جنت نظیر
آب حیوان از رگ تاکش بگیر !

چشم صائب از سوادش سرمه چین
روشن و پاینده باد آن سرزمین

در ظلام شب سمن زارش نگر
بر بساط سبزه می غلطد سحر !

آن دیار خوش سواد آن پاك بوم
باد او خوشتر ز باد شام و روم

آب او براق و خاکش تابناك
زنده از موج نسیمش مرده خاك

ناید اندر حرف وصوت اسرار او
آفتابان خفته در کهسار او

ساکنانش سیر چشم و خوش گهر
مثل تیغ از جوهر خود بی خبر!

قصر سلطانی که نامش دلکشاست
زائران را گرد راهش کیمیاست

شاه را دیدم دران کاخ بلند
پیش سلطانی فقیری دردمند!

خلق او اقلیم دلها را کشود
رسم و آئین ملوك آنجا نبود

من حضور آن شه والا گهر
بینوا مردی به دربار عمر

جانم از سوز کلامش در گداز
دست او بوسیدم از راه نیاز

پادشاهی خوش کلام و ساده پوش
سخت کوش و نرم خوی و گرم جوش

صدق اخلاص از نگاهش آشکار
دین و دولت از وجودش استوار

خاکی و از نوریان پاکیزه تر
از مقام فقر و شاهی باخبر

در نگاهش روزگار شرق و غرب
حکمت او راز دار شرق و غرب

شهریاری چون حکیمان نکته دان
راز دان مد و جزر امتان

پرده ها از طلعت معنی گشود
نکته هائی ملك و دین را وا نمود

گفت از آن آتش که داری در بدن
من ترا دانم عزیز خویشتن

هر که او را از محبت رنگ و بوست
در نگاه هاشم و محمود اوست

در حضور آن مسلمان کریم
هدیه آوردم ز قرآن عظیم

گفتم این سرمایهٔ اهل حق است
در ضمیر او حیات مطلق است

اندرو هر ابتداء را انتهاست
حیدر از نیروی او خیبر کشاست

نشهٔ حرفم به خون او دوید
دانه دانه اشك از چشمش چکید

گفت « نادر در جهان بی چاره بود
از غم دین و وطن آواره بود

کوه ودشت از اضطرابم بی خبر
از غمان بی حسابم بی خبر

ناله با بانگ هزار آمیختم
اشك با جوی بهار آمیختم
غیر قرآن غمگسار من نه بود
قوتش هر باب را بر من کشود»
گفتگوی خسرو والا نژاد
باز با من جذبهٔ سرشار داد
وقت عصر آمد صدائی الصلوات
آن که مومن را کند پاك ازجهات
انتهای عاشقان سوز وگداز
کردم اندر اقتدای او نماز
راز هائی آن قیام وآن سجود
جزبه بزم محرمان نتوان کشود




برمزار شهنشاه «بابر» خلدآشیانی

بیا که سارفرنگ از نوا بر افتاد است　　درون پردهٔ او نغمه نیست فریاد است
زمانه کهنه بتان را هزار بار آراست　　من از حرم نگذشتم که پخته بنیاد است
در فش ملت عثمانیان دوباره بلند　　چه گویمت که به تیموریان حه افتاد است!
خوشا نصیب که خاك تو آرمید اینجا　　که این زمین ز طلسم فرنگ آزاد است
هزار مرتبه کابل نکوتر ازدلی است　　که آن عجوزه عروس هزار داماد است
درون دیده نگه دارم اشك خونین را　　که من فقیرم واین دولت خداداد است
اگر چه پیر حرم ورد لااله دارد　　کجا نگاه که برنده تر ز پولاد است

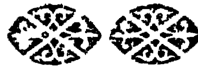



برمزار حضرت احمد شاه بابا علیه الرحمه

مؤسس ملت افغانیه

تربت آن خسرو روشن ضمیر　　از ضمیرش ملتی صورت پذیر
گنبد او را حرم داند سپهر　　با فروغ از طوف او سیمای مهر

مثل فاتح (۱) آن امیر صف شکن　　سکهٔ زد هم باقلیم سخن
ملتی را داد ذوق جستجو　　قدسیان تسبیح خوان بر خاك او
از دل ودست گهر ریزی که داشت　　سلطنت‌ها برد وبی پروا گذاشت !
نکته سنج وعارف وشمشیر زن　　روح پاکش با من آمد در سخن
گفت میدانم مقام تو کجا ست　　نغمهٔ تو خاکیان را کیمیا ست
خشت وسنگ از فیض تو دارای دل　　روشن از گفتار تو سینای دل
پیش ما ای آشنای کوی دوست　　یك نفس بنشین که داری بوی دوست
ای‌خوش‌آن‌کو از خودی آئینه ساخت　　وندران آئینه عالم را شناخت
پیر گردید این زمین و این سپهر　　ماه کور از کور چشمیهای مهر
گرمی هنگامهٔ میبایدش　　تا نخستین رنگ وبو باز آیدش
بندهٔ مومن سرافیلی کند　　بانگ او هر کهنه را برهم زند
ای ترا حق داد جان ناشکیب　　تو ز سر ملك ودین داری نصیب



جناب عبدالغفور خان که یکی از محصلین فورغ التحصیل درجهٔ اعلی مکتب حبیبیه وجوان فاضلی میباشند جدیداً به ترجمانی انگلیسی انجمن ادبی عزتقرر یافته اند از خداوند موفقیت شانرا طالبیم .

(۱) فاتح ـ «سلطان محمد» فاتح فاتح قسطنطنیه .



همالیه به تسلیم شدن حاضر نیست !

ناکامی اسفناك هیئت ننگاپربت

از مجلهٔ ایلوستراسیون فرانسوی ترجمه جناب سیدقاسمخان رشتیا

همالیه باز صحنهٔ یك درامهٔ خونینی گردید ، معلوم میشود که این دیو عظیم الشان اگرچه سال گذشته بواسطهٔ عقاب های بلند پرواز فتح شده بود ، به تسخیر قطعی خود ذریعهٔ انسان تن درنمیدهد . تقریباً هرسال در موسم تابستان هیئت های کوه پیمایان دلیر از نقاط دور بقصد هجوم به قلل آسمان خراش این سلسله کوه که بلند ترین کوههای دنیاتسلیم شده ، حرکت میکنند . واین اقدامات جسورانه تاکنون تلفات سنگینی را بوجود آورده است . اما این پیش آمد های ناگوار ـ هرگز به عزم وحرارت کوه نوردان نقصی وارد کرده نمیتواند . چنانچه دراپریل سال جاری (۱۹۳٤) باز ۲۰ نفر از این هنگامه جویان دلیر به بندر بمبائی پیاده شده ، بقصد فتح قلل نامکشوف همالیا حرکت کردند؛ بعضی از آنها بزیرریاست « دیهرنفورت » پروفیسر سویسی سوی یخچال های لایتناهی وسیع قرا قرم تاخته موفقیت های خوبی را از آنجا باخود بازآوردند.وبرخی دیگرالمانی واطریشی تحت ادارهٔ «هرمرگل» که ازستاره های درخشان کوه پیمائی باوریای المان بشمار میرود ، بفکر بالارفتن به قلهٔ ننگاپربت که بلندترین قلل همالیهٔ کشمیر است و ۸۱۱۶ متر ارتفاع دارد ، متوجه گردیدند .

نه تنها محاصرهٔ شاخهای یخچال مبربفلك کشیدهٔ آن هفته ها کوشش و زحمت را ایجاد کرده و خطرات موحشی رادربردارد بلکه برای نزدیك شدن بآن نیز غلبه کردن بر مشکلات بزرگی درپیش است چنانچه کشافان مزبور پس ازرسیدن بپای ننگاپربت مجبورشدند که ۱۰۰،۰۰۰ کیلوگرام (۱٦ خروار) آذوقه و لوازم خود را بر پشت انسان ها از بالای دوکوتل ۳۹۰۰متره و٤۲۰۰متره عبور بدهند ؛ برای این کار ۵٦۰ نفرحمال لازم افتاد .

چون به آخرین نقطهٔ هموار رسیدند ، تمام هیئت بواسطهٔ زینهٔ بافتکی ، شروع به بالا رفتن نموده درهر نقطه برای نشان کردن راه خود ، علامات می گذاشتند و بفواصل معین تهانههای شب گذراندن وانبارهای آذوقه ، تاسیس می کردند تا رابطهٔ مابین مرکز تدارکات که درپای کوه واقع بود ودستهٔ پیش آهنگان قائم باشد . ولی اولین واقعهٔ ناگوار در اول وهله بوقوع پیوست وآن عبارت از مرگ « درکزل » یکی از اعضای کاروان بود که باثر عارضهٔ سینه و بغل بارتفاع



کوه نوردان هیئت تنگابرت نعش رفیق متوفای خود « درکزل » را در۔
راخیوت (۵۱۰۰ متر) برای دفن کردن بالا می‌برند .

۶۰۰۰ متر فوت شده ، رفقایش با جانفشانی زیاد بطوریکه ممکن بوده جنازهٔ او را در یك حصهٔ کوه که از مجرای یخچالها نسبتاً بر کنار بود ، دفن نموده بالا رفتن خود ادامه دادند . بروز هفتم جنوری پس از پنج هفته مبارزه روی یخها ، فتح نزدیك معلوم می شد چنانچه یك خیمه بارتفاع ۷۰۰۰ متر مقابل قلهٔ ننگا پربت افراشته گردید و فقط یك روز دیگر زحمت بالا رفتن در میان بود تا دشمن دیو پیکر مغلوب شود ! اما افسوس ! که بعوض فتح قریب‌الیقین ، ناکامی مدهشی نصیب آنها گردید . زیرا سرمای قطبی دفعتاً سرتاسر دره و کوه‌را از سنگ و یخ و انسان و رخت و لوازم خورا که منجمد ساخت و برف ضخیمی آن سرزمین پر اسرار را پوشانده و بلندی آسمان و زمین را بهم آمیخت ! گوئی آن دیو بزرگ تازه ملتفت وجود این حمله آوران ناچیز ولی مصر شده یکی از اعضای ستبر خود را برای راندن آنها حرکت داده است !

کوه پیمایان دلیر بدون تامل به پائین آمدن آغاز نهادند و درحالیکه یکی از حال دیگر خود خبری نداشت ، بدون آنکه اطراف خود را به بینند ، بمقابل هجوم این سپاه عجیب و خطرناك راه فرار را در پیش گرفتند . دو نفر از آنها به زحمت زیاد موفق شدند که خود را به منزلگاه نمرهٔ چهار برسانند چنانچه درانجا امن و سلامتی یافتند . حالانکه باقی همراهان شان پس مانده تنها و سرگردان در میان برف باد زمهریر آسا گیر آمدند !

روزها گذشت اما طوفان آرام نگرفت و درعین زمان چند نفر از حالان وطنی ، بحال مرگ بمنزلگاه پائین رسیدند . ذخیرهٔ نمرهٔ ۵ و ٦ بواسطهٔ طوفان باد جاروب شده و از یکهفته به اینطرف رئیس هیئت ، در یك غار کوه مشغول جان کندن بود! مگر رساندن امداد به او ناممکن و وزش باد بحدی تند بود که قویترین اشخاص را مثل پر کاهی از زمین برداشته به دورترین نقاط پرتاب میکرد !

وقتیکه بالاخره آرای حکمفرما گردید ، و ننگاپربت بر شکست و مغلوبیت قطعی آن مهاجمین ناچیز یقین حاصل کرده ، از جوش و خروش قهرآلود خویش بازایستاد ، به اولین صدای حاضرباش ۱۰ نفر از اعضای کاروان کم بود برآمد ؛ سه کوه پیما که از آنجمله یکی رئیس بود ، و ۷ نفر حمال بومی !

درینجا باید تذکر داد که درست ۳۹ سال پیش « مومیری » یکی از افتخارات کلوب کوه نوردی لندن و دو نفر حمال بر پهلوهای همین قلهٔ اسرارآمیز دوچار مرگ شده بودند !

حال معلوم شود که آیا هنوز هم واقعه جویان مشهور و کوه پیمایان صاحب عزم به مبارزه با این دشمن عظیم‌الشان و بیرحم پافشاری خواهند کرد ؟ و آیا همالیا هنوز به فکر مقاومت قائم میباشد یانه ؟ (۱)

« ۱ » از اطلاعات اخیر جرائد استنباط میشود که یك دسته کوه نوردان فرانسوی کاروانی ترتیب داده برای بالا رفتن ومطالعات علمی درقلل وحصص مختلفهٔ همالیه آمادگی . دارند . مترجم

ساحهٔ جدید زندگانی

—۱۱—

مؤلف : ت اوایلی مراسوی   مترجم از رومی جناب محمد صدیق‌خان طرزی

مارتین درحین گفتار « آبات » داخل گردیده گفت :

ای پدر مهربان برای شما درینجا چیز آزار رسانی نبوده شما خیلی نیك وضعیت دلکش حیات بسر می برید . بودن شما بقرار فکر من درینجا خیلی لازمی بوده مایان را ازگناه هان هدایت می فرمائید ممکن که جناب عالی در حیات خود در ایطالیه باعث اجرای کدام گناه نشده باشید .

بر کلمات مارتین « آبات » مذکور خنده کرده گفت :

ـ شما درین دنیای جدید چه فکر دارید و دیر نگذشته که در آن گرفتار گردیده اید .

آبات تمام این کلمات را عن راجع کرده و به بیان خود چنین ادامه داد :

ـ این صحنهٔ جدید بر شما تا چه اندازه تأثیر بخشیده است ؟ آیا شما با تمام اوضاع حیاتیهٔ ما کاملاً آشنائی پیدا کرده ئید یا خیر ؟ در فرانسه وپاریس ازینجا بهتر وقت خواهد گذشت ؟

درحالیکه میخواستم بجواب بپردازم ، درقرائتخانه حرکت وجنبش پیدا گردیده وبعداً شخص معمر ریش سفید قد کوتاه که موهای سفید سر و ریش خیلی اسباب وجاهت اوگردیده وابروها ومژگان سفید چشم های او را که معلوم میشد هنوز جوان است احاطه کرده بود ، باوضع متین وگردن افراشته وارد شد ،

در عقب این پیر مرد شخص باریك اندام لاغر که مثل چوب خشك بود روان بود این شخص بدرجهٔ شکل غریب داشت که من نظیر اورا در تمام عمر خود ندیده ام . درین زمان مارتین نزدیك من شده گفت !
(بردوچ) است !

من ومارتین به استقبال این پیرمرد مقبول شتافتیم و درحین معرفی با بنده بسی کلمات دوستانه اظهار کرد و سپس با یك عجلهٔ تام به لسان ایطالوی با رفیق من مارتین داخل مذاکره وگفتگو گردید .

من یقین کامل نمودم که شخص بردوچ درین سر زمین خیلی حائز اهمیت و دارای اعتبار کامل است آنات با یك مهارت تام خواست که به این اسیر قابل ولایق خود خود را نشان بدهد .

من بادونفر دیگر که یکی آن «شورود» نام رئیس تمام عمارات که نسلاً امریکائی بود ودیگری « گریك » نام رئیس تمــام لابراتوری اولوژی لشمار میرفت معرفی حاصل کردم .

ازگفتاراولین معلوم گردید که « شورود » یکی ازانجنیر های مشهور ساختمان قنال باناما میباشدودرینجا در بزرگترین بندها کارکرده وحاضرا در بزرگترین مجرا های آب برقیم متحرك کارمیکند اما راجع به گریك باید بعدها دانستم که شخص مذکور بیك نژاد مجهول منسوب بوده وگذشتهٔ آن تاریك است اما خدمت مهمی درینجا کرده است

مارتین آهسته دست مرا حرکت داده به چشم اشارت نمود تا ورا تعقیب نمایم ، هردو آهسته ازبین مهمانخانهٔ که نژاد انگلس ، فرانسوی ، ایطالوی درآن اجتماع نموده وهرصنف جداگانه حلقه داشته ومشغول صحبت جدی بودند ودریك

طرفي هم به لسان چینی وجاپانی مذاکرات جاری بود گذشتیم؛ تمام صحبت ها با یك حرارت جریان داشت.

از بعضی جملات جدی که آنها میگفتند این قدر بخوبی فهمیدم که راجع به فنون وعلوم صحبت دارند. اما دررستوران وضعیت طور دیگر بود، در هرگوشهٔ آن اشخاص بسرور وخوشی فوق العاده مشغول بودند. صدای پیاله وچای نك وانواع مشروبات سامعه را به احتظاظ میاورد، اینها به حکایات ملی خنده آور وچستانهائیکه دربین عوام معمول بود مشغول بودند.

دربین جماعات اول الذکر که عبارت ازعلمای مشهوراند چند نفر عسکر نیز ملبس به لباسهای سرخ عسکری که درسینهٔ شان نشانهای عسکری ممالك مختلفهٔ عالم نصب شده بود حضور داشتند؛ این نشانها خیلی بر مقبولی وقشنگی ایشان افزوده بود.

من ومارتین بباغ وبعد بیك میدان تینس که دراطراف آن چراغها روشن بود رسیدیم، درحین رفتار مارتین وقت را غنیمت شمرده بمن گفت که جدیداً از اروپا عدهٔ زیادی ازصاحب منصبان عسکری آورده شده واین صاحب منصبان بعدازاتمام محاربهٔ عمومی گرفتار فقربوده وبه معاونت احتیاج شدیدی داشتند.

مارتین راجع بمقصدیکه مرا باخود دربنجا آورده اظهار نمود که پر دوچ دربین میدان بساعت ۹ با ما ملاقات میدارد. لباسم دریئوقت عبارت ازفراك بود بواسطهٔ برودت هوا احساس سردی مینمودم. ساعت ۹ قریب شد متعاقب آن آهسته آوازپائی بگوش رسید وپر دوچ پیدا شد خیلی آهسته وجدی گفت:

چه خبر است؟ احتیاط کاری شما مرا خیلی می ترساند آیا چیزی جدیدی رخ داده است؟

مارتین نسبت بمکتوبیکه من بدست آورده وآن را جع به واقعات دیدگی خود من

بود برای پردوچ معلومات داد .

پردوچ بعد از شنیدن این تاریخچه بفکرفرو رفته در حالیکه پیشانی خود را مالش میداد چنین گفت .

شنیدن این نوع تاریخ چندان لذت بخش نیست یقین کامل است که راجع به این مسائل نه پیر مرد کوانیسیلی یعنی کوانیسیلی بزرگ ونه مادام کوانیسلی هیچ نمیدانند . ممکن است وضعیت مادام گار و بقراریکه خودش اطلاع میدهد همچنان بوده بلکه گمان میکنم وضعیتش بدتر هم خواهد بود .

تبدیل وضعیت ماکس درین اواخر خیلی ها معلوم بوده وبمن لازم است که از اقتدارخود کاربگیرم تا ازین دام عنکبوت نجات داده شود این قول خود را عملی خواهم ساخت وبشما وعده میدهم خدا حافظ .

ما بسمت راه عمومی روان شدیم ، پردوچ بدیگر سمت روان وازما جدا گردید .

مارتین مرا بایك شخص دیگر آشنا ساخته ، آن شخص روسی نژاد و متخصص حیوانات بوده در آذوقه رسانی حیوانات وآدم های مصنوعی خیلی ها دارای اهمیت بشمار میرود .

این شخص مرد قدکوتاه بوده ودر سیمایش آثار حزن وملال پیدا بود، وضعیت او رمن تأثیر عجیب بخشید علی الفور او را بدوستی برگزیدم (این شخص که دوست حقیقی من است پتروفسکی نام دارد از حالات او که درآتی بحث میشود قارئین واقف میشوند) این شخص درضمن گفتگوی خود راجع به پدریس از زمان که در دارالفنون بسور داخل تدریس بود متذکر میگردید .

شخص مذکور با مارتین مناسبت خوبی داشته وگفتار او روح دار بود درحین صحبت فیشر وکارتو هم بما ملحق شدند و مدتی زیاد بود که

این دو نفر ما را می جستند در حالیکه ما در سالون نان خوری در طبقهٔ علیا بودیم . این اطاق نان خوری بزرگ بوده و دروسط آن میز نان خوری بلوری نهاده شده و بالای آن سامان نان خوری بوضع قشنگ بافهرست کامل از اطعمه و اشربه نهاده شده و بالائی هر فهرست یك عقربك بود و در بین خود میز یك برامده گی فلزی طولانی امتداد پیدا کرده بود . وضع نشستن ما چنان بود که آخر میز را کاملاً ما گرفتیم بعد ازمن مارتین و پتروفسکی جا گرفته و نشسته بودند پیش روی ما خالی و به سمت دیوار دیگر نفری بود . مارتین برای من گفت :

شما چه میخواهید ؟ هرچه میخواهید در فهرست انتخاب نموده و بالای آن عقربك را بگذارید درینجا خدمتگار وجود ندارد تمام عمل نان رسانی خود بخود اجرا میبابد .

گفتم من مرتبهٔ اول امتحاناً یك بوتل سودهٔ سفید و یك پشقاب گل کرم انتخاب میکنم . مارتین گفت : من برای خود یك گیلاس قهوه و یك بشقاب کباب مخصوص انتخاب میدارم .

درینوقت من بالای چیز انتخابی خود عقرب را گذارده دیدم که ازسمت پیش روی من از همان پایهٔ فلزی که در وسط میز بود یك ورق فلزی با یك آهنگ مخصوص پس گردیده یك پطنوس پاك همراه چیزهای انتخابی من بر آمد . مارتین گفت خوراکه را بگیر و دریچه را به بند، فرموده را عمل نمودم ، خوردنی خیلی اعلی وگرم بود . بخوردن و بصحبت های شیرین مشغول گشتیم .

درسالون ازهرطرف صدای ظروف بلند بود . رفیق ماپتروفسکی خیلی ها پرخور است ، ساعت بساعت اشربهٔ جدید برای خود فرمایش میداد . از باعث حرارت خانه قطرات برپیشانی او پیدا بود ، درضمن حکایات شیرین خود گفت

که او تنها درلابراتور کوانیسیلی توانسته است چندین ساله خیالات خود را عملی نماید و ازآمدن خود درینجا خیلی ها خوش بود ازروزیکه درین دنیا آمده است بسی تجارب قیمت دار نموده و گمان قطعی دارد که ازین بیست ساله تجارب خود چنین نتایج برجسته گرفته است که حصول آن در اروپا بصد سال ممکن نمیشد.

گفت خدمات من بمقابل خدمات کوانیسیلی یك شی ناچیز است. کوانیسیلی یك فرد لایق و یك مرد خیلی قیمت دار است این چیز ها ازهمت این شخص قدم بعرصهٔ وجود گذاشته است گمان نمیکنم که دیگر شخص چنین خدمات را ایفا نموده میتوانست. من شما را آقای گاری دریکی از روزهای یکشنبه که روز های رخصتی بشمار میرود بقدم رنجه فرمودن دعوت میکنم که آمده Human Incubatory را ملاحظه کرده به بینید که من درکجا خدمت میکنم. من وقت را غنیمت شمرده بختیار خواهم بود که برای شما شاه کارهای فکر بنی آدم را ارائه دهم. من معاون کریگا هستم عموم خانه ها را باستثنای بعضی که درآنها تنها کوانیسیلی داخل شده میتواند بشما نشان خواهم داد درخانه هائیکه اجازهٔ دخول بدست خود کوانیسیلی وگریك و چند نفر ازاهالی این سر زمین داخل شده میتوانندو بس

بمن خیلی دلچسپ بود که بدانم آیا اهالی این سر زمین در حالت موجوده درین کلوپ داخل شده میتوانند یا خیر لهذا چنین سوال کردم.

من خواهش دارم که الان درین کلوپ با اهالی این سر زمین ملاقی شوم.

گفت درحقیقت خود ما صاحبان اصلی این کلوب هستیم واشخاص این سر زمین که شاگردان ما بشمار میروند بعضی وقت درین کلوپ دعوت میشوند، همچنین ما در بعض اوقات کلوبهای خود دعوت میمیبند

ما رتین گفتگوی ما را قطع کرده میز دیگری را که درجوار ما بود نشان داده گفت: آن دو نفر گندمی رنگ را می بینید و نفر دیگر که پیش روی آنها نشسته

سفید پوست میباشد اینها در نزدیك ترین اوقات من و شورود و لیونبرگ را عوض خواهد کرد لیونبرك آن شخص است که شمارا ابریشن نموده است . این اشخاص از اشخاص نامدار بشمار رفته عمر آنها به ۱۵ ساله گی رسیده و دوستان عزیز ماهستند .

فیشر گفت : آیا ما با آنها مقابله میتوانیم ؟

پتروفسکی بایك حرارت فوق العاده گفت : طبقهٔ آینده ازین طبقهٔ موجوده بهتر خواهند بود .

کارنو گفت : ــ درآنزمان ما « تحت اوامر ایشان کار خواهیم نمود .

در زمانی که کارنو این کلمات را ادامیکرد سگرت خود را در داده و گفت من از برای این طبقهٔ آینده و اجراآت آنها شربت خود را می نوشم .

درینوقت مانوشیدنی خود رابتمام رسانیدیم و پتروفسکی یك بکال جدید خواسته بنوشید و گفت :

من ازین طبقهٔ موجوده چیزی انتظار ندارم اما طبقهٔ آینده در تحت حمایت من تربیه خواهند شد ، این اشخاص بدرجهٔ زحمت دوست خواهند بود که هیچ یك قوم چنین زحمت دوست نباشند .

مارتین سخن او را قطع کرده گفت :

ما نمیتوانیم که خودها را با این اشخاص مقائسه نمائیم چونکه ما بنی آدم آنها ماشین هستند و اینها در عمر ۷ ساله گی کاملاً جوان میکردند حالانکه ما اینطور نیستیم ، علوم را آنها بغیر از فکر خودها بذریعهٔ اصول میخانیکی حفظ و در مغز خودها جامیدهند چیزیکه برای آنها در آینده فکر میشود و من باور نمیکنم ما بوره و نمك زمین حساب میشویم ، ما میدانیم که برای چه حیات بسر می بریم آنها ازین کیفت واقف نیستند .

از شنیدن این کلمات کارنو خندید و خود را به سمت مارتین خم نموده گفت :
ما برای ما کارونی حیات بسر و برده و نیپال برای‌ماست .
مارتین ازکلمات خنده آور او خندیده گفت .
ممکن است چنین فکر نمود حیات بسر بردن خوب است اگر درینجا یك مادموازل چشم سیاه گك باشد !
کارنو گفت صحیح است صحیح است !

پتر و فسکی با یك حالت بی قرارانه گفت : در بین ما و شاگردان چه تفاوت است ؟ درینجا حیات ما با یك وضعیت مسخره گی گذشته چیزی که ما درینجا از حیات فنتسازی خوبتر داریم همین است که کار میکنیم اگر اینها به آن مقصد که میخواهند برسند خیلی موزون بوده ما هم شایق دیدن این مقصد هستیم .

مارتین گفت : من می‌فهمم شما اطفال خود را خیلی دوست داربدو این قانون طبیعی حیات است حقیقةً مستر پتر و فسکی پدر است .

مارتین به من رجوع نموده بکلمات خود ادامه داد پتروفسکی پدرعموم این طبقات می باشد او اداره کنندهٔ Human Incubatory می باشداین عجیب پدر است که اولاد خود را بحدیکه لازم است دوست ندارد :

فیشر درینوقت بکال را بالا نموده گفت : برای صحت پدرعموم این طبقهٔ موجوده مینوشم .

من گفتم : آیا آقایان کافی ندانسته اند ، شما ها بیش ازانکه اجرا بدارید عملی ساحته ئید !

کارنو گفت : روز های یکشنبه روز رخصتی ماست باید این روز رابسر بریم .
(ناتمام)

روزنامهٔ «اصلاح»

مامطالعهٔ روز نامهٔ شریفهٔ «اصلاح» را که ازبهترین‌جراید وطن ودارای مضامین عالی ومفید است عموم هموطنان عزیز خود توصیه وسفارش می‌نمائیم.

روز نامهٔ «اصلاح» در طول این مدت تازه ترین اطلاعات خارجی وداخلی ومقالات مفیده اجتماعی، اخلاق، اقتصادی واعلانات واسعار تجارتی وغیره ضروریات عامه را در کمال صحت عمل، درساعت معینه هرروزه بمطالعهٔ عموم گذاشته. رعایت وحسن معاملهٔ روز نامه با تاجران ومؤسسات اقتصادی همواره مورد قبول وتوجه آنها بوده - وکثرت اشاعهٔ اخبار مطلوب آنهارا از ناحیهٔ تبلیغ وجلب مشتری تامین کرده است. این روز نامه هرروزه به تعداد هزاران نسخه چهاپ شده ودرداخل وخارج مشترکین ومطالعین زیادی دارد نشر اعلانات‌دران تاثیرفوق العاده داشته منافع تجار ومؤسسات را تامین می‌کند - ما بعموم تجار ومؤسسات اقتصادی داخله وخارجه وآقایان محترم ابلاغ میداریم تا از اشتراك ونشر اعلان درروز نامهٔ «اصلاح» غفلت ننمایند.

شرح اشتراك روزنامهٔ «اصلاح»

مواضع	سالانه	شش ماهه
کابل :	۲۵ افغانی	۱٤ افغانی
داخلهٔ افغانستان :	۳۰ »	۱۸ »
خارجه :	یکنیم پوند طلائی	۱۸ شلنگ

قیمت یکشماره در کابل ده پول.
برای طلبهٔ معارف ثلث قیمت.
برای نامه نگاران ومعاونین فخری رایگان.

قیمت اعلانات

در صفحهٔ دوم وسوم فی‌سطر یك افغانی
اضافه از پنج مرتبه ۵۰ پول
در صفحهٔ چهارم فی سطر ۵۰ پول
اضافه از پنج مرتبه ۲۵ پول

عنوان

ده افغانان کابل - ادارهٔ «اصلاح»
نمبر تیلفون : ۱۰
عنوان تلگرافی : «اصلاح کابل»

The only daily paper in Afghanistan with a wide circulation all over the world publishes fresh and best news of all the world. Afghanistan especialy Central Asia.

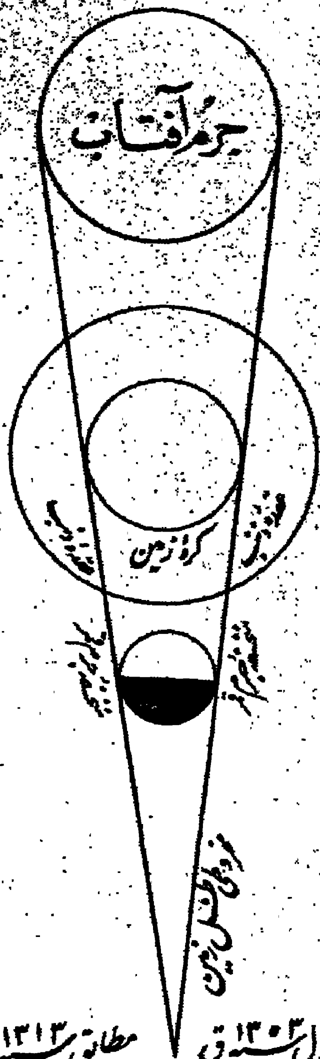
Subscription rates:

	yearly	half yearly
KABUL:	25 Afghani	14 Afghani
Afghanistan:	30 «	18 «
Foreign:	one £	18 shilling

Afghan students: 1/3 of the above rates.

Manager of the Daily "Islah" Deh Afghanan.
KABUL Afghanistan.

خسوف تمام در شب یکشنبه ۱۴ شوال المکرم - بعرض کابل ۳۴ درجه و ۳۰ دقیقه



خسوف کلی شب یکشنبه ۱۴ شوال سنه ۱۳۵۳ ق مطابق سنه ۱۳۱۳ ش، از اول شب گذشته یکساعت و ۲۸ دقیقه، ساعت مکث یکساعت و ۸ دقیقه، چون بوسط خسوف رسد گذشته باشد ۲ ساعت و ۴۲ دقیقه، تمام انجلا ۴ ساعت و ۳۹ دقیقه، تمام مدت خسوف ۳ ساعت و ۵۸ دقیقه، رنگ ماه سیاه مائل به سبزی. والله اعلم (استخراج حبیب الله آخندزاده منجم کابل)

قیمت اعلانات در مجلهٔ کابل

Foreign

	12 Months			6 Months			Once		
	£	s	d	£	s	d	£	s	d
Inch		17	2		6	10		2	6
¼ Page	1	10			17	6		4	
½ «	2	15		1	10			6	
full «	5			2	15			10	

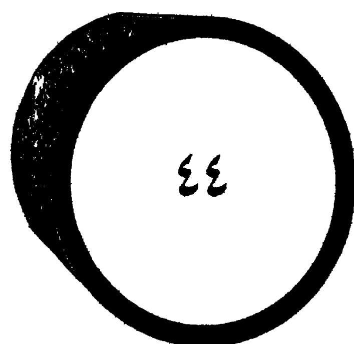
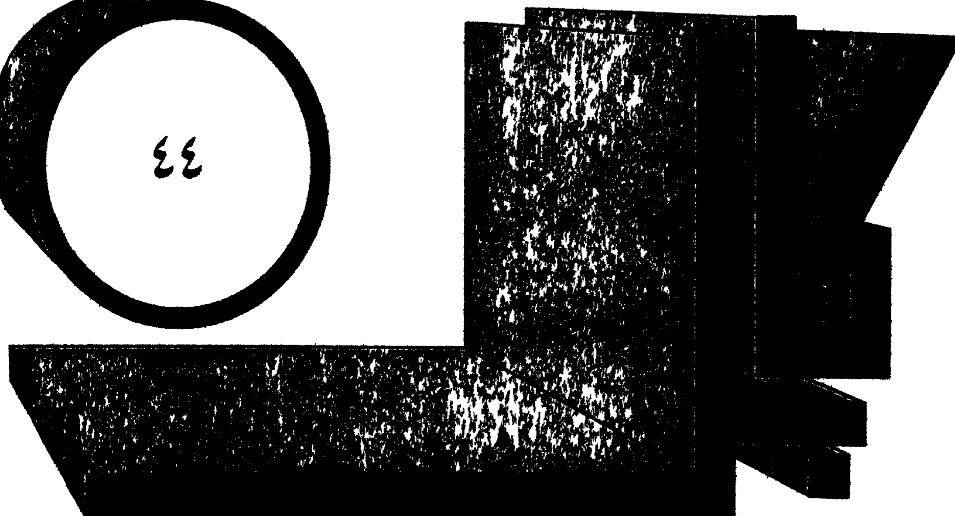
داخله

	یک سال		شش ماه		یکمرتبه	
	افغانی	پول	افغانی	پول	افغانی	پول
یک سطر	۱۵		۸		۲	
۱/۴ صفحه	٦۰		۳۳		۸	
۱/۲ »	۱۱۰		٦۰		۱۲	
تمام »	۲۰۰		۱۱۰		۲۰	

تمنا

از عموم مشترکین محترم مجله کابل تمنـا داریم حین نقل مکان و تغییر دادن آدرس خود دفتر این مجله را کتباً مستحضر سازند تا درتقدیم مجلات شان مشکلاتی بمامورین اداره و پوسته خانهای مملکتی واقع نگردد .





٤٤


آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ ارگ
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات: باشهزاده احمدعلی خان (درانی) مدیر انجمن

کابل

«مجلهٔ مصور ماهوار»
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل: ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف: نصف قیمت

اول دلو ۱۳۱۳ هجری شمسی — ۲۱ جنوری ۱۹۳٤ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه	مضمون	نگارنده	صفحه
فن تاریخ	نگارش م، قدیر خان ترکی	۱	مرثیه	از طبع محمد حکیم خان	۸۵
اصول تحقیقات مسلمهٔ لغات و السنه	ترجمهٔ قاری عبدالله خان	۱٦	مقبرهٔ سلطان شهاب الدین غوری	جناب نادر محمد خان ترکی	۸٦
منشاء و مبداء تمدن هند	« عبدالخالق خان میر کاتب	۳۱	کبر کردار	انجمن	۸۸
اتمو سفیر یا کره جوی	« عبدالغفور خان مترجم	۳۹	هرات	غلام جیلانی خان جلالی	۹۰
ادبستان هندهار	نگارش ص، عبدالحی خان حبیبی	۵۰			
سرباری	از طبع محمد سرور خان صبا	٦۳			
خطرات مرشک در رگاه محمود و سنائی	« ص عبدالحی خان حبیبی	٦۰			
شاعر نو	ص محمود خان میر کاتب	۷۲			
شاعر	ترجمهٔ قیام الدین خان «خادم»	۷٤			
شعر العجم	« سرور خان گویا	۷۵			
نبذ ان مهم	انجمن	۸۳			

تصاویر: —	صفحه
ذات اعلیحضرت همایونی روز عید سعید فطر	۱
یک عده از قشون شاهی که روز عید فطر موکب همایونی را انتظاری برند	۳۸-۳۹
از مناظر قصر دلکشا و مناظر داخلی ارگ	
موقع برف باری	٦٤-٦۵
شاعر شهیر جناب سردار عبدالرسول خان مرحوم	۸۳



ذات اعلیحضرت همایونی بروز عید سعید فطر

طرف راست: ج، ع ج والاحضرت صدراعظم صاحب، طرف چپ: ع، ج والا حضرت وزیر صاحب دربار



فن تاریخ

اصول نگارش تاریخ چرا تغییر کرد؟

— ۳ —

نگارش جناب م . قدیر خان ترکی

نتیجهٔ تنقید علمی تاریخ

طوریکه در بالا ذکر شد مؤرخین قدیم حوادث را طوری تفسیر میکردند که به حیات ورمان و اعتقاد ایشان مطابقت داشت ولی مؤرخین حالیه (بعد از نیمهٔ اخیر قرن ۱۹) وقائع را طوری تحلیل مینمایند که به مفهوم لزوم ووجوب طبیعی دنیا مطابقت داشته باشد و چون این لزوم و وجوب عبارت ازمسائل عسکری ، سیاسی ، اقتصادی ، بالآخره ملی است لهذا افکار مؤرخین همیشه معطوف است تا قضایا را طوری ترکیب و تحلیل نمایند که علت العلل آن دستیاب شود ووثائقیکه در نتیجهٔ حفریات و خواندن کتیبه ها و تحقیق اصول معماری وخواندن ومعلوم نمودن مسکوکات راجع به تاریخ قدیم در دست آمده این کار را نسبتاً آسان گردانیده است زیرا این ها بمثابهٔ

رومان ، اشعار ، آثار و نوشته جاتیست که یك شخص متخصص فن از هر جنس و پارچهٔ آن میتواند تعلیماتی اندوخته و نائقی بگیرد ، پس میتوان مدعی شد که تاریخ حقیقی قدیم یا کشف شده و یا اگر چیزی باقی است آ نهم در شرف کشف شدن است (۱) اینك قرار یکه گوستاولوبون میگوید و تمام مؤرخین امروزهٔ اروپا معتقد اند اصول فنی تاریخ که بحث آن در بالا گذشت مخصوصاً قسمت تنقید تاریخ را کاملاً از قید اساطیر و افسانه نجات داده لباس فنی بران پوشانیده است که از بن به بعد و یا همین تواریخیکه از پنجاه شصت سال باینطرف نوشته شده باشد اگر کاملاً دارای حقیقت نباشد اقلاً در تشخیص علل قضایا و جمع و تدوین و نتائق تکامل زیادی را کسب نموده است

یك مزیت بارزی که تاریخ امروز دارد این است که قبلاً ادبا تاریخ مینوشتند ولی امروز این وظیفه را علمای صاحب فنی که درین زمینه صاحب یك رشته معلومات میباشند مینویسند و یا ساده تر به عوض تفننات و تعریفات مخیله معینیت علم قائمه شده است (۲)

اینك وقتی فهمیده شد که جریانات قرن ۱۹ تاریخ را از دست محررین گرفته به ارباب فن و علما سپرد حالا لازم است دیده شود که علما درین زمینه چطور حرکت کردند و اصول تجربات و کشفیات فنی و قضاوت آن ها در اطراف آثار عتیقه چطور بوده د بن باره کدام نظریهٔ خصوصی تعقیب می شود و یا خاص تحریر تاریخ بوجدان علمی حواله میکنند ؟ :

چگونه آغاز به تحقیقات شد ؟ :

طوریکه در فوق دیده شد ؛ بعد ازانکه عوامل متذکرهٔ بالا زمینه ملیت را

(۱) فلسفه تاریخ صفحه ۱۰۱ مؤلفهٔ گوستاولوبون .
(۲) فلسفه تاریخ صفحه ۷۸ مؤلفهٔ گوستاولوبون .

حاضر کرده و بآن مفهوم جدیدی بخشید برای نگارش تاریخ هم درسایهٔ تاسیس شعب متعددهٔ علوم اجتماعیه طریقهٔ روشنی دریافت شده یك علم یا فن جدیدی بنام تاریخ و یکدستهٔ علما باسم مؤرخین و یا متتبعین دراحوال و اوضاع قدیم و جدید اجتماعات بشری برروی کار آمدند این دستهٔ از علما که در فروعات مسلك خود ها به شعب متعددی تقسیم و هر کدام بیك شعبهٔ حیاتی بشریت را از قبیل علم السنه واشتقاق و علم نسب شناسی (از روی بشره یا اسکلت) و علم آثار عتیقه و... مصروف اند برروی کار آمدند هر کدام در شعبهٔ متخصصهٔ خود ها آغاز به تحریات علمی و فنی کردند که اینك اصول تحقیق و طریقهٔ تتبعات آن ها تاجائیکه به موضوع این مقاله ربط دارد و استعداد و کمیت مطالعات بنده اجازه میدهد به تحریر آن پرداخته می شود و چون تاریخ امروز زیاده تر ازهمه درپی تشخیص نژاد چسپیده تا بدان صورت اقوام را مشخص وخطوط اساسیه ملیت را طرح کنند از ین جهة (انترو پولوژی علم انساب) زیاده تر مصروفیت بکار برده می شود چه وقتی نژاد اقوام بصورت صحیح تصنیف گردید دران صورت منبع ظهور مدنیت ها و تعین آثاریکه در نتیجهٔ حفریات برآورده میشود چندان کار مشکلی نیست مثلاً درهر جائیکه آثار عتیقه را در نتیجهٔ حفریات از زیر خاك بیرون میکنند حتماً یا درهمان جا و یا در حوالی و اطراف آن با جمجمه هائی هم بر خورده می شود که یادی از ساکنین قدیم آن سر زمین میدهد پس درین صورت معلوم می شود که آن مدنیت زادهٔ همین دماغ هائی است که اکنون خاك گشته و استخوانی ازان باقی مانده است دراینکه اصول تحقیقات انترو پولوژی چطور است ؟ این خود مستلزم بحث طویلی است که در ذیل شرح داده میشود :

در تحقیقات انترو پولوژی دو اصل بنظر گرفته می‌شود یکی رنگ بشره و دیگری

مساحت جمجمه و چون هر دو اصل مذکور دارای اهمیت است لهذا اولاً تعین نژاد ازجنبهٔ رنگ بشره وثانیاً ازروی مساحت جمجمه که آن را (بشریات مساحه وی) نام میدهند مورد بحث قرار میگیرد :

رنگ بشره :

علم مطالعهٔ عروق بشر را انتروبولوژی میگویند این علم اولاً دراوائل قرن ۱۸ تاسیس وبعدازآن اولین کسیکه عملاً دراطراف این علم تحقیقات بهم رساند یك شخص فرانسوی موسوم به (برنیر) بود این شخص درسنه ۱۷۲۲ یکسیاحت دنیا را نموده نژاد های انسانی را بصورت ذیل تصنیف نمود .

۱ :ـ سفید پوست های اروپا .

۲ :ـ سیاه پوستان افریقا .

۳ :ـ زرد پوست های آسیا .

٤ :ـ اهالی شمال .

ودر سنه ۱۷۵۵ شخص دیگری موسوم به (لینه) نژاد های انسانی را باین صورت تفریق کرد :

۱ :ـ جمعیت انسان های غیر مدنی

۲ :ـ جمعیت هائیکه تاکنون ازاکثری ازمزایای انسانی محروم اند

۳ :ـ انسانهای مدنی مثل اهالی اروپا ، امریکا ، آسیا وبعضی ازحصص افریقا

سپس تحقیقاتیکه درسنه ۱۷٦٤ ازطرف (داوبنتون) ودرسنه ۱۷۷۵ ازطرف بلومن ودرسنه ۱۷۸۵ ازطرف سومرینگ ودرسنه ۱۷۹۱ ازطرف کامبر بعمل آمده ونتایج آن نشر گردیداین علم قدری وسعت بخشیدولی معهذاتمام این تصنیفات نمی توانست یك نظریه مکملی عرقی را بوجود آردبعدازآن همان دو نظریهٔ متضادیکه درعالم علم

وفلسفه‌شهرت زیادی دارد دربارهٔ نژاد شناسی روی کار آمدو این دو نظریه همان نظریه های معروفی است که اول آن را (مونوگنیزم) ودوم را (پولیگنیزم) نام میگذارند بعد ازان درقرن ۱۹ شخصی موسوم به کولر عروق بشر را باین صورت تصنیف کرد :

۱ :ـ عروق سفید یا اهالی قفقاز .

۲ :ـ عروق منگولیك .

۳ :ـ عروق زنگی .

اثراتیکه درانگلستان درسنوات ۱۸۱۳ ، ۱۸۲۶ ، ۱۸۳۷ ازطرف پریچار ودرسنه ۱۸۱۷ ازطرف لورنگ نشرشد و حاوی تحقیقات کاملی دراطراف اتنو گرافی بود تنها به مجادله ومناقشه دومسلك فوق انحصار داشت ولی باتمام این گونه مساعی وزحمات وتفحص وتدقیق هنوزکدام تصنیفی که بتواند ازروی انتروبولوژی مسئله عرقیت را حل‌کند بوجود نیامده بود چه این اصول چون‌مستند به رنگ بشره وپوست وجود انسانی بود لذا نتوانست مأمول مؤلفین راکماحقه برآرد .

بهترین نمونهٔ که میتوان آن راکاملترین دستور علمی‌آن دوره درین باره شمرد همانا نظریهٔ ذیل است که یکی ازعلمای این علم درسنه ۱۸۹۷ درکتاب (راجع به اصول تعین وتشخیص جمجمه ها واسکلت ها) آنرا نشر وچنین شرح میدهد :

درادوار قدیمه یك عرقیکه همین عرق بیاض بود در جوار قطب شمال بطور ضعف وبیچارگی وعدم قانون وصنعت وکولتور میزیستندولی عرق‌سیاهیکه اران درتمام شؤن حیاتی جلوتر بود ودران اوقات حاکم دنیا دانسته می‌شود وصاحب کوکتور وحاکمیت بوده تمام اهالی افریقا ومنسبین عرق زرد را درتحت یوغ اسارت وقیمومیت خود ها درآورده بود دراطراف خط استوا مسکن وبه بزرگترین

حصهٔ اسیا قبضه داشتند و عرق سرخ دران وقت درقسمت غربی دنیا وعرق زرد درقسمت شرقی آن زیست میکردند .

این بود مختصری از تشریحات وتفصیلا تیکه میبایست برای تفهیم موضوع وتکامل تاریخ نگاری راجع به تصنیف عروق ایراد میگردید ولی چون هر چیز درابتدا عبارت ازیك سلسله تجارب وتدقیقات ابتدائی است ورفته رفته تکامل میکند این موضوع هم درسنه ۱۹۳۰ بیك باره گی داخل دریك سیر تکامل گردیده تبدیل جبهه نمود یعنی چون علما فهمیدند که رنگ بشره یك چیز عارضی بوده یمکن درانتقال ازیك جا به جای دیگر درطی ازمنهٔ طویل و تقاضای محیط واصطفای طبیعی تغیر کند ویا درضمن حفریات چون اسکلت عاری ازپوست اززیر خاك خارج بیرون می‌شود تفریق نژاد ازروی آن ممکن نیست لذا چارهٔ دیگری جسته طریقه تشریحات مساحه وی‌را بروی کارآوردند که اینك مختصری ازان هم نگاشته می‌شود :

تعین نژاد ازروی اسکلت :

ازسنه ۱۹۳۰ باین طرف علم تشریح مقایسه وی‌برروی کارآمده بدستیاری اصول ومتود های موصوعهٔ خود آغاز به مطالعهٔ جمجمهٔ انسان نمود وعلمای این علم به مصر ، امریکا وجاهای مختلفهٔ اروپا رفته تجارب خود شان را بالای جمجمه های قدیمیکه اززیر خاك خارج مینمودند عملی کردند ونشان دادند که این جمجمه ها دارای اقسام وتیپ های مختلفی میباشد واولین کسیکه ازین علما دربارهٔ جمجمه اظهار نظریهٔ علمی نمود همانا شخصی موسوم رتزیوس سویدنی بود این شخص جمجمه‌ها را به دوصنف که یکی جمجمهٔ طویل ودیگری جمجمهٔ کوتاه بود تصنیف ودر سنه ۱۸٤٥ درمساحت جمجمه اصول تعین عرض وطول قبول و بعد

ازان در اثر مساعی وزحمات دکتور بروکا جنبهٔ مساحه وی انترو پولوژی ترقی شایان تقدیری نمود

درسنه ۱۸۶۰ شخصی موسوم به سائنت در اطراف چهار عرق تصنیفی قائل گردید باین ترتیب که این چهار عرق را موسوم به قفقار، مغل، ایتوجی، هوتانتو کرد و با این چهار عرق ۱۳ عرق ثانی دیگری هم علاوه کرده ودرسنه ۱۸۷۸ شخص دیگری موسوم تو بینارد تصنیف جدید دیگری نموده عروق را بسه اساس و ۱۶ عرق ثانی تقسیم نموده بود که روبهم رفته عروق مصنفهٔ مذکور ازین قرار است،

۱ : زرد پوستان عبارت از اشخاصی اند که دارای بینی متوسطی باشند .
۲ . سیاه » » » » » » » » بزرگی باشند
۳ : سفید پوستان اشخاصی میباشند که دارای بینی باریکی باشند .

درسنه ۱۸۹۲ پروفیسور آنترو پولوژی موزیم پاریس عروق بشر را به (۵) اساس که هر کدام آن به فامیل های چندی منقسم شده که مجموع آن ۱۸ عرق ثانی باشد تصنیف نمود (۱) .

معیار تصنیف :

معیار عرق را علمای تاریخ به دوحصه تقسیم میکنند که اوّل آن معیار خارجی وسطحی مثل رنگ بشره وموی وغیره ودوم آن معیاریست که بذریعهٔ اجزای داخلی وجود انسان یعنی اسکلت بعمل میآید وازین دو تصنیف اول آن تنها به یك نگاه و دومی ذریعهٔ مساحه حل می‌شود .

---

(۱) کنفرانس دکتور رشید غالب بیك وزیر معارف فقید تورکیه که به مجمع تاریخ دانان ترك دو سال قبل ایراد نموده بودند .

چون تشخیص عرق باصول معیار سطحی بواسطه اینکه در کتب کلاسك همیشه مورد استعمال بوده عمومیت دارد و به نزد هر کس که ادنی مطالعهٔ در تاریخ داشته باشند واضح است ازین باعث از درج آن درین جاصرف نظر نموده تنها به تفصیلات لازمهٔ معیارنبیه وی یعنی مساحت اسکلت اکتفا کرده میشود درین تمام اندازه های انترو پولوژیك چیزیکه ازهمه زیاده تر مورد استعمال بوده دارای اهمیت زیادی میباشد مقیاس جمجمه است ، این مقیاس طوریکه در بالاد رضمن اصول موجدهٔ رتزیوس بآن اشاره شد جمجمه را از روی و سعت وطوالت اندازه مینماید و مقیاسکه غیر از وسعت و طوالت تعین کننده حجم و ضخامت جمجمه باشد از مقیاس رتزیوس زیاده ترکسب اهمیت مینماید و ازین باعث به مقیاس موسوم به (اندکس پالاتین) که برجستگی ها وفرورفته های روی ، ساختمان بینی ، اندازهٔ عمق چشم و سائر اعضاو جوارح را با تمام اجزای جمجمه اندازه مینمایداهمیت بلندی قائل گردیده است ؛ رویهمرفته بعد ازانکه تجارب زیادی درین باره بعمل آمد و مقیاس و اندازهای متعدد و مختلفی استعمال گردید اخیراً علمای باین نتیجه واصل شدند که بهترین اصول جهته تشخیص این عمل همانا معیار سه گانهٔ ایست که اولی طوالت و دومی حجم جمجمه وسومی مساحهٔ بینی را معلوم می نماید و این مقیاسات ثلاثه هر سه آن با نسبت های صد افاده کرده می شود مثلاً اگرگفته شود که مساحهٔ جمجمه ۷٤ است دران صورت معلوم است که وسعت جمجمه به نسبت طوالت آن درصد ۷٤ است و هم چنان اگر بینی را درنتیجه مساحت دارای بزرگی ٤۷ تعین کنند (دران صورت همین ٤۷ عبارت ازصد ٤۷ میباشد (۱) . جهت تسهیل موضوع هر کدامی ازین مقیاسات را بسه حصه تقسیم کرده اند باین صورت وقتی جمجمهٔ درنتیجهٔ مساحت از ۷٤ کم بباید آن دارای جمجمهٔ طویل واگرمساحت .

(۱) جهته این حساب طول علیحده که درخود مقیاس وجود دارد تعین شده است .

جمجمه درین ۷۵ و ۸۰ و یا زائد از ۸۰ باشد آن را دارای جمجمهٔ کوتاه یا مدور نام میگذارند وهم برای طوالت جمجمه مثل مقیاس فوق سه درجهٔ دیگری موجود است چه وقتی مقیاس کمتر از ۷۰ باشد آن را دارای جمجمه کوچك واگر درین ۷۰ و ۷۵ باشد آن را دارای جمجمهٔ متوسط واگر از ۷۵ زیاده تر باشد آن را دارای جمجمهٔ طویل میگویند.

تقسیمات درجه در مقیاس بینی هم طبق جمجمه میباشد چه کسانیکه دارای بینی کمتر از درجهٔ ۴۷ باشد آن را دارای بینی خورد واگر بینی مذکور درین درجهٔ ۴۷ و ۵۱ باشد آن را دارای بینی متوسط واگر زائد از ۵۱ باشد آن دارای بینی بزرگ نام میدهند

وقتی یك اسکلت پیدا می شود وآن را میخواهند در تحت همین اصول مورد مداقه قرار بدهند می پالند تا اسکلت مذکور بکدام نوعی از درجات مذکورهٔ فوق توافق دارد. و بعد از مساحه های دقیق وحساس بهرکدام مذکور مطابقت داشت حکم کرده می شود که این اسکلت منسوب به فلان طبقه است

قراریکه در فوق تفصیلات داده شد چون هر معیار دارای سه درجه و هر جمجمه در تحت مقائسه درجات مذکوره سه شکل مختلفی حاوه میکند لهذا معلوم شد که ۳ × ۳ × ۳ = ۲۷ گروپ می شود و هر اسکلت حتما دارای اوصاف یکی از درجات مذکوره میباشد

علمای اخیرهٔ انتروپولوژی این ۲۷ گروپ را به ۸ دسته اساسی و ۶۱ تیپ فرعی یا تالی تقسیم میکنند وهمین استکه از تقسیمات ایشان جدول ذیل حادث می شود.

اهالی که دارای جمجمهٔ مدورند :

۱ ـ L H,B = اهالی آلپ (آلپی)
۲ :ـ L K,B = اورال .
۳ .ـ P,II B پاله آلپی اهالی قدیم آلپ
٤ ـ P K B اهالی معول
دارای جمجمه های طویل ـ
٥ ـ L II D . کسپین تاب حرر
٦ ـ L K D مدیرانی تاب حوالی بحر سفید
۷ ـ P II D پروتو نگروت
۸ ـ P K D پروتو اسر اویت (۱)

تصور می کنم چون موضوع مقاله بسب بدادن اصول تاریخ نگاری امروزه است زیاده ازین محتاج به تفصیل معرفت اقوام قدیمه باشم زیرا بحث طویل در این باره مستلزم مقالهٔ دیگریست که مخصوصاً در ین رد نوشته شود

✫ ✫

بعد ازانکه مورخین از موثرات عوامل متذکرهٔ فوق متاثر شده و ازعلوم مربوط کار گرفتند اصول نگارش تاریخ روز بروز تغییر خورده در قرن ۲۰ تکلی ماهیت دیگری کسب کرده که اینك بصورت اجمال ماهیت تاریخ های مدونهٔ این عصر واصول نگارش مذکوررا خاطرنشان کرده سپس این مقاله راختم میدهم

مورخین و تواریخ امروزه :

ظهور آثارعتیقه و کشف اسکلت های اقوام و تنظیم السنهٔ جماعات انسانی و

(۱) تلخیص از کمبرانس دکتور رشید عالب بک وزیر معارف عهد ترکیه و کتاب تاریخ عمومی ملل قدیمه تالیف یك هیئت می مورخین ترکیه .

تحقیقات در اطراف آنها که یکی از بارزترین خصائص تاریخ نویسی این عصر است تحدی مسلك تاریخ نگاری را صعب و در عین حال مهم و مرغوب نشان داده که بقول یکی از فضلاء امروز اکثری از فاکولته های ادبیات با یك ذوق تمامی بدون سر وصدا بفاکولته های تاریخ مبدل شده و تنها اسامی خود را جهت حفظ نام تاریخی مبدل نکرده اند (۱) ا

تاریخهای که امروز نوشته میشود گرچه در ذات خود عاری از نواقص نیست و وقائع را با همان طرزیکه در فوق به نوبر کتیف تعبیر کردم هر طور خواسته باشند تحریف میکنند اما به نسبت تواریخی که در سابق نوشته میشد بسیار مکمل میباشد مثلاً اگر مورخ در تحریر تاریخ پابند عقائد و افکار ملی خود بوده و عناصر و مبارزهٔ تاریخ را به مفاد خود و بذوق خویش تعبیر هم نماید بواسطهٔ در نظر گرفتن مسائل ذیل معهذا تاریخ او خالی از فائده نیست

مورخین امروز اقوام دنیا را (تا حدیکه به قناعت علمی فعلی متعلق است) از ریشه و اساس شناخته (البته ایمان کاملی دارم که اساس و ریشهٔ تمام انسانها واحد بوده همه و همه منسوب به حضرت آدم ع است ولی تکثر یکه بعد از خلقت آدم ع و طوفان نوح ع در نفوس بشری واقع شده بواسطهٔ مهاجرتها و اسکان کتله های بشری در مناطق مختلفه و مؤثرات محیط جغرافی و تغیرات جسمانی آنها از یکطرف نظریهٔ عروق را بمیدان بر آورد و از طرف دیگر در تصنیف همین نژاد های مکسسه وطیفهٔ علم و تنقید را مشکل ترکرد) وهمین و ثقی که صدسال قبل بصورت فسانه وداستان باستثنای تعلیمات و هدایات کتب مقدسه عهد عتیقه) سروده میشد امروز چیزی مضحکی به نظر میخورد و برا کشف آثار عتیقه ، قرائت

(۱) کنفرانس مصنو شکت افندی پروفسور فلسفهٔ دارالفنون استانبول مجلهٔ حیات صفحهٔ ۸٦ جلد اول .

کتیبه ها بر روی کار آمدن اصول علم وانتقاد در تاریخ تاریخ را حیات وجیادت جدیدی بخشیده بجای نظریهٔ که مؤرخین قدیم میگفتند وتواریخ را در اطرف آن می‌نوشتند که: قدما چه کردند و.... ؟ تاریخ امروز میگوید زندگانی قدما چطور بود و ازکدام جهات علما مورد انتقاد و از چه جهات مورد ستائش است؛ جهات شبیه به حیات ما در زندگانی ایشان وجود داشت یا خیر؟ ما که هستیم؟ ازکجا آمده ایم؟ چه عللی مسبب مهاجرت ها گردید؟ بالاخره میتوان گفت که تاریخ امروز حیات گذشتگان را ازروی علم تشریح کرده افسانه های خارج ازحقیقت را ازبیخ و بن بر انداخته بانسانها درسهای عبرتی تلقین و در طی نشان دادن اینکه عرف و عادات، طرز حیات افکار متنوعه و بالاخره عناصر پرستی مولد چه نتائج شد! چطور انسان ها را ازروی افتراق وفرقه بستی به پرستش عناصر مخلوقه وادار میکرد؟ و یا تعمیم فکر مقدس وحدانیت، اخلاق را چطور اصلاح و انسانیت را ازراه پرستش خالق مخلوقات بکدام صورت به عالم حقیقت رهنمائی کرده اجتماعات را تنظیم و حیات بشری را سر و صورت نوینی بخشید؟ این است تواریخی که امروز ازجنبهٔ علم وفن نوشته می‌شود درقسمت تاریخ قدیم اسولهٔ فوق را جواب و درحصهٔ تاریخ جدیده و معاصر افکارو تلقیات دیگری دارد که آنهم خارج ازعلم و فن نبوده راه روشنی دارد که اینك بحث کرده می شود:-

طوریکه در بالا گفته شد تاریخ های که امروز نوشته می شود تاریخی است که وقائع را تحلیل و ترکیب نموده با وقدرت تفهیم می بخشد تا مطالعین بتوانند از مطالعه تاریخ مذکور طوری علل و اسباب قضایا را بفهمند که گوئی خود ایشان شخصاً درکشف علل و موجبات آن تحقیقاتی بهم رسانده اند و این صفتی را که

تواریخ امروزه (قوهٔ تفهیم ، ماهیت تحلیل و ترکیب) دارد زیاده تر مدیون علوم اجتماعیه و فلسفه میباشد و ازین جهته هرقدر علوم مذکوره پیش برود یقیناً تاریخ هم بهمان اندازه کسب اهمیت وجیادت مینماید .

بر مورخین قبل نظریات و عقائدیکه زادهٔ وجدان اجتماعی محیط مسکونهٔ ایشان بود کاملاً حاکمیت داشت ولی مورخین امروزا کثراً (باستثنای بعضی ها که تعصبات سیاسی و . . . . . ایشان را از ترسیم حقائق بر صحف تاریخ باز میدارد) پابند حوادث تاریخی است مثلاً طوریکه یك عالم فزیك کاملاً پابند نوامیس طبیعی میباشد هم چنان مورخ مبرا ازشوائب واغراض خط حرکت خودش را در تحریر تاریخ عموماً مستند به حوادث وعناصر تاریخی مینماید ویا بقول یکی ازفضلا: « در نزد ذهنیت قدیمه تاریخ عبارت ازتکرر بوده سفارش میکردند یك موسسه که منهدم میشود باید باساس قبل آن دوبار اعمار گردد ولی در نزد مورخین امروزه تاریخ عبارت از یك نظریه تکرر نبوده ناموس توالی در تمام شعب و فروعات آن حکمفرمائی دارد و میگویند وقتی یك موسسهٔ که در تحت تاثیر اسباب وعواملی قبل برروی کارآمده باشد وازبا درمیاید طبعاً به عوض آن موسسهٔ قائم میشود که حوائج آنی زمانه را دربر داشته انسان ها را ازمراجعه بآن مستفید کند واگر احیاناً بناباشد درخرابهٔ همان موسسهٔ ازنادرآمده دوباره شالودهٔ قبل او ریخته شود چون ناموس تکامل مخالف آن است صورتی نخواهد داشت (۱) !

این نظریه که تاریخ را ازحیثیت محافظه کاری و ارتجاع برآورده داخل درنظریهٔ تجدد وتکامل مینماید بسیار مطابق است به عقیدهٔ دکتور گوستاو لو بون

(۱) مقالهٔ انتقاد تاریخی بقلم کوپریلی زاده محمدفواد افندی پروفیسور تاریخ ادبیات دردارالفنون استانبول مندرجهٔ نمرهٔ ۷ سال اول مجلهٔ حیات .

وشارل سه بیوس که میگویند رنسانس تنها زادهٔ دماغ های متفکرین وارباب صنعت قرن ۱٤ نبود بلکه شالودهٔ آن درقرن ۹ دروقت شارلمان طرح شده بود تاپایه به پایه صعود کرده درقرن ۱٤ بصورت بارزی خود را نشان داد (۱)!
تاریخ های امروز نوشته میشود باداشتن صفات متذکرهٔ فوق غالباً بسوی مسالك علمی وتفحص میلان دارد مثلاً اگر بتاریخ عمومی نظری افگنده شود دیده میشود که ازقرن ۱۹ باین طرف در تمام شعب علمی تواریخی نوشته وهر رشته از زنده گانی را چون مثل سلاسل زنجیر بهم ارتباط دارد هرکدام بسوی مسلك خود کش میکنند مثلاً بسا تصادف میشود که درکتاب تاریخ اقتصاد وتاریخ فلسفه ازیك شخص مکرر ذکرشده است وتاریخ ادبیات ازهمان رجالیکه تاریخ اقتصاد بنام اقتصادیون نام برده وجهته اثبات مدعیات نظریات اورا درج کرده است هم نام میبرد وهم نظریهٔ اورا درسلسلهٔ ادبیات ذکر میکنند
این وضع ازکجا نشئت کرد ادربالا ذکر شد درتاریخ امروز کاملاً تواریخی است که ازجنبهٔ سوبژکتیف قضایا را مورد بحث میگیرد بلی وقتی یك فرد میخواهد تاریخی بنویسد چون وجدان تاریخ نگاری امروز عادتاً نویسنده را اجازه میدهد تا با احساسات وذکاء وعواطف خود در تحریر تاریخ داخل عمل شود ازین جهت برای ایراد وتابق وتوسیع دائرهٔ مساعی خویش مصدر این گونه عوامل میگردند، این رویه در تمام شعب زندگانی حکمفرما بوده تعصبات واعتقادات علمی، سیاسی، مسلکی تاآلاخره ملی تاآن کمك کرده است
این عوامل وامثال آن که بیدی ازان را درفوق نگاشتیم بارزترین جنبهٔ نواقص تاریخ نگاری این عصر را تشکیل میدهد؛ دکتور گوستاو بولون میگوید بهر اندازهٔ که یك مؤرخ دارای قوهٔ ابتکار واتصال موضوع باشد ودرابلاغ

(۱) تاریخ مدنیت جلد ۲ تالیف سه بیوس وفلسفه تاریخ تالیف گوستا ولوبون .

کردن و ثائق بدطولائی داشته باشد بهمان اندازه تاریخی که آن شخص می نویسد ناقص است (۱)

این بود ما هدت تاریخ نگاری قدیم وجدید و علل و موجباتیکه اصول تحریر تاریخ را تغیر داده آن را رنگ دیگری بخشید و همین است که امروز همین رویه را مؤرخین اروپا تعقیب کرده دراطراف آن تاریخ مینویسند.

غیر ازجریان کنونی که در تاریخ نگاری روی کار است یك نظریهٔ دیگری که اخیراً بسیار کسب اهمیت نموده همانا نظریهٔ ماتریالیزم یعنی تاریخ مادی میباشد این نظریه که مبتکر آن کارل مارکس همان آلمانی معروفی میباشد ادعا دارد که تمام واقعات دنیا از ابتدای خلقت تا کنون در تحت تاثیر عوامل اقتصادی صورت گرفته منبع و عامل تمام زد و خوردها ، تشکیل اجتماعات ، ظهور مدنیت ها وبالآخره . دماغ بوده معده میباشد ؛ چون این بحث یك موضوع معضل است که ممکن صفحات دیگری هم درتشریح آن لازم باشد ازین جهت این موضوع را درخور مقالهٔ علیحده دانسته این مقاله را درین جا ختم میکنم .

انتها



---

(۱) فلسفهٔ تاریخ صفحه ۷۸ تالیف گوستاو لوبون .

اصول تحقیقات فلسفهٔ

لغات و السنه

— ٤ —

ترجمه و نگارش فاضل فاری
عبدالله خان از سخندان فارس

دنباله گذشته

علمای زبان از ابدال حروفی که در کلام اطفال واقع میشود اصول وقواعدی استخراج نموده اند و تفصیل آنکه در مزاج و اعضای کودك رطوبت بیشتر وعدود و رگهای آنها سطبر و آماسیده باشد از اینجهت در کام و زبان ولب و دهان آنها تیزی و حدت نیست تا هر حرف را کامل از مخرج اصلی آن ادا کنند بلکه حرف از این طرف و آنطرف مخرج ادا میشود و در نتیجه حرفی قریب المخرج بحرف اصلی کلمه از زبان اطفال بیرون می شود مثلاً در مابین (تا و دال) و (را ولام) قرب مخرج است و اثر آن از تکرار تلفظ ظاهر می شود چنانکه اگر به تجربه دوسه دفعه دت، دت، دد، دت، دد دت دد یا تارتال تارتال گوئیم تا به دال و را به لام یا برعکس بدل می شوند اینچنین است حال اطفال در سائر حروف قریب المخرج - اما در حروف بعیدالمخرج ابدال واقع نمیشود. این کیفیت در سائر السنه واقع و حروف قریب المخرج در هر زبانی با یکدیگر ابدال میگردد و سایرین علمای زبان قواعدی از بهر ابدال حروف وضع نموده اند

ابدال حروف درقواعد فارسی فصل مبسوطی داشته چه ازعهد قدیم درهر قطعه ازخاك ایران علما و شعرا برخاسته وآنها تالیفات عدیده داشته اند اما لفظ ولهجهٔ هریك جدا بوده است لذا الفاظ مستعملهٔ این اساتید سرمایهٔ کتب فرهنگ و قواعد زبان فارسی گردید چه اهل لغت ازکلام آنها لغت و اهل قواعد دستور

استخراج نموده هر لفظی، امتی مستقل گردید و در تقریر و تحریر شیوع یافت تا آنکه فارسی زبان و غیر آن همه آن الفاظ را لغت دانسته قبول کردند و جا داشت که قبول کنند چه لغت آنست که عام و خاص آنرا استعمال نمایند و در تقریر و تحریر رواج یافته در اطهار مطالب و انواع احساس کامل بدرد بخورد

قانون تجربه و مشاهده حاکی است که هر لفظی در آغاز عام و بازاری بوده و بقلم غلط نشها رفته است اما پس از آنکه قبول عامه آورده گشته و در زبان خواص امت جا گرفته و لطم و نثر سند تحریری آن نوشته اند همان لفظ از حرگهٔ الفاظ عامیانه بر آمده در رشتهٔ لغت فصیح جا گرفته و از اجرای زبان شمار گشته است و نیز ابدالی که از فتور تکلم یا خط در مخرج روی کار آمده و آنرا غلط می پنداشتند بعد از مرور زمان قاعدهٔ اعلال و ابدال گردیده و بنابر این قاعدهٔ دلیل استخراج مینماید که در عالم سخن، نه هیچ لفظی صحیح و نه هیچ لفظی غلط باشد بلکه هر لفظی که زیور قبول عامه دریابد و رواج تمام گیرد همان لفظ صحیح است و اگر چنین نباشد صحیح هم مردود و متروک خواهد بود

در اکثر ممالك ایران لف را در مثل کلمات ایران زبان وغیره واو لفظ کرده ایزون وزبون میگویند لیکن این تغییر اینجا در نظم و نثر استعمال نیافته و از نجهت از لغت و قواعد ابدال خارج و تلفظ آن غلط شمار میرود . از شاعر بی استعدادی از اهالی ایران مصرعی بخاطر دارم که میگوید کار معجون کمونی (۱) میکند بیکان او

از اینجا که تمام قلمرو ایران کمان را کمون تلفظ میکنند شاعر ناچار بسبب بی علمی خود لهجهٔ غلط را صحیح پنداشته و بخیال خود مضمون تازهٔ ایران

(۱) کمون زیرهٔ خراسانی و جوارش کمونی معجونی است مرکب که از برای هضم نافع است .

پیدا کرده آری همین عاطی بنیاد لطافت مضمون بندی او گردیده .
لطیفه وقتی هندی نژادی بایرانی صاحب زبانی گفت آقا اکثر اهل زبان را دیدم بجای ع ا ق میگویند ایرانی بر آشفته گفت . کسی (قلط) گفته باشد .

ابدال حروف درالفاظ متحده بین فارسی و سانسکریت قرار قواعد عدیده ایست که بر طبق همان قواعد ابدال حروف درآنها واقع می شود
تمام افکار فلسفه زبان را بطور نقشه طرح میریزیم تا آشکار گردد که علت ابدال حروف در بین الفاظ دوزبان همین طبیعت ملك وطبیعت زبانست که بقوت اینها خود بخود ابدال واقع میشود و راجع بحال هر حرف مثالی چند می آوریم تا معاینه رود که طبیعت زبان برد بر چند قاعده دخل است از داخل در بعضی ازین ابدالها که هر نقطه آن سزاوار کمال تحقیق است شاید به که تازهٔ وارسیم که در کتب ذکر نیافته باشد چه در فوق گذارش رفته بود که اکثر ابدال واقع در لفظ و معنی کلمات در کتب مذکور است با که اکثر اینگونه ابدال را ما بچشم خود دیده‌ایم و چون درین‌این‌تعبیروآن تعبیره فرقی نیست‌وگوشت‌از ناخن جدا نمیگردد ما هم این تعبیرات را باعث اتفاق ندانیم
اکنون ازمخرج حروف صحبت میکنیم تا جای آواز هر حرف معلوم ودرضمن قرب مخرج در بین بعضی حروف که باهم ابدال می شوند ظاهر شود

۱ ـ مخرج ء ، ه آواز این دوحرف ازپایان حلق نزدیك بسینه خارج میشود
۲ ـ « ح ع مخرج این دوحرف بالای حلق است
۳ ـ « ق ، ك ، گ آواز این حروف ازاقصای زبان بیرون میشود
٤ ـ « ش ، ج ، چ ، ژ مخرج این حروف وسط زبان است
٥ ـ « ل ، ن ، ر ، ازطرف زبان ادا می شوند

۶ ــ مخرج ت ، ث ، د ، ذ مخرج این حروف طرف زبان وبن ثنایای علیاست

۷ ــ « س ، ز مخرج این دوحرف طرف زبان وفوق ثنایای سفلی است

۸ ــ « ب ، پ ، ف ، م ، و ، این حروف شفوی ومخرج آنها لب است

حرکات

حرکات مقصوره مانند اَ ، اِ ، اُ وحرکات ممدوده مانند آ ، ای ، او درسانسکریت وهم درژند وپهلوی بااحرای حرفی یکجا نوشته میشد وهمچنین (ن) درسانسکریت وهم درژند وپهلوی صور مخصوصی داشته وچند قسم نوشته میشده ودیگر خصوصیات کتابتی هم بوده که ازکتابت زبان مذکور بحروف عربی صور نخستین خود را ترك داده است

ابتدا به ساکن درسانسکریت عمومیت دارد واحتمال میرود که درالسنه قدیم فرس نیز ابتدا بساکن بوده باشد

اما درطبیعت خالص عرب ابتدا بساکن نیست وعرب بهمین عادت گرفته است که ابتدا بساکن نباشد وچون مصنفین اول درایران بعدازاسلام عرب یا شاگردان عرب بوده اند ودرفارسی هم دربعضی الفاظ الف آغازرا اصلی ودربعضی زائد میگویند احتمال میرود که عرب دراین الفاظ ابتدا بساکن دیده وبرای سهولت نطق خود الف وصل درآورده وبعدها باب زائده شهرت یافته باشد مانند اشگرف شگرف ، اسمندر ، سمندر واشکم ، شکم ، اشتر ، شتر که بهردوگونه استعمال یافته است لیکن که میدانند که درچنین الفاظ الف اصلی است یا الف وصل عرب اما بتأمل ظاهر می شود که اکثرالف اینگونه الفاظ بیشتر طبیعت سکون مابعد میل میکنند وچون زبان ما بآن عادت نداشته بدل حرکت بآن میدهد وازآنچه که

فارسی در طرز تحریر واقسام حرکات وغیره با سانسکریت مطابقت دارد شاید ابتدا بساکن نیز درفارسی بوده باشد .

اما خط سانسکریت ازدست چپ بدست راست و خط ژند ازدست راست بطرف دست چپ نوشته می شود .

الف مده

درالفاظی که الف مده درفارسی می آید درسانسکریت نمی آید ودرالفاظیکه در سانسکریت میآیددر فارسی نیامده .

(۱) بستر : درفارسی بمعنی نهالی کوچك و بستار درسانسکریت بمعنی گستردن آمده ترس درفارسی بمعنی بیم ودرسانسکریت تراس بهمین معنی آمده .

مه در فارسی و (مها) درسانسکریت بمعنی بزرگ است .

دواسم عدد درفارسی بدون الف ودرسانسکریت دوایا دویتا با الف تلفظ می شود .

زلو و ـ زلوك ـ در فارسی و (جلوکا) درسانسکریت معروف است .

شاخ درفارسی و شاکها درسانسکریت بیك معنی است .

(۲) گاو درفارسی و گو درسانسکریت آمده .

پار درفارسی بمعنی سال گذشته و سال بیشتر ازان را هم گویند و ـ پر ـ در سانسکریت بهمین معنی آمده ودراثر تعمیم استعمال پوتر بمعنی پسر و ـ بوتر ـ نواده ـ و نتامه جدو پر پتامه بمعنی بدرجد آمده دارینه را در کتب فارسی منسوب به پارمی نویسند ازینجهت قدیم را بارینه گویند ودرسانسکریت پران پرانا و ـ پراتن ـ و براچین بمعنی قدیم آمده وشاید دارینه از پراچین و پرائین صورت گرفته باشد زیرا ازمفهوم دارینه مطابق قدامت معلوم می شود نه یکسال گذشته یا چیزیکه بران یکسال گذشته باشد .

ناو در فارسی کستی کوچك و نو درسانسکریت بهمین معنی آمده

مندك درفارسی متاع کساد و ناروا ج ومندا درسانسکریت بمعنی اندك و وبی نصیب و سست و بیمار وکمینه و بی عقل آمده .

کافور درفارسی و ـ کرپور ـ درسانسکریت بیك معنی است (رجوع فصل ـ ر ـ)

الف متحرك

الف متحرك در فارسی اکثر اصلی است که حذف نمیشود مانند اختر، ارمغان وغیره گاهی حذف نیز میشود مانند اشتر، شتر ـ اسمندر ـ سمندر ـ وچنانکه شرح رفت اینگونه کلمات هردو رنگ آمده . پس گاهی اهل زبان الف زائد درکلمه می آورند وگاهی الف اصلی را می اندازند مثال زیادت مانند: بر، ابر ـ بی، ابی با، اباست این زیادت خاصه نظم بوده درشش هفت قرن پیش اما در نثر نبوده و در نظم قرون اخیره هم متروك کشته بود تا آنکه ازچهل پنجاه سال باینطرف بازدرقصائد استعمال یافته است . بر خلاف (اگر) حرف شرط که درنظم و نثرهمیشه باالف مستعمل است و (گر) (۱) بدون الف مخفف آن مخصوص بنظم میباشد .

(ز) مخفف (از) تنهادرنظم آمده ازکلمات مذکوره درفوق معلوم می شود که الف متحرك دارای هردو خاصه است چنانکه گاه حذف وگاه زیاده میشود وچون دربین الف وه قرب مخرج است (رجوع به بحث مخرج حروف) .

الف بدل ه هامی آید مانند افیون و هبیون وغیره ازین قبیل الفاظ بسیاراست که اهل زبان بهردو رنك استعمال کرده اند ومعلوم است که درمزاج این دو حرف میلان ابدال موجود است بنا برین میگوئیم اگر در لفظی الف متحرك بدل ازها بوده ولفظ مذکور درسانسکریت هم باشد آشکار می شود که در اصل همین یك نام بوده که ازنقل درمحیط دیگر این شکل را اختیار نموده است وچنانکه سائر وضع اهالی باقتضای

(۱) امروز چیز نویسان در نثر ـ اگر ـ و ـ ار ـ را بدون الف استعمال میکنند .

محیط تغییر پذیرفته لب ودهان آنها نیز در اثر این تغییر نوین لهجهٔ در تلفظ گرفته و در نتیجه در لفظ هم اثر نموده و الف بسبب قرب مخرجش به ها مائل گشته و اخیرا (ها) گردیده و شخص بی خبر از ابدال صورت لفظ پندارد که مثلاً نام آن چیز در فارسی چنین و در سانسکریت چنان است حال آنکه حقیقةً یك لفظ و نام یك چیز بوده

املهٔ حذف الف

یك در فارسی و ایك در سانسکریت اسم عدد آمده
ارو در فارسی و مهرو در سانسکریت بمعنی عضو معروف است
سته در فارسی و استوه در سانسکریت طعام شب مانده را گویند .

املهٔ ابدال الف به ها

ای در فارسی وهی و ائی در سانسکریت حرف نداست
استه و هسته در فارسی عموماً بمعنی استخوان آمده و خسته زرد لو و خرما و غیره را نیز گویند و استهی در سانسکریت بمعنی مطلق استخوان باشد و شاید بسبب تغییر زبان و تغییر لهجه (ته) مخلوط به ها از استهی به (ت) خالص و (های آن) به های مختفی بدل و (یا) حذف گشته استهی ـ استه شده باشد انگوره را که نام هندی آن هنك وصمغ معروف است در سانسکریت (هنگو) گویند شاید (ره) در آخر آن بفارسی زیاده آمده یا اصلی بوده و در سانسکریت حذف شده باشد
گاهی الف آغاز در فارسی به (با) بدل می شود مثل از آمد بیامد و از افتاد بیفتاد در سانسکریت نیز این قاعده جاری است
ایدر در فارسی بمعنی اینجا و اکنون و در سانسکریت ـ اتر ـ بمعنی اینجو ـ اینجا و ـ تتر ـ آنجا را گویند و ـ اتر ـ در زبان(۱) برج باشا ایدهر و در هند

(۱) برج باشا زبان ممزوج و بانی مخلوط به ها در لغت هندی زبان بوده که در آگره و متهرا و نواحی آنها رواج داشته و زبان هندی امروز از آن ماخوذ شده

ادغر گردید و شاید در فارسی ـ ایدر ـ شده باشد

الف ممدوده

الف ممدوده در آغاز کلمات در فارسی گاه محذوف و گاه مقصوره می شود اما در صحت لفظ خللی وارد نمیگردد و شاید بواسطهٔ این تغییر کدام کلمهٔ فارسی سانسکریت گردد زیرا این تغییرخاصهٔ الف ممدوده است مانند ادرك که لفظ فارسی است و در سانسکریت آدرك (۱) تلفظ می شود و معلوم است که الف ممدوده در بعض الفاظ مقصور ومفتوح میگردد و بنابرین میتوانگفت که لفظ یکی بوده تنها در کیفیت آهنگ الف تغییرآمده (ء) در فارسی حذف گردیده باشد.

آهار هم در فارسیو هم در سانسکریت بمعنیخورش است اما درفارسی ازمحاوره وکتابت افتاده لیکن (ناهار) معنی آن درمحاوره وکتابت هردو مستعمل است و ناهارازاول صبح تا هنگامی است که چیز خورده نشود.

آش درفارسی طعام معروف واش درسانسکریت مطلق طعام واشت شخصی را گویند که چیزی خورده باشد ناشتا درفارسی مرادف ناهار (یعنی تا انوقت که شخص چیزی نخورده باشد وقیس مقتضی آنستکه درقرون قدیمه (شتا) بمعنی خوراك خورده یا خوراك بوده و امروز متروك شده باشد

آتش درفارسی معروف وهندی (۲) درسانسکریت بمعنی خورنده خود وفنا کننده

(۱) زادرك وآدرك وآش واش زیرآنند که گاه الف ممدود فارسی در سانسکریت الف مقصور تلفظ می شود وگاه الف ممدود سانسکریت در فارسی مقصور میگردد

(۲) شخص از انگلیسها که از زند وپهلوی و سانسکریت اطلاعی داشت اعتراض نمود و گفت ـ هتاش آتش هوم را میگویند و لفظ ـ آ ش ـ ؟ است و نیز شخص مذکور گفت که ـ آ تش ـ را در زبان زند (آترش) گویند و در معنی زیراکه ـ شین ـ آترش حذف گشته (آتر) ماند و ـ آتر ـ آدر گردید . هوم ـ برهمنی هندی ضیافت آتش را گویند و چنان بود که انواع روغنها و حبوبات و اقسام گوشت درآتش اندازند و افسونها خوانند تا به زعم خود شان مدعائی که داشته باشند بحصول پیوندد. نقل از جهانگیری مترجم

خود آمده و نظر باین آتش نیز هتاشن گفته میشود و چون در فارسی گاهی الف ممدوده مقصوره میگردد و الف مقصوره به (ها) بدل میشود شاید از تغیر لهجه بمرور دهور آ ـ آواز ـ ه ـ پیدا کرده باشد نون هم در فارسی و سانسکریت زیاده و حذف میشود تا اینکه از ابدال حروف و حرکات رفته رفته آتش شد (۱) (رجوع بفصل شین)

آستان در فارسی دهلیز و ستهان در سانسکریت مطلق جارا میگویند. و چون در خود فارسی الف ممدوده گاه قصر و گاه حذف میشود از بودن و نبودش در سانسکریت هیچ خلل در اتحاد لفظ وارد نمی آید.

آغاز در فارسی و ـ اگر ـ در سانسکریت بمعنی ابتداست و در زبان ... ماشا آگاه میگویند در فارسی ـ را ـ به ـ الف ـ بدل گشته و ـ را ـ زیاده شده.

ب

ـ با ـ و ـ واو از یک مخرج بوده و گویا در طبیعت موافقند از ینجهت در فارسی یک بدیگر بدل میشوند مانند باز ـ و واز ـ آب ـ او ـ سیب ـ سیو اکثر علمای هنود را که بسانسکریت سخن میزنند دیده ایم که در تلفظ بین بین بوده معلوم نمیشود که ب میگویند یا (و) وعلت آنست که در اکثر الفاظ فارسی که با سانسکریت در اصل متحد است ـ ب ـ بدل از واو می آید.

(۲) آستن، آبست، آبسته در فارسی بمعنی زن حامله و زمین شدیار است که برای کشت تهیه میکنند.

و آبشت به شین معجمه بمعنی نهفته و پنهان و آوشت در سانسکریت بمعنی در آمدن چیزی است در چیزی بعنف و چون در معنی هر دو نهفتگی ملحوظ است شاید در اصل هر دو لفظ متحد باشند

(۱) بر طبق بیان مذکور باید آتش ـ هتاشن شده باشد.

(۲) فرهنگ جهانگیری آست را بکسر (با) مرادف آبستن و آبسته را نیز بکسر با بمعنی زهدان (رحم) و بفتح ـ با بمعنی زمین شدیار ضبط کرده. مترجم.

بانگ : درفارسی وواگ در سانسکریت بمعنی آوازاست وچون این لفظ بالفظی که دراولش میم یانون باشد پیوست شود درسانسکریت آواز۔ وانك۔ میدهد و (وانك) هم درفارسی بمعنی بانگ است .

بار: درفارسی بمعنی نوبت‌است‌مانند یکبار،دوبار و وار درسانسکریت‌بهمین‌معنی‌آمده

تاب و تاو : درفارسی بمعنی گرمی وفروغ ودرسانسکریت (تاو)بهمین معنی است که دراصل تپ بوده .

بیوه : درفارسی وودهوا در۔انسکریت بمعنی زنی است‌که شوهرش مرده باشد

بیو. بیوك : درفارسی بمعنی عروس و درسانسکریت‌وواه وبواه وبیاه بهمین معنی آمده .

باد: درفارسی‌معروف و وات درسانسکریت مرادف آنست .

بند : پای بنددرفارسی ازبندگرفته شده ودرسانسکریت پاو و ندهه مرادف آنست مرکب از۔ پاو۔ بمعنی ۔ پای ۔ و۔ وندهه ۔ بمعنی بند .

بنده : درفارسی بمعنی خدمتگار وتابع فرمان وبندگی‌ماخوذ ازان بمعنی طاعت واطاعت و(وند) درسانسکریت فرمانبر داری است . شاگرد درتعظیم استاد میگوید: وندی جگت گرو.

بهـ

عرب وفارس هردو مخرج این حرف را ندا رند وتجزی آن در تلفظ ۔ ب ۔ یا ۔ پ ۔ خالص میگویند چنانچه بهائی را بائی وبهول را پول گویند .

ابر : (معروف) درفارسی و ۔ ابهر ۔ درسانسکریت تلفظ می‌شود .

ابرو :(رجوع به‌فصل الف)

بیم درفارسی وبهی درسانسکریت ترس وبهیم امر خوفناك راگویند .

بار درفارسی معروف وبهار درسانسکریت بهمین معنی آمده .

بخش: درفارسی وژند بمعنی قسمت وبهاك درسالسکریت مرادف آنست وازبهج نیز ماخوذ میشود وشاید پکش که لفظ سانسکریتی است ـ بخش ـ شده باشد.

برادر: درفارسی وبهراتر درسانسکریت آمده.

بروت (شارب) ودرسانسکریت بهرودت گویند. مرکب ازبهرو بمعنی ارو و (دت) که معنی فاعلیت را میرساند وچون بروت درمقابل ارو واقع شده گویا برتبهٔ آن رسیده.

آزاد: شاید بزرگ فارسی زبان ازین نکته آگاه بوده باشد. (چارابروزدن) درمحاوره بمعنی صفائی چهره است.

بوم: درفارسی بمعنی زمین وجاومقام وبهومی وبهوم درسانسکریت بمعنی زمین است

بته: بتودرفارسی بمعنی پلوخشکه و بهکت درسانسکریت مرادف آن آمده وهمین لفظ است که درزبان پنجابی بهات و بهته و در فارسی بواسطهٔ ابدال ـ بته ـ وبتو ـ گردیده.

پ

باء واقع در کلمات فارسی گاهی در سانسکریت آوار (پ) میدهد وشاید که علت ابدال آواز؛ ترك وطن وبعد آب وهوای محیط باشد و کلماتی چند بطور مثال ازفارسی وسانسکریت می آوریم.

باب درفارسی پدر و بابا مزید علیه آنست و درسانسکریت وژند (باپ) آمده

شب (معروف) ودرسانسکریت (شپا) آمده.

کبوتر را درسانسکریت (کبوت) گویند (رجوع به فصل ر)

کرباس معروف درفارسی را درسانسکریت (کپاس) گویند.

هرباسب (۱) (رجوع به فصل ـ ها ـ)

آب را درسانسکریت ـ آپه ـ گویند .

تباس درفارسی و (تپسیا) درسانسکریت بمعنی عبادت است .

پود درفارسی مقابل تار وبیوتی درسانسکریت بهمین معنی آمده .

گاهی (پ) فارسی درسانسکریت آواز (واو) میدهد مانند .

اسپ که فارسی است و درسانسکریت اشو میگویند .

گاهی پ حذف می شود مانند :

وای درفارسی بمعنی چاه زینه دار است ووایی درسانسکریت و ـ وان ـ یا ـ وائین ـ در زبان برج باشا بهمین معنی است مگر کیست که گوید (پ) در اصل ماده نبوده و درسانسکریت زیاده گشته یادر اصل بوده و درفارسی حذف شده اکنون درعرف عام وائین یا بائین میگویند در دهلی چاه زینه داری به بائین احمد مشهور است .

ت

(ت) درخود فارسی بسبب قرب مخرج و مناسبت مزاج به دال بسیار بدل میشود مانند توت ، تود ـ بت ، بد پس اگر دو کلمه درفارسی و سانسکریت بواسطهٔ این ابدال متحد گردد و درنتیجه هر دو را از یك ریشه بدانیم چه مضائقه خواهد بود . مانند :

تاك که درفارسی درخت انگور و دراکشا درسانسکربت خود انگور را میگویند و همین لفظ است که درزبان برج باشا تحریف شده (داك) گردیده .

گاهی تاء موجود در کلمهٔ سانسکریت درفارسی حذف میگردد یا برعکس میگوئیم (تا) دراصل نبوده ودرسانسکریت زیاده میشود مانند :

(۱) بمعنی ستاره . جهانگیری .

پور (پسر) فارسی که درسانسکریت (پوتر) میگویند .

ته

آواز ته درخاك فارس نیست و اگر درلفظی این حرف بیاید فارسی زبانها تاء خالص تلفظ میکنند .

وبنابرین اگر درالفاظ قدیمه اتفاقا ازین قبیل کلمات سراغ یافته وآنرا دلیل اتحاد پنداریم چندان دور نیست

ستیا درزبان ژند بمعنی دنیا و (ستهتی) درسانسکریت بمعنی موجوده بوده که در برابرش هستی است درفارسی موجوده احتمال میرود که این سه لفظ ازیك ریشه باشند .

استه درفارسی واستهی درسانسکریت مرادف آن آمده .

(رجوع به فصل الف) .

ت

ت مختلط به ط درخاك عرب و فارس یافت نمیشود اهالی آن دوسر زمین بجای آواز این حرف (ت) تلفظ میکنند . ازینجهت : ـ

انگشت درفارسی بتاء خالص ودرسانسکریت بتاء مختلط به طا تلفظ میشود و فرق دیگر آنکه انگشت درسانسکریت بمعنی (نر انگشت) آمده .

اشتر فارسی درسانسکریت اشتر تلفظ می شود .

آوشت درسانسکریت آوشت است رجوع به مادهٔ ابستن که درسابق مذکور شد

مشت درفارسی ومشت درسانسکریت بیك معنی است .

بتو وبته (۱) درفارسی بمعنی قیف که بردهان بوتل گذاشته گلاب وامثال آن درا ن میریزند وذرهندی بتاو وتا بهمین معنی است ماخوذ

(۱) بتو بفتحتین بمعنی مشرق و بضم دوم بمعنی قیف آمده و بته بهمین معنی دوم مرادف آنست و نیز بته بمعنی خشکه است که سابق مذکور شد نقل از جهانگیری مترجم .

ازورتل بمعنی چیز مدور . بلی این تغییر لهجه که در هند طوری ودر فارسی طوری آمده چندان شگفت نیست .

ته در فارسی بمعنی زیر وستها ، مرادف آن در سانسکریت آمده و ازهمین ماده است تهاه وانها بحر محیط زیرا ته آن معلوم نمیشود .

چتوك وچغوك درفارسی وچتکا درسانسکریت بمعنی گنجشك است .

دشت درفارسی ودشت در سانسکریت بمعنی بدوزشت آمده . در مادهٔ دشنام ودشمن طرفی ازان بیان می شود .

سرشت ـ درفارسی ـ و ـ سرشتی ـ درسانسکریت بمعنی طینت وخلقت آمده .

ج

ج بسبب مناسبت طبیعی به چند حرف بدل می شود ازانجمله است ابدالش درفارسی به گاف مانند جهان ، گهان ـ نارنج ، نارنگ . گاهی به (یا) بدل میشود مانند جوغ ، یوغ . وازین قبیل است ابدال آن درفارسی وسانسکریت نیز جوغ ویوغ هردوخاص لفظ فارسی است بمعنی چوبی که برگردن گاو قلبه می بندند و در سانسکریت ـ یوکتر ـ گویندکه بواسطهٔ ابدال جوا (۱) ـ گردیده . بلی لفظ یك خانه واده است که دراثر اختلاف محیط تغییر لهجه نموده است .

جو غله معروف را درسانسکریت (یو) میگویند .

جوان فارسی است ودرسانسکریت (یوا) مرادف آنست و یون جوانی را گویند ودرزبان برج باشا (جوبن) گردیده .

تنبیه : ـ کلمات آریا ـ ایریا ـ ایران که بلهجه های مختلفه درالسنهٔ مختلفه تلفظ

---

(۱) جوه ـ وجوان نیز بمعنی یوغ درفارسی آمده وشایدنون ازجوان حذف گشته وجوا گردیده باشد . مترجم

می‌شود ازکتب شاستری برمی آید که چون این قوم بهندوستان آمدند وآبادی آنهاازکوه همالیا تاحدود کوه بندیاوسعت کرفت . برای فرق و امتیازخود ار مردم بیگانه نام خودرا آرج کذاشتندواقوام غیر خودرا انارج نام کذاشتند وشاید اناری که بمعنی نادان و بی هنر است ان آریابوده . طرفه آنکه درکتب قدیمه فارسی‌ایرین وایران بمعنی شریف ودانا وهنرمندبوده .

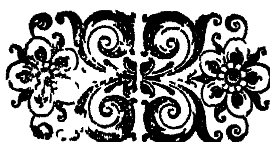
قرابت نزدیك درمیان ج وچ ظاهر است .

جندال درفارسی بیهوده‌و پوچ وارزل وشراب‌خواررامیگویند ودرسانسکریت فرقه پستی را چندال گویند. که درایام پیش اکثرشراب کشی وخوك چرانی ودیگرازین قبیل کارهای ننگین میکردند.

پنج به جیم درفارسی وبه چ درسانسکریت اسم عدد است .

مکر مچ درفارسی ومکرمچه درسانسکریت نام نوعی‌است ازنهنك .

(ناتمام)



منشأ و مبدأ تمدن هند

نگارش و ترجمه عبدالباقیخان لطیفی
سرکاتب انجمن


راریکه سیر نویسان مبالغه کار وسوانح نگاران روماتیکی بعضی اوقات میگویند که موها ومحاسن نوابغ شان در یك روزی بسفیدی رسیده هندوستان نیز تنها دریك روز دوهزار سال بعمر خود افزوده توانست ؛ مدنیت آن که بنظر غربیون مداماً بسر رسیده ومنقضی می‌آمد حالا خیلی بچشم اکرام واحترام دیده میشود قضیه افزوده‌شدن دوهزار سال بعمر هندوستان ده سال قبل اتفاق افتاد باین ترتیب که یکنفر عتیقه شناس هندی یکی از معابد بودستی را که در بالای تپهٔ بی اهمیتی واقع در صحرا هـای سند ساخته شده بود کاوش وامتحان می نمود این بنا علی‌الظاهر آنقدر یك بنای بااهمیت وقابل ملاحظهٔ نبوده وتاریخ آن فقط از قرن دوم میلادی ببعد شروع میشده اما عتیقه شناس مذکور همینکه یکمقدار خاك را از روی آن دور نمود در زیر پاهـای اویك تعداد علامات و نشانهـای عجب وغریبی پیدا شد ـ این احناس نظیر هیچکدام چیزی که پیش ازین در هند دریافت شده بود نمی نمود بلکه علامت وآثار خیلی عتیقی را که نظیر آن درایران وبین‌النهرین (مسی پوتامیا) یافت شده بود بخاطر می آورد وانگاه پرده وحجاب که منشأ ومبدأ مدنیت هند را تااینوقت مسطور ومختفی داشته بود یکباره بکسو شده آمال وامید سابقهٔ آن بیك دورهٔ دوهزار سالهٔ کسب طوالت ودرازی نمود لهذا امروزه هندوستان نیز در صف پیش آهنگان مدنیت یعنی مسی پوتامیا (بین‌النهرین) ومصر گامزن وهمقدم شده میباشد .

حفریاتی که درتحت نظر وهدایت سرجان مارشل (۱) ومعاونت مستر ارنست ملی (۲) در دومواقع وادی اندوس (سند) که یکی آن درمهنجودیرو (۳) واقع در سندودیگر آن درهرپا (٤) واقع درپنجاب میباشد بعمل آمده امروزه قسمت معتنابهای این مواقع را کشف ومعرض تابش آفتاب قرار داده است چنانچه توفیق مشاهدهٔ آن باهل ذوق حاصل شده میباشد ؛ این مملکت عجالتاً یکی از بایرترین مناطق هند بوده واز حیث جمعیت نیز نسبتاً فقیر گفته میشود

(۱) Sir John Marshal (۲) Mr. Ernest Mockoy (۳) Mohenjo-daro (٤) Harappa

چنانچه درهنگام گرمی بعد از نصف روز بیابانهای خشك و بایر آن یك قطعه سراب بنظر می‌آید اما پنجهزار سال قبل باداشتن یك آب و هوای نهایت خوش و موافق ، یك مدنیت خیلی بزرگ و مهذبی را در بالای خود می‌پرورانیده . شهر ها و بلاد آن با تامل و تماماً از روی غور و سنجش نقشه شده و باصول و نمونه های جدید امریکائی نشکل مستطیل قایم الزوایا ساخته شده میباشد طرز وسیستم که راجع بحفظ الصحه وجلو گیری از تعفن وگندگیها در شهر های مذکوره معمول و متداول بود ازان چیزهای که قبل از قرن نزدهم در اروپا درین باره اجرا پذیر می‌بود بمراتب بلند و عالی مشاهده میشود . مردمان مملکت مذکور باستعانت کشتیهای خود شان درابحار باز و فراخ سیر و سیاحت و در با ووردی کرده علاوتاً بصنعت خط نویسی نیز وقوف و معرفتی داشته اند چنانچه مطالعه و مشاهدهٔ بعضی آثار و نقاشی های آنها اهل صنائع مملکت مذکور را همقطار استادان قابل و با ذوق نشان میدهد . هرچند همانقدر چیز های که در سرزمین مذکور تا اکنون مرئی و ظاهر گردیده تادرجهٔ برای فهمیدن معیار مدنیت آنجا کفایت کرده میتواند با اینهم مردمان هوره ناکسند ها ، غربالها و بیلهای خود مصروف صاف کردن و دور نمودن ریگهای تقریبا پنجهزار سال ماقبل میباشند . در مهنجودیرو (۱) چندین کوچه های عریض و مستقیمی کشف شده که بصورت واضح مرئی میباشد اما از شهر مذکور دیگر آثاریکه بمفهوم نام او یعنی (موضع مرگ) مطابقت کند مستفاد نمیشود.

یکنفر میتواند در سرك پخته کاری وهمواری که باخشت های پخته بترتیب موزونی فرش شده سیر و هوا خوری نماید در هردو طرف این سرك دیوار های دوعدد خانه های که بطرز مستقیم و متحدالشکلی بنایافته اند ممتد شده است ، مجراهای آبیکه دروسط کوچه های شهر مذکور حفر شده و باصطلاح عصر حاضر سورد نیست کانالیزاسیون شهر مذکور ش بخوانیم تماماً با آجر ناسنگ پوشیده شده و علاوتاً درفواصل معینهٔ آبرو های مذکور اطاق های مخصوصی ساخنه شده که درعین زمانیکه برای جذب و جلب آب تادرجهٔ کار میداده اند سوراخها و دریچه های نیز درآنها تعبیه شده که عندالضرورة کار صاف نمودن آبرو های مذکور هم ازطاقهای مذکور گرفته میشده اغلب خانه ها شهر مذکور بستثنای قسمت [illegible] کاری آنها که نابود شده [illegible] محفوظ و مصئون مانده میباشد خانه های مذکور که بدور حیاتهای کوچك کوچکی تعمیر یافته و لوازم وضع و ترتیب زینه های آنها که درقسمت خارجی خانه ها کائن هستند معلوم میشود ساکنین آنها بطرز نهایت ساده و عاری از تکلفات زائده زندگی می‌نموده اند معهذا خوش بنا و باسلیقه بنظر می‌آید : درهریك خانه اطاق مخصوص برای استحمام که بعبارت دیگر طشتاب یاغلسخانه بایست گفته شود موجود بوده وبعضی هاهم مواضع وشگافهای مخصوصی از برای دور نمودن خاکروبه وفضلات داشته میباشد.

(۱) Mohenjo-daro

در دیوار های خانه ها نلها ولوله های را که از گل کلالی ساخته شده وبطرز ظروف گلی پخته گردیده اند طوری نصب کرده میباشند که عموم رسوبات وفضلات خانه بذریعهٔ آنها بآب رو عمومی بین کوچه رفته وسوق داده میشد در شهر مذکور چاه بکثرت وجود داشته خانه دریچه کاریهای معلقهٔ اکثر آنها ساهای که دلورا میگذاشتند واز گذاشته شدن متمادی آن خورده وسائیده شده وهمچنان سائیدگیها و ناوه های که از استعمال ریسمانهای چاهای مذکور بعمل آمده وضاحت مشاهده میشود بعضی خانه ها از ملاحظهٔ بعضی علامات معلوم میشود دکان بوده چه بعضی از آنها میخانه و برخی کار خانهٔ رنگریزی بوده ودر آنهای که دکان رنگریزی هستند حتی خم های رنگریزی برهوره در مواقع معینهٔ آن که برنگهای متعدد آلوده و ملون شده شد دیده میشود .

کار های صنعتی وتخنیکی . دلچسپ ترین عمرانات مهنجو دیرو یکعدد حوض موزون واعظم است که میتوان یک پارچهٔ نهایت قابل القدر آخر کاری وحجارش شمرد آبخورهای این حوض تماما باسمنت رقم سنگ خوب بهم ملحق وکار شده میباشد ودر گرداگرد آن خرابهٔ صومعهٔ بلندی کائن است که در عقب آن بهم یکقطار غسلخانه های کوچک کوچکی ساخته شده که رویهمرفته این علامات ظاهر میسازد حوض مذکور یک حوض مقدسی بوده که مردم گناهان شان را طوریکه امروزه در دریاهای مقدس هندوستان میشویند در آن شستشو میکردند واما غسلخانه ها هم محتمل است برای اجرای مراسم غسل تعمید (۱) بکار میرفته مردم این شهر عشق وعلاقهٔ مفرطی بپاکی و سترگی داشته اند چنانچه درحوض مذکور آبرو مخصوصی برای تبدیل نمودن آبهای مستعمل آن بارعایت اصولات مهندسی تهیه گردیده . هرچند طاق وروق صحیح راه آب مذکور معلوم نمیباشد اما از همان قسمت که مکشوف شده ویکنفر آدم بخوبی درمیان آن ایستاده شده میتواند ظاهر میشود که آبرو مذکور سقف ماهی پشت مستحکمی داشته . لهذا : از ملاحظهٔ این شواهد میتوان با اطمینان خاطر حکم نمود که شهر های قطعهٔ مذکوره تشکیلات بلدی مقتدر و منظمی که فنون مهندسی و تعمیرات بلدی را بخوبی میدانسته وهم راجع بمسائل حفظ الصحه بمراتب بهتر از آنچه اجداد ما چهار پنج پشت قبل می فهمیدند معرفت ووقوف داشته دارا و مالک بوده اند . تفریق وامتیاز کوچه های متمولین وغربا ابدا احساس نمیشود چه تاحال هیچیک قصر وکوشکی دریافت نشده وهم معلوم نیست آیا این مردم پادشاهی داشته اند یا از طرف دستهٔ روحانیون اداره می شدند .

با ذکر مراتب فوق هنوز بسیار چیزهای در هر دو مواقع باقیمانده که باید کاوش شود

---

(۱) Baptismal Rite

بعداً مستر ارنست مکی در مهنجودیرو با امید و آرزوی فراخی در صدد یافتن و تفحص دروازهٔ شهر و اگر ممکن شود بعضی پارچه های دیوارهای شهر و هم یك قبرستان می باشد و امادیگر مواقع بدقسمتانه هنوز مساعدهٔ کاوش را نیافته اند اهالی قرا و قصبات مجاور تا قرنهای عدیدهٔ این شهرها را مهیه معادن خشت پخته تحت استعمال و استفادهٔ خودها قرارداده و از (هرپا) حتی بسیار ترین مواد کارآمد راه آهن تهیه می شده اما این مسئله که شهرهای مذکور ابداً دیواری نداشته تقریباً ظاهر و هویدا شده است و همچنان راجع بجنگجوئی اهالی شهرهای مذکور هم آثار و علامات بسیار قلیلی به ظهور پیوسته و معلوم می شود که زره و سائر سلاحهای تدافعی اصلاً استعمالی نداشته چنانچه هیچیك نشان و اثریکه انقراض تمدن مذکور را بمانند انقراض مدنیت جزیرهٔ کرت (١) در نتیجه حادثهٔ سؤ کدام جنگ بیهوده نشان بدهد بمشاهده نه پیوسته .

ملاحظه چیزهائیکه تا کنون کشف گردیده شناختن حقائق حیات و مفهوم زندگانی را که تقریباً پنجهزار سال قبل در کوچه های صاف ومنظم این شهر ها بسر میرفته تا درجهٔ زیادی ممکن و محتمل میسازد عموم اجناس و اختراعات مقدماتی که یك مدنیت را بوجود می آورده درین شهر ها ساخته شده و بمشاهده میرسد اما نسبتاً تازه تر ـ چاقو های سنگ چقماقی که یکی از اختراعات مدنیت های قدیمه و معمول آن مدنیت ها است هم درین شهر مورد استعمال روزانهٔ اهالی بوده وعلاوتاً داسهای آنها کاملاً عبارت از سنگهای خشن ودرشتی بوده که درعین زمان برای تیز کردن کج بیلهای شان بعوض بلو نیز مستعمل میشده .

لهذا : گفته میتوانیم که مستوای مدنیت آنهارا از استعمال آلات مس وبعد ازان آلات برنجی و طلا ونقره که نیز کار میشده میتوان درك و استنباط نموده اساس ومدرك تمدن مذکور را روی همین اصلها قرار داد اما آهن چنان معلوم میشود که یك فلز بالمره نامعلوی بوده ـ گندم وجو بوفرت می روئیده وعلاوتاً زراعت پنبه نیز در ناحیهٔ مذکور معمول بوده و شاید برای اول دفعه در تاریخ ـ چه پارچهٔ نهایت قیمتی یك البسهٔ پنبئی هنوزه برجا مانده ـ صنعت کلالی معلوم میشود در بدو امر فقط بصورت ظروف خشن ودرشتی که که با دست ساخته میشده جریان داشته و اما رفته رفته طرز آن با ظروف که ذریعهٔ چرخها درست گردیده و بروی سطحهای سرخ آنها باسیاهی نقوشی هم رسم میگردیده و حتی ظروف مجسمه دار و متلون ترقی کرده .

عدم رواج و معرفت اغذیهٔ نباتی

هندوستان تا آن وقت هنوزه وقوف و معرفتی بتغذیهٔ نباتی نداشته اند چنانچه قسمت عمدهٔ خوراك آنها را گوشت تشکیل میداد و بنابران فقط دو قسم از مواشی را (که شامل نسل و جنسهای کوهاندار امروزی می باشند) توانسته بودند تا آن هنگام اهلی بسازند : ازقبیل گاومیش های

(١) Crete

آبی ـ گوسفند ـ خوك ـ بزو دو رقم سگ ـ بر علاوهٔ اینها فیل را نیزمی شناختند چنانچه دریکی از آثار مکشوفه حتی فیل براق زدهٔ نیز به مشاهده می رسد و علی هذالقیاس مشاهدهٔ یك اسپ قشنگ و خوش‌قوارهٔ گلی که ظاهرا گدی و بازیچه بوده ودر جمله چیز های مکشوفه نمونهٔ منحصر بفردی می باشد ثابت و مدال می نماید که مردمان مذکوراین حیوان را نیز می شناخته اند اما آنقدرها معمول ومتداول نبوده . و اما هیچیك آثار و نشانی که بوجود اشتر دلالت نماید ظاهر نشده . استعمال عرابه ها نیز درکوچه های پخته کاری مذکورمعمول بوده چنانچه اکتشاف چندین نمونه های گلی آن این مدعا را ثابت می سازد این عرابه ها کاملاً بطرز عرابه های بسیار قدیمه که مثال آنهارا دهاقین وروستائیهای سندی امروزه نیز استعمال مینمایند بوده اند .

اطفال این مردم نیز اوقات خوشی بسر می برده اند چه گدی ها وبازیچه های باشکال پرنده ها درحالت نفیر و صوت زدن و برعلاوه نصب شده بر عرابه ها و بشکل نرگاوهای که در حالت سرجنبانی هستند و موید این نظریه شده میتوانند بکثرت مکشوف گردیده . اوزان و مقادیر نیز ترتیب خوبی داشته چنانچه اجزای آن تااندازهٔ نهایت کوچکی فرومیرفته . ممکن است صنعت خاتم کاری نیز بغرض آرایش وتزئین اثاث البیت رائج بوده اما قسمت چوبکاری آن بالکل ازبین رفته وتنها حصهٔ صدفکاری آنها دربعضی نمونه های بسیار نفیس ازقبیل یك نمونه صلیب مانند چوکات شده ویك نمونهٔ دیگر سواستیکا مانند و بعضی گلکاریهای دیگر برجامانده ـ اسناد ونوشتجاتیکه دربعضی آثار وکتیبه ها منقوش شده دررشتهٔ سیرتکامل نوشته های قدیمی اهمیت ودرجهٔ اولی را حائز شده میتواند وچنان ملاحظه میشود که علامه های معینه نمائندهٔ حروف نبوده بل هریك سیلابها یعنی حرکات هجائی را تعبیر مینموده چنانچه تاحال تمام کوشش های که از برای استخراج معنی آنها بعمل آمده ناکام وعقیم مانده خط مذکوررا میتوان بهمان خانه وادهٔ که خط میخی سومری نسبت دارد منسوب نمود لاکن هریك ازین دوخطوط بالمره فاقد فصاحت میباشند ـ علی ای حال این خطیکه درهند وجود داشت نمونهٔ بسیارقدیمی الفبای که امروزه مورد استعمال است میباشد واما بلعکس وقتی ازمطالعهٔ ظروف واوانی گلی وسایر آثاروآبدات بکشف مذهب مروجهٔ این مدنیت کهنه توصل و تشبث می گردد (دانستن کنه و حقایق عقائد آن فوراً ممکن و میسر می گردد) زیرا ملت مذکور معتقد بیکی ازعقائدی که درجملهٔ عقائدملل‌قدیمه‌می‌گویند بلند ترین آنهامی‌باشدبوده اند ومعبودهٔ را بنام مادر بزرگ می‌پرستیدند تصورات و توهمات این معبودهٔ شان هر چند بسیار ظالمانه بنظر می‌آید اما درعین حال معبودهٔ مارقدیمی جزیرهٔ کرت را بخاطر می آورد واز طرفی یقین بمانند سائردهاقین قدیه این هندیها نیز روح نباتات وحاصل خیزی را که مظهرآن درختها می باشد ستائش می کرده اند .

درخت پیپل : به نزد مردم مذکور مقدس ترین درختها درخت پیپل شناخته شده بود یك قطعه از آثار مکشوفه یك بزی را که مانند درخت قربانی می کرده اند نشان می دهد چنانچه در قرآ و قصبات سند رسم قدیم هدیه و پیشکشی باین درخت تا اکنون نیز معمول و مروج میباشد از دیگری عروسی و ازدواج دو درخت را نشان میدهد که عادت مذکور تا اینوقت هم درهند متداول است درجمله آثار مکشوفه مجسمهٔ معبوی که در مسی پوتامیا نیز معروف بوده ظاهر گردیده است که شبیه مردی شاخدار و دارای پاهای بمانند پاها و سمهای گاو وحشی میباشد وحنات معلوم میشود که با تهرمان تمدن سومریها موسوم به گیلامش (۱) که میگویند برای اول دفعه انسان را تعلیم مدنیت داده رفیق و انباز بوده ؛ مجسمهٔ این معبود که در مسی پوتامیا (بین النهرین) با شیری در نبردمشاهده میشود در هند با ببری درآویخته است . نمونه های سیوا (۲) که یکی از معبود های هندوستان جدید نیز میباشد بسیار بنظر می آید وضع و حالت یك معبود دیگری که بما یك یوگی (جوگی) چهار زانو نشسته ناظر را مجبور میسازد بودا را بخاطر آورده و سوال نماید که آیا میشود درقرون آینده نیز احکامات و تعالیم معابد مذکوره طرف قبولیت و اذعان واقع شود !

بعضی مجسمه های دیگری نیز که نهایت دلچسپی دارند مکشوف گردیده چه وضع و بشره وحتی عادات وعنعات ، این هندیهای قدیمه را تا درجهٔ زیادی عیان مینماید این مجسمه ها انسانهای نسبتاً چاق و چلهٔ را که دارای بینیهای کوتاه لبهای کلفت وسطبر و بینی های برجسته و بلندی میباشد معرفی مینماید ریش در بعضی از آنها مشاهده میرسد اما آثار بروت درهیچکدام آنها بنظر نمیرسد موهای اینها بتوسط موی بندی بسته و بصورت کلوچه در پشت سر بیك طرز بسیار عجیبی که مابین سومریها نیز معمول بوده وضع شده میباشد لبس مردها را عموماً شالی که از بالای شانه های چپ آنها دور خورده وباشکال شبدری و سه برگه مانند تزئین شده تشکیل میدهد ، این نمونه ها و اشکال در بین سومریها مفهوم مذهبی داشته درفرمحرو ثاث الست شاهی مصر نیز استعمال شده میباشد . این مجسمه های که محتمل است عامل آنها کوشش کرده اشخاص مقدس و روحانی را بصورتهای معمول و مبتذل آنها نشان بدهد بهیچوجه صنعت ومهارت استادان قدیمی هندرا بصورتیکه شایسته است معرفی نمیکنند چنانچه مشاهدهٔ دوسه عدد تصاویر کوچکی مدال میفهماند که قوهٔ تتبع واختراع واستعداد هنرسازان آنها فقط درمورد کشیدن تصاویر حیوانات منحصر بوده بلکه اگر میخواستند میتوانستند اشکال انسانها را نیز بصورت بدیع و مقبول بکشند . دلچسپ ترین این تصاویر صورت دختر رقاصه است در برنج که متعلق به موهنجو دیرو میباشد وگمان میشود از میان تمام رقاصه های نوع بشر که از دنیای قدیم باقی مانده همین یك نمونه تنها و منحصر بفردی باشد چه دختر مذکور بعد خواب سه هزار

(۱) Gilamesh (۲) Siva

ساله خود ایك بار به پشت ما دست افشان و پای کوبان در حالت رقص مشاهده گردیده و می‌شود خلق و خوی آنرا در ناصیهٔ آن قرائت نموده وحتی سجایا و سیرت باطنی اورا حدس زد جسم این دختر سوای دستها و بازوهای آن که با دست بندهای پوشیده شده وگلوی مذکور که با طوق احاطه شده است تماماً لخت و برهنه میباشد .

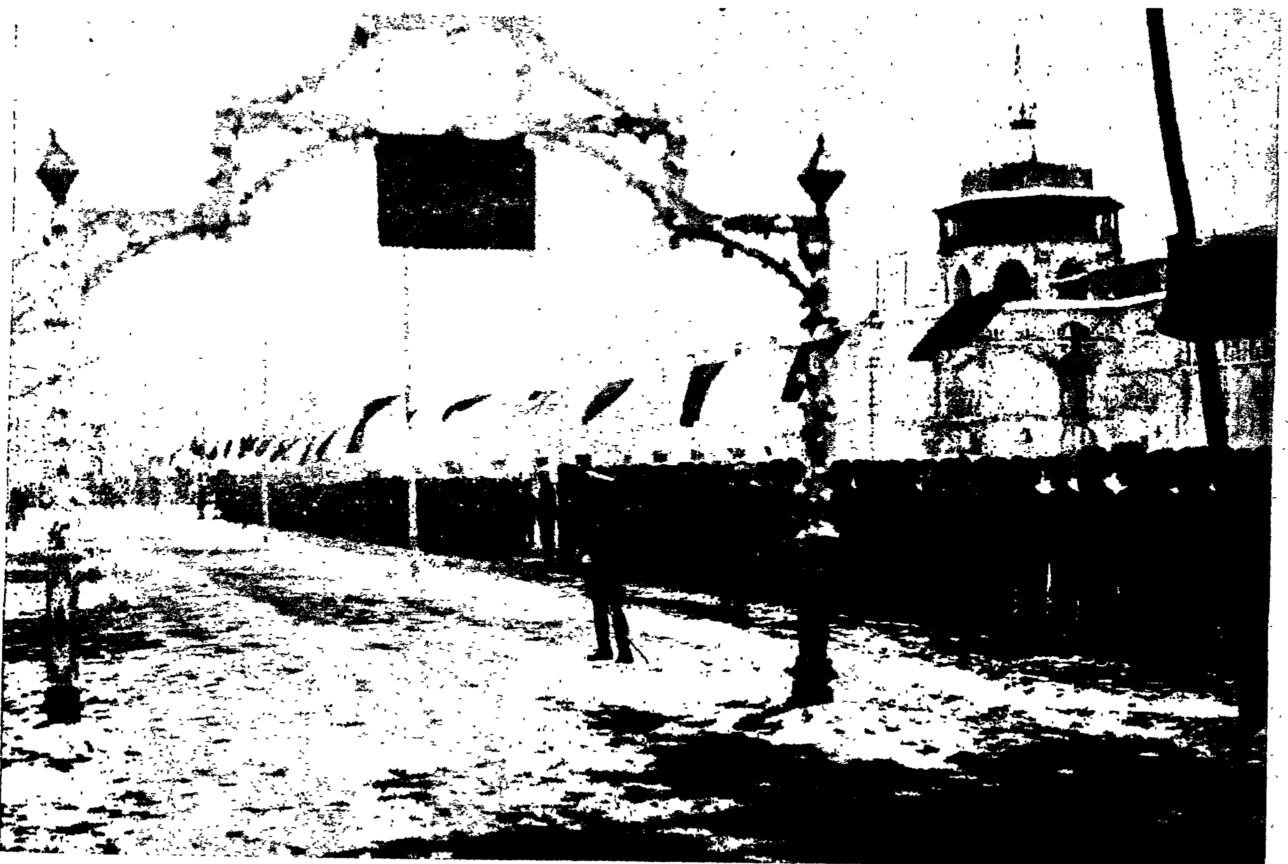
۳۰۰۰ سال قبل المیلاد : راجع باین مدنیت محقق که اهل فضل عالم با آن خیلی ها مباحثه وتعاطی افکار خواهند نمود سوالات زیادی وارد می شود چه هیچکس نتوانسته ازمشاهدهٔ این مواقع راجع بآغاز و بدایت اختراعات و ایجادات که بالوسیله آنها ملت مذکور از خارج شدن دور سنگی دست و پا زده وکوششی نموده اند چیزی بفهمد وآنگاه میتوان گفت که این مواقع آنقدرها تاریخ طولانی نداشته چنانچه اهل کاوش وحفاری عمر موهنجودیرو را منجمله سه هزار سالهای قبل المیلاد فقط پنجصد سال تخمین مینمایند یعنی همان پنجصد ساله دورهٔ وسطی سه هزار سال قبل المیلاد را اشغال نموده باین ترتیب که یکهزار سال اولی این دورهٔ سه هزار سالهٔ قبل المیلاد را شهر مذکور تماماً باکمال واتمام فنون نویسندگی ـ کلالی ـ نقر وترسیم کتیبه ها ـ آجر کاری وحجاری ـ بافندگی ـ زراعت وبالاخر صنایع فلزی سر برده و پنجصد سال دیگری را هم که عبارت از همان پنجصد سال متذکره یعنی دورهٔ پنجصد سالهٔ وسطی دور سه هزار ساله قبل المیلاد باشد بحالت تکامل و ترقی انتهائی گذشتانده و ازآن بعد رو بزوال گذاشته ومعلوم نیست چه وقت تمدن آن بالمره نیست و نابودگردیده در برابر این سوالات که آیا ؛ چه مقدار ومرحلهٔ این آثار واحساس صنعت العمل که سلسلهٔ اختراعات ابتدائی را تشکیل میدهد درخود وادی اندوس (سند) ساخته وبعمل آمده وچه تعداد آنها هم بالواسطهٔ اجنبی ها آموخته وتورید گردیده هیچ جوابی تاحال پیدا نشده ـ متخصصین که از ذوق در شعبهٔ متعلقه تحصیص یافته اند فقط همینقدر درك وفهمیده توانسته اند که یك ربط وشباهت کلی و قوی فیمابین خانوادهای این مدنیت ومدنیت های شومیر وعیلام موجود میباشد ـ اینها اگر اولین نتیجه که از طرف یکنفر راجع بهندوستان قدیمه از طرف سرجان مارشل در آن کاوش بعمل می‌آید ومدنیت تمدنی که در اور (۱) ذریعهٔ مستر وولی (۲) دریافته شده است قرارفوق یعنی عبارت ازتناسب وتناسب دومدنیت هم است طبعی تا نتیجه دیگر بر معتقب نظریهٔ فوق موجود شده میتواند زیرا این اکتشافات تازه در معلومات که راجع بتمدن هند موجود بوده تغیرات کاملی و رد نموده زیرا دوازده سال قبل آغاز مدنیت هند را باهجوم واستیلای آریان ها دریکجا توام گمان مینمودند واینك ما بجهة مزید معلومات قارئین محترم عین عقاید را که سابق نزد هندیها راجع بنظریهٔ فوق شان موجود بوده ذیلاً تذکار مینمائیم !

(۱) Ur　(۲) Mr. Wolley

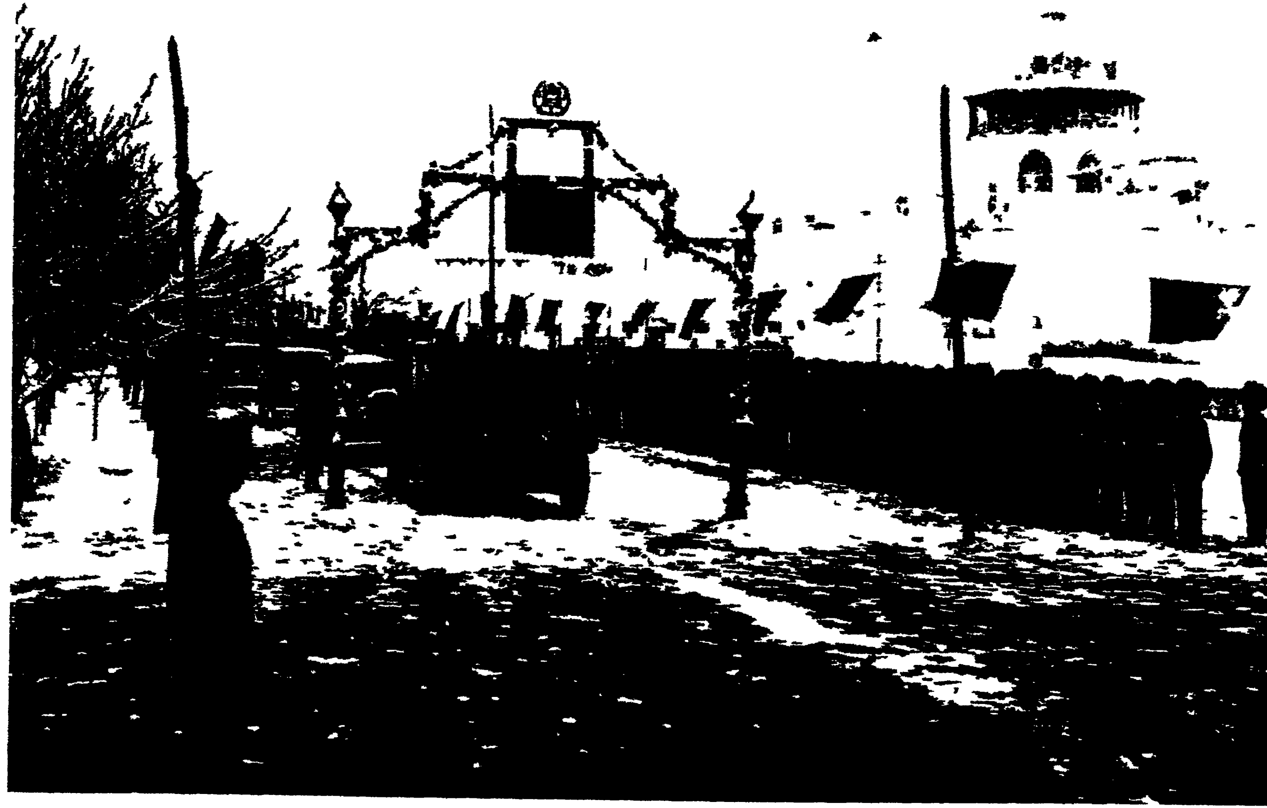
«آرین ها بدواً از مساکن وخانه های متعارف و معمولی شان که با اجداد بسیار قدیم مایان مشترکاً زیست مینموده اند بهر ملاحظهٔ که بود شروع بمهاجرت کرده و شعبهٔ هند وآرین آنها بطرف جنوب و شرق ره پیما و بالعاقبت ممکن است تقریباً در حدود ۱۸۰۰ قبل المیلاد بهند مواصلت نموده اند از ملاحظهٔ اشعار مقدسهٔ آنها توانستیم چیزهای را که ایشان خیال داشته و درگذشته طرف میل و خواهش آنها قرار میگرفته فهمیده و باستعانت آنها تا درجهٔ را جع به هویت ساکنین آنها یك فیصله بدهیم ؛ چنانچه پس از ملاحظات و تتبعات مذکره ظاهر شده که ایشان مردمان سیاه چرده و بقدری زشت و بد قواره و حیوان منش بوده اند که می بایست بالمره منقرض و منهدم گردیده و یااقلاً بغلامی گرفته میشدند»

این بود نظریهٔ که در سابق هندیهای پیش خود داشتند اما در پرتو معلومات که تازه کسب گردیده ظاهر میشود که نظریهٔ فوق بیش از افسانه که فقط برای کاستن و تمکین دادن افتخارات آرینها بافته واختراع گردیده دارای کدم حقیقت و اصلیتی نمیباشد وانگیاه معلومات تازه ثابت و مدلل مینماید که آرینها با اینکهٔ قبائل مالدار چادر نشین بوده و از اصول نوشتن و حیات مدنی چیزی نمیدانسته اند معهذا عسکر و سربازهای شجاع و بهادری بوده و شگفت نیست وقتی ایشان شهرهای صفا و منظم را مشاهده کرده اند مست و واله شده باشند در اول انسان گمان میکند که ایشان بیش از مهاجمین و چپو کنندگانی که محتمل با مغلوبین خود ها هم بهمان نهج رویه میکردند نبوده اند اما چنان معلوم میشود که بعد از وقتی ایشان آنقدر با تمکین و مودب شده اند که بمثل شاگرد و تلمید نهایت مطیعی در تحت زانوهای همان مغلوبین خود مینشسته اند آرینهای مذکور زبان و اشعار مقدسهٔ خودها را تا وقتی حفظ نموده توانستند اما رفته رفته همان معبود های که سابقاً عبادت میشدند دو مرتبه کسب اعتبار نموده و با عودت اعتبار آنها تمام شعایر قدیمه از قبیل سحر و جادوهای سابقه و سائر توهمات فنا ناپذیر کهنه معاودت و تداول نمود چنانچه سیوا عیناً بقرار پنجهزار سال قبل در امروز نیز هند در معبود متعارف و مشهور یست.





یك عده از قشون شاهی که بروز عید فطر موکب همایونی را انتظار می برند



یك عده از قشون شاهی که روز عید فطر موکب همایونی را انتظار میبرند

اتمو سفیر یا کرهٔ جوی

ترجمهٔ عبدالغفور خان مترجم

چندین هزار سال قبل که بشر باطراف خویش می نگریست و متعجب میشد از خود سوال میکرد : آن انوار برق زنندهٔ آسمان تاریک شب، آن کرهٔ جسیم آتش که صبح با فلاك بلند شده، و موقع شام رو با فول میگذارد، چه خواهند بود ، از کجا آمده اند؟ بکجا خواهند رفت، این اشجار، این زمین زیر پا، تا کدام حد وسعت خواهند داشت ؟

ما امروز با این دوربین های نجومی، آلات طیف نما، رصد خانه ها، دار التجربه ها، و با تکامل ریاضی و نظریات خویش راجع به کائنات، بهمان انسان که از طبقهٔ پائین تر خود بواسطهٔ داشتن استعداد استفسار، امتیاز داشت خیلی شباهت داریم. با او ساینس شروع شد، چه ساینس علاقه نامی بمسائل استفساریهٔ معقول و صحیح راجع به بشر و محیط او و حل آن سوالات دارد.

محتملاً نخستین از این مستفسرین که به نوع بشریت تعلق دارد، کشافان یعنی همان افراد قوی الارادهٔ بودند که برای رسیدن بمحل غروب آفتاب، از انهار، دخار و جنگلهای مهیب و معلوم با تهور حیرت افزائی عبور میکردند. اینها مبارزینی بودند که برای جستن به جزا و حوادث، از هیچ چیزی فرو گذاشت نمی کردند.

کولمبس، داگاما، میجیلان، فن دیمن، کپطان کك، پیری، آمندس، سکات شیکلتن و بیرد ـ همه اخلاف سلالهٔ همان مردمان اولیهٔ بودند که برای ازدیاد معلومات خویش درباب این زمین، آواره گردیها میکردند؛ با حیوانات وحشی

ورم آزمائیها می نمودند : و به امراض وسائر پیش آمدهای ناگوار، دلیرانه پنجه میدادند سیاحت میجیلان بدور کرهٔ زمین، تجربه علمی بزرگی بود، چه صحت نظریهٔ کرویت زمین را عملاً باثبات رساند

اینچنین، انسان از قرنها روی خشکه و آب می خزیده است بالاخره وقتی میرسد که حقائق خیلی مهمی را دربارهٔ زمین که روی آن حیات بسر می برده کشف می کند شکل و جسامت عمومی آنرا میداند او درین مرحله بمنزل اجنبی ایست که تازه در یك خانهٔ که چندی قبل برایش مجهول و مرموز بود سکونت اختیار میکند حالا میتواند، پلان های روی زمینی که او نقشه و خریطه میخواند، برای رهنمونی خویش ترسیم نماید

مگر هنوز این مرحلهٔ ابتدائی است ـ زمین علاوه از خاك و آب، کوه و صحرا چیزهای دیگری هم دارد کولمبس گاهی باین فکر نیفتاده بود که هوائی که ما تنفس میکنیم جزء زمین است، بلکه آنرا فقط یکی از لوازم حیاتی تصدیق کرده بود بلی در زمان خودماست (یعنی در ظرف قرن گذشته) که دیدهٔ کنجکاو و دوربین کشاف، بسوی ازهای عالم فوقانی ملتفت گردید بالون وطیاره باوقونهای تازه بخشید و باتعجب تمام اینها وقتی بصحنه ظهور قدم گذاشت که محقق در تودهٔ خاکی، ذوق کنجکاوی خویش را بقدر کفایت تسکین داده بود.

او دیگر آن هنگامه جوئی نیست که کورکورانه درطول و عرض این وادی و آن جنگل، بفراز قلل پربرف وآسمان خراش، یا برروی ریگستان های آتش بار و تفتیده تلاش می افتاد حالا وسایئنسدانی میباشد که علاوه بر طول وعرض با ارتفاع (یا عمق) میپرداز دارد کنون او باید برای جواب دادن سوالات تازهٔ

راجع بزمین، بهواپرواز کند ـ کرهٔ جوی که همچو غلاف شفافی روی ارض را پوشیده است تا کدام حد وسعت دارد، رابطه اش با ابرها ـ ضیاء قطب (auroras) برق سماوی، خشکه و آب، نبات و حیوان و به خود انسان چیست، این سوالات وامثال آن که از سال ها استفسار میشده اخیراً دماغ او را به افکار کائناتی (کارمك) سوق داده است

بالون سواران ابتدائی یا نخستین کشافانی که با ابعاد ثلاثه (طول، عرض، ارتفاع یا عمق) پرداختند، لااقل این حقیقت را کشف کردند که کرهٔ جوی را حدود نهایتی است اگر انسان خیلی بلند پرواز کند تنفس کرده نمیتواند و میمیرد وماوراء این ارتفاع که برای زندگانی انسان موافقت ندارد، هنوز هم اوقیانوسی ازهوا موجود است : زیرا میدانیم با اینکه کرهٔ جوی ممکن است صد ها میل از زمین فاصله داشته باشد، انسان بدون معاونت آکسیجن، بلند تر از شش میل، بخوبی تنفس کرده نمیتواند حتی اگر آکسیجن هم باشد، اطر بدلایل فی (فشار هوا) بالاتر ۱۵۰ میل بالون سواری کرد ... ها ... ...

فرض میکنیم کولمبس بر اطراف ... کیفیت ... ۱۴۹۲ ... افتاده بود، یعنی نمیتوانست بیش از یك در میل، دو ... ساحل مخصوص ... سفر کند مگر چون دلیل ... که ... که ... زمین هست برای کشف آن دست و پا میزند ... تصور کنید به آلات خود کار (آتوماتیك) متوسل می شود یعنی کشتی کوچکی میسازد که درعرشهٔ آب روحی زنده دیده نمیشود وبطرف مغرب سفر میکند ... ماشین آلات، یا محمول این کشتی قریباً مانند خود کولمبس بشر هستند این آلات وقائع طبیعی سفر بحری را از قبیل طوفان ها و غیره و گذشته از همه زمین مکشوفه و فاصله آن را ... سپاپیا ضبط و یاد داشت

می کنند . بعد جهار خود بخود بر گردیده مراجعت میکند و کولمس یاد داشت ها را خوانده ازروی آن راجع به مملکت معرب ، نتائج اخذ مینماید

اینك بهمین قسم طریقه است که کولمس های امروزی کرهٔ جوی ـ یا قشر بامرئی زمین ـ بایستی کشفیات بعمل آورند بالونهای کوچك آزاد وبدون راکب ، با آلات خود کار و بارسنك ، درسال ۱۸۹٦ وسنوات ما بعد توسط « تایسرنک دو بورت » بهوا فرستاده شد معقبدنش بکمك ها بدروحی خالص زین ، بالونهای کوچکی را بپرورداد ند که متجاوز از ۲۰ میل اوج گرفت بعد آ غاربالون بواسطهٔ ارتفاع زیاد وکم شدن فشار هوا ، محبس خود را گذاشته خارج می شود ویا را شوت باباون دومی که ضمیمهٔ بالون اول گردیده ، آلات محموله را فرود می آورد

این آلات ، یا حاسه های مصنوعی ، چیز هائی را که حس کرده اند مثل درجهٔ حرارات ، فشار وغیره وقائع متعلق به بالا ، ثبت میکنند در ابتدا « دوبورت » یاد داشت های منتجه را بزحمت باور میکرد چه ازانها حکایاتی استنباط میشد که مانند حکایات مارکوپولو که از قلمرو چنگیزی آورده بود نهایت شگفت انگیز بود

« دوبورت » بارتفاع متجاوز از شش میل از سطح بحر ، چندان طبقهٔ عجیب هوا را کشف کرد که فرق آن با هوائی که ما استنشاق میکنیم ، مثل فرق منطقهٔ حاره است با منطقهٔ قطبی در اینجا نه ابر است ، نه باد ، نه طوفان بلکه به این اسطور چیزی است که ما برای آن لفظ « موسم » اطلاق نمیتوانیم تمام روز ها یك رنگ است . حتی غباری یافت نمیشود دایم آفتاب درخشان دارد . ازوقت هوای آن میتوان استنباط کرد که آفتاب وستارگان درآسمان سیاه ممزوج به ارغوانی بطور ثابت وغیر مرتعش ، وسخت مثل اکثریه قوسهای برقی می درخشند .

درانجاسکوت دایمی، آرامش، سردی که مغز استخوان را متأثر میسازد (و تقریباً در سنجش های مقیاس «ماناویا» به ۱۳۴ درجهٔ فارن هایت تحت صفر میرسد) حکمفرماست.

«تایسرانك دوبورت» و متخصصین علم جوی آن زمان، از آن طبقهٔ هوائی که درجهٔ حرارت آن دایم یکسان بوده و باثر ارتفاع تغییر نمیکند ذکر کرده اند. بعدها مشارالیه برای طبقهٔ مزبور لفظ ستراتوسفیر Stratosphere را وضع کرد نیز آن طبقهٔ پست و کثیف هوا را که سطح کرهٔ زمین را پوشیده و ما تنفس میکنیم (و در انجا درجهٔ حرارت باثر ارتفاع تغییر میکند) تروپوسفیر Troposphere نامید. مابین ستراتوسفیر و تروپوسفیر، طبقهٔ تروپوپاوز Tropopause یا طبقهٔ بین البین حائل است طبقهٔ ستراتوسفیر در قطبین پخش تر بین (تقریبا بارتفاع ۶ میل) و در مناطق حاره بلند تر بین (بارتفاع ۱۰ میل) می باشد.

حال خیال داریم به طبقهٔ ستراتوسفیر بوسیلهٔ آلهٔ نافله سفر کرده و در تاریخ حمل ونقل باب جدیدی را علاوه کنیم لاکن علطت کرهٔ جوی که درمیان آن زنده گانی داریم باندازه است که دران نمیشود بیش از ۶۰۰ میل فی ساعت پرواز کرد ودرعین حال این سرعت هم مستلزم تکامل فنی و صرف آنقدر پولی است که عقل قبول نمیکند ازطرف دیگر، اگر این سرعت دوچندشود، ممکن است تصورشود که مقاومت هوا بمقابل آن نیز دومثل خواهد گردید، لاکن عملاً چنین نیست زیرا مقاومت درمقابل ازدیاد سرعت، مربع میشود به دوچند مثلاً اگر مقاومت هوا درسرعت ۲۰ میل فی ساعت یك چند باشد، درسرعت ۴۰ میل فی ساعت دوچند بلکه ۴ چند میشود ازنقطهٔ مصرف انرژی هنوز مسئله مشکلتر می شود. چه، انرژی درمقابل ازدیاد سرعت، مربع نه بلکه مکعب میشود برای دوچند کردن سرعت، مجبوریم انرژی را ۸ چند کنیم یعنی اگر ۱۰ قوهٔ اسپ برای طی

کردن ۲۵ میل مسافه کافی باشد، برای پیمودن ۵۰ میل مسافه (در همان آلهٔ ناقله) ۸۰ قوهٔ اسپ ضرورت می افتد

درطبقهٔ ستراتوسفر، قضیه کاملاً طور دیگر است درهوای آن که ازحیث غلظت فقط دهم حصهٔ هوای سطح بحر است، اگر ساعت هزار میل پیموده شود، حرف مرحرفی بدست امروز مادر فکر باشتا در لندن وبهار در نیو یارك بوده آن اهمیت نمیدهیم وسعی داریم اوقیانوس اطلس را درکمتر از ۵ ساعت عبورکنیم مگر بواسطه های ما دیگر ملتفت این نکته نخواهد شد قبلاً اولین طیاره های ستراتو سفیر بنیا ظهور کرد، لاکن برای کشفیات جدی هنوز خیلی نقائص دارند راکت ها (موشك‌های هوائی آتشباری) انتخاب مقصد آلانی است که درسرعت رفتار شبیه به کار طوس وگلوله باشند) هم ازانجاه بطور ما خیلی کوتاهی میکند، باین معنی که کیمیا وفن استخراج فلزات وانجنری هنوز بدرجهٔ نرسیده که چنان تحرکهٔ را که راکت ها را از روی زمین پرانده به فضای عالم خارج تقل دهد، بروی کار بیاورند

اینکه طبقهٔ ستراتوسفر چقدر وسعت دارد، هنجانس عنداند مگر بار ماع تقریبا ۳۰ میل از سطح بحر بوسیلهٔ آلهٔ طیف نما (سپکتروسکوپ) یك طبقهٔ از غاز اوزون، باثر منعکس کردن آن آواز انفجارات مدهش روی زمین را، وطرز عمل آن باشو تنك ست، کشف گردیده از این طبقه که از زمین ... باشد، ضخامت آن فقط هشتم حصهٔ ... خواهد بود حیات بر سطح زمین، از برکت وجود همین طبقه است، چه اگر پردهٔ نازك مزبور نمی بود، اشعهٔ ماوراء بنفش آفتاب، مستقیماً زمین رسیده زندگی را یکقلم می شست

آنطرف طبقهٔ اوزون هنوز باسی نمی هوا باشد چه بارتفاع ٤٥ میل، علائمی شبیه به سپیده دم یا روشنی شام وجود دارد که حدوث این ظاهره در

خلاممکن نیست. ماهیت این هوا عمدةً نایتروجن و شاید قدری آکسیجن باشد. ماوراء آن دیگر تصور و حدسیات است. در ارتفاع ۵۰ میل چیزهائی که بنام «ابرهای شب تاب» موسوم اند وجود دارد. بعضی آن را گرد (خاك) قیاس می‌کنند، اما چطور ممکن است گرد بصورت یك طبقهٔ معین و باین ارتفاع وجود داشته باشد؟ و از کجا آمده است؟

ماوراء این ابرهای مجهول الهویه، ضیأ ضعیف و کم نوری معروف به ضیأ قطبی aurora‌s وجود دارد. این ظاهره که بارتفاع ۴۰۰ میل باید واقع باشد بروجود کرهٔ جوی درینجا دلالت می‌کند: موقعیکه الکترانها (ذرات نهایت کوچك برق) از آفتاب فیر می‌شود، آتومهای متفرقهٔ هوائی‌را که برحاشیهٔ خارجی کرهٔ جوی زمین واقع اند، تصادم نموده برقدار میسازد. و در نتیجه همین ضیاء آرورا (aurora) تولید میگردد که درقطبین خیلی نزدیك به زمین منبسط بوده و لذا ارابطهٔ بامقناطیسیت ارضی دارد.

چطور مایقین کرده می توانیم که کرهٔ جوی فوقانی، حقیقةً بواسطهٔ الکترانهائی که از آفتاب در فضا منتشر شده وقسمتاً آتومهای هوارا ازهم پاشیده، بالوسیله برافروخته می کند، برق دار می‌شود؟

رادیو این سوال را جواب میدهد. امواجی که توسط یك استیشن قوی مخارج فرستاده می‌شوند، زمین را دور می زنند و در عین حال نوعی از نور را ندکه چشمان ما مستعد دیدن آن نیست. مسئلهٔ عبور امواج رادیو از بحر، بدان می‌ماند که انسان چراغی را که درلندن افروخته است باوجود انحنای زمین، از نیویارك ببیند. مگر سائنسدان این معما را باثر کشف یك آئینهٔ نامرئی در آسمان، حل کرده و میگوید امواج مزبور در مابین این آئینه و زمین، قسمتاً منعکس وقسمتاً

منتقل یا هدایت (conduct) می شود. نام امروزی این طبقهٔ منعکسه آیونوسفیر (Ionosphere) است.

تا همین سالهای اخیر تصور میشد که در فضا فقط یك طبقهٔ منعکسه وجود دارد و آنهم خیلی پائین یعنی بارتفاع ۷۰ میل از سطح بحر واقع است. اما حالا معلوم شده که یك طبقهٔ دیگر در تحت و طبقهٔ ثالثی هم در فوق آن بارتفاع متجاوز از ۱۴۰ میل وجود دارد این طبقات یا آئینه های ناسرئی سماوی، ثابت نبوده بلکه گاهی صعود و زمانی نزول می کنند.

معلومات تازه تر راجع بهوای فوقانی مذکوره، در اثر کشف و مطالعهٔ اشعهٔ کازمك (کائناتی) که بطور حیرت انگیزی بارادیوا کتی ویتی Radio- activity ارتباط دارد (۱) بدست آمده. (در اوائل قرن بیست یورانیوم، تهوریوم و رادیوم کشف شد که در انو فت کار خارق العاده کرده و هنوز از اسرار ماده بحساب میروند همچنین ثابت شد که اکثر چشمه های معروف، رادیوا کتف می باشند و از کوههای زمین انرژی می ایند که اتومهای هوا را ازهم پاشیده با لوسیله انها را هادی و ناقل برق میسازد.)

پس طبعاً سائینسدانها برای سنجیدن مقدار این انتقال یا هدایت برق، تشبث ورزیدند. پروفیسر «گوکل» طابیعات دان سویسی، بفکر افتاد که با بالون پرواز کرده ضمناً اثر رادیوا کتی ویتی را بسنجد. در سال ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ مشارالیه تا ارتفاع ۱۳۰۰۰ فت بلند شده و وقتیکه فرود آمد حیرت و استعجابی که در ان موقع صعود داشت دو چند گردید. هرقدر بالون بالاتر می رفت اثر موادده بیشتر می شد.

دکتر «هس»، باشندهٔ انسبرك (آسټریا) از نتائج و استنباطات

(۱) راجع به رادیوا کتی ویتی به شمارهٔ قبل رجوع شود.

پروفیسر «گوکل» متأثر شده، بعضی قیاس ها نمود. گفت هرگاه این اثر بواسطهٔ رادیوم کامنه درکوهای زمین، تولیدشود، باید درارتفاع چند صد متر ازسطح بحر، بلکل ناپدید گردد. بهرحال خواه پروفیسر «گوکل» دچاراشتباه شده بود یا او (پروفیسر هس)، تکرار این مشاهدات خالی ازدلچسپی نبود. این بود که پروفیسر (هس)، بالونهای بدون راکب را با آلات ضبط کنندهٔ حوادث جوی، پرواز داد. در نتیجه نتایج «گوکل» را تصدیق نموده معلوم کرد قوت وشدت اشعه با ازدیاد ارتفاع مبسوطاً متناسب است. بعد خودش سوار بالون شده وهمان نتایج را حاصل کرد. اخیراً ازین همه مشاهدات چنان استنباط شدکه اشعهٔ مزبور با رادیو اکتی ویتی قطعا رابطه نداشته، یا ازکرهٔ جوی زمین ویا از فضای عالم خارج می آید. گویا پروفیسر هس اولین مرتبه پی برد که اشعهٔ مزبور منحصر زمین نبوده بلکه جنبهٔ کائناتی دارد

اما پروفیسر «میلیکان» خبر این اشعه را به دنیا انتشار داد: در سال ۱۹۲۵ فیصله کرد که درین زمینه داخل کشفیات شود. همان بود که ازمیدان کیلی (تکساس ـ اتازونی) بالونهای بی راکب را پرواز داد ـ به کوهای بولیویا بالا شد ـ با ۳۰۰ پوند سرب (جهة حفاظت آلات حساس از رادیوم) ویك تانك آب (برای سنجش اندازهٔ نفوذ اشعه) بقر از قلهٔ (بایك) برآمد ـ درکوه «وتنی» بغرض اندازه وپیمایش کردن غدیر «موبر» که ازبرف پر بوده وبارادیوم علاقه نداشت، بالاشد. بمقصد مقابله کردن تاثیرات مناطق استوائی ومناطق قطبی، به نواحی قطبی سفرکرد. حتی باآلات دقیق اختراع کردگی خودش، درطیاره تابه اندازهٔ که توانست بلند پروازها کرد: بالاخره نه تنها مکشوفات اسلاف خودرا تصدیق بلکه یادداشت های صحیح تری نشرداد.

میلیکن گفت اشعهٔ مزبور از فضای خارجی می آید وفقط نور نامرئی است ، اما چنان قوه نافذهٔ را دارا می باشد که شدید تر از اشعهٔ نافذهٔ تیوب اکسریز ، با آن هیچ قابل مقایسه نیست این اشعه ، مولود تصادم وآمیزش الکترانهای منفی وپروتون های مثبت است که مادهٔ جدیدی میسازند

اما در نزد پروفسر کومتن اشعهٔ مزبور محض پاره های ماده میباشد اکثر طبیعیات دانان هم همین عقیده اند اثراشعهٔمذکور در نزدیك قطبین نسبت به استوا شدید تر بوده و میرسانند که اشعهٔ مزبور مرکب از ذرات برقدار اند چه زمین مقناطیس بزرگی است وطبعاً باید چنین ذرات را به قطبین جذب بکشد

پس می بینیم که بالون رانی نسبته جزو تتبعات اشعهٔ کارمك است ، وطبقهٔ ستراتوسفیر هم برای طبیعیات دانی که با آن سر و کار دارد و هم برای متخصص حوادث جوی خیلی حائز اهمیت میباشد ـ هنوز کشفیات درین زمینه به کامیابی به انجامیده حتی پروفسر رجنیر که بالون بدون راکب او تا ارتفاع ۱۳٬۰۶٦ میل رسیده بود به اکتشافات بیشمارش چیزی نیفزوده است

هنگامه جویانی که دارای روح استفسار ی راجع به سائنس اند ، پروازهای مزیدی درطبقهٔ ستراتوسفیر خواهد کرد مگر معلوم نیست که بیست به پروفسر (پیکارد ، روسی ها وامریکائیهائی که ازوی تقلید کردند زیاده تر کشف خواهد کرد تاحین متحمله پروفیسر کومتن ، عنقریب به یك سلسله کشفیات بابالونهای بدون راکب که بادستگاه رادیووآلات ثبت کنندهٔ اثرات اشعهٔ کارمك مجهز میباشد آغاز خواهد نمود وقتیکه این آلات صعود میکنند ، دستگاه رادیو تاثیرات آنهارا میخواند و نتیجهٔ کشفیات شان را خود بخود بزمین میفرستد این طریقه تازه گی ندارد بلکه روسی ها ارسالها آنرا بکار میبرده اند وفائدهٔ

آن اینست که اثرات مولده را بطور صحیح به پائین میرساند این هم ممکن است که آلات کدام بالون معمولی کشافی دوباره بدست صاحبش برسد

اشعهٔ کارمك ـ ضیاء قطبی ـ طبقات یا آئینه های منعکسه ـ ابرهای مجهول الهویه ـ همه بطور مرموزی باهم ارتباط دارند در هر نقطهٔ فضا الکترانها مصروف کارند وارستریتوسفر راهم می توان ثابت کرد که از آتومی است که این الکترانها دراین رول حتمی ومهمی میبازند

روبهمرفته از بس امروزی است به ایامی که انسانهای قدیم تصور میکردند، شکمت انگیز ترشده است از طریق علوم آن را بنام آریول ها aureoles (هاله های متحد المرکز وغیر ثابت که طبقهٔ منعکسه، آن هارا تشکیل میدهد) وضیاء قطبی (که مانند تاج آسمان مستمر بوده و از آن اثرات قوی مقناطیسی ظاهر میشود) وکرهٔ جوی نیلگون آن می توانیم ببینیم اگر خارج زمین رفته بتوانیم، از انجا کرهٔ زرد رنگ غبار آلودی را که در منظومهٔ شمسی وشاید درمیان هزارها ملیون ستاره ها نظیر ندارد، با نایس ضعیف و کمرنگی خواهیم دید ابرهای شب تاب ـ طبقه اوزون ـ ستریتو سفر ـ و تروپوسفر آن بصورت طبقات جدا گانه دیده خواهند شد درمیان آنها یك مرسوب غلیظ ونا آشونی بنظر خواهد آمد که امواج با رسد بادها، سواحل خود را میشویند ـ سطحش مملو از حیات است طیاره ها بهرطرف در پرواز اند وبالاخره عدهٔ از مخلوقات متفکر و کنجکاو خیره خیره بطرف بالا نگریسته ودرباب کرهٔ جوی که بدون آن زندگانی محال است سوال ها کرده وکم کم درك میکنند که این کره سرنوشت کائناتی دارد





نظری به ادبای نزدیك :

ادبستان قندهار

(۳)

بقلم ، ص عبدالحی خان حبیبی

سردار مهردلخان مشرقی

صنائع وبدایع شعری : علم بدیع و بیان از مهمترین فنون ادب است ، که نخست در عربی سر و صورتی بهم گرفته ، بعد ازان جمعی ازگویندگان زبان پارسی ، نیز آنرا تقلید و پیروی کرده اند ، از اوائل دورهٔ نشو ونمای ادبیات پارس گرفته تاکنون درهرعصر و زمان شعراء و سخن سرایان ، باین فنون نظر داشته ، و درزمینهٔ بدائع شعری با تکلف زیاد وتصنع قدم برداشته، وجمعی هم ازرشاقت و سلاست سخن سرائی دور افتاده اند. اما چون شعر ذاتاً زادهٔ احساسات و عواطف است بنابران درین مرحله

علویت مقام و عظمت آن مرهرکسی را مسلم است ، که با شورانگیز ترین بیانها ازعواطف و جذبات قلبی خویش ترجمانی کند ، و خوانندگان را سرشار و فریفتهٔ معانی لطیف و الفاظ پاکیزهٔ سازد .

اغلب سخنوران سلف و خلف چون درین زمینهٔ دشوار گذار وارد شده اند، بکلی ازجادهٔ سلاست وحسن بیان که بیشتر در شعر و شاعری مطلوب است، دور افتاده و معنی را قربان الفاظ خشك و خالی نموده اند، پیشوای بزرگ « مشرقی » حضرت « بیدل » چون در دنیای شعر و ادب طرفدار هیچگونه تکلف و تصنع نیست ، و در صورت تکلف « شعر گفتن چه ضرور؟ » را فرموده است ، بنابران در هرجا با قریحهٔ روان و طبیعت روشن و تابناك و جذبات سرشار خود پیش آمده و چیزی گفته است ! یکی از اساتید ادب را یاد دارم ، که همواره میگفت : کلام حضرت بیدل سراپا حسن بیان بوده و ازانواع بدائع مملو است، حتی دریك بیت چندین صنعت لفظی ومعنوی را بخوبی جا داده است ، با آنهم ازدر تکلف نه امده ، وطراوت سرشار سخنوریش را نباخته است . مثلاً هر بیت او جامع انواع تشبیه و استعاره وصنعت مراعات النظیر وتناسب وغیره بوده، با سلاست وشیرینی بیان، گوهر الفاظ را بهم سفته است ! سردار مهردلخان « مشرقی » چون شاگرد « ادبستان بیدل » بوده ، و سبك حضرت استاد را خوب آموخته ومشق کرده است، بنابران سخنانش حاوی هرگونه مزایای ادبی است و همچون گروهی ازگویندگان بی ذوق، تنها لفظ باف نبوده، هرگونه بدایع ورنگینی های شعری را با حفظ رشاقت وطراوت ، ومعانی متین وبلندی ، دراشعار خود بسته است!

وهم ازینجاست که کلامش متانتی درخور تحسین دارد ، والفاظی میانه تهی وبی مغز نیست ، ما درینجا نمونهٔ ازاشعار او که دارای بدایع ادبی است ، نشان می دهیم :

آمد خزان پیری، طی شد بهار طفلی　　عشرت چو برق بگذشت با نی‌سوار طفلی

❀

دلم خون شد ز درد شام هجران　　فروغی از سحر دارم تمنا

درین بیت ها در کلمات پیری و طفلی، خزان و بهار، شام و سحر صنعت (تضاد) را مراعات کرده است.

همچنین دربیت آتی صنعت مراعاة النظیر و تناسب را با اسلوبی نیکو و دلکش جاداده است:

تا بدل یاد دو چشم سرمه آلودش گذشت　　در گلو چون نی گره شد نالهٔ شبگیر ما

تلازم چشم وسرمه، وباز سرمه و ناله و گلو، وباز گلو و ناله و نی و گره چقدر بجا و دلچسپ است!

درین دوبیت صنعت جمع وسیاق الاعداد را مراعات می نماید:

بچرخ مشتری وزهره و مه و خورشید　　به پیش مهر جمالت چو شب سیه پوشند
بباغ بلبل وریحان و سبزه و سوسن　　ز رشک حلقهٔ زلف تو دام بردوشند

صنعت تنسیق الصفات که یکی از بدایع لفظی است، با مراعات تدریج، خیلی خوش آیند است، « مشرقی » دریك غزل تنسیق صفات را غالبا به اسلوب تدریج صاعد خیلی خوب می بندد، که این ابیات از آنجاست:

زعکس لعل میگون تو موج بادهٔ ساغر　　شفق شد، ارغوان شد، لاله شد، یاقوت احمر شد
بگلگشت چمن بی روی او مژگان بچشم من　　سنان شد، تیر شد، ناوك شد، و برگشت خنجر شد
پی قتل من آن بیرحم سنگین دل ز بیباکی　　نصارا شد، یهودی شد، برهمن گشت، کافر شد
ز جا چون جلوه کرگشتی بسا از سرو بالایت　　بلا شد، فتنه شد، آسوب جان شد، روز محشر شد
بسان گل بگلشن «مهردل» اشعار رنگینم　　ورق شد، جمع شد، ازهم پریشان گشت، دفتر شد(۱)

درغزل آتی کلمهٔ « بار » چندبار و درهربار، به معنای جداگانه آورده، و صنعت تجنیس تام را مراعات کرده است:

تا ندادند بکویتو رقیبا نم بار　　شد زخوناب دلم دیدهٔ خونین خون‌بار
خشك شد ریشهٔ هرسبزه نورسته بخاك　　آخر ای فیض سحاب کرم از اطاف سار

(۱) شاید درین مصرع سهو ازکاتب شده باشد.

روز وصل است ومن ازدیده همی ریزم اشك — از توام نخل امید آمده ای دوست ببار
از خزان سر وز بیباری خود آزاد است — ناقصانند اگر از ثمر خود تهٔ بار (۱)
من که صد بار تو ازکوی خودم راندهٔ ! — کرده ام طوف حریم حرمترا صدبار (۲)
دید تا گریه من «مهر دل» اندرغم او — حلقهٔ چشم ابر گشت زغم گوهر بار

کذالك درین رباعی تجنیس خطی موجود است :

آی چرخ بدورخویش نازی تا چند ؟ — وین ابلق صبح و شام تازی تا چند
آگاه شو از حقیقت معنی خویش — این نرد هوس بیهده بازی تا چند

صنعت ترصیع ازبدائعی است که حضرت بیدل در اغلب ابیات ، مخصوصاً در غزلیاتی که به چهار پاره موسوم است (۳) سروده ، مثلاً درین بیت :

زدوستان گسسته پیمان ، بدوش الفت مبند بهتان — که نخل تالیف اشك ومژگان بجزجدائی ثمر ندارد

همدرین زمینه « مشرقی » راست :

نه هیچ دردی ازودوائی ، نه مشکلی راگره کشائی — چه چشم دارم من ازدعائی ، که جزندامت اثر ندارد

وقتی « مشرق » درایام سرما ، پیش بخاری قرار داشته ، وآتش می افروخته است قریحهٔ سرشارشاعر ، این کیفیت را دریك بیت بسیار شیرین به صنعت ابهام چنین بسته ، وضمناً موضوع (جزای بی ادبان) را هم خوب روشن کرده است :

دهن کشاده بخاری بسان بی ادبان — رسید کار بجائی که چوب میخواهد

وقتیکه چوپ را به بخاری داده ، وآتش روشن می شود ، آتش گیر را نیز درین میانه سروکاری هست ، « مشرقی » درین رباعی بطور تجنیس ، این مضمون را نیز خوب می بندد :

تادل ببرم زشوق آتش گیر است — سر تابقدم چو شمع آتش گیر است
گر نسخه کم شدهٔ از آتش شوق — گویا مشق خامه ام چو آتشگیر است

---

(۱) درین بیت علاوه بر تجنیس ، کلمهٔ ثمر را با بار (ایهام تناسب) نیز موجود است .
(۲) درین بیت صنعت ردالعجز علی الصدر ، در کلمهٔ (صدبار) نیز مراعات شده است .
(۳) بحورمثمن باصطلاح علم عروض بحوری است که هر بیت آن دارای (۸) رکن باشد ، مصراع اول دارای یك صدر ودوحشو ، ویك عروض ، مصراع دوم یك ابتدا ، دوحشو یکعجز

در بیت هـای آتی وقتیکه از روزگار ناساز گار شکوه میکند، صنعت ردالعجز علی الصدر را می طرازد :

سکان روزگار گرفتار درغم اند شادی مکن مراغ زسکان روزگار
یاران روزگار نگردند یار کس باری طمع مدار زیاران روزگار

همچنین صنعت التفات را از غائب به متکلم درین یك بیت بسته :

صد رنگ توهم بیکی تار هوس بست بربسته گرداب سراب است دل ما

درین بیت مضمون (شیشهٔ شکسته را پیوند کردن مشکل است) تضمین میکند :

دوستان هرگز باشد دلشکستن را علاج کی توان پیوند کردن شیشهٔ شکسته را ؟

قسمت های کلام « مشرقی » کلیات اشعار و آثار مشرقی که دارای غزلیات، رباعیات، مخمسات، مثنویها قطعات است، وقتی مابدقت ورق زده وموضوع های سخنوریش را می‌بینیم، بسه قسمت بخش می‌شود :

(۱) مضامین عرفانی وتصوف وفلسفه که قسمت مهم اشعار « مشرقی » عبارت ازینهاست .

(۲) نصایح ومواعظ وحکم که حضرتش اخلاق اجتماعی واصول زندگانی را دران شرح کرده است .

(۳) مضامین عشقیهٔ وادبی خالص، که از دنیای طرب و نشاط وذوق ومحبت و مناظر روح بخشا حکایه میکند، ویا درشب های سیاه فراق، با ناله های غم انگیزی می گرید .

۱ ـ عرفان وتصوف

« وردس ورتھ » شاعر معروف انگلیسی گفته است که « هدف نهائیهٔ شعر، جستجو وکاوش اسرار و رموز سربستهٔ نفس انسانی است » گویندهٔ این سخن، هر چند مغربی است ولی اگر درادبیات ودنیای سخنوری مشرقی، مخصوصاً

پارسی کمی دقت شود ، خوبتر مصداق این سخن شده می‌تواند .

از عصر ها ، و شاید از ابتداء که شعر پارسی مراحل عروج خود را می پیمود ، مضامین عرفانی و تصوف بهرهٔ بزرگ ادبیات را بخود مختص کرده است .

« تصوف » مشربی است که مطمح یگانهٔ آن تزکیهٔ روح بوده وراه نجات انسانها را بطریق روحانیت صرف ، می نماید، تصوف اسرار ورموز مکتومهٔ نفس بشر را آشکارساخته ، وانسان را بادنیای شگفت انگیز ماوراء الماده آشنا می سازد درحقیقت تصوف و عرفان، ازعصرهاست که « طریقهٔ فلسفی » مشرق وسطی بوده ، واساس خیالات و عقاید وتصورات عمومی برین نهج نهاده شده است ، اغلب مفکرین وفضلاء وادباء واخلاقیون اسلامی ، حتی حکماء وفلاسفه ، ازین سنخ تفکر بهرهٔ داشته ، وازین سرچشمهٔ فیض ، آب خورده اند!

اهمیت وعمومیت تصوف را ازینجا اندازه باید کرد ، که تقریباً ندمهٔ مسایل فلسفه واغلب موضوع های علم اخلاق را باتصوف علاقهٔ شدیدی موجود است ، که نمی توان یکی را ازان مستغنی دانست .

لهذا اگر کسی بخواهد ، راجع به تفکرات فلسفی وتطورات ادبی اسیای وسطی ، درین یکهزار سال ، تتبعی بعمل آورد ، ناگزیر است که ازنقطهٔ نگاه « تصوف » آنرا کاوش وجستجو نماید ، زیرا عقاید وافکار متصوفین را درادبیات نفوذ وغلبهٔ عظیمی بوده واغلب ادباء ومفکرین این عصر ها ، حتی دروان فلسفهٔ اشراق New Platonisme بادنیای تصوف علاقهٔ داشته ، ویاذاتاً صوفی مشرب بوده اند (۱)

(۱) استاد براون شرق شناس معروف ، درتاریخ ادبیات پارسی راجع باین موضوع شرح مستوفائی نگاشته ؛ ودرباره تصوف تتبعات عمیقی را نموده است ؛ علاقه‌مندان تفصیل می توانند بآنجا مراجعت کنند !

وقتی ما دفتری ادبیات اسیای وسطی را درین هزار سال ورق می زنیم، یا سوانح حیات شعراء وادی نامدار را می پالیم، اغلب شعرای معروف را صوفی مشرب می یابیم، و نام دستهٔ بزرگی از عرفاء و متأ لهین را در طومار ادباء و سخنوران می بینیم.

درمیانهٔ گویندگان نامدار پارسی، سخنوران شیوا و سحاری بمیان آمده اند، که راجع به تصوف آثار مخلد و بزرگی نگاشته، و باقیات الصالحات معتنا و جاودانی درین زمینه ازخود بیادگار گذاشته اند،

هرچند درابتداء مثنوی ورباعی (۱) مخصوص باینچنین موضوع ها بود، واستادان ادبستان تصوف وعرفان آثار جاویدی را مستقلاً در تصوف نوشته وگذاشتند، ولی « غزل » نیزازین جوهر پاکیزه عاری نمانده، دستهٔ ازادبا خیالات تصوف وعقاید عرفانی خود را به پیرایهٔ غزل آراستند، وذخیرهٔ هنگفتی را ازتصوف در غزل پارسی گذاشتند.

چون ازابتداء غزل پارسی، مجموعهٔ افکار متفرق، وجذبات متنوعی بوده، گویندگان به انضباط وتسلسل خیالات ومضامین درغزل نپرداخته اند، ازین رو درغزلیات اساتیذ نامور ان ادباء افکار وعقاید عرفانی وصوفی گری، بطریق پاشیده وپراگندهٔ موجود است، که نمی توان ابیات ودارهای غزلیات ادباء را تماماً بزیر نظام افکار صوفیانه وعارفانه کشید. ومشرقی ها نیز غزلیات خودرا بردأب استادان سلف گفته است!

میگویند برای تدقیق وکاوش سنخ ادبیات وسبك گفتار سخنوران، و تشخیص منزلت ادبی آنها، باید نخست محیط احساسات ونفسیات وهویت جزئی شعراء را کنجکاوی وجستجو کنیم، وگفتار آنهارا به نگاه عواطف وافکار خود شاعر ببینیم، که درتصویر نظریات وافکار، واظهار احساسات اندرونی خودتا چه اندازه مقتدر بوده،

(۱) مثل مثنویات حضرت سنائی وعطار ومولوی، ورباعیات شیخ ابو سعید ابوالخیر وغیره.

ولسان ادبی اش تابکدام حد شیوا وگوینده تر است ؟

چنانچه پیشتر گفتیم: مشرقی ما با تمام معانی یك شاعر متصوف وعرفان خواهی بوده، وعملاً نیز ازدستهٔ عرفاء ودانشمندان صوفی مشرب بشمار میرفته است! احساسات وافکارش درمحیط پاك وبی آلایش «تصوف» پرورش ونمو یافته، و ازین منبع فیض دوام، آب خورده است. مشرقی چون درمکتب ادبی سبك هند به پیشگاه استاد معنویش حضرت بیدل، زانوی تلمذ ازده، وکسب فیوض ادبی و عرفانی میکرده است، لهذا گفتارش تماماً به مزایای مادی ومعنوی سخنان حضرت استاد پیراسته است، که ما درسطور آینده همکاری وهمسلکی ادبی وصوفیانهٔ مشرقی را تلمیذانه باحضرت بیدل خواهیم دید:

ترك ماسوا

بدانکه عرفاء ومتألهین وحضرات صوفیه، برای سیر مراتب کمال ونوردیدن صراط مستقیم سلوك، مدارج وعقباتی مقرر داشته‌اند، که برای تزکیه وتطهیر روح ازالواث مادی، وعروج به‌مقامات عالیهٔ روحی ومعنوی، وپرواز به فضای پاکیزهٔ معنویت وحقیقت، ماوراء المادة، وفراغ ازشئون وظواهر وتعینات اعتباری، سالك به مرورآن ناگزیر است، تادرین مراحل به تصفیه اخلاق پرداخته، وازکردار ناستوده خود را منزه وپاکیزه سازد.

ازین مراحل گذشته عارف به مقامی میرسد، که ازسائر تعلقات وروابط مادی علاقهٔ خود را می گسلد، وصحنهٔ دل را ازخطور ما سوی الله تهی می سازد.

عارف معروف مشرق حضرت «غزالی» بعد ازطی عقبات ظاهری وکنجکاوی های زیاد درمراتب علوم وفلسفه، باین پایگاه رفیع رسیده، واطمینان قلب مضطرب وپریشان خود را درین مرتبهٔ روحی یافته است (۱)

(۱) حجة الاسلام غزالی کتاب «المنقذمن الضلال» خودرا برین موضوع نگاشته، ومراتبی را که پیش از وصول باین حقیقت طی کرده، تماماً ذکر می کند، واخیرا بعد ازاستقصا وتتبع زیاد قائل شده است که: انی علمت یقیناً ان الصوفیة هم السالکون بطریق الله تعالی خالصة وان سیرتهم احسن السیر وطریقهم اصوب الطرق، واخلاقهم ازکی الاخلاق ..... یکی از ادبا راست:

بوعلی اندر غبار ناقه گم دست روی ناقه محمل گرفت

عرفاء میگویند: برای وصول بسر منزل قرب آلهی، و آنجائکاه شامخی که بلند تر از دنیا و ما فیهاست، شاید سالك از سائر علائق مادی بگذرد، وجهان ظواهر را بدرود گوید!

مهمترین عقبات دشوار گذاری که عارف، درین راه پیش رو دارد، گذشتن از «خویش» است برای رسیدن به مکان عالی «اثبات» شاید خویشتن را نفی کرد، عارفی راست:

هیچ کس مانع خرام تو نیست　　　　تو در راه خویشتن خاری!

عرفای کرام آیهٔ کریمهٔ و ماتلك بیمینك یا موسی را موافق بهمشرب خویشتن خوب تفسیر فرموده اندمیگویند، حضرت تقدس و تعالی، از حضرت موسی (ع) پرسید، بدستت چیست؟ حضرت موسی (علی نبینا و علیه الصلواة والسلام) پاسخ می‌دهد عصاست، اتوکاء علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری؛ ولی چون در حضرت الاهی جلت عظمه می باید ازجمیع لذات بدنی و علائق دنیوی گذشت و تکیه واعتماد جز او به دیگری نباید کرد، لهذا امر اللهی شرف نزول می‌یابد که یا موسی فاخلع نعلیك والقا عصاك یعنی از تمام وسائل مادی علاقه بگسلان، و با دست تهی، بدون تکیه واعتماد برظواهر بشتاب.

در حضرت او چه گفت باید لبیك　　　　آنجا که دگر سلام گنجد نه علیك
این وادی عشق است که پر از ادب　　　　این ارض مقدس است فاخلع نعلیك

حضرت بیدل که از نور دید گان این وادیست وبا کمال همت پا از علائق مادیه کشیده و تمام واردات وتطورات گیتی را غیر مستقر وغبار وهم وخیال می پندارد مردانه بترك آنها دعوت میکند، وی راست:

امید و یاس وجود وعدم غبار خیال است
از آنچه نیست مخور غم از آنچه هست برون آ

دنیای علایق‌مادیهٔ، بنظر جهانبین حضرتش خیلی پست و بی بهاست:

نه مرده چند سوی خشت خاکدان تعلق　دمی چون کن وزین دخمه های پست برون آ

همدرین زمینه شاگرد رشید حضرت بیدل، مشرقی ما راست:

نه از عدم اثری و نه از وجود نشانی　زنیستی بدر آی ورآنچه هست برون آ
ترا نه جای نشستن بوده نه گنبد گردون　تو شاهبازی ازین آشیان پست برون آ

پرواز خیال عارفانهٔ مشرقی ما را ببینید، که عدم و وجود را بی اهمیت شمرده، و شاهباز همت انسانی را از آشیانهٔ گردون نیز به بلند پروازی دعوت می نماید.

بنده را با حضرت تقدس و تعالی رازیست، که دران هیچ چیزی از ما سوی الله نمی گنجد:

الخلوة محادثه السر مع الحق حیث لا احد و لا ملك (خدا را با دل هر بنده رازیست) گیتی آب وگل، وخاکدان دنیا، درین چنین مواقع بدرود گفتنی است، حضرت بیدل چه خوش فرموده:

نه فلك آغوش شوق انتظار آماده است
کای نهال باغ بی رنگی ز آب وگل برآ!

درین دنیای بی آلایش که فارغ ازتعینات ما ومن است، گاهی عارف، بمرتبهٔ صعود میکند، دل که جلوه گاه انوار حق است نیز دران نمی گنجد، آنگاه (دل) را گذاشته، و بیدلانه، دران فضای قدس سیر می کند، حضرت بیدل این قصهٔ بیدلی را با کمال دلداری گفته است:

از تکلف در فشار قبر سوان رسید　چون نفس دل هم اگر تنگی کند از دل برا

سردار یزدان خواه ما، این موضوع را خیلی روشن میگویند:

مهر دل اندر دل خود غیر او را ره مده
دل اگر گردش برون از دل، تو هم ازدل برآ!

مشرقی در دنیای سوزناك عشق، ازخویشتن میگذرد، و با همتی مردانه، قدم بر جان خویش می نهد، و این خود مرتبهٔ خیلی بلندیست در عالم عرفان و تصوف:

تا « مهر دل » از خویش گذشتیم معشقش بر جان قدم از همت مردانه نهادیم

درین رباعی حضرت مشرقی با منطقی ساده ، اضرار تعلق و گرفتاریهای دنیا را چه خوش استدلال می نماید .

تا جنس تعلق بدکان هوس است پا بسته سودای دو رنگی نفس است
از عبرت شیرینی دنیا بنگر بس دست ندامت زده بر سر مگس است

فنا و عدم : فنا و عدم از مقامات بلند تصوف است ، عارف راست که پیش از عدم و زوالیکه هر فرد بشر ناگزیر استقبال کردنی است ، خود را فانی سازد ؛ ازین عقبه گذشته ، مقام « فناء الفنا » میاید که از عالی ترین مراحل سلوك و تصوف بشمار است ، حضرت بایزید (رح) سر حلقهٔ عرفاء گفته است : من اشتها عدماً لا وجود له باصطلاح تصوف « فنا » مقامی است که ظهور هستی حق بر باطن انسان تجلی کرده و آنقدر مستولی و غالب گردد ، که شعور ما سواء را از صفحه ادراك حك نماید ، وقتیکه انسان این « بی شعوری » را هم درك نکرده وجز صحنهٔ تقدس و کبریا را مد نظر نداشت ، این مرتبهٔ روحی را « فنای فنا » نامیده اند!

درحقیقت « فنای فنا » ناشی ازخود « فنا » ست ، زیرا اگر عارف به فنای خود فهمیده و ادراك کرده توانست لاجرم به « فنا » هم نرسیده است ، زیرا « شعور فنا » و موصوف آن هم بذاته اعتبارات و تعیناتی است ؛ ما سوای ذات کبریا جل شانه که منافی با فنا صرف است ، حضرت جامی این موضوع را درین رباعی چه روشن ادا کرده است :

زینسان که فنای خویشتن میخواهی از خرمن هستیت جوی کی کاهی
تا یکسر مو ز خویشتن آگاهی گر دم زنی از راه فنا گمراهی

مقام شامخ وبلند « فنا » آنقدر لطیف وفارغ ازهرگونه هیاهو وغوغای شؤن ظاهری واضافیات مادی است ، که درانجا جزوحدت مطلق چیزی نمی گنجد ،

وعارف را جزبا خدا باچیزی دیگر سروکاری نیست ، سالکی عقبات وموانع این جایگاه رفیع را درسیر مراتب سلوك دیده ، بیخودانه فریاد می کند:

گر زنده ام آلوده بافکار تنم　　ورمرده همان بهشت ودوزخ وطنم
یارب تو بگو بذات پاکت سوگند　　کزدوش چگونه بار « هستی » فکنم
یا اینکه : درد سرما همان سر ماست　　باری که بدوش ماست دوش است

عارف جامی راست :

یارب مددی کز دوئی خود برم　　وز بد ببرم واز بدئی خود برم
درهستئی خود مرا زخود بیخود کن　　تا از «خودی» و «بیخودی» خود برم

عارف دل آگاه و « بیدل » همه دل ، برین مقام چه استادانه می‌آید :

که شیفتهٔ محیط فردو زو جیم　　که داغ حضیض و گاه محو اوجیم
بی وصل فنا زورق ما طوفانی است　　تا غرقه نگشتیم اسیر موجیم
یا ، درعبادتگاه ما کانجا هوس را بار نیست　　نقش‌خویش‌ازلوح‌هستی‌گرتوان‌شستن وضواست

سر دارعرفان آگاه مشرقی که ازدلباختگان شاهد فناست ، درین موارد گفتاری شیوا وپسندیدهٔ دارد :

بشنو زمن ، این نکتهٔ معنی دریاب　　بیدار شو از توهم خویش زخواب
خود را زمیانه گیر تا بینی فاش　　زیرا که‌تو ئی بررخ مقصود حجاب



سربازی

زاده طبع محمد سرور خان صبا
عضو انجمن ادبی کابل

اگر مسرت بلبل ز بوستان پیداست	اگر ز پرتو خورشید ذره ها بهواست
اگر نشاط تو قمری بقد سرو رساست	ز شمع در دل پروانه آتشی بالاست
چراغ حضرت عشق است هر طرف روشن
نه صرف در دل ما خانه کرده مهر وطن

خوش آن کسی که بعشق وطن گرفتار است	خوش آنکه در پی این افتخار سرشار است
خوش آنکه باوطن از صدق دل وفادار است	خوش آنکه عز وطن را بجان طلبگار است
به قول وفعل نکو دارد احترام وطن
همیشه می بکند جستجوی کام وطن

بهار ایوطن اکنون که افتخار تو است	ز نهضت تو به آفاق شهرتی به سزاست
پی عروج تو در سعی ملت استعداست	زعشق اوج تو پر شعله سینه ودل ماست
نگار خانه غیرت سرم فدای تو باد
دل پریده ام همواره در هوای تو باد

گهیکه بود بعشق تو دل پرازونیاز	شدم زخانه برون باخیال دور و دراز
قدم بروی سرك میزدم سوز و گداز	شنیدم از لب موزیکه ناگه این آواز
ز برق پرچه عسکر بود توان وطن
هزار جان گرامی فدای شان وطن

به حیرت از اثر همچنین صدا ماندم	ز اختیار برنگ دگر جدا ماندم
مثال عالم تصویر جا بجا ماندم	به جستجوی موزیکه پا بسا ماندم
به صحن قشله عسکر در آمدم چو نسیم
که هست قطعه سرباز داخل تعلیم

ز پر دلان فدا کار شهر یار جوان   ز خیل عاشق اعلای کشور افغان
ز واقفان اصول نبرد عصرو زمان   به فن حرب بدیدم مهارت شایان

ازین معاینه خورسند و شاد گردیدم
بر از شکوفه چو نخل مراد گردیدم

درین زمان که دل از فرط شوق می‌بالید   شفق به سمت افق قطعه قطعه گشت پدید
شگفته شد بدگر رنگ غنچهٔ امید   به مهر ملك بیانی مرا به گوش رسید

که یك جوان رشید عسکر وطن پرور
ز جذب عشق چنین می بگفت با افسر

منم که عشق وطن آتش نهاد منست   گذشتن از سر و جان شیوهٔ نژاد منست
به آب و خاك وطن تا ابد وداد منست   یگانه حفظ و عروج وطن مراد منست

مرا به عشق وطن زاده است مادر من
که بیقرار دل افتاده است در بر من

منم بمعرکه مرد فعال سر بازی   منم که نیست مرا جز خیال سر بازی
منم که صف شکنم از کمال سر بازی   منم که با خبرم از جلال سر بازی

توان گرفت عروج دو کون با شمشیر
که هست شاهد مقصود یار مرد دلیر

منم که عید و برات منست نوبت جنگ   منم که سر برم از اژدها و شیر نهنگ
منم که ساعد و مشت منست توپ وتفنگ   منم گلولهٔ غیرت که تا کشم آهنگ

ز خون خصم وطن لاله زار می‌سازم
دل مخالف خود داغ دار می سازم

ز همت پدران درس غیرت آموزم   ز عزم جزم به طبراق توشه اندازم
چو برق خرمن هستی دشمنان سوزم   چراغ شوکت ملك کهن بر افروزم

فضای مملکتم در نظر بود گلشن
بروی هموطنان چشم الفتم روشن

بجان اطاعت قانون کشورست مرا ‌ ‌ بدل محبت ناموس اکبرست مرا
برادران وطن یار و یاورست مرا ‌ ‌ عزیز خاطر و با جان برابرست مرا

بصدق دل در رهٔ اجلال قوم میکوشم
که تا تفنگ شجاعت فتاده بر دوشم

برای شان وطن مرد جانسپار منم ‌ ‌ به بد سگال وطن یار کار زار منم
سر عدو ببرم تیغ آب دار منم ‌ ‌ اگر سرم برود باز کامگار منم

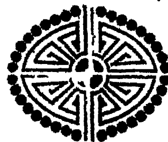
بافتخار شوم داخل بهشت برین
بذوق بوسه ستانم ز لعل حور العین

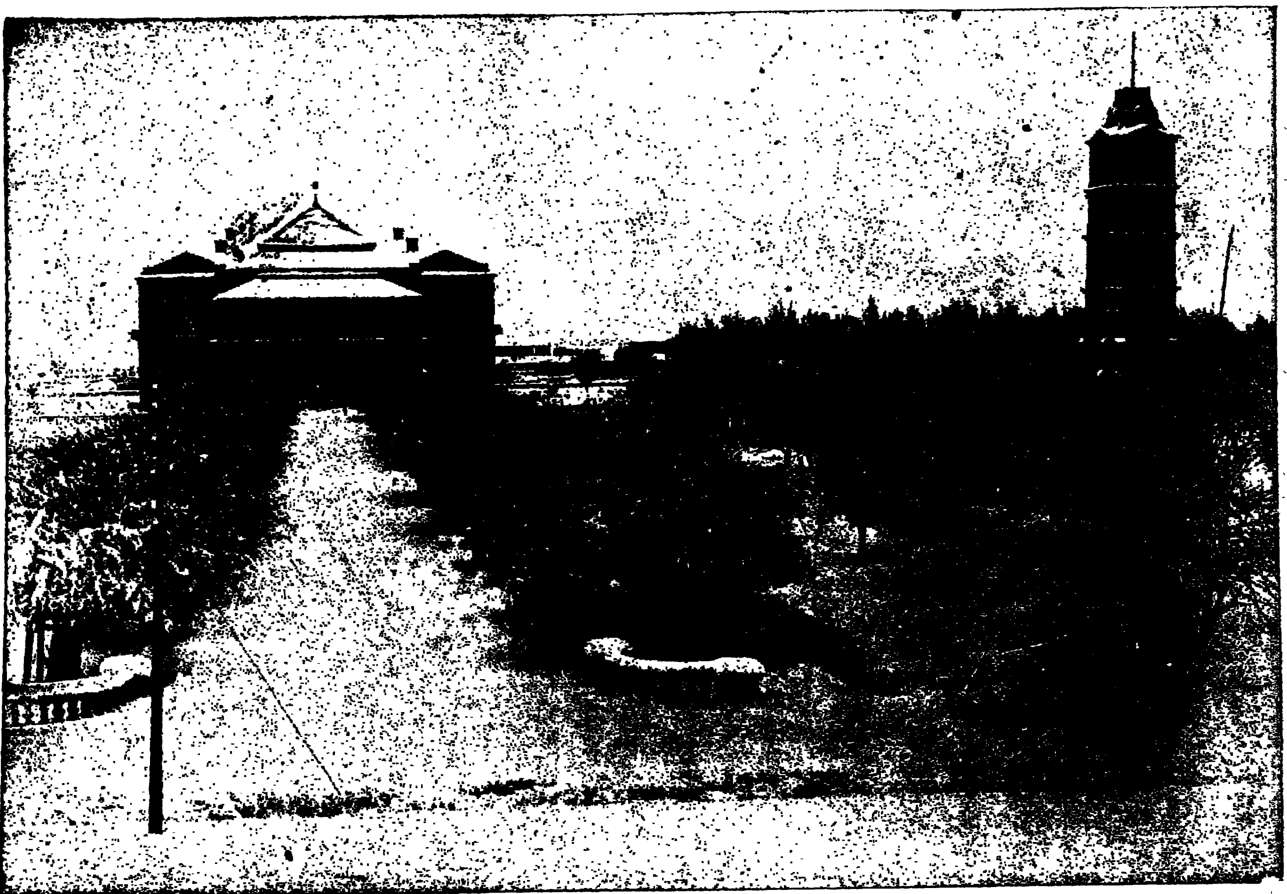
بامن و راحت کشور بود سر و کارم ‌ ‌ مفید عافیت قوم گشته کردارم
به پهره های شبی چون ستاره بیدارم ‌ ‌ محب شاه جوان عسکر وفادارم

همیشه فاتحه خوانم بروح (نادر شاه)
فدا کنم سر خود در حضور (طاهر شاه)

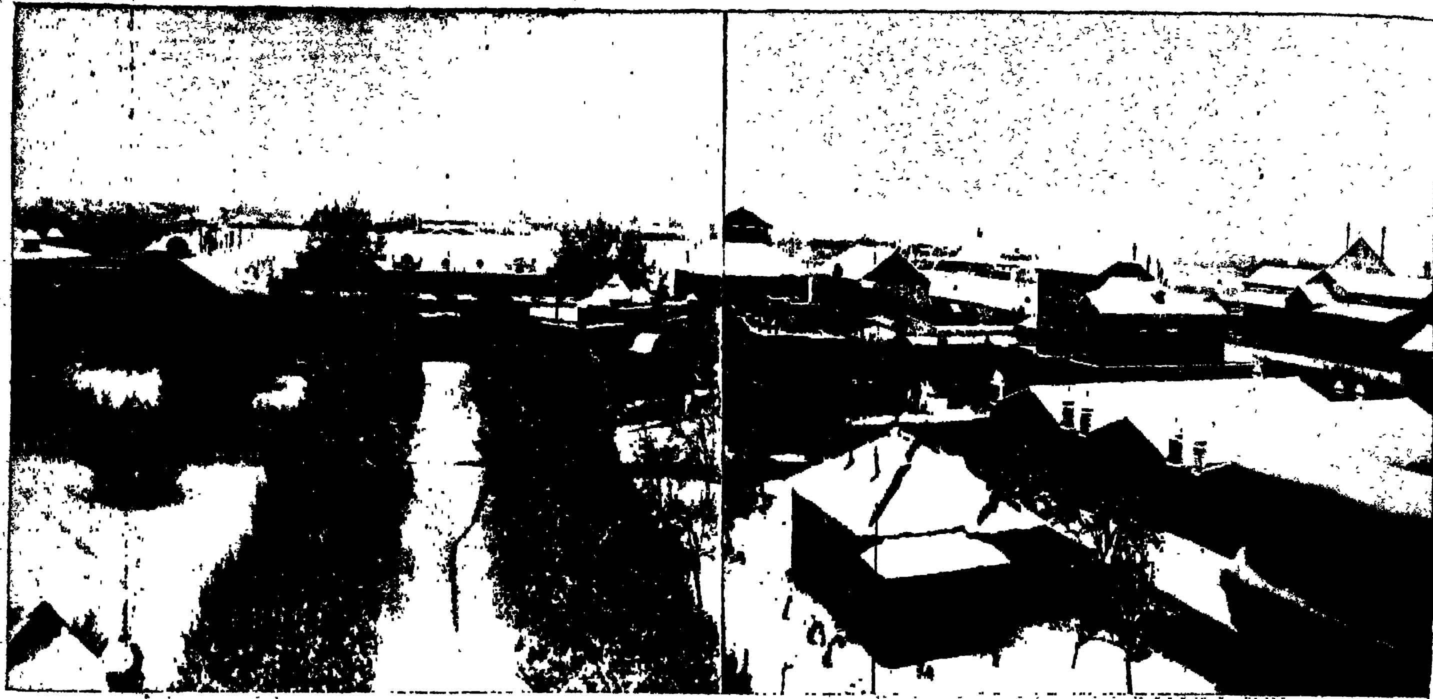
(صبا) بصدق سر خویش کن نثار وطن ‌ ‌ اگر تو میطلبی شوکت و وقار وطن
بمثل عسکر سر باز باش یار وطن ‌ ‌ دمی جدا مشو از عشق افتخار وطن

رسول می گفت که (حب الوطن من الایمان)
ز عاشقان وطن باد عسکر افغان





از مناظر دلکشا موقع برف باری



از مناظر داخلی ارگ بروز برف باری

قطرات سرشك

دربارگاه محمود و سنائی

یا

برخرابه زار شهرستان تاریخی غزنی

از طبع ص ، عبدالحی خان حبیبی
مدیر طلوع افغان قندهار

انجمن محترم ادبی کابل :

این اشك های گرم و سوزانی که در حین سیر خرابه زار غزنی ، و زیارت مزارات حضرت محمود و سنائی فشانده بودم و دردامن فراهم آمده اینك یکجا تقدیم میکنم ، تا بذریعهٔ آن انجمن ، به پیشگاه حساسین گذاشته شود ، اگر این ناله جانگاه ، و خذف پارهٔ بی مقدار را هموطنان عزیزم با نگاه لطف و دقت ، تلقی نمایند زهی سعادت من !

از افق جون مهر عالمتاب رفت　　شب شد و از دهر آب و تاب رفت

ماه نو رخسار بنمود از افق　　چهره بر افروخت از بی تتق

آسمان آئنه سان تابنده شد　　تابش مهر از مه نو زنده شد

بر فراز آسمان افروخت جهر　　نو عروسی مه بو آن دخت مهر

آمدم در بارگاه غزنوی　　آن تجلی گاه فیض معنوی

غزنه ، شهرستان زیبای جهان　　مخزن اسرار علم باستان

غزنه ، دانشگاه دیرین هنر　　مرکز آداب و آئین بشر

روشن از وی چشم علم و فلسفه　　شسته از روی همه دست سفه

پرورشگاه فنون باستان　　روضه (۱) تمثال مینو بیگمان

مجد دیرین خفته در کهسار او　　بر فلک شاید زند لاف علو

خاك او آرامگاه سروران　　مهد او گهوارهٔ علم جهیب

زیر خاکش تاج داران خفته اند　　شیر مردان نامداران خفته اند

«۱» روضه جائی است در غزنی ؛ مدفن حضرت سلطان محمود غازی .

کهنه محدش سر نهفته زیر خاک | ناله می آید بگوش از هر مغاک
ای که داری سیر آثار کهن | زین کهن ویرانه مهد علم وفن
اندکی آهسته تر بگذار پا | بر سر خاک من از بهر خدا
کاین زمین یکسر مزار اولیاست | مدفن شاهان با کوس و لو است

هر قدم ایوان شاهان شماست
مشت خاکی از نیاکان شماست

غزنه ای شهر جهان آشوب ما ! | یادگار روزگار خوب ما !
ای که داری صد چو محمود و ایاز | مامور فرزند های سر فراز
از تو کاخ سروری شد سر بلند | از تو آمد کفر و ظلمت را گزند
قاهری از کو هسارت جلوه گر | خاک پاکت مدفن علم وهنر
فخر تو افسانهٔ محمود سو | خاک پاکت ایشیا را آبرو !
از تو روشن چهر زیبای ادب | فیض و تابان در سیمای ادب
ای تو کانون شرار علم و فن | ای تو روشن کرده ادوار زمن
نور دانش از زمینت تا بمه | سروری از مرکزت در تافه
منبع هر علم و فن آغوش تو | نازش امروز و فردا، دوش تو
ای زمین پاک و خاک مرد را | تربت اجداد کشور گیر ما !
دور ایامت چرا این گونه کرد ؛ | کاخ مجدت را چرا واژونه کرد؟
کو چراغ عظمت دیرین تو ؛ | ای بهار مجد ؛ فرور دین تو ؟
شوکت « محمود » را نامی نماند | اندرین خاک دخود کامی نماند
آنکه می کوبید کوس سروری، | آنکه می نالید از و دا نشوری
آنکه برق دشنهٔ براق او | تابش شمشیر دشمن رات او
چار سوی مملکت را آب داد | رخت دشمن حمله با سیلاب داد
فرهاالمکبر مجد دت ... شد ، | شوکت اقبال ... شد
زان محیطت گوهری . آبی نماند | آبروئی ، ... ، تابی نماند
لاجرم ریزم ز دیده اشک تر | دامنت سازم ز مرگان پر گهر

ای محیط مجد ما ، ای مام پیر
هدیهٔ از بی نوائی هم پذیر !

از جگر سوز کباب آورده ام | داغ و درد سینه تاب آورده ام
گریه ام از درد پر سوز من است | آه من بیر جگر دوز من است

بر سر خاکت بگریم زار زار — دجله را سازم دو چشم اشکبار
از سنائی قصه‌ها گویم دراز — تازه سازم راز محمود و اياز
داستان کهنه را بخشم نوی — بر فروزم چهر مجد غزنوی
حرفی از عهد شبابت آورم — تا به یاد شیخ و شابت آورم
از حديقه (۱) گلستان سازم نوی — «روضه» را رشك جنان سازم نوی
بگذرانم تیر آه خود ز خاك — تا نماید سینهٔ این خاك چاك
بعد از آنت سینه حفاری کنم — تا بیا کام دمی یاری کنم

تا نماید سر مجد کهنه ات
بر فروزد شعلهٔ دیرینه ات

ای که داری قلب آگاه و خبیر — بشنو از من قصهٔ غزنین پیر
با تو گویم داستان سینه سوز — لحظهٔ حات برادر دل سوز
واژگون افتاده کاخ مجد ما — رونق بازار فضل آسیا
بین کهن ویرانه حالا بیش نیست — آخر ای رهرو، کمی عبرت! بایست!
بنگر آخر مرکز معمور ما — مهد عظمت، کشور پر شور ما
زیر خاك یأس و بیسی خفته است — بی بی پر شور مستی خفته است
سیر کردم توده های خاك او — رحمت حق بر قبور پاك او
یکطرف دیدم سنائی را خموش — مرقدش بر چهر پاکش روی پوش
آمدم در بارگاه شهریار (۲) — با کمال رعب و آداب و وقار
داستان سومناتم در نظر — بود از تاریخ ماضی جلوه گر
تربت خاموش او دیدیم و بس — بی سپه، بی موکب سلطان نه کس
زان همه فر و جلال و مجد و شان — کس نه سد اندکی نام و نشان
بت شکن سلطان محمود دلیر — مانع زور آوران در دار و گیر
رفته در کنج لحد در خواب مرگ — بی شکوه سلطنت بی ساز و برگ
اشکها بر خاك پاکش ریختم — شعلهٔ از سوز دل انگیختم
ناله ها کردم که ای مرد غیور! — ای بدولت محو آثار محور

(۱) حديقه» نام اثر منظومیست، از حضرت حکیم سنائی غزنوی درفلسفهٔ عرفان و تصوف.
(۲) حضرت شاهنشاه محمود غازی

ای که در دل ورد قرآن داشتی — با خدایت بود دائم آشتی
تازه تر کردی تو آئین عمر رض — ای ز تو اسلام را شانی دگر
وحدت از تیغت گرفته آب و تاب — دین حق را بودهٔ چون آفتاب
آبروی دین یزدان بودهٔ ! — گر فزون گردد تواش افزودهٔ (۱)
رهی از آفتابت نوریاب — تا رسانیدی بدو « ام‌الکتاب »
دین حق را دادهٔ فر دگر — ای ز بخت نور ایمان جلوه‌گر
گرچه در خاک سیه خوابیدهٔ ؟ — پیکر ما را سوی سینا دیدهٔ

« خیز، واندر گردش آور جام عشق
در قهستان تازه کن پیغام عشق (۲) »

ای فقیر صاحب شمشیر ما ، — شاه ما سلطان کشورگیر ما !
ای فزوده دین حق برتر ز تو — دیدهٔ اسلام روشن تر ز تو
شعلهٔ توحید حق افروختی ! — کفر و الحاد و ضلالت سوختی !
رخش همت تاختی در هر طرف — بهر نشر دین حق بستی تو صف
ای شهنشاه رموز آگاه حق — ای ز آئین عمر رض خوانده سبق
تیغ تو هرگز نشد اندر نیام — بر روانت باد از ما صد سلام
گمرهان را دین حق آموختی ! — رهروان را راز ره اندوختی
بس کنون برخیز و بین ای شهریار ! — مسلمین در فقر پستی مبر دچار
بی خبر از حرف و صرف این و آن — بی خبر از رسم سیر رهروان

« بر این اوراق را شیرازه کن
بار آئین محبت تازه کن ! »

شعله های سوز دل گشته خموش — بزم ما خالی ز شمع گلفروش
سینه ها خالی ز سوز و ساز عشق — طائر ما مانده از پرواز عشق
جنبشی اندر نهاد ما نماند — کوششی اندر نژاد ما نماند
در درون سینه داغ و درد کو ؟ — آن دل پرجوش و آه سرد کو ؟
شمع ما را نمانده چشم تر — شمع ما از سوز پنهان بی خبر

---

(۱) این مصراع از مولوی بلخی (مولوی رومی) است.
(۲) ابیاتیکه بعد ازین در بین این علامت « » گرفته شده، تضمین است از کلام حضرت علامه دوکتور « اقبال » شاعر اسلامی هند.

نی بدورش پر زند پروانهٔ — نی فروزد از رخش کاشانهٔ
دور غزنی، نوبهار (۱) ما گذاشت — وان شکوه ننگنهار (۲) ما گذشت
از هرات وبست و بلخ و بامیان — جز تل خاکی نمی یابی نشان
خیز! ای شاه غیور ما ببین — غزنی خود را نهفته در زمین
ناله های انتشار «روضه» ات — یاد دارد عظمت پارینه ات
« یارب آن اشکی که باشد دلفروز — بی قرار و مضطر و آرام سوز »
« کارمش در باغ و روید آتشی — از قبای لاله شوید آتشی »

اینچنین اشك روانی دیده را
دیدهٔ خونبار حسرت دیده را

ای شهنشاه غیور نامور! — فیضها از تربت تو جلوه گر
خاك پاکت دیده ها را توتیا — درد ما را روضه ات دار الشفا
لمعهٔ تیغ تو در کهسار ما — تا کنون تابد چو مهر پر ضیا
ای تراحق داده آئین عمر رض — دین ما را از تو شان و زیب وفر
بت شکن سلطان باگاه و سریر — شهریار قاهری اما فقیر
تیغ «لا» را از نیامش آختی — آشکارا رمز «الا» ساختی
عالمی را از ظلام کفر و شین — واکشیدی ره نمودی فرض عین
مسلم از تو قاهری آموخته — هم ز فیضت دلبری اندوخته
قاهری با دلبری آئین تو — زاد عقبی از جهاد تمکین تو
خیز و ما را از زبان سودی بده — شعلهٔ، داغی، دلی، دودی بده
وه که رفت اکنون توان مسلمین — پرشکوه بود از توشان مسلمین
فطرت سیمائی ما خفته است — ذوق جنبش [illegible] است
رشتهٔ وحدت ز دست ما گسیخت — خاك خواری بر سر آفاق ریخت
« من شنیدستم ز نباض حیات — اختلاف تست مقراض حیات »

« از یك آئینی مسلمان زنده است
پیکر ملت ز قرآن زنده است »

(۱) نوبهار بلخ در اعصار تاریخی وطن، مدنیت مشعشعی را گذشتانده است.
(۲) مدنیت بودائی هده و وادی سکبهر، از مشهور ترین مدنیت های تاریخی وطن ماست.

جستجوی و قاصد

ای صبا پیك گرفتاران غم — یکنفس در روضهٔ غزنی بچم
باز رنگ گلستان را تازه ساز — روی خوبان چمن را غازه ساز
لاله های گلشن غزنی نگر — داغها بر سینه و خونین جگر
یاد آر، از دور فرخ فال او — کن گذر! بر برج و بر اطلال او
روضه ومنار واطلالش ببین — یادگار دور اجلالش ببین!
بر مزار آن سنائی در گذر — مرقد پرفیض سلطان را نگر!
سوزش داغ کهن را تازه ساز — آب وتاب انجمن را تازه ساز
یکجهان آرزو را خفته بین — اندرین خاك سیه زیر زمین
اندرینجا رادمردان خفته اند — شهریاران پادشاهان خفته اند
تل خاکش بسیهٔ اجداد ما — پیکر آبای پیك راد ما

تا نرنجد روح اجداد کریم
اندکی آهسته پانه ای نسیم!

ای صبا، ای پیك فرح فال ما — آگه از ماضی وهم از حال ما!
کن گذر بر غزنی مینونشان — اشکها بر خاك محمودی فشان
عرضه ده کای شهریار نامورا — باری از کنج لحد بردار سر
تیغ تیزت زنگ غفلت خورده است — در نیام نامرادی خفته است
عصر نو سرنگ ها انگیخته — بر مسلمان خاك ذلت بیخته
ناله ها بی تاب ودلها دردمند — اشك ها خونریز وپیکر ها نژند
عزم صدیقی و فاروقی نمانده — شوکت ایوب و سلجوقی نماند
فر غوری سطوت افغانیان — شان هوتك شوکت درانیان
مجد وشان احمد(۱) ومحمود(۲) ما — مایهٔ عز و علا وسود ما
چون زدست ما برون شد لاجرم: — کار ما افتاده با اندوه وغم

این بود امروز کیف حال ما
تا چه خواهد گشت استقبال ما؟

آواز نیاکان

بگویم شرح درد اندرون — وا نمایم راز پنهانی برون

(۱) اعلیحضرت احمد شاه بابای غازی (۲) شهریار محمود فاتح هوتك.

از صبا پیغام نو آورده ام
نکته ها از خاك غزنه چیده ام
ناله ها از خاك خاموشش بلند :
کای خلف، ای پورما ، ای ارجمند!
زندگانی را بقا از کوشش است
رمز و سر زندگانی کوشش است
گر همی خواهی تو اسرار حیات
وا کشایم عقده از کار حیات
موج را جنبش ، محیط زندگی
گر نه جنبد میرد از افسردگی
ای ترا داده است حق عزم متین
پنجه ات از کوهسارت آهنین
در عروقت خون گرم سالفین
در نهادت نور ایمان و یقین
کوششی کاین سر سر زندگی است
کوششی، کاین رمز خوش فرخندگی است
از فروغ نور خود آگاه شو!
واقف اسرار الا الله شو
شعلهٔ وحدت بکوشش برفروز
« اندکی خودرا درین آتش بسوز
ای امانت دار تهذیب کهن!
پشت پا برمسلك آبا مزن! »

نکته ها گویم زاسرار وجود
وا نمایم پرده از کار وجود
باتو گویم رسم و آئین حیات
نکتهٔ از رمز ملقین حیات
« زندگانی از خرام پیهم است
برگ و ساز هستی موج از رم است
گر همی خواهی حیات جاودان
پارهائی از فریب این و آن
صحنهٔ دنیا مقام جستجو است
از تنازع للبقایش آبرو است
ای دلت جولانگهٔ نور خدا
هان شنو از خاك آبا این صدا .
از فروغ شرع حق افروز دل
غیر قرآن هرچه پیش آید بهل
« مسلم استی دل باقلیمی مبند
گم مشو اندر جهان حون و چند »
« سر دل کن هان که در پهنای دل
می شود گم این سرای آب و گل »

ای خلف ای پور آمروز پدر!
باتو گفتم پند جانسوز پدر
زان فروغ شعلهٔ دیرینه ات
شمع نو افروختم در کلبه ات
از نیاکات گرفتم این پیام
برروان شان تحیات و سلام
باتو گفتم سر سر این نکته را
نالهٔ اجداد غزنی خفته را
خیز! واجزای پریشان زنده ساز
در کهن گیتی ، ز نو هنگامه ساز

(انتها)



شاعر نو

ابیات ذیل زاده طبع شاعر نو قریحهٔ وطن جناب محمود خان منشی مجلس محترم اعیان است . ما ورود این شاعر تازه را در عالم ادبیات تهانی و تبریك میگوئیم .

پس از تقدیم تحفه تعظیم وهدیه تکریم ، عرضه پرداز است :—

در دورهٔ درخشان اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید رحمة الله علیه و عصر سعادت حصر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه خلدالله ملکه که میتوان بهترین و نیکوترین ادوار سلاطین این مملکت قرارداد ، با نظم و نسق تمام امور سلطنت داری که بر همکنان اشکار و معلوم است عالم ادبیات نیز درقطار دیگر امور ترقیات شایانی نموده ، ازپرتو توجهات شاهانه شان ، بلبلان خوش آهنگ درگلستان وطن سرگرم نغمه پردازی وادیبان سراپا فرهنگ ، ازاشعار با آب و رنگ مشغول سخن طرازی بوده وگلهای بوقلمون را ازبوستان معانی بدست خیال فراهم آورده درپیشگاه انظار ارباب خرد میگذارند ، که شمیم عطرآمیز آنها دماغ بنیش را تر و تازه ، وسخن را بلند آوازه میسازد .

بالجمله چیزی که در عالم ادبیات و مطبوعات وطن عزیز ، اضافه تر باعث مسرت ودلچسپی ما وسائرهموطنان محترم واقع شده ، مجلهٔ شریفه کابل است که ماهواره طبع ونشر گردیده ، ازمضامین شیرین واشعار نمکین خود که زادهٔ طبع زرین وافکار متین یکعده ازفضلای ناموروطن است ، خاطرمطالعه کننده گان را فرحت بخشیده ، ذواتی راکه به ادبیات سروکاری دارند بسخن پردازی و نکته سنجی تشویق و ترغیب میدهد .

ازان است که این بندهٔ بیمقدار که یکی ازاخلاص کیشان فضلای وطن وهوا خواه این انجمن وبالاخره یك فردی ازمشترکین مجله محترم کابل محسوب میشود .
خوشه چینی خرمن ادبارا اختیار کرده وازفیض مطالعه مجله شریفه ذوق سخن سرائی دردماغم جاگیر شده، اینك چند غزلی ازخیال قاصر وفکر نارسای خویش «که ازاظهار آن خیلی خجالت میکشم» باین تازه گیها سروده بفحوای این رباعی: —

لائق نبود قطره به عمان بردن — خاروخس صحرا بگلستان بردن
اما چکنم که رسم موران باشد — پای ملخی نزد سلیمان بردن

یك دوغزل آن را هدیةً بانجمن عالی تقدیم کردم ، تا اگر قبول خاطر شان واقع شده وقابل اندراج مجله موصوفه دیده شود البته مباهات نموده آینده نیز حتی المقدور چیزی که ازقوه بفعل آید تقدیم خواهم نمود .

والا: —

شگفتن غنچه بی رنگ وبورا میکند رسوا — همان بهتر که دست بی هنر درآستین باشد

باتجدید احترامات فایقه « محمود »

از شربت تبسم دل خورده آب نیمی — وز تندی نگاهش زهر عتاب نیمی
تمثال زلف وریش شام سیاه وماه است — یا آفتاب باشد زیر سحاب نیمی
شبهای نامرادی از هجر بگذراندم — در آه وگریه نیمی در پیچ وتاب نیمی
خورشید عارض او ازچشم ما نهانست — در جرم زلف نیمی زیر نقاب نیمی
ایام زندگانی مانند برق بگذشت — در اضطراب نیمی درخور دوخواب نیمی
(محمود) فکر بیدل شد رهبر بیانم — ورنه نیم بمعنی در پیچ وتاب نیمی

❀ ❀ ❀

بجان آمد زدستش بینوا دل — چه گوید زان بت شیرین ادا دل
ندانستم که از بخت بد آخر — زمن رنجد جدا یار وجدا دل
حدیث عشق آتش زد بجانم — ازان روزی که الفت یافت با دل
نمیگردد ز آئین محبت — اگر بیند دوصد جور وجفا دل
مرا بیگانه از عالم نموده است — چرا با عشق گردید آشنا دل
گدای کوی عشق آمد ازان رو — که سلطان است عشق وبینوا دل
برو (محمود) دامان محبت — بکف آر وببر از ماسوا دل

شاعر

ترجمه و ارسالی جناب قیام الدین خان
خادم

گویند که گل همراه خوبصورتی خویش خود بخود سرسبز و شاداب میگردد، وقتیکه خوبصورتیش رو بزوال نهد، پژمرده میشود، شاعر در تأثرات نظمهایش نشو و نما کرده زنده میماند، نظمهای او دامان شخصیت اوست که در قید وقت و حدثات مضطرب بنظر می آید، روح در نسخهٔ سخت دلی حدثات چسان بقرار زنده میشود،

گل از حسن و جمال خود زنده است، چون جمال او ختم میشود خشک میگردد
نغمهٔ شاعر در هر لمحهٔ مرگش مرثیه خوانیست، زندگی باشد یا نه شاعر شخصیت خود را در کشمکش ابدا ساعت خاص زنده نشان میدهد،

نغمهٔ شاعر یک جسم است و جسد بی روح نیست، اثر نغمه که حصهٔ دوامدار اوست بعد از این نغمه نیز زنده مانده از نواحی خیالات پراگنده میگذرد، اعماق قلب خاکی را منور میشود،

اثر نغمهٔ من یک سایه است، مرا در زیر سایه جلوهٔ سفید و معصوم روح خود بنظر می آید، پرواز روح من مرا از مصائب دنیا نجات داده بطرف کدام دنیای دیگری میبرد،

بهار گذشته است

شگوفه گاهها ... سبزهای لب لشان بها است ... اس ...
برگ خیلی خرم بنظر می آید، بهار یک روح است، که در جنگل خزان جامهٔ سبز و درخشان را پوشیده مخمور نشهٔ خواب در پرواز دیده میشود

ناگهان در صحرای ویران و خزان شدهٔ دنیا چون موسم بهار آشکارا گرده،
و نور شخصیتم در زمان آینده درخشنده پیغامم برای نسلهای ما بعد باعث تسلی گردد
(«فان نگیچو» شاعر جاپانی) ترجمه از «کاروان»

شعر العجم

ترجمه ونگارش سرور خان گویا

این کتاب نفیس که خیلی مورد احتیاج وتوجه ادبای فارسی زبان بوده وتا امروز در دسترس عموم نرسیده است انجمن ترجمه واصلاح وطبع ثانی آنرا آرزو داشت اینك جناب گویا هم کار محترم ترجمه واصلاح این اثر مهم اقدام کرده وامید واریم خوانندگان وشائقین ترجمه واصلاح آنرا مسلسل در مجله قرائت واستفاده نمایند اخیراً ازین اقدام آقای گویا عضو محترم خود انجمن اظهار تشکر مینماید (انجمن)

حصهٔ سوم

مصنفه شبلی نعمانی مرحوم

از فغانی تا ابو طالب کلیم

شعرالعجم از کتاب هائی است که تاحال زبان فارسی بلکه در زبان های اوروپائی هم درین موضوع نگاشته نشده اهذا وزارت معارف افغانستان چند سال قبل ترتیب امر ترجمهٔ آن داده هر یك از مترجمین حصهٔ را ترجمه نمودند چنانچه حصهٔ اول ودوم وچهارم وپنجم آن در مطبع سنگی ماشین خانه طبع شده وبدون حصهٔ دوم باقی حصص در وزارت معارف موجود است ولی متاسفانه که در طبع وترجمهٔ آن توجه واهتمامی نشده وازحیث نفاست طبع واغلاط واوان وعدم فهرست وسائر محاسن ومزایای صحافتی نقیصهٔ بزرگی را دارا است خصوصاً حصهٔ دوم که طبع آن مقرون به شورش داخلی بوده ازهمه بیشتر نقص مبتلا بلکه تماما اوراق وفورمه های این حصه که بمطبع سنگی ماشین خانه طبع میشد از بین رفته است وحصهٔ سوم آن که از فغانی تا ابوطالب کلیم است

تا حال بکلی ترجمه نشده اکنون بنده خواستم که این حصه را بطرز و شیوهٔ که روش مجلهٔ کابل ومعمول دیارماست ترجمه نموده وباقی حصص را تصحیح واصلاح نموده دوباره طبع نمائیم ازخداوند توفیق اتمام آن را استدعا می نمائیم.
مترجم سرورگویا

آخرین دورهٔ شاعری فارسی

در ایران آخرین فرمان روای خاندان تیموری ویادگار سلاله چنگیز خانی سلطان حسین میرزا بود. دراواخر سلطنت وی سلطنت صفویه آغاز نهاد که کیفیت اجمالی آن حسب آتی است. شیخ صفی الدین آرد بیلی ازیك خانوادهٔ مشهور وسجاده نشین سادات بود ودربین فرزندان وی سلطان حیدر که مردم اورا ولی و بزرگ کامل میدانستند بظهور آمد، مریدان او کلاه دوازده گوشه ای قرمزی رنگ بسرمی نهادند وباین نسبت بسرخ سرمشهور شدند سلطان حیدر دریك معرکهٔ جام شهادت نوشید وپسروی شاه اسمعیل که جانشین پدر بود درمحرم سنه ۹۰۵ هجری بهمراهی هفتاد نفر برآزربایجان حمله کرد ورفته رفته این جماعهٔ کوچك بقدری دائرهٔ خودرا وسیع ساختند که برشیروان نیز هجوم برده فرمان روای آن دیاررا شکست دادندودرظرف بیست و پنجسال یك سلطنت وسیع وبرامن تاسیس نموده بنیاد حکومت صفویه را گذاشتند سلطان حیدر درسنه ۹۳۰ هجری این خاکدان را پدرود کفته بعالم باقی شتافت.

بعد ازوپسرش شاه طهماسب که وارث سلطنت پدربود برای عمران وارتقای مملکت بیشتر مساعی وکوشش صرف نمود چنانچه تعداد قشون رابیك لك وچارده هزاررسانید وولایات دورونزدیك همه را تسخیر نمود ومدت پنجاه و پنجسال حکومت کرده درسنه ۹۸٤ هجری وفات یافت بعدازوی پسراو اسمعیل میرزا

وپس ازاسمعیل میرزا پسر اوشاه‌عباس درسنه ۹۹۵ بر اریکه‌سلطنت جلوس نموده تاج شاهی بر سر گذاشت شاه عباس دروسعت حکومت وانتظامات ملکی خود اکبرپاشاه‌جهان ثانی بود او توانست که سرتاسرایران را بزیر نگین شاهی خود آورده قلمرو خود سازد. خراسان را ازازبکها گرفت ارمنستان رافتح نمود عراق عرب را ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت باترکان مساویانه و عادلانه صلح نمود خلاصه از خراسان تا عراق قلمرو حکومت وسلطنت اوبود. برای تحکیم و تعمیم امنیت وآبادی وسرسبزی مملکت خیلی کوشش وجانفشانی نمود (چنانچه خاندان تیموری که درانوفت به هندوستان فرمان روائی داشتند نتوانستند که کوشش ومساعی شاه عباس رانسبت به حکومت خود مرعی دارند) درسر تاسرمملکت کاروان سرای ها بنا نمود تا برای مسافرینی که رفت وآمد دارند تمام اسباب ولوازم آسودگی مهیاوآماده باشد واله داغستانی درتذکرهٔ خود چنین مینوسد :

« جمیع عمارات معظمهٔ ایران بنا کردهٔ آن شهر یار است، چندین شهر درمازندران و خراسان وعراق و آذربایجان ساخته است، خصوصاً اصفهان را که رشك جنان نموده، قانونی به جهت مهمانداری مسافران بحر وبربسته‌بودکه‌درجمیع مراحل‌ومنازل ازیك هزار و ازهزار تاده هزارازغریب و توانگرازرعیت وسپاه راه می وغریب هرکس وهر قدر بودند، درکاروان سراها که ساخته است هرگاه وارد می‌شدند همان لحظه، مایحتاج‌حتی‌بستر وفراش‌درخور هرکس ملازمان شاهی که باین کارگماشته بودند، حاضر میکردند وظروف در کمال تکلف ازچینی وغوری وغیره درهر منزل ومکان آنقدر بوده که همه مسافران را کفایت همی‌کرد و باز به تحویلداران مکان سپرده می شد واین امر بیشتر ازعراق تا مازندران بوده ودراطراف وبلاد دیگر نیز رواج داشته لیکن

نه باین افراط ».

شاه عباس بعد از ٤٤ سال حکومت درسنه ۱۰۳۸ هجری وفات یافت بعد ازوشاه صفی وپس ازآن شاه عباس ثانی به تخت سلطنت جلوس نمود ودرسنهٔ ۱۰۷۷ هجری وفات یافت.

خاندان صفویه اگرچه در حق قسمتی ازرعایای خود ظلم و بیرحمی و سفاکی را به نهایت درجه رسانیدند، بعبارت دیگر تمام اشخاصی را که ازقبول ارادات آنها انکار وابا می ورزیدند یکسر قتل وهلاك می نمودند چنانچه در مآثرالامرا وغیره ازین داستان های خونین خیلی نقل شده ولی رویهم رفته در تمام مملکت یکطرفی ویك جهتی پیدا شدوازین مملکت وسیع وپهناور تمام کشمکش ها و جنجالهای لشکری وکشوری بر طرف گردید تمدن و تهذیب دورهٔ ترقی وشکوه خود را بسر می برد درهر چیز تکلف ونفاست ازحد زیاده پیدا شد دراثرهمین نتیجه بود که شعر و شاعری نیز رونقی بسزا گرفته فوق العاده دارای لطافت ونفاست گردید خاندان صفویه شخصاً صاحب علم وفضل وسخن سنج وسخن شناس بودند بدین سبب شعروشاعر را بنظر تقدیر واستحسان می دیدند چنانچه وقتی شاه عباس با کوکبهٔ شاهی خود ازراهی میگذشت ازطرف دیگر حکیم شفائی شاعر مشهور پیدا شد شاه عباس خواست برای احترام اوازموکب خود فرود آید شفائی ازحدزیاده اصرار نموده مانع فرود آمدن پادشاه گردید ولی سائرامرا وملتزمین رکاب برای احترام او ازمراکب خود فرود آمدند (۱) شاه عباس اکثر بخانه مسیح کاشی برای دیدن وملاقات او میرفت.

درین وقت خاندان تیموری درهندوستان بحر فیض وجود شاهانه رابه جریان

(۱) سروآزاد

درآورده وشعرای ایران را مانند مقناطیسی سوی خود میکشیدند ازین سبب خاندان صفویه نیز به مقابلهٔ بالمثل مجبور بودند ولی درین مسابقه گوی سبقت نصیب هندوستان گردید.

اگرچه در هندوستان شاعری بتوسط بابر راه یافت و آتشی قندهاری صاحب این مطلع:

سرشکم رفته رفته بی تو دریا شد تماشا کن بیا درکشتی چشمم نشین و سیر دریا کن

به معیت بابر (۱) درهندوستان آمد ولی تربیت حقیقی شعر و شاعری از بیرم خان خانان آغاز یافت بیرم خان به شخص خود شاعر پخته کار و مقتدری بود دردو زبان فارسی و ترکی شعر میگفت و اکثر شعرا ملازم دربار وبار یافتهٔ آستان او می بودند نظیری سمرقندی به ایما و اشارهٔ او شهنامهٔ همایونی را بنظم شروع نمود وباقی داستان ها را نیز نظم کرد چنانچه تمام جنگ ها وکارنامه های سکندر لودی را نظم کرده ازنظر گذراند خان خانان نسبت باین منظومه نقادی ها نمود نظیری درظرف یك شب مطابق هدایت بیرم خان چهارصد شعر سروده وصلهٔ گرانبهائی دریافت ، بدایونی بعضی ازین اشعار را نقل کرده است.

اکبر جلال الدین اگرچه بی سواد بود ولی بی نهایت خوش ذوق و قدردان سخن بود مقام خاص ملك الشعرائی درعهد اوروی کار آمد و ازهمه اول غزالی باین رتبه نائل گردید فیاضی های اکبر سبب شد که شعرای ایران مانند سیلابی بسوی هند رخ نمایند. فهرست شعرای دربار اکبر را که ابو الفضل درآئین اکبری درج نموده برحسب ذیل است:

۱ ــ « حکیم سنائی» (۲) ۲ــ غزالی ، ۳ــ عرفی ، ٤ــ نظیری نیشا پوری ،

---

(۱) بدایونی جلد سوم صفحه ۱۸۰ .

(۲) مولینا شبلی مرحوم این فهرست را حواله بآئین اکبری داده اسم این شاعر را حکیم سنائی نوشته ولی درمراجعه بآئین اکبری و سائر تذکره ها معلوم شد اسم این شاعر خواجه حسین ثنائی است مطلب اینکه تخلص این شاعر که ثنائی است با حکیم سنائی غزنوی رخ اشتباه نشود. مترجم

۵ـ حزنی اصفهانی، ٦ـ قاسم کاهی، ۷ـ میلی هروی، ۸ـ جعفربیگ قزوینی، ۹ـ خواجه حسین مروی، ۱۰ـ حیاتی گیلانی، ۱۱ـ شکیبی صفاهانی، ۱۲ـ انیسی شاملو، ۱۳ـ صالحی هروی، ١٤ـ محوی همدانی، ۱۵ـ صرفی ساوجی، ١٦ـ قراری گیلانی، ۱۷ـ عتابی نجفی، ۱۸ـ ملاصوفی مازندرانی، ۱۹ـ جدائی تبریزی، ۲۰ـ وقوعی نیشاپوری، ۲۱ـ خسروی قاینی، ۲۲ـ وفائی سپاهانی، ۲۳ـ شیخ ساقی، ٢٤ـ رفیعی کاشانی، ۲۵ـ غیرتی شیرازی، ٢٦ـ حالتی، ۲۷ـ سنجرکاشی، ۲۸ـ جذبی، ۲۹ـ تشبیهی کاشی، ۳۰ـ اشکی قمی، ۳۱ـ اسیری راری، ۳۲ـ فهمی رازی، ۳۳ـ قیدی شیرازی، ٣٤ـ پیروی ساجی، ۳۵ـ کامی سبزواری، ٣٦ـ پیامی، ۳۷ـ سید محمد هروی، ۳۸ـ قدسی کربلائی، ۳۹ـ حیدری تبریزی، ٤٠ـ سامری، ٤١ـ فریبی شاپور، ٤٢ـ فسونی شیرازی، ٤٣ـ نادری ترشیزی، ٤٤ـ نوعی مشهدی، ٤٥ـ بابا طالب اصفهانی، ٤٦ـ سرمدی اصفهانی، ٤٧ـ دخیل اصفهانی، ٤٨ـ قاسم ارسلان مشهدی، ٤٩ـ غیوری حصاری، ۵۰ـ قاسمی مازندانی، ۵۱ـ رهی نیشاپوری»:

ابوالفضل بعد از ین نامها می نویسد: «آنانکه سعادت بار نیافتند و از دور دستها گیتی خداوند را ستایش گر؛ بس انبوه» چون قاسم گونابادی؛ ضمیری سپاهانی وحشی بافقی؛ محتشم کاشی؛ ملك قمی؛ طهوری ترشیزی؛ ولی دشت بیاضی؛ نیکی؛ صبری؛ فگاری؛ حضوری؛ قاضی نوری؛ صافی؛ طوفی تبریزی؛ رشکی همدانی از ینان بجز دوسه نفر باقی همهٔ آنها به هندوستان آمده اند.»

اکبر و جهانگیر وغیره سلاطین صاحب ذوق ونکته سنج بودند لهذا شعرا در اعتلا وارتقای فن شعر کوشش های زیادی مینمودند برعلاوه چون هرشاعری جهت حصول تقرب از دیگری پیشرفت و تقدم میخواست بنابرین در کلام این سخن سنجان

خود بخود یك گیرندگی و ملاحتی پیدا شده و هر شاعر در کلام خود خواه مخواه جدت و تازه گی پیدا می نمود.

اکبر بارها بر اشعار اساتید انتقاد می نمود و نقادان فن انتقاد وی را بنظر تقدیر می دیدند یکبار شخصی این فرد فغانی را خواند :

مسیحا یار و خضرش همرکاب و هم عنان عیسی　　فغانی آفتاب من بدین اعزاز می آید

اکبر فوراً اصلاح نمود.

فغانی شهسوار من بدین اعزاز می آید

جهانگیر باندازهٔ ذوق صحیح وسلیم درشاعری داشت که یك نقاد بزرگ ومقتدر فن دارای آن ذوق میتواندباشد، نسبت بهرشاعری که جهانگیر اظهار فکر نموده و چیزی نوشته بیشتر ازان تقریط و انتقاد ممکن نیست. طالب آملی مدت زیادی شاعر دربارش بوده ولی وقتی بخطاب ملك الشعرائی نائل آمد که حقیقةً لایق وسز اوار این خطاب گردید، چنانچه جهانگیر در تزك خود می نوبسد :

« درین تاریخ (چهار دهم سال تخت نشینی) طالب آملی بخطاب ملك الشعرائی خلعت امتیاز پوشیده، چون رتبهٔ سخنش ازهمگنان درگذشت، درسلك شعرای پایه تخت منتظم گشت، این چند بیت ازوست :» باز چند شعر طالب را انتخاب کرده که خود طالب ازان بهتر انتخاب کرده نمیتوانست.

روزی خانخانان بحضور خود یك غزل را مطرح نمود مصرع :

بهر یك گل زحمت صد خار می باید کشید

مراد صفوی و میرزا مراد درین زمینه غزلها ساختند چون مصرع اول غزل مطروح نهایت برجسته بود جهانگیر این مطلع را بداهةً انشاد نمود.

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید　　ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

مصرع مطروح ازغزل جامیست جهانگیر ازمطلع تا مقطع غزل رامطالعه نمود ولی درتزك خود همین مصرع برجسته را می نویسد :

« این مصرع ظاهر شد که ازمولانا عبدالرحمن جامیست ، غزل او تمام به لظر درآمد غیر ازین مصرع که بطریق مثل زبان زدروزگار شده دیگر کاری نساخته بغایت ساده وهموار گفته (۱) » .

نوبتی در دربار این شعر امیرالامرا خوانده شد :

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق　　یك زنده کردن تو بصد خون برابر است

باشارهٔ جهانگیر همگان این غزل را استقبال نمودند جهانگیر شعر ملا احمد مهرکن را پسندید چنانچه تمام واقعه را در تزك خود حسب ذیل می نوسد :

« به تقریبی این بیت امیرالامرا خوانده شد .

بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق

چون طبع من موزون است گاهی به اختیار گاهی بی اختیار مصراعی و رباعی یابیتی در خاطرم سرمیزند این بیت بر زبان گذشت :

از من متاب رخ که نیم بی تو یك نفس　　یك دل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت درین زمینه بیتی گفته گذرانید علی احمد مهرکن که احوال او پیش ازین گذشت بد نگفته بود .

ای محتسب زگریهٔ پیر مغان بترس　　یك خم شکستن تو بصد خون برابر است » ماتمام



خورشید که دربزم فلك جام گرفت　　آخردلش از سردی ایام گرفت

عالم همه ازسختی سرما افسرد　　برف ارچه جهان بنقرهٔ خام گرفت

(قاری)

---

(۱) تزك جهانگیری مطبوعه علی گده صفحه ۳۲۳ .



شاعر شهیر و فقید وطن سردار عبدالرسول خان مرحوم

متفرقات

فقدان مهم

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست　　رو پس نکرد هر که ازین خاکدان گذشت

مرگ یا این برهم زن صفای خانمانها گرچه نزد همه قابل تنفراست ولی به کسانیکه با عقیده و ایمان کامل و ضمیر و وجدان پاك وآرام ازین دنیای بی ثبات بوسیلهٔ آن گذشته و راحتکدهٔ ابدی را درآغوش میکشند، گویا ازیك سلسله مصائب وکشمکش های جهان آسودگی و راحت می یابند.

مرگ احباب مخصوصاً اشخاصیکه موجودیت و حیات آنها به مملکت و خانواده بالاخره بدوستان ویاران شان علاقه وقیمتی دارد البته موجب خیلی تاسف و تأثر است!

ازانجمله اشخاص مهم و خدام لایقی که وفات حسرت آیات او ما و سایر قدرشناسان افغانی را بی اندازه ملول و متاثر گردانیده وفات خادم نامی و شاعر گرامی وطن سردار عبدالرسول خان مغفور است (انا لله و انا الیه راجعون) این شاعر شیوا بیان وسردار فاضل افغانی در تاریخ ۱۲ ربیع الاول ۱۲۹۶ در شهر مزارشریف متولد شده و پس از تحصیل درعربی و فارسی و افغانی یك مرد فاضل ولایقي در وطن بعمل آمده مدت زیادي بخدمات سیاسی وکشوری

وطن عزیز از قبیل قونسلگری‌ها و جنرال قونسلگری دهلی و سفارت و حکومت وغیره را ایفا نموده که درین سنه حاضر مرکز بوده و نظر بحسن سابقه وقدرشناسی از خدمات گذشته شان برای یك خدمت بزرگتری از طرف حکومت متبوع معظم در نظر گرفته‌شده بود اتفاقاً چندی قبل به عارضهٔ وجع مفاصل گرفتار شده بالاخره بتصویب اطبای کابل ازجهت حرارت هوا عازم بیمارستان لاهور شده ودرماه جدی همانجا داعی اجل را لبیك گفته عموم دوستان خصوصاً اهل ادب بالاخص کارکنان این انجمن را که یك عضو افتخاری و هم کار صمیمی ما بودند خیلی متأثر و متاسف گردانید.

این مرد نجیب و سردار فقید بر علاوهٔ دیگر خصائل نیکو، و اخلاق پسندیده واحساسات مملو ازمحبت اسلام و وطن یك ادیب فرزانه و شاعر زبردست و شیرین بیان وطن‌ما در فارسی و پشتو بحساب می‌آمد که مجلهٔ کابل نمونهٔ کلام شیرین شانرا گاه گاهی شایع نموده است وا کنون عالم ادبیات وطن ازافول این ستارهٔ روشن خود خیلی مکدر و متألم است.

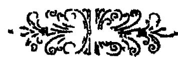
جنازهٔ آن‌مرحوم ازلاهور بسمت مشرقی محترمانه نقل‌داده شده بقبرستان پدری شان دفن و ازطرف ع، ش قوماندان و حاکم اعلی آنسمت بافاتحه فرزند آنمرحوم فاتحه گرفته شد ولی حکومت شریف وقدردان ما که همواره درهمچو مواقع ازابراز عواطف پدرانه و بذل مساعدت رمهربانی است نه تنها بفداکار و لایق کشور خود خود داری نفرموده اند لهذا بموجب امر اعلیحضرت همایونی بتاریخ ۲۱ جدی در سلام خانه عام مراسم فاتحه مرحومی ازطرف ج،ع، ج والاحضرت صدراعظم صاحب باتفاق جناب سردار محمد سرور خان عضو مجلس اعیان گرفته شده عموم مامورین ومعززین مرکز بمجلس ترحم شتافتنا دعای مغفرت درحق مرحومی میخواندند.

مرثیهٔ جناب فاضل سردار عبدالرسول خان مرحوم

از طبع جناب محمد حکیم خان
طالب العلم جماعت ۱۲ مکتب استقلال

در افق غرب گشت باز رخ خور نهان — در نظر آمد هلال از طرف آسمان
از چه کشانید مهر در پس کوه خویش را — وز چه نموده هلال قامت خود را کمان
از چه شفق غوطه داد جامهٔ خود را بخون — وز چه سیه شد بچشم یکسره روی جهان
باز بدنیای دون چیست ندانم خبر — کز اثرش شد پریش لشکر سیارگان
علم و هنر ناگهان دادند پاسخ مرا — نظم مرا سبمه وار گفت بآه و فغان
کای ز جهان بیخبر خازن گنج سخن — بست ز دار دودر رخت سفر ناگهان
شاعر شیوا بیان نادره علم و فن — ز دهر ناپایدار شتافت سوی جنان
پیکر رعنای شعر گشت چو قوس قزح — چهرهٔ رنگین فرد شد ز الم زعفران
حسن ز مطلع پرید رفته روان ز بیت — گلشن ترکیب را در زده باد خزان
قافیه گردید تنگ ، خامه بشد بی گریز — نخل مسمط سوخت ز آتش این مهرکان
صنعت لفظی بسر خاك ز غم باد کرد — نی ز طباقش اثر نی ز جناسش نشان
دور از و مانده است صنعت معنی یتیم — گشت ز کری مجاز چون بحقیقت روان
علم بدیع از غمش مرثیه خوان گشته است — وز کف علم بیان رفت از ین غم عنان
خاتم ملك ادب خاتمهٔ شعر شد — تیر اجل کرد چون سینهٔ اورا نشان
دور از و شاعری پیکر بیجان شده است — بود چو معنی او جسم سخن را چو جان
از چه ننالد کسی از ستم دهر دون — نیست چو مهر و وفا در دل این خاکدان
در گل دنیا چو نیست رائحه غم زدای — از چه درین گلستان کس بکند آشیان
هر که درین دهر دون آمده مهمان بود — لیك نمرد آنکه ماند نام نکو در جهان
گرد اگر آن فقید جای بخاك سیاه — ماند ز آثار او نام خوشش جاودان
باد بر اهاش نصیب دولت صبر و شکیب — رحمت یزدان بود شامل این خانه دان
خاطر محزون من گشت بسی در بدر — چون بتردد شدم در پی تاریخ آن
در رثاو عاقبت (هادی) افزود و گفت — (شهنشهٔ جسم شعر) سال وفاتش بخوان

۲۰ — ۱۳۳۳



مقبرهٔ سلطان شهاب الدین

غوری

نگارش جناب یار محمد خان ترک

بعد القاب!

مسلم است انجمن محترم در ضمن اصلاحات که در عالم ادبیات وطن در نظر دارند. احیای آثار تاریخی و مفاخر وطن عزیز را نیز طرف توجه قرار داده میباشند سلطان محمد شهاب الدین غوری که یکی از سلاطین شاندار وطن بوده وطوریکه معلوم است نسبت بحیات این مرد نامور درمجلهٔ شریفهٔ کابل مضمونی نشرشده‌است. اینجا ب که نسبت بآثار تاریخی واحیای مفاخر وطن خود علاقه‌مندی داشته وموضوعاتی را که مطبوعات وطن دریمورد نشر مینمایند همواره بدلچسپی تمام مطالعه میکنم از مدتی بود در صدد این بودم که در بارهٔ مدفن این سلطان نامدار وطن تحقیقاتی بنمایم. این است که صورت تحقیقات خودرا درینخصوص بقسم یادداشتی ترتیب داده ضم رقیمهٔ هذا خدمت‌عالی فرستادم، اگرمطالب یادداشت مذکور باحقایق تاریخی آن وفقی بهمرسانیده وقابل اشاعه ملاحظه شود، البته بمجلهٔ شریفهٔ کابل درج خواهند فرمود والا خیر.

آرامگاه سلطان شهاب الدین محمد غوری

قراریکه ازمطالعه اوراق تاریخ مستفاد می شود سلطان شهاب الدین غوری در ماه شعبان‌سال(۶۰۲هجری) شهیدودرمقام دهیک‌که ازمربوطات غزنی‌است مدفون گردیده اند، تاریخ وفات شاه مغفوررا ذیلاً برشته نظم درآورده اند:

شهادت ملك بحر و بر شهاب الدین	کز ابتدای جهان همچو او نیامد یك
سوم زغرهٔ شعبان بسال ششصد و دو	فتاده دررهٔ غزنی بمنزل دهیك

مقبرهٔ سلطان خلد اشیان که درموضع مذکوراست بمرور زمان دراثر تصادم برف وباران خراب ومنهدم شده ازآنجا که انجمن ادبی باحیای همچه آثار برجسته تاریخی علاقه ودلچسپی کاملی دارند محل وقوع مقبره مذکوررا ذیلاً معرفی وخاطر نشان می کنم تانسبت بانشای عمرانی آن طورلازمه توجهی را مبذول دارند:

دهیك قریه ایست که درعلاقه داری حصه اول اندرمربوط حکومت کلان غزنی واقع واهالی مسکونه آنجا قوم لکن خیل اندر وتعداد خانواری شان یکصدو شصت خانه می باشد.

افرادیکه دران موضع بود وباش دارند ازپدران خود حکایه میکنند که مقبرهٔ مذکور حقیقةً ازسلطان شهاب الدین غوری است وسلطان ممدوح رایکنفر پادشاه غازی وشهید محسوب داشته خیلی احترام مقبره اورا بجا می آرند قرائیکه دراطراف قریب قریهٔ دهیك وقوع دارد این است شرقاً قریه کندر، غرباً قریه ذاکرشمالاً رامك جنوباً قریه بالا.

بعبارت دیگر مقبره مذکور بفاصله ۶ کروه ازغزنی (بدوهزارقدمی) طرف شمال سرکیکه بگردیز امتداد یافته وقوع دارد.

چون انجمن ادبی بذریعه نشریات مفیده تاریخی خود حس قدردانی ازآثار تاریخی را بدماغ اهالی مرکوزساخته است بسا اشخاص درصدد اند که ازآبدات تاریخی وطن اظهار قدرشناسی بنمایند چنانچه جناب محمدخان ترکی جرنیل ملکی ساکن مقراراده دارد که باندازهٔ دسترس وپول شخصی خودش درآبادی مقبره مذکور اقدام نماید ـ بهر حال درحفظ آثار تاریخی وطن بابست عطف توجهی کرده شود.

ازینکه سلطان مغفور شاه مقتدر ومحبوبی بوده تعمیر مقبرهٔ اوشان از وظیفه ابنای وطن شمرده می شود مراتب را خاطرنشان نمودم طوریکه انجمن ادبی صواب بدانند درین زمینه اقداماتی‌خواهندفرمود. «یارمحمد ترکی»

تشکر

محل شهادت شاهنشاه بزرگ افغان اعلیحضرت سلطان شهاب الدین غوری باتفاق اکثرمورخین شرقی درهمین قریه دهیك غزنی است اما مدفن این سلطان رشیدرا ما بطورحتم نمیدانستیم که آیا درمحل مشهد اوست یا دیگرجا؟

جناب فاضل یارمحمد خان ترکی معلوماتی درینخصوص داده اند فوقاً بدرج آن پرداختیم .

انجمن مراتب را درنظردارد تا معلوماتی مفصل تری حاصل کرده اهمیت کامل خود درمنصه اشاعه بگذارد .

نقداً اززحمات واحساس قدرشناسی جناب یارمحمدخان که متحمل تحقیق این مسئله شده اند تشکر می نمائیم .　　انجمن



کیفر کردار

خدای عادل وتواناهیچیك ظلم وتعدی را بی کیفر و پاداش نمیگذارد ، اشقیائیکه منکر و بد عقیده باین نظام آلهیه میباشند می بینیم درهرموقع وهرجا زود تر رسواشده وگرفتاراین سخط خدائی میگردند .

• دیدی که خون ناحق پروانه شمع را   فرصت چنان نداد که شب را سحر کند

در یکی از شماره های سال قبل خبر شهادت والاحضرت سردار محمد عزیز خان مغفور عم معظم ذات شاهانه را بدست یك نفر غداری موسوم سید کمال طالب العلم افغانی نگاشته بودیم. خبر شهادت این سردار نجیب و خادم صدیق و بیغرض افغانستان که از لحاظ داکی نفس و شرافت اخلاق و سوابق برجسته محبوبیت تامی بمحیط ما داشتند تمام ملت را متأثر و نسبت بقاتل غدار عصبانی ساخته بود.

گرچه ضیاع وجود آن سردار مغفور که از رجال بزرگ و خدام صحیح وغنیمتی افغانستان بوده و بهیچ وجه تلافی نمیشد باز هم ملت ما محض تشفی خاطر مجازات قاتل غدار راشدیداً انتظار میبردند.

سید کمال قاتل نظر بقوانین عدلیهٔ برلن تاحال محبوس و تحت محاکمه بود آخراً جرم برعلیهٔ او ثابت ومحکوم باعدام گردیده رهسپار دیار عدم شد.

این جانی نابکار و ناعاقبت اندیش که خلقت او برای خسران شده بود اگرچه سزاوار و مستحق زیست و حیات در جامعهٔ بشری نبود و چون سبع درندهٔ برای ایذای خلایق محسوب میشد باز هم اگر اندکی عقل و انصاف میداشت قیمت و حیثیت سردار مرحوم محمد عزیز خان شهید را برای جامعهٔ افغانیت دانسته و چنین ارتکاب رذیلانه را نکرده قوهٔ عدالت را باعدام خود مجبور نمی نمود ولی از انجا که دست قدرت سرنوشت و مقدرات شخصی را بشقاوت نوشته باشد البته چاره نداشته و بایست مستوجب خسارهٔ جان خود و موجب اذیت دیگران گردد. فاعتبروا یا اولی الابصار.

آخراً ما ازعدالت خانهٔ دولت دوست و صمیم خود مملکت آلمان تشکر و امتنان خاصی می نمائیم.   (انجمن)

نگارش غلام جیلانی خان جلالی
عضو انجمن ادبی

هرات

قسمت دوم

مهد نخستین آریائیها ؛ ورود مهاجرین آن بهرات ، مختصری از قومیت ، مذهب ، زبان ، تمدن آنها از عهد قدیم تا ظهور اسلام :

این نخش [illegible] و رود [illegible] (هرات) [illegible] آنها بنهایت اختصار [illegible] خود (که [illegible] تاریخ [illegible]) [illegible]

مورخین غرب راجع به تعیین گهوارهٔ نخستین نسل آریائی اختلاف دارند ، از انجمله گاردن چائیلد Gordon Childe در اثر خود (دی آرینز) و رایسن در کیمبرج هستری آف اندیا گهوارهٔ اولین نژاد مذکور را باستناد اقوال مختلفهٔ علما در یکی از نقاط ذیل نشان میدهند : ۱ ـ آسیای [illegible] (بین [illegible] سیحون و جیحون) ۲ ـ اناطولیه و قفقاز ۳ ـ یورپ شمالی که (بحیرهٔ شمال [illegible]) درات شامل است ـ ۴ ـ روس جنوبی ۵ ـ [illegible] (۱) ۶ ـ میدان وسطی یورپ (هنگری ، استریا ، بوهیمیا) (۲) . . . .

قرار تحقیقاتیکه درین زمینه از کتب مختلفهٔ انگلیسی و دیگر السنهٔ شرق و غرب بدست آمده بقول پروفیسور میکس مولر Mak Muller ، نخستین گهوارهٔ پرورش آریائیها نقطهٔ از آسیا است که بدواً از روی سنجشهای علم الالسنه آنرا قفقاز یا اطراف هندوکش تخمین میکردند ولی بعدها نظر بتحلیل و تدقیق این موضوع بعلوم معرفت الانسان جغرافیا ، طبقات الارض رجوع شده باستناد نتائج حاصلهٔ آن نقطهٔ مذکور را نواح جیحون و سیحون تعیین نموده اند .

---

(۱) کتاب آریاها Aryans (۲) کیمبرج هستری آف اندیا تالیف رایسن

پروفیسور اتو شبریدر Otto Schhrader گمان می نماید که نسل آریائی ابتداء در حدود مشترکهٔ اروپا و آسیا یعنی جلگه‌های روس جنوبی سکونت داشتند اما مشارالیه آسیا را هم یکی از مراکز بود و باش انها دانسته است . پروفیسور کیتس Keiths گهوارهٔ نخستین آریا نهارا در آسیا تعین نموده میگوید .

قبیلهٔ متانی Mittani (یکی از قبایل مهاجرین آریائی) از شرق آمدند نه از غرب که زبان شان یکی از لهجهٔ های قدیم آریائی بود ، ترانه های (رگوید) نیز بهمان زبان پارینه آریائی تحریر شده وقبیلهٔ مذکور از راه افغانستان بهند گذشت .

نام آریه درحقیقت اسم یکی ازقبایل بوده که پسانها هرکدام ازقبایل باختری ، ایرانی ، هندی خود را آریه خواندند ، این مردم وقتیکه از اکسوس (امو دریا) عبور نمودند ازباختری او بسنائی (بلخ امروزه) ازهم جدا شده حصهٔ بمرو ، زابل ، آریانه ، فارس ، سیستان هند وبرخی بپامیرات رفته که زبانهای غلچه ازبقایای آن ست وقسمتی واپس بآسیای مرکزی رجوع نموده لهجه های سغدی ، ساکائی ، خوارزمی را تشکیل دادند وبعضی ممالك دوردست متفرق شدند ازانجمله قبایلیکه بآسیای وسطی رفته بودند درمقابل مهاجات زرد پوستها محو شدند واکنون از آثار شان بدون نتایج تحقیقات اوریل ستائین Auriel Stein وهیئت های فرانسوی والمانی در اسیای میانه چیزی در دست نیست .

اخیرآ دومارکن J. de Margan دراثر منطبعه ۱۹۲٤ عیسوی خود گهوارهٔ نخستین آریا ئیها را درسای بیریا تعین نموده میگوید : از سای بیریا یك شعبهٔ آریائی از راه اورال باروپا وشاخهٔ دگری بآریانه ، ودیگر ولایات افغانستان ، فارس وهندوستان نقل مکان نموده توطن گزیدند ازانجمله قبیلهٔ مندا Munda در حدود ۲۰۰۰ ق ، م از آریانه گذشته فارس شمالی وشمال غربی (میدیا ونواح آن) را مسکن ساختند .

قبیلهٔ دیگری موسوم به متانی Mittani آریه در حدود ۲۰۰۰ ق م قبیلهٔ سورباتو (غیر آریه) را مغلوب ساخته باهیئت های آریائی اشتراك حدود پیدا کرده بآنها رقیب شدند بالاخر قبیلهٔ مندا از متانی گذشته با فراعنه مصر روابط سیاسی پیدا کردند چنانکه آثاری تحریری شان بکنار نیل ازمقام (تل العمرنه) بدست آمده ونامهای شهزادگان آریائی ازان خوانده میشود ـ کذا ازآثار مکتشفهٔ حفریات بوغازکوئی ارباب متانی بهمان اسامی معلوم گردیده که درکتب مذهبی هندیها بنامهای میترا ـ اندرا ـ رونه وغیره یاد شده اند (۱) .

قراریکه درانسای کلوپیدیای بریتانیکا نگاشته آمده آریائیهای قدیم در وادیها و جبال آسیای میانه وماورای دریای اکسوس (آمو دریا) بقسم کوچ نشینی می زیستند امابمرورزمان در تعداد آنها تکثر بعمل آمده اخیرآ کثرت نفوس وحوادث طبیعی آنها را مجبور بمهاجرت ساخته در اول حال بدو شاخه سوا شدند ـ ازانجمله یك شعبه ازآمودریا گذشته وارد باختر گردید وازانجا قسمتی درآریانه (هرات) وقسمتی هندوکش را عبور نموده بدیگر حصص

(۱) اقتباس از یادداشتهای تاریخی فاضل محمد یعقوب خان « از معزی الیه که درین زمینه باما معاونت نموده اند کمال تشکر مینمائیم » .

افغانستان مسکن گزیدند و حصهٔ هم بهندوستان رخت مهاجرت کشیدند ـ شعبه دوم بفارس و
(اروپا) در حرکت آمده سا کنین بومی ارض راه و ممالك آنها را مغلوب ساخته جای شان را
گرفتند و هر گاه بوس انها تنگی می افتادند ازانجا پیشتر مهاجرت میکردند ـ گرچه از حالات
ابتدائی این قبایل آریه مؤرخین بسیار کم بحث مرانند اما در الفاظ قبایل مذ کوره مانند بعد اسمای
خانگی بعد ازانکه از هم جدا گردیدند تا کنون اشتراك لفظی و معنوی موجود است
قراریکه محققین معلومات میدهند آریه ها در آسیای میانه مال دارای داشتند و همیشه
مواشی خودها را در چراگاهای سرسبز و جلگه های پرآب بلدادهمی چرانیدند در موسم گشتندی
وفصل درو جا بجا وقف میکردند دران زمان اکثر بحیوانات اهلی را رام ساخته به بعض طراد اشتاشده
بود ند طریق باهی ودوختن را می فهمیدند ، رخت می پوشیدند و طعام پخته می خوردند و خاصه منطقهٔ
معتدله را دوست داشته واز احساس سردی های منطقه مسکو بهخودشان داشتها دارند چنانکه
منطقه معتدله را بعد ازمرورقرون ، سرایندهای وید درهندوستان گرم یاد کرده و در رخصت
درخواستهای طول عمر ، برای بعض اشخاص سرمای زمستان را طلب میکردند دران اوقات
(یعنی در اسیای میانه) تمام برادر آریه ملت زبان آریائی میکلم وعبادت صنعتی را می پرستیدند
نظر بسرودهای (وید) مهاجرت شعبه اول آن که بسمت جنوب مشرق در حرکت آمده اند مرکز
عزل معلوم میشود وساکنین قدیم بومی را در افغانستان وهندوستان از مقابل خود بیرون نموده
وجای شان را میگرفتند (۱)
قراریکه در تاریخ ایران تالیف (پرسی سائیکس) نگاشته آمده : افسانه های خصوصی فرا گرد
اول ویندیداد راجع به آریانها و آنچه خانمیگوید ، وقتاً که نشده سنما این مسایل را به راه
سرزمین [illegible] اولا [illegible] سغدی ومرو ([illegible] های کلاسك) [illegible] (بخارا) و [illegible]
(هرو)) [illegible]
[illegible]
و هرایو (Haraiva) (هرات) [illegible] (Vaekereta) [illegible] (زمین [illegible]
نخوف) آمده سکونت [illegible] مورخین [illegible] ازروس [illegible] فارس داخل
شدند ولی چون سلطنت او [illegible] را در مقابل خود [illegible] بطرف غرب [illegible]
فلات ایران رامسکن [illegible] وفارسی های شاخه دیگر آریائی از [illegible]
با ایران مشرق داخل گردیده از زمان [illegible] گذشتند که در آنجا رها ش نموده بعدها بنام شان
فارسی موسوم شد (۲)

(۱) اسنای [illegible] ج ۱۲ ـ [illegible] تالیف C B Scott
(۲) تاریخ ایران مؤلفه پرسی سائیکس (Percy Sykes)

مقول کیمرج هستری آف اندیا ، پروفسور پی گائلز میدان و سطح نورث (هنگری ، آستریا ، یوهمیا) را مهد پرورش آریانها قیاس نموده مذکر است قبایل مذکور از راه آسیای کوچک با ایران و افغانستان وارد گردیده اولتر در آریانا (هرات) و باختر رحل اقامت انداخته اند و طوریکه در اوستا مذکور است و ما اراین در قسمت اول یادکردیم دران ایام هرات بنام هریوا (Haroiva) و کابل بنام واکره ته (Vaekereta) ، قندهار موجوده بنام هرخوتی (Harakhvaiti) حوالی هامند و اطلاع بست سیستان که با عدیرها تماس دارد علی الترتیب باسامی (هاتمنت) (Haetumant) ، زرایه (Zaraah) و کاساوه (Kasaova) یاد شده است (۱) از هر جهت باکثریت آرای محققین و صدور آخرین فیصلهٔ دومارکن (de Morgan) قایل آریه از نقاط ماورای اکسوس (آمو دریا) باختر مهاجرت نموده و از همین موضع بآریانه (هرات) و سایر نقاط افغانستان و ایران وغیره رخت سفر بر بسته رفته اند اما اینکه قبایل آریه درکدام زمان آسیای میانه با هم یکجا بودند و بکدام تاریخ از همدیگر جدا شده اند ، پروفسور (H G Wells) آوان یکجا بودن قبایل مذکور را در آسیای میانه محدود (۸۰۰) سال ق ، م حدس میزند و دران اوقات تمام نژاد آریائی بیك زبان مشترك تکلم می نمودند و در تاریخیکه بعنوان تخمین نمود از مهد نخستین خود ساختر آمده ، در حدود (۲۸۰۰ — ۲۵۰۰ ق ، م) هردو شعبه هندی و ایرانی بهم یکجا بودند و درحدود (۱۹۰۰ _ ۱۴۰۰ ق م) که سرود های (ویدا) درکنار دریای سند مدون شده مفارقت شعبهٔ هندی را از ایرانی نشان میدهد (۲)

اوستا درحدود ۵۸۳ ق ، م در بلخ وجود آمده است (۳)

انچه در بالا آمده [illegible] کال [illegible] آمده است که هرات از نژاد سفید ([illegible]) [illegible] درآسیای میانه می رسید از انجمله شاخهٔ آریه [illegible] اسکائی ، از هندی سوامشوند از دیگرشعب جدا شده قبل از (۳۰۰۰) سال ق ، م اراضی واقعه بین سیحون و جیحون رامسکن

(۱) کیمرج هستری آف اندیا (۲) خلاصهٔ مطالب تاریخ عالم تالیف H G Wells ص ۱۴۵ ـ ۵۰۰

(۳) اوستا را از مآخذ دوی ۵۸۳ ق ، م مدون شده اما طوریکه موسولستر المانی متخصص السنه صحبت میکند ودر مقاله ادا نموده ان هم ذکرشده زردشت ۱۰ قرن ق ، م در بلخ زیسته است حه اوستا کوچ شمال باختر را بزراعت وعمرانات ترغیب میکند و در قرن (۶) ق ، م که تحریر اوستارا ذکر میکنند مهاجرت های مهم انجام وعمرانات مدنی مانند (هرمی پولیس) بوجود آمده بود

افغانستان مسکن گزیدند و حصهٔ هم بهندوستان رخت مهاجرت کشیدند ـ شعبه دوم بفارس و (اروپا) در حرکت آمده ساکنین بومی ارض راه و ممالك آنها را مغلوب ساخته های شان را گرفتند و هرگاه نفوس آنها بتکثر می انجامید ازانجا بیشتر مهاجرت میکردند ـ گرچه از حیات ابتدائی این قبایل آریه مؤرخین بسیار کم بحث میرانند اما در الفاظ قبایل مذکور بالخاصه اسمای خانگی بعد ازانکه از هم جدا گردیدند تا کنون اشتراك لفظی و معنوی موجود است .

قراریکه محققین معلومات میدهند : آریه ها در آسیای میانه مال دارای داشتند و همیشه مواشی خودها را در چراگاهای سرسبز و جلگه های پرآب نقل داده می چرانیدند، در موسم کشتمندی و فصل درو جا بجا توقف میکردند در انزمان اکثر بحیوانات اهلی را رام ساخته بعض فلزات را شناخته بودند طریق بافتن ودوختن را می فهمیدند ، رخت می پوشیدند و طعام پخته می خوردند و حیاة مدنیهٔ معتدله را دوست داشته واز احساس سردی های قطعه مسکونه خودشان داشتها دارند چنانکه منطقه معتدله را بعد ازمرورقرون ، سرایند های وید درهندوستان گرم یاد کرده و در ضمن درخواستهای طول عمر، برای بعض اشخاص سرمای زمستان را طلب میکردند . دران اوقات (یعنی در اسیای میانه) تمام نژاد آریه بیك زبان آریائی متکلم وعناصر طبیعی را می پرستیدند نظر بسرودهای (وید) مهاجرت شعبه اول آن که بسمت جنوب مشرق در حرکت آمده اند منزل بمنزل معلوم منشرد وساکنین قدیم بومی را در افغانستان وهندوستان از مقابل خود می روفتند وجای شان را میگرفتند (۱)

قراریکه در تاریخ ایران تالیف (پرسی سایکس) نگاشته آمده : افسانه های خصوصی فراگرد اول وندیداد راجع به آریائیها و آنچه واقع شد . . . وقتاً که . . . این قبایل را به ترك مرز مین . . . اولاً سغدی و مورو (. . . های کلاسك سغدیانه (بخارا) و . . . (مرو) وارد . . . [illegible]
به نجدی (. . . [illegible])
و هرایو(Haryu) (هرات) . . . (Vaekereta) کابل . (زمین . . . مخوف) آمده سکونت اختیار کردند ـ مورخین گمان میبرند که مدتها اروپا و فارس داخل شدند ولی چون سلطنت اورارتو آرارات را درمقابل خود مقتدرتر یافتند بطرف غرب خزیده فلات ایران را مسکن و ماوای ارداد شد وفارسی های شاخه دیگر آریائی از خراسان بایران مشرق داخل گردیده از زمان . . . گذشتند که در آنجا رهایش نموده بعد ها زبان شان بفارسی موسوم شد (۲)

(۱) اسمی تلو بیدیا بریتانیکا ج ۱۲ ـ کتاب افغانستان و پنجاب تالیف C. B. Scott
(۲) تاریخ ایران مؤلفه پرسی سایکس (Percy Sykes)

بقول کیمبرج هستری آف اندیا ، پروفیسور پی گائیلز میدان و سطی یورپ (هنگری ، آستریا ، بوهیمیا) را مهد پرورش آریانها قیاس نموده متذکر است ، قبایل مذکور از راه آسیای کوچك با یران و افغانستان وارد گردیده اولتر در آریانه (هرات) و باختر رحل اقامت انداخته اند و طوریکه دراویستا مذکور است و ما ازان در قسمت اول یادکردیم دران ایام هرات بنام هرایوا (Haroiva) وکابل بنام واکی کرته (Vaekereta) ، قندهار موجوده بنام هرخوتی (Harakhvaiti) حوالی هلمند و اضلاع بست سستان که با غدیر ها تماس دارد علی الترتیب باسامی (هاتمنت) (Haetumant) ، زرایه (Zrayah) وکاسا اویه (Kasaoya) یاد شده است (۱) از ین جهت باکثریت آرای محققین و صدور آخرین فیصلهٔ دومارگن (de Morgan) قبایل آریه از نقاط ماورای اکسوس (آمو دریا) بباختر مهاجرت نموده و از همین موضع بآریانه (هرات) و سایر نقاط افغانستان و ایران و غیره رخت سفر بر بسته رفته اند اما اینکه قبایل آریه درکدام زمان بآسیای میانه باهم یکجا بودند و بکدام تاریخ از همدیگر جدا شده اند ، پروفیسور (H. G. Wells) آوان یکجا بودن قبایل مذکور را درآسیای میانه بحدود (۸۰۰۰) سال ق ، م حدس میزند و دران اوقات تمام نژاد آریائی بیك زبان مشترك تکلم می نمودند و در تاریخیکه نمیتوان تخمین نمود از مهد نخستین خود بباختر آمده ، در حدود (۲۸۰۰ — ۲۵۰۰ ق ، م) هردو شعبه هندی و ایرانی بهم یکجا بودند ودر حدود (۱۹۰۰ ـ ۱۴۰۰ق م) که سرود های (ویدا) درکنار دریای سند تدوین شده مفارقت شعبهٔ هندی را از ایرانی مانشان میدهد (۲)

اویستا درحدود ۵۸۳ ق ، م در بلخ بوجود آمده است (۳)

انچه درسالنامه دورهٔ اول کابل نگاشته آمده است ، سکنه هرات از نژاد سفید (هند واروپائی) هستند که در ازمنهٔ ما قبل التاریخ در آسیای میانه می زیستند ازانجمله شاخهٔ آریائی از جملهٔ ۸ شعبهٔ (هند و اروپائی) که بسه حصهٔ اسکائی ، اریائی هندی سوامیشوند از دیگرشعب جدا شده قرار بیادر (۳۰۰۰) سال ق ، م اراضی واقعه بین سیحون وجیحون رامسکن

(۱) کیمبرج هستری آف اندیا (۲) خلاصهٔ مطالب تاریخ عالم تالیف H. G. Wells ص ۱۴۵ و ۰۰

(۳) اویستاقرار مآخذ فوق ۵۸۳ ق ، م مدون شده اما طوریکه موسواینتز المانی متخصص السنه صحبت میکند و در مقاله نژاد افغانان هم ذکرشده زردشت ۱۰ قرن ق ، م در بلخ زیسته است حه ، اویستا اوح نشیان باختر را بزراعت وعمرانات ترغیب میکند و در قرن (۶) ق ، م که تحریر اویستارا ذکر میکنند مهاجرت های مهم اتمام وعمرانات مدنی مانند (هرمی پولیس) بوجود آمده بود .

قرار داده بسانها وارد افغانستان گردیدند، در اینجا اولاً در بلخ و متعاقباً از جهت کثرت تعداد
از راهای شمال و شرق و شمال غرب افغانستان هرات و دیگر ولایات این مملکت پراکنده شده
سکونت اختیار کردند ـ درینوقت ورود مهاجرین مذکور در هرات بر ماند دیگر اقوام آریائی
نامردمان وی قدیم برخورده در تجرد و خوردهای موالی (وحشی های) بومی را بر انداخته
جای ایشان راگرفته اند (۱)

قول دایره المعارف قرن (۲۰) تالیف استاد فرید وجدی [illegible]
ذات (ویدا) در حدود (۴۰۰۰ ق ، م) ظهور رسیده و [illegible]
زمان [illegible]
که کابل [illegible] (که [illegible]) در ۳۱۰۱
ق ، م [illegible] است (۲) [illegible]
از [illegible] معلوم می شود [illegible]
را [illegible] در حدود (۴۰۰۰ ق ، م) تصور [illegible]

علی ای حال از نگارشات پروفسورهای فوق [illegible]
مهاجرتهای شان طوریکه در نشریات سال اول انجمن به آن اشاره رفته [illegible]
آریانه و هرات (هرات) دیلاً محاکمه می نمائیم

از نتایج مباحث تاریخی ظاهر می شود که ولایت آریانه [illegible] ولایت [illegible] اصلی و
مبداء ثانوی امم آریه افغانستان است ، [illegible] آریها از [illegible] کدام تاریخ
وارد آریانه شده و به تشکیل جمعیت پرداخته اند [illegible]
مؤلف (خلاصهٔ مطالب تاریخ عالم) (۸۰۰۰) ق ، م [illegible] (۶۰۰۰ ق ، م)
هنگامیکه آریائیها در آسیای میانه می زیستند هزار سال بعد تر شعبه [illegible] جدا
شده [illegible] عزیمت نمودند و مدتی هم در آراضی [illegible]
[illegible] مهاجرت بولایت باختر و آریانه نشده اند ـ و بعد از [illegible]
سه شعبه [illegible] شدند ، حصهٔ از باختر براه بامیر به علاقه جات [illegible] و شاخهٔ
هندوکش را عبور نموده از راه کابل و سوات و برخی از راه قندهار [illegible]
در سنسکرت [illegible] و در فارسی همیشه [illegible] ابدال می گردد [illegible]
اسم دریای سند به تلفظ ایرانی هند Hindu تبدیل و سا [illegible]

(۱) سالنامه اول کابل تحت عنوان (تاریخچه افغانستان)
(۲) دایرة المعارف عربی ص ۵۴۵ ـ ۵۴۶ ج ۱۰ ـ

مذکور قسیکه قبلاً نگاشته آمد در حدود ۲۸۰۰ـ۲۰۰۰ ق م بعمل آمده ـ شاخهٔ دیگری به فلات فارس (ایران حالیه) سرازیر گردیده از هم منشعب شدند ازانجمله پارسه ها (پارسیها) در حصهٔ جنوبی مملکت توطن گزیدند و آنرا فارس Fars نامیدند، میدیا در شمال کشور مذکور سکونت ورزیده خود را میدیا خواندند ولی مهاجرت این شعبه بفلات فارس باختلاف آرای مورخین از سه تا دو هزار سال قبل المیلاد بوده است ـ قسمت سوم همان آریائیها هستند که در باختر و آریانه رحل اقامت انداخته و از دو ولایت سایر وادیهای مملکت افغانستان منتشر شده اند

آریهای افغانستان بدواً نام خود را بولایت (هرات) گذاشته وخودشان را (بآریانه) موسوم بودند بسا شاخه های که ازینجا در حصص مملکت تقسیم شدند غالبا اسامی مقامات وطوائف شان بایك تبدیلات طبیعی همین کلمه آریا بعمل رسید چنانچه اسم غورنان در صفحات غربی ولایت هرات حالیه تحریف کلمهٔ آریان است که باوریان وغورنان تبدیل شد، واسم های ونا شندگان غور در سمت شرقی ولایت هرات نیز تحریف همان اوریان وغوریان بوده است

شاخهٔ دیگری از آریانه درحصص جنوب آن ریخته وبانك تجربی موسوم باسکائی شدند اسکائی نام خود را بوطن جدید شان گذاشته واسکاستین خواندند، بسابها سکزی، سجستان وسیستان تبدیل یافت، بقول بیلو اسم افغان نیز مشتق (اوریان اریبی) بوده که اولاً اغوان محرف (اروان) بوده بعدها اوغان وبالاخر افغان شهرت یافته است، این نام اسم طوایف پشتون ودر این اواخر نام ملی وعمومی است

شاخه عمده آریهای افغانستان که بولایت باختر، (باکتر) توطن اختیار کرده بهمان نام موسوم شدند، بعضی از آنها بدیگر حصص افغانستان شاخه اکثرا نامهائیکه اختیار کردند تحریف همان نام (کلاسیك بخدی، باخدی او بیائی ـ بو کرو بترنامه) بوده است، طوایف باکتیا وباکتیا که بعدها پختیا واشپا شده ازانجمله میباشد (نظر بعدر جات رکوید یکپها وقرار اوستا بخدی باخدی بهما بباشما اکثرا احسا اند ل گردند (جونکه ش نظر ج مدیثتر است) ولی اخلاف آنهارا برستا نا وبهر باکسمد وولایت ایبها نیز موسوم به باکتیا گردید که هرودوتس حدود جغرافیائی وطوایف عمده آنرا ذکر کرده است

هکذا مملکتی که درنقشه های قدیم بلور وبولر وشاه شده بقرار وضیحات مسترسلو تحریف همان باکتریا (باختر) است.

اینکه مؤرخین قایل آریائی باختر را بدوشعبه هند واروپائی وشاخهٔ ایرانی (۱) یعنی آریهای افغانستان وفارس باقسمهای شبه جزیره (آسیای صغیر) قسمت مینمایند از روی

(۱) این اصطلاح اروپائیهاست که آنها افغانستان وایران را فلات ایران میگویند.

علایم زبانی است که یك واحدی را تشکیل میدهند ، [illegible] میگوید کلمهٔ ایران که در اول (اران) بکسر همزه بود بعد ها [illegible] شده و مضاف‌الیه صیغهٔ جمع کلمه آریانام Aryanam است که معنی کشور آریا ها میباشد این کلمهٔ برای اولین دفعه در کتاب اراتستن قرن سوم ق ، م شکل یونانی آن Ariane [illegible] حدود این آریانا [illegible] در شرق [illegible] در شمال سلسله های هندوکش و سلسلهٔ جبالیکه در غرب آن واقع است ، در [illegible] [illegible] سرحد غربی آن [illegible] و کار [illegible] ([illegible]) [illegible] Persis ([illegible]) [illegible]

[illegible] میگوید در [illegible] آ [illegible] آریانا [illegible]

در کتیبه های داریوش [illegible] ولی [illegible]

مارکورات [illegible] ([illegible]) [illegible]

(سمرقند) بخارا ([illegible]) تاشکند ([illegible]) [illegible] ممالك بود که افغانستان را ([illegible]) [illegible] ت یونان یعنی (بلوچستان بعقیدهٔ او) مکران [illegible] ایران نامیده شدند و از همین جهت است که در کتیبه [illegible] ([illegible]) نوشته شده است

* در مقابل ایران کلمه توران [illegible] شده و تورانیها [illegible] مردمان آریائی نژاد ولی بادیه نشین بوده و با آریه‌های شهر نشین متفاوت بوده اند [illegible] بود نام شان [illegible] معروف بود [illegible] بادیه نشین های سوار [illegible] و [illegible] میگوید مسکن [illegible] ([illegible]) [illegible] شد وگاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] تشکیل [illegible] در [illegible]

[illegible] افغانستان [illegible]

[illegible] این ممالك [illegible]

زبان معروف [illegible] ایران [illegible] فارسی را

[illegible] ۷ [illegible] ۱۰ [illegible] آریانه دارای [illegible] بوده

[illegible] K [illegible]

بو ملحقات آن آریانه از خود شاهان جداگانه بومی داشته که از انجمله وشتسپه (ویشتاسپ) حامی زردشت معروف است (۱) و زردشت بحمایت او مندرجات اوستا را وسیلهٔ ارتقای معنویه ملت تصور میسود دران عهد ولایت آریانه بالطبع تحت شعاع باختر واقع گردید و مذهب زردشتی چنانچه آینده توضیح خواهد شد در آریانه جانشین مذهب قدیم آریائی (عناصر پرستی) شده معابد زردشتی در آریانه بنا یافت .

بعد از سقوط باختر و استیلای دولت هخامنشی فارس سه (۵۵۰ ـ ۳۳۰ ق ، م) ولایت آریانه جزء ممالك فارس گردیده و چنانچه هرودتس ذکر کرده با ممالك سغدیانه ، خوارزم ، پارت در ردیف یك ستراپ (نائب الحکومه گی) قرار گرفت ـ وطوریکه تاریخ باختر سمپاهد ازین تسلط بیگانه مدنیت عاید آریانه گردید

درینجا باید تذکر داد که آیا در جملهٔ قبایل مهاجرین آریائی که قبلا ذکر شد کدام کدام قبایل بآریانه (هرات) توطن گزیدند و بدوا چه نامها شهرت داشتند ؟

راجع باین زمینه انسایکلو پیدیا بریتانیکا می نویسد . از جملهٔ اقوامیکه داریوش در کتیبهٔ خود نوشته و بنامهای که هرودوتس داده موافقت میکند بیز در اوستا ذکری ازان بمیان آمده آری انها (Ari-ans) قوم مخصوصی بود که شاید شعبهٔ از آریهای (Aryans) معروف بوده و در سواحل آریوس (هریرود) آباد بودند و نام این دریا طوریکه در قسمت اول این مقاله نگاشته آمده از اسم قوم مذکور اخذ شده آثارشان در هرات امروزی وجود دارد .

همکذا درینجاها قبیله دیگری بود که در کتیبه داریوش بنام (زرنکه) و در تاریخ هرودوتس بنام (سرنگیانها) موسوم شده ، این قبیله بجنوب سکونت گاه آری انهای (Ari-ans) فوق الذکر بشمال مغرب افغانستان سکنی داشته خط اقامت شان در اطراف معاوین عربی عذر (هامون) تا به سیستان امروزی امتداد داشت (۲)

ساکنین آریانه چنانکه از مأخذ فوق معلوم می شود در اوائل ورود خود بهرات بزراعت و چارپا داری شغل داشتند و مانند اجداد پیشه و دیانت آریائی خود (عناصر طبعی) را پرستش میکردند بسا نتها بعد از ظهور زردشت بلخی در قرن ۷ تا قرن (۱۰) ق ، م مذهب زردشتی را قبول کردند که دیانت مذکور تا قرن ۳ ، ق م در آریانه مروج بوده درعهد یونانیهای بعد از اسکندر دیانت یونانی درآریانه نفوذ کرد ،

۱) انسایکلوپیدیا بریتانیکا ـ مبحث تاریخ باختر .

(۲) انسایکلوپیدیا بریتانیکا ص ۵۶۶ ج ۱۷

متعاقباً بدورهٔ سلاطین هند و سبت (یاکوشانیهای افغانستان) مخصوصاً در زمان کانشکای معروف بعد ود (۱۲۳ ـ ۱۵۳ میلادی) دیانت یونانی در آریانه (هرات) سقوط نموده بجای آن بودائیت رواج یافت که مذهب مذکور تاظهور دیانت مقدس اسلام درهرات باقیماند ولی در دوقرن ۶ و ۷ میلادی مثلیکه ولایت مرو مرکز نصرانیان نسطوری گردیده بود درهرات هم نفوذ دیانت نصرانی بسط یافته معابد آن درجوارشهر مذکور تعمیر گردید. حمدالله قزوینی و استاد بارتولد محل این معابد را (بین شهر و معابد زردشتیان که در قلهٔ کوه بفاصلهٔ دوفرسخ ازشهر هرات واقع بود رشك یا (زسك) نامیده میشد ویسانهاباسکلچه موسوم گردید) تعیین مینماید (۱)

السنه : زبانهای قدیم آریانه (هرات) طوریکه قبلاً بآن اشاره رفته در قرون قدیمه همان زبان معروف آریائی باختری بود که بسانها تمام السنه افغانستان از قبیل تخاری ،تاجیکی پشتو، زابلی ، سکزی ، بلوری (۲) سغدی ، خوارزمی ازان مشتق شده ، و مثلیکه در شماره (۶) سال اول مجلهٔ کابل مذکور است : بعد ازانکه مرور دهور اختلاط السنه قدیم یونان وفارس زبان قدیم آریانه را ازهم بردآهسته آهسته زبان نوینی در هرات معمول گردید وبسانهاآنرا زبان هروی خواندند ، لسان هروی مانند زبانهای قبل الذکرافغانستان بالواسطه یکی از مشتقات زبان آریائی باختری است این زبان تاآوایل دورهٔ اسلام نیز درهرات باقی بود وبعد بسبب تسلط زبان عرب حکم زبان متروکی را در برگرفته است (۳) علامه محمد قزوینی درحواشی کتاب مجمع النوادر می نویسد : عبدالله انصاری الهروی کتاب طبقات صوفیه لابی عبدالرحمن السلمی را املا نموده وبعض تراجم از خود بران افزوده یکی از مریدان وی آن امالی را بزبان هروی قدیم جمع کرده پس از آن درقرن نهم هجری عبدالرحمن جامی آن امالی را از زبان هروی قدیم بزبان فارسی معمول درآورده و تراجم مشایخ دیگر را بران افزوده وکتاب نفحات الانس مشهوررا ساخته است . ولی این مطلب درسالنامهٔ دورهٔ دوم کابل بدون ذکری از زبان هروی قدیم باین طور قید شده :

گرچه علمای السنه زبانهای ایرانی ، هندو اروپائی وتخاری راسه شعبه از زبان آریائی

(۱) جغرافیهٔ تاریخی ایران ـ(۲) علاقهٔ بلورستان را علمای السنه بنام دردستان یاد میکنند زیرا در ادبیات سنسکرت ساکنین این سرزمین را درد، و زبان شان را دردی و بسانهاخوانده اند، دردسان عبارت بود ازنورستان ،کنر ، باجور، دیر، کشمیر ، گلگت ، کل‌تیرا ، نواح اندوس (سند) جهلم ، که بسانها زبان پشتو ازکو های سلیمان تجاوز نموده و زبان دردی را ، از تیرا ، اطراف (سند) ، کنر، باجور، مهمند ، سوات ، بنیر ، دیر، محو و نابود ساخت وبجای آن مروج گردید .

(۳) شمارهٔ (۶) سال اول مجلهٔ کابل .

قرار داده اند امابدلایلیکه درذیل عنوان مقاله (نژاد افغانیان) ذکر شده فی‌الحقیقت این سه خانواده زبان ها اززبان باختری بلخ منشعب گردیده است اما چون از جملهٔ آریانهای باختر سه قبیله ۱ - پسار گادی Pasar Gadae ۲ - مارافیان Maraphian ۳ - ماسپیان Maspian درجله دیگر قبایل از باختر برو واز مرو ولایت کرمان را عبور نموده داخل فارس شدند ودرقرن ٦ ق م که هخامنشی های منسوب بقبیله پسارگادی بسر اقتدار آمده. زبان شان گرچه شعبهٔ از باختری بود ودر داخل بین باشندگان اسمی جز شعبهٔ از باختری نداشت درفارس نزدیکانگان مانند قومیت شان بفارسی موسوم شد، دربسانها بهسبب اقتدارهخامنشی ها این اسم درافغانستان هم انعکاس نموده لسان باختری وطن خصوصاً درآریانه بفارسی شهرت یافت (۱) ولی فارسی مذکور چنانچه از نوتهای فاضل محمد یعقوب خان مورخ تاریخ قدیم افغانستان معلوم می شود از پهلوی دورهٔ ساسانی وفارسی موجوده فارس وافغانستان نظر بقرابتش بلسان ولهجهٔ قدیم آریائی خاصتر وسیط‌تر بود گرچه بشهادت کتیبه های‌دورهٔ هخامنشی زبان درباری (هرمی پولیس) ویگانه وسیله مراودات تمام باشندگان ایالات مختلفهٔ ایران کبیر بشمارمیرفت واز(۵۵۰-۳۳۰ق م) رائج بود اما تمام الفاظش که تا حال در اثر تتبعات به دسترس علما گذاشته شده از (٤۰۰) لفظ بیش نیست چه تمام آثارآن بدورهٔ اسکندر یونانی محو و نابود شد، این وضعیت از جانب مقدونیها نه تنها نسبت بآثارفارسی اجرا گردید بل بطوریکه در سالنامهٔ دورهٔ اول کابل تحت عنوان (تاریخچهٔ مختصر افغانستان) نگاشته آمده علوم وکتب افغانستان قدیم که بر چندین هزار پوست گاو تحریر شده بود درهجوم آنها برباد رفت وحالا ازتمدن مذکور بجز آویستا که ممثل علوم فلسفی، اخلاق، اجتماعی، ادبیات، اشعار منظوم، طب ونجوم افغانستان آروره نشیارمحدود چیزی دردست نیست (۲)

دوم : فارسی عهد پارتها یا اشکانیها (۲۵۰ق،م تا ۲۲۵ میلادی) که آنرافارسی دورهٔ ساسانیها نیز می‌گویند وازروی کتیبه ها، تخته ها، مهرها، سکه ها، دانه های منقور فهمیده شده، این زبان گرچه تا باوایل دورهٔ اسلام درفارس رائج بود اما در آریانه بصورت مستقیم ۵٦۵ میلادی بدورهٔ آنوشیروان معروف ترین شاه ساسانی که ازمهاجرت ترکهای بدوی بر دولت هیاطله افغانستان استفاده کرده وآریانه را با سیستان وبلخ ازافغانستان مجزی و بدولت فارس منظم نمود رسمیت یافته تا ٦٤۱ میلادی یعنی ۷٦ سال دوام کرد، این زبان که موسوم به پهلوی بود بکلی از لغات عرب محفوظ است اما پهلوی نام رسم الخط است نه نام زبان

(۱) سالنامهٔ دورهٔ دوم کابل ص ۱۹ وص ۲۰ وص ۲۱ -
(۲) سالنامهٔ دورهٔ اول کابل

لهذا باید آنرا فارسی وسطی خواند که با زبان فارسی قدیم از حیث بنا واشتقاق والفاظ اختلاف بسیار داشت وتا زمان خلیفه عبدالملك اموی مروج بود (۱) .

۳ ــ فارسی عصری : که درحدود ۹۰۰ میلادی در آریانه رواج یافته بافارسی دورهٔ ساسانی همینقدر فرق دارد که فارسی وسطی برسم الخط پهلوی تحریر وار آمیزش لغات عرب عاری بود، واین فارسی برسم الخط عربی تحریر وبا عربی آمیخته است .

ایهم ناگفته نماند که احیای فارسی موجوده بدورهٔ سامانیان بلخ شروع ودر عهد غزنویان وغوریان افغانستان درآریانه ودیگر بلاد افغانی رسمیت درباری یافت زیرا بیشتر از ادوار مذکور اکثر علمای فارس وافغانستان آثار خود را بعربی نوشته اند وعربی درمکتوبات درباری رسمیت داشت ـ قراریکه تاریخ نشان میدهد رودکی شاعر معروف دورهٔ سامانی که در افغانستان تربیه شد وحسن میمندی وزیر دربار غزنین وجناب محمودالدین (حضرت حکیم ثنائی غزنوی) (رح) وطهیرالدین فاریاب وحکیم عنصری ودیگر ادبا وحکمای افغان که یکی از آنها حکیم ابوالقاسم فردوسی معروف است بشمولیت ادبا وفضلای نخستین هرات امثال حضرت خواجه عبدالله هروی (رح) وسلاطین فضل پرور غور بفارسی عصری خدمات شایانی نموده ودر مابعد بحمایت سلاطین افغانی ومغلی در هرات وهندوستان آنرا باوج کمال رسانیده آثار گرانبهائی درفارسی تحریر وتدوین شد، والبته درین زمینه مساعی قابل قدر شعرای نامدار وحکمداران ادب پرور فارس هم درخور تذکار واینها فراموش شدنی نیست . (ناتمام)

(۱) پهلوی ادبی مؤخر تر زردشتی افغانستان که دورهٔ تحریر آن تا ۹۰۰م دوام کرده بالعموم عبارة است از شروح اوستا ومضامین مذهب زردشتیان تعداد آن در حدود (۵۸۶٫۰۰۰) لفظ است که از انجمله ۴۱٫۰۰۰ لفظ در تاریخ ودیگر مضامین غیر ادبی استعمال می شده ـ حروف تهجی این ادبیات مورد تشابه بود چون زردشتیان مشکلات آنرا فهمیدند (ژند) را برسم الخط اویستائی تحریر نموده نام آنرا (پاژند) خواندند ـ اسناد فارسی وسطی را که خیلها مبهم بود الماینها کشف نموده وحل کردند، گویا زبان مذکور از دو لهجه متوازی مرکب بود که یکی

آن از فارسی قدیم مشتق گردیده درحدود فارس کنونی وخراسان مروج بوده ودر هرات بدورهٔ انوشیروان رسمیت پیدا کرد ـ دومی آن زبان شمال مغرب فارس بود که باویستا تااندازهٔ قرابت داشت امااز آن مشتق نیست ـ گرچه دوشعبه دیگر تازه نیز ازشعب فارسی وسطی بنام زبان سغدی ولسان ساکائی باثر تحقیقات فرانسوی‌ها والمان ها کشف شده وحل گردیده ولی فعلاً درصدد تشریحات آن نیستیم .

علاوتاً اسناد زبان فارسی مذکور که باوایل عهد اشکانیها منسوب است در کردستان فارس هم کشف گردیده وآنرا در ۱۹۲۳ عیسوی ایچ ـ اس ـ نائی برگ H. S. Nyborg حل کرد .

قیمت اعلانات در مجله کابل

Foreign

	12 Months £	s	d	6 Months £	s	d	Once £	s	d
Inch		17	2		6	10		2	6
¼ Page	1	10			17	6		4	
½ «	2	15		1	10			6	
full «	5			2	15			10	

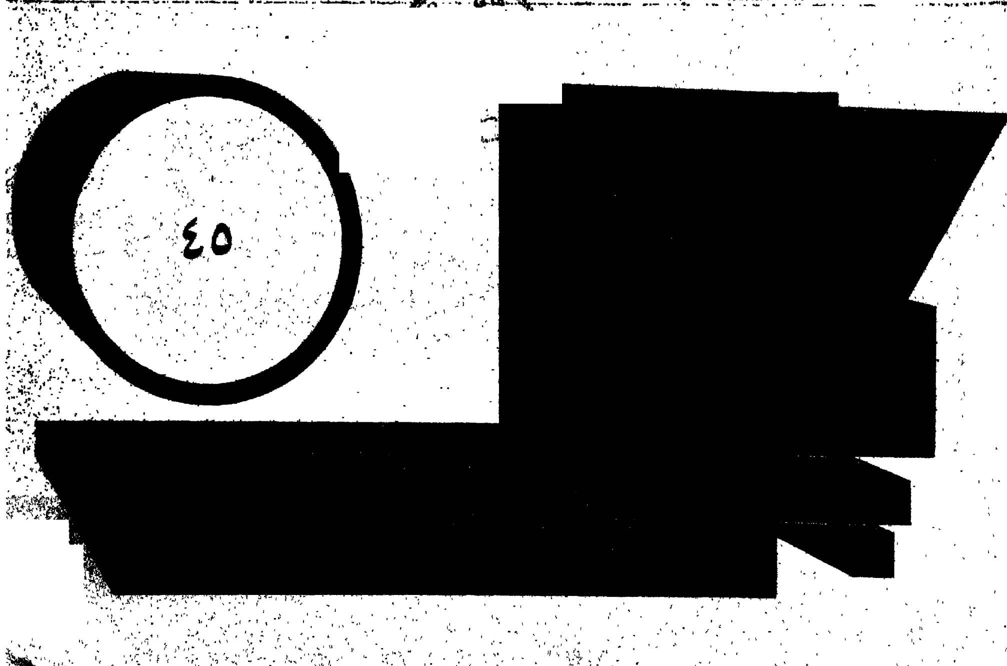
داخله

	یکمرتبه (پول افغانی)	شش ماه (پول افغانی)	یک سال (پول افغانی)
یک سطر	۲	۸	۱۵
¼ صفحه	۸	۳۳	٦۰
½ »	۱۲	٦۰	۱۱۰
تمام »	۲۰	۱۱۰	۲۰۰

تمنا

از عموم مشترکین محترم مجله کابل تمنا داریم حین نقل مکان و تغییر دادن آدرس خود دفتر این مجله را کتباً مستحضر سازند تا در تقدیم مجلات شان مشکلاتی بمامورین اداره و پوسته خانهای مملکتی واقع نگردد.


K


٤٥



فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
آرامگاه سوریها	نگارش دکتر هنری هیراس	
درسا مرام	ترجمهٔ عبدالباقی خان لطیفی	۱
علم النفس	« س، آقای سیدابراهیم خان عالم شاهی	۱۱
عبقریت	« جلالی	۱۸
اصول تحقیقات فلسفهٔ لغات والسنه	« قاری عبدالله خان	۲۳
برف و سرما	ازطبع استاد کمال الدین اصفهانی	۳۶
« «	« « سلمان ساوجی	۳۷
« «	« « غنی کشمیری	
« «	« « سردار محمدحسن خان مرحوم	۳۸
« «	« « قاری عبدالله خان	۳۹
« «	« « محمد حکیم خان	٤۲
شعرالعجم	ترجمهٔ سرورخان گویا	٤۳
دوشاعر فراموش شده	نگارش « «	۵۹
قصیده	از طبع محمد سرورخان صبا	٦۰
ادبیات پشتو	ترجمه و نگارش امین الله خان زمرلای	٦۲
آثار عتیقهٔ بودائی بامیان	« احمد علی خان	٦٦
هرات	نگارش جلالی	۷۵
مشهد و آرامگاه سلطان غوری	نگارش سرور خان گویا	۸۱
مکتوب	دکتر هنری هیراس ترجمهٔ لطیفی	۸۹
موفقیت تازه در چراغ برق	ترجمه و نگارش سیدقاسم خان رشتیا	۹٤
اختراع ساعت		۹۷
ساحهٔ جدید زندگانی	محمدصدیق خان طرزی	۹۸
اقتراح ادبی	از طرف انجمن ادبی	ماقبل آخر

تصاویر : —

تصویر	صفحه
قبر شیرشاه سوری	۱۰
منظرهٔ مقبرهٔ شیر شاه سوری	۲۲
سفیر کبیر و اعضای رسمی سفارت کبرای افغانستان در مسکو	۳٤
منظرهٔ عمومی بقعهٔ شیرشاه	٤۲
مقبرهٔ میان حسن سوری پدر شیرشاه	٦۰
یکحصه ازمقبرهٔ میان حسن	۷٤
بقعهٔ ناتمام اسلام شاه پسر شیرشاه	۸۰
عمارت سفارت کبرای افغانستان در مسکو	۸۸
حلقهٔ منشور آبی	٦۹



آرامگاه سوریها در ساسرام

بقلم دکتر هنری هیراس پروفیسر
تاریخ وعتیقه شناسی دارالعلوم بمبئی

ترجمهٔ عبدالباقیخان اطو
سرکاتب انجمن

رقریهٔ کوچك سوردیوال واقع بدامنهٔ تپهٔ سرگری باسور گورگی که یکی، ازرشته‌های سلسله کوه تخت سلیمان میباشد درحدود اواسط قرن پانزده

یکنفر افغان مسن وکار آگاهی ابراهیم نام از طایفهٔ متی قبیلهٔ سور (۱) رهایش وبود باش میداشت ، چون‌درصحراهای‌هندوستان اسپهای قشنگ ترکستان نهایت حسن استقبال داشته و شدیدا مورد احتیاج ناهی میشد ابراهیم شغل وپیشهٔ یگانهٔ خود سوداگری وتجارت اسپها را قرار داده وازین بابت دائی احتیاجات برادران افغانی خودش را که درماورای اندوس (سند) سکونت ورهایش داشتند تهیه وفراهم مینمود ولی چنانکه انتظار داشت دربن شغل

(۱) ابراهیم خان از قوم افاغنهٔ سوری است و جد اعلی وی یعنی (سور) پسر اسماعیل بن سیانی بن ابراهیم المعروف به (لودی) میباشد . شجرة النسب شاهان لودی، هند هم با سوریها به سیانی پدر اسماعیل که وی پسر لودی است میرسد .

خود آنقدر ها اقبالی ننموده وعلاوتاً چون ذوق مخصوصی سپاهی گری و [illegible] درخود احساس مینمود روزی از روزها بمعیت وهمراهی پسرش حسن [illegible] مصمم مسافرت گردیده و باروحی مملو از آمال های جاه طلبانه در بادیه گرم وصحاری سوزان هندوستان گامزن وره پیما گردید

بعد ازانکه مدتی با بادیه گردی وصحرا نوردی در گذرانید بالآخره "ابراهیم" وارد شهر حصار فروزه (۱) گردیده و بخدمت جمال خان سارنگ خانی (۲) داخل و [illegible] نمود [illegible] درخلال روزگاریکه این شخص بزرگوار درینجا بسر میبرد و بمحال درحدود ۱۴۸۶ میلادی حضرت خداوند جل شانه وتقدس به حسن [illegible] فرزندی اعطا نمود که نام آن را فرید گذاشتند درینوقت که ماند [illegible] وقایع [illegible] سلطان افغان بهلول لودی (۳) اریکه آرای تخت دهلی بود و [illegible] وسیع و پهناور هندوستان اجرای جهانبانی و فرمانفرمائی مینمود و آنگاه همین اولین نواسهٔ ابراهیم سوری بود که مقدرات آسمانی او را [illegible] سلطان بهلول بمقام پادشاهی که از بزرگترین [illegible] مسلمانان هندوستان اشهر معروف گردانید

(۱) حصار فروزه شهریست [illegible] این شهر در [illegible] [illegible] ارهٔ محمد سلطنت [illegible] ۱۳۵۶ [illegible]

(۲) [illegible]

(۳) [illegible] مشارالیه در سنه [illegible] آخر [illegible] را شکست داده دهلی را [illegible] ودر سنه ۸۱۶ [illegible] از [illegible] لودی بود سلسله شاهان لودی درهند را او آغاز [illegible] اروی [illegible] (۲۱) [illegible] اروی بواسه اثر سلطان ابراهیم [illegible] (۱۷) [illegible] را ازوی گرفت (مترجم)

...وها و آمال جاه طلبانهٔ ابراهیم در بغداد نادیده کافی صورت [illegible] حتی ...ته توانست چه وقتی جهان فانی را وداع گفته [illegible] گانی میگفت ...ی در موضع موسوم بنور مال از برای خود [illegible] ساده قلب جاگردار ملقب ...ارای چهل نفر سواری نذر شده بود.

والحاصل بعد مرگ مذکور حسن خان پسرش جانشین وی در جاگیر ...گردیده و چند سال بعد تر وقتی جمال خان لطرف صوبه [illegible] مشرقی ...ال مینمود پرگنه های [illegible] (۱) و حواس [illegible] نشدا دادن ...مد سوار بوی ارزانی داشت [illegible] سامراه که فی الوقت در صوبهٔ [illegible] ...بترتیب که گفته آمد مرکز و مسقط الراس [illegible] خانوادهٔ سوری که [illegible] ...وستان رول های مهمی بازی نموده اند قرار گرفت

...نوز زمان زیادی منقضی نشده بود که سامراه [illegible] مشاهدهٔ [illegible] ...ای دو [illegible] عجیب الشانی [illegible] که [illegible] حسن [illegible] گردیده بود ... [illegible] که [illegible]
...رای [illegible] و بعد [illegible]
...می [illegible] شد [illegible] که [illegible]
...ندی حکمرانی سلاطین [illegible] (۲) [illegible]
... [illegible] درست در [illegible] که [illegible] این
...معماری [illegible] (۳) که [illegible]

... شهر [illegible] شده [illegible] ([illegible])
[illegible] سلطان [illegible] است [illegible]
...ملك سلطان که [illegible] ([illegible])
[illegible] از [illegible]
کیا [illegible] میل [illegible] (۲۰) [illegible] ([illegible])

اطاق مثمن و هشت ضلعی مقبرهٔ مذکوره که وسعت و بزرگی متناسبی داشته و مدفن گفته می‌شود با پردهٔ محاط شده است که هر یکی از اضلاع هشت گانهٔ آن سه سه دانه رواقهای نوك تیزی داشته میباشد و علاوتاً بالای هر یك از گوشه های که زاویه های هشت گانهٔ اطاق مذکور تشکیل میدهد یك یك محل چبوتره مانند دیگری که گنبدهای هر یك از آنها به شش شش عدد پایه محکم شده است بنا یافته که معلوم میشود تعمیر آنها اعلاً از برای مخفی داشتن شگافهای روزنه های گنبدی مقبرهٔ مذکور صورت گرفته این چبوتره های مذکور نسبت بچبوتره های خیرپور قدری پست تر میباشند

والحاصل فرید که دورهٔ شاگردی را در امور اداری در هنگام جوانی و شباب با مشاهده نمودن اجراآت و صرر ادارهٔ و ادش [illegible] طی کرده بود بعد از مرگ پدرش حسن خان بجانشینی وی سسرام را تصاحب نموده بود و اقتدار آن در صوبجات شرقی بصورت خیلی سریع توسیع و بسط فوق العادهٔ حاصل نمود چنانچه در ۱۵۲۹ وقتی حاکم بهار منصوب گردید اسم شیر خان را از برای خود اختیار نمود (۱) اما باینهم اکتفا ننموده در ۱۵۳۹ تمام بنگال را از برای خود فتح و برای شش ماه در آنجا حکمرانی نموده بعد از آن افواج شهنشاه همایون [illegible] (۲)

(۱) وجه تسمیه [illegible] شیر خان [illegible] تواریخ و ماخذیکه بنظر اینجانب رسیده [illegible] دیده است [illegible] که در نزد سلطان محمد [illegible] بهار ملازمت اختیار [illegible] در شکار [illegible] شیری را کشته [illegible] شیرخان بوی داده شده بود [illegible] (مترجم)

(۲) [illegible] شاه همایون را [illegible] خود همایون [illegible] خود را [illegible] انداخته بود [illegible] که در آن [illegible] بودند [illegible] شاه و همایون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و رچشم شاه [illegible] انداخته

قلع وقمع ورا اورنگ جهان بانی هندوستان با قبول واتخاذ لقب شیر شاه متمکن وسریر آرا گردید ـ وهرچند بعد انقضای پنجسال جهان را وداع گفته و بعالم آخرت شتافت (۱) امابس ازطی نمودن یك دوره اداره و حکمرانی نهایت مقتدر وآهنینی که اگر تقدم و اولیت آن را نسبت بتمام حکمرانان هندوستان قائل نشویم هرآئینه دررد یف شاهان اسلامی هندوستان که بلاشك وشبه او را مقدم وممتاز گفته میتوانیم

ابنیه وعمارات که این شهنشاه اولی العزم دردهلی ودیگر حصص امپراطوری خود بنا وتعمیر کرده ثابت مینماید که در امور معماری نیز ذوق سرشار واستعداد بزرگی که صرف اکبر وشاهجهان را میتوان همپایهٔ آن شمرد داشته است وآرامگاه دربین عموم عمارات که وی بیادگار مانده بزرگترین وقشنگترین آنها فی شك همان مقبرهٔ خود شهنشاه مذکور که هم درساسرام بنا یافته میباشد

(۱) شیرخان بعد از فوت پدرش حسن ، جاگیر پدر که پرگنه های ساسرام ، خواص پور وتانده بود و همچنین (۵۰۰) سوار همراهی او را پس گردید . در ... که سلطان محمد بن سلطان سکندر ... بهلول خان لودی بر خلاف ... نموده ... استقلال داشت شیرخان قلعهٔ چنارگده را متصرف گردیده تابعیت سلطان محمد مذکور را قبول نمود بعد فوت سلطان محمد لودی شیرخان ... و بنگاله متسلط گشته و مصمم جنگ با همایون شاه بن بابر شاه گردید وهمایون را دفعهٔ اول در ۹ ماه صفر ۹۴۶ هجری ... در نزدیکی ... از ... ۹۴۷ ... شکست ... داده ، در ۲۷ شوال ۹۴۸ هجری پادشاه شده و ... را از ... ساخته ... از ۱۰ ساله ... و پنجسال سلطنت در ۱۲ ربیع الاول ۹۵۲ هجری فوت گردید ـ ... صفات حمیده بسیار دارد و با وجود آنکه عمرش ... آمده است در امور جهان بانی بسیار چیزهای نادر از وی بیادگار مانده از آنجمله سرکیست که از بنگاله تا رهتاس و ... و طول (۱۵۰۰) کروه کشیده است و بدین واسطه اطلاعات بنگاله را ... روز در رهتاس ... بنای رهتاس ... است که به مسافهٔ (۶۰) کروه از لاهور ... در نزدیکی جهلم در سنه ۹۴۸ بنا ... و آن ... است ... در ... او ... باعث ... ... میباشد .　　(مترجم)

اطاق مشمن و هشت ضلعی مقبرهٔ متذکره که وسعت و بزرگی متناسبی داشته و مدفن گفته می‌شود با بردهٔ محاط شده است که هر یکی از اضلاع هشت گانهٔ آن سه سه دانه رواقهای نوك تیزی داشته می‌باشد و علاوتاً بالای هر یك از گوشه های که زاویه های هشت گانهٔ اطاق مذکور تشکیل می‌دهد یك یك محل چبوتره مانند دیگری که گنبدهای هر یك از آنها به شش شش عدد پایه ها محکم شده است بنا یافته که معلوم می‌شود تعمیر آنها اغلباً از برای مختفی داشتن شگافهای روزنه های گنبدی مقبرهٔ مذکور صورت گرفته اما چبوتره های مذکور نسبت بچبوتره های خیرپور قدری پست تر میباشند.

والحاصل فرید که دورهٔ شاگردی را در امور اداری در هنگام جوانی و شباب با مشاهده نمودن اجراآت و طرز ادارهٔ والدش کامیابانه طی کرده بود بعد از مرگ پدرش حسن خان بجانشینی وی‌سارام را تصاحب نموده نفوذ واقتدارات آن در صوبجات شرقی بصورت خیلی سریع توسیع وبسط فوق العادهٔ حاصل نمود چنانچه در ۱۵۲۹ وقتی حاکم بهار منصوب گردید اسم شیرخان را از برای خود اختیار نمود (۱) اما باینهم اکتفا ننموده در ۱۵۳۹ تمام بنگال را از برای خود فتح وبرای شش ماه در آنجا حکمرانی نموده بعد از ان افواج شهنشاه همایون را (۲)

(۱) وجه تسمیه فرید خان بشیر خان در تواریخ و مأخذیکه بنظر اینجانب رسیده بحسب ذیل ضبط گردیده است ؛ فرید خان وقتی که در نزد سلطان محمد حاکم بهار ملازمت اختیار کرده بود درشکارگاه رو بروی حاکم مذکور شیری را کشت و از ان بعد لقب شیرخان بوی داده شده بود تا آنکه درهنگام شاهی خود را شیر شاه خطاب کرد. (مترجم)

(۲) شیر شاه همایون را دو دفعه هزیمت داده است یکی در کنار دریای گنگ که خود همایون با فوج مهزم خود را بآب انداخته بود و دیگر در قنوج که دراثر آن همایون هندوستان را ترك نموده بایران فرار کرد سردار عبد الرسول خان مرحوم که یك شاعر حساس و نهایت قوم دوست بودند درمدح حزن اعمال نام آثر گرانبهای خود از حرکات اول شیر شاه وهمایون بعبارت ذیل ایمائی نمایند؛

قلعهٔ دهلی و آن رهتاس را سر کرده ایم   راجکان هندیان را خاك بر سر کرده ایم
ترکشان را بی سر و بی تاج و افسر کرده ایم   ذره ذره خاك عالم را بخون ترکرده ایم

هند را پامال کردیم وبایران تاختیم
ورچشم شاه بابررا بآب انداختیم

قلع وقمع و ر اورنگ جهان بانی هندوستان با قبول واتخاذ لقب شیر شاه متمکن وسریر آرا گردید ـ وهرچند بعد انقضای پنجسال جهان را وداع گفته وبعالم آخرت شتافت (۱) اماپس ازطی نمودن یك دوره اداره و حکمرانی نهایت مقتدر وآهنینی که اگر تقدم و اولیت آن را نسبت بتمام حکمرانان هندوستان قائل نشویم هرآئینه درردیف شاهان اسلامی هندوستان که بلاشك وشبه او را مقدم وممتاز گفته میتوانیم .

ابنیه وعمارات که این شهنشاه اولی العزم دردهلی ودیگر حصص امپراطوری خودبنا وتعمیر کرده ثابت مینماید که در امور معماری نیز ذوق سرشار واستعداد بزرگی که صرف اکبروشاهجهان را میتوان همپایهٔ آن شمرد داشته است وانگاه دربین عموم عمارات که وی بیادگارمانده بزرگترین وقشنگترین آنها بی شك همان مقبرهٔ خود شهنشاه مذکورکه هم درساسرام بنا یافته میباشد .

(۱) شیرخان بعد از فوت پدرش حسن برجاگیر پدر که پرگنه های ساسرام ، خواص پور وماند بود وهمچنین بر (۵۰۰) سوار همراهی او رئیس گردید درانائیکه سلطان محمد بن سلطان سکندر بن بهلول خان لودی بر خلاف مغل قیام نموده بر پتنه استیلا یافت شیرخان قلعهٔ چنارگده را متصرف گردیده تابعیت سلطان محمد مذکوررا قبول نمود بعد فوت سلطان محمد لودی شیرخان بر پتنه و بنگاله متسلط گشته و مصمم جنگ با همایون شاه بن بابرشاه گردید وهمایون را دفعهٔ اول در ۹ ماه صفر ۹٤٦ هجری برگذر جوسا لب دریای گنگ از مضافات صوبهٔ بهار ومرتبهٔ ثانی بتاریخ ۱۰ محرم ۹٤۷ درقنوج شکست وفرارداده ودر ۲۷ شوال ۹٤۸ هجری پادشاه شده و تمام هند را از منازعین صاف ساخته بعد از ۱۵ ساله امارت و پنجسال سلطنت در ۱۲ ربیع الاول ۹۵۲ هجری فوت گردید ـ جنابش صفات حمیده بسیار دارد وباوجود آنکه عمرش به ترددات سر آمده است درامورجهانبانی بسیارچیز های نادر ازوی بیادگارمانده ازآنجمله سرکیست که از بنگاله تا رهتاس و پنجاب وبطول (۱۵۰۰) کروه کشیده است وبدین واسطه اطلاعات بنگاله را سه روز در رهتاس میگرفته ـ دیگر بنای رهتاس خورد است که بفاصلهٔ (٦۰) کروه از لاهور بر لب دریای جهلم درسنه ۹٤۸ بنا کرده وآن قلعه ایست سنگین ونهایت متین ازبس درحصاری اوکمال بخرج رفته باعث حیرت استادان فن میباشد .　　(مترجم)

مقبرهٔ شهنشاه مذکور (شیر شاه سور) که بفاصلهٔ چند زرعی از مقبرهٔ پدرش دورتر بنا یافته است در بادی النظر یک مثال و نمونهٔ قدری بزرگتر مقبرهٔ اخیر الذکر مشاهده میشود اما وقتی دقت شود معلوم میگردد که نه تنها لواحق آن بل خود مقبره هم فی حد ذاته خیلی ها نسبت بمقبرهٔ موخر الذکر بهتر و مکمل تر میباشد .
بنائی با احتشام مقبرهٔ مذکور بر یک جزیرهٔ که درمرکز یک دریاچهٔ مصنوعی مربعی کائن و تقریباً باندازهٔ جسامت خود بنا ازسطح دریاچه بالا برامده است ساخته شده ، دریاچه یا حوض مذکور که یکهزار فت مربع وسعت آن میشود بالو اسطهٔ آبهای یک دریای مجاور خودش که قنالی (صوف) از ان بحوض مذکور کشیده شده است باآب مملو میگردد ارتفاع جزیره که مقبرهٔ موصوف بر آن بنا یافته ۳۰ فت و وسعت آن ۳۰۰ فت مربع بوده و بهر یک از زوایای چهارگانه آن یک یک بناهائی چبوتره مانند دیگری که با گنبدهای قشنگی پوشیده و با دیوار خود جزیره تهداب آن یکجا می باشد ساخته شده است مقبرهٔ مذکور کاملاً (طوریکه قبلاً تذکار یافت) بامقبرهٔ میان حسن خان (پدر شهنشاه مذکور) شبیه و مانند میباشد چنانچه فرق و امتیاز فیمابین آن ها فقط همینقدر است که سطح برنده یا ایوان مسقف را که بگرداگرد اطاق بزرگ مخصوص مدفن مقبرهٔ اول الذکر کشیده شده است بوضع برنده و ایوان سرباری درآورده اند که علاوه کنارهٔ برندهٔ مذکور رابصورت اثر های سر... نشان میدهد درهر یک از زوایای آن هم چبوتره های گنبدی داری ساخته شده میباشد درحالیکه سطح یابام برندهٔ ماحول مقبرهٔ اخیر الذکر فاقد اینهمه ... بوده وفقط دارای گنبدی های بست پستی که بتقسیم هر یک از رواقهای برندهٔ مذکور پوشانده شده میباشند میباشد و در واقع همین مزایا است که نقعهٔ شیر شاه

را بنظر ها جذاب وباشکوه جلوه میدهد. دو عدد (گالری) یاایوانهای سرباز که گرداگردبنای باعظمت مذکور را فرا گرفته اند و بلندی اولین آنها بعینه همان ارتفاع دیوار اساسی عمارت و دومین آن نسبتاً قدری پست تر میباشد بزیبائی و دلربائی عمارت مذکورکه گنبد بزرگ بقعه باقشنگی فوق العادهٔ خود در وسط آنها و بمثابهٔ محور و مرکزسایر گنبدهای کوچك کوچك چبوتره های متذکره قرار گرفته خیلی ها افزوده است لهذا گفته میتوانیم در هنگامیکه تمام عمارت طوریکه امروز فقط بقایاوآثار آن در گنبد و دیوارهای مذکور مشاهده میرسد باخشت های کاشی ملون و براق پوشیده و متحلی شده بود طبیعی عظمت درخشان و متألالوی این بقعهٔ شریفه با انعکاس بهت آورآن درآب های ساکن و آرام دریاچه بیش از آنچه عجالتاً بنظر می آید و یا درحیز تخمین باشد زائرین و ناظرین خود را واله وحیران منظرهٔ قشنگ وباشکوه خود می نموده.

قطر کامل بنا ۱۳۵ وقطر اطاق مخصوص مدفن آن ۹۲ فت می آید. بلندی عمارت مذکور ازصحن تازروهٔ گنبد ۱۰۱ فت واماوقتی ارتفاع آن را از سطح آب پیمایش نمائیم ۱۵۰ فت می شود؛ قطر تنها گنبد اینعمارت (۷۱) فت است درحالیکه قطرتاج محل (۵۸) فت میباشد. در(۱۸۸۲) دربن بقعهٔ پرعظمت ترمیماتی ازطرف حکومت هم بعمل آمده چه یکی ازبهترین طرزها وقشنگترین عمارات هندوستان لشمارمیرود. جنرال سر الکساندر کننگهام (۱) که بیمورد نخواهد بود اگرپدر عتیقه شناسی هندوستانش بخوانیم موافقت وتمایلش را تادرجهٔ راجع به بهتری اینعمارت نسبت به بنای مشهورتاج محل ظاهر ساخته بود امامن نسبت باینکه این بنارا ازبقعهٔ مشهور ومعروف آفاق زوجه وملکهٔ شاه جهان ترجیح وامتیازبدهم هیچ لشویش و تذبذبی داشته نمیباشم ــ دربن شك نیست که موادو

(۱) General Sir Alexander Cunningham.

مصالح تاج محل بهتر واعلی ترمیباشد اما مقبرهٔ شیرشاه بسیار بزرگتر ودر محکمی وصلابت خیلی ها بهتر ازمقبرهٔ اول الذکر میباشد. ممکن است تاج محل منظر فریبای داشته مالك خطوط ونقوش بدیع وظاهر ساده وطبیعی باشد اما مقبره شیر شاه بناظریك نوع هیبت وعظمت مخصوصی را الهام والقا کرد وعلاوتاً احساسات اکرام واحترام فوق العاده را نسبت بخوددر دلهاتولیدو تحریك مینماید ـ تاج محل تماماً مظهر احساسات نرم ورقیق وقشنگی زنانه میباشد اما مقبرهٔ شیر شاه یك نمونه مجسم وزندهٔ مردانگی را بانظار عرضه میدارد ـ تاج محل را میشاید یك تالار وسالون خوش آیند ویاقصر سلطنتی مطنطنی گفت امامقبرهٔ شیر شاه بتمام معنی یك مقبره، محل عزا ومرگ بوده وباین صورت قشنگی ودلچسپی مخصوصی را توانسته است کسب نماید مختصر گفته میتوانیم که مقبرهٔ شیر شاه باعظمت شان وبزرگی محسوس ومجسم خودش تمام آن صفات وامتیازات را که دریك مقبره می بایست جستجو نمود مالك ودارا میباشد.

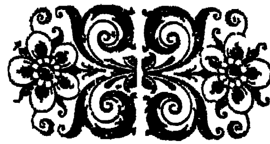
اسلام شاه پسر اوجانشین شیر شاه نیز خیلی هاوقت بتاسیس وتعمیر بقعه ازبرای خودش تقریباً بفاصلهٔ یکصدزرع دورتر ازمقبرهٔ پدرش مبادرت ورزیده ولی علی الرغم انکه همسر بدر برای آن امتیازات که او داشت نبوده جاه طلبی های آن ازپدرش بیشتر محسوس میشود چه ازنقشهٔ که برای تعمیر مقبرهٔ خودش طرح نموده بود آرزوها وهوس های جاه طلبانه اش بوضاحت عیان شده میتواند چنانچه دریاچه که بغرض احاطه نمودن مقبرهٔ خودش حفر نموده دومرتبه نسبت بدریچه مقبرهٔ شیرشاه بزرگتر میباشد همچنان مرتبهٔ که میخواسته روی ان تعمیر دیوارها ورواقهای مقبرهٔ مذکور را ازروی نقشهٔ معینی بکار بیندازد خیلی ها بزرگتر ازمقبرهٔ شیرشاه معلوم میشود اما افسوس!... که عمر کوتاه حکمرانی هفت سالهٔ او متضمن آن حوادث ووقایعی که دردورهٔ حکمرانی پدرش رخ میداد

نبوده و بنابر آن یعنی اجازه نداده بود که این نقشهٔ جاه طلبانهٔ خودش را بپایهٔ تکمیل برساندلهذا جسد مذکور امروز دروسط آن بقعهٔ نا تمامی خوابیداست که بطور عمومی فقط طیور و غزالان با آن زیارت نموده وندرتاً سیاحی نیز باطاق مذکور که قبهٔ نیلگون آسمان سقف وگنبد آن قرار گرفته وارد می شود .

هرآنوقتیکه بحکم شغل و وظیفه گذرم دربنگال ویا صوبه های شرقی اتفاق بیفتد هرآئینه با دور نمودن قدری راه هم اگرباشد سری بساسرام زده مراتب اخلاص واحترام خودم را به بطل بزرگ ورجل نامدار آن بقعهٔ مبارك تقدیم وسری بآستانهٔ آن خواهم سائید ، هرآنگاهیکه سعادت زیاوت آن شهر برایم حاصل گردد بالطبع و پیش ازهمه سرراست بمحضر آن دریاچهٔ که آبهای درخشیده ومتلالوی آن گرو ازبلور وبرلیان برده وآخرین مسکن ومنزل این دنیائی شیر شاه را درآغوش شفقت وسینهٔ وفا دفینهٔ خود جا داده حضور بهم خواهم رساند درینجا لازم است متذکرشویم که درسابق هرشخصی که میخواست بزیارت قبر این شهنشاه بزرگ نایل شود مجبورشود قایقی گرفته وبذریعهٔ آن دریا چه را عبورو بمقبره داخل شود ولی امروزه یك خیابان مشجری نیزدرعرض دریاچهٔ مذکور تمدید و تا بدهن دروازهٔ (مشرف) مقبره کشیده شده وصول بمحضر آن بزرگوار را سهل وآسان نموده وآنگاه درزیر بقعهٔ با و قار وپر هیمنه مذکوردروسط آن اطاق امید بخشی درتحت یك قبر کم ارتفاع و بی نام همان آدم بزرگ خوابیده که طاقت وتسلط معنی را درهندوستان درهم شکسته ودر روان افسرده وخمول قبایل افغانی هندوستان روح فعالیت وسرزندگی رادمیده وعلاوتاً چنان تطور محسوس وکامیابانه در طرز اداره واصولات جهانبانی بوجود آورده که اخلاف وجانشینان وی ناچارند برای همیشه آن اصولات را محترمانه

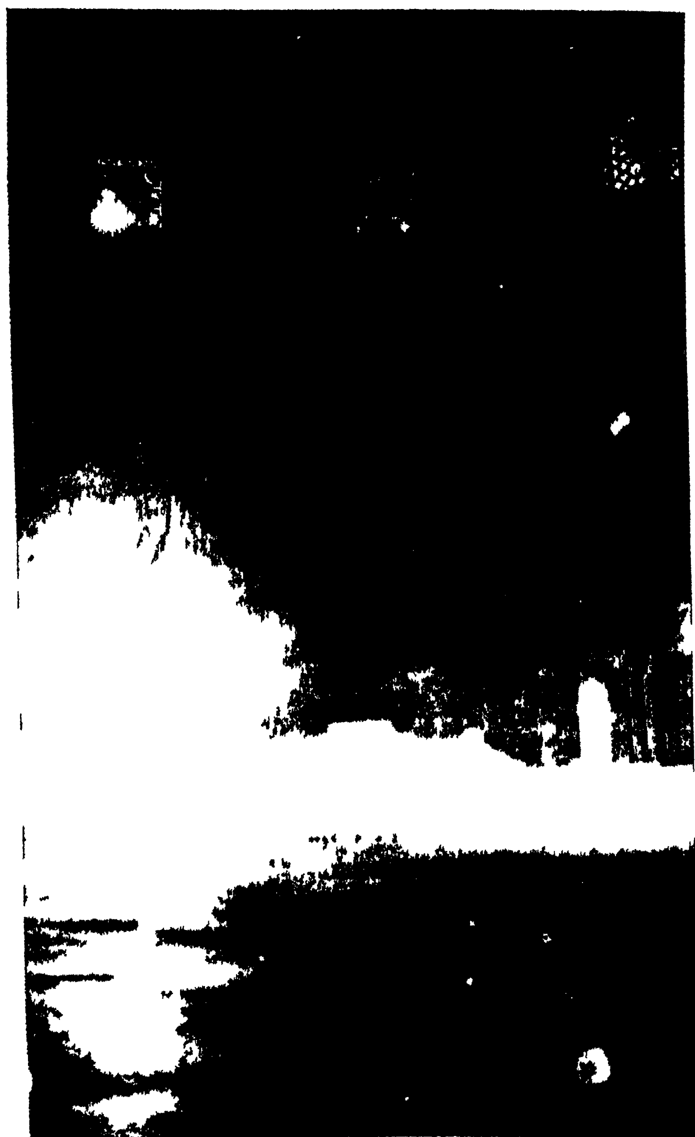
تعقیب ونا سی کرده و تا لحظهٔ آخرش نگذارند تغیری در ارکان و اساسات آن تورید گردد ـ نسیم سرد وحمکی ازورای جدارهای سنگی حتی درگرم ترین مواسم وایام داخل آن نقعهٔ ساکن وحموش می شود بی احتیارانسان را محبور میماید درکف عواطف و رموز آن عوطه حوار دریای تفکر ومراقبه بگردد ـ قمهٔ رفیع وشامخ آن حواطر وتدکرات سحره های حسیم و با جلال آن کوه های پر شکوه و باعظمت را بیاد میدهد که ا ـ ن فقط درعبور نمودن ازهندوکش و کوه بابا نطیر آن را دیده میتواند

بالاحر گفته میتوانیم شر شاه حکمران جلیل الشان هند که با استراحت و امنیت تامی نعیدار مملکت حودش افغ ستان درینجا بحواب رفته جهة مسکن ابدی حود نقعه ئی بدب در میدانهای بهار یك کوه مصنوعی ساخته است وآنگاه درمرکز یك دریاچهٔ صنعی واقع درشهر ساسرام سیاح وزائرحریرهٔ می یابد که درنسیم آن میتواند هوای روح بحش وخنك افغانستان را استشمام نماید



حست حاصل سوی شراب شدن | اولش سرو آخر آب شدن
دردل از سود او سروری » | هرچه او داد حرعه وری ه
تو بدو دین و بحردی داده | او بتو دیوی وددی داده
تو از و آن حوری که مسی تست | اور و آن حورد که هستی تست

سنائی غزنوی



سامرام : قبر شیر شاه سور

علم النفس

ترجمهٔ ص ، آقای سید ابراهیم خان عالم شاهی غزنوی ، از کتاب علم النفس مؤلفهٔ علی حارم و مصطفی امین ، فضلای مصری

شعور و نشأة عقلیه :

شعور عبارت است از معرفت انسان به چیزهائیکه در نفس از وجدان و فکر و اراده جریان دارد ، دربن تعریف فرق میکند اگر معتقد شویم بعقیدهٔ آن کسانی که شعور و عقل را از یکدیگر جدا میدانند که در این صورت ممکن است در نفس خواطری جریان کند که شعور انسان آنها نرسد . و یا معتقد باشیم بعقیدهٔ آن کسانی که شعور و عقل را در وجود ملازم میدانند . که در نفس هیچ خاطرهٔ نیست الا آنکه شعور صاحب آن باو احاطه دارد .

برای ادراك معنی شعور ممکن است مثلی بیان کرد : شخصی ناگهان افتاده و غش می کند که درآن حال از ادراك امر چیزی محروم است مردم برای مساعدت او گرد آمده به لباسهای او تخفیف و آب بصورتش می پاشند ولی او نه آنها را می بینند و نه صوت آنان را می شنود و نه اثر آب را احساس میکند .

پس چنین شخص در این حال فاقد شعور است و از خواطر نفسانیهٔ خود چیزی نمی فهمد . همینکه تدریجاً آب بصورت او پاشیده و مردم را از اطراف او دور نموده مجرای هوای آزاد را برای او بگشایند و دوای منبهی بدماغش استنشاق شود لحظهٔ نگذرد که رعشات خفیفه در بدن ظاهر شده و چشم بگشاید تدریجاً اطراف خود را دیده شعور او رجعت نموده باحوال و کیفیت خود پی می برد .

درجات شعور

درهر وقت از اوقات بیداری ودربیشتر از اوقات خواب از اثر احساسات ووجدان وفکر ورعبت حواطر کثیره بنفس انسان عارض میشود که ممکن است مؤلم ویا مفرح باشند اگر دراین حال یکنفر نفس خودرا معرض ملاحظه دقیق قرار داده وبچیز هائیکه درنفس اوجریان دارد صدقاً تامل کند همانا ادراك اختلاف موجود بین شعور وخواطر برای او آسان می شود . گاهی می بیند نهایت قوه وتوانائی و گاهی نهایت ضعف و ناتوانی دارد و گاهی هم بین بین است . حالت سوم به شعب کثیره منشعب می گردد که مثالی دراین خصوص بیان میکنیم . شخصی بصورت مرسمه در دیوار نظر میکند و آن صورت را بشعور قوی وکامل می بیند ولی شعور به آن اندازه اکتفا نکرده درعین حال دیوار واطراف را هم دیده وممکن است اصوات ومکالمات را بشنود ولیکن درجهٔ شعور او نسبت بسائر چیز ها ضعیف است . وممکن است درهمین حال اشیأ موجوده درمنزل ونظائر آن نیز درخاطر خطور کنند که ادراك آنها درمرحلهٔ سوم ودر نهایت ضعف است

از مثال مذکور روشن شد که انسان گاهی دروقت واحد احوال نفسیه کثیره را ادراك میکند النهایته نسبت به بعضی شعور او قوی و روشن و نسبت به بعضی خفیف و تاریك است شعور انسان را از این حیث بچراغی تشبیه کرده اند که در محیطی افروخته باشد و اضائه او نسبت باشیأ بسبب قرب و بعد و اجتماع و افتراق اشعه تفاوت میکند همینطور در عوارضات خاطریه انسان ازحیث حصر فکر دریك مورد یا تشتت قوه وضعف دیده میشود.

این تشبیه گرچه ازتمام جهة محکم نیست ولی علمأ این فن دراستعال دوکلمه

بؤرة و حاشیه (۱) در مورد احوال نفسیه موثق هستند .

یعنی آنچنان خواطری را که میگویند در بؤرة است همان خواطر ست که شعور در آن قوی وروشن است و اما آن خواطری را که میگویند درحاشیه است همان خواطر ست که شعور در آنها ضعیف و قلیل است .

تعاقب خواطر در بؤرة وحاشیه

خطیبی درحال تکلم است شخصی در مقابل او صورت را دیده صورت او را استماع میکند دوعین حال ممکن است تفکر بوسعت مکان توقف حرارت هوا و کسالت مزاج نیز باشد دراینحال صورت خطیب در بؤرة شعور وسایر خطورات درحاشیه قرار دارد . ممکن است فکر مستمع بجانب امر دیگر توجه کند و نظراو بخطیب باشد دراین موقع ازبؤرة بحاشیه منتقل میشود .

انتقال ازبؤرة بحاشیه دراغلب اوقات تدریجا حاصل میشود . تغییریکه در دائرۀ شعور حلول میکند کثیر الاختلاف است گاهی بؤره باتغییر اندکی بحال خود مانده وحاشیه تماماً تغییر میکند گاهی بؤرة تغییر نموده وحاشیه بر قراراست وگاهی بؤرة وحاشیه مبادله شده وهریك بدیگری حلول میکند وبعضی ازاوقات طوری منقلب میشود که عناصر قدیمه بکلی ازبین رفته ناگهان حوادث جدیده جانشین می گردد .

(مظاهر شعور)

هرگاه انسان بخواطر نفسانیۀ خود ملاحظه کند اختلاط زیاد واشتداد بزرگ می یابد برای این مطلب مثالی بیان میکنیم : شخصی برتبۀ عالیه نائل میشود .

---

(۱) وقتیکه آتشی را در گودالی افروخته میشود اثرات آن را در میان گودال بؤرة ودراطراف حاشیه گویند بدین مناسبت این دو عبارت را دراین علم در تمام اصناف شعور استعمال کرده اند .　　(مترجم)

اخبار آن متوالیاً از هر طرف بر او رسیده در بین سرور و ابتهاج خاطر بر او عارض شده بعیاده مایلم و آنچه از اعمال شائستهٔ آن مقام است منتقل میشود در این حال بعضی از خواطر را واضح و جلی و بعضی دیگر را خفی و غامض می بینند و در بین موقع خواطر دیگر که مربوط به آن خبر نیست هم بر او اضافه میشود از قبیل عوارض سمعیه و بصریه و احساس حرارت جو به و امثال آنها از آنچنان عوارضی که خارج از تعداد میتوان فرض کرد بس کثرت خواطر و اختلاط آنها تا این درجه قوهٔ مجاریه را دچار مشکلات مینماید با این وصف هر گاه انسان تأمل صحیحی نموده و بعضی را به بعضی دیگر قیاس کند ممکن است جمیع آنها را بسه قسم تقسیم نماید و همان سه قسم است که علماء علم النفس بر آن اتفاق کرده و کلام آنها بر آن جریان یافته و آنها را مظاهر نفس یا مظاهر شعور نامیده اند آن اقسام عبارتند .

(۱) وجدان — هر چیزی که باعث سرور و الم می گردد جوع و عطش حب و بغض خوف رغبت از در تحت آن داخل میباشد

(۲) تفکر — هر چیزی که بحقائق مساعدت میکند از قبیل ادراك حسی و ملاحظه و تخیل تعقل ... هم در تحت آن داخل میشود

(۳) اراده — آن چیزی که نفس ما را بر شمره دعوت بعمل میکند از قبیل ... رغبات ... و مثال آن در تحت آن داخل میشود

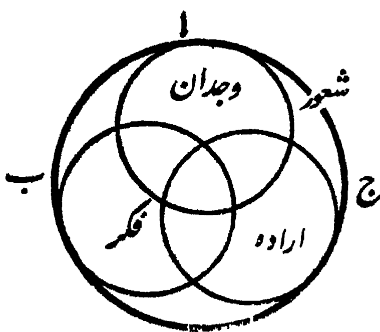
اتصال بین مظاهر شعور

این مظاهر ثلاثه بطور حصر نمیشود زیرا ما مظاهر منفرد از احوال آن نمی بینیم چه آنکه ممکن است در نفس شخصی الم عارض شود بدون آنکه بفکر مکان و مصدر و ... و ... در ... جهد قدر مقدور در رفع آن کوشش نکنند

همچنین محال است آنکه فکر کنیم در عمل عقلی هر قسمی از اقسام آن بدون آنکه ... و منافع آن متذکر شویم و ... از آن به اراده و اختیار خود از

آنچیزهائیکه ازافکار درنفس عارض می شود آگاه بوده آنها را منظم و مرتب میکنیم همین طور است احوال ارادیه بدون آنها استقلال ندارد بلکه وجدان وفکر را درنفس مصاحبت میکنند .

ازین جا میدانیم که مظاهر ثلثه همان قسمی که رنگ کتابت ازشکل ونقل آن جدا نمیگردد آنها هم ازیکدیگر منفصل نمیشود وهمهٔ آنها مرتبهٔ واحد مجتمع میشوند شکل آتی مطلب را بهتر توصیع میدهد دائره (ا ب ج) شعور ودوائر ثلاثه مظاهر است هرگاه دقت شود می بینیم سمت (۱) وجدان و با دائره اراده و فکر تداخل نموده است .



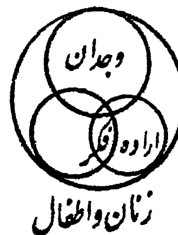
(اختلاف بین مظاهر شعور)

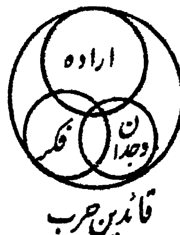
مظاهر سه گانه نسبیه قوت وضعف آنها درظهور وخفا تفاوت دارد گرچه همه سه در حالت نسبیه مجتمع هستند و ازیکدیگر جدائی نمی شوند اما ازنظر تحقیق مثلا در امور هندسی اعمال قوهٔ فکریه بیشتر باشد ودر موقع سعی برای حوائج ضروریهٔ وجدان ازآن دو قوة زیاده تر بکار برود ودر امور بدیه اراده بهر دوغلبه میکنند.

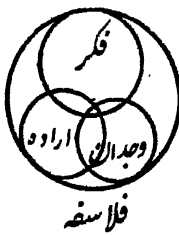
هرگاه بمظهری ازمظاهر مذکوره نظر کنیم ظاهر آید که حالت قوه دریکی باعث ضعف در دیگر پست مثلاً غضب زیاد فکر واعمال ارادیه انسان را معطل میکند. همچنین کوشش نفس در امور تعلیل واستنباط محلی برای وجدان باقی نمی گذارد وبیز هرگاه بتباین احوال مردم تامل شود اختلاف زیادی در مظاهر شعور شان یافت میشود مثلاً بعضی هاتند وعصانی هستند که وجدان بر آنها غلبه دارد

بعضی ها آرام طبع و خلیق هستند نسبت بآنها فکر سیادت دارد بعضی ها صاحب عزم و اراده هستند که مظهر و نمایندهٔ اراده بر آنها تسلط دارد. اما تعداد آنکسانی که هر سه مظهر و قواء در آنها مساوی باشد بغایت اندك است. اطفال و زنان از برای قسم اول بهترین مثال است چه آنکه وجدان بر آنها سلطه داشته و طبیعةً ضعیف الفکر والاراده هستند فلاسفه و سیاسیون و حکما نیکوترین مثال است از برای قسم دوم زیرا فکر نسبت بآنها قوی تر از آن دو مظهر دیگر است.

اشخاص متعددی بهترین مثال است برای قسم سوم. بعضی ازعلمأ این فن برای روشن شدن مطلب دوائری رسم و بدان وسیله تفاوت مظاهر اطفال و قائدین

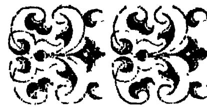






و فلاسفه را نشان داده اند ازانچه ذکر شد کاملاً معلوم گردید متقدمین از علمأ این فن که معتقد شده اند وجدان و فکر و اراده اقسام حقیقی هستند از برای نفس یا آنکه اجزاء بسیط بشمار میروند که هر حالتی ازحالات نفسانیه به آنها حلول میکند تا چه اندازه بخطا رفته اند عجب تر ازاین آنست که همین مظاهر را قواء سه گانه نفسانیه نامیده اند و هر یك را باقسام مختلفه تقسیم کرده اند و از همین جا قواء ملاحظه، حافظه، ذاکره، خیالیه، تعلیلیه، استنباط و غیره شنیده میشود. محدثین این فن بر امحاء این قول قیام و طالبین این علم را نصیحت فرموده اند که بظاهر این رأی مغرور نشوند پس هر حالتی از حالات

منفرداً و ذاتاً تجزیه را مطلقاً قبول نمیکند و وجدان و فکر و اراده فقط مظاهر هستند و لباسهای است که احوال مذکوره بر حسب اعتبار و نظر انسان بر آنها ظهور میکند ، پس هر گاه انسان نظر کند بحالت نفسانیه از حیث آنکه الم یا سرور بر او عارض شده است بر او لباس وجدان پوشیده میشود و هر گاه از برای نفس علم بحقائق مکنونیات حاصل شود مظهر فکر ظاهر گردد و هر گاه نفس انتباه و التفات را توجه کند مظهر اراده واقع میشود همین طور است در قواء اضافیه که ازین قواء منشعب می شود .



با همت باز باش و با کبر پلنگ　زیبا به گهٔ شکار و فیروز بجنگ
کم کن و بر عندلیب و طاؤس درنگ　کانجا همه آواز است اینجا همه رنگ

مسعود سعد

عبقریت

ترجمهٔ غلام جیلانی خان جلالی عضو
انجمن، از الهلال مصر بقلم
استاد محمد فرید (وجدی)

عبقریت گاهی در صغولیت ظاهر میشود وگاهی ظهور آن
بتأخیر می‌افتد، تاخیر ظهور آن عجب آور نیست زیرا مشق کردن
در تعلم، وسعت اطلاعات از نتایج عقول وغور در تمام مسایل برای
دریافت نوع انسانی است طبیعی، لاکن ظهور آن در اشخاص خورد سال
در سنیکه هنوز اهلیت فکر کردن و تعقل حدی را نداشته باشد،
حیرت آور است،



میگویند عبقری را عبقری می‌شناسد، اما این سخن مبالغه و ما بدان التفات نداریم — عبقریت موهبهٔ است غیر کسبی که تخیلات ابهام از عهد صغولیت آغاز میکند — همیشه اصول آن بقوهٔ عقلانی و فکر نفس او متوجه بوده تا او را در مکانت یکی از افراد عصر سپارد

گاهی در عهد صغولیت عبقری حیات فوق العاده سر میبرند و ازینجهت ادوار ابتدائی حیات را بحالت توسط بکنترا ان می نمایند تا اینکه بعد از کمال سن وانجام صحح علامه های عبقریت در و پیدا شده اخیرا شخص مذکور در جامعه یك از برجسته گان نام میگیرد بر عکس عبقریت طفلی بعد از ظهور علامات اولی آن همالطور وقف پذیرفته بالآخره صاحب آن شخص عادی می بر آید

عبقریت در هر ناحیه از نواحی علمی و عملی ممکن است چه نوابغ طوریکه در فلسفهٔ عالی دیده می‌آیند همچنان در صنایع دستی نیز دیده میشوند پس وقتیکه چنین شد به عبقریت از صفت معینیکه بذات خود دارد تدریجا به نوع آنچه خیلی بعد نتیجه می‌گردد علمای نفسیات که در هویت صفات مذکوره غور کرده اند

اخیراً از آن چنین تعریف می نمایند عقلی است عالی که از طرف اراده تأیید میشود، و تصوری است قوی که احساس تیزی آن را تنبیه مینماید

علامه «لیلو» در بین عبقریت وجنون بعلاقهٔ قریبی قائل است و نظریهٔ مذکور را استاد بزرگ (لومبروز) وموسس علم اسباب جرائم هم تأیید میکنند اما مقصد این دو نفر عالم از جنون دیوانگی مستمر نیست بلکه مراد، خروج عبقری است از حد مالوف آنهم در برخی از امور یکی از مؤلفین میگویند. این انحراف عقلی در نوابغ امری است ضروری و درحالیکه عبقریت کیفیت فوق العاده باشد البته تخیلات عبقری بانك مد وجزر یکه از بزی و با جهت عقلی او نشئت میکنند تماس مینماید و از خواص این دو وضعیت بهرحال اختلال در توازن ضروریست.

لاکن قراریکه دیده شده این قاعدهٔ با استثناهای چندی مسلم می نماید، زیرا ازنوابغ بزرگ چیز های بمشاهده پیوسته که از اختلال توازن عقلی کمتر بوده، بهترین مثال برای اثبات این اساس «گوته» فیلسوف معروف المان است اما نگفته نماند که اختلال توازن عقلی درنوابغ برای صاحب نفس شخصی آنها مفید است

خاص ترین صفات عبقریت ابتکار و ابداع میباشد چه عبقری با صنع موجد است واین خصلت او بیك اندازهٔ محدود هم نمیباشد، او کارها را بکاملترین طریقه درك میکند، عبقری تصوری دارد که درحین جریانش خط حرکت را در پیش روی خود بازمی یابد ومراحل کار را با بهترین اسلوب می پیماید، کسانیکه عبقریت را تنها عبارة از بلند ترین اقسام «تصور» میدانند از ینجهت است که مذکور آمد

آیا از تربیهٔ حکیمانه عبقریت بوجود می آید،

این تا هنوز دیده نشده ولی نظر به تجارب، تربیهٔ بد میتواند که وجود

عبقریت را دشوار نسازد یا آنرا بشرارت و مفسدت نکشاند

آیا عبقریت موروثی شده میتواند؟

تجارب بر خلاف این است زیرا اکثر نوابغ گذشته از خانواده های جاهل بر آمده اند باکن ، و برکلی ، و اگوست کونت ، و کوبرنیک ، و کلود برنار ، و دیکارت ، جالفانی ، و کنت ، و کبلر ، و مالبرانش ، و سپینوزا ، و دیگران از بزرگترین دانشمندان تیزهوش عالم از فامیل های معمولی بوجود آمده اند

هکذا دیده شده که اولاد مبرزترین نوابغ از متوسطها درعقل کمتر بودند مثلاً هر ده پسر بریکلیس ابله و کاتینا بن بچه ارستیپ تا اندازهٔ احمق بود که بحدجنون میرسید و پسران سقراط امام فلاسفه و تیموستو کلس ، فوسیل بچه گی این دو نفرنه بودند ، سلسرون دارای پسرغبی ، فیلسوف شهیر مارل اوریل پدر بچهٔ بدخلق و کم عقل بود ازهمین قبیل اولاد ، هانری چهارم ولوی ۱۴ وکرومویل وپطر کبیر وگوئته ونابلیون نیز بحساب میروند .

ما میگوئیم که عبقریت گاهی درطفلی ظاهر وگاهی بتاخیر می انجامد والبته در تاخیر آن تعجب دست نمیدهد چه مشق کردن درتتبع وسعت اطلاعات بر نتائج عقول ، وغور در تمام مسایل ، برای بوجود آمدن نبوغ اسبابی است طبعی ، اما ظهورآن درآغاز ، سالهائیکه انسان برای انجام کاریکه محتاج به یک جدی وعمل عقلی ومداومت وتدبر وتعمق است اهلیت نداشته باشد منتهی حیرت آور است

موزار سرایندهٔ معروف درسال چهارم عمرخود قطعه موسیقی تالیف کرد که ازچهار لحن مختلفه مرکب بود وزمانیکه به یازده سالگی رسید دو قطعه (اوبری) خورد را وضع کرد .

درنمایشگاه پسیکولوژی پاریس سنه (۱۹۰۰) میلادی بچهٔ سه و نیم ساله (سیو تواربولانام) لحنهای نوپیدا ئیرا در پیانو نواخت که موجب حیرت بود وشارل ریشیه پسیکولوك ازو می‌نویسد که طفل مذکور درپیش شاه وملکهٔ هسپانیه شش دور ازتالیف خود را به پیانو نواخت.

درعین حال برخی موسیقی دانان نوتهای دورهای طفل مذکور را نشناختند وبه حروف هجائی آنرا فهمیدند این طفل دراختراع مذکور خود تا درجهٔ موجد بود که اگر بجای او یکی از سرایندگان کسی دورهای اورا می نواخت اوهم عبقری شمرده میشد

(دیربروس) طفلی بسن چهارنیم سالگی درپاریس ریاست اورکستر تیاتر را بعهده داشت که تعداد کارکنان آن از ماهرترین موسیقی دانان به ۸۰ میرسید واین طفل تمام حرکات شانرا بچنان مهارت ووقار اداره می نمود که باعث دهشت ناظرین واقع میگردید.

میکل آنژ مصور بزرگ بعمر ۸ سالگی نرسیده بود که تمام شعب صنعت را ازپدرخود یاد گرفته برجستگی خودرا دران بائبات رسانید وپدرش مجبور شد که اورا بکار گمارد ودر باره اش میگفت: نزد من چیزی باقی نمانده آنچه یاد داشتیم طفل مذکور بکمال مهارت وحذاقت فرا گرفت

هانری دوهنکس بسنیکه از دومتجاوز نبود سه زبان را یاد گرفت وبا مبرا ندت قبل از سنیکه طفل دران بمکتب شامل میشود از بزرگترین استادهای تصویر شمرده شد.

گوس دورنسوبك هشت دان بسن سه سالگی مسایل مهم حسابی را حل میکرد. اریکسون درفن میکانیك ازطفلی نابغه بود وبسنیکه از ۱۲ تجاوز

نمیکرد مفتش قناة بحری سوید تعیین گشته شش صد نفر عمله را بکارهای مختلف گماشت و به نهایت مهارت آنها را اداره کرد

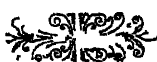
ولیم سیدس از ولایات متحدهٔ امریکا بسن دوسالگی خواندن و نوشتن را آموخته رمانیکه بسن ٤ سالگی رسید چهار زبان را بمهارت تکلم مینمود وهنوز بسن ۱۱ سالگی بالغ نشده بود که علمای جامع ها وواردرا او شنواندن کنفرانسهای خود دررباضیات عالی بدهشت انداخت .

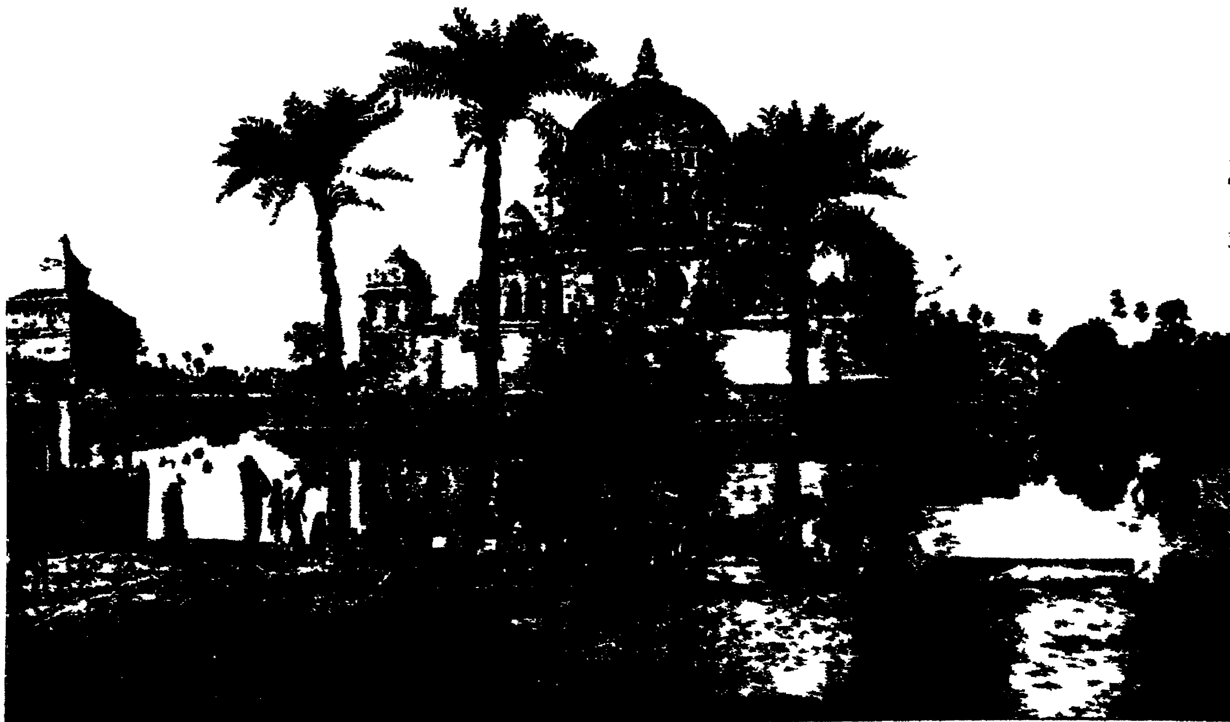
علامه یونگ واضع نظریهٔ تموجات روشنی بسن ۲ سالگی نارسیده خواندن ونوشتن را بمهارت آموخت ورمانیکه بسن ۸ سالگی رسید ۸ زبان را میدانست

علامه ولیم ها ملتون بسن ۳ سالگی عبری را تکمیل نموده بعمر ۷ دارای معلوماتی گردید که اکثر طلبه درجه (اجرنگاسیون) که از مقام استادی فوق تر است بآن نایل نشده بودند

هاری هدنگ وقتا که ارمیلادش چند هفته گذشت سخن گفتن را یاد گرفت ورمانیکه بسن ۲ سالگی رسید خواندن ونوشتن را بمدت کمی تکمیل نمود وفرصتیکه به منتصف سال سوم رسید وهنوز شیر خواره بود درجغرافیا وتاریخ جدید امتحانی داده توانست ومشقاه آنرا تحمل نمود اما وقتاً که ارشیر جدا شد وجودش بضعف ونقاهت آغاز نموده بسال پنجم ارحیات خود فوت کرد

حل وفصل غوامض امثال این نوع مشاهدات را ازهمانقدر معلوماتیکه تا کنون (فنر ءلوجیا) بما نشان میدهد بدست آورده نمتوانیم وگمان ندارم درآینده هم بعلم مذکور تعلیل ودلایل همچو دیدنیها ممکن شده بتواند





سا سرام : منظرة مقبرة شير شاه سور

اصول تحقیقات فلسفهٔ

لغات والسنه

ترجمه و نگارش قاری عبدالله خان
عضو انجمن ـ از سخندان فارس

۵ .

خ

مردم هند مخرج ـ خ ـ ندارند وخاء واقع درکلمات فارسی را ـ ك ـ ه ـ تلفظ میکنند و ـ خاء ـ درخود فارسی بحروف ذیل بدل می شود : ـ

(۱) به سین مانند ـ شناخت ـ شناسد

(۲) به شین مانند افراخت : افراشد .

(۳) به ك مانند خمان ؛ کمان . خمند ، کمند .

(٤) به ها مانند خاك : هاك (تخم)

ازانجا که (خاء) درخود زبان فارسی بدیگرحروف ابدال میشود جادارد که از ورود بهندنیز لهجهٔ اوتغییر یابد. پس اگرلفظیدرفارسی ولفظی درسانسکریت مجهول بوده و بواسطهٔ ابدال خاء ازکلمهٔ فارسی هردو متحد گردند دلیل است برانحاد ریشه هردو که در نتیجهٔ انقلاب زمانه ومسافهٔ زمان ومکان تغییرلهجه نموده چهوقتیکه اختلاف محیط درسائرچیز ها اثرمیکند درتغیر لهجهنیز اثردارد .

خاء فارسی گاهی درسانسکریت به سین بدل میشود مانند :

خور :ـ درفارسی وسور درسانسکریت که بمعنی آفتاب است و(هور) که بهمین معنی درفارسی قدیم بوده اصلاً زبان ژند است .

خواب : در فارسی وسؤپن وسؤاپ درسانسکریت بیك معنی است

خواهررا : درسانسکریت سوسری گویند

خوش : درفارسی بمعنی خوب است مانند خوش آواز، خوشبو وغیره ودرسانسکریت

سو : مانند خوش حرفی است که از ترکیب با الفاظ دیگر اسم صفت از برای

حسن میشود مانند : سناد خوش آواز

سکند هخوشبو . اما سشومانند خوب درفارسی اسم صفت است حاجت ترکیب

باالفاظ دیگر ندارد وگویا تنها باءحدف وزیاده گشته وآنهم دراثر انقلاب ادوار

واختلاف محیط بوده .

خود : درفارسی و ـ سو ـ درسانسکریت بمعنی خویش آمده واین لفظ براصل

خود بوده ازاشتقاق وترکیب فارغ است واگر سؤت تلفظ میشود از اثر قرب

مخرج ت ـ و ـ د ـ است که بهم بدل گشته اند

خوی : درفارسی وسؤید درسانسکریت بیك معنی است وقرارقاعدهٔ سانسکریت

دال در ـ سؤید ـ نیمه تلفظ میشود وازعدم اطلاع فارسی زبانها آنرا ترك دادند

خسر : در فارسی وسؤسروشوسر درسانسکریت بیك معنی آمده .

گاهی خا درسانسکریت آواز شین میدهد

خوب : فارسی است ـ وشبه درسانسکریت مرادف آنست .

خون : فارسی است وشون درسانسکریت بمعنی سرخ و شونت بمعنی خون آمده

حولك : درفارسی و شؤکر درسانسکریت آمده و راء واوهم درسانسکریت

در فارسی اکثر حذف می شود . (رجوع افصل ـ راء)

خشك : فارسی است وششك درسانسکریت مرادف آنست

گاهی : خا ؛ درسانسکریت آوازك یاکهـ میدهد مانند :

خاشه ـ خاشاك : فارسی است و دراصل خاشه بوده (اك) دران از برای نسبت یا زائد است .

کشا : در سانسکریت بهمین معنی است که الف مده بعد از خا ازان افتاده یا در فارسی زیاده امده و (هاء) مختفی از خاشه در سانسکریت به الف بدل گشته و این چندان سخن نیست چه های مختفی اصلاً برای اظهار حرکت است .

خر : فارسی و درسانسکریت گهر امده .

خم و خجنب : فارسی و کنبه در سانسکریت بمعنی آنست .

چرخ : فارسی نقلب و ابدال خچر و چکر گشته .

خشخش : فارسی را درسانسکریت کهس کهس وکهس نل گویند .

شاخ : فارسی است ودرسانسکریت شاکها تلفظ می شود .

ناخن : فارسی است و درسانسکریت نکه گویند زیادتی نون محاورهٔ عام است (رجوع به فصل ف ـ نون)

سخت : درفارسی معروف و شکت درسانسکریت بمعنی قوت آمده وظاهر است که چیز سخت هم خود دارای قوت بوده و هم قوت میخواهد. شاید هر دویك لفظ بوده درمعانی مجاز اتغیر آمده باشد .

دشخوار : فارسی و بمعنی دشوار است ودشکر در سانسکریت مرادف آنست :

خا : درسانسکریت به ـ ها هم بدل میشود مانند :

دختر : درفارسی و دهتری که درسانسکریت آمده . دانشمندی ازاروپا می نوسد : دهتری درسانسکریت مشتق است از (ده) بمعنی شیر دوختن ودرقرون قدیمه کار دختران بی شوهردرخانه شیر دوختن بوده ازینجهت دختر را دهتری میگویند .

حال آنکه درفارسی دوختن بهمین معنی ودختر ازان مأخوذ است و دوشیزه درفارسی بمعنی دختر بکر نیز ازدوختن مشتق است . خان آرزو میگوید : دوشیزه اول بمعنی دختر کوچك بوده که بدوشش بر میدارند بعدها بمعنی مطلق دختر استعمال گشته و بازبر دختر (بکر) اختصاص یافته . ولی هزاران سال گذشته که میداند که اصل آن چه بوده چه هیچکس سند ندارد .

فائده : درزبان انگلیسی - سستر - بمعنی رشتن بوده وچون در عهد باستان در اروپا دختران درخانه تارمیرشتند تا امروزدختر رابزبان انگلیسی - سستر - گویند .

خوان : درفارسی مشتق ازخواندن - ؤهان - درسانسکرات بهمین معنی است وصیغه مضارع آن درفارسی - خواهد - ودرسانسکریت هوات آمده .

خرامیدن - خرام : درفارسی بمعنی رفتار بنازو - کرم - درسانسکریت لوئی همان لفظ وهمان معنی است .

خریدن - خر : درفارسی معروف و- کری - درسانسکریت خریدنی را گویند .

د

دال درفارسی بسبب قرب مخرج وموافقت طبیعی بچند حرف بدل می شود چنانچه گاهی به - تا - مانند دراج وتراج وکدخدا و کتخدا وگاهی به گاف وابن طبیعت درالفاظ سانسکریت نیزاثر نموده است .

اندر : فارسی است و مقابل آن درسانسکریت - انر - آمده

ایدر : درفارسی و- اتر درسانسکریت بمعنی اینجا آمده (رجوع به فصل الف متحرك)

زاد : زادوبوم بمعنی معروف فارسی است و (جات) درسانسکریت بهمین معنی است .ودر عربی ذات شی بمعنی نفس شی است . دریتصورات ازپهلوی مأخوذ باشد .

بادام: درفاسی و ـ باتام ـ درسانسکریت بیك معنی است.
باد: فارسی و مقابل آن وات درسانسکریت آمده.
بدست: درفارسی بمعنی شبر و درسانسکریت وتست مرداف آنست.
مادر: فارسی و ماتری مقابل آن درسانسکریت است.
مرده: درفارسی ومرت ومرتك در سانسکریت بیك معنی است (رجوع. به ابدال ها به کاف)
بید: درفارسی درخت معروف وویتز درسانسکرت مرادف آنست (رجوع به حذف ها)
پدر؛ را درسانسکریت پتری گویند.
دند: درفارسی واحد (دندان است) که متروك گشته ودندان جمع آن مستعمل است و
دنت: درسانسکریت مقابل آن آمده.
سرد: درفارسی وشرد ـ شرت درسانسکربت دیك معنی آمده. طرفه آنکه درعربی سرما را شتا میکویند.
سد: درفارسی و ـ شت درسانسکرت اسم عدد (۱۰۰) معروف است.
بود: درفارسی بمعنی معروف وبیوتی درسانسکرت مرادف آنست.
گاهی دال به جیم بدل میشود مانند.
داماد: درفارسی وجاماتری درساسکریت که بیك معنی آمده
گاهی دال به کاف بدل می شود مانند:
اژدر: درفارسی واجگر درسانسکرت.

ده

این حرف درفارسی نیست وعوض آن دال خالص تلفظ میشود مانند.
بند: درفارسی بمعنی گره وغیره اسباب بستن وحاصل مصدر بستن هست ومجازاً.

بمعنی قید آمده و در برابر آن درسانسکریت (بندھ) است که ماخذ و معنی آن
با بند یکی است (رجوع به فصل ب).

دود: درفارسی معروف و دهوم درسانسکریت بمعنی آن آمده.

دیر: درفارسی ضد زود و دهیر درسانسکریت بمعنی شخص متحمل و دهیریه،
دیر نمودن و توقف کردن را گویند.

گندش (۱): درفارسی و گندهك درسانسکریت گوگرد را گویند.

گندم: را درسانسکریت گودهوم گویند.

دایه: (مرضع) را درسانسکریت دها گویند.

د

طبیعت این حرف با خاك عرب وعجم سازش ندارد و نعم البدل آن دال خالصست

آده: درفارسی و ـ اده درسانسکریت بمعنی چوبهائی است که برای نشستن مرغان
بزمین . تعبیه کنند و آ چنان باشد که دو چوب بلند را در زمین مقابل هم رکز نموده
چوب دیگری بر زبر آن دو چوب افقی به بندند وچوبی که درقفس مرغان
میگذرانند نیز ازین قبیل باشد.

دول: درفارسی و دول (دال مخلوط به ط) درهندوستان دول آب را گویند
مگر درهندی برح باشانه درسانسکریت طرفه آنکه درعربی مرادفش (دلو) آمده
که مقلوب آنست.

د ھ

این حرف خواهرد (دال مخلوط به ط) است:

(۱) کندك نیز درفارسی بمعنی گوگرد است حیاگری، وشاید همین کندك را
درسانسکریت ـ کندهك ـ تلفظ کنند.

دهل : درفارسی و دهول درهندی برج ماشابیك معنی است اگرچه درسانسکریت نیامده وبتأمل ظاهر میشود که طبل ، تول ، دول ، دهل ، دهول همه یك چیز بوده ودر اثر سفر درعرب و فارس اوار ولهجهٔ هریك بدل گشته .

ر

راء درفارسی اکثر بحرفهای قریب المخرج بدل مىشود ازانجمله است ابدال ان ؛ گاهی بنون مانند استوار ـ استوان وگاهی به لام مانند سوفار ، سوفال گاهی زیاده و حذف مىشود مانند ،کالك ، کاوك وکاورك مزید علیه ان یا گشنه : که محذوف منه از گرسنه است .

کاهی را به ها بدل میشود مانند : آسه (۱) مبدل از آسر واگر لهجه آن درسانسکریت بهمین مناسبت بدل شود نیز جادارد .

آغار : درسانسکریت (اگر) تلفظ میشده را به الف بدل و (را)زیاده گشته .

تار : فارسی ودر برابرش درسانسکریت تان ـ وتنتوآمده وتاناماًخوذ اران است.

پور : فارسی و دربرابر آن درسانسکریت پتر است و پوه نیز آمده .

تارك : معروف ودر سانسکریت تالو دربرابر آن آمده .

گاهی را تنها درسانسکرت میباشد به در فارسی مانند :

کافور : درفارسی وکربور درسانسکرت که الف درکافور بدل است ازراء اول درکربور .

شغال وشگال : درفارسی و شری گال درسانسکریت است .

تشنه : (معروف) و ترشنا درسانسکریت تشنگی راگویند .

شکر : فارسی است ودربرابر آن شرکرا درسانسکریت آمده .

(۱) آسه زمینی است که برای کشت مهیا سازند ،

آك : در فارسی درختی است جنگلی که شیرهٔ آنرا میگیرند ودر سانسکریت آرك گویند .

اشك : در فارسی معروف ودر برابر آن درسانسکریت اشرو است .

گام : درفارسی وگرام درسانسکریت وگاؤن در برج باشا بیك معنی است .

پیمانه : (معروف) را در سانسکریت (پرمان) گویند .

گاهی (را) درفارسی می آید ودرسانسکریت نمی آید مانند :

کبوتر : درفارسی وکبوت درسانسکریت مرادف آنست .

کرباس : درفارسی وکباس درسانسکریت بیك معنی آمده .

ز

این حرف درزبان فارسی بحروف ذیل بدل میشود (۱) به جیم مانند : روز ـ روج (۲) به چ مانند پزشك ، بچشك (۳) به ك مانند مزیدن مکیدن (٤) به ه مانند بازو ، باهو کوزپشت ، کوه پشت (٥) به یا مانند آوازآوای .

درخاك هند آوازرا باند تبشود بلکه لهجهٔ جیم را بخود میگیرد وگاهی به چ ، گه ه ـ ی بنز بدل میشود مانند .

روز ، روج : درفارسی معروف وآفتاب را بدرم گویند وروچی در سانسکریت بمعنی روشنی است . شاید مجازاً بمعنی رورآمده باشد .

ارز : بمعنی قدروقیمت در خود فارسی بدر (ارج) استعمال یافته و ارجمند ازو ترکیب یافته ونیز :

ارج : درسانسکرت بمعنی قدروقیمت ورتبه ومنزلت آمده .

زبان : درفارسی و (جبها) درسانسکریت بیك معنی است .

زانو : درفارسی وجانو درسانسکریت آمده .

زار: جات (رجوع به فصل دال) .

زلو: وزبوك، فارسی وحلوکا سانسکریتی است .

زمین: علمای علم‌لغت میگویند (زم) بمعنی سردی وزمستان ازهمین کلمهٔ ماخوذ است وچون جرم زمین سرد است ازینجهت این نام ازبرای آن وضع شد وزمین را درسانسکریت جیا گویند مشتق ازجنم بمعنی پیدائش تمام مخلوقات ازوست .

زوز: درفارسی ولیجا درسانسکریت بمعنی احدب آمده وکبجا درلهجهٔ هند کبرا گشته .

مازو: را که ثمریست معروف شبیه بدانه های سروو دراجرای مرکب نوشتن بکار می‌آید وبعض چیز را بدان رنگ میکنند درسانسکریت ماجو پهل میگویند .

زن: درفارسی مقابل مرد وجنی درسانسکربت دربرابر آن آمده .

زنجبیل: را درسانسکریت شرنگ بیر گویند مرکب ازشرنگ بمعنی شاخ وبیر بمعنی خشك وچون زنجبیل شاخهای خشك دارد باین نام مسمی گردید . این دولفظ را نتوان مستقل وازیك خاندان گفت . بلکه زنجبیل ازصادرات هند است وبواسطه طبابت وتجارت بعرب‌رفته وبطبیعت زبان‌عرب اینگونه تعریب گشته .

زیره: معروف ودر سانسکریت آنرا جیر یاجیرك گویند .

تیز: فارسی است ودربرابر آن تیکشن در سانسکریت آمده درینجا آهنگ (کشا) (۱) کامل است شایدوقتی دراصل زبان‌تنها ـ ش ـ یا ـ ك ـ تلفظ می‌شده تبشن یاتیکن ودراثر حذف ن که اکثر درهردوزبان حذف می‌شود تبش یاتیك گردیده وپس ازان بابدال ش یاك به زا ـ تیز ـ گردیده باشد .

(۱) ـ کشا ـ دارای جند آهنگ است .

بز : درفارسی بمعنی مطلق ایوان معروف وبوج در سانسکریت بز نز ولا غربا بمعنی بز ماده آمده .

گاهی را به ــ چ ــ بدل میشود مانند :

سوزن :در فارسی وسوچی‌درسانسکریت که بیاک معنی است

گاهی زا به گه بدل شود مانند :

دراز : در فارسی و دیرگه درسانسکریت .

و گاه به ـ ها ـ بدل شود مانید :

زر : در فارسی وهرن درسانسکریت بمعنی طلا نون درهرن اصلی نیست ــ ابدال زا به ها عمومیتی دارد چنانچه در برابر زن امرازدن هرن درسانسکریت آمده و بدین قاعده ـ زر ـ ازکلمهٔ ـ هر ـ بنا یافته .

گاهی ـ زا ـ به ـ یا ـ بدل شود مانند :

نزد در فارسی مرادف نزدیك و (نید) در سانسکریت که زا به یا بدل گشته .

زا درکلمهٔ فارسی درسانسکریت به ـ ها ـ بدل میشود .

بازو ـ و ـ باهو : هردوکلمهٔ فارسی است چه در خود فارسی زا به ها بدل شود و درسانسکریت نیز باهو گویند .

ژ

ژ ـ حرف مختص بزبان فارسی است در عرب و هند و اکثر ممالك (ژ) تلفظ نمیکنند این حرف درخود فارسی به بعضی حروف بدل میشود مانند ف زه ـ ف ژه ـ فاجه ـ کژ ـ کج ـ نژند ـ نجند و ابدال آن درسانسکریت بر وجه آتی است :

اژدها : درفارسی معروف واهی دشك در برابر آن درسانسکریت آمده اهی بمعنی مار بزرگ و دشك بمعنی گزنده ، ابدال زا به ها درهردوزبان عمومیتی

دارد . - هی - زیاده گشت نخست ش به س و بعد به - ه - بدل شد و ك نیز به - ه - تبدیل یافت .

اژدر : همین اژدهاست که در برابر آن درسانسکریت (اجگر) آمده .

انکژ (۱) : در فارسی وانکش درسانسکریت بمعنی کجك آمده که فیل را بدان می رانند .

س

س - نیز بسبب قرب مخرج به حروف ذیل بدل میشود : - ۱ - به ج مانند ریواس وریواج - ریباس رستنی است معروف ۲ - به چ - مانند خروس خروچ - باغسه باغچه - مردم شیراز صحن حویلی را باغچه میگویند چه خانه های شیراز صحن و هر صحن باغچه دارد - ۳ - به - دال مانند پاس و پاد بمعنی حفاظت و (پادشاه از همین کلمه ماخوذ است) ٤ - به - شین - کستی ، کشتی (بستن ، کوفتن) ازآنجا که پهلوانها یکدیگر را کوب میدهند ، کشتی : پهلوانی . شد .

فرسته فرشته (فرستادهٔ خدا عز اسمه) ازینجهت در لفظ ذ ی و سنسکریت نیز ابدال این حرف آمده .

راست : ضد کج درفارسی وروجو در سانسکریت راست وآسان گویند و - روز - رژ نیز بهمین معنی است . ج - ز - س هر سه قریب المخرجند و از همین خط ابدله است (رجست بة مخلوط به طا) در سانسکریت بمعنی بسیار راست وبسیار آسان که - ت - مذکور در فارسی به ت خالص بدل شده و قرینه است برآنکه راست و رجست از یك ریشه باشد .

(۱) انکژ به زاء معجمه بمعنی پیل و به - ژ - فارسی بمعنی کجك فیل رشد حدل گوید :
پیل مستم مغرم از انکژ یا شوبند ازان   گر بیا سایم دمی همدوش ن ده آورم
جهانگیری .

سایه فارسی است و در برابر آن چهایا درسانسکریت آمده .

امثلهٔ ابدال به شین

اسپ را درسانسکریت (اشو) گویند (واو) به با ـ و ـ با ـ به پ بدل گشته .

دش در فارسی فعل امر و باس درسانسکریت بهمین معنی است

گیسو در فارسی موی دراز هردو جانب سررا گویند و درسانسکریت کش بمعنی مطابق مو آمده

اـس اهلی خراسان شبنم را (ایس) میگویند ودرسانسکریت او شای گویند واوش آخر شب باشد واش چیزی است که در آخر شب واقع شود وازینجهت شبنم را درفارسی شبنم میگویند که درآخرشب می بارد وهمین اوش دراثر تعبیر لهجه در زبان ترح باشا ـ اوس ـ گردیده .

سر در فارسی وشرس در سانسکریت بیك معنی است ـ س مهمله به ها بدل گشته شره گردید

سرد معنی گره و درسانسکرت شرت و شرد بهمین معنی است .

سرون : درفارسی وشرنگ درسانسکریت بمعنی شاخ آمده .

سرن فارسی و (شرونی) درسانسکریت دربرابر آن است .

سرز . درفارسی قدیم بمعنی جسم وکالبد بوده ودر سانسکریت شریر بهمین معنی است .

سد اسم عدد فارسی است که امروز صدبصاد نوشته میشود ودرسانسکریت شت شین و تا آمده .

مگس . فارسی را درسانسکریت مکشیکا گویند .



سفیر کبیر و اعضای رسمی سفارت کبرای افغانستان در مسکو

سنك : (معروف) را درسانسکریت شان میگویند .

سین - به - واو - هم بدل میشود مانند :

سان : که درفارسی برای تشبیه می آید ودرسانسکریت وان بمعنی مشابه آمده .

گاهی : سین حذف میشود .

دشنه : چیز محسوس وجمع آن دشتها از الفاظ علمی درفارسی قدیم بوده ودر سانسکریت درشت به ت مخلوط بهطا . درشت : چیزی است که بچشم دیده شود چه نظر را درشتی میگویند . حال - را - سابق ذکر یافت .

مست : فارسی است ودربرابر آن درسانسکریت مد ومت آمده .

(ناتمام)



در خاك بالقان برسیدم به عابدی
گفتم مرا به تربیت از جهل پاك كن
گفتا مبال خاك تحمل كن ای فقیه
یا هرچه خواندهٔ همه درزیر خاك كن

(سعدی رح)



بمناسبت برف باری زیاد و سرمای شدید زمستان حاضرهٔ کابل آثار اساتید سابقه و اثرات ادبای موجوده را درین شماره جمع و محض تفریح قارئین شایع نمودیم .

برف و سرما

اثر طبع استاد کمال الدین اصفهانی

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف   گوئی که لقمه ایست جهان در دهان برف
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است   اجرام کوهاست نهان در میان برف
چاه مقنع است همه چاه خانها   اما شبه نحو هر سپهان سان برف
بی تیرهای آتش و بی تیغ آفتاب   نتوان به تیرماه ستدن کمان برف
از بسکه سر بخانهٔ هرکس فروکند   سرد و گران ولی مزه شد میهمان برف
گرچه سفید کرد همه خانمان ما   یارب سیاه باد همه خانمان برف
وقتی چنین، نشاط کسرا مسلم است   کاسباب عیش دارد اندر زمان برف
هم نان و گوشت دارد هم هیمه هم شراب   هم مطربی که برزندش داستان برف
معشوقهٔ مرکب از اضداد مختلف   باطن نشان آتش و ظاهر نشان برف
گلگونه بوده به سپیداب برزده   هر جرعهٔ که ریزد در جرعه دان برف
تا رنگ روی خویش نماید ز بی قیاس   بعضی از آن باده و بعضی از آن برف
نه همچو من که هر نفسم باد زمهریر   پیغام های سرد دهد از زبان برف

گر قوتم ندی ز پی قرص آفتاب
بر بام چرخ رفتمی از نردبان برف

از طبع سلمان ساوجی

رسید برف زمین شد چو قلزم سیماب
بیا و کشتی دریای لعل را دریاب

بیا و بکد و قدح کش چه ممکنی آتش
که در شتا نرسد هیچ آتشی بشراب

ز آب سرخ می افتاده است زال خرد
چه جای زال که رستم بعید از مرحاب

از ین محیط موج از خروج می طلبی
کسی نرفت برون جز بکشتی می ناب

تن زمین همه در آهن ست برو که ح
سهام دیده از موس میکند پرتاب

ز دست برد شتا نیست ای مرد سوز
که دست برد هوا ی می برد زرکاب

رود بیاد خرد سب جار ی بحهٔ مد
نعود بالله اگر آورد برون ز نقاب

میان برف بود ی را همی ند ز ب
که دست سخهٔ مطلوح راست در سیماب

ملك کند شد و آفتاب مدل زد
را زکر چه بایند هر دو در سحاب

چنان مزاج هوا دور شده است چون
که از ...هی شب و روزش روانه است لعاب

بکند نظر مهر آسمان بر زمین
که در زمانه هر دو کند و راست وحجاب

گذار بر کمر کوه تمکند چو ر شد
رسم آنکه ماند ازو رود به حلاب

چگونه نور مردم رسد که عین زمین
همه ... گرفته است با سواد سحاب

زمانه خاك سیه جوست تا ... بر سر
زبست از ولی در زمین یافت تراب

شده است جبه طاؤس روز فاخته رنگ
کبوتکه رنگ جو صل گرفت بال غراب

من آسمای ملك بر دو ... می باید
اگر چه فکر دمم ... و رای صواب

از ین ... جاصل سپهر حراران
بفرس مهر برآید به کردهٔ مهتاب

نمیکند ازی آفتاب و ممکن نیست
که با خسیس ... آفتاب دارد تاب

* * *

از طبع غنی کشمیری

موسم سرمای شد و در کره بسته ی است آب
چه اسیر صفهٔ فولاد گردید از حباب

بسکه هر دم می اشند بر رخس کرد سحاب
بند حرج آسیا در چرخ گردان آفتاب

از زبان بسته ج را سر زسرما میکند
از وی سخت رو از سرم میکرد لب آب

حلقه های دام ماهی همچو ملك سد ز یخ
کاش بند چشم او حصه شعای آفتاب

تا ز سرما از ره بر اند مها افتاده است
است عر از موج ایس بحه از اضطراب

برق شب چون چرغ صبح آید در نظر
بر و برق است کو چاشنی ماهتاب

کس درین سرما نمی یابد نشان روشنی
آسمان تیره ی تاریک و گم اسب از سهاب

تا نبیند از نگاهی دور آسیبی ز برف
هر زمان از ابر کرد پرده بر چشم آفتاب

سد راه ترکتاز لشکر گرمی است یخ
پنبه از آتش ندارد باك و برف از آفتاب

پیش از این تعبیر نتوان کرد از سدادی
چشم مگردد سفید از برف از بیند بخواب

زین ریاضت ها که در ایام سردی میکشد
جای دارد گر رود اهل زمین بر روی آب

هست چون طوطی ریخ آئینه اش [illegible]
سکه دست خوش زحان [illegible] در زر آب

جست آب چشمهٔ خورشید تا در زیر یخ
خشك لب از تشنگی ماند ماهی در سراب

دود هنگام وداع شعله از [illegible] هوا
بر سر آتش [illegible] در پیچ و تاب

پنجهٔ خورشید را از دستبرد دی [illegible]
آنقدر [illegible] که اندازد [illegible] روی خود نقاب

هیچ سوراخ گرمی نیست از دست [illegible]
[illegible] از آن [illegible] و شاب

در [illegible] که دد [illegible]
ساز [illegible] از [illegible] آب

* * *

برف و سرمای هرا

سردار [illegible] حسن خان مرحوم که از [illegible] و
شعرای معروف و مقتدر افغانستان در [illegible] را
در [illegible] در حالکه از شدت سرما و برف باری آندار [illegible]
تلخی داشته اند سروده و یادگاری از این روز های [illegible]
و ناگوار خود گذاشته اند

عید [illegible] گذشت [illegible] و [illegible]
زلگرد [illegible] روز و راست

در غم مرگ [illegible] سودا [illegible] وار
[illegible] وش گوئی روز وشب درشیون است

پنجهٔ لرزان خورشید [illegible]
دست سرما خورده گوئی در [illegible] است

اختر شب گرد [illegible] تا [illegible]
در [illegible] مال گوئی چشم او [illegible] است

آب دریا را [illegible] بسته است
کس [illegible] که کوه آهن است

کوه و دشت ملك [illegible] برف و یخ
چون [illegible] صبح صادق [illegible] روشن است

سبز پوشان چمن [illegible] خود [illegible] آمد که بار
دامن گلشن [illegible] و خس [illegible] گلخن است

همچو [illegible] روز و شب
شاخ شکسته [illegible] مردهٔ [illegible] است

[illegible] در چمن [illegible] و وا
[illegible] را [illegible] سرما خاك [illegible] است

[illegible] و [illegible] در [illegible]
وین صدای زاغ گوئی [illegible] است

کار [illegible] دی [illegible] بالا گرفت
هر [illegible] در طرح [illegible] در خروش است

[illegible] تاب قرار و [illegible] قرار
زندگانی تلخ شد ای مرگ وقت مردن است

بی طعام گرم خاصه بی شراب خوشگوار
بی فتیله در چراغ خانه ام بی روغن است

بی حریف خوشکلام و بی رفیق نکته دان
بی نگار دلربا بی دلبر سیمین تن است

اشك خونیم شراب و مرغ دل از غم کباب
نقل ما آه دمادم قرص نان از ارزن است

اندرین موقع دو مصرع خوش بخاطر اوفتاد
پند دارم از کتاب و نی ز اشعار من است

مجلس ما را شراب و شاهدی درکار نیست
نان خشکی گر بدست آریم نشکن نشکن است

دارم از سرمای بهمن طرهء بزم خسروی
وزکانچه سرمه طبله خلط سمه بی زن است

* * *

زمستان کابل

اثر طبع (استاد) قاری عبدالله خان که
درین ابیات خود یکعده اصطلاحات
وطنی را مراعات فرموده اند

چو شد بغارت نیسان سپاه برد دلیر
بپای آب روان درفکند یخ زنجیر

بروی آب روان بسکه ژاله می بندد
هجوم یخ نگذارد که موج گردد بر (۱)

تمام دشت و در از برف گشته قاقم پوش
اگرچه شاخ درختان برهنه است خوسیر (۲)

نثار بر سر آفاق میکند شب و روز
ز بس بدیدهٔ ابر است سیم برف حقیر

ز بسکه کرهٔ ... منجمد ز سردی شد
قرار خرج زمین سینه یخ چو کاسهٔ شیر

خنك ز بسکه برشد از هست هر نفسی
بروی شخص زند موجهٔ هوا شمشیر

هوای دهر چنان گشته ... گوئی
که هست در نظرم قرص آفتاب فطیر

بشیر برق سرما اگر دچار شود
دگر ز کنج نشستن بدر نیاید شیر

مگوی بر سر کهسار برف باریده است
که شد ز سختی دی مو سفید عالم پیر

جهان تمامه کنون گرمی شد ...
ز بسکه هر نفسی باد میکند شبگیر

مگر ز صحبت احباب منقل گرمی رفت
که سرد مهری دوران چنین کند تأثیر

ز بس ندیدهٔ ما گرم میخورد آتش
برنگ شاخهٔ گل مینماید آتشگیر

به تخته منقلم (۳) از بسکه احتیاج ماند
که یاد تختهٔ گل نگذرد بما ضمیر

کنون ز نکهت گل با بخور میسازیم
صبا کجاست که سازد مشام ما عطیر

آسمان و وای صندلی (٤) ... آرم
... و ... صحبت گرم و نیست لی ناپیر

۱ «بر بستن» در محاوره وطنی بمعنی گسستن است ۲ در ستاره میگویند ولی ما بستار برهنه است
۳ تخته منقل تخته ایست که مربع ساخته و بر منقل آتش میگذارند ٤ صندلی کرسی است معروف که اکثر اهالی در زمستان منقل آتش زیر آن گذاشته بروی آن لحاف می اندازند و در زیر لحاف می نشینند

اگرچه پنبه و آتش بهم نمیسازند ـ ببرف صحبت آتش بود چو شکر و شیر

بخاری است درین فصل مرغ آتشخوار ـ که هیچگاه نگردد ز شعله خوردن سیر

بروی شیشه مگر خط شاکند پس از ان ـ کز انجماد بلورین شده‌است روی غدیر

رمیده خیل غزالان بشهر میآیند ـ که برف بست ره کوه و دشت بر نخچیر

ز بسکه سخت چو فولاد شد ز یخ مدی ـ نمیتوان بسهولت کشید مو ز خمیر

برنگ میلهٔ یخ سخت بر زمین افتد ـ گمان کند ز کمان گر خدنگ یکسر تیر

چنان هوای نفس یخ زند بسبلت مرد ـ که شکل شخص جوان در نظر نماید پیر

ز بسکه سردی سرما مزاج دهر افسرد ـ جهان ندیده نماید چو مجلس تصویر

ز بیم آنکه بر بحر دست می‌حسید ـ گذار دزد نیفتد بخانهٔ زنجیر

وزیده باد گهی تند و گاه آهسته ـ که گشته مطرب سرما نغمهٔ بم و زیر

برنگ بیضهٔ فولاد سخت میگردد ـ ز بس [illegible] زند یخ زواله‌های خمیر

کنون ز اخگر آتش فروغ مجلس ماست ـ چه چاره چتر طالع نشد فروغ پذیر

هوا ز برف گرفته است کسب حلاجی ـ چنین که درهمه جا پنبه را کند توفیر

کنون مراد خود از صحبت بخاری جوی ـ وگرنه کو دم گرمی که بخشدت تأثیر

نسیم ورز اگر انگشت برکشد مگوی ـ که این متاع قلیل است وآن بهای کثیر (۱)

هوای صاف ز دامان دشت و در مطلب ـ که برف دنبه‌دار است و ابر عالمگیر (۲)

گهی بخار وگهی برف وگاه باران است ـ چه حکمتست هوا را در اینقدر تغییر

چنین که برف سرازیر گشته مترسم ـ که کائنات بکدام از و شود سر و زیر

مباش برف اگر چشم آفتاب برد (۳) ـ خراست حره ولی ور همحوق [illegible]

کدر بکوه و کمر از چه منماید برف ـ که راهرو نرود [illegible] راه مسیر

اگر در انفس و آفاق ربط وحدت نیست ـ چرا عذار هوا میشود ملال ضمیر

ز بسکه برف پی برف میزند شب و روز ـ [illegible] ماه و سرای در ناچیر

زمین جاده شد از برف سرحه متزسم (٤) ـ که راهرو نشود از [illegible] (٥)

بهرقدم خطر برف کوچ رهرو راست (٦) ـ چو [illegible] برف قند [illegible]

---

۱ ضمین است از مصرع خواجه شیراز ۲ ابر دنبار و دنبه‌دار را ابر دامنه‌دار هم گویند

۳ و بسکه چشم کسی از سفیدی برف آسیب رسد میگویند چشم او را برف زده است ٤ سرحه [illegible] اندك آسیدن و [illegible] نیستن [illegible] محال هم گویند راه بازمین و غیره سرحه سا است ٥ سرحه ضم اول و سکون دوم است ٥ [illegible] ٦ [illegible] قطعات بزرگ برف که از ماله های کوه دفعتا جدا [illegible] برف [illegible] واقع می شود

کشیده سر بفلک کوه برف در هر کوی — چنانکه بر شدن آسمان بود بچرخ اثیر

زمین کابل ما برف گیر میباشد (۱) — همیشه برف درین سرزمین نماند دیر

ز برف شهر بین در گذر ز کهسارش — که برف کوچ بلایش بزنده سازد زیر

بلند و پست شخ و دره میشود هموار — ز باد کوبه در افتد چو برف قله بزیر (۲)

دمی که باد بتحریک برف افزاید — بروبه ز گردله اش منحورد هزاران تیر (۳)

به بر و بحر ازان کوس ابر را زده رعد — که کرده خشک وتر برف را حسین سحر (۴)

حیوان و پیر اسیر شکنجهٔ برفند — کسی چه چاره نماید دگر ازین تقدیر

گلیم ماتم دیباه میشود هموار — بمرد آتش اگر در سرای مرد فقیر

دلا شکایت بیجا چه میکنی بس کن — خدایرا دگر از ابر و برف خورده مگیر

زبان خامه بشکر آشنا مگر سود — که حرف شکوه چنین نی تر بود ز صریر

بهر چه وا نگرد دیده در سرای وجود — هزار فائده بیند طبع آب تخمیر

چه ابر و برف که یکسره هست بی حکمه — مباش منکر از کارخانهٔ تقدیر

وان بحکمت این کار خانه پی بردن — اگر نگاه تامل بود ز چشم بصیر

اندیشه خانه وار از خود بسر عالم برف — که دیده خیره نماید جمال صنع قدیر

هوای برف تماشای دلکشی دارد — که گرد غم برد آید ز خاطر دلگیر

بروی بستر بستر بنگه می غلطد — شود زمه طراو حون نظره عکس پذیر

نظر فریب تماشاست دانه دانهٔ آن — دمی که رقص کنان از هوا رسد بزیر

بهار بستر از زمهریر خوش زند — خوش شکفته در برگ گل کند تصویر

بزار شکوفه نماید باغ شاخ درخت — هوا دمی که شود تیره بر از تحیر

خود در فضای چمن برف شوشه ز رشود — نهال سم نماند ز بد تا التحیر

بهر ده ت ازان ع لب حباب چشم — که هرچه که زتماشای آن گردد سیر

مکوی برف که وکمده است ای ادار — ز مهر ماو و ارسیه باب اثر مصیر

زمین کابل مارا مده مکبر ند — که زر دروکمدار زرع کسه ند عصیر

زماه حرج و گوئی و ودمی آید — ورشکان امور مصالح و تدبیر

ز مهر زه ری ماو ه آرد می برند — که حسه گرسنه حرص وآز گردد سیر

حله ز ره کاهور کر مارد برف — کجا اسه دهد در بهار بوی عبیر

دحره بی سود ر به آب حرمی ل — مکوی برف که از مهر گشت شد اکسیر

۱ ـ بره گور حانی راه گه ند که ف انه بی ادس اسه نامند ۲ ـ باد کوبه آ دمت که باد برفهای فول حسال را ده دامسه ند ها اد ۲ کرا اس ف راه ور و همرا بادامد گ لگوند ۴ ـ ف حسکی وتری موصوف بو سو نداکه حسب ف د برف مده ند

هنوز اول بهمن مه است می شکند　هوای شدت سرما برورهای احمر
خوش است فصل زمستان نکو به گونه وروش　که مائل است بآن خاطر صغیر و کبیر
سك نفس ز سما در سمك فرود آید　بروی صرحه چراغان شو بدخا بدریر
هر آنکه صنعت (۱) محالك وطن بند　کند شتاب قدم پای لمر را نه‌سر
دو رسته دستهٔ اطفال و توپ باری برف　نمونه‌ایست زمیدان حرب در کش و گیر (۲)
بس است خامه بد گرفته ز در از مکن　خدای را نشود فرصت دعا آخر

تهی مباد از این سیم ناب دست وطن
که کیسه کیسه رساند بمصرف احمر

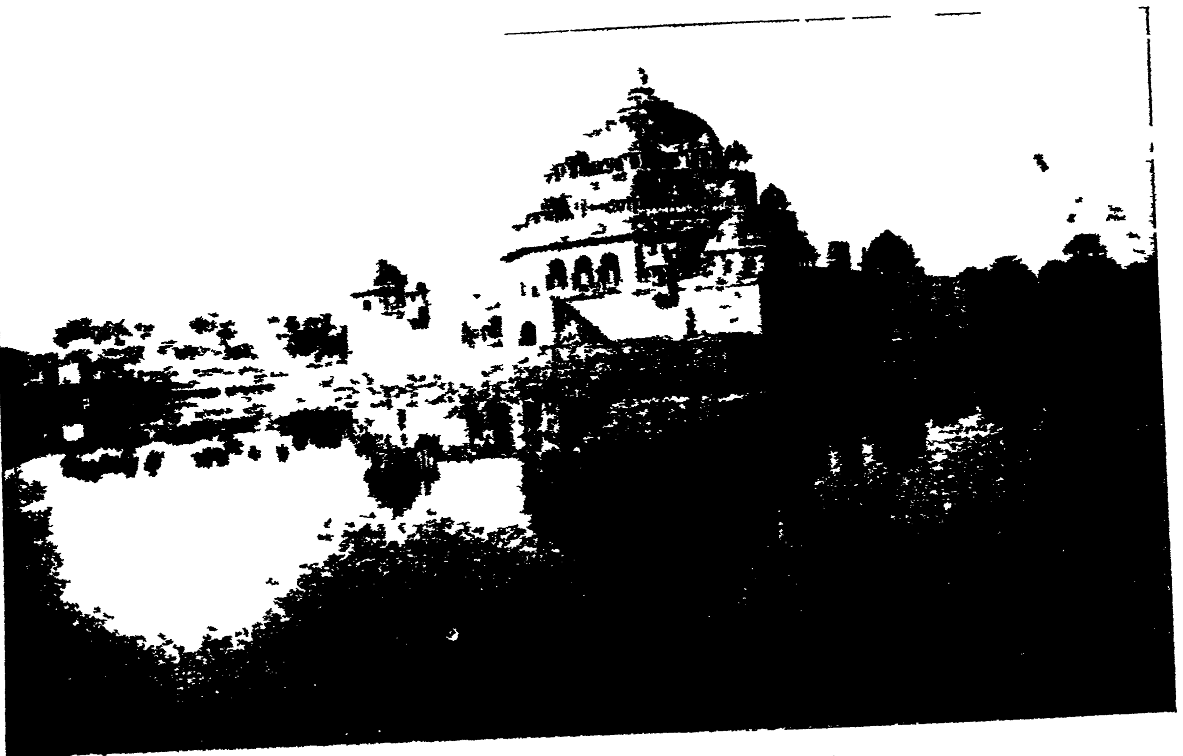
☆ ☆ ☆

از طبع جناب محمد حکیم خان متعلم
جماعت ۱۲ مکتب استقلال

یارب این روز ها چه ایام است　که جهان بر نظرهٔ خام است
شاخ مانند دست سیمین است　تاکه پر خوشه های پروین است
گل کند گر درختها به بهار　کی کند گل درخت بدو بار
لیك از برف حلهٔ اشجار　این زمان گشته اند برار هار
بس سبار آسمان دارد　همه شب خوشه می بارد
برفباری چه منظری دارد　دم او روح دیگری دارد
گلستان گشته سبز زاری　سبب عاره در جهان جاری
نشود زر آسمار ناله بدر　برف کرده است کار صرفه مگیر
دشت و در گشته غلرم سیماب　لب سیماب او بود نایاب
کوهسار رست عرق در دوم　زیر برف از خور شده گم
برف چون میکند دمی آرام　می برند راز ماه تمام
ور نه چون برف می نه‌نشد　مرد لباس کار کرند
صبحدم چهره چون می برآورد سر　برف و ورش سوند شیره سکر
فرش شد است بسکه روی جهان　شد زمین سنگ مهر کهکشان
همه در آشیانه دل‌گیر بند　دانه‌ها را بدست قدیر بند
از حلك گشته بند دلخسته　در امید سال شده بسته
که دارند چی در دنیا　الهمان کنند رایها
رحم بر حال زار شان آرید　دانه از بهر شان بفشانید

تا نمانند از هلاك نجات
کندرانند شاد مان اوقات

۱ تجربه بنا رسید از آن حق شده که سقاف و هزاران امید هايل خوردن انواع حلقه و نامهای مسوعه دارد که
احساس استناد و نسبه برهی بن هزاران گردد ۲ کس و گیر بمعنی نزاع و جدال است



منظرهٔ عمومی مقبرهٔ شیرشاه و انعکاس آن در آب دریاچه

شعر العجم

حصهٔ سوم

از فغانی تا ابوطالب کلیم

مصنفهٔ شبلی نعمانی — ترجمه و نگارش سرور خان گویا

(۲)

هنگامیکه فرهنگ جهانگیری را مؤلف بحضور جهانگیر تقدیم نمود بی نهایت ازو تقدیر فرمود و پاداشی بسزا ازمؤلف بجا آورد جهانگیر در تزك خود می نویسد: «میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود، فرهنگی که در لغت ترتیب داده به نظر در آورد، الحق محنت بسیار کشیده جمیع لغات را از اشعار علمأ قدما مستشهد آورده درین فن کتابی مثل (۱) این نمی باشد».

یك نوبت شاعری قصیدهٔ در مدح جهانگیر پرداخت و بحضور او تقدیم نمود سر مصرع مطلع این بود. (ی تاج دولت برسرت ازابتدا تا انتها) جهانگیر ازو پرسید عروض میدانی؟ شاعر گفت نه! جهانگیر گفت هرگاه عروض میدانستی حکم بقتل تو صادر میشد. مصرع را تقطیع و شاعر را متنبه ساخت که از رکن ثانی (لت بر سرت) ترکیب می یابد و درین صورت سخت بی ادبی است.

شاعری متخلص به مثی از قوم کلال که فرادخ نواده اش بدربارهای سلطنتی بخدمت دربانی وچاوشی مشغول بودند میخواست بتوسط نور جهان بیگم حرم جهانگیر به صفت شاعری بدربار جهانگیر تقرب جوید جهانگیر گفت کار این

(۱) تزك جهانگیری صفحه ۳۵۹.

طائفهٔ دربانی و مهتری است اورا به شاعری چه کار و چون نورجهان را عریز میداشت التماسش بدیرفت اتفاقا شاعر بیت ذیل را بحضور خواند

(مثل) نگریه سری دارد ای مصحف گر　　کنار، کرکه امروز روز طوفان است

جهانگیر شنید و نورجهان گفت ببین که درین بیت از دسته خود رعایت نموده نورجهان بیگم بار در موقع دیگر از مثل سفارش نموده ابن مطالع خود را بعرض رسانید

نه من میروم و برق زبان شعله آه　　ای هم نفس دور شو ندار سرراهم

جهانگیر حمدید و گفت . از جملت کجا نائل میشود ' سلسلهٔ سخن از کجا بکجا رسید در ینجا مقصود شرح حال زندگانی جهانگیر نیست مقصود بیان عروج شعر و شاعری است که درین قرن بانتهای عروج خود رسیده و علت عروج هم تحصیل ثروت نبوده بلکه علت عمده رسمت اصلی آن بوده که خود این سلاطین دارای طبع موزون و نقاد فن بودند شعر خوب و خراب را از هم تمیز می توانستند از اشعار شعرا بجا و مناسب انتقاد می کردند و داد سخن میدادند بنابرین جهات دربارهای سلاطین درحقیقت تعلیم گاه های شعر و شاعری بشمار میرفته .

قدردانی و فیض رسانی ابراهیم عادلشاه فرمانروای دکن شهر بیجاپور را رشک ایران ساخت ظهوری و ملک قمی هردو ملازم دربار این پادشاه بودند چنانچه کشش و کوشش جلال الدین اکبر هم این دو نفر را بد هلی و آگره جلب کرده نتوانست در زمان دور لطف شاه بحری مربی این فن بود ظهوری ساقی نامهٔ خودرا بنام این پادشاه بسلک نظم درآورد در عوض صلهٔ گرانبهای گرفت . از ینجا سی کشور هند و کشش آن دیار بود که تمام مردم ایران باین سرزمین می آمدند مصداق این امر اشعار شعرای آنوقت است

میرزا صائب

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست　　رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

ابو طالب کلیم

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم　　کجا خواهد رسانیدن پر افشانی مرغ بسمل را
به ایران میرود نالان کلیم از شوق همراهان　　بپای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را
زعشق هند زان سان چشم حسرت بر قفادارم　　که روهم گر براه آرم نمی بینم مقابل را

علی قلی سلیم

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال　　تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

دانش مشهدی

راه دور هند یاست وطن دارد مرا　　چون حباشف درمیان ره بی به همدمسان خوش است

این قوهٔ جاذبه وکشش هند مخصوص این زمان نبود بلکه همیشه شهرت قدردانی های هندرای ایرانیان دام تسخیری بوده پادشاه بغداد خواجه شیراز را چندبوبت دعوت نمود اما خواجه ازجای خود نجنبیده درشیراز می بود واشعارخود را دربغداد می فرستاد ولی همینکه از دربار دکن دعوت شد در جهاز نشسته تا هرمز آمد. جامی در ایران زندگی بسر می برد ولی قصاید خود را به هند می فرستاد چنانچه میگوید :

جامی اشعاردلاویز توحسنی است لطیف　　نبودش از حسن بود ور سر معنی تارش
همره قافلهٔ هند روان کن که رسد　　شرف عز قبول از ملك التجارش

علی نقی کمره قصیدهٔ ۳۵ بیت درمدح فیضی الشاء و بهند فرستاد ودرهمین قصیده میگوید :

مرا افکند بر نظم امورم بر تو فیضی　　ابوالفیض آن کزین اکبر و شیخ کبیر من

گذشته ازسلاطین وشهزادگان اکثر امرأ هند سخن شناس وقدردان بودند ازانجمله ابوالفتح گیلانی وعبد الرحیم خان خانان یك اکادمی

فن شعر بنام (بیت العلما) بنا کردندو دراثر آن شعرا درین فن ترقی زیادی نمودند ابو الفتح درمکتوبی برای خان خانان می نویسد :

« قصائدی که یاران آنجا گفته بودند بشعرای اینجا فرموده شد ، بنام نامی شما هرگاه به اتمام میرسد به ملازمت فرستاده خواهد شد ، ملا عرفی و ملا حیاتی بسیار ترقی کرده اند (۱) » .

عبدالباقی درماثر رحیمی مینویسد: « اکثری ازاعیان دولت وارکان سلطنت پادشاه مرحوم (اکبر) دست گرفته وتربیت کرده وی (حکیم ابو الفتح) اند وهر که تازه ازولایت می آمده بندگی ومصاحبت ایشان اختیار می نموده ، چنانچه خواجه حسین ثنائی ومیرزا قلی میلی وعرفی شیرازی وحیاتی گیلانی وسائر مستعدان درخدمت او بوده اند » .

درحیات تاریخی شعر واقعهٔ قابل ذکر آنست که شعرفارسی درهند یك سبك تازهٔ اختیار نمود وما درآتی ازان بتفصیل صحبت میکنیم این تازگی سبك ازاثر تعلیم حکیم ابو الفتح بوده چنانچه درمآثر رحیمی مذکوراست : « مستعدان وشعرسنجان این زمانرا اعتقاد آن است که تازه گوئی که درین زمان در میانهٔ شعرا مستحسن است وشیخ فیضی ومولانا عرفی شیرازی وغیره بآن روش حرف زده اند ، به اشاره وتعلیم ایشان (حکیم ابو الفتح) بوده (مآثر رحیمی تذکرهٔ حکیم حاذق) .

همچنین بخششهای شاهانه ونکته سنجی های شاعرانهٔ خان خانان راجع بشعر وشاعری بمنزلهٔ ابرسخا وکرم بود خان خانان دراحمد آباد کتابخانهٔ بزرگ و محتشمی بنا نمود کتب نادرهٔ هرفن رادران فراهم آورد وازخصوصیت شگرفی که این کتابخانه داشت یکی آن بود که دواوین دستخطی همه شعرای مشهوردر بار درین کتابخانه

(۱) چهار باغ یعنی مکاتیب حکیم ابو الفتح .

محفوظ بوده واغلب شعراً بخدمت این کتابخانه مأمور وموظف بودند ودرحقیقت کتابخانهٔ مذکور بهترین انجمن ادبی آن زمان بشمارمیرفت زیرا زمینه های شعری طرح ومشاعره ها درین می شد خان خانان بنفس خود شریك صحبت میگردید باقدردانی های شایان از شعراً تشویق وترغیب می نمود وخودهم در زمینه های مطروح غزل ها میگفت (۱) رسمی قلندر شاعر درویش صفت ایرانی درقصیدهٔ که بمدح خان خانان سروده از تربیهٔ شعر و شعرا بتفصیل بیان میکند. چنانچه خان خانان را مخاطب نموده میگوید:

زیمن مدح توآن نکته سنج شیرازی (یعنی عرفی) رسید صیت کلامش به روم از خاور

بطرز تازه زمدح تو آشنا گردید چو روی خوب که یابد ز ماشطه زیور

زفیض نام توفیضی گرفت چون خسرو به تیغ هندی اقلیم سبعه را یکسر

زریزه چینی خوانت نظیری شاعر رسیده است بجای که شاعران دگر

کنند بهر مدیحش قصیده ها انشا که خون رشك چکد از دل سخن پرور

سواد شعر شکیبی چو کحل اصفاهان به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر

زمدحت تو حیاتی حیات دیگر یافت بلی مقوی طبع عرض بود جوهر

حدیث نوعی وکفوی بیان چه سازم من چو زنده اند بمدح تو تادم محشر

زنعمت توبه نوعی رسید آن مایه که یافت میر معزی زنعمت سنجر

خان خانان به پایهٔ سخن سنج بود که اگر شاعری را کسب خود میساخت هم سر عرفي ونظیری بود درغزلی که قافیه وروی آن چند، پند، فرزند وغیره است تمام شعرای معروف اقتدار ونیروی خودرا بخرچ رسانیده اند غزل نظیری وخان خان را که درین زمینه سروده اند درینجا نوشته موازنه ومقابله را بخوانندگان محترم حواله میکنم.

(۱) احوال این کتابخانه درمآثر رحیمی درجایهای مختلفه ذکر یافته.

خان خانان

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است
بکیش صدق وصفا حرف عهد بیکار است
نگاه اهل محبت تمام سوگند است
نه دام دانم و نه دانه اینقدر دانم
که پای تا سرم هرچه هست دربند است
مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کس است وبهای من چند است
ادای حق محبت عنایتی است ز دوست
وگرنه خواطر عاشق به هیچ خورسند است
ازان خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم
که اندکی به اداهای حسن مانند است

نظیری

بحرف اهل غرض قرب و بعد ما بند است
دل شکستهٔ مارا هزار پیوند است
ازان دمم که بحسرت فگنده دیدن او
نگه بگوشهٔ چشمم هنوز دربند است
بطرف دلبر نشد تا مژه به پیش آمد
حجاب اگر برکاه است کوی الوند است
دو چشم ساکن بیت الحزن من گرید
که من اسیر به معشوقم او به فرزند است
درازدستی حسن که گل به چشمم ریخت
که تا بدامنم از جیب در شکرخند است
به کینه جوئی افلاک عشق می بازم
که هر که دشمن ما شد بدوست مانند است
نظیری از تو بحان کندن است لب بکشای
باینقدر که نگوئی بغیر خورسند است

هر چند موقع موازنهٔ این دوغزل فعلاً درینجا نیست ولی هر صاحب ذوق میداند که صفائی وشستگی ودل آویزی وسوزوگدازی که درکلام خان خانان یافت میشود غزل نظیری فاقد آن مزایاست . درینوقت که دور فیاضی و قدردانی خان خانان بوده باندازهٔ شعرا واهل کمال بدربارش گرد آمدند که دربارهای سلاطین نیز ازین زیور عاری بود مآثر رحیمی ازهمهٔ این شعرا بتفصیل ذکر میکنند وقتیکه عرفی قصیدهٔ که مطلعش این است :

ای داشته در سایه هم تیغ و قلم را

بحضور خان خانان تقدیم نمود در عوض صدهزار روپیه صله یافت . عرفی در مدح خان خانان بی نهایت داد خواه کمال خود درسخن سنجی بوده چه ممدوح را یگانه

سخن شناس میدانست چنانچه میگوید :

سخن‌شناسا دیدی و دیده‌باشی هم — علو پایهٔ من درمقام سحبانی
فلان‌سرفی و من تربیت‌بدبراین بس — زفصل‌خودچه‌زنم‌لاف‌های‌طولانی

درین سلسله ازاسمای علی قلی خان، وخان زمان وخان اعظم کوکلتاش وظفر خان وغازی خان هم نمتوان صرف نظرنمود چه هر یك ازمربیان سخن بوده اند اما خان زمان ازامرای بزرگ دربار اکبری بود وبالاخره مدعی تاج وتخت گردیده بقتل رسید، خان مذکور شاعر و سخن شناس بود و سلطان تخلص می نمود چنانچه بدایونی درذیل شعرا شرح حال اورا نوشته است اکثر شعرا ملازم وباریافتهٔ آستان او بودند وقتی این غزل را سرود :

باریك چو موئی است میانی که تو داری — گویا سر آن موست دهانی که تو داری

اکثر شعرأ این غزل را تتبع و استقبال نمودند شاعری مطلع ذیل را سرود :

گفتم که گمانی است دهانی که تو داری — گفتا که یقین است گمانی که تو داری

غزالی ازایران بدکن آمد و برحسب میل او ازو تقدیر نشد خان زمان هزار روپیه وچند راس اسپ برائش ارسال نمود وقطعهٔ ذیل را نیز درطلب او انشاد نمود و فرستاد .

ای غزالی بحق شاه نجف — که سوی بندگان بیچون آی
چون که بی قدر گشتهٔ آنجا — سرخود گیر رود بیرون آی

ازجملهٔ (سرخود گیر) کنایه ازهزار روپیه است زیرا حرف اول غزالی (غ) وبه حساب جمل هزار است . غزالی ازدکن به جونپور آمد و تازمانیکه خان زمان حیات داشت بدروازهٔ دیگری نرفت درجونپوریك مثنوی هزار بیت بنام نقش بدیع ساخته بحضورش تقدیم نمود خان زمان دربرابر این مثنوی صلهٔ عطا نمود که سلطان محمود هم ازعطای آن عاجز بوده چند شعر ازآن

مثنوی درینجا نقل میشود تاخوانندگان صحت مذاق وذوق سلیم خان زمانرا حدس زده بتوانند :

خاك دل آن روز که می بیختند	شبنمی از عشق برو ریختند
دل که به آن رشحه غم اندود شد	بود کبابی که نمك سود شد
بی اثر مهر چه آب وچه گل	بی نمك عشق چه سنگ وچه دل
ذوق جنون از سر دیوانه پرس	لدت سوز از دل پروانه پرس

غزالی پس از وفات خان زمان بدربار اکبر آمد وبخطاب ملك الشعرائی ممتاز گردید و او نخستین شخصی است که بدربار سلاطین تیموری هند باین رتبه امتیاز یافته . الفتی یزدی نیز ملازم آستان خان زمان بوده است (۱) .

خان اعظم کوکلتاش برادر رضاعی و (هم بازی) اکبر بود ، اکبر پاس خطر او را ازهر جهت میکرد و میگفت : «چکنم در میان من وخان اعظم دریای شیر حایل است » خان اعظم بی نهایت قابل و نکته سنج و مورخ بزرگ بود جهانگیر در شان او می نویسد .

« درعلم سیر وفن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر و تقریر بی نظیر بود ، و در مدعا نویسید طولی داشت ، و در لطیفه گوئی بی مثل بود و شعر هموار می گفت این رباعی از واردات اوست » :

عشق آمد واز جنون برومندم کرد	وارسته ز صحبت خرد مندم کرد
آزاد زبند (۲) عقل و دانش گشتم	تا سلسلهٔ زلف کسی بندم کرد

ملا بدایونی راجع باو می نویسد : « به انواع فضائل و هنر موصوف است وبه فهم عالی و ادراك بلند اوکسی دیگر را ازامرا نشان نمی دهند » بدایونی خان اعظم را درذیل شعرا ذکر کرده واشعاراو را نیز آورده است این مطلع او قابل تذکار است :

(۱) بدایونی جلد سوم تذکرهٔ الفتی صفحه ۱۸۹ ، (۲) تزك جهانگیری .

گشت بیمار دل از رنج و غم تنهائی — ای طبیب دل بیمار چه می فرمائی ؟

خان اعظم اکثر شعرا را تربیت نمود ازانجمله بدایونی در تاریخ خود جعفر هروی ، سهمی ، مدامی ، بدخشی ، مقیمی ، سبزواری را ذکر مینماید ،

میرزا غازی والی قندهار هم مربی سخن بود ، شعرای ایران که ازراه قندهار وکابل وارد هند میگشتند اول ازخوان سخا وکرم میرزا غازی بهره یاب میگردیدند.

ظفرخان (۱) والی کشمیر بود در شاعری رتبهٔ داشت که کلیم و میرزا صائب به استادی وتربیهٔ اومعترفند. صائب مدتی بدربارش اقامت نمود ودراثر التفات وتوجهٔ اوشعرش رونقی یافت ظفرخان همیشه درکلام میرزا صائب دخل وتصرف می نمود صائب دیوان خودرا برحسب اشارهٔ او ترتیب داد چنانچه بامیل و منت تمام این موضوع را یاد میکند :

حقوق تربیتت را که درترقی باد — زبان کجاست که درحضرتت فروخوانم
توجان زدخل بجا مصرع مرا دادی — تو درفصاحت دادی خطاب سحبانم
زدقت تو بمعنی شدم جنان باریك — که میتوان بدل مور کرد پنهانم
چوزلف سنبل ابیات من پریشان بود — به داشت طرهٔ شیرازه روی دیوانم
توغنچه ساختی اوراق باد بردهٔ من — وگرنه خارنمی ماند از گلستانم

صاحب مآثرالامرا ، درشرح حال ظفرخان می نویسد: « زرها بمردم ایران میداد خصوصاً درحق شعرا طرفه بذل وکرم میفرمود ، سخنوران صاحب استعداد دل ازاوطان برداشته روی امید بدرگاهش می گذاشتند وبه منتهای

(۱) نام ظفرخان احسن الله خان وتخلص او احسن است ، پدرش خواجه ابوالحسن درسنه ۱۰۳۳ هجری وزیر اعظم جهانگیر مقرر شد ودرعین حال نایب الحکومهٔ کابل هم بود ، ظفرخان به نیابت پدرخود بکابل مقرر شد شاه جهان ابوالحسن را درسنه ۱۰۴۲ هجری والی کشمیرمعین نمود ودرهمان سنه ازین دنیا انتقال یافت، ظفرخان بعد از بدر مسندقلا حاکم کشمیرمقرر گردید ، ظفر خان در ایام حکومت خود تبت رافتح نمود در سنه ۱۰۷۰ هجری وفات یافت . ظفرخان صاحب دیوان است واز شعرذیل طبعش را میتوان شناخت .

دلم بکوی تو امیدواری آید — نگاه دارکه روزی بکاری آید

تمنا می رسیدند، افصح المتاخرین میرزا صائب تبریزی چون آز ایران بکابل رسید
ازگرمجوشی و دریا بخشی او دل بستهٔ محبتش گردیده» .

ظفرخان یك مرقع عجیبی ترتیب داده بود که اگر امروز بدست می آمد،
قیمت آن به مبالغ گزافی میرسید واعجوبگی مرقع آن بود که درهر ورق آن
روی یك صفحه اشعار منتخبهٔ شاعر بقلم خودش و درروی دیگرآن تصویر همان
شاعر ثبت و نقش بود .

یگانه عامل ترقی وعروج شعردرین قرن ترویج و تعمیم مشاعره و مغازله
بوده، پیش ازین شعرا بمیل خود درغزل استقبال از اساتید سلف می نمودند،
ولی درعهد فغانی این رواج روی کار آمد که شعرا زمینهٔ غزلی را طرح
میکردند وهمگان دران زمینه غزل میگفتند و در منزل یك از امرا جمع آمده
هر یك غزل خود را بنوبت قرائت میکردند، احیاناً در اثنای مجلس در بین
مدعیان سخن معارضه و مکابره در میگرفت، سوال وجواب های شاعرانه رد و
بدل می‌شد چنانکه همین مسابقه ها و منازعات ادبی یگانه باعث ارتقا و عروج
شاعری درین دور گردید .

اثریکه حالات این دور برشعر نمود وخصوصیاتی که ازان نشأت کرد
برحسب آتی است .

(۱) ترقی غزل

اگرچه درین عصر برای جمیع اصناف شعر ازقبیل قصیده، مثنوی، غزل، رباعی
وغیره ذخیرهٔ بزرگی فراهم بود ولی درحقیقت این عهد عهد عروج و ارتقای غزل
بشمار میرود چه درغزل طرزهای مختلف روی کارآمده و تفصیل آن ازین قرار است

وقوعی یا معامله بندی :

وآن عبارتست ازبیان وقائع وگذارشانی که درعالم عشق وعاشقی رو میدهد قبلاً نگاشته ایم که موجد غزل وقوعی شیخ شیراز بوده بعدها امیر خسرو بران افزود ودامنه اش را وسعت داد اما درین عهد واقعه گوئی درغزل صنف مستقلی قرار یافت ونخستین بانی وموسس آن میرزا شرف جهان قزوینی وزیر شاه طهماسب صفوی بوده ، مولانا غلام علی آزاد بلگرامی درخزانهٔ عامره می نویسد .

« چون نوبت سخن سنجی به میرزا شرف جهان رسید طبع او مائل وقوع گوئی بسیار افتاد واین طرز را بحد کثرت رسانید . »

دیوان شرف جهان درکتبخانهٔ ما حاضر است ودر حصهٔ چهارم شعر العجم چیزی ازان خواهیم نگاشت اما درینجا ازابیات او همانقدر که مفهوم واقعه گوئی ازان ظاهر شود حوالهٔ قلم می نمائیم .

بهرکه بینمش چو سرسم که کیست این	گوید که این زعهد قدیم آشنای ماست
بهانه بر رخش داشتم تماشائی	نظر بجانب من کرد و بیمقدر شده
چنان گوید جواب من کزان کردد رقیب آگه	بمجلس گرمی بدر باره حرفی نمی پرسم

شرف جهان درسنه ۹۶۲ وفات یافت

شعرائیکه این طرز را موضوع خاص خود قرار داده اند وحشی یزدی ، علی قلی میلی وقوعی تبریزی میباشند ، وحشی یزدی که رند وهرجائی و باشتر با معشوقه های بازاری سر وکار داشت ازین جهت این طرز را از سرحد اعتدال بدر برد واسوخت از وحشی آغاز وهم بدو انجام یافت

فلسفه : آمیزش فلسفه در غزل خاصهٔ عرفیست ولی این طرز راه تکامل نه پیمود ، چه معاصرین وشعرای بعد ازو درین طرز بسیار اندک غزل سروده اند

مدعامثل : یعنی دعوی ازچیزی کردن و در اثبات آن مثال شاعرانه آوردن بانی و موجد این طرز کلیم و علقلی سلیم، میرزا صائب و غنی کشمیری میباشند (۱) این طرزی نهایت مقبول و مرغوب گردید بحدیکه تا پایان دورهٔ شاعری برقرار ماند

تغزل مراد از تغزل آنست که عواطف عشق و عاشقی را به الفاظ مؤثر ادا کنند این وصف اگرچه لازمهٔ غزل است ولی نظیری نیشاپوری حکیم شفائی و علی نقی آن را رونقی بسزا بخشیدند در بین این شعرا و شعرای واقعه گوی فرق آنست که شعرای واقعه گوی هوس پرست و دل باختهٔ شاهدان بازاری بوده اند و ازینجهت مضامین آنها هم ازقبیل معاملات و گذارشات مبتذل و بازاری بوده بر عکس متغزلین که دامن عفت شان ازینگونه هوا و هوس پاك بوده نه عاشق شان بازاری و نه عشق شان هرجائی بوده است

خیال بندی و مضمون آفرینی . این وصف درهمهٔ متأخرین بنظر میآید لکن شخصی که این طرز خاص را بیشتر روی کار آورد جلال اسیر است که معاصر شاه جهان بوده اما شوکت بخاری، قاسم دیوانه وغیره این روش را بیشتر ترقی داده اند . شعرای هند میرزا بیدل و ناصرعلی نیز درین گرداب شناوری کرده اند .

(۱) مصنف . مدعا مثل پیش از صائب و کلیم و همکاران آنها وجود داشت قصیدهٔ بحرالابرار امیر خسرو دهلی غالب ابیاتش مدعا مثل میباشد همچنین بیتی از شیخ شیراز بخاطر دارم که مدعا مثل است و آن این است .

کام خواهی ز ناکامی چشیدن چاره نیست بر زمستان صبر باید طالب نوروز را
(مترجم)

قصیده : عرفی درقصیده طرز خاصی بنیاد نهاد ولی ازعهدهٔ تقلید و اقتفای آن کس برآمده نتوانست (ظهوری ، طالب آملی ، خواجه حسین ثنائی در این صنف از شعر را ترقی نمایانی داده اند)

مثنوی : مثنوی درین عصر قوس نزول خودرا طی میکرد اما فیضی درین دور مستثنی است ، مثنوی عموماً زمینه است از بهر وقایع تاریخی و مضامین اخلاقی و از برای این نوع مضامین سادگی و بختگی درکار است اما متأخرین که درهرچیز عادی بارك خیالی را بخرج میدادند ازین جهت مثنوی را هم از اصلیت آن برآوردند چنانکه مثنوی این دور را بکلی غزل میتوان گفت ، شاه جهان نامهٔ کلیم را بخوانید و به بنیند که مضامین رزمی بر طوری بیان میکند که گویا معنی در بزم نشاط غزلهای ، قشق رزمی را با ساز وسرود می سراید

رباعی : مابه الامتیاز ومایهٔ نازاین عصر رباعی است در رباعیات این ... مسائل فلسفی را بکثرت می آوردند ، سحابی ... سرآمدی که زمع ... اکثر و به نجف اشرف معتکف بود اقلاً ... هزار رباعی گفته است که همه مشحون بمضامین فلسفی است نسخهٔ منتخب از رباعیات او که مشتمل بر هفت هزار رباعی است درکتابخانهٔ من حاضر است وچون درحصهٔ چهارم شعرالعجم ازشاعری فلسفه تذکاری خواهیم نمود ودر آنجا عدهٔ رباعیات سحابی را نقل خواهیم کرد ، ... مذکور نه ... انواع خصوصاً شاعریت این دور اشهر ... تجدید شعر طور عموم درطرز ادا واسلوب بیان ظهور یافت و تفصیل آن بر حسب آتی است .

(۱) قدما و متوسطین مضمون را به ... میکردند ، این ... روش خاصهٔ متأخرین است چه هر چیز نکه میگویند مبهم و سایه دار میگویند وعلت

آن این است مضمونی را که باید در چند بیت ادا نمود دریك بیت می گنجانند مثلاً قدسی میگوید :

عیش این باغ باندازهٔ یك تنگ دل است　　کاش گل غنچه شود تا دل ما بکشاید

مضمون شعر این است که باغ دنیا یك باغ بسیار مختصر است و وسعت آن بمقداری است که تنها یك شخص تنگ دل در ان انبساط میبابد لهذا وسعتش گنجایش آن ندارد که دل من و دل غنچه هر دو در آن انبساط گیرد و بشگفد بنابران شاعر آرزو میکند که ایکاش گل دوباره غنچه شودتا برای انبساط و شگفتن دل منجا پیدا شود، اگر بنظر فلسفیانه درین مضمون نظر کنیم می بینیم که مقصود شاعر این است که عود منافع بشخصی درین عالم متضمن خسارهٔ دیگری است اگر کشور کشائی کشوری را تسخیر نماید البته شکست نصیب حریف او خواهد بود .

این خیال را از هر حیث که نگاه کنیم قابلیت گنجایش در قالب شعری ندارد و ازینجهت وقتیکه آنرا دریك بیت گنجانید ابهام و پیچیدگی بیان پیدا شد ،

گاهی مبالغه واستعاره و تشبیهی که بسیار نامانوس باشد سبب از ابهام و پیچیدگی شعر می شود چنانکه ذهن سامع بآسانی بطرف آن منتقل نمی گردد مثلاً شوکت بخاری میگوید .

گوشها را آشیان مرغ آتش خواره کرد　　برق عالم سوز یعنی شعلهٔ غوغای من

مطلب شعر این است که فغانهای از دل برکشیدهٔ من بدرجهٔ سوزان بود که ازان شعله‌ها برخاست و آن شعله ها بگوش های مردم رسیده گوشها را هم آتشکده ساخت و در نتیجه مرغ آتشخوار که خوراکش آتش است بگوشها آشیان گرفت تا غذایش همیشه مهیا باشد .

وچون ذهن بآن منتقل نمیگردد که گوش آتشکده و آشیان مرغ آتش خوار گردد ازین سبب مضمون شعر از فهم دور ماند .

(۲) اکثر مضامین این عصر برالفاظ و صنعت ایهام بنیاد یافته یعنی معنی لغوی لفظی را سخن حقیقی قرار داده بنای مضمون را برین اساس میگذارند . مثلاً .

امروز نیم شهرهٔ عالم ز ضعیفی　　عمریست که از ضعف فتادم بزبانها

برزبان افتادن اصطلاحاً بمعنی مشهور شدن است لیکن اساس مضمون شعر بر معنی لغوی افتادن قراریافته میگوید که از سبب ضعف و ناتوانی خود بزبانها افتاده و برخاسته نمیتوانم

از جهتی که بر زبانها افتاده و برخاسته نمیتوانم مشهور شده ام چه پیشتر گفتیم که بر زبان افتادن اصطلاحاً یعنی شهرت یافتن است بنا بران دعویش صحیح و شاعر باثبات آن بر معنی لغوی آن استناد نمود که من بدرجهٔ ضعیف گردیده ام که ازبس ناتوانی بر زبان مردم افتاده ام .

اگر ازاشعار متاخرین حصهٔ ابهام برطرف شود جزء اعظم وکلی آن بربا د میرود .

(٣) وصف ممتاز و بزرگ این دور نزاکت استعارات و جدت تشبیهات است چنانکه در ترقی مدنیت درسائر اسباب معاشرت وتهذیب تکلفات زیاد پیدا میشود همچنان در زبان و خیالات هم نزاکت ونفاست آشکار میشود مثلاً جبهه فرش راه است بجای خود استعارهٔ خوبی است نظیری میگوید :

می‌خواست بوسه رخت اقامت بگسترد — از فرش جبهه راه بر آن خاك كو نبود

بوسه می‌خواست رخت اقامت بکوی او بگسترد لیکن از هجوم جبهٔ عشاق جا نبود .

یا مثلاً شانی میگوید :

شانی دلت بکج کلهان مائل است باز — این لاله را بطرف کلاه که میزنی

ای شانی ! باز دل تو مائل بتان کج کلاه گشته نمیدانم که این لاله (یعنی دلت) را بگوشهٔ کلاه کی خواهی زد .

جدت و لطافت استعارات خاصهٔ عموم متأخرین است لیکن درین وصف طالب آملی ازهمه بیشتر مشخص و ممتاز است .

(٤) درین عصر کلمه بندیهای تازه و ترکیبات نوینی ترویج دادند مثلاً سابقاً میکده و آتشکده و غیره مستعمل بود ولی ترکیبات نشترکده ، مریم کده و غیره زادهٔ این عصر است یا مثلاً متقدمین یك گلشن گل و یا یك چمن گل میگفتند متأخرین یك خندهٔ لب ، یك آغوش گل ، یك دیده نگاه و غیره اختراع کردند ، اکثر اینچنین تراکیب زادهٔ طبع عرفی ، فیضی ، نوعی میباشد وعموماً بتأثیر مضمون می افزاید ، مثلاً

ع « شکن بروی شکن خم بروی خم چبنند »

ع « موج بر موج شکستم چو به عمان رفتم »

ع « بهر یك لب خنده نتوان منت شادی کشید »

ع « روی بروی حسن کن دست بدست نازده »

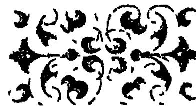
بیشتر فائدهٔ این تراکیب آنست که خیال بزرگ و وسیعی بیك کلمهٔ مختصر ادا می شود مثلاً

به دور گردی من از غرور می خندد　　حریف سخت کمانی که در کمین دارم

می خواست بگوید که من با معشوق محبت دارم ولی از دور دور میگردم که از تیر عشقش مجروح نشوم لیکن معشوق که از شصت خود اعتبار دارد از غرور بر من می خندد که تا کجا ها از من رها خواهی ماند چه عاقبت هدف تیر من خواهی شد در ادای این خیال اگر کلمهٔ دور گردی نباشد تمام اینقدر مطلب در یك شعر نمیگنجد .

• چون این خصوصیات در دیگر کلام شعرائیکه بیشتر تا آن محصور هستند بتفصیل تذکار خواهد شد دراین موقع ازان صرف نظر میکنیم .

(ناتمام)



دو شاعر فراموش شده

اشعار ذیل را دریك ازمجالسی که باشاعر شیوابیان سردار عبدالرسول خان مرحوم اکثراً دست میداد اززبان شان شنیده واستنساخ کرده بودم اینك بی مناسبت نخواهد بود که این اشعاررا درین مجله بانام شاعر آن که اززبان سردار مرحوم شنیده بودم رقم کرده واقلاً اسم دوشاعر افغانی را با اشعار آنها که تاحال در گنجینهٔ سینه محفوظ مانده واغلب خوانندگان عزیز ازان سراغ ندارند، مجلهٔ کابل حفظ نموده ودخیرهٔ برای تاریخ ادبیات وطن فراهم آید « سرور گویا »

شب هستی فرو گردید درجیب سحر بیمی
بود چشم تغافل باز کن ای بیخبر بیمی

زدست ژالهٔ غم میوهٔ بباغ تمنایم
بخاك افتاد نیمی ماند درشاخ شجر نیمی

دلم تیر ملامت آرزو کردی هزار افسوس
درون سینه ام بشکست نیمی درجگر نیمی

رو عمر پریشانم چو ریگ شیشهٔ ساعت
بامید وطن بگذشت نیمی در سفر نیمی

ز مقدمش اردیده گوهر ریختم عشرت
بهنگام خبر نیمی و در وقت نظر نیمی

عشرت کابلی متوفی ۱۳۳٤ هجری قمری

تضمین بر غزل خواجه شیراز

اگر حافظ ببیند طرح باغ تلهٔ ما را
بسرو ناز او بخشد سمر قندو بخارا را

چو بیند سبزه و آب روان بارد بر زبان دیگر
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را

نوای سارو ومینا و عطر نرگس و شبو
چنان بردند صبرازدل که ترکان خوان یغما را

نسیم از پردهٔ برگ گلش چون شد برون گفتم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را

ندارد حاجتی میم فرنگی اندرین گلشن
بآب ورنگ و خال وخط چه حاجت روی زیبارا

کهن سرو از زبان سبزه گوید نونهالا را
جوانان دوست تردارند پند پیر دانا را

مشو هرگز ملول از گرمی و باد جلال آباد
جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خارا

ملك تضمین شعر خواجه میباید درین گلشن
که بر نظم تو افشاند فلك عقد ثریا را

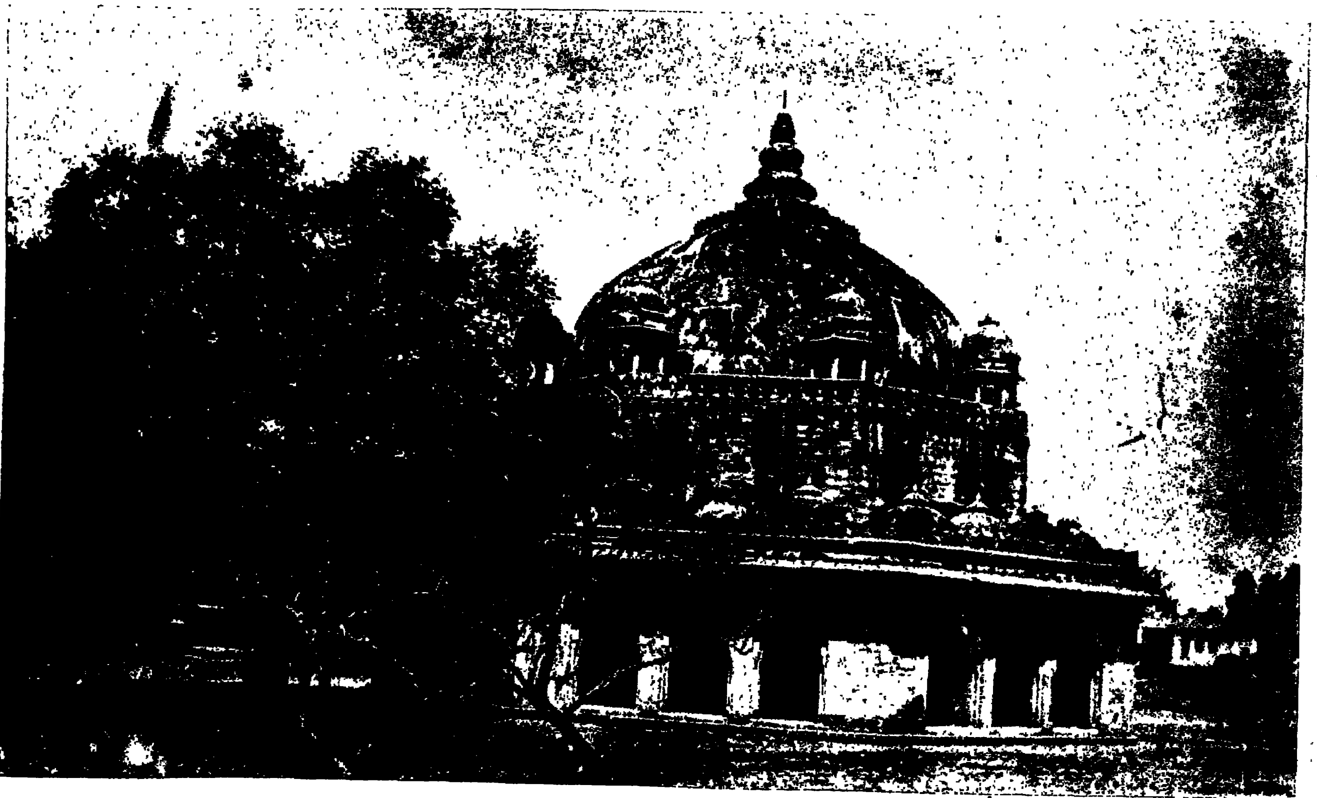
خلیفه محمدحسن کابلی «متخلص بملك» خیاط سردار محمد ایوب خان مرحوم

قصیده

نیستم پژمرده خاطر در چنین عصر جوان

از طبع سرور خان صبا
عضو انجمن ادبی

دی بخواب خوش که بودم فارغ از کار جهان　　داشتم خوش صحبتی با کشور افغانستان
خوش شنیدم از لب جان پرورش در گفتگو　　نکته های جان فزا و حرف های داستان
کرد پرسش حال من از مهربانی گفتمش　　آنچه بودی قابل گفتن برسم عاشقان
چون رسیدم نوبت پرسش بقانون ادب　　راست گردیدم بپاولب کشودم در بیان
گفتمش ای نوبهار کامرانی ای وطن　　تا ابد ایمن بود بستانت از باد خزان
همچو برق از عشق تو آتش بجان گردیده ام　　می برد دل در فضای سینه ام طیاره سان
تا کمال نسبتی با سرو تو پیدا کند　　قد بلندك می کند از هر کناری گلرخان
از لب لعل کسی گر تر زبان گردد قلم　　طبع درکوی بدخشان تو میگردد روان
گر نبودی سنبلستان تو در مد نظر　　کی دل آشفته می زد حرف از زلف بتان
نازش چشمان خوبان نرگس و بادام تو　　میرساند پسته ات خوش مصرع تنگ دهان
گوئیا آشفتهٔ عشق تو آمد مهر و مه　　کاین چنین سرگشته میگردند اندر آسمان
تیر عشقت در جگر خورده است فصل نوبهار　　می کند از لخت دل رنگین کنار بوستان
در بهارات هریك از ابنای تو با عافیت　　گسترد فرش مسرت زیر چتر ارغوان
زان حرارت سرکشند چون شعله از طبع تموز　　کاتش هجر تو نه مه بود در جانش نهان
چون یخ دی بسته بادا دست و پای دشمنت　　زرد بادا چهره اش همواره چون برگ خزان
شربت شوکت بنوشی دمبدم از اتحاد　　در جهان ارتقا پیوسته باشی کامران
برخوری از خدمت اولاد روشن رای خود　　شاد باشی تا ابد ای کشور مینو نشان
خواهم از لعل گهر بارت حدیثی بشنوم　　ای به خوبی شکرت گفتار بخش طوطیان
با تبسم گفت ای دلداده مطلوب تو چیست　　اینکه میخواهی بیان و اینکه گفتی داستان
گفتم از گفت و شنیدم غیر عشقت کار نیست　　دوست دارد همچنین گفت و شنید عاشقان



سامسرام : مقبرهٔ میان حسن سور پدر شیرشاه

گفت از مجد قدیم من سخن خواهی شنید
گفتمش عمر قدیمت زینت تاریخ باد
من سخن از حال موجود تو می خواهم بگو
با غرور ناز جانی دادم از لطف سخن
گفت تا کارم بدست راسان افتاده است
وحدت فکر و عمل عام است درابنای من
بست دور از فکر اوجم یکدم ارباب خرد
غنچه های آرزویم هرطرف بشگفته است
بسکه عام افتاده وضع شاد کامی های ما
تا تموج برق از تیغ قشونم می زند
تا بود پیوسته خرم بوستان عدل من
سیل منحوس خیانت تا نگرداند خراب
پرورم در باغ دل نیکو نهال علم و فن
تا به سر سبزی و شادانی رسد کشت امل
من ز سودای تجارت نیستم فارغ دمی
تا روان گردد بیکسان در بدن خون عروج
نقشه آبادیم افتاده در دست عمل

یا بگویم در طبیعت قسمتم آمد چسان
موقع خوب ترا باشد طبیعت مدح خوان
ای ثنا خوان زبان حال وطبع روان
اینچنین گردید از یاقوت لب گوهر فشان
راست میگویم که هستم سرفراز و شادمان
شادم از این اتحاد و کار اهل کاردان
کوکب اقبال من شد نورنخش فرقدان
نیستم پژمرده خاطر در حین عصر جوان
از دهان فی کسی نشنید آهنگ فغان
چشم انجم خیره میگردد تا اوج آسمان
خار ظلمی را تمامم در کف افتادگان
میستانم آبروی خائن و رشوت ستان
بر امید آنکه می چینم ثمر از این و آن
کسب کوشش میمایم در زراعت جاودان
خواهم از شرکت درین ره تاب و توان
جون شرائین هرطرف ساره سرکهای کلان
هرطرف تعمیر از قصر نیست تا از بوستان

پس چه میخواهی (صبا) ای عاشق شیدای من
این سعادت بر منست از راستی راستان



ادبیات پشتو

زبان قوی وادبیات وسیع پشتو که امروز قسمت اعظم ملت افغان بدان متکلم اند و آنرا با دلائیکه دردست است میتوان ازجملهٔ قدیم ترین السنهٔ آریائی شمرد، متاسفانه تا امروزاهمیت ومزایای آن جز بنزد اقوام و متکلمین پشتو نزدهمه کسی مخفی ومستورمانده است.

بعضی ازعلمای السنهٔ اروپائی که درین خصوص زحمتی کشیده وتا اندازهٔ خواسته اند لغات وادبیات این زبان قدیم وقویم را بدنیا معرفی کنند مع التاسف معلم ورهنمای شان یانژاداً افغان نبوده یاازانقسم فغانان عوام بوده که بقوانین ادبی وگراماتیك زبان خود قطعاً نمیدانسته اند حال اینکه اگر قوانین گراماتیك ووسعت لغات وقواعد منظم صرفی آن مورد مطالعه ومداقه علمای السنه واقع شود البته این زبان را درردیف السنهٔ بزرگ ومهم جهان قرارخواهند داد!

مثلاً: دوران های تصریف مصادر آن بلا استثنا باقاعده ومرتب وبر خلاف فارسی دارای تذکیر وتانیث حتی درضمایر واشارات واسم اشیا نیز صیغهٔ مذکر ومؤنث جاری وبقدریکه دیگر السنهٔ مشرقی متأثر ازلغات اجنبی شده اند این زبان مخصوصا درکوهستانات وطن کمتر ازلغـات بیگانه متـأثر گردیده واسامی ومحاورات مستقل درهرموضوعی برای خود دارد.

ادبیات این زبان غالباً حسی ووقوعی بوده بیشتر بادبیات عرب شباهت دارد: ولی ازینکه این زبان پیشرفتی نتوانسته وبصورت علمی نایل ترقیاتی نشده،

علت آن این است که از عهد غزنویان الی چندی قبل زبان رسمی و علمی افغانستان فارسی قرار داده شده حتی شعرای زبان فارسی همواره مورد احترام دربار حکام سابقهٔ وطن بوده اند.

شعرائیکه درین زبان عرض هستی نموده اشعار و آثار آنها جز محیط اهل زبان خودشان قدمی فراتر نگذاشته ولی باوصف این فضلا و نویسندگان پشتو با این همه مشکلات خودشانرا ازعلوم و آثار مفیده بی بهره نگذاشته و بقدریکه رفع حوائج حیاتی و مذهبی شانرا کرده میتوانند کتب دینی، اخلاقی تاریخی، غیره را برشته نظم و نثر کشیده اند حتی قران کریم چندین بار بوسیلهٔ علمای مختلف پشتو باین زبان ترجمه و تفسیر شده است.

شهریار دانای فقید ما اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید که همواره طرفداری بسعادت اقوام افغانستان داشتند در مورد زبان فارسی و پشتو که این زبانها هردو السنه وطنی ما بوده و مورد محاوره عموم است، توجه حیات بخشی فرموده برعلاوه تعین انجمن های ادبی فارسی و پشتو مطبوعات منطقه های پشتو زبان را نیز پشتو تعیین فرمودند که ثمرات خوشگوار این هر دو زبان ملی هموطنان درین سالها دیده میروند.

در دادن این بحث برای خوانندگان محترم خواستیم نمونه های از ادبیات پشتو که تاحال بآن سابقه ندارند بعد ازین بقسمت های کوچکی در مجله کابل با ترجمه فارسی هدیه حضور شان نمائیم ضمناً از جناب امین الله خان زمرلای عضو محترم انجمن که درین راه بما مساعدت خوبی میفرمایند اظهار قدردانی و امتنان می نمائیم.

نمونهٔ ادبیات پشتو

محمن
نگارش زمرلای

اشعار کوهستانی

صبا به لو ... به ...
باد ... وسیم ... جانان ... وطن ...

صبح گاهان بر فراز شاخهٔ چنار بلند جا خواهم گرفت و با شمال صبح گاهی که حامل پیغام یار من است بخوی خواهم نمود .

په باغ کښی مه گرځه مسه
گلان سر مری مخ په پا تو پټو یه

ای محبوب من خود را از خرام گلستان بازدار چه گل های باغ از حسن وجمال تو خجل شده برگهای خود را (مانند پرده شرمی) برخسار خویش میکشند (۱)

ربه ما گل د گل گلاب کی
چه دخانان په گریوان بای پای سمه

ایکاش خدایا ! گل گلاب باشم تا در گریبان یار وورق ورق شوم (۲)

رب د درود دعاری گل که
چه دا نوپه پلمه درسم نوی د که

ایکاش گل کنار دریا باشی تا آب گرفتن را بهانه کرده نزدت بیایم و ترا بکام دل ببویم .

د آشنا کور په لمر خاته دی
صبا د لمر رناڼی راوړه سلامونه

کوی محبوبم رخ بسوی آفتاب است اولین شعاع خورشید هرروز پیام های اورا بمن می رساند (۳) .

---

(۱) درین فرد با وجود سادگی الفاظ و روانی آن، تشبیهات خوبی بهم رسیده باغ و گل و گل و برگ ... هم لازم و ملزوم یکدیگر اند بار مقابله جمال یار با گل و خجالت شدن گل و روپوشیدن گل در برگ های خویش یك مضمون وقوعی و بس نازک است .

(۲) درین بیت نهایت نازک خیالی ادا کرده شده چه برای عاشق وصال دست نداده میخواهد گل گلاب شده به معشوق وصل نماید و به دست بیمهری او گریبان گیرش شود و در عین داد خواهی آرزو دارد تا معشوقش آزرده شده چنانچه خوبان به گل میل کنند به او التفات نموده واو دفتر حیات خود را بوصل یار ورق ورق کند تی دقیقه های آخر زندگانی را در آغوش یار به پایان رساند

(۳) درین بیت برای اظهار عظمت وحسن دلربای معشوق افتاب را قاصد مقرر کرده و هم برخود می نالد که پیام معشوق بوسط شعاع افتاب باو میرسد یعنی پیهم و بلا انقطاع .

د ګلاب ګل پشان ګڅه سوی
چه راسمیری نمه ورځ په تاره وسه

بالآخره مانند گل افتاب پرست خود را ازمن بیك سو کشیدی (وبار مانند همان گل بامن میل سازش وراستی داری) ولی متاسفانه که درین گیرو دار نیم روز من که درحقیقت نیم عمر من است سپری میشود (۱).

که د رما دیدن په ګکار وی
سپوږمی ته ګوره زه په بام ولاړه یمه

اگر میل داری مرا ببینی بقرص ماه نظر کن من نیز بر بام خود بر آمده به نقطهٔ نگاه توکه ماه است همه تن نظر دارم. (۲)

غم د د ماتر زیره چاپیر سو
لکه پیروتی چه تر ګل منحل وهسه

غم های تو مانند پیچك که بر دور گل حلقه میزند بر گرد دلم حلقه زده. (۳)

په زړه می لیك د آشنا نوم دی
دا نو غرپ کولی سم رنګ نسسه

بلوح خاطرم نام جانان من نقش شده آب نوشیده نمیتوانم مبادا از لوح خاطرم پاك شود. (٤)

---

(۱) کافر گل ـ گل افتاب پرست درین بیت رنجش وآزردگی معشوق به گل آفتاب پرست تشبیه شده وگل آفتاب پرست معلوم است که از وقت طلوع تا افتاب بوسط السماء رسد کج باشد چون راست شود نیمروز گذشته باشد پس به معشوق میگوید که توازمن آزرده شدی تا در بامن راست شوی یعنی آشتی کنی نیمروز من که در حقیقت نیم عمر من است گذشته باشد وقوعی بودن این تشبیهات ونزاکت مضمون معلوم.

(۲) معشوق بعاشق خود پیغام میدهد که من بر بام ایستاده ام وعکس رخ من در مهتاب انعکاس کرده است پس اگر تو آرزو داری که مرا ببینی بمهتاب نظر کن مهتاب آئینه وار روی مرا بتو می نماید.

(۳) غم یار را به پیچك ودل خود را به گل تشبیه کرده چون پیچك دور گل حلقه زند آنرا خشك کند یا گل از نشو ونما بازماند عاشق به معشوق خود میگوید که غم هجر و بی غم بی‌مهری تو دور دل من حلقه زده اگر همچنین دوام کند آخرخواهم مرد.

(٤) معلوم است که بالای نوشته چون آب ریخته شود محو شود وعاشق ازین احتیاط در حفظ نام معشوق خود میگوید که آب هم خورده نمیتوانم مبادا درحین آب خوردن نام او ازخاطرم فراموش شود.



آثار عتیقهٔ بودائی بامیان

— ۸ —

ترجمهٔ جناب احمد ...

جدار بلند و سرنشیبی که شهر از جانب شمال بدان منتهی ... طاق
همان جدار سنگی مرتفعی بود که کمی بطرف ... ستهای
بزرگ حفر شده اند

راجع به معابدی که در فضای آزاد ساخته شده بودند ... عقیده
... که محل آن عیناً روی قصص زوار چینی معلوم ... زیاد
... محتملاً آنها هم در مجاورت قدیم ... در ... کاشکا
معمول بوده اند و مانند آن تحت حرکت های مدهش کوه ... معهذا
کمی ... بفاصلهٔ ۳۵ متری در وسط مزارع، در محلی که ... های
کوه ... شد تودهٔ مدوری موجود است که از ... و جای
تشکیل ... و در حصهٔ فوقانی آن کاوش کنندگان ... اند
این تودهٔ سنگ و خاك اصلاً «استوپه» بوده که ... آن ...

عمرانات کاربری (که در فضای آزاد ساخته شده باشد) بامیان حساب کرد دیرها و معابد که در جدار سنگی حفر شده اند بمراتب بهتری محافظه شده اند معبد شاه فولادی چنانچه فوقاً متذکر شدیم تحت خرابه های جدار سنگی کاملاً معدوم شده و امروز پارچه های بزرگ احجار آن را پوش شده است ممکن ووری که در مهٔ ... کاروانیهای عتیقه شناسی منبسط گشته و در حصص تحتانی بازیابی بعضی تکه های مجسمهٔ دو ورقهٔ چوبه ئی آن را ساختم فعلا همینقدر معلومات داریم که موقعیت آن میان دو بت بزرگ ، نزدیکتر به بت ۳۵ متری میباشد و همین معلومات هم برای ما فعلا ... مهمی را حاضر است

پس چون این معبد ، اولین بت بزرگ ، و اولین سمجهای سنگی را گردهم دریک معبد جمع می نمائیم و ... مطابقت ها هم ابدا اتفاقی و عبرت رقیه ... ابدا چنین بنظر می آید که ... روی مطابقت های فوق میشود محل و تقریبا تاریخ اولین عمرانات بامیان را معین کرد

اگر خواسته باشیم درروی تطبیقات فوق حدسیاتی برنیم خواهیم گفت اولین معبدی که در پای جدار سنگی ساخته شده بود محض بدین جهت بوده که راهبین وکاریگرانیکه مامور ساختن و تراشیدن بت ۳۵ متری بودند بلحاظ اینکه کار شان مدت مدیدی میخواست در مجاور محل کار خویش در آن معبد ملتجی شوند و به اساس این نظریه مجسمهٔ بزرگ (مقصد از بت کوچك ۳۵ متری است) و اولین معبد کار « کایشکا » بوده است معبد « کایشکا » را محض بدینجهت در پای جدار مرتفع ساخته بودند تا از طوفان باد در امن بوده باشد لیکن چیزیکه عیکدرد که راهبین بفکر می افتند تا از پناه گاهای موجوده استفاده کرده ... جا بدی در « کنگلومر » (اختلاط سنگریزه و خاك) ...

نرم که جدار را تشکیل داده حفر کنند ودر مقابل شدت وسختی هوای این نواحی مرتفع هندوکش پناه گاهای بهتری در سمت داخلی کوه تاسیس و تعمیر نمایند .

علت اینکه را همین از استعداد طبیعی ساختمان جدار استفاده توانسته آنرا تراش و حجاری وبعد اساس تراش اولین بت عظیم الجثه را نهاده اند ممکن اقدام جوان مردانه کدام اعانه ده بوده باشد چون سطح طاق بت ۳۵ متری غیر منظم وخود بت موصوف کار اول دستی میباشد چنانچه این بی تجربه گی ، از سمچ های مجاور آن نیز هویدا میشود (عکس ۱۲ الف) واز طرف دیگر چون موهای بودا هنوز دیده میشود که بطرز یونانی مجعد میباشد ، لذا ازروی این احتمالات مفهوم میشود که بودای ۳۵ متری وقدیم ترین سمچهای اطرافی آن کمی موخر تر از ساختمان دیر « کاپیشکا » میباشند ، بفاصلهٔ چند صد متری غرب این بت ودستهٔ سمچ های آن ، درته طاق دیگری بودای بزرگ ۵۳ متری بادستهٔ سمچهای دیگری برپا وهویدا است . تناسباتی که در ساختمان وتراش این بت مراعات شده معرف قابلیت ومهارت است چنانچه طاق سه گوشهٔ آن که بکمال موزونی تراشید شده عامل تائید این نظریه است ومفهوم میشود که حتماً این مجسمه را کاریگران ذی تجربه دریك عصر خیلی تازه تری ساخته اند .

ناظرین وقتی ملاحظه میکنند که یکی ازین دوبت عیناً یك ونیم برابر دیگری میباشد شاید بفکر افتاده منظور نظر اعانه دهندگان که مائل بودند یکی آنها یك ونیم برابر دیگری ارتفاع دهند بفهمند . چون ارتفاع حصهٔ عمودی جدار کافی نبود نتوانسته اند اندازهٔ آنرا مضاعف نمایند . تعجب است که « مسن » بت بزرگ را قدیم تر تصور کرده حال آنکه ترقیات فوق العادهٔ که ما درساختمان

بت بزرگ ملاحظه میکنیم قدامت همجواریش با (بت ۳۵ متری) را ثابت میکند و از طرف دیگر چون به خواهشات اعانه دهندگانی که حریص جلب مقام ولیاقت بودند دقت شود هم دلیلی راجع به قدامت بت بزرگ بدست نمیآید و چون در معاینهٔ سمچ ها امتحان دقیقی بعمل آید البته اگر تردیدی باشد برطرف خواهد شد، این ملاحظات چشم مارا بحقیقت باز میکند ـ درصورتیکه قدیم ترین سمچ ها بدور بت ۳۵ متری واقع اند طبیعةً جدید ترین آنها یعنی سمچهائی که طرز ساختمان آنها خیلی بهتر شده واصول کار آن ترقی کرده اطراف بت ۵۳ متری را احاطه نموده اند. بلی همین طوراست ودرین مورد تردیدی مجال نیست. نه تنها بودای ۳۵ متری نسبت به ۵۳ متری قدیم است بلکه میتوان گفت و تصدیق کرد که بین مدت مدیدیکه اولین بت بزرگ ساخته شده و به دومی اقدام نموده اند نسل های متعدد هیکل تراشان زندگی کرده و در سمچ های بامیان کار و زحمت کشیده اند. چنانچه احتمال میرود اقلاً دوتا ازین سه بت نشسته که الآن هم طاق های آنها در صفحهٔ جدار، بین دو بت بزرگ ایستاده بنظر می آیند در مرور همین عصر طویل ساخته شده باشند (عکس ۱۲ ب ـ ۱۲ الف) معذالك نباید چنین تصور کرد که سمچهای بامیان در جدار سنگی مرتباً به ترتیب صحیح تاریخی از مشرق بمغرب یعنی ازبت ۳۵ متری شروع و جانب بت ۵۳ متری ساخته شده رفته باشند، بلکه سمچ هائیکه بدور هردت عظیم قرار گرفته اند مربوط به دسته سمچ های داخلی میباشند که آنها هم بمیل و ارادهٔ اعانه دهندگان ویا بر طبق گنجایش جای و محل تعمیر شده رفته اند. دسته جات سمچ ها بکمال وضاحت معلوم و هویدا است: یك دسته معابد مربوط به بت ۳۵ متری، یك دستهٔ دیگر مشترك به دو بت نشسته و یك دستهٔ ثالث منوط به بودای ۵۳ متری میباشد. سومین بت نشسته نه کدام سمچی

بخود مربوط دارد و نه حایز کدام حجرهٔ راهب است با این همه در صورتیکه در اطراف بودای ۵۳ متری هیچ یك سمچ معاصر بت ۳۵ متری یافت نمیشود درمجاورت قریب بودای ۳۵ متری بعضی دیر ها دیده میشود که درعصر بودای ۵۳ متری ساخته شده اند .

بین دو مجسمهٔ بزرگ وکمی در دوطرفهٔ شرقی وغربی آنها یك عده دیر های ویران سنگی مهمی یافت میشوند که تاریخ ساختمان آنها درچندین قرن منقسم میشود . چون تاریخ ساختمان قدیم ترین سمچهای آنرا معاصر ویا کمی مؤخر تر ازعصر سلطنت امپراطور کانیشکا حساب کنیم به قرن اول مسیحی یا اوائل قرن ۲ نسبت می شود .

سمچ های ناتمام و دهلیز هائیکه درحین ساختمان متروك شده دلیل حتمی شده نمیتوانند که این قبیل کارها را تا هنگـام تهاجم اسلام یعنی اوائل قرن هشت اجرا میکردند ، زیرا ازنوشته جات « هونستن » معلوم میشود که درسنه ۶۳۲ چون وارد بامیان شده بود دیر و معابد دره به منتهای آبادی رسیده بودند . اعانه دهندگانی که می بینیم بالای طـاق بت ۳۵ متری نمایش یافته اند بلاشبه کسانی اند که این بت شهیر وطاق آنرا مرمت کاری نموده اند . این اعانه دهندگان لباس هائی دربر دارند که شبیه است به اشخاص تصاویر « کای زائل » که تاریخ ترسیم آنها را میتوان به قرن هفت نسبت داد . پس ازروی این مشاهدات گفته میتوانیم درعصری که اعراب واردبامیان شده درمقابل تهاجمات آنها ساکنین دره تالف یا مسلمان شدند ممکن هنوز تراشیدن معابد و تزئین آن رائج بود .

علاوه بر عمرانات خود درهٔ بامیان که اصلاً خیلی هـا مهم میباشد ، در درهٔ کوچك ککرك که کمی بجانب جنوب شرقی جدار سنگی بت های بزرگ

اقع (شکل ۱) و در درهٔ عمدهٔ بامیان مفتوح می شود ، یك دسته معابد لچسپی وجود دارد که درحصهٔ مرکزی آنها ، درطاقی که سابقاً از تزئینات حجاری ورنگه مزین بودبت ۱۰ متری ایستاده است . ازالبسهٔ چونه ئی‌اوجزچند ت که ازیك شانه به‌شانهٔ دیگرش فرورفته (عکس ۱۳ الف ، ب) چیز دیگر قی نمانده . سطوح اطرافی وتهٔ طاق ودیوار صفائی که مجسمه برآن تراشیده شده زتزئینات چونئی که بعضی اثرات آن کاملاً شبیه تزئینات بعضی سمیچ های مجاور ردای ۵۳ متری میباشد مزین شده بود . احتمال میرود که بودای ککرك معاصر مین سمچ های اخیر الذکر یعنی موخر ازبودای ۵۳ متری باشد .

بعضی دیرهای دسته سمچ های ککرك تزئینات رنگه دارند که هنوز بکمال خوبی محافظه شده‌اند. این تزئینات متنوع　شبه آنست که روی صدف یاصفحات مرمر منبت کرده باشند تزئینات مذکور دوائر کوچکی تشکیل داده اند که بیکدیگر تماس دارند وباین ترتیب تمام سطح دیوارها را پوشانیده اند درمرکزهردایره یك بودا بصورت نشسته نمایش یافته ، درخالی گاهای بین دوائر (۱) اشکال استوپه نمایش یافته که تقریباً بصورت عمومی به رسمی که عجالتاً سرپا کشیده‌وآینجا نشان داده ایم (شکل ۷) شباهت دارند روبهمرفته تمام اینها معاصر آخرین عمرانات بودیك بامیان میباشد وازطرف دیگرهویدا است که اکثر « کرواستی » Carvasti که غالباً دراجانتا بصورت رنگه یاحجاری شده یافت میشود واصول چاپ وتاپه کاری بودا را روی کارآورده درچه عصری بوده است . باوجودیکه سمچ های درهٔ ککرك خیلی پسانها تراش وحفرشده سزاوارآنست که دقیقانه مطالعه شود ، لیکن چون راه بالا رفتن این سمچ ها خیلی ها دشوار بود ماجزیك دفعه درآن داخل نشده بودیم وازطرف دیگر چون این مسافرت هیئت عتیقه

(۱) مانند استوپه ای « کای زایل » (هیئت پول پلیو) .

شناسی فرانسه مخصوص آن بود تا بالعموم مقامات تاریخی افغانستان را معاینه کنند وضمناً به کشفیات بامیان اقدام شده بود وبارچون دربامیان قسمت مهم عمرانات این دوره عمارت ازهمان معابد جدارسنگی بت های بزرگ بود وفصل سال هم خیلی گذشته بود نتوانستیم به ترتیبات لازمه که درخور کشفیات و تحقیقات این دوره باشد نشست ورزیم لذا آنچه که سابقاً راجع به تصاویر رنگه جدار بزرگ سنگی متذکر شدیم بارتکرار نموده میگوئیم اقداماتیکه تاحال درراه اکتشمات وتحقیقات عتیقه شناسی بامیان بعمل آمده خیلی ها جزئی وجز نشانی ازآثار عتیقه این دره نیست

ما سمچی راکه بعقیدهٔ « یاکت » Yakut « حایز تصاویر تمام پرندگان مخلوقه باشد » نیافتیم ازطرف دیگر یکنفر مسافر روسی موسوم به G. Vetchlau (ژ - وچلاو) که بامیان را در ۱۹۲۲ معاینه کرده وقصهٔ مسافرتش را (۱) در مسکو در ۱۹۲۳ شایع نموده نقل میکند که بقرار بیانات افغانها درچندین سمچ مجاور بودای ۵۳ متری هنوز تصاویر رنگه وجود دارد. چون هنگام عبور مشارالیه سمچ های مذکور ازگندم مملو، ودرآن مهر و لاك بود بمعاینهٔ آنها موافق نشده بود اگرچه راجع به وجود تصاویر وغیره آثار این سمچ ها بما چیزی نگفته اند لیکن همان علتی که مانع اکتشافات « وچلاو » روسی شده بود سدراه ما هم شده، نتوانستیم دراطاق بزرگی که درتهٔ طاق بت، بطرف راست با هایش، بسطح زمین واقع است داخل شویم زیرا سمچ مذکور تاسقف ازجو مملو بود.

« وچلاو » چنین میگوید « درپای بت عظیم مدخل هائی وجود دارد که ازانجاراهی به سمچ ها وزینه هائی رفته است که منزل تحتانی را به منزل فوقانی

(۱) کتاب « افغانستان » صفحه ۱۶۸ - ۱۸۸ .

مربوط میکنند بقرار حکایات بومیان و شهادتهای تجربی معلوم میشود که پله های زینه از یك نقطه خراب شده که امکان ندارد از ان استفاده کرده ..... خودم شخصاً میخواستم اختلافات این معلومات را تحقیق کنم ایکن بدبختانه ، سمچ های تحتانی از گندم مملو بود وممکن نشد آنجا داخل شوم ، معذالك هنگام مراجعت به روسیه ، در تاشکند تکنصر کرنیل افغانی عین نقل کرد که بیحسال قبل با بعضی رفقای عسکریش با رسانی به پلدهای زینهٔ مذکور رسیده بود مشارالیه این را هم می گفت که سمچ ها خیلی ها دامنه های کوه پیش رفته اند و عبور آنها اکثراً معاینه کننده را در مغلطه می اندازد کرنیل مذکور در دیوارهای بعضی ازین سمچها تصاویری که تا آنوقت محافظه شده بود هم دیده و خوب بخاطر دارد که یکی از آن تصاویر کمان داری را نشان میداد که مشغول انداخت تیر بود علاوه برین در مسکو از کاتب سفارت افغانی شنیده ام که مملکت زینه خیلی خطرناك است ، و این سمچها راه دیگری از خود ندارند چنانچه همین نظریه را حکایات بومیان تائید مینمایند زیرا ایشان بالای سرت بزرگ گله های بزکوهی را دیده اند »

دیدن حیوانات بالای سرت بزرگ چیز فوق العاده نیست و ما بهتر آنجا دیده ایم البته راهی وجود دارد که بوسط آن سرت بزرگ نشسته اند لی زها مانند ما از روی جدار سنگی به دهلیز طواف که به سطح حجره است و به دوراد و رطاق رفته است بالاشده اند وغیر ازین هیچ وسیلهٔ دیگری مثل زینه ودهلیز مائل برای صعود آنجا درك نداریم . سابقا به دهلیز فوقاز راه دهلیز دیگری بالامی رفتند که اوقتاً درروی جدار سنگی ممتد شده بود وامروز ازان جز پارچهٔ باقی نمانده و باقی در اثر فرو ریخته گیهای تکه های جدار از بین رفته است این

دهلیز بطرف غرب به راه رو وسیعی که از تهٔ دره تابالای طاق بت بزرگ رفته و کنار آن سمچ ها واقع است مربوط بوده چنانچه همین راه طبیعی خیلی سهل العبور که بکمال وضاحت بالای نقشهٔ نمرهٔ ۹ دیده میشود صورت صعودی را که ما شرح میدهیم تعین و تدقیق میکنند.

مهندسین و معماران بت بزرگ حقیقةً فکر درستی کرده بودند چون ملتفت شدند که اگر دهلیز ساده دنباله همان راه طبیعی ساخته شود عیناً کار زینه صعود وحتی استفادهٔ خوبتری ازان کرده میشود لذا از اخراجات زیاد پول که اصلاً بیفائده و متحمل شدن زحمات شاقه زینه کشی درکوه ابا نموده اند عکس نمرهٔ ۳۸ ساختمان راهی را که از آن به سر بت بزرگ رفته ایم نشان میدهد. این راهرو که ساختمان آن جاری است بطرف دهلیزی مرود که حصهٔ باقی ماندهٔ همان دهلیز صعودی سابقه میباشد چنانچه (شکل ۸) صورت نیم رخ قدیمی حصهٔ فوقانی جدار سنگی را بخط نقطهٔ چین وصورت نیم رخ فعلی کوه وراه رو را بخط کامل نشان میدهد خلاصه گفته میتوانیم که هیئت همان راه قدیمی را کمی عقب تر ساخته است.

ناتمام





سامرآم : یکحصه از مقبرهٔ میان حسن سور که از ایوان سفلیٰ مقبرهٔ شیر شاه برداشته شده و گمان میرود حاوی یکحصه از آیوان علیای مقبرهٔ اول الذکر و یکی از چبوتره های هشت گانهٔ آن است.

هرات

قسمت سوم

نگارش غلام جیلانی خان جلالی
عضو انجمن ادبی



ریانه وآریائیها، مختصراً شرحی ازعادات، اخلاق، ادارهٔ آنها،

طوریکه درقسمت دوم مختصراً ذکر شد از جملهٔ مهاجرین آریائیها قسمتی بازبه (هراب) منتشر گردیده سکونت اختیار کردند و بومی های محلی رامغلوب ساختند، درباب اینکه آنامردمان بومی کدام مردمانی بوده اند درین زمینه فیمابین مورخین اختلاف است، برخی آنها را حبشی های سیاه پوست گفته و بعضی باشندگان مذکور را (کوسیان) نامیده اماطوریکه محققین حدس میزنند سکنهٔ قدیم آریانه بشمولیت تمام فلات مغربی آن در زمان بسیارقدیم از سیاه پوستها نا از نژادیکه شکیل نبوده ترکیب یافته بود.

بهرحال مثلیکه از مندرجات مقدمه کتاب ایران باستان فهمیده میشود زمانیکه آریاییها بهرات آمده اند درینجا مردمانی را یافته اند که زشت و از حیث نژاد، عادات، اخلاق، مذهب از آنها پستتر بوده اند زیرا آریائیهای مذکور مردمان بومی را (دیو) یا (نور) نامیده اند- رفتار آریائیها با این مردمان بومی مانند رفتار غالب بامغلوب بوده بخصوص که آنها خود را شریف وآنها را ازخود پستتر میدانستند، در ابتدا هیچگونه حقی برای آنها قایل نبودند بلکه باآنها دایماً جنگ میکردند و هرجاآنهارا می‌یافتند میکشتند ولی بعدها که حصه بومی ها برای آریاییها کمتر گردید کارهای پر زحمت را ازقبیل زراعت، تربیت حشم، خدمت درخانواده ها ازدوش خود برداشته بآنها محول کردند ازین به بعد بومی ها طرف احتیاج شدید واقع شده دارای حقی گردیدند مانند حق غلام وکنیز که سابقاً در تحت حمایت اربابها می‌زیستند ازین زمان اختلاط آریائیها با بقیهٔ اربومی ها شروع شد باین حیث معلوم میشود که باثر مهاجرات مهاجرین آریائی بومی‌ها تماماً نابود نشده‌اند بلکه حصه ازان مخلوط با آریائیها گردیده آخراً درآنها منحل گردید.

ترتیب برقرار شدن آریانها درهرات بعضاً از داستانهای قدیم و تا اندازهٔ ازطرز مهاجرت وبرقرار شدن سایر مردمان (هندواروپائی) درممالك مفتوحه استنباط شده،

آریانها بهرات برای تاخت و تاز نیامده بودند بلکه میخواستند درین مملکت زیست کنند درین صورت می بایست آراضی را از بومی ها انتزاع کنند ، برای رسیدن بمقصود بهرجا که وارد میشدند پس از جنگ با بومی ها قلعه ای بنا میکردند ، درون قلعه را بدو حصه تقسیم کرده قسمتی را برای مساکن خانواد تخصیص میدادند وحصهٔ دیگر بحشم . درین محوطه شبها آتش بدو مقصود روشن میکردند .

اولاً اینکه خانواده ها ازان سهمی برند ودیگر ازین جهت ، که اگر بومی های طرد شده گان شبخون زنند پاسبانان آتش را تیز تر کنند تامردمان قلعه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلعه برانند ـ بعدها این قلعه ها مبدل بدهات وشهرها شد .

عادات و معتقدات آریائیها: اگرچه در قسمت دوم، ازین زمینه مختصراً یاد کردیم اما اندکی تفصیل آن درینجا هم بیمورد نیست ـ معتقدات آریائیها در آریانه طوریکه ایران باستان بآن اشاره مینماید تامدتها بامعتقدات هندیها یکی بود چنانکه بیك زبان هم تکلم میکردند ولی بسانها جدائی مذهبی بین آنها روی داد ـ تاریخ این جدائی هم محققاً معلوم نیست از کتبهٔ که دربوغاز (ك يئ) درآسیای صغیر بدست آمده وتاریخ آن از ۱۳۵۰ ق ، م تقریباً است ، استنباط میشود که درآن وقت جدائی واقع نشده زیرا نجبای میتانی که آریائی بودند بمعتقدات هندی قسم یاد کرده اند چون تاریخ نوشته شدن (ویدا) از قرن ۱٤ بالاتر واز قرن (۸) ق ، م پایان تر هم نمی آید لابد زمان جدائی انها بعقیدهٔ فاضل حسن خان پیرینا دربین قرون ، ۱٤ و ۸ ق ، م باید باشد .

اما اینکه درین اوقات آریانهای هرات چه عقیده داشتند از مطالعات محققین در معتقدات هندیها ومقایسه آن بانتیجهٔ مطالعات دراویستا ظاهر میشود ؛

آنها بیك عده ازوجود های خبر که به تصور شان گنجها وذخایر طبیعی را بانها میرسانیدند عقیده داشتند ـ درمیان این ذخایر مهم تر ازهمه روشنائی وباران بود ـ نیز به جود های بدو شره قایل بوده بخیال شان وجود های بد با موجودات خیر در جنگ بوده برای عدم سعادت مردمی ام می کوشند . شب ، زمستان ، خشك سالی ، قحطی ، امراض ، مرگ وسایر بلیات را ازشگون بد تصور میکردند زین معلوم است که وجودهای اولی را به پرستش اختیار کرده بودند بسانها این خرافات دربین شان باعث برواج جادوگری گردید ـ زردشت بلخی برضد این عقاید قیام کرد ولی قراریکه مورخین حدس میزنند آریانهای اینحدود نظر به هندی زودتر ترقی کرده و بتوحید رسیده اند زیرا آریانهای آریانه وقتیکه بهرات وسائر ایالات افغانی وایران متمکن شدند ازحیث تمدن گرچه نسبت به همسایه های خود یعنی بابل و اسوریست تر بودند وچیزهای بسیاری را

از آنها اقتباس کردند ولی در اخلاق بر آنها برتری داشتند چه معتقدات آنها سعی و عمل را یعنی کوشش و کار کردن را باراستی و درستی تشویق میکرد چنانکه آریانهای هرات و همکیشان افغانی و ایرانی شان دروغ را یکی از بزرگترین خطاهای زشت میدانستند .

خانواده ، طبقات ، شکل اداره : خانواده براقتدار پدر یا بزرگتر خانواده تشکیل شده بود ، زن اگر چه اختیاراتی نسبت به شوهر نداشت ، باوجود آن بانوی خانه محسوب می شد و کلیهً چنین بود که مقام زنها نزدآریائیهای مذکور بهتر از مقام آنها درنزد مردمان دیگر بوده ، اولاد تابع محض پدر بود ، رئیس خانواده درآن واحد قاضی ومجری آداب می بود زیرا دربن ادوار از جهت سادگی حیات بدیگر طبقه محتاج نبودند درسانها یکی ازتکالیف حتمی رئیس خانواده این بود ، که مراقب دیگدان خانواده بوده نگذارد آتش آن خاموش شود ، دیگدان خانواده در جای معین واقع ومورد احترام می بود .

عدهٔ طبقات چنانکه از اویستا ظاهر میشود ودرتمام آریانهای فلات مذکور هممعمول بود سه است ؛ روحانیون ـ مردان جنگی ودهاقین ـ لاکن در عهود بسیار قدیم این سه فرقه بدون طبقه اول الذکر بدوطبقه مابعد منحصر بود .

اجرای آداب را رؤسای خانواده برعهده داشتند ـ شکل حکومت درین ازمنه ملوك الطوایفی است . از چند خانواده قشلاقی تشکیل می شد موسوم به (ویس) از چند قشلاق قبیله ترکیب می یافت ومحل سکنی آن بلوك بود که درآریانه تاکنون بهمان اسم باقی است ووقتاً آنرا (کثو) می خواندند ، چند قبیله مردمی را تشکیل میکرد ومحل سکنای آنرا ده یومیگفتند ـ روسای خانواده رئیس قشلاق ورؤسای قشلاق رئیس قبیله را انتخاب میکردند رئیس قوم یامحال دراوایل نیز انتخابی بود ولی چون فرمان دهی لشکر را درهنگام جنگ برعهده داشت بعدها براختیارات خود افزود ولی اختیارات روسای خانوادها وروسای قشلاقها نیز ملغی نبوده ـ رئیس قشلاق را ویس پت ورئیس قبیله را ده بت مینامیدند وقتیکه چند قبیله یاچند محال در تحت حکومت یك نفر واقع می شدند اورا شاه بزرگ میخواندند ، ده بت ها فی الواقع امرا یا بادشاهان کوچکی بودند که نسبت بشاه بزرگ وضع دست نشاندگی داشتند اینها می بایست باجی بدهند یا هدایائی بدربار بفرستند ودر موقع جنگ سپاهی برای شاه تهیه کنند ، چنانکه اکثر بهلوانان داستانهای قدیم آریانها ، ده بت هائی بودند که هر کدام حکومت ولایت ومحالی را بطور موروثی در خانوادهٔ خود داشتند در زمان ظهور زردشت قرار تحقیقات اخیری ۱۰ قرن ق ، م آریانه تحت شعاع باختر آمده طوریکه قبلاً نگاشته آمد مرکز آن

باختر و شاه بزرگ آن شاه باختر بود که ازو در قسمت گذشته نام برده شده دولت باختر بشمولیت ولایت آریانه غالباً یکی از جملهٔ همان دول داستانی جمشیدیها - فریدونیها - زابیها منوچهری ها بشمار میرفت ولی ناگفته نماند اسامی پهلوانان داستانی و ترتیب وقایع آنزمان بجز اینکه آنرا داستانی بدانیم و بخوانیم دیگر مورد استعمالی را برای آن قایل شده نمیتوانیم یعنی محقق گفته نمیشود که فلان پهلوان با فلان واقعه راجع بآریانه بدورهٔ باختریان بود یا کدام سلسلهٔ دیگر از زمامداران بومی وغیره ؛ باین حیث عجالتاً در واقعات داستانی آریانه بپیچیدن بیک نتیجهٔ واقعی منتهی نمیشود لابد از زمینه های داستانی صرف نظر نموده رجوع میکنیم باینکه ؛

دورهٔ تاریخی آریانه از کی شروع میشود ملی این دوره طوریکه مورخین میفهمانند از اواخر قرن هشتم ق ، م آغاز میگردد ، در حوالی این قرن سه قوم آریائی در فلات ایران مواضعی را اشغال و دولتهای ملوك الطوایفی تشکیل داده بودند ؛ در مشرق باختریها ، در مغرب مادی ها ، در جنوب پارسی ها ، این تقسیمات تشکیلاتی از مندرجات ایران باستان ص ۱۵۶ - ۱۶۳ جلد اول با جزوی ترین تغییر لفظی هم معلوم میگردد - کوروش کبیر هخامنشی در حدود ۵۴۶ - ۵۳۹ ق ، م با بقول کتزیاس در حدود ۵۵۰ ق ، م به تسلط مشرق ایران (باختر و آریانه) پرداخت و بعد از تسخیر همدان بطرف باختر راند ولی بقول آقای فاضل حسن خان پیرنیا با باختری ها جنگ واقع نشد اما سکائیها اینحدود اطاعت نکرده جنگ بسیار سختی روی داد در این جنگ ، چون سرداران هر کدام از طرفین اسیر طرف دیگر گردیده بودند مذاکرهٔ صلح بمیان آمد بناءً علیه بر طبق شرایط صلح امرای مذکور از طرفین رها شدند .و کوروش بعد ازین با امرکس رئیس اسکائیها دوست صمیمی گردیده بسانها در مهمات حربی از جانب امرکس معاونتهای شایانی با شهنشاه هخامنشی بعمل آمد و کوروش تا اندازه از وممنون بود که در بستر مرگ اولاد خود را احضار کرده به آنها توصیه و تاکید نمود تا دوست صمیمی امرکس باشند (۱)

در جای دیگر از تاریخ قدیم ایران مذکور است ؛ درین لشکر کشی ها کوروش تا سیحون پیشرفت و شهری بمحل اورتهٔ حالیه بنا کرد که بسانها بدورترین شهر کوروش موسوم گردید ، این شهر بدست سپاهان اسکندر یا (یونانیهای باختر) تخریب شد ،

قسمیکه در مجلهٔ (۵) سال اول کابل باین زمینه اشاره رفته : در نصف قرن ۶ ق ، م حکومت مدیا بدست هخامنشیان منقرض شد و دولت نخستین پارس کلان شده بالاخر کوروش بزرگ سلطنت باختر خاتمه داد ، کاموزیا که بتلفظ ایرانی همان کوجه است ، پسر کوروش خراسان ، باختر را که آخر الذکر کانون ادارهٔ هرات ؟ بوده به برادر خود بردیا نام داد (۵۲۹-۵۲۱ ق،م) بعد ازان « آریانهای باختر و آریانه باستثنای برخی اوقات که عند الفرصت

۱ ایران باستان ص ۲۶۴-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۵ ج اول

استقلال خود را استرداد میکردند و ما آینده ازان ذکر خواهیم نمود »

هرات تا ظهور اسکندر مقدونی در تحت سلطهٔ سیاسی هخامنشیان امرار حیات می نمود ولی بطوریکه موسیو مار بولد میگوید ازین نفوذ شاهان مذکور مدنیت و زبان فارس در باختر « که آریانه از ملحقات آن می بود » رواجی پیدا نکرد جز اینکه سلطهٔ آنها عبارت بود از اخذ خراج « که ما مبلغ و دلایل هویت این سلطه را در قسمت‌های آیندهٔ این مقاله از روی ماخذ باستانی ایران توضیح خواهیم نمود »

لاکن درین دوره آریانه درعین اینکه تحت نفوذ و سلطهٔ سیاسی هخامنشیان واقع بود استقلال داخلی خود را مانند باختر همیشه محافظه می نمود .

پساها که داریوش سوم از اردوی اسکندر مغلوب وجانب مشرق فرار شد بقول مورخین سوس Bessus فرمان روای باختر شهنشاه مذکور را بکشت و خودش بنام اردشیر چهارم اعلان امپراطوری نمود .

بقول برس ، مورخ کلدانی ، کوروش هم دراثنای هجوم به بلاد افغانی با قوم دها یا داه جنگ کرد ودرمیان کارزار بقتل رسید « دها نیز قومی است از اسکائی که سکونت گاه شان تا حدود آریانه ممتد بود »

بعقیدهٔ کتزیاس کوروش درین جنگ مجروح شد و زخمی او را از میدان کارزار برداشته باردوگاه نقل دادند ولی قومیکه با کوروش جنگیده بقول هیرودوت ماساژت و بگفتهٔ کتزیاس دربیك و بعقیدهٔ برس کلدانی دها Daha بودند اما نظر بجغرافیای سترابون هر سه قوم مذکور اسکائی میباشند ـ در سالنامهٔ اول کابل تحت عنوان (تاریخچهٔ مختصر افغانستان) قتل کوروش را باسم قبیلهٔ داهی اسکائی قید کرده اند .

علی کل حال بعد از قتل یا فوت کوروش ۵۲۹ ق،م کبوجیه پسرش بجای او نشست لاکن چون مشارالیه از ایران بمصر مسافرت کرد و مدت چهار سال بآنطرف ها ماند درین اثنا آریانه هم تحت لوای باختر مستقل گردید و زمانیکه کبوجیه واپس بایران رجوع کرد بنابر سبب اقتدار گئوماتای مغ که در تاریخ ایران قدیم مکررا ازو یاد شده کبوجیه نتوانست با اهالی آریانه و باختر هم رزم شود لابد استقلال شان تا زمان فوت کبوجیه ۵۲۲ ق،م بلکه تا عهد داریوش اول (بزرگ) باقیمانده .

وقراریکه داریوش درکتیبه بی ستون نگاشته معلوم میشود درعهد کبوجیه تمام ایالات افغانی ازسلطنت او خارج ومستقلاً می زیستند وداریوش بدوا بغرض قیام سلطه سیاسی خود بامردمان ایالات مذکور بجنگ مجبور گردیده بعد از یك سلسله محاربات مدهش آریانه و بعض دیگر ولایات افغانی را باجگذار خود گردانیده است دربند سوم کتیبه خود داریوش کبیر منویسد :

مملکتی است که نام آن مرو است آنهم تن شوریدند مردی را که نامش فرادا بود از اهل مرو سردار خویش کردند، بر او دادرشیش نامی را که پارسی و مطیع من بود قصد او فرستاده جنگ کنم، این مردم را که مرا شاه خود نمیدانستند شکست بده، دادرشیش بسوی مرو عازم شده با مرویها جنگید آهورمزد مرا یاری کرد و بفضل آهورمزد لشکر من شورشیان را شکست داد ـ روز ۲۳ «اثریادیه» این جدال واقع شد

بند چهارم پس ازان ایالت مرو مطیع من گردید اینست آنچه من در باختر کردم (۱)

هذا باستناد بند شانزدهم تاریخی فوق درین زمینه باین نتیجه میرسیم که آریانه بشمولیت بعض از دیگر حصص و ولایات افغانی بعد از یك سلسله محاربات خونین و لطمات سنگین بعساکر سلاطین هخامنشی بالاخر تحت تسلطهٔ سیاسی داریوش بزرگ درآمد ـ در سال ۴۸۶ ق . م بعد از ۳۶ سال شهنشاهی (۵۲۲ـ۴۸۶ ق . م) داریوش فوت و آریانه داخل امپراطوری خشیار شاه پسر او درآمد درعهد خوشیارشاه مخصوصاً درمحاربات بیونان عساکر بومی آریانه بشمولیت باختریها، گنداری ها، داد کیها، پاکتیك ها که اخیرالذکر بقول ایران باستان ص ۷۳۳ ج اول بپشتونهای حالیهٔ افغانستان تطبیق میشود » در معرکات یونانیها بطرفداری خشیارشاه کارهای نمایانی کردند هرودوت رؤسا لباس و اسلحهٔ عساکر افغانی آریانه را دران عهد چنین معرفی میکند

آرینها (یعنی هراتیها) کمان های بلند مادی داشتند و اسلحهٔ دیگر اینها باختری بود که آنهم عبارت از نیزهٔ کوتاه و تبرزین یکدمه است، کلاه آنها نوك تیز نمدی بود، رئیس آنها را دران عهد رامی سام پسر هی دارنس می نامیدند

باختریها و سکا ها این مردم درجنگهای مذکور کلاه های نمدین نوك تیز داشتند که راست می ایستاد ـ اینها شلواری دربا و اسلحه ای از کمانهای بومی و قمه ای کوتاه و تبرزین داشتند موسوم بساگاریس (مقصود هرودوت تبر یکدمه است) فرمانده باختریها و سکاها را هیشتاسپ پسر داریوش معرفی میکند (۲) علی هذا آریانه بدوره خشیارشاه (۴۸۶ ـ ۴۶۶) ق . م باحکمدار دولت هخامنشی بوده در ۴۶۶ از دوان که پدر آرتبانوس رئیس دادیکس ها بود (۳) خشیارشاه و پسر بزرگش داریوش را بقتل رسانیده اردشیر پسر سوم خشیارشاه را بر تخت نشاند (ناتمام)

---

۱ در بیستون ها و خارات استقلال خواهی خراسانیها و مرویها اگرچه صراحتاً از [illegible] در بند ۲ ۳ ۴ کتیبه مذکور نام هرات «آریانه» ذکر نشده اما چون این زمینه را در قسمت گذشته مقاله خود با سند ثابت [illegible] که باوره مذکور باختر و آریانه بشمولیت سند ایالات [illegible] مرو [illegible] بعد [illegible] «بالت احکومگی» قرار داشته بود و در بند چهارم کتیبه [illegible] هم تصریح میکند «و اینست آنچه من در باختر کرده ام» وصاحت معلوم میشود که آریانه درجنگهای مذکور شامل وچنانچه درقسمتهای آینده [illegible] بمواقع لازمه بان اشاره خواهد رفت آریانه همیشه برای استرداد استقلال خود وهم از دادن [illegible] خودش دست ونامبرده اما درصورت ناکامی بادبه باج و قبول سلطه سیاسی [illegible] در می داده است

۲ هکذا گنداریا داد کیس ها درموقع جنگ مانند باختری ها ماس ومسلح می بودند وریدس سان ادتی فوس پسر [illegible] سرکا [illegible] این مردم [illegible] که درقسمت دوم مقاله هذا یاد شد، حصه ازاریانه هم [illegible] لباس [illegible] ودو برابو [illegible] سان کوتا کمانهای [illegible] این مردم [illegible] ماصل [illegible] لباس [illegible] آرتبانوس [illegible] نام میبرد ۳ مسکن دادیکس‌های مذکور [illegible] ۹ سال [illegible] وهرودوت [illegible] امده در [illegible] [illegible] ازاین معلوم میشود که دادیکس‌های مذکور باشندگان حصص شرقی و شمالی افغانستان بودند



ساسرام : بقعهٔ ناتمام اسلام شاه سور پسر شیرشاه

تتبعات تاریخی

مشهد و آرامگاه سلطان غوری

بقلم سرور خان گویا
عضو انجمن ادبی



چندی قبل یاد داشت مختصری راجع بمقبره و مضجع سلطان شهاب الدین غوری که در دهك غزنه واقع است از طرف جناب یار محمدخان ترکی باین انجمن رسیده و در شمارهٔ مسلسل ۴۴ مجلهٔ کابل از نظر خوانندگان محترم گذشته است چون انجمن در اطراف یاد داشت نامبرده وعدهٔ تحقیقات مبسوط تری را داده بود اینك بنده نسبت باین موضوع به بعضی مآخذ و مراجع که در دسترس من قرار یافته رجوع کرده و به حققت واقعه رسیدم ودر ضمن دیدم که اختلاف مؤرخین دریك مسئلهٔ روشن و واضح تا کدام اندازه بوده وحقایق را چگونه باهم مخلوط کرده اند خصوصاً تاریخ های که بعد از حملهٔ تیمور نوشته شده غیر از جنبهٔ تقلید وروی نویسی بدون تحقیق وتعمق از یك دیگر کاری نساخته مزایا ومحاسنی را که مؤرخین قرن سوم تاصدهٔ هفتم وهشتم دارای آن بوده اند بکلی فاقدند اینك اقوال آن مورخینی را که درین موضوع چیزی از روی صحت وتحقیق نوشته اند بااقوال سائر مورخین که نوشته های آنها مورد اختلاف و بهترین نمونه از مسامحات آنهاست از لحاظ قدامت تاریخی ومراعات عصری درینجا بترتیب آورده وبعد ما حصل ونتیجهٔ استنتاج خود را مینویسم :

عزالدین ابوالحسن علی جزری معروف بابن الاثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰) در تاریخ معروف خود موسوم به الکامل فی التاریخ که سال ۶۲۸ یعنی دو سال قبل از وفات خود انجام داده است درذکر قتل شهاب الدین غوری مینویسد : درین سنه در نخستین شب از شعبان وقت نماز خفتن ابوالمظفر محمد ابن سام غوری پادشاه غزنه و خراسان درحین عودت از لاهور دردهك نام قریهٔ واقع دربین غزنه و سیستان بعز شهادت رسید وقتیکه مؤید الملك وزیر باعساکر سلطان شهید بفرشابور رسید دربین غوریها و اتراك آتش خلاف شعله ور شد چه غوریها میگفتند ما از راه مکرهان بغزنه میرویم و میخواستند بدینوسیله ببامیان نزدیك شده و بهاؤ الدین سام فرمان روای بامیان را پادشاه سازند و اتراك میخواستند از راه سوران بغزنه روند وغرض آنها نزدیك شدن (بتاج الدین الدز) غلام شهاب الدین بود که درینوقت درکرمان نام شهری (غیراز کرمان ایران) که دربین غزنی ولاهور واقع است حکومت داشته تاالدز مذکور خزانه را حفاظت نموده قاصدی از کرمان بحضور غیاث الدین فرستاده واورا

به تخت و تاج غزنه دعوت نماید چون آتش نزاع و اختلاف بالا گرفت چنانکه نزدیك بود حادثه بکشت و خون منجر گردد مؤیدالملك بغوریها توصل جست و آنها مؤیدالملك و اتراك را باخذ خزانه و محفهٔ که دران جنازهٔ سلطان شهاب‌الدین بود اجازه دادند خلاصه براه مکرهان عازم شدند وزیر و همراهان اورا درین راه محنت و مشقت بزرگی روداد چه تیراهه واوغان وغیره ساکنین آن جبال بنا بتاراج اطراف عسکر گذاشتند تا آنکه بکرمان رسیدند تاج الدین الدز باستقبال آنها برآمد وچون محفهٔ شهاب الدین وجنازه اش را دید قرار عادتی که درحیات شهاب الدین داشت زمین بوسی نمود وچون اورا مرده دید فغان وواویلا نموده جامه بردرید چنانکه مردم را بگریه وشیون درآورد ویك روز دیدنی بود. ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۹۸ ، ۹۹ طبع مصر .

قاضی ابوعمر منهاج سراج جوزجانی (۵۸۹ وفاتش درنیمهٔ دوم قرن هفتم) که پدرش مولانا سراج الدین منهاج درخدمت سلطان شهاب الدین غوری میزیسته واز طرف آن پادشاه درسال ۵۸۲ بمنصب قضاء لشکر هندوستان نامزد شده درتاریخ معروف خود طبقات ناصری که یکی از معتبرترین تاریخ دورهٔ سلاطین غوریه است ودرشوال ۶۵۸ به انجام رسیده است مینویسد :

چون سلطان مراجعت به غزنین کرد بدست فدائی ملاحده درمنزل دهیك در شهور سنهٔ اثنین وستمائه (۶۰۲) شهادت یافت رحمت الله علیه رحمة واسعة ویکی ازفضلای آن وقت درین معنی نظمی کرده است تحریر افتاد تا درنظر پادشاه مسلمانان آید :

شهادت ملك بحر و بر معز الدین	کز ابتدای جهان ثه چو او نیامد یك
سوم زغرهٔ شعبان بسال ششصد و دو	فتاد در رهٔ غزنین بمنزل دهیك

چون سلطان غازی معزالدین محمد سام بدهیك شهادت یافت سلطان بهاؤالدین محمد سام بن محمود طاب مرقدهما درراه برحمت حق پیوست چنانچه پیش ازین تحریر یافته است ، خصمان ملك غور وغزنین وبامیان وهند ازتخمهٔ شنسبانیان دوفریق ماندند یك فریق سلاطین غور ودوم فریق سلاطین بامیان چون مرقد سلطان معزالدین ازمنزل دهیك به جانب غزنین روان کردند ملوك وامرای ترك که موالی سلطان غازی بودند مرقد سلطان را بقهر بستدند ودرقبض آوردند چون بطرف کرمان رسیدند مؤیدالملك وزیر محمد عبدالله سنجری رحمة الله باچند تن ازمعاریف امرای اتراك بطرف غزنین بامرقد سلطان نامزد شدند چون مرقد بغزنین رسید بعد از دو روز سلطانان بامیان علاؤالدین محمد وجلال الدین علی پسران سلطان بهاؤالدین سام بامیانی باستدعای امرای غور چنانچه سپه سالار سلیمان شیش وسپه سالار حروش و دیگر معاریف دارالملك غزنین ازطرف بامیان برسیدند و در

شهر غزنین آمدند، سلطان علاؤالدین محمد سام بامیانی که پسر مهتر بود به تخت بنشست .
طبقات ناصری جزوهٔ دوم صفحه ۱۲٤ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ طبع ایشیاتك سوسایتی آف بنگال .
عمادالدین ابوالفدا (۶۷۲ - ۷۳۲) در تاریخ المختصر فی اخبار البشر که تا سال ۶۲۸ را از کامل ابن الاثیر مختصر کرده و از ان زمان تا سال ۷۲۱ را خود آورده است درین موضوع چنین مینویسد : درهذا سنه شهاب الدین ابوالمظفر محمد ابن سام بن الحسین غوری ملك غزنه و خراسان بعد از عودت لاهور بمنزلی که اورا دمیل میگفتند در شب اول ماه شعبان قبل از نماز عشا به شهادت رسید جزؤ دوم صفحه ۱۰۶ طبع مصر .
محمد بن خاوندشاه بن محمود معروف بمیرخوند (وفات ۹۰۳ در هرات) در تاریخ معروف خود روضة الصفا مینویسد : چون از معرکهٔ سلطان محمد خوارزم شاه روی گردان شد بدار الملك خود رسید فرمان داد تا بقایای لشکر بسفر ۳ سالهٔ ترکستان قیام نمایند ودرین اثنا منهیان بعرض او رسانیدند که طائفهٔ از ساکنان کوه جودی اظهار عصیان کردند سلطان عزیمت دیار ترك موقوف داشته بدانطرف رفت و جمع کثیر از ایشان کشته و اسیر گرفته عنان مراجعت به جانب غزنین منعطف ساخت و درا ثنای راه بمنزل دمیك فدائیان اورا شهید کردند بیت :

شهادت ملك بحر و بر معز الدین	کز ابتدای جهان مثل او نیامد یك
سوم ز غرهٔ شعبان بسال ششصد و دو	فتاد در رهٔ غزنین بمنزل دمیك

روضة الصفا جلد ٤

غیاث الدین معروف بخوند میر (وفات ۹٤۱ در هند) در تاریخ حبیب السیر مینویسد : در وقت مراجعت بمنزل دمنك بزخم خنجر یکی ازفدائیان ملاحده شهادت یافت نظم :

شهادت ملك بحر و بر معز الدین	کز ابتدای جهان مثل او نیامد یك
سوم ز غرهٔ شعبان بسال ششصد و دو	فتاد در رهٔ غزنین بمنزل دمنك

جزؤ چهارم از جلد دوم صفحه ۱۰۶ حبیب السیر :
محمد قاسم هندو شاه استرآبادی در تاریخ فرشته که تا وقایع سال ۱۰۱۰ را آورده است چنین می نویسد : چون سلطان بتاریخ دوم شعبان سال مذکور بکنار آب نیلاب رسید ودر منزلی که بر مهیك اشتهار داشت فرود آمد قضا را دران چند روز بست نفر از کفار کهکران که اکثر خویشان و اقربا و فرزندان ایشان در جنگ سلطان شهاب الدین کشته شده بودند هم عهد و هم سوگند شده و کشته شدن بر خود قرار داده و آخر در باب کشتن سلطان شهاب الدین مترصد جستند و در وقت کوچ که فراشان سرا پرده ها فرود می آوردند خرگاه خاصهٔ سلطان شهاب الدین و مضجع و مسکن او کما حقه بخاطر آوردند و شب سوم ماه مذکور یکی از کهکران پیش آمد و دربان سلطان را زخم کارد زده بگریخت چون غوغا شد جمیع مردم حتی خدمتکاران نزدیك سلطان

روی جمع آمدند و دران وقت آنجماعت فرصت یافته یك شقهٔ سرا پرده را بکارد شگافتند و داخل شده با کاردها و دشنهای برهنه بخرگاه درآمدند دوسه غلام ترك خدمتگار که حاضر بودند ازکمال حیرت مانند چوب خشك بیحس و بی حرکت گشتند وکهکران بخاطر جمع در اثنای تیاری خفتن آن شاه عالیجاه را بیست و دو کارد زده بدرجهٔ شهادت رسانیدند قطعه :

شهادت ملك بحر و بر معزالدین　　کز ابتدای جهان مثل او نیامد یك
سوم زغرهٔ شعبان بسال ششصد ودو　　فتاد در رهٔ غزنین بمنزل رتهك

سلطنت او از ابتدای حکومت غزنین تا آخر عمر سی و دو سال و چند ماه بوده از و یك دختر بماند گویند وزیرش خواجه مؤیدالملك بن خواجه محمد سجستانی بعضی کهکرات غدار را بدست آورده سیاست غیر مکرر نکشت واصرا و سران سپاه را باخود متفق ساخته درمحافظت خزانه که چهار هزار اشتر بار بود ازیشان قسم وسوگند گرفت و غلامان سلطان شهید را که میخواستند خزانه را تاراج نمایند بتهدید وتخویف مانع آمده وجنازهٔ آن شاه جمجاه را برداشته بحشمت و شوکت هرچه تمامتر متوجه غزنین شده میل خاطر خواجه مؤیدالملك و امرای اتراك سلطنت غیاث الدین محمد بود امرای غور درسر خیال سلطنت بهاؤالدین سام داشتند ازین سبب چون بحوالی فرساور رسیدند بین الفریقین مخالفت تمام بظهور رسید خواجه مؤیدالملك براهی که بکرمان نزدیکتر بود میخواست روانه شود چه که تاج الدین ایلدگز که یکی از غلامان سلطان شهاب الدین بود ونهایت اخلاص بسلطان غیاث الدین محمد داشت درانجا بود و امرای غور اراده داشتند که از راهی سیر کنند که نزدیکتر بیامیان باشد تاخزانه را بیهاؤالدین سام واصل سازند و رسر این مقدمه نزدیك بود که شمشیر درمیان یکدیگر نهندو کار صلح سازند خواجه مؤیدالملك بش امرای غور رفته ملاءمت بسیار نمود و بدلائل و براهین خاطر نشان کرد که مناسب آنست که ازراه شیوران وکرمان متوجه غزنین باید شد و ازقبائل افغان و [illegible] تراهیه زحمت بسیار کشیده چون بنواحی کرمان رسیدند تاج الدین ایلدگز باستقبال [illegible] بیرون آمد همین که نظرش بمحفه افتاد ازاسب فرود آمده زمین ادب بیوسید وبعد ازانکه دامن محفه را برداشته کالبد سلطان بنظرش درآمد دستار ازسرش برداشته وپیراهن دریده گریه وزاری آغاز کرد و ماتم را تازه ساخت القصه بتاریخ بیست ودوم شهر شعبان محفهٔ سلطان شهاب الدین را بغزنین رسانیده در حظیره که برای دختر خود ساخته بود دفن کردند گویند در غزنین خزانهٔ بسیار از زر و نقره وجواهر ازو باز مانده ازان جمله پانصد من الماس که از جواهر نفیسه است مانده بود و دیگر نقود واموال را ازین قیاس میتوان نمود تاریخ فرشته مقالهٔ دوم صفحه ۱۰٤ ـ ۱۰۵ .

مر تامس ولیم بیل درمفتاح التواریخ مینویسد : هنگام معاودت در اثناء راه بتاریخ غرهٔ شعبان روز سه شنبه سال ششصدودوی هجری در دهیك که دهی است از توابع غزنی بر کنار نیلاب از دست یکی از فدائیان کهکر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب السریر استخراج می یابد و عزیزی در نظم آورده .

شهادت ملك بحر و بر شهاب الدین	کز ابتدای جهان مثل او نیامد یك
سوم ز غرهٔ شعبان بسال ششصدودو	فتاده در رهٔ غزنین بمنزل دهیك

مفتاح التواریخ صفحه ۵۱ ، ۵۲ طبع نول کشور :

قاضی فقیر محمد ابن قاضی محمد رضا در مجمع التواریخ می نویسد : درین اثناء خبر عصیان ورزی سکان کوه جودی شنیده برای دفع ایشان شتافت و بسیاری را به تیغ انتقام گذرانید ودر وقت مراجعت سوم شعبان ۶۰۲ در منزل دیبك به خنجر فدائیان شهادت یافت مجمع التواریخ صفحه ۲۱۵ طبع نول کشور .

صاحب سیر المتاخرین می نویسد : سلطان بعد تنبیه آن فرقه و انتظام امور ملکیه ازلاهور معاودت بغزنین نمود چون نزدیك رسید در دهی از دهات غزنین از دست فدائی کهوکر که برکاب سلطان رفته بود باتفاق که روداد درجهٔ شهادت یافت جلد اول صفحهٔ ۱۰۵ طبع لکنهو .

میرزا نصرالله اصفهانی درکتاب داستان ترکتازان هند که بزبان فارسی سره نوشته است می ویسد : چون از آب سند گذشت بفرمود تا پرده سرای او را نزدیك جائی که آنرا رتهك می گفتند بر اب آب زدند تا از بادهای دلکشی که از روی آب میوزد دمی تازه کند گروهی از کهکران که خویشان شان در جنگ واپسین کشته شده بودند برای کنه خواهی دیده بر بزنگاه دوخته داشتند تا آندم که از کنارهٔ دیگر رود یکسوی خرگاه شاهی را که رو بآب بود از نگهبان تهی یافتند هنگام شب به آهستگی شنا کرده از آب گذشتند و بی آنکه دوچار کسی شوند بجادر خوابگاه شهاب الدین در آمده چندین زخمهای کاری بر او زدند و رشتهٔ زندگی او گسیخته شد $\frac{602}{\text{3 Aolo}}$ روز سوم ماه هشتم سال ششصدودو تاری $\frac{1206}{\text{15 ماه 3}}$ و پانزدهم ماه سوم سال یکهزار و دوبست وشش فرنگی مردهٔ اورا به همراهی دستور وهمه بزرگان دربار او با ساز و نوای سوك روانهٔ غزنین نمودند . داستان ترکتازان هند صفحهٔ ۲۳۲

صاحب تذکره بهادران اسلام می نویسد : سلطان درحین عود از پنجاب بعد از اطفای نائرهٔ بغاوت و گوشمالی از طائفهٔ کهوکهرون در منزل دمیك ، متصل سوهاوه ضلع جهلم پنجاب ، بنا بر روایت طبقات ناصری از دست یك فدائی ملحد و بقول فرشته از دست

طائفه کهوکر به شهادت رسید اما قول فرشته ابداً قابل قیاس نیست چه چند نفر کهوکر که اگرچه بغایت دلیر ومتهور هم باشند چگونه میتوانند که در حضور پهره و غلامان خاصهٔ شاهی که درمعرکه های بزرگ ومهلکه های مدهش از سلطان حفاظت می نمودند باین صورت سلطان را به شهادت برسانند ودرینوقت همان غلامان دلاور مانند صورت دیوار بیحس وحرکت بوده بگذارند که سلطان به شهادت برسد روایت فرشته درمقابل منهاج سراج از پایهٔ اعتبار ساقط می نماید چراکه پدرمنهاج سراج قاضی لشکر سلطان محمد غوری بوده وخود او درین وقت بفیروزکوه مرکز علاقهٔ غور درقصر شاهی حاضر بوده منهاج سراج قاتل سلطان را یك فدائی ملحدی نویسد این فدائی یکی ازمریدان حسن ابن سباح وعدهٔ ازسلاطین وعلما را بعزشهادت رسانیده بود ودروقتیکه ملك سیف الدین وغیاث الدین وسلطان محمدغوری طائفهٔ ملاحده را درملتان استیصال نمودند ملحدین هم بانتقام برخاسته یك تن ازانها سلطان را در۶۰۲ هجری شهید نمود قاتل چه ازطائفهٔ کوکر وغیره آن ازهرقومی که بوده امایقیناً ازفدائیان طائفهٔ ملاحده محسوب است منهاج سراج می نویسدکه وزیرجنازهٔ سلطان را باخزانه گرفته وخیلی باتدبیر واحتیاط تمام رهسار غزنین شد ودر بامیان تاج الدین ایلدز ازجنازه استقبال ومشایعت شایانی نمودوگلیم ماتم سلطان راهموار کرد ازین واقعه معلوم میشودکه جنازهٔ سلطان را درغزنه بخاك سپردندولی ابوالفضل در جلد دوم آئین اکبری درذیل نامورانی که دردهلی بخاك آسوده اند نام شهاب الدین را نیز می نویسد اگر چه در لیاقت و دانش ابوالفضل جای اعتراض نیست اما آئین اکبری را چهارصد سال بعد ازین واقعه نوشته است ، منهاج سراج شخصاً در عهد التمش بدهلی آمده و درآنجا قاضی القضات و صدرجهان دهلی گردیده و این هردو رتبه را تاعهد بلبن دارا بوده و درهمان وقت چندین نفر از امرا و ملوك معزیه در قید حیات بودند وخطبهٔ سلطان محمد غوری هم بطور یادگار خوانده می شد با این مراتب اگر قبر سلطان در دهلی میبود دران زمان حتماً زیارتگاه مسلمانان قرار میگرفت فاضل و مؤرخ شهیر منهاج سراج هم که نمك خوار و تربیت یافتهٔ این خاندان بود یقیناً بزیارت سلطان میرفت واز مزار او در دهلی نشانی میداد و در تاریخ خود از وصول جنازهٔ سلطان بغزنه وماتم داری تاج الدین یلدز ابداً بحث نمی راند پس روایت منهاج سراج نسبت بروایت ابوالفضل بیشتر موثوق و معتبر است .

تذکرهٔ بهادران اسلام حصهٔ دوم صفحهٔ ۲۱۹ ـ ۲۲۰ طبع لاهور .

دائرة المعارف اسلامی درین موضوع می نویسد : درموقع بازگشت وقتیکه سلطان بمقام دمیاك Damyak برساحل دریای سند نزول فرموده بود از دست یکنفر ملاحدهٔ متعصب (که سابقا سلطان اورا اذیت کرده بود) بشهادت رسید .

انسایکلو پیدیا آف اسلام ج ۲ صفحهٔ ۱۶۳ ستون ۲

اقوال وروایات مختلف فوق را برای اینکه اختلاف لهجه وسبك نگارش مؤرخین موثوق وغیر موثوق را نشان بدهیم درین جامحض نمونه نقل واقتباس نمودیم اما دراینکه سلطان شهاب الدین غوری درمنزل دهك شهید گردیده ودهك هم یکی ازقرا وتوابع غزنین بوده است شکی نبوده ومواضع دیگر از قبیل دمبل ، دمیك، دمنك ، دیبك، رتهك، دهمیك (متصل سوهاوه ضلع جهلم پنجاب) مهیك (کنار آب نیلاب) دمیاك ساحل دریای سند (که اغلب آن اغلاط کتابتی وطباعتی دیده میشود) و غیره تکلی از حقیقت واعتبار عاریست .برعلاوه از دلائل آتی بدون هرگونه تردد واشتباه ظاهر میشود که دهك از دهات غزنه وشهادتگاه سلطان شهید هم درانجا واقع است .

۱) درصورتیکه ابن اثیر ومنهاج سراج که ازمؤرخین معتبر بلکه ازمعاصرین سلطان شهیدند بطور صریح محل شهادت سلطان را دردهك غزنه مینویسند اقوال سایر مورخین درمقابل این دومورخ شهیر وموثوق تکلی ضعیف واز درجهٔ اعتبار واعتماد ساقط است .

۲) دهك دران وقت بطور تحقیق از منازل معروف راه غزنه واز توابع نزدیك آن بوده است چنانچه ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصطخری که درسنه ۳۲۹ بهسیاحت بلاد وامصار عالم شروع کرده درکتاب المسالك والممالك خود مینویسد: اززنبوق تاسر روزن (۱) که آبادی آن بسلطان منسوب است یك منزل است وازسر روزن تاحروری که آبادی آنهم بسلطان منسوب است یك منزل است دربین این دومنزل یعنیسرروزن وحروری نهریست موسوم به نیشك (۲) وبالای آن پلی از آجربسته اندازحروری تادهك ورباط یك منزل راه است ازحدود دهك ورباط دشت شروع گردیده بمنزلی که موسوم به شورآب است منتهی می شود .

المسالك والممالك اصطخری ص ۲۴۹ طبع لیدن مطبع برل .

برعلاوه ابن حوقل که از نویسندگان قرن چهارم هجریست واز سنه ۳۲۰ تا ۳۴۸ سیاحت مشرق پرداخته است در کتاب المسالك والممالك والمفاوز والمهالك خود ومقدسی که از علماء اواخرقرن چهارم هجری است در کتاب البدؤ والتاریخ که درسنه ۳۵۵ هجری تالیف شده مینویسند دهك منزلی است ازمنازل ما بین زرنج پای تخت سیستان وبست که در حدود زابلستان یعنی ملك غزنه است .

ابن حوقل ص ۳۰۵ مقدسی صفحه ۵۰ .

۳) این‌دهك همان دهکیست که شاعرمعروف دربار غزنه مسعود سعدسلمان مدت هفت‌سال دریکی از قلاع محکم آن که بامر سلطان ابراهیم ۴۵۱ ـ ۴۹۲ محبوس بوده وروزگار تلخی داشته دریکی از قصائد خود میگوید :

هفت سالم بکوفت سو و دهك　　　پس از انم سه سال قلعهٔ نای

امانسبت به اینکه مدفن وآرامگاهٔ سلطان در دهك قرار یافته باشد، بر خلاف اقوال مؤرخین

۱ ـ غالباً باسر روضهٔ حالیه که به ۲۷ کیلومتری از ارگون جانب غربی واقع است تطبیق می شود .
۲ ـ غالباً با نهرسر ده تطبیق میشود .

معاصر و غیرمعاصر او است زیرا بقول ابن اثیر و منهاج سراج جنازه را ازدهک بسوی غزنه نقل دادند ولکه درهمانجا دفن نمودند فرشته می‌نویسد که بتاریخ بیست و دوم شهرشعبان محفهٔ سلطان شهاب الدین را به غزنی رسانیده در حظیرهٔ که برای دختر خود ساخته بود دفن کردند ابن اثیر نیز درجلد یازدهم تاریخ کامل خود (صفحه ۷۷) در ذکر تسخیر شهرا جره از بلاد هند بدست سلطان شهاب الدین مینویسد : سلطان پس از تسلیم‌شدن شهر دخترشاه را تزویج کرد و مشارالیها بدولت اسلام مشرف شد و بالا خره سلطان او را باخود بغزنه برد و معلم قرآن برای او مقرر کرد تاآنکه ملکه وفات کرد سلطان برسرقد او بنای عظیم برآورد و مردم غزنه بزیارت آن میرفتند درین صورت باقرب احتمال هیچ استبعادی ندارد که جنازهٔ سلطان را بپهلوی ملکه او در آن بنا و مقبره که خود ساخته بود دفن کرده باشند .

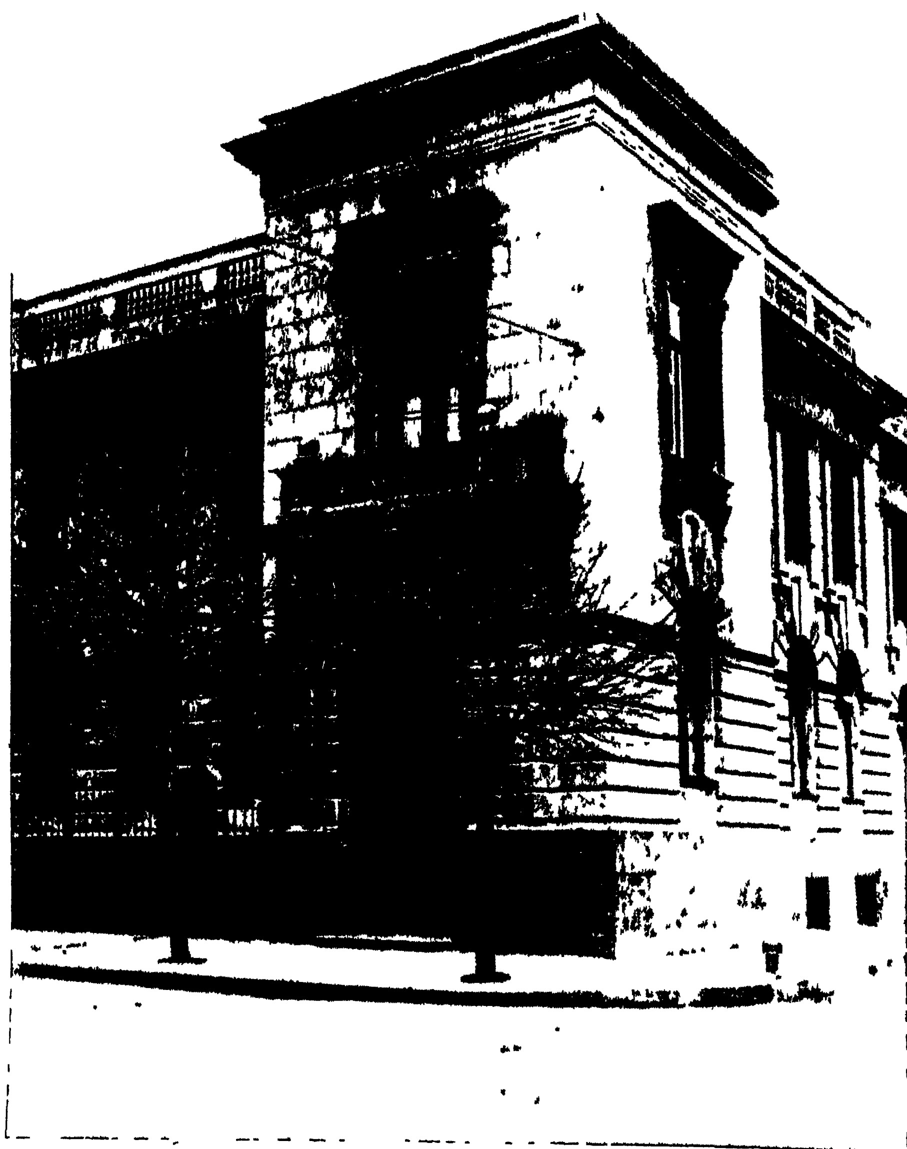
ولی اینکه عوام مقبرهٔ سلطان را در دهک دانسته زیارت گاه قرارداده اند بعقیدهٔ نگارنده امریست که بواسطهٔ مرور زمان از سؤتفاهم و عدم تحقیق عوام نشائت نموده والی زماننا معروف گشته است چه یقینا از روی قرائن و امارات ظاهر است که محل مذکور همان مشهد سلطان بوده که بعدها بنای سرقدوزیارتگاه او قرارگرفته وعوام الناس پس از انقضای ازمنهٔ مدید و طولانی و عدم اطلاع و تحقیق تاریخی فرق بین مشهد و مدفن کرده نتوانسته ، مشهد را مدفن دانسته و تا امروز به همین عقیده اند چنانکه بسا امثال چنین امور در شرق علی‌الخصوص در مملکت عزیز ماممتداول بوده و رواج کامل دارد با این همه اگر در مقبرهٔ موجودهٔ سلطان که در دهک قراریافته لوحی یا کتیبهٔ یا سنگ نوشته بدست آید که مطابقت با سنهٔ شهادت آن سلطان نامور داشته باشد مارا بکلی از هرگونه تردد و اضطراب مصئون داشته .براینا مسکت ترین دلیل و مقنع ترین .برهانی خواهد بود .

پس از روی اینهمه مأخذ و تشریحاتیکه دربالا مذکور آمد ، این نتیجه بدست می‌آید که مشهد واقعی سلطان نامدار محمد شهاب‌الدین غوری در قریهٔ دهک غزنی و چون باحترام آن شاه مبرور البته علامهٔ درانجا قرار داده شده بود لهذا امروز مرجع زیارت عوام شده و آنرا عین سرقد میدانند ولی آنچه موثوق و بنزدما محقق است مدفن سلطان نامور غوری در غزنی واقع و غالباً در جوار ملکهٔ معروف خود مدفون است .

با این همه مراتب امید واریم طوریکه انجمن در نظر دارد عملاً مزارکتیبهٔ این سلطان بزرگ را در غزنین صحیحاً مکشوف و معلوم دارد .

مراجع وماخذیکه درین مقاله بدان رجوع گردید* .

ابن‌اثیر جلد۱۱ ۲۰۱، طبقات ناصری طبع بنگال ابوالفدا طبع مصر ، روضته الصفاجلد ٤ ، حبیب السیر جلد دوم تاریخ فرشته مقاله دوم ، مفتاح التواریخ طبع نولکشور ، مجمع التواریخ طبع نولکشور سیرالمتاخرین جلد اول طبع لکنهو ، داستان ترکتازان‌هند، تذکرهٔ سپاهدران اسلام حصهٔ دوم طبع لاهور، انسایکلوپیدیا اف اسلام جلد ۲ ، اصطخری طبع لیدن، ابن حوقل ، طبع طهران، مقدسی، قصاید مسعود سعد سلمان نسخهٔ قلمی ،سخن و سخنوران طبع طهران تاریخ ادبیات ایران تالیف دکتر شفق



عمارت سفارت کبرای افغانستان در ماسکو

متفرقه :

مکتوب

بعد الالقاب !

دکتر هنری هیراس مدیر مؤسسهٔ تتبعات تاریخیّ بمبئی و پروفیسر تاریخ و عتیقه شناسی آنجا که اخیراً در حین سیاحت افغانستان و توقفش در کابل بعضویت افتخاری انجمن ادبی کابل نیز قبول گردیده و در مجمع بین المللی علوم تاریخ پاریس هم اعضا میباشد بـ این تازگیها یك سواد راپورت را که عاید بسیاحت خودش در افغانستان بمجمع بین المللی مذکور روانه کرده است بضم یك مکتوب خود باین انجمن روانه کرده میباشد که ما عین راپورت مذکور را که بزبان انگلیسی نوشته شده و خالی از دلچسپی نمیباشد بفارسی ترجمه کرده و اینك بمطالعهٔ ابنای وطن میگذاریم . عبد الباقی مهر کاتب انجمن

احتراماً باطلاع شما میرسانیم که من از ۸ اگست تا ۱۰ نومبر در افغانستان بسایقهٔ مطالعه نمودن آثار وآبدات تاریخی وعتیقهٔ مملکت مذکورکه رابطه خاصی باتاریخ هندوستان دارد بسر برده ام چنانچه برای اینمقصد دوماه درکابل گذرانده ویك ماهی‌را وقف‌سیاحت طولانی درسر تاسر افغانستان کرده میباشم ، حکومت افغانستان بانظریات منور و بلندیکه دارد تسهیلات زیادی در راه سیاحت ومطالعات من درافغانستان فراهم نمود

هرچند آثار و آبدات تاریخی وقدیمهٔ افغانستان خیلی متعدد وفوق العاده دلچسپ هستند اما محتمل است دلچسپ ترین همه همان آثار وبقایای بودستی که درمملکت مذکور بخصوص دروادی کابل ، درمیدانهای جلال آباد . دروادی ایبك (ولایت ترکستان) وبالاخص درباميان بکثرت دیده میشوند باشد؛ صوامع و معابد متعدد بودستی که درسنگلاخها حجاری شده میباشند دورموقع اخیر الذکر

ازقرن اول بعدالمیلاد نشوو نماو ترقی بسزائی را طی کرده هنوز سیاحین وفضلا را ازمشاهدهٔ خود مبهوت وحیران میگرداند .

تامیان کانون تمدنی شبیه بتمدنهای که به نزدهند شناسان درنالاندا (۱) اجانتا (۲) ایلورا (۳) اودانداپورا (٤) وغیره وغیره معلوم شده است میباشد — آثار وآبدات بلخ یعنی باختر قدیم وقتی بصورت صحیح مکشوف شوند ممکن است خزاین وذخایر تمدن یونانی را که هنوز درزیر خاکهای ولایت مزار پوشیده و مختفی هستند کشف نمایند . هکذا : وادی بگرام در کوهستان که بذریعهٔ پتالمی و هوئن تسانگ زوارچینی درقرن ۷ بعدالمیلاد شناخته شده بود وفعلاً موضع مذکور بانقطهٔ که اکنون شهرکاپیسا آن را فرا گرفته است تطبیق شده میباشد . وهمچنین دوعدد مقبره های سنگی یونانی که باین تازگیها درقندهار مکشوف گردیده .

راجع به سکه ها وکتیبه ها نیز درافغانستان شواهد ومدارك خیلی برجسته وعیانی بملاحظه میرسد . چنانچه مسکوکات قدیمه بقدری درمملکت مذکور زیاد ووافر هستند که انسان مجبور میشود اذعان کند که هیچیك مملکت دیگری دردنیا نظیر آن دارای ذخایر مسکوکاتی نمیباشد ، چه « افغانستان » نسبت بموقعیت جغرافیائی خودش که بمثابهٔ رهروی برای داخل شدن هندوستان میشود سکه های را بنظر انسان میگذرانند که هریك نسبت بدیگر خیلی ها متفاوت و متباعد میباشند وازآنجمله است سکه های یونانی ، باکتری ، تهراشین (٥) هونش (٦) کوشانی ، هندوئی ، عربی ، افغان قدیم ، مغل وافغان جدید .

نقوش وکتیبه های قدیمه که تا حال بنظر رسیده آنقدرها زیاد نیست چه بعضی قسمت ها هنوزه بصورت صحیح تفتیش وتفحص نگردیده . هر چند باالطبع اغلب

---

(۱) Nalanda　(۲) Ajanta　(۳) Ellora　(٤) Odandapura

(٥) Thracian　(٦) Hunnish

کتیبه ها بعبارت عربی وفارسی میباشند اما درزبانهای سانسکرت ، پالی (۱) وحتی سریانی نیز در ولایات جنوبی مملکت مذکور کتیبه های یافت گردیده .

بقرار قرارداد - که گمان میکنم در ۱۹۲۲ باحکومت افغانستان منعقد گردیده کارهای خیلی با شکوه عتیقی در بلخ ، بامیان ، هده که شش میل بجنوب جلال آباد کائن است بعمل آمده . صوامع بودستی و ستوپه های که در محل اخیرالذکر مکشوف گردیده نه تنها از نقطهٔ نظر عتیقه شناسی و تاریخ ذی اهمیت است بل حتی برای تاریخ عمومی صنایع نیز دارای اهمیت وقدر بزرگی شناخته میشود ، مکتب معروف حجاری و هیکل تراشی که بصورت خارق العاده حقیقت پسندی یونان وخیال پرستی هندرا درکارهای خود مشحون ومتضمن بودو موسیو فوشه فرانسوی ازآن بمکتب گندها را یاد کرده مرکز آن بلاشك وشبهه درهده که نمونه های بسیار قشنگ آن هم درآنجا کشف گردیده می بوده ـ وقتی از هده جلوتر بطرف پشاور رفته شود تکسیلا ولاهور نمونه های کارهای گندهارا که قشنگی و خوشگلی های زندهٔ نمونه های هده را در عین زمان توصیف و تبئین مینماید بیشتر آشکار وبرملا میکنند ـ آنچه من از برای حقیقت وصمیمت خیال میکنم نام اینمکتب در استقلال بایست تبدیل و گشتانده شود یعنی مکتب گندها را بایست مکتب افغانستان نام نهاده شود .

درمکاتب عالیهٔ سه گانهٔ که حکومت در کابل تاسیس نموده مطالعه تاریخ تادرجهٔ زیادی ترویج وتعمیم دارد ، اینجانب بادونفر پروفیسرهای تاریخ معرفتی بهم رسانده ام که یکی آن پروفیسر محمدعلی معلم مدرسهٔ حبیبیه مولف کتاب (افغانستان مترقی) که تاریخ انقلاب اخیره ونتایج آن را متضمن است میباشد ودیگرآن پروفیسر د ، ف موسیو گاریك معلم مدرسهٔ فرانسوی (مراد از مکتب استقلال

Pali (۱)

است میباشد) این شخص چندین نفرحوانان خوش آتیه را تربیه نموده که نسبت برسیدگی و تحقیقات درقصایائی تاریخی مملکت دلچسپی زیادی گرفته اند.

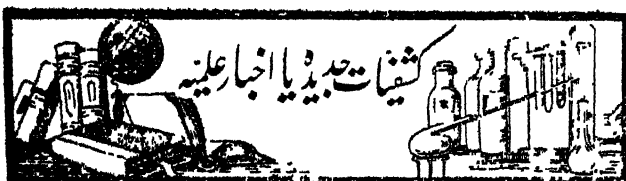
ازآنجا که حکومت بقدر وقیمت تمدن قدیم ولزوم مطالعات منظم و باقاعده دراطراف‌آن بخوبی پی برده است برای فراهم نمودن وسایل این مقصد موزیمی ازآثار واجناس عتیقه درجوار دارالفنون که قرب کابل کائن است وضع و برقرار کرده میباشد چنانچه نمونه های متعددیکه درایوانها واطاقهای موزیم مذکور دیده میشود رویهمرفته اعضای ازهم پاشیدهٔ تاریخ قدیم مملکت را ترکیب وسر وصورت میدهد هیچیك مطالع متتبع نمیتواند مطالعات صحیحی راجع بتاریخ افغانستان بعمل بیاورد تاچندین روزی را درین مرکز علم ودانش بسر ابرد ماموراداره موزیم جناب علام محی‌الدین خان افغان بهمهٔ آن اشخاصیکه سوق نظریات عالی وبلندخود داخل بنای مذکور میشود تسهیلات زیادی فراهم می نماید.

ماذکرمراتب‌فوق این تنها طرق‌ووسایلست‌که حکومت افغانی برای نشاندادن دلچسپی وعلاقهٔ مفرطش درآثار ماضیه اتخاذ کرده است بل برعلاوهٔ اینها اماکن وآبدات قدیمه نیز با سعی‌واهتمامی مخصوص تحت ترمیم واصلاحات و ترتیب و ترصد صحیح گرفته شده می باشد چنانچه دراثنای که درافغانستان توقف داشتم ملاحظه کردم های تعمیر یك نقعهٔ بسیارقشنگی‌را که دربالای قبر قهرمان افغان میرویس خان درقندهار جریان داشت و همچنین اصلاحات و ترمیمات که درقبر سنایی بازر و تکمیل کارهای با تمام نقعهٔ تیمور شاه که از اوقات بسیار قدیم نظر به شورشهای داخلی که بعدازمرگ‌آن حادث گردیده وقسمتی ازکارهای آن را دست نداشته بود درکابل اجرا بذیر بود وعلاوتاً مرمتکاریهای نقاشی‌های قشنگ دیده مقبرهٔ احمد شاه‌درانی درقندهار دراعداد کارهاایست که من مشاهده کرده ام

دلچسپ ترین مؤسسات کابل انجمن ادبی است که باراده پادشاه مرحوم نادرشاه تاسیس ودائر گردیده ـ این مؤسسه ازیکعده جوانان با حرارت وذوقمندی که در تاریخ افغانستان دلچسپی خاصی داشته میباشند متشکل ویك عمارت کوچك اما موزون ومتناسبی را که در مرکز شهر کابل واقع و اعضا در آنجا باهم ملاقی ومصروف کار میشوند دار است درموسسهٔ مذکور کتابخانهٔ حاوی یك مجموعه کتابهای نفیس ومفیدی نیز از برای استفاده اعضای انجمن موجود بوده ویك مجلهٔ ماهانه بنام (کابل) که درآن مقالات متعددی در موضوعات تاریخ طبع میشود هم ازانجمن مذکور منتشر میگردد ـ والحاصل انجمن مذکور مظهر وتجلی آن هدایات وارشادات حقیقیکه مرحوم نادرشاه کبیر برای بیداری افغانستان جدید داده است میباشد ـ خیلی ممنونم که در اثنای توقفم در کابل بحضور اعضای انجمن مذکور راجع بتمدن افغانستان کنفراسی داده میباشم ، انجمن مذکور نسبت بقبول نمودن اینجانب بجملهٔ اعضای افتخاری آن افتخار عظیمی بمن اعطا کرده میباشد .

لهذا اینهمه حقایق مرا وادار مینماید که معرفی شدن افغانستان را در مجمع بین المللی علوم تاریخ پیشنهاد نمایم .





موفقیت تازه در چراغ برق

نگارش و ترجمهٔ سید قاسم خان (رشتیها)

چراغ برق از وقتیکه پا بعرصهٔ وجود گذاشته ، همواره در نشو و نمائی بوده و روز بروز مورد تغییرات و اصلاحات تازهٔ واقع شده است چنانچه در یکی از شمار های سال گذشته مجلهٔ کابل در ضمن مقالهٔ (فن تنویر) دوره های متناوب تکامل آن را مفصل نگاشته و در اخیر آن تذکر داده بودیم که جندین اصول و اصلاح دیگر چراغ برق هنوز زیر تجربه میباشد . اینك اخبار های تازهٔ که رسیده مژده میدهد که تنویرات برقی داخل یك مرحلهٔ جدید ترقی و تکامل شده وچنان اختراعاتی در ان بعمل آمده که نور چراغ برق کاملاً شبیه به نور آفتاب و به صرف قوهٔ کم روشنائی زیاد و خوشرنگ ازان بدست میتوان آورد !

بنابران مانیز خبر خوشی مزبور را بهموطنان خوش داده ضمناً از صورت چگونگی آن اصلاحات و اختراعات وآلات مخصوصهٔ آن ذکر مختصری مینمائیم :

چراغ برق باوجود تمام مزایائی که بر سائر وسائل تنویر به سابقه دارد ، و از هرجهت مطابق حیات امروزی و موافق راحت وخوشگذرانی میباشد ، یك نقص بزرگی در آنست که روز بروز بنظر انسان کلانتر و در راه مقاصدش عوائق تازهٔ می تراشد وآن اینست که باوجود تمامی کوششاتی که در راه بهبود آن بعمل آمده ومیتوان گفت که از روز اول تاکنون صد درجه در تنویرات برق اصلاح وارد شده ، معهذا رنگ نور آن از روشنی روز خیلی متفاوت و دور مانده است . حالانکه مقصد کلی انسان یکرنگ ساختن روز و شب میباشد تا همه امور بدون تفاوت در شب و روز یکسان جاری بماند !

برای این مقصد چنانچه در بالا به آن اشاره شد ، مساعی زیادی از طرف علمای بزرگ نقاط مختلفه بکار برده شده و تجارب قیمت داری بعمل آمده است ولی همه بیفائده بوده و اگر احیاناً کدام یك نتیجهٔ قیمت داری داده باشد ، آنهم سیار کم تأثیر و خیلی دور از منظور حقیقی بوده است !

ازطرف دیگر یك نقص مهم دیگر چراغ برق این است که قوه های ضعیف وخفیف آن قابلیت تنور کافی راندارد حالانکه قوه های بزرگ آن اگر از یك طرف بقدر کفایت روشنی بدست میدهد از طرف دیگر چشم را صدمهٔ کلی میرساند و این خسارات خیره کنندهٔ چراغ برق درین ده سال اخیر بحدی زیاد شده که هیچ کس از آن بیخبر نمیباشد .

پس جهة حصول روشنی زیاد، قوهٔ بزرگ برق را بکار برده و برای حفظ چشم حباب ها و مجمرهای خیره وکدر و بعضی اوقات تاریك را استعمال مینمایند. ودرینصورت بدیهی است که قسمت کلی قوهٔ برق درداخل حباب بهدر رفته بیشتر اوقات این اتلاف اختیاری به ۷۰ فیصد میرسد مثلاً اگر بخواهیم بقدر صد شمع روشنائی طبیعی بدست بیاوریم، لازم می آید که تقریباً ۳۰۰ شمع قوه را صرف کنیم.

برخی دیگر روی گلوب های برق را رنگ می زنند و درین صورت نیز دوحصهٔ قوهٔ که صرف میشود بهدر رفته چندان نفعی از آن گرفته نمیشود. معهذا اکثر اشخاص به این طریقه متوسل میگردند وآنها عبارتند از صاحبان مغازه های پارچه فروشی، کارخانه های کاغذ رنگه، قالین فروشها، کارگاهای کیمیاگری وغیره، جواهر فروشان، خیاطها، کلاه سازان و عموماً کسانیکه میخواهند اموال شان بشکل بهتر وجذاب تری عرضه بشود. زیرا بخوبی معلوم است که تشخیص دادن رنگ در شب زیر نور چراغ برق چقدر مشکل وتاچه اندازه اسباب اشتباه میباشد... ومالکان مغازه های بزرگ این نقص را دانسته، برای آنکه روشنائی (شبیه به روشنی روز) بدست بیاورند، آلات پرخرچی را استعمال میکنند وبا وجود این بسا اتفاق می افتد که خرید وفروشهای شب، فردای آن باطل وعلاوه بران اسباب انزجار بسیار مشتریهای مهم مغازه را فراهم بیاورد!

بهرحال همهٔ این نواقص وناراحتی ها، امروز از بین رفته واز جملهٔ یادگارهای دیروز محسوب شده است. زیرا یکسال قبل، درفرانسه جنان آلهٔ اختراع گردید که به گلوب معمولی برق بسته شده، قوهٔ آن را از ۱۰ فیصد تا ۲۸۰ فیصد زیاد میسازد بدون آنکه مصرف از اندازهٔ همان گلوب تجاوز بکند این آله (حلقهٔ منشور سفید) Anneavpristique نام دارد وساختمان آن چنان است که قوهٔ برق را تمرکز داده در طی عملیاتی شبیه به آلهٔ کلان سازندهٔ صدا، نوررا چند برابر میسازد.

ولی مقصد کلی که عبارت از حصول نور شبیه به روشنی روز (یا آفتاب) بود، از آن بدست نیامده فقط نقص دیگر چراغ برق یعنی خیرگی ونور سرخ رنگ آن مرتفع گردید وبرای اقتصاد مردمان خیلی سهولت بوجود آمد.

اما انجنیر ها وعلمای فن تنویر بیکار نه نشسته، مساعی وتجارب خودرا درین زمینه ادامه دادند ومخصوصاً یك شرکت لوازم برق فرانسوی موسوم به (آمیلی لوکس) که از مدتی به اینطرف اختراعات عملی آن در تنویرات برق کسب شهرت نموده، به کمك (حلقهٔ منشور سفید) اخیراً بواسطهٔ تجربه خانه های خود یك آلهٔ جدیدی را اختراع کرده که تمام نواقص جراغ برق ذریعهٔ آن رفع وبرای آیندهٔ فن تنویرراه بزرگی را بازمیسازد. این اختراع عبارت از (حلقهٔ منشور آبی).

است که از یك طرف قوهٔ هرگلوب معمولی را تا ۱۰۰ برابرآن افزون ساخته ودرعین حال نورآن را کاملاً مانند روشنی روز میگرداند؛

حلقهٔ منشور آبی در هر گلوب بدون تفاوت کار میدهد حتی در گلو بهای ۲۵ شمعه و هم در شیت (حباب) های شفاف که نور از آن بهر سمت پراگنده میشود نصب میگردد و هم در شیت های فلزی که فقط به یك نقطه و یك سمت روشنی می اندازد. اگر فکر کرده شود که این آله یا بهتر بگوئیم این اختراع نو از یك طرف آن ۷۰ فیصد تلفات قوه و نور برق را صرفه میکند و از طرف دیگر روشنائی مفید را ۱۰۰ فیصد می افزاید، آنگاه فائدهٔ کلی آن بنظر مجسم خواهد گشت ! در حقیقت بوقت حاضر حقیر ترین گلوب های برقی میتوانند که بقدر کفایت نور، (موافق به نور روز) از خود بیرون بدهد بشرطیکه در ان (حلقهٔ منشور آبی) نصب گردد .

و این حلقهٔ منشور آبی بطور مستقیم زادهٔ (حلقه منشور سفید) است که یکسال پیش اختراع گردیده بود .

سطح داخلی حلقهٔ منشور آبی (اختراع جدید) با (فلتر) مخصوصی مجهز است که وظیفهٔ آن تجزیهٔ قیمت کلی اشعهٔ سیم های نورانی داخل گلوب برق وسپس نگه داشتن اشعهٔ سرخ و زرد یست که بدرون آن، درجای روشن شدهٔ مزبور پراگنده میگردید. بعبارت دیگر، حلقهٔ منشور آبی درعین حال بقسم یك آله انتخاب کننده وافزاینده کار میدهد زیرا از یکطرف اشعهٔ سرخ ویاپایانتر از سرخ واز طرف دیگر اشعهٔ ماورای بنفش را که خسارات آن از برای چشم هر کس معلوم است، دفع وبالمقابل اشعهٔ مفیدهٔ را که باقی می ماند، چندین برابر میسازد .

از بس فوائد این آلهٔ جدید واضح وامتحان آن سهل وبالاخره استعمالش کم خرج بود، درمدت کوتاهی که از عمر آن میگذرد، بسامغازه ها و مجامع عمومی به استعمال آن اقدام نموده اند حتی حکومت فرانسه این اختراع را خیلی تقدیر کرده وپس از تجربه های کافی درنظر گرفته است که بزودی تنویرات جاده ها وعمارات حکومتی وملی را باحلقهٔ منشور آبی مجهز سازد .

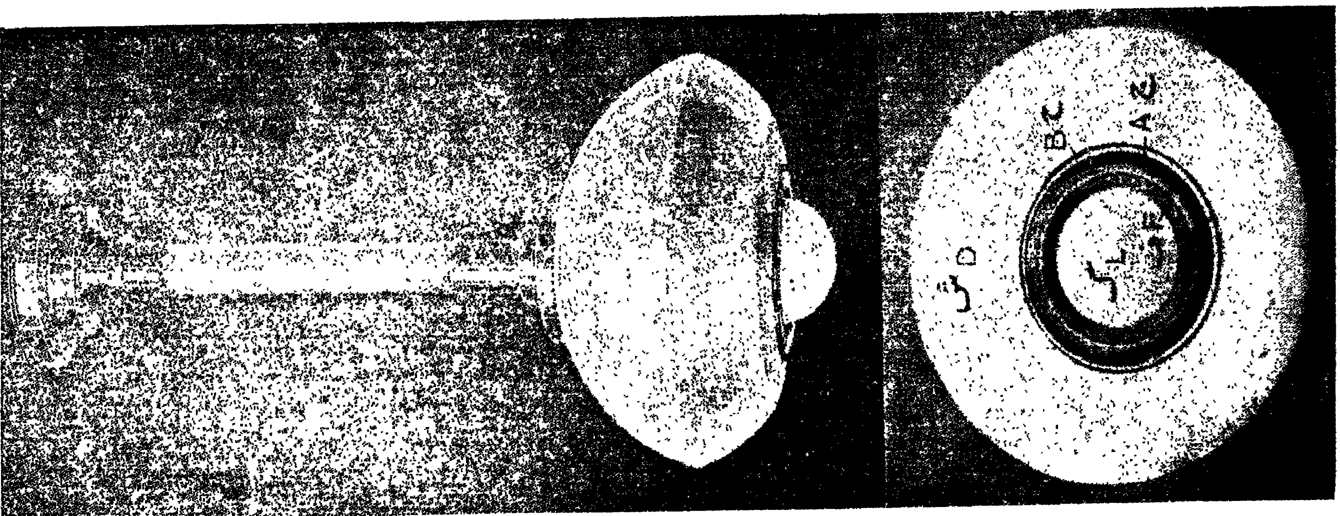
درخاتمه میتوان امیدوار بود که این اختراع جدید بزود ترین اوقات به سائر ممالك نیز رسیده از منافع مهمهٔ آن همهٔ ملل برخوردار گردند .



تمنی

ازخوانندگان عزیز متمنیم جملهٔ را که در صفحه ۷۶ سطر ۱۶ نمره ٤٤ مجله کابل درج شده قرار ذیل قرائت نمایند :

شاه اسمعیل در سنه ۹۳۰ هجری این خاکدان را پدرود گفته بعالم باقی شتافت .



اختراع جدید : حلقهٔ منشور آبی

در بالا : حبابیکه دران حلقهٔ منشور آبی را نصب کرده اند.

در پائین : اصل آلة جدید : ش شیت شفاف که نور را بهر سمت پراکنده میکند ، از شیشهٔ خیره - ک گلوب برق ککه ۳را حصهٔ آن معلوم می شود - ح حلقهٔ که حلقهٔ آبی را محکم میکند - ج جسم حلقهٔ منشور آبی - ف فلتر آبی یعنی سطح حلقهٔ آبی که مخصوص برای دادن نوری موافق نور روز تهیه شده .

اختراع ساعت

ترجمه و نگاش آقای رشتیا

در باب اختراع ساعت اختلافات زیادی در بین جرائد اروپا حتی ملل مهمهٔ آنجا جریان دارد ودرین اوقات اخیر درین زمینه قلم فرسائی های شگفت انگیزی میکنند که فهمیدن آن خالی از دلچسپی نیست خصوصاً درحالیکه ما نیز درین دعوی حرفی داشته باشیم!

جرائد المان مقالات مفصلی در اطراف مبداء پیدایش ساعت نوشته ، در ضمن تاریخچهٔ کنده کندئی اشاره میکنند که اولین کسی که ساعت را اختراع نمود یك نفر المانی موسوم به (پیتر هملتن) از اهل باویریا بود واودر ۱۵۴۸ اولین وقت نما را تیار کرد.

بالمقابل جرائد فرانسه دلائل زیادی برای بردن این دعوی اقامه کرده ، تاریخچهٔ بر پیچ دیگری میتراشند که بموجب آن اختراع ساعت درفرانسه شده ومخترع آن (ژیولیان کودری) بود که اواین ساعت را در ۱۵۲۸ برای اوی دوازدهم شاه فرانسه تیار کرده ، بعدها ساعت ساز مخصوص فرانسوای اول گردید چنانچه یك ساعت کوچك نیز ساخته آنرا دردسته خنجر دانه نشان فرانسوای اول نصب نموده بود ودرهمان وقت عموم مردم اورا مخترع ساعت شناخته ، تا وقتیکه زنده بود ، یگانه ساعت ساز عصر بشمار میرفت .

جرائد فرانسه بقسم کنایه اضافه میکنند که شاید آقای پیتر هملتن نیز ازجملهٔ شاگردان همین شخص بوده و ۲۰ سال پس از اختراع اولی ، ساعت سازی را یادگرفته باخود بقسم تحفه به المان برده باشد .

بهرحال حقیقت اختراع ساعت نه مطابق بگفتهٔ المانها است ونه به ادعای فرانسویها سرمیخورد ودرعین زمان یك امر معلوم داری است که تاریخ بالعموم آن را قید کرده اند ، ساعت را یکی از علمای عرب درزمان هارون الرشید خلیفهٔ عباسی اختراع نموده وخلیفه یك دانهٔ آن را برای (شارلمانی) پادشاه فرانسه درضمن دیگر هدایا فرستاده بود (۱) این مسئله بحدی واضح وآشکار است که برای اثبات آن بجز آنچه گفته شد دلیل دیگری لازم نخواهد بود

حالانکه اگر شك و تردیدی به انسان دست بدهد ، به اولین کتاب تاریخ اسلام یا تاریخ تمدن اسلام وغیره کتب مختلفهٔ شرقی حتی بعضی کتب قدیم عربی که مراجعه بکند ذکر آن را خواهد یافت .

حتی معروف است که شارلمانی شاه فرانسه دراول وهله امکان حیات آلهٔ را که وقت ازآن معلوم شود ، باور نکرده ، عقیده داشت که دران سرور گدام طلسم واسراری مکتوم است ودربار بانش میگفتند که مسلمانها شیطان را درقطی کرده اند که درملك ما نحوست را بیاورد!

خلاصه ، مقصد ما ازخاتمه دادن دعوی ومناقشات بیهودهٔ جرائد اروپا و توضیح حقیقت بود تا کسانیکه آنها را می خوانند ، در تردد نیفتند ، سهواً ازلحاظ عدم اطلاع کدام طرف را الزام نکنند .

(۱) قاموس فرانسوی « لاروس » طبع ۱۹۱۵ در صفحهٔ ۱۳٦٤ حود و حود روابط حسنه بین هارون الرشید وشارلمانی را تصدیق میکند .

ساحهٔ جدید زندگانی

مترجم ص محمد صدیق خان
رادیو میخانیك

— ۱۲ —



پتروفسکی بدرجهٔ درنگ نموده بود که ایستاده‌شده نمیتوانست فکر میکردم که باو چکنم ، مارتین فکر مرا درك نموده گفت :

درینجا در طبقهٔ سوم بسیار اطاقهای خالی موجود است که مهمانان بخوبی میتوانند در آنجا شب را بگذرانند . شما به بینید که مانند این شخص اشخاص بسیاری دیده میشود .

من به اطراف گلوب و اطاق نان خوری نظر نمودم حقیقةً عجائب غوغا برپا بود .

پتروفسکی سر خودرا پائین انداخته بینی خودرا به سینهٔ خود چسپانیده بود ، ساعت یازده .

من و مارتین بطرف خانهٔ خود روانه شده کارنو ، پتروفسکی را بطرف طبقهٔ بالا رهنمائی و با خود برد فیشر عقب خانم خود بطرف حصهٔ زنانه روانه شد .

این شب برای من حیات تازه بخشید و امروز را یك روز نیك بخت حیات خود شمرده بعد از مریضی خود امروز فارغ ازدرد والم بودم . مارتین خیلی خوشحال بود در راه حکایات و شعر های ایطالوی میسرود زیرا حیات ایام جوانی او بیادش آمده بود . مادر حدود دیوار باغچه خانه های خود از همدیگر جدا شدیم .

فصل سوم

بروز دوشنبه اطلاع گرفتم که باید در قصر باوطاق کارولیام کوانیسیلی وارد شوم بدون کدام واقعه وارد « کوچهٔ مرکزی » گشته و قصر کوانیسیلی را دیدم و بر دروازهٔ آن این کلمات تحریر بود « دائرهٔ دوم » من داخل دهلیز گردیده پس از آن بادروازهٔ که تابلوی « دائرهٔ اول » نصب بود درآمدم . ازینجا بیك دالان بزرگ وارد شده دیدم که بسه سمت آن دهلیز های طولانی موجود و بمقابل آن واگونهای لفت « ماشین صعود و نزول » در تردد و حرکت میباشد . در نزدیك دروازهٔ لفت نومره های تمام اوطاقهائیکه درطبقهٔ فوقانی موجود است ثبت گردیده . من در بین نومره ها نمبر اوطاق کارکوانیسیلی بزرگ را که درطبقهٔ دهم واقع بود ملاحظه نمودم .

در بین کاریدور ها ودالانهای عبور و مرور اشخاصیکه ملبس بلباسهای خاکی بوده‌و بریخن وبازوهای شان نومره های معموله دوخته شده بود خیلی زیاد بملاحظه میرسید . از سیمای اینها وضعیت سکون ووقار نمودار بوده بغرض اجرای اوامر بچالاکی تام در حرکت بودند .

من بیك واگون لفتیکه پر از اشخاص بود وارد گردیده و به طبقات عالی بالا میشدم میدیدم که واگونهای لفت در هر طبقه نصب است و اشخاص آن تبدیل میگردیدند.
اگرچه این اشخاص با هم تصادم هم می‌نمودند مگر اوضاع شان خیلی‌ها مؤدبانه بوده و از وضعیت طوری معلوم می‌شد که اکثر با یك دیگر آشنائی دارند ولی صدای حرف زدن در بین شان شنیده نمیشد. در اثنای حال من با یك شخص معمریکه ملبس بلباسهای اروپائی بود بر خورده. از دیدن شخص مذکور متاثر شدم این مرد دارای سیمای کشاده و چشمهای میشی بود اگرچه موهای سفیدش از زیر کلاه معلوم می‌شد ولی با وجود آن از سیما جوان بنظر میرسد.
زمانیکه به طبقات بلند تر بالا شدم از واگون لفت پیاده شده دیدم که بهر طرف کاریدورها ممتد است لهذا از دیدن منظرهٔ عجیب و پیچدگی‌های فوق‌العاده مجبور شدم که از کسی امداد حاصل کنم بناءً علیه از شخص معمر مذکور اوطاق کوانیسیلی را پرسیدم مشار الیه گفت:
من خودم بآنجا میروم شما با من همراه بروید.
اجازه بدهید که خود را بشما معرفی کنم:
اسم من فرید ریخ ترادی و متخصص تربیهٔ اطفال هستم، ادارهٔ تعلیم مکاتب بمن مفوض است.
بالمقابل من نیز خود را باو معرفی کرده با هم دوست گردیدیم ودستهای همدیگر را با هم فشردیم.
من برای دادن راپورت هر روزهٔ کار خود میروم ممکن که شما با مستر گاری برای گرفتن هدایات خاص میروید؟
بعد از چندین مرتبه دور خوردن براست و چپ آخر در پیش دروازهٔ اطاق کوانیسیلی رسیدیم این اطاق خیلی بزرگ و دارای کلکین‌های کلان بود پوشش آن کاملاً از بلور تعمیر شده در وسط آن میز بزرگی گذاشته بودند در سقف و دیوارهای آن سامانهای که بنظر من یك نوع آله های جدید و نا آشنا می آمد آویخته بود و درعقب، میز بزرگ بلندی دیگر برای خطابه موجود بود در پیش روی آن چوکی‌های زیادی گذاشته بودند ولی حاضراً در اطاق مذکور چندان اشخاص زیاد نبودند در عقب میز بریك چوکی بازودار نرم یك شخص ریش سفید قد بلند نشسته ریش او بدرجهٔ بلند بود که تا کمر بندش میرسید درینحال شخص مذکور با یك شخص دیگریکه معلوم می‌شد تازه ازلندن وارد شده است داخل مذاکره بود و صدای حرف زدن شان خیلی کم به گوش ما میرسید.
ما هر دو منتظر نوبت خود بوده درعین انتظار بدیدن طیارهٔ پرش کننده که از بالای بام خانه پرواز میکرد ساعت تیری می نمودم ولی فکر بسیار مرا مشغول ساخته بود.
ترادی برای من واضح ساخت که عمر کوانیسیلی بزرگ درحالت موجوده نود سال است وبالای این چوکی بسیار وقت باقی مانده در اطاق دیگر که اوطاق مخصوص او است بعض اوقات بسر برده کارهای مسئولیت آوری را اجرا کرده‌است واین مملکت بزرگ را از همین خانه اداره می نمود در حقیقت این اوطاق مثابه به کرسی مملکت بشمار میرفت.

من ملاحظه کردم که پیش میز حالی شد و آهسته آهسته تعریف که شده مروت درین وقت به پیش مایك مر آمده گفت که باید من تعقیب او را نمایم این شخص مرا به همراهی اند برده چوکی برای نشستم معرفی کرد که لمقابل کوایسلی بود من تعظیم فوق العاده نموده جای معینهٔ خود را اشغال نمودم.

درین حال دیدم که کوایسیلی بخواندن مکتوبات بشروی خود مصروف است بعد از چند دقیقه گذشته بعد از ان پشت خودرا به چوکی رده حاضر من... شد و گفت

من خیلی خوشو قتم که شمارا درینجا می بینم و مخصوصاً مکاو... که در حال موجوده تعداد کافی متخصصین در نزد ما موجود نیست ... برای ما اهمیت ندارد مگر شخص شما برای مادر وقت خود خیلی ها خدمت فوق العاده نموده اند وسعی خواهم نمود که شمارا تاحد ممکنه در رمانهای لازمه بکار مصروف گردانم من خیلی خورسندم که شمارا در پیش چشم خود صحت می بینم والبته میدانید که من برای تان یك باره خدمی کرده بوانسته ام وامیدوارم که شما مجلس آنرا فراموش نخواهید نمود، برای امرار حیات تمام اسباب آسایش تان را آماده ساخته هر چیزیکه برای خود ضرورت داشته باشید مهیاست وگویا درینجا شما کاملاً از هر حیث حر و آزاد میباشید ممکن است این وضعیت هارا شمادراجرای زحمت تان مقابله کنید زیرا سهولت اوضاع شمارا دراجرای وظایف تشویق خواهد آورد. برای من معلوم است که شما یك دفعه طوریکه دل دارم آماده شده نتوانید وباید ماها چنین ساعی باشیم که حیات ما سهل و خوبتر شده رود ابتدا... وسعت ها تارمانیکه ما آزادی کامل شمارا لازم بدانیم باید تمام مواقع مارا مراعات لازمه بنمائید اهالی مامتوان ... زندگی کنند چونکه آنها دیگر ... شده و دیگر اصول بدست آمده اند وشما باید بادقت مطالعه نموده وملت ومملکت مارا ازصمیم دل دوست داشته باشید.

اوضاع اهالی وملت ما عموماً از دروغ عاری بوده کسی را یاری ... دهند و برای ما لازم است هر چه که قدرت برای آنها تهیه کرده وآنها را تربیه نموده است باید ما از ... کار گیریم وما مجبوریم که باید شب وروز سعی نموده هر طبقه را از هر حیث اصلاح بداریم ومسئله ما به نتائج لازمهٔ آمال خود برسیم البته دنیای حاضره را وسعت ... و ... آزادی ... خواهیم شد این اجراآت ما در تاریخ بنی آدم یك تحول کبیر را عملی خواهد ساخت درحین گفتار دیل صدای کوایسیلی حدی کسته و آهنگ دار گردیده بر سعی خود دوام نمود،

- ما برای اهالی دنیا طوری خدمت خواهیم کرد که آنها از هر غم والم آزاد باشند مادر دنیا مساوات حقیقی را قائم ساخته البته در انوقت عموم مردم از هر حیث ... بار و برابر خواهند بود خیلی افسوس است مستر کاری که در عالم بسی اشخاص وجود دارند که با خیالات ما موافقت نداشته البته یقین کامل است که این اشخاص در پس وجدان خود مسئول و از طرف ما بمجازات خواهند رسید هرگاه شما بدون بیروی آنها بطرق افکار وخیالات من کار کنید حتماً درحیات خود سهولتی را روی کار آورده احد ممکنه با هرگونه وضعیت ها مقابله خواهید کرد. (ناتمام)

اقتراح ادبی

بمناسبت تقریب بهار و رسیدن موسم گل و ریاحین انجمن ادبی میل دارد زمینهٔ دربن موضوع برای آزمایش قریحهٔ شعرای عزیز وطن طرح نموده وار شعرای مملکت و موروبان کشور عزیز خواهش نماید: که انجمن ادبی برای بهترین منظومات ولشاید بهاریهٔ آنها تا ۱۰ حمل منتظر بوده وهرشاعری که بهترین منظومهٔ خود را درین موضوع سروده بود بتصدیق و حکمیت هیئت انجمن وفضلای کابل جوایز معقول نقدی بدرجه های اول ، دوم ، سوم ، برای همان اشعار منتخب ودرجه یافته ار حضور ملوکانه اعطا می شود ضمناً چیزی که درین اشعار وقصائد مطلوب است همان است که دارای مزایای ادبی ونفاست لفظی و مضامین بکر بوده ودر هر بحری که سروده شود پذیرفته میشود .

انجمن



روزنامه «اصلاح»

ما مطالعهٔ رور نامهٔ شریفهٔ «اصلاح» را که اربهترین جراید وطن و دارای مضامین عالی و مفید است بعموم هموطنان عزیز خود توصیه وسفارش می نمائیم .

روز نامهٔ « اصلاح » در طول این مدت تازه ترین اطلاعات خارجی وداخلی ومقالات مفیده اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و اعلانات و اسعار تجارتی وغیره ضروریات عامه را در کمال صحت عمل درساعت معینه هرروزه بمطالعهٔ عموم گذاشته . رعایت وحسن معاملهٔ رور نامه با تاجران و مؤسسات اقتصادی همواره مورد قبول و توجه آنها بوده ـ وکثرت اشاعهٔ اخبار مطلوب آنهارا از ناحیهٔ تبلیغ وجلب مشتری تامین کرده است . این روز نامه هرروزه به تعداد هزاران نسخه چهاپ شده ودرداخل وخارج مشترکین ومطالعین زیادی دارد نشر اعلانات دران تاثیرفوق العاده داشته منافع تجار ومؤسسات را تامین میکند ـ ما بعموم تجار ومؤسسات اقتصادی داخله وخارجه وآقایان محترم ابلاغ میداریم تا از اشتراك ونشر اعلان درروز نامهٔ « اصلاح » غفلت ننمایند .

شرح اشتراك روزنامهٔ « اصلاح »

مواضع	سالانه	شش ماهه
کابل	۲۵ افغانی	۱٤ افغانی
داخلهٔ افغانستان	۳۰ «	۱۸ «
خارجه	یکنیم پوند طلائی	۱۸ شلنگ

قیمت یکشماره در کابل ده پول .
برای طلبهٔ معارف ثلث قیمت .
برای نامه نگاران ومعاونین فخری رایگان

قیمت اعلانات

در صفحهٔ دوم و سوم فی سطر	یك افغانی
اضافه از پنج مرتبه	۵۰ پول
در صفحهٔ چهارم فی سطر	۵۰ پول
اضافه از پنج مرتبه	۲۵ پول

عنوان

ده افغانان کابل ـ ادارهٔ اصلاح «
نمبر تلفون . ۱۰
عنوان تلگرافی . اصلاح کابل»

The only daily paper in Afghanistan with a wide circulation all over the world publishes fresh and best news of all the world, Afghanistan especialy Central Asia.

Subscription rates

	yearly	half yearly
KABUL	25 Afghani	14 Afghani
Afghanistan	30 «	18 «
Foreign.	one £	18 shilling

Afghan students. 1/3 of the above rates

Manager of the Daily "Islah" Deh Afghanan.
KABUL Afghanistan

قیمت اعلانات در مجلۀ کابل

Foreign	12 Months			6 Months			Once		
	£	s	d	£	s	d	£	s	d
Inch		17	2		6	10		2	6
¼ Page	1	10			17	6		4	
½ «	2	15		1	10			6	
full «	5			2	15			10	

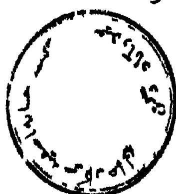
داخله	یک سال		شش ماه		یکمرتبه	
	افغانی	پول	افغانی	پول	افغانی	پول
یک سطر	۱۵		۸		۲	
۱/۴ صفحه	۶۰		۳۲		۸	
۱/۲ »	۱۱۰		۶۰		۱۲	
تمام »	۲۰۰		۱۱۰		۲۰	

قابل توجه

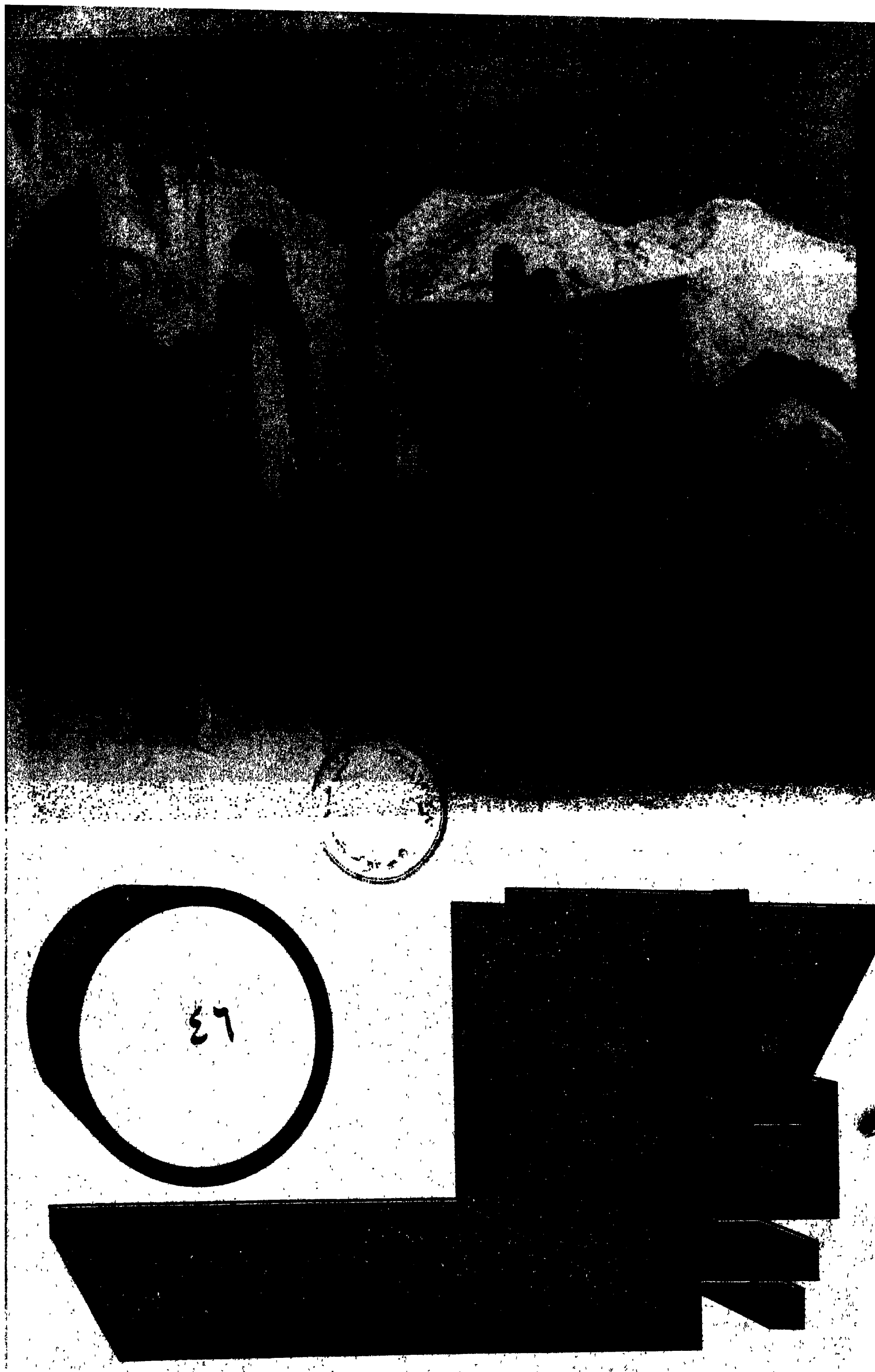
حضراتیکه بمجله کابل سابقا اشتراک داشته ومحض یک فرمایش کتبی قبل از وصول وجه، مجله برای شان فرستاده میشد.

چون در نتیجه اینگونه معامله ادارۀ محاسبه دوچار مشکلات گردیده لذا از مشترکین عظام محترمانه خواهش میشود که هرگاه آرزوی اشتراک سال پنجم مجله را (که در اول سرطان جاری میشود) داشته باشند باید قبلاً وجه اشتراک نقد یا رسید خزانه بدفتر مجله بفرستند والا بصورت نسیه قبول اشتراک نخواهد شد.

(ادارہ مجلۀ کابل)




K


٤٦

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات: باشهزاده احمدعلی خان (درانی) مدیر انجمن

کابل

«مجلهٔ مصور ماهوار»
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

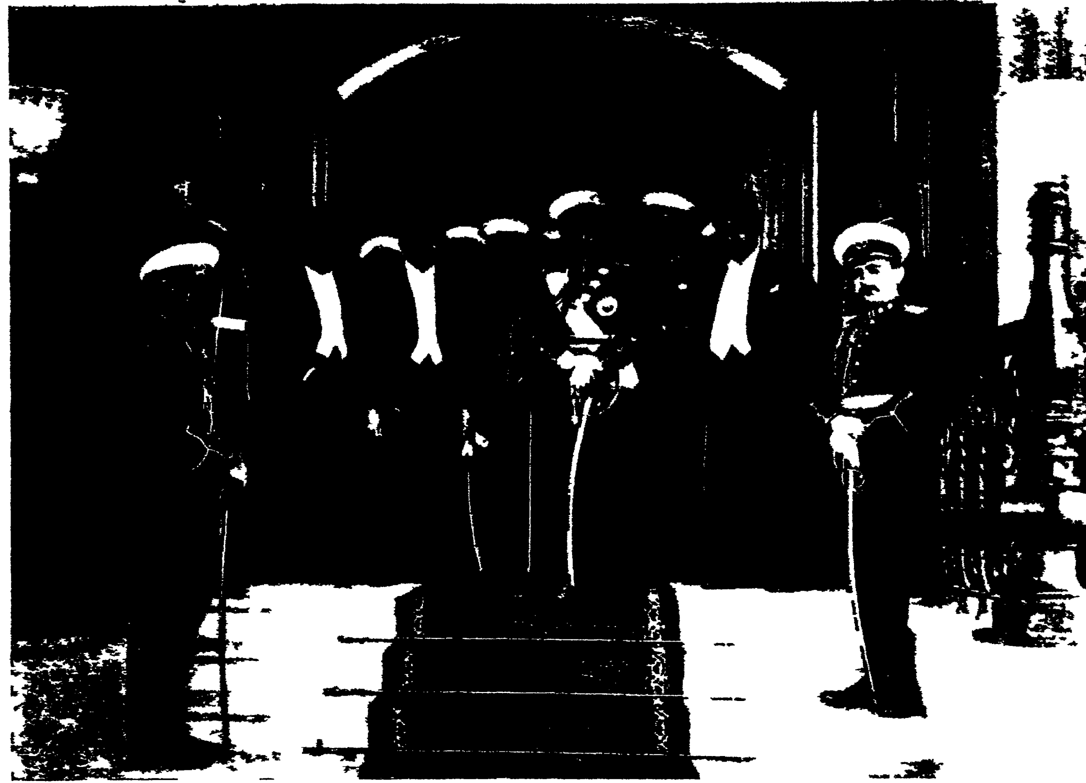
اشتراک
کابل : ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف : نصف قیمت

اول حمل ۱۳۱۴ هجری شمسی — ۲۲ مارچ ۱۹۳۵ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
پرتوجدیدی برمهد تمدن	ترجمهٔ عبدالغفور خان	۱
عبقریت	« غلام جیلانی خان جلالی	۱۴
روزنامه نگاری	نگارش سید قاسم خان رشتیا	۲۱
اصول و قواعد تحقیقات فلسهٔ لغات و السنه	ترجمهٔ قاری عبدالله خان	۲۹
شاهکارهای قدرت	« و نگارش سید قاسم خان رشتیا	۳۹
مجذوب کابلی	انجمن	۴۹
اشقری	«	۵۰
واصل	نگارش ص، محمد سرور خان سرکاتب	۵۱
ادبیات پشتو	امین الله خان زمرلای	۵۳
سعادت کشور	از طبع سرور خان صبا	۵۷
شعر العجم	ترجمهٔ سرور خان گویا	۵۹
آثار عتیقهٔ بودائی بامیان	« احمد علیخان	۶۲
اسلام در جاپان	نگارش جناب سید مبشر خان طرازی	۷۱
مکتوب از غزنی	جناب علی احمد خان شالیزی	۸۴
افغانستان بیکنظر اجمالی	جناب فاضل علامه سر محمد اقبال	۸۶
دیوان بوسعید	انجمن	۹۱
کشتی سرینگین	ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی	۹۵
ساحهٔ جدید زندگانی	« « «	۹۸
یادآوری	گویا	آخر

تصاویر	صفحه
اعلیحضرت تاجدار افغانستان بروز عید سعید اضحی که بطرف دست راست ملوکانه و والاحضرت ج، ع، ج صدر اعظم صاحب و بطرف دست چپ ذات شاهانه ع، ج والاحضرت وزیر صاحب دربار تشریف دارند	۱
شهنشاه افغان در هند اعلیحضرت شیرشاه سوری	۴
ذات همایونی موقع عودت از سلامخانه بروز اول عید سعید اضحی	۲۰
یك قلعه از قشون پیادهٔ فرقهٔ شاهی بروز عید سعید اضحی در حین رسم تعظیم به موکب ذات شهریاری	۲۸
یکی از معاونین وزیر معارف جاپان «سیاموره» در انجمن نشر قرآن کریم نطق تبریکه ایراد میکند	۳۸
ملکهٔ مسلمان در منچوکو «عایشه خانم» قرآن را از دست رئیس جمعیت اسلامیه می ستاند و میبوسد	۴۸
هئیت تبلیغیهٔ اسلام باشتراك اکابر جاپانی	۵۲
فرستادن قرآن کریم بممالك مختلفهٔ شرق اقصی	۵۶
استاد عبدالرشید ابراهیم بتقریب نشر قرآن کریم در توکیو نطق میکند	۷۰
رئیس جمعیت اسلامیه در حضور امرای بزرگ جاپان خطابهٔ ایراد میکند	۷۴
استاد عبدالرشید ابراهیم رئیس جمعیت اسلامیه	۸۲
رئیس جمعیت اسلامیه وآخند ابو بکر افندی موکدنی	۸۶
طلبهٔ مکتب اسلامی در توکیو	۹۰
مقبرهٔ مسلمانان در توکیو	۹۴
مسابقهٔ بین المللی بازی هاکی روی یخ	۱۰۰



اعلیحضرت تاجدار افغانستان روز عید سعید اضحی که بطرف دست راست ملوکانه
والاحضرت ج، ع، ج صدر اعظم صاحب و بطرف دست چپ ذات شاهانه
ع، ج والاحضرت وزیر صاحب دربار تشریف دارند



بقلم سر آرثر کیث

پرتو جدیدی بر مهد تمدن

ترجمهٔ عبدالغفور [illegible]
متعلم [illegible]

این نخستین مرتبه است که متخصصین علم الانسان از اکناف عالم در یک کنگره فراهم آمده و تحت ریاست «لارد آسلو» که دارای معلومات وسیعی در امور مستعمراتی و اقوام می باشد باهم ملاقات میکنند. این کنگره در لندن روز دوشنبه ۳۰ جولائی ۱۹۳۴ انعقاد یافت و به ۴ اگست روز پنجشنبه اختتام پذیرفت. نمایندگان ۴۲ ممالک از هر نژاد و ملت در آن حضور بهم رسانیده و در صورت مذاکرات آن سهمی داشتند. عدهٔ اعضای آن یک هزار و سی و شش نفر میرسید. لوایح و مضامین بقدری باندازهٔ زیاد بود که کار کنگره ناچار به ۱۱ شعبه تقسیم شد. مثلاً شعبهٔ برای متخصصین [illegible]

بشری امریکا تخصیص یافت و شعبهٔ برای متخصصین بشرح عرقهای افریقا معین شد و همچنین یك یك شعبه برای مذاهب عالم ـ السنهٔ عالم علم اجتماع ـ علم صنایع و حرف ـ علم النفس و تخصیص داده شد لاکن بسیار عجب است برای جم غفیریکه روز بروز زیادت بوده وراجع به نژادهای آسیائی دلچسپی وعلاقه دارند ابدا شعبهٔ مخصوص نبود. اولین اجلاس این مجمع بین المللی نژاد وعروق انسانی، خیلی بکامیابی ملاحظه شده و در جلسهٔ اختتام منعقد درلندن، قرار یافت که اجلاس دوم در سال ۱۹۳۸ درکوپن هاگ (پای تخت دنمارك) بزیر ریاست « پروفسر تومسن » منعقد شود. بنده از تذکار گذارشات شعبات فوق، صرف نظر کرده می‌خواهم ازمذاکراتی که بر حیات بشری آسیا ـ یا مباحثاتی که بر گهوارهٔ اصلی مسکونین بزرگترین قاره‌های دنیا پرتوی می‌افگند، صحبت کنم یاد داشت « سر آرل ستاین » درین زمینه سمت برتری دارد. مشارالیه درین وجیزه، تازه ترین نتائج استکشافات خویش را در مناطقیکه از شمال، جنوب، مشرق ومغرب بالترتیب بین ترکستان چینی، جزیرهٔ سیلون، خلیج بنگال و غدیر کسپین (بحرهٔ خزر) واقع است، بقید تحریر درآورده. از مدت چهل سال، افکار « آرل ستاین » در اطراف سلسلهٔ کوه هندوکش وپامیر، و اقوامی که در چهار گرد این قطعه مرتفع بام دنیا ـ توطن داشتند، چرخ میزده است لائحهٔ تتبعات سر آرل به « اراضی سر حدی هند ایرانی ـ احوال قبل التاریخی آنها از نقطهٔ جغرافیا واستکشافات جدیده » معنون بوده وبصورت خطابه بیادگار اثر شناس بزرگ انگلیس ـ توماس هنری هکسلی ـ که بسال ۱۸۹۵ درگذشته، ایراد نمود.

جرگهٔ سر آرل که بهم با تحسین و کف زدنهای با حرارتی تلقی میشد،

شخص را چنان مبهوت می‌ساخت که نمیتوانست در بارهٔ صحت وجود و معنویات او که زحمات و مشقات سالیان درازش بین قبایل طوفان و مناطق آتشبار و طاقت فرسای آسیا بران لطمهٔ وارد نکرده ، فکر ویا از قیافهٔ ظاهرش اورا یکی از متبحرترین فضلای عصر حاضر نشناسد چه ، آرل ستاین با اینکه حافظ قوای طبیعی خویش بوده و هنوز در صحنهٔ کشفیات وکنجکاویهای راجعه به بشر رول فعالانهٔ میبازد ، دیگر از ردیف جوانان خارج گشته موماالیه هفتادوچهارسال قبل در بوداپست متولد و بعد از تعلم در دارالفنون های « وین » و « توبنجن » ، بعمر ۲۶ سالگی بحیث مدیری در یک کالج وار دلاهور شده کمی نگذشت که داخل خدمت حکومت هند گردید و حکومت سه مرتبه اورا (۱ ـ بین سنوات ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ ـ ۲ ـ ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸ ـ ۳ ـ ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۵) بسفر بفرستاد واو معلومات کافهٔ راجع به ترکستان چینی ومردم آن ـ و وادیها واقوام ساکن درحوضهٔ معاوین علیای دریای آمو و سلسلهٔ کوه هندوکش و پامیرات تا کشمیر ، بدست آورده مراجعت نمود . ساحهٔ تتبعات او ، شامل افغانستان ، بلوچستان و ایران بود مختصر ، ماموریت های رسمی ، اورا به همان نقاط آسیا سوق داد که از زمان متعلمیش درتوسعه ، بعرض تدقیقات وطن اصلی اقوام آریائی زبان ، همواره مشتاق آن بود سر آرل خودرا جغرافیه دان ، عتیقه شناس ، مورخ ازمنهٔ قبل التاریخ وعالم عرق اشری تربیت نمود ، اما اصلاً فاضل زبان سانسکرت میباشد

درخطابهٔ کنگرهٔ لندن ، سر آرل ازان سه ماموریت مربوره خود به آسیای مرکزی ، ذکری نرانده ، بلکه کشفیاتی را که در مناطق بین هندو آسیای صغیر در نتیای سه ماموریت تاره تر بنش بآن موفق شده بود مورد تدقیق قرار داد

این ماموریت ها مقصد معینی را تعقیب میکرد . درحدود سال ۱۹۲۷

« ادارهٔ آثار عتیقهٔ هند » که در تحت قیادت « سر جون مارشال » کار میکرده ، تمدن شگفت انگیزی را که در زیر وادی دریای سند ، بمقام موهنجو دارو ، و وادی پنجاب ، بمقام هارپا ، از مدت متجاوز از چهار هزار سال مدفون بود ، کشف نمود اگرچه شهرهای مکشوفه ، چنانکه اولاً تصور میرفت ، قدامت نداشته و وجود حقیقی آنها در حدود ۲۲۰۰ سال قبل المیلاد حدس زده میشود ، مگر در عین حال همین حساب میرساند که تمدن مزبوره قبل از نخستین هجوم اقوام آریائی زمان ، موجود بوده است آیا این تمدن وادی سند از کدام جائی آمده بود ؟ یا تمدن بومیان همین قطعه خاك هند بوده ؟ اینك برای جواب همین سوالات سر آرل ستاین در ۱۹۲۷ اعزام شد .

مشارالیه از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ در مواقعیکه موسم اجازه میداد ، کوه بحه ها و وادیهای خشك و سورانی را که بسرحد غربی ، وادیهای سند یعنی از درهٔ خیبر در شمال تا سواحل بحیره عرب در جنوب واقع بود و تقریبا ۱۲۰۰ میل امتداد دارد ، تحت تحقیق و کنجکاوی گرفت . در هر جا به زمین های خشك و صحرائی بر خورده ضمناً شواهد و براهینی بدست آورد که بی شبهه زمین های مزبور که الآن متروك و غیر آباد اند در ازمنهٔ قبل التاریخ محل ، سکونت جوامع بشری بود که تهذیب خیلی قدیمهٔ را مالك بودند بلی همان خاك بوده ها که بعضی بارتفاع بیش از ۱۰۰ فت و محیط تهداب آنها در حدود یك میل بود ، بر وجود شهرها و قرای قبل التاریخی در انجا شهادت میداد سر آرل ستاین از روی ظروف سفالی و سائر اشیای مکشوفه از خاك توده ها ، معلوم کرد که تمدن قبل التاریخی ممالکت مستکشفهٔ او در قدامت و شباهت ، مثل تمدن حوضهٔ سند میباشد .

در سنه ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ دوباره سلسلهٔ استکشافات سابق خویش را

بطرف غرب تعقیب کرده در امتداد وادیهای سوخته و بعضاً سنگلاخ مکران تا جنوب ایران پیشرفت در سفر سومین و تازه ترین خود تابه سرحدات غربی ایران و خاك تودهٔ که محل سوسا (شوش) قدیم را ارائه میداد سفت جست و ازان جا برگشته در کنگرهٔ لندن حضور بهمرساند حالیه خاك تودهٔ مزبور بر میادین عراق که بابلی های قدیم دران جا شهر ها آباد کرده بودند حاکم است

ما عادت کرده ایم که ظروف سفالی منقوشهٔ را که « دی مارگن » ازپای خاك تودهٔ « شوش » بدست آورده بود، نخستین اثر ارقدیمترین تمدنی که تا کنون بما معلوم است ، بنامیم سر آرل ستاین هم ظروف سفالی منقوشه را که درشباهت و قدامت نظیر ظروفهای مذکور میباشد در اکثر خاك توده های قبل التاریخی مذکور کشف نمود پس محتویات این خاك توده هـا ، تمدن قدیم افغانستان و ایران را با تمدن حوضهٔ هند وصل می کند ساکنین قبل التاریخی حوضهٔ سند ارحیث تمدن خویش یك امتیار و اضحی داشتند چنانچه سر آرل ستاین توانست مجسمه های کوچك برگاوکوهان دار معبوده وسائر شواهد نفوذ « موهنجودارو » را دربین مردمان قبل التاریخی بلوچستان که ارطرف غرب تقریباً تا بخط سرحدی شرقی ایران کمویی منبسط بودند ، بدست آورد سرارل رو بهمرفته درانظار حضار کنگره آن تمدن عالی ومتحد الشکل قبل التاریخی را که اروادی دجله وفرات تا به حوضهٔ سند وسعت داشت تصویر کرد

اینکه این تمدن بهناورکی ودرکجا نشات کرده، هنوزمحقق نشده مگرشك نیست که تمدن موصوف تقریباً ٤٠٠٠ سال قبل درا ثر توسیع وبهن شدن منطقهٔ خشك وشدیدی که قسمت اعظم شمال افریقا ، عربستان وآسیای مرکزی را

بر باد و ازکار انداخت ، جانمه پذیرفت . راجع به لسان بلاد قبل التاریخی سند تازمانی که نوشته جات روی مهرهای آنها ترجمه نشود ، چیزی نمیتوان گفت قبائل بلوچی که بغرب وادی سند توطن دارند تاالحال زبان دراویدی حرف میزنند وممکن است (چنانکه سرآرل ستائن بمحضر مجمع کنگره تذکر داد) باشندگان قدیمی وادی سند هم به زبان دراویدی متکلم بوده باشند . و باین صورت احتمال دارد السنهٔ دراویدی که حالیه منحصر به هند مرکزی وجنوبی است ، در هند قبل از آرین تابه وادی سند وآنطرف آن منبسط بوده باشد .

دلایل دیگر راجع به دوام ویك رنگی تمدن قبل التاریخی که بامتداد سطح مرتفع متشکل ازافغانستان وایران از آسیای صغیر تابه هند وسعت داشت در لائحهٔ تتبعات مستر « مالووان » مربوطه به یونیورستی آکسفورد که برای شعبهٔ علم صنائع وحرف کنگرهٔ امدن ارائه داد متذکر است بامبرده ظروف سفالی خیلی قدیمی را که بهایت استادانه نقاشی شده ودرشام ، شمال عراق ، ایران وبلوچستان یافت شده بود مورد مطالعهٔ علمی قرار داده وچنین استنتاج کرد که درچهار هزارسال ق . م کلالهای شام و بلوچستان بصورت مستقیم یاغیر مستقیم باهم مراوده داشتند این کلال ها یك نوع پلان وساخت را که مدت مدیدی دربین رقبه های مذکور بادوری ازهمدیگر دوام داشت ، در ظروف استعمال میکردند . ازین همه شواهد چنین ثابت میشود که درحدود ٥ ـ ٦ هزارسال قبل ، اقوام سطح مرتفع افغانستان وایران ، تمدن عالیهٔ را مالك بودند

کشفاتی که مستمراً دربین سطح مرتفع مشترك بعمل می آید ، سوال دیگری را وارد می آرد که تمدن ما ازکجا آغاز کرد ، امروز این مسئله قابل بحث است

وگمان میرود شامل پروگرام کنگرهٔ لندن شده باشد. « سر کرافتن ایلیات سمت » در خطابهٔ افتتاحیهٔ خود که بحضور رجمعت « شعبهٔ تشریح انسانی و علم الانسان طبیعی » ایراد کرد اشارهٔ باین سوال نموده گفت : « هنوز راجع به محل تمدن اولیه اختلاف آراء موجود است مگر در نظر شخص او بدون شبه این تمدن از مصر نشات کرده » و تا کنون خیلی ها بالنظریهٔ فوق متفق بوده وسواحل نیل را سرچشمهٔ تمدن بشر میدانند .

شك نیست اوضاع ومقتضیات اقلیم ، درشواهد وبراهین قدامت تمدن مصر نسبت بدیگر ممالك ، بیشتر منشأ اثر بوده . مگر بعقیدهٔ عدهٔ بزرگ وروزافزون علما ، این ادعا (مصر یاافریقا) بمقابل مدارکی که متواتراً درآسیای جنوبی غربی بروزمی نماید ، ابداً مقاومت نمیتواند . چه اولاً از « اور » و « کش » استنتاج شد که تمدن بابل وسومر درقدامت مساوی بامصر است ثانیاً تمدن قبل التاریخی وادی سند کشف شد وثالثاً قدامت مسلمهٔ تمدن سطح مرتفع افغانستان وایران ودلائل انتشار تمدن خیلی قدیم آن بطرف شمال در ترکستان روسی وباز بطرف مشرق تا منگولیا وچین مبرهن گردید سطح مرتفع افغانستان وایران کانون این تمدن که تاکنون قدیمترین تمدن بشر محسوب میشود ، بوده است وهم ازهمین نقطه بود که ترشحات آن به هند - مصر - یونان وچین سرازیر شد مصر بیش آهنگ ومرکز دنیای قدیم نبود بلکه محض در اخذ وقبول تمدن آن پیشدستی کرد آسیا راه تمدن ع هر ر ساب قس را بعالم نشان داد ومصر ازنخستین مالکی بود که موثرات آن را حس کرد. دراو رودا حیلی پس تر ین نهضت بدیدار گشت .

یك مسئلهٔ دیگرهم است که امروز موقع بحث آن رسیده مگر متاسفانه فکر کنگره بدان ملتفت نگشته است وآن مسئلهٔ آرین است که درس نژدگیم د، حرمنی

اهمیت حیاتی را حائز گردیده . « سر گرافتن ایلیات سمت » فقط اشارهٔ بآن کرده گفت : « اگرچه استعمال اصطلاح مردم آرین را بایستی به « پروفیسر ماکس میولر » منسوب نمود ، مگر روح سخن اینست که شارالیه (ماکس میولر) هم بمقابل انتقادات و اعتراضاتی که از ین راه باو عائد شد بالآخره تسلیم کرد و گفت یك نژاد شناس (اتنولوجست) که از نژاد آرین ، خون آرین ، چشمها و موی آرین حرف میزند ، همانقدر گنهکار بزرگی است که یك زبان دان از قاموس نژاد در از سر ها و گرد سر ها سخن براند» .

« ماکس میولر » عقیده داشت مردمانی که اول بزبان آریانی (یعنی زبانی که السنهٔ اروپا و قسمت اعظم هند ، افغانستان و ایران ازان اشتقاق یافته) متکلم بودند در کدام جائی به حصهٔ جنوب غربی آسیا ـ شاید ترکستان روسی سابق که بر دریاهای معاونین علیای دریای آمو واقع است ـ زندگی میکردند . سر آرل ستاین حیات خود را بدرك کردن این مردمان اولیهٔ آریائی زبان صرف نمود ـ و درخطابهٔ کنگرهٔ اندن خود راجع باینکه چگونه این قبائل (که خود ها را برای امتیاز از باشندگان ابتدائی سرزمین هند که بدست آنها مفتوح و مطیع شده بودند آرین مینامیدند) از غرب سرحد منطقهٔ هند افغانستان و ایران را عبور کرده به حوضهٔ سند و زمین پنج دریا (پنجاب) رسیدند ، حرف زده و او هم نظریهٔ عمومی را قبول کرده گفت آن مردمانی که خیلی بعد از محو شدن کلال های قبل التاریخی سطح مرتفع افغانستان و ایران به هند هجوم بردند باید آرین نامیده شوند ـ زیرا ایشان مردمان آریانی زبان بودند . سر آرل نه تنها اذعان داشت مردمانیکه بهند هجوم بردند واقعاً انسان بودند ، بلکه باین نتیجه هم رسید که تودهٔ آریانی زبانی که مهاجرین هند ازآنها جدا شدند ، در ۱۷ قرن قبل ازمیلاد

نیز در کردستان مواشی می چرا نیدند. همچنین راجع به راهی که از جنوب ایران، وادی هلمند، ودره های سرحدی هند گذشته داخل هند می شده و از ین راه، آرین ها زبان، مذهب وطرز حیات خویش ر به هند برده‌اند، بحث رانده است.

این مسئله قابل ملاحظه است که در کنگرهٔ لندن، هیچ کس آن نظریهٔ آریانزم را که وطن اصلی آرین هارا در ممالك شمال غربی اروبا (ممالك بالتیك) قرارداده، وامروز درجرمنی خیلی طرفدار دارد تائید ننمود. بلکه حقیقت بکلی معکوس جلوه کرد پروفیسر «کاپرز» باشندهٔ وین، درشعبهٔ که برای تشریح وتفرقهٔ نژاد آرین «یا هندوجرمن» تخصیص داده شده بود، مقالهٔ ایراد کرده شواهد وبراهین امروزی را مد نظر گرفته واخیراً این نتیجه را اظهار کرد که موطن اصلی آرین یا « هندوجرمن » حتماً آسیای غربی ـ ویحتمل ترکستان واقع درجنوب کوه الطائی ـ بوده است وبدین ترتیب گهوارهٔ آرین را نسبت به ماکس میولر خیلی بطرف شمال نهاده پروفیسر« کاپرر » اذعان کرد: تازمانی که آثار عتیقهٔ آسیای غربی باصول صحیح موردتفحص قرار نگیرد، دلیل قطعی راجع بمبدء ومسکن آرین ها نمیتوان اقامه نمود.

پروفیسر « فرابهرفان آیکشتت » رئیس « موسسهٔ بشر شناسی یونیورستی برسلاو » برای حضار « شعبهٔ نژاد شناسی » راجع به « تاریخ نژاد مردم هند » (تازه ترین احصائیه نفوس هندرا ۳۵۳ ملیون نشان‌میدهد) بیانی ایراد کرد. چون حتی از صدم حصهٔ این نفوس هم تتبع دقیق ممکن نیست، پروفسر « فان آیکشتت » هم یك قسمتی ازجنوب هند یعنی ولایت میسور را نمونهٔ خوب تمام هند دانسته،

انتخاب نمود و مدت سه سال دران مشغول شد و بعد از تعمق راجع به بومیهای آن خطه، برای تطبیق مشاهدات ونتائج خود به حصص مختلف مملکت هند سفر نموده بالآخره متیقن گشت که مسائل نژادی میسور، خلاصهٔ مسائل تمام هند از سیلون تاهمالیه میباشد. نتائج عمدهٔ که « فان آیکشتت » از تتبعات خود در کنگرهٔ لندن بیان کرد، مختصراً قرار ذیل است. مشارالیه اولاً درخصوص هند قبل ازآخرین دورهٔ یخ اظهار کرد: ساکنین آنوقتهٔ هند « هند ـ حبشی » که حلقهٔ نژادی بین رنگی های اصلی افریقا ورنگی طلعتان جزائر میلانیزیا (۱) وشرق اقصی میباشد، بودند (پروفیسر « کلای وگ » دوروان » باشندهٔ ایمستردم، انتشار وتوزیع نژاد مذکوررا درسر تاسرمجمع الجزائر شرق الهند تتبع نموده) وثانیاً ازاوضاع هند دراواخردورهٔ یخ که بخچال های سیال همالیا، راه ورود به هند را ازشمال غرب بازمی کرد متذکر شده گفت دراینوقت بود که مهاجرین ازشمال غرب به ورود درهند آغازکردند واولاً تجاوز مردم « ویدی » که امروز بومی جنگلاتی هندرا تشکیل میدهند، وثانیاً تهاجم قبائل « میلانیری » که حالیه بومی سانتال هاوتامل هاازان نماینده گی میکمدواخیراًتعدای اقوام«هندی» که مردم زراعت پیشهٔ شمال وگله چرانهای موخرمائی جنوب ازانها نشأت نموده بوقوع پیوست وفقط یك موقع دیگر هم مهاجمانی ازان حصص منگولیا که بشمال شرق هند وقوع دارد بعمل آمد واین تهاجم اخیر در ۲۰۰۰ سال ق، م صورت گرفته ومردمان « مون خمر » رنا را که امروز قسمت قلیل آنهادر « چوتا ناکپور »

(۱) جزائر ملانیزیـ عبارتست از : بوگنی ـ مجمع الجزائر بسمارك ـ سلیمان ـ سانتا کروز ـ نیو کالیدونیا

دیده می‌شوند در هند تمکن داد

«وان آیکشتت» راجع به تقسیم امروزی نژاد سه گانهٔ فوق بیان برجسته با اقامهٔ دلایل ایراد نموده اولاً ثابت کرد که شکل طبیعی هند، کلیه مردمانی را که از طرف شمال غرب بهند هجوم میبرند بطرف جنوب غربی، یعنی بسوی مدراس وسیلون می‌کشاند بنابران وقتیکه نژاد سه گانهٔ فوق درهند منبسط شدند هر کدام زمینی را که برای حیات اقتصادی شان مساعدبود انتخاب وضمیمهٔ اقامت گاه خویش نمودند ـ ولنژاد های مترقی بعد، میادین ووادیهائی‌را که برای زراعت موافقت داشت، قبض کرده متوطنین سابق را به‌قسمت های جنگی یادامنه های تپه ها راندند بابن طریق نسل های مختلفهٔ مربور ودرهر نقطهٔ هند که بودند همانطور باقی ماندند ازطرف دیگر، سرحدی هائیکه نسل های میادین را ازنژاد های جنگل تفریق می‌کنند هیچ گاه دریکجا ثابت بوده اند بلکه براع اقتصادی همواره بین نسل های مختلف مجاور جاری بوده وبطامات اقتصادی برای مسابقه عقابل همدیگر وضع میکرده اند ـ بلی چرخهای تطور دایم درحرکت است

پروفسر «وان آیکشتت» مسئلهٔ‌دیگری راهم ازمسائل علم الانسانی هند یعنی وجود عنصر مدورالراس را که دربین نفوس ساحل غربی هند ازسندتا «تراو انکور» سکوت دارند، تذکار نمود آیا این نژاد مدورالراس ازکجا آمده است غالباً بطور محقق ازکدام حصهٔ سطح مرتفع افغانستان وایران چنانچه درکوهای پامیر وآموی علیا، سرآرل ستائن، چنین اقوام را یافته وشرح داده است کبطان «برترام توماس» هم نظیر این عنصر را دربین قبایلیکه بامتداد سواحل جنوبی عربستان زندگانی دارند کشف ومقایسه نمود بنابران محتمل است درعنوان

حوالی تمدن سطح مرتفع مشترکهٔ مزبور، یعنی تقریباً ۴۰۰۰ سال قبل المیلاد، بومی های مدورالراس این سطح مرتفع بطرف خلیج فارس تجارت داشته و به هند رسیده و بعضی ازانها درقطعاتی که تجارت میکردند رحل اقامت افگنده باشند

مقالهٔ دلچسپی هم ازطرف یك دختر جوان دروسی موسوم به عزالدین درخصوص انتراپولوجی (علم الانسان) دروسی ها درکنگره تقدیم شد. مردمان دروس ازقرنهای بی شمار دران قسمت لبنان که بجنوب شرق دمشق واقع است، توطن داشته اند واگرچه درین سال ها توجهٔ سیاسیون بجانب آنها مبذول گردیده مگر از معاینهٔ بشر شناسان تاهنوز بکنار مانده اند دین شان اسلام است لاکن از دیگرهم مذهبان خود بواسطهٔ داشتن عقاید مخصوص، فرق دارند. درهیئت ظاهری بالکل عرب بوده مگر عزالدین معلوم کرد که دارای سرهای گرد اند که مبدء شان را به آسیای صغیر میرساند

علاوه ازقرائت لوایح وصورت تتبعات، نمایشات و پذیرائی هم نیز برای این کنگره بعمل آمده وصورت مذاکرات آن را رونق تازهٔ بخشید غالباً بزرگترین اینها از نقطهٔ نظر علمی، استقبال اعضاء کنگره ازطرف « کالج شاهی جراحان » بوده و داکتر « جون بیتی » که بعد از « سرآرتر کیت » محافظ موزیم کالج شاهی مقرر گردید، آنهارا خیر مقدم گفت درین موزیم، وازدین یکی ازبرجسته ترین کشفیات انسان متحجر (فوسیل) راکه تاکنون ساخته شده است، مورد معاینهٔ دقیق قرار دادند شاید قارئین مقاله بخاطر داشته باشند که قبلاً « مس دوروتی گارود » مربوطه یونیورسیتی کیمبرج « ازطرف » مکتب امریکائی تتبعات قبل التاریخی » و « مکتب انگلیسی آثارعتیقهٔ » واقع بیت المقدس، درغارهای « موت کارمل » فلسطین مشغول استکشافات بوده است درسال ۱۹۳۱ء مستر

بود و ر مك كاؤن » - متتبع فاضل یونیورستی کیلیفورنیا - بامشارالیها ملحق شده واریك غار کوچك (بقرار روایات، عین نزیر مقامی که حضرت الیاس برای طلب باران درانجا دعا میکرد) قدیمترین قبرستان انسان قبل التاریخی، اکشف نمود دربن قبرستان هشت کالبد وجود داشت وهمه بطور خیلی محکم و ثابت در صخرهٔ آهکی سختی جایگزین شده بود برای آنکه همه سالم و بی عیب بدست آیند، مستر « مك کاؤن » قسمت زیادی از صخر را که به اطراف آنها واقع بود کنده دید که دارای اسکلت های متحجر (فوسیل) بودند بنابران آنها را به حیفا و ازانجا به اطاقهای کار موزیم « کالج شاهی جراحان » درلندن ارسال نمود مشارالیه تا همین اواخر بکمك یکعده کارنگران در جدا کردن اسکلت های صخره که قبل ازآخرین دورهٔ یخ درآنجا مدفون بوده، مصروف بود اعضای کنگره، مختصات و ممیزات اسلکت های متحجرهٔ مزبور را - تا حدیکه مستر « مك کاؤن » بدست آورده توانسته - برای شخص خود مطالعه کردند ازین مکشوفات متذکران فهمید که ساکنین قدیم فلسطین بهیچ وجه با نوع و نژاد عصر حاضر مطابقت نداشتند سرهای آنها بزرگ، الاشه ها و دندانها قوی و تیغه های استخوانی ابرو های شان هم بزرگ بوده که صفت برجستهٔ نژاد « نیاندارتل » قبل التاریخی یوریب است در ظاهر، عمر آنها برابر به نیاندارتالهای یوریب معلوم می شود و در حقیقت بعضی ازانها مسن تر میباشد اما با وجود آن، از نیاندارتل ها در اکثر جهات تفاوت دارند خصوصاً استخوانهای دست و پای شان که نسبت به نیاندارتل ها خیلی درازتر و مضبوط تر میباشد

صورت مذاکرات علمی این اولین کنگرهٔ بین المللی علم الانسانی، در هرقعتش تدوین و نشر خواهد شد.

عبقریت

از نقطهٔ نظر علم النفس

بقلم استاد امیر قطر مدیر دارالمعلمین جامع مصری در قاهره

ترجمه و نگارش : غلام جیلانی خان جلالی عضو انجمن ادبی کابل

استاد امیر قطر مدیر دارالمعلمین جامع مصری درقاهره بنظر بمندرجات مقالهٔ استاد فرید وجدی اختلاف نظردارد (۱) ازان راجع باین زمینه بمآخذ متعدد و مهم علم النفس رجوع نموده نتائج تتبعات خود را بصورت مقاله در الهلال ماه فبروری نشر کرده است چون موضوع از بزرگترین موضوعات جدی که امروز شناخته میشود ذیلاً بترجمهٔ آن میپردازیم :

طبعاً خواننده ازین اختلاف به دو نظریهٔ متضاد برخواهد خورد بناءً علیه بهتر است که در پیش نظر او راجع باین ساحهٔ زمینهٔ مذکور جدیدترین آرای علمای علم النفس را با اسامی مؤلفات آنها بگذاریم تا از مجموع آنها همانطوریکه مسائلیکه استاد وجدی در مقالهٔ خود یاد کرده و از جواب آن صرف نظر نموده است حل شود .

— عبقری لغت کاملی است درهر چیز و باصطلاح علم النفس آن استکه رقم قیاسی ذکاوتش بحسب معلومات ، فوق العاده بود یعنی بحساب اینکه مقدارذکاوت شخص متوسط را فقط ۱۰۰ تعیین نموده اند ، رقم ذکاء عقری باین حساب مابین ۱۶۰ ـ ۱۸۰ باشد ، اینهم معلوم است عقری که رقم قیاسی ذکاء او بالغ بر ۱۸۰ ظاهر گردد درهر ملیون نفر از یکنفر کمتر نباشد ، از چندی باینطرف علمای علم النفس طفلی را به عمر ۷ سالگی یافته اند که رقم ذکاء او ۲۳۰ است یعنی طفل مذکور از اینشتین بر اساس ۲۵ رقم فوقیت دارد .

اکثر علمای نفسیات و علم حیات درین زمینه اتفاق دارند که طفل تقریبا در دو حصهٔ ول خود از مادر و پدر قریبتر خود و در سه یك دقیمانده از اجداد بعید میراث می ستاند

— جلتون عالم انگلیسی میگوید که نصف صفات مادر و پدر و چاریك ز مادر کلان و پدر کلان قریبتر و هشت یك از اجداد مافوقتر و $\frac{1}{16}$ ازان هم بالاتر همچنین $\frac{1}{32}$ $\frac{1}{128}$ تا آخر شجرهٔ خانواده در طفل ارثی است ولی علما مد نظریهٔ او را تسلیم کرده میفرمایند که وراثت باین دقت نظام حسابی را تتبع نمیکند

— سورندیك (مشارالیه از بزرگترین دانشمندان عالم است) احوال ۱۶۸ خانواده را که هر کدام دارای دو طفل بود تتبع نموده و از تحقیقات خود باین نتیجهٔ مدهش رسیده است ، در ۱۳۸ خانوادهٔ تمام اطفال ذکی بودند . یعنی اما تنها در ۳۰ خانواده یکی از دو طفل را ذکی و دیگرش را غبی یافته است

(۱) مقالهٔ استاد فرید وجدی درشمارهٔ $\frac{۹}{۴۵}$ کابل ترجمه و نشر شده است .



شهنشاه افغان درهندوستان اعلیحضرت شیرشاه سوری

— ولوبی Willoughby در احوال ۱۴۱ خانواده تعمق نموده میگوید : نسبت مشابهت بین پدران و پسران ۳۶ فیصد و بین پدران و دختر ها ۳۱ فیصد و شبه میانه در مابین مادر و پدر و اطفال ۳۵ فیصد موجود می باشد و علاوه می نماید که نسبت شباهت در مابین اطفال و دیگر اشخاص (غیر از مادر و پدر شان) تقریباً صفر ثابت گردیده .

— گودار Goddard عقیده دارد هرگاه یکی از والدین ضعیف العقل باشد اولاد خواه ذکور باشند یا اناث اکثر ضعیف العقل بوجود می آیند و اگر یکی از والدین متوسط الذکاء بوده باشد آولاد آنها بحسب قانون معروف از چهار نفر ۳ نفر متوسط و یکی ضعیف العقل می باشد .

— گودار در جای دیگر سیرهٔ خانوادهٔ معروف کالیکاك Kalikak را مورد تحقیقات قرار داده چنین می نگارد : مارتین کالیکاك (که شخص عادی با از حیث ذکاء متوسط بود) با یك دختر کم عقل ازدواج نمود ازو پسر ضعیف العقل تولد شد بعدازان همین پسر با یك دختر متوسط ازدواج کرد ازو هفت طفل متولد گردید که ازانجمله پنج نفر ضعیف العقل بودند ؛ علمای نفسیات در مابعد احوال (۴۸۰) نفر از سلالهٔ کالیکاك را که به شش نسل یا شش جد نسبت میشدند تتبع کردند ازانجمله ۱۴۳ نفر ضعیف العقل و ۴۶ نفر از حیث ذکاوت متوسط و ۲۹۱ نفر مشکوك بودند یعنی از عقل و ذکاوت شان چیزی معلوم نمیشد از تعداد اخیرالذکر ۳۶ نفر غیر مکلف و با هم اختلاف داشتند و ۳ نفر از مجرمین و ۲۳ نفر دایم الخمر و ۳۳ نفر فاسدالاخلاق و ۳ نفر بمرض صرع دچار بودند و زمانیکه زن مذکور کالیکاك فوت کرد مشارالیه با دختر دیگریکه در عقل متوسط بود ازدواج نمود ؛ علمای نفسیات همانطور که ذکر شد در احوال ۴۹۶ نفر از ذریهٔ این خانم را هم تحقیقات کردند از نتیجهٔ تتبع معلوم میشود که بدون از سه نفر اکثر افراد این سلاله در عقل و ذکاوت متوسط ثابت شدند .

علمای حیات معتقدند که قوهٔ ذکاوت یك نسل در صلب پدر و بیضهٔ مادر مودوع است . در آنجا یك خانوادهٔ دیگر بنام خانوادهٔ (یوناتان ادوارد) وجود دارد که علمای نفسیات سیرهٔ (۱۳۹۴ نفر) منسوبین آن را تعقیب نموده نتایج آنرا چنین میگارند : از جملهٔ افراد خاندان مذکور ۲۸۵ نفر فارغ التحصیل عالی و ۱۰۰ نفر قضاة و اهل قانون ، ۱۰۰ نفر کشیشان ، ۸۰ نفر مامورین بزرگ ۴۵ نفر ضابط حربی و بحری ، ۶۵ نفر معلمین مدارس عالی ، ۳۰ نفر اعضای مجلس شیوخ و یکی از آنها رئیس جمهور و دیگرش شامل خاندان شاهی بود ، یعنی اکثر افراد خاندان ادوارد در عقل متوسط بودند یا فوقتر ازان .

از خاندان معروفیکه علما به تحقیق افراد آن پرداخته اند خانوادهٔ فرانسیس جلتون عالم مشهور و مذکوراست و ازان استنباط کرده اند که تشارلس داروین معروف صاحب نظریه نشوء پسر کاکایش و اراسموس داروین که از ادهٔ ست پدرکلان او بودند ، برسون از تتبع این خاندان باین نتیجه واصل آمده میگوید در افراد آن چندان اعضای ＊ وجود دارند که با خاندان شاهی و بزرگان انگلیس پهلو میزنند .

تتبع خاندان جلتون اهمیت بسیاری دارد زیرا مشار الیه همان کسی است که در برداشتن پرده از اسرار وراثت و قوانین آن رنج زیاد کشیده او میگوید که اشخاص مشهور با افراد مشهور قرابت داشته میباشد اینکه بدون ترتیب همین نظریهٔ کدام نابغه بوجود آید اتفاق خواهد بود چنانچه ازفقره تالی معلوم میشود .

سر فرانسیس جلتون عقیده دارد شخصیکه از حیث مقام و شهرت و بزرگی بنام عبقریت موسوم میگردد گمان میرود که هزار مرتبه نظر بشخص عادیکه اقارب بزرگ داشته باشد دارای اجداد بزرگ تر و اقارب مشهور تر خواهد بود و هرچند که نسبت قرابت درمابین شخص و مرد بزرگ بعید تر میگردد احتمال عبقریت همان شخص کمتر شده میرود ، عقریت بزرگان و نوابغ عادةً از خوردی ظاهر می باشد مثلاً قبل از وقت یعنی از سن طفولیت نضج فهم در آنها دیده می شود .

جلتون نتائج تحقیقات خود را بر تتبع احوال ۹۷۷ نفر نوابغ بنا داشه که هر کدام بقدر چهار هزار بار بر معاصرین خود در ذکاوت و شهرت فوقیت داشت و برای این عدهٔ بزرگان ۹۷۷ نفر نوابغ را از اقارب شان پیدا کرده است باین تفصیل : از پدرها ۸۹ نفر ، از برادرها ۱۴۴ ، ازپسران ۱۲۹ ، ازاجداد ۵۲ نفر ، نبیره ۳۷ ، از کاکا ها و ماما ها ۵۳ ، از پسران برادر و خواهر ۶۱ نفر .

کارلیل درتائید این مبدأ میگوید : « در حیاة خود هیچ ذکی را نشنیده ام که از خانوادهٔ غبی بر خواسته باشد »

کارل پیرسون Karl Pearson میفرماید : ما از مادر و پدر و اجداد خود مثلیکه قد ، شکل ، هیئت را بمیراث می بریم همچنان طبیعت ، شعور ، حیاء و نبوغ را هم ازانها فرا میگیریم و طوریکه دریك خاندان با وجود مرور چندین نسل صلع ، چاق ، کوتاهی ، ضعف نظر یا عکس آن را می یابیم کذا ذکاوت و دیگر صفات یا عکس آن را نیز می نگریم .

مشابهت در(ذکاوت و دیگر صفات) نظر باینکه درمابین اولاد و یکی از والدین موجود میباشد درمیان برادران وخواهران بیشتر است این نهایت معقول هم است زیرا آنچه طفل از پدر میگیرد از جرثومهٔ مردانه و چیزیکه از مادر میستاند از بیضهٔ زنانه دروی انتقال می یابد پس علت شباهت بهمی برادران اینست که بهرکدام از اولاد نتیجهٔ امتزاج همان یك جرثوم پدر و بیضهٔ مادر انتقال یافته است .

جونز Jones راجع به احوال (۲۰۰۰ نفر) که عمرشان بین ۳ تا ۶۵ سال بود تحقیقات بعمل آورده او میگوید که انتقال ذکاوت مادر نسبت به پدر بقدر ۵ فیصد زیاده تر احتمال دارد ، و طفل در حال عبقریت پدر میراث نبوغ اورا برده نمیتواند بلکه از حیث ذکاوت متوسط بسر میرسد یعنی تمام ذکاوت یکی ازابوین درصورت فقدان آن در دیگرش به طفل منتقل نمیشود .

سورند یك احوال پنجاه جفت از دوگانه گان و پنجاه جفت از برادران غیر دوگانه را تتبع نموده به اثر آن وجه مشابهت را از حیث کمیت ذکا بین برادر و برادرانش به نسبت ۶۰ فیصد و فیمابین دوگانگان بیشتر از ان یافته است .

مس تلمان نتائج فحص خود را درین باره باین ترتیب آرائه می نماید :

توامان متماثل « Identical » این همانهاست که هر دو توامین از یك بیضه صورت یابند Unicellular پس اینقسم دوگانه خواه مذکر بود خواه مونث از یك جنس می شنند اما دوگانانیکه از دو بیضه تشکیل گردند Bicellular این نوع از دوگانگان را Fraternal و بردران غیر دوگانه را Sibbings می خوانند .

چیزیکه امروز مسائل وراثت را محل بحث و توجه علما قرارداده همانا غوغای علمای یوجنیك است که آنها از کثرت تولدات طبقات منحطه وقلت نسل در بین طبقات عالی شکایت دارند نیز میل حکومتها و جماعتها را دربارهٔ آنچه به عقیم ماندن نسل مجرمین و مجانین و اشخاص معتوه تعلق دارد مورد تنقید قرارداده اند .

از غریب ترین حوادثیکه اخیرا راجع به توامان در امریکه واقع گردید اینست : درخانهٔ شخصی دو ولد از یك بطن تولد کرد که باهم از هر حیث اختلاف داشتند مرد ، زن خود را متهم ساخته دعوی کرد که ازین هر دو ولد یکی از و یکی از همسایهٔ او است از قاضی خواهش نمود که بطلاق زن حکم کند اطبا دران باره تاکید نموده گفتند که حدوث این قضیه طوریکه مرد دعوی دارد از روی علم غیر ممکن نیست .

علمای نفسیات اتفاق دارند که عقل درسن معلومی تربیه می شود و بعد ازان نه کم میگردد و نه زیاده و هرگاه بنابر اقل دران نقص یا زیادت واقع شود آنقدرکم خواهد بود که قابل ذکر نیست و البته نقصان عقل غالبا عارضی و از جهت عیبی حادث می شود مانند نقصان در غدود عقلی یا صدمه و مرض ؛ هکذا زیادت عقل هم بسبب ازالهٔ عوامل فوق بار می آید .

مرجع بحث درین مورد همان رقم است که از روی قیاس ذکا ثابت Constant و غیر قابل تغیر Notvariable بوده باشد ، در اثنای جنگ عمومی ذکاوت یك میلیون و سه ربع ملیون از جنس امریکائی سنجیده شد و معلوم گردید که رقم متوسط قیاسی برای ذکاوت در مابین آنها از سن عقلی اطفال که ۱۳ سال تعیین شد تزئید قبول نمیکند .

چیزیکه ثبوت رقم قیاسی ذکاوت را تائید میکند نتائج امسالهٔ تحقیقات سورندیك است او معتقد است که اگر شاگرد ناقص الفهم مدت بست سال هم در مکتب بماند و دائما مطالعه کند خلاف مامول از فهمیدن مسائل ساده بر عاجز میگردد سورندیك برای اثبات عقیدهٔ خود امثله همانطور مسائل ساده را هم ذکر می نماید .

در امریکه یك واقعهٔ فکاهی نیز بوقوع پیوست و آن عبارت ازین است : شاگردی در جماعت سوم ابتدائی نتوانست تا انتهای سن مقرره تعلیم اجباری بصنف چهارم ابتدائی

ترقی نماید اخیراً کارش بجای رسید که با یك معلمهٔ صنف خود ازدواج نمود .

ازوقتیکه (بنیه) ورفیق او (سیمون) در فرانسه مباحث مقیاسهای ذکاوت را طرح کردند توجهٔ علما در پیشرفت این زمینه زیاده شد چیزیکه ازان نتیجه گرفتند همانا اینست که فیصد پنج ازاطفال ، ضعیف العقل و فیصد پنج ممتازی برآیند اما عبقری در یك ملیون نفر بیش از یك نفر نمیباشد پس وجود این مقیاس ها و ارتقای شئون آن بهترین دلیل است بر اینکه کمیت ذکاء چیزی است ثابت و تغیر نمی پذیرد .

افراد ضعیف العقول هم درجات دارد ، ازانجمله مناسب ترین این درجات طبقهٔ سافله است که آنرا Norons مینامند این جنبه گرچه دایماً بصعوبت گذاره و رقابت دایمی و توجهٔ زیاد در امور ساده گرفتار میباشند ولی برای جامعه خطر ندارد و جامعه هیچگاه از امثال اینطور اشخاص بی نیاز شده نمتواند زیرا دراجرای امور پست بآنها احتیاج دارد طبقهٔ که با طائفهٔ فوق نزدیك است آنها را Imbeciles یا ابلهان می نامند اینها ادارهٔ شئون خودرا نمتوانند و قابل تعلیم هم نیستند . پست ترین این طبقات موسوم است به Ibipts یا افراد معتوه اینطور اشخاص از عقل بی بهره اند و نمیتوانند بسیط ترین اخطارات را هم که با انسان در هر ساعت تصادف مینماید از خود مدافعه کنند .

این هم واضح است که اشخاص ضعیف العقل از حیث ترکیب جهار عصبی و افراز غدودی و تعداد بوفهای عصبی از دیگران اختلاف دارند .

دیوانه گان از جمله ضعیف العقلها نیستند زیرا فرض میکنند که آنها عاقل بودند بعد ازان مثلیکه انسان بکدام مرض گرفتار میشود ، آنها هم بجنون دچار شده اند اما اشخاص ضعیف العقل ، ضعیف العقل تولد میشوند و ضعیف العقل می میرند والبته ضعف عارضی عقل که قبلا بآن اشاره رفت ازین مستثنا است .

عبقریت بتاخیر نمی انجامد زیرا با طفل یکجا متولد میشود مگر در بعض حالات مانند مرض و عارض و سوء تغذیه ! والبته تاخیر ظهور آن بسبب همین حوادث از قانون نفسی مستثنا و از نادرات است .

بسیار اتفاق می افتد که عبقری را تا وقتیکه از اندازه سن خود تجاوز نکند یا از مرگ او چندین عصر نگذرد مردم نمی شناسند ، وبسا واقع شده که نوابغ بگلوله و سنگ ریزه هلاك گشته اند ولی بعد از قرنها پسران قاتلها مجبور میشوند که بیاد شان مجسمه ها و تصاویر بتراشند و آنرا درطول قرون ودهور بگل ها و اکلیلها تزئین بخشند .

عبقریت سوبرت را عالم ندانست مگر بسیار بعد ، داروین را بسببی از مکتب خارج کردند که معلمین او را فهمیده نمیتوانستند و نبوغ او را کسی نفهمید مگر بعد از مرگ او ، و « لیونارد و دی فنشی » گرچه فیلسوف ، موسیقی ، مصور ، سنگ تراش ، ریاضی دان هیئت شناس ماهری بود ولی در زیر فشار زندگی بود ، میگویند اگر هجر و مبهم تصرف

در زمان او مروج می بود مثلیکه اکنون افراد معتوه را در ایالات وامریکه ودیگر جاهـا از تصرفات بار می دارند البته حکومت آنوقت اورا بیش از معتوهی حقوق نمیداد .

درانجا مذهب (سلوکیها) که در راس آن جون وطسن Golm B. Watson واقع شده نیز وجود دارد ، علمای این مدرسه بوراثت جندان اهمیت نمیدهند بلکه باستثنای همان افرادیکه بانقائص جسمانی متولد میشوند وضعف عقل درانها طبیعی است تقریباً تاثیرات محیط وتربیه را فوقتر از همه مهم میدانند .

جودون وطسن Goodwin Watson میگوید که ضعف عقلی بدون بعض احوال که در عدود عقلی نوع اختلال باشد بدیگر جاها علاج پذیر نیست ولی حالت اخلال عضوی ازعدم نموی بافت عصبی مخ نشئت میکند نه اینکه ضعف عقلی همیشه از عیبکه درجزنوم ابوین است بوجود می آید ـ علاوتاً قوانین وراثت براینا پوره هم نشان نمیدهد که از ابوین ناقص العقل بکدام اندازه نقص ودرکدام احوال بطفل منتقل میشود .

باوجود اختلاف شدیده دربین علمای وراثت وجانب داران تاثیرات محیط وتربیه شك نیست که هرکدام از وراثت وتربیه انجام دهندهٔ یکدیگراند ، بنا بران شخص ذکی که میخواهد ازخود در دنیا نسل صالح بگذارد اولاً بروی لازم است که بازن صالح (یعنی زنیکه عاقله وتندرست باشد) ازدواج نماید ثانیاً برای اولاد خود از هرحیث محیط وتربیهٔ نیکوئی را تدارك نماید ، چونکه تربیه ووراثت متمم یکدیگراند .

آنچه به این زمینه راه نموئی میکند که وراثت وتربیه متمم یکدیگراند اینست که دربن باره تجربهٔ علمي وسیعی بعمل آمده ، چه در امریکه اشخاصی برای تفریق ذکاوت شاگردان شهرهـا وآنهائیکه دردهات اند مامور شده اندوآنها ثابت کرده اند که شاگردان شهرنشین برشاگردان دهات تفوق دارند ، علت آنرا هم دوچیز میدانند اول اینکه افرادذکی قریجات اکسراً بشهرها مهاجرت مینمایند وآنها البته طبعاً دارای سرعت انتقال وملك فراست میباشند ، وآنچه ازاهل دهات درجای خود شان باقی میمانند لاجرم اولاد شان از ذکاوت لازمه بی بهره اندواین طبعاً اثر وراثت است . از ناحیهٔ دیگر بعض میگویند : گردش دایمی در شهرها، ودیدن ساختمانها وموزیمها اذهان شاگردان را تنبیه میکند وکم کم کتلهٔ ذکاوت درآنها زیاد شده میرود واین البته بالطبع اثر محیط وتربیه است .

اما جانب داران وراثت این استدلال را باین طور جواب میگویند : وقتیکه انسان دوبرادر را دریك محیط و درتحت یك تربیه تعلیم میدهد درنتیجه بسیار واقع میشود که یکی ازانها عبقری برآید ودیگرش شخص عادی .

بعض ازماخذیکه نویسنده بآن رجوع نموده است :

1. Hollingworth	«Gifted children»
2. Walin	The Education of Handicapped children
3. Goddard	The Kalikak Family
4. Galton	Hereditary Genius
5. Thornike	Themasure of Intelligence
6. Thornike	Educationalpsychology Valume II
7. Dearborn	Intelligence Tests
8. Levine & marks	Testing Intelligence & Achie-vements
9. Morgan	Intelligence and mental conflict
10. Watson & Speuce	Educational problems for psycho-logical Study
11. Humeu steriligation	





ذات همایونی موقع عودت از سلامخانه بروز اول عید سعید اضحی

روزنامه نگاری

— ۲ —

مابعد از شمارهٔ ۴۳

نگارش سید قاسم خان رشتیا
عضو انجمن ادبی

پس بود نکات عمدهٔ فن جریده نگاری و سفارشات مخصوصهٔ که بایست جریده نگاران به آن توجه داشته ، هریك را در موقعش تعمیل نمایند. اکنون برای آنکه مطالب مربور بهتر خاطر نشان گردد ، وضعیت وچگونگی یك یك از روزنامه ها جرائد ومجلات امروره را بطور مثال شرح میدهیم :

نمونهٔ یك روزنامهٔ عصری: مراد ازروزنامهٔ عصری ، آن روزنامه هائیست که روزانه یك یا دومرتبه نشر شده وازعموم مسائل سیاسی ، اقتصادی ، تربوی ، اخلاقی ، ادبی وتاریخی وغیره بحث مینماید

یك روزنامهٔ عصری کم ازکم دارای ٤ صفحه وقطعش میان یك پارچه کاغذ چهارتخته ئی ودوخته ئی ، هر صفحه شامل ۳ ، ٤ ستون میباشد و درسر آن بخط درشت داخل کلیشهٔ قشنگ وبرجسته اسم روزنامه ودر دوطرف نام نگارنده وآدرس اداره وشرح اشتراك وباقی شرایط مخصوصه ازقبیل صورت قبول مقالات وقسمت اعلانات وغیره طبع میشود

ستون اول آن یا وقف مقالاتی میباشد که ازطرف شخص مدیر و دیگر نویسندگان نسبت به وقائع جهان یا اوضاع داخله انشا میگردد ویا مهمترین خبر های تلگرافی دنیا را دران جا داخل مینمایند وبسا اوقات همین مضامین

ستون دوم را نیز فرا میگیرد و بعضاً نیز در سر مقاله، مقالات علمی از قسم نظریات جدید نسبت به تعلیم و تربیت و کشفیات علم الروح و علم اجتماع یا بحث روحیات یا اجتماعیات و اخلاقیات وغیره درج میشود. اما نه بطور دائمی بلکه در فواصل دور و در باقی اوقات همان مضامین فوق را دران قسمت جا میدهند.

ستون سوم و چهارم عموماً تا وسط خود مملو از وقائع مهمهٔ داخله ارقبیل اوامر واجراآت حکومت وگذارشات روزمره ودعاوی و مسائل حقوقی و غیره بوده، از نصف پایان تر یا نصف ستون دوم، بواسطهٔ یك خط افقی ازحصهٔ بالا جدا شده، درآنجا، زیر کلیشهٔ « عقائد وآراء » یا « نظریات اداره » تنقید و تبصرهٔ روزنامه بر مسائل عمومیهٔ داخله وخارجه نشر میشود

بالآخره درپایان صفحهٔ اول با حروف کوچك نرخ بازار پول و درجهٔ حرارت هو وتعیین اوقات و غیره طبع میگردد. مقالاتیکه درین صفحه کاملاً داخل نشده به صفحات بعد خصوصاً صفحهٔ سوم حواله داده میشود. زیرا باید دانست که در صفحهٔ اول برای جلب نظرخواننده واستفادهٔ فوری او از تمامی وقایع و اطلاعات مهمه و مفیده ذکر رفته تفصیل آن به صفحات دیگر درج مییابد

صفحه دوم روزنامه اکثر اوقات اطلاعات خارجه و بقایای بعضی از آن خبرهای خارجه که درصفحهٔ اول آمده وقف میباشد اما دارای دو قسمت مشخص است : یکی وقائع و در آن فقط از اصل واقعات نقاط مختلف دنیا بحث میشود نه از تبصره ها و نظریاتی که نسبت به آن ازطرف افراد و مطبوعات بعمل می آید. درین قسمت بیشتر برای دول مهمه که دران ها وقائع بیشتر اتفاق می افتد و یا با محیط نشر روزنامه علاقه زیاد دارد جاهای علیحده تعیین و خبرهای متعلقهٔ هرمملکت زیر نام آن که از روی اهمیت مملکت یا ردیف الفبائی گرفته میشود، مثلاً بزیر

نام اتازونی تمام وقایع تازهٔ آنجا مثل (گرفتاری دزدها)، (نطق روزولت)، (راپورت بانك)، (تعداد بیکاران) وقس علیهذا. به اینقسم علاوه بر آنکه خواننده بفکر جمع، تمام واقعات وگذارشات جدید یك مملکت را می فهمد در کشالی عناوین هم تخفیف زیاد بعمل می آید ونیز اشتباهاتیکه نسبت به درك اصطلاحات اسمای جغرافیائی وغیره درصورت مخلوط بودن تمام خبرها، رخ میدهد، کاملاً رفع میگردد.

قسمت دیگر آن برای درج نظریات سیاسیون وجرائد معتبره وعقائد جدیده نسبت به سیاست جهان میباشد که باید با اصل واقعات یکجا نباشد زیرا درصورت مخلوط بودن ازخواندن آنها، انسان همیشه به اشتباه می افتد وحقائق را درك کرده نمیتواند وبه اینقسم ازحکمیت نمودن درمورد اوضاع عمومی جهان و معضلات سیاسیه محروم میماند.

صفحهٔ سوم برای بقیهٔ واقعات تازهٔ داخلی وخارجی است که از صفحهٔ اول باز مانده ویك قسمت باقی آن را برای معلومات مفیده از قبیل خبرهای علوم، واختراعات وچیزهای شگفت انگیز وغیره تخصیص میدهند.

باقی ماند صفحهٔ چهارم که عموماً شامل یك باب مستقل برای خبرهای ورزش ومسابقه های ورزشی داخل وخارج بوده یك باب یاستون دیگر آن گاهی ازمسائل ادبی و صحی وتقریظات کتب وخبرهای تفریح وفکاهیات و مورخه گی وحیات عائلوی وغیره وغیره چیزها تخت مینمایند وقسمت خالی را اعلانات واشتهارات مصور وغیر مصور اشغال میکند

ناگفته نماند که بقدر ربع ستون های صفحهٔ دوم وسوم ازطرف پائین روزنامه برای نشر رومانهای مفید اخلاقی یا تخنیکی وغیره [illegible]

درظرف ۲ ، ۳ ماه خاتمه پیدا میکند . تخصیص داده میشود .

باید دانست که خبرهـای فنون واختراعات ومسائل صحی وغیره بحث های مخصوص که در روزنامه جات نشرمیگردد ، بالعموم ازقسم غیرعلمی بوده ، جزئیات خاص علمی وفنی قطعاً گرفته نمیشود. بقسمیکه عامهٔ مردم از آن استفاده نموده بتوانند.

اکثر روزنامه جات یك باب مخصوص برای سوالات مختلفهٔ که ازطرف قارئین نسبت به معلومات متفرقه بعمل بیاید ، تخصیص میدهند ودران جاسوالات تازه را باجوابات آنها مرتباً درج میکنند. ونیز وقتهً فوقتهً یك اقتراح علمی یا تاریخی ویا اجتماعی را در روزنامهٔ خود بارکرده ، قسمت مستقلی برای آن معین مینمایند.

روزنامه اگرمصور باشد البته درصفحات آن عکس های اشخاص ومناظر به مناسبت مضامین داخله اش تقسیم میشود.

روزنامه جات بعضی اوقات شماره های فوق العادهٔ را بمناسبت جشن ها وغیره تقاریب مهمه ترتیب میدهند که ازهرحیث باصورت دائمی آن تفاوت دارد اما شکل عمومی روزنامه را مگر درفاصله های بسیار دور ودر اثر وقائع مخصوصه ، تبدیل نمیکنند.

در روزنامـه هـا وقائع را عموماً وباقی مبـاحث ومضامین را تاحـد ممکن کامل وبدون (باقی دارد) ، میگیرند . اما وقائع را همواره حتی الوسع تعقیب نموده ازروی خبرهای تلگرافی ومطالعه جرائد مختلفه به موشگافی در اطراف آن اقدام وسعی ورزند که دنبالهٔ و اقعات مهمه نگسسته خوانندهٔ صورت گذارش هر یك را بطور مرتب بدون هیچ کندگی وتاریکی بداند.

این مسئله برای شهرت یك روزنامه خیلی مهم است وباید قسمت بزرگ هم نگارنده بسوی آن معطوف گردد.

در روز نامه ها اسم نویسندگان و صاحبان مقالات را اکثر اوقات بطور واضح و بعضاً مخفف میگیرند و حتی گاهگاهی آن را بکلی مخفی می دارند. اما در صورت اظهار آن، باید در سر مقاله ذکر گردد. باقی در باب مأخذ، اگر چه سابقاً همیشه در روز نامه جات منبع اطلاعات نشان داده میشد اما امروز مطالب جزئیه وغیر مهم را بدون تذکار مأخذ درج وفقط در مسائل با همیت مآخذ را نشان میدهند. آنهم یا در سر مقاله یا داخل یك مقدمهٔ کوچك یا در آخر آن بطور روشن و واضح.

درخاتمه باید تذکر داد که هر قدر قطع و حجم و صفحات یك روز نامه بزرگتر باشد، البته موضوعات مزبور به پیمانهٔ وسیعتر دران درج خواهد گردید.

نمونهٔ یك جریده عصری: مدعای ما از جریده درین جا همان اخبارها ئیست که هفتهٔ وار یا ۱۵ روز در ۱۵ روز نشر شده بمانند روز نامه ها از عموم مسائل بحث میراند (۱) یعنی مسلك و موضوع معین ندارد. یك جریدهٔ عصری بقطع از روز نامه خوردتر و از کتب ومجلات عادی بزرگتر بوده کم از کم ۱۵ صفحه و وقایهٔ کاغذی یا مقوائی نازك داشته میباشد. در روی پشتی آن اسم جریده و اگر مصور باشد یك تصویر از جمله تصاویر متعلقهٔ همان شماره چاپ میشود والا بیشتر اوقات دیگر چیزی بر پشتی آن نمی نویسند و در ظهر پشتی شرح اشتراك وقیمت اعلانات وغیره مطالب ضروریه بافهرست مندرجات درج میگردد. صفحهٔ اول جریده بایك کلیشهٔ قشنگ که حاوی نام آن میباشد شروع و در همانجا آدرس دفتر و اسم نگارنده را نیز داخل میکنند. درین قسم جرائد ابتدأ یك مقالهٔ اجتماعی یا اخلاقی و یا علمی را میگیرند و بعد ازان یك مجمل وقائع داخلیه را که درفاصلهٔ نشرجریده به وقوع پیوسته وسپس وقائع خارجهٔ همان مدت را بطوریکه عادت جریده میباشد یعنی یا بشکل وقائع

(۱) جریده هائیکه هفتهٔ دو یا سه بار نشر میشوند، بیشتر در حکم روز نامه میباشند.

و یا با تبصره و تحلیل ، مینو یسند و هر گاه جریده تصویر دار باشد عکس های هر واقعه را که در جمع آوری آن دقت وسعی زیاد بعمل آورده ماشود ، بموقعش طبع مینمایند .

این قسم جرائد گنجایش هر قسم مقالات حاوی نظریات علمی و فنی را داشته و دروقت حاضر بیشتر درموضوع اجتماعیات کل یعنی صلح وجنگ درآنها بحث میشود .

موضوعات تاریخ وتحقیقات علمی و اختراعات و اکتشافات جدیده وافسانه ها و خبر های عجیب وفکاهیات وحفظ الصحه وغیره برای جرائد عصری خیلی موزون میباشد و باید به ترتیب مناسب دران جا داده شود . رومان های مفید را بیشتر درپاورقی نه بلکه درآخر جریده طوری درج میکنند که در وقت حتم ، هر کدام آن از اصل جریده بهآسانی جدا و بصورت کتاب علیحده ترتیب شده بتواند .

اعلانات را بعضاً درضمن مقالات دلچسپ در ورق های علیحده روی کاغذ رنگه و بعضاً درسر و آخر وپشتی انتهای جریده داخل میکنند بطوریکه جلب نظر خوانندگان را بخوبی بنماید .

اسمای نویسندگان مقالات ومآخذ آن ها را به کمال وضوح درسر یا آخر هر مقاله منویسند ، فرقیکه مابین این قسم جرائد وروزنامه جات روزمره در درج وقائع خارجه وداخله موجود است اینست که روزنامه جات وقائع مزبور را هرروز تعقیب نموده وبتدریج تمام گذارشات آن ها را نشر می دهند اما درجریده کلیهٔ جزئیات و تعقیبات مزبور تاجائیکه تعلق به مدت فاصلهٔ نشر دارد یکجا بطور مفصل نشر می یابد .

مقالات مفصل را قسمت‌قسمت درج ودر سر هرکدام نمرهٔ همان‌قسمت ودر حاشیه قسمت های قبل و شماره هائیرا که درآن‌ها نشر یافته ذکر ودر آخرش کلمهٔ « باقی دارد » اضافه مینمایند :

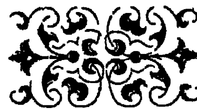
نمونه یك مجله مسلکی : مجلات اگر مسلك ومبحث معینی نداشته باشند تقریباً مانند جرائد معمولی میباشند که درفوق شرح داده شد، بنابران به تعریف مجلات مسلکی می پردازیم : یك مجلهٔ مسلکی خواه دینی ، خواه سیاسی ، خواه اقتصادی وخواه علمی یااجتماعی باشد حاوی ۳۰ تا ۳۰۰ صفحه بوده از ۱۵ روزتا ۳ ماه یك مرتبه نشر می یابد ، اگرمصور باشد پشتی آن حتماً دارای تصویر وتقریباً مانند جرائد مصور مجلل میباشد والا بسیار ساده وسنگین بدون هیچ پیرایهٔ ظاهری ترتیب داده میشود مباحث این قسم مجلات مسلکی البته درداخل همان مسلك ولی متنوع ودارای نظم وترتیب مرغوبی میباشد که خشکی ویك آهنگی موضوع را تااندازهٔ زیاد پنهان ومجله‌را جذاب میسارد وحتماً درآخر آنها یك رومان دلچسپیرا که مفادآن مربوط به مسلك مزبور باشد ، بتدریج نشر می دهند .

یك دستی نگارشات ویك آهنگی انشاء واسلوب درمجلات مسلکی بسیار قابل سفارش است وتاثیرات تبلیغی‌واجتهادی آن را عام وبیشتر میگرداند .

درمضامین این‌مجلات که اکثر اوقات مشکل وغیر مأنوس یاعلمی میباشد ، باید حتی الوسع سعی‌کرده شودکه بشیوهٔ سلیس‌تر وروان‌تری انشاء گردد و معضلات و اصطلاحات بیگانه درموقعش شرح بیابدتاعلاوه برطبقهٔ محدود علاقه مندان‌مسلك مزبور عوام نیزکم وبیش ازآن استفاده نموده بتوانند.

درین قسم مجلات کلیشه های مختلف برای مضامین متنوع آن ترتیب داده وهر قسمت درزیر همان کلیشهٔ مخصوص داخل کرده میشود. نیز بعضی صفحات را که بسبب تمام شدن مقالات سفید می ماند، بواسطهٔ اطلاعات مفیدهٔ کوتاه یا افکار بزرگان وضرب المثل ها یا اشعار پر میکنند وخالی ماندن آن نقص است که بفقر ذخائر ومعلومات نگارنده و بانی ذوقی او حمل میگردد.

اکنون نکات مهمهٔ فن جریده نگاری تا اندازهٔ شرح داده شد بی مناسبت نخواهد بود اگر شرح مختصری نسبت به تاریخچهٔ جریده نگاری و بعضی از جرائد مهمهٔ امروزه بنظر خوانندگان محترم گردد: باقی دارد



جرائد

۱) جرائد آئینه ایست که تطورات مدنی ملل در آن منعکس میگردد.

« ریموند پوانکاره »



۲) جرائد در تربیهٔ عمومی ملل با مدارس رقابت می ورزد.

« دوموزی »

وزیر معارف سابق فرانسه



یك قطعه از قشون پیادهٔ فرقهٔ شاهی روز عید سعید اضحی در حین رسم تعظیم به موکب ذات شهریاری

اصول وقواعد تحقیقات فلسفهٔ

لغات و السنه

- ٦ -

ترجمه وگارش قاری عبدالله خان
عضو انجمن - از سخندان فارس

شین

شین درفارسی بسبب قرب مخرج بحروف ذیل بدل میشود: (۱) به چ مانند کاچی کاشی - چاچی - شاشی - اخچه - لخشه (۲) به سین مانند شارك - سارك (مینا).

آتش: درفصل الف ممدوده بیان کردیم که آتش (فارسی) وهتاشن (سانسکریت) متحد و از یك ریشه اند. شاید - تیج - که در سانسکریت بمعنی روشنی - حرارت، شعله وغیره است باتیش متحدو اتیش مزید علیه تیش باشد بزیادت الف ممدوده بعد اتیش متروك و در استعمال عام آتش مانده باشد یادرسانسکریت نخست آتیج بوده وبعدها تیج گردیده است.

شین فارسی درسانسکریت گاهی آواز ج وگاهی آوازچه میدهد مانند:

کَشف: درفارسی و کَچهچپ درسانسکریت بمعنی سنگ پشت آمده.

شاطر: شاید ازچتر مأخوذ باشد وچنانکه شطرنج ازچترنگ بنا یافته شاطر هم ازچاتر بنا یافته باشد.

گاهی شین فارسی در سانسکریت آواز سین میدهد مانند :

شام : که مقابل آن در سانسکریت سام آمده

شا : در فارسی آب باری و ست ن در سانسکریت غسل کردن را گویند و ظاهر است که غسل از لوازم آب باری است (رجوع به بهار عجم)

نوشادر : را در سانسکریت نرسار گویند .

آشتی : در فارسی بمعنی صلح و آسکتی در سانسکرت بمعنی میلان و خواهش دید و وادید را گویند

گاهی شین فارسی در سانسکریت به کاف بدل می شود .

کندش : فارسی است و کندهك در سانسکریت گوگرد را گویند

اصول مخصوصی از مبادله شین

سه حرف است در سانسکرت که باندك فرق آواز شین میدهد :

۱ ــ حرفی است که خالص آواز ـ ش میدهد

۲ ــ حرفی است نزدیك بآواز شین که با آواز ـ ر ـ وی اندك آمیخته است و در نخست اندك آواز کاف هم میدهد مانند : ـ کش

برشا ، رکها ، بارش :

شطرس .　کهترس　شترس　بمعنی چنر مزه دار

منکاس　منش　منکه　آدم

اینکونه الفاظ در هر شهری از هند بلهجهٔ جداگانه تلفظ میشود و هر کدام بجای خود صحیح باشد و ازین بر می آید که حرف مذکور مادهٔ هر سه آواز است

پس اگر در لفظی از سانسکریت آواز (شین) دهد و در فارسی همان لفظ بوده و بجای شین ، کاف تلفظ شود معلوم است که لفظ یکی است چه از اختلاف این حرف مغائرت در بین دو لفظ ثابت نمیشود زیرا وقتیکه در خانهٔ خود آواز های آن بدل میشود در ملك غیر باید بطریق اولی بدل شود .

(۳) در بعض موقع آواز کاف با این شین در آمیزد و چون در صورت آن اندك تبدیل رو یابد　چار آواز میدهد بقرار ذیل

کش - کهیا - چه و گاهی شین خالص مانند .

لکشمی	لکهیمی	لچهمی	دولت
دکشنا	دکهنا	دچهنا	خیرات
الکش	الکهئی		صاحب نشان
رکشیا	رکهیا		حفاظت
مهکش			
		الکهی	
شیا	.	.	

الفاظ فوق در شهرهای مختلفه هند بلهجه مختلفه تلفظ میشوند و از این می آید که حرف مذکور نیز قابل سه آواز است چنانکه حرفی که در سانسکریت شه خوانده می شود در فارسی بآوارهای مختلفه بدل میشود

پارسی حاصل مصدر از بدن مصدرش در سانسکریت ترشا (ترکهه) آمده ترسات در فارسی موسم معروف و در سانسکرات ترشارت تلفظ می شود مبادلهٔ شین و سین مقتضای طبیعت هم بوده بنابر جهت ترسارت شد و بعد دوم افتاده ترسات گردید

برشکال فارسی و بمعنی برسات و در سانسکریت برش بمعنی بارش و کال بمعنی وقت آمده و برشاکال بمعنی موسم بارش باشد.

خشك : در فارسی و ششك در سانسکریت بیك معنی است وچون در شه سانسکریت اثر کاف موجود بوده و در فارسی كك همیشه آواز ـ خ ـ میدهد از انقلاب زمان و انقلاب مکان در لهجه اش تغیر آمده نخست کشیك و بعد ـ خشك ـ تلفظ شد .

تشنه : در فارسی معروف و ترشنا در سانسکرت بمعنی خواهش و هوس و ترشا وترکها بمعنی تشنه است .

خاشه و خاشاك در فارسی معروف و کشا در سانسکریت بدل آنست .

اشك : در فارسی معروف و اشر و ـ در سانسکریت بدل آن بوده ـ ر ـ حذف گردیده (رجوع لفصل را)

انوشه : در فارسی بچند معنی آمده مانند خوش ، خوشا ، خرم ، شاه نوجوان ، آفرین ، بارك الله وانوکا در سانسکریت بمعنی خوب و عمده استعمال می شود .

گاهی شین واقع در سانسکریت در فارسی آواز سین میدهد .

ستوسر و ستوسه در فارسی و شوتهه در سانسکریت بمعنی عطسه آمده و شتهو ، ستو گردیده مگر معلوم نیست که ـ سر ـ در فارسی زیاده شده یا در اصل بوده و در سانسکریت حذف گشته گاهی کاف عربی و شین در سانسکریت لهجهٔ گاف فارسی وسین در فارسی میگیرد مانند :

مگس رجوع به فصل سین .

بخش در فارسی بهره و پکش در سانسکریت بمعنی حصه و مقدار آمده ـ پ ـ به با

وکاف به خا بدل و پکش بخش گردید وشاید ـ بهاك ـ که سانسکریتی است بخش شده باشد . (رجوع به ـ به ـ)

گاهی حرف مذکور در فارسی تنها آواز شین میدهد مانند : ـ

شیر : بمعنی لبن که در سانسکریت کشیر خوانده و نوشته میشود .

شهد : فارسی در سانسکریت کشودر خوانده و نوشته میشود . معلوم است (را) واقع در لفظ سانسکریت اکثر در فارسی حذف میشود .

ـ کشا ـ در فارسی بچند آواز بدل میشود چنانچه گاهی آواز اصلی آن که کاف و شین است کامل ادا میشود

کشت : درفارسی وکشت در سانسکریت بمعنی زراعت آمده ودرزبان برج باشا کهیت شده .

کش ؛ در فارسی وککشی درسانسکریت بمعنی بغل و پهلو آمده وهمین لفظ است که درزبان برج باشا کوکه گردیده گذشته ازین درعربی در برابر کش کشج (۱) آمده .

کاه : درفارسی معروف و در سانسکریت در برابرآن ککش هست که درتلفظ ککه گشته ودرفارسی ازتغیر لهجه کك بنا یافته وچون ابدال کاف وها باهم عمومیتی دارد مانند .

آملك ـ و ـ آمله ـ وغیره که شده وبزیادت الف کاه صورت گرفته .

تاك را درسانسکربت دراکشا گویند رجوع به فصل ـ ت ـ و ـ ك

(۱) کشج در اصل نسخه بجیم میباشد اما در کتب لغت عربی که در دست است مانند صراح و منجمد ومنتخب بلکه درغیاث هم ماده کشج بجیم اصلا نیامده بلکه کشح به حاء حطی بمعنی تهیگاه آمده شاید نوشتن کشح را به جیم سهو کاتب بوده باشد اگرچه ابدال ها به جیم موئدآنست که کشج به بجیم باشد . مترجم

غ

آوازغین بکام ودهان اهالی هند مخالفت دارد واشخاص بی تعلیم عوض غین گاف تلفظ میکنند. علمای علم زبان غین وگاف را درمزاج یکسان میدانند چه درخود فارسی غین آواز گاف رانیز میدهد وچون گاف واقع در بعض الفاظ سانسکریت به غین بدل شود بلفظ فارسی مطابق میشود یا اندك فرق در بین می ماند ودرنتیجه ثابت میشود که دراصل هردو یکی بودهٔ ودراثر اختلاف محیط لهجه وآواز هریك بدل گشته.

داغ: درفاسی اثر ونشان سوختگی یا بمعنی مطلق نشان آمده وداگه درسانسکریت بهمین معنی است

کلاغ: درفارسی وکاك درسانسکریت بمعنی زاغ وآوازآن رادرفارسی کاغ کاغ میگویند

شغال وشگال: درفارسی جانور معروف ودر سانسکریت در برابر آن شری گال آمده

میغ: درفارسی ومیگه درسانسکریت بمعنی ابر هست.

آغاز: (رجوع به الف ممدوده)

آروغ: معروف ودرسانسکریت ـ ادگار ـ گویند

ف

فا مخصوص زبان فارسی است اهل هند مخرج آن ندارند ودرعوض آن پ تلفظ میکنند بلکه درخود فارسی فا اکثر به ـ پ ـ بدل میشود مانند: سفید وسپید وفرمودن وپرمودن وچون ازین اختلاف درفارسی نقصی دراتحاد لفظ نمی آید باید درسانسکریت نیز نقص اتحاد لفظ نگردد.

سرشف : درفارسی معروف وسرشپ درسانسکریت بمعنی آنست .

فرمان . لفظ فارسی است وپرمان درسانسکریت بمعنی سند آمده

افیون ایبون هپیون هرسه فارسی وآهی بهن درسانسکریت دربرابر آن آمده آهی بمعنی مار و بهن بمعنی کف ومعنی ترکیبی آن کف مار وچون افیون بصورت کف ازبتهٔ کوکنار بیرون می شود ورنگش سیاه بوده کیف ونشه هم دارد باین اسم مسمی گردید .

آفت : ظاهرا لفظ عربی مینماید ودرسانسکریت ـ آپت بهمین معنی است و حقیقة عربی نبوده

بلکه آصلاً آکفت بوده درفارسی قدیم یا پهلوی وارد خیل کشتن درعربی آفت و یاعاهت گشته اما اصل افظ درفارسی متروك ودرعربی از نو زندگی گرفته و تا امروز که ۱۲ قرن میگذرد همانطور استعمالش شیوع دارد (رجوع به فصل ك)

فرتاب : درفارسی فرو شکوه ـ و ـ پرتاب درسانسکریت جاه وجلال و اقبال وقهر وعصب را گویند .

فرشاد : درفارسی قدیم تحفه ، نذرانه وتبرك را گویند و درسانسکریت ـ پرساد ـ تلفظ میشود

فسان افسان : درفارسی و باشان درسانسکریت بمعنی بلوسنك آمده .

کافور را درسانسکریت کرپور گویند .

کف : درفارسی معروف ، تیك چند بهار میگوید : کپه درسانسکریت ماده بلغم را میگویند بجهتی که کف میباشد و ازین برمی آید که هر دولفظ دراصل یکی است .

کشف : درفارسی و کچه چپ درسانسکریت بمعنی سنگ دشت است (رجوع به فصل شین)

نیلوفر را درسانسکریت نیلوت پل گویند.

گاهی - بهـ - سانسکریت درفارسی آواز فامید هد مانند:

ناف : که در برابر آن درسانسکریت نابهی آمده .

ق

ازحروف عربی است. خاك هندلهجهٔ قاف ندارد وکاف واقع درلفظ سانسکریت درلهجهٔ عرب به قاف بدل میشود مانند:

مقیش که اصلاً لفظی است سانسکریتی و میکش کیش بوده میکش بمعنی تار شعاعی آفتاب وکیش بمعنی موی سر ومیکش کیش یعنی موی شعاعی. طرفه آنکه محقق هند صاحب بهارعجم مقیش را لفظ عربی الاصل پنداشته امانگفته‌که اصل وماخذ آن کدام لفظ است مؤلف غیاث اللغت نیز از بهار عجم نقل کرده و درشرح وبسط آن راه تکلف بیموده.

آذقه لفظ عربی است. کتب لغت مینویسند که آذقه لفظ مرکب است از آب - دقه - مگر ظاهر آنست که معرب اجیوکا باشد

سرادق : لفظ عربی است یعنی پرده‌وچون درسانسکریت سراد یعنی پرده آمده چنان می‌نماید که سرادق معرب ازسراد باشد.

ك

کاف درفارسی بسبب قرب مخرج مائل بابدال چند حرف است وظهور اثر مذکور درسانسکریت هم بیجانخواهد بود چانچه کهـ سانسکریت آواز کاف میدهد.

کان: درفارسی معروف وکهان درسانسکریت مقابل آنست وآنرا کهنی نیز گویند.

کنج درفارسی بمعنی گوشه ودرسانسکریت بمعنی حاوی - وسقف پوشش شده مسدود وجای بند را گویند.

ناك را درسانسکریت دراکشا ـ گویند وچون کشادر خود سانسکریت گاهی آوارکهیا را میدهد اگر در سانسکریت به کاف بدل شود چندان دور نمی نماید.

کاه : درسانسکریت ککش تلفظ میشود چنانکه درسابق مذکور شد

گاهی کاف واقع درکلمه سانسکریت درفارسی حذف می شود . مانند .

موش که فارسی‌است ودرسانسکریت موشك میگویند وموش درزبان مذکور بمعنی دزد آمده از اینجا که این حیوان هم دزد است باین نام موسوم شد چه کاف درسانسکریت بمعنی وصفیت دلالت میکند مانند ـ لك ـ درآخر کند هك

نال : درفارسی ونالك درسانسکریت بمعنی نی میان تهی آمده

اگفت : درفارسی وآپت درسانسکریت بمعنی آفت است معلوم نیست که کاف دراصل لغت بوده درسانسکریت حذف گشته یا دراصل نبوده ودرفارسی زیاده آمده (رجوع به فصل ف)

دتو ـ نددرفارسی‌و ـ هکت‌درسانسکریت‌ـخشکه‌بالا و را گویند. (رجوع‌به‌فصل ی)

گ

چنانچه گفتیم گه سانسکریت درفارسی گ خالص تلفظ میشود مانند :

گرم : درفارسی اسم صفت وگهرم درسانسکریت بمعنی گرمی ودرزدن ترجمه باشد لهجه اش بدل وگهام گردیده

گبسو فارسی است و کبش سانسکریتی . (رجوع به فصل سین)

مگس فارسی ومکشیکا درسانسکریت است . (رجوع به فصل سین مهمله)

انگژ ـ انکش (رجوع به فصل ژ)

گاهی کاف سانسکریت کاف فارسی تلفظ می شود مانند :

شگون‌درفارسی‌و شکن‌درسانسکریت‌که اول‌کاف‌فارسی ودوم‌کاف‌عربی‌است

ل

لام درتلفظ صاف وملائم میباشد و بسبب قرب مخرج ومناسبت طبع با ـ را ـ بدل میشود مانند:

بالان که لفظ فارسی است ودرسانسکریت پریان وپلیان نیز آمده .

م

میم بسبب قرب مخرج و تاثر قرب جوار درفارسی بچند حرف بدل میشود ازانجمله است نون مانند :

کجیم وکجین ونام ونان

وچون در نون مادهٔ غنه نیز موجود است وقتیکه بابعد از نون بیاید نون میم نوشته میشود مانند کنند کمند اما درجاش نون نوشته ومیم تلفظ میشود دم ـ دراصل دنب بوده ودراثر آن دهوم که لفظ سانسکریت است دوزبان زرح باشا دهوان گردیده

خم وخنب درفارسی وکنبه درسانسکریت بیك معنی است .

شام درفارسی معروف ودرسانسکریت سانی نوشته وسائمك تلفظ میشود وعلمای هنود دکن سائم میگویند شاد ـ دراثر نقل زبان فارسی شام گشته یا اصل لفظ چیز دیگر بوده وبا ختلاف لهجه درسانسکریت سائمك ودرفارسی ـ شام ودردکن سائم تلفظ میشود

کم درفارسی ضد اسیار وـ کن ـ درسانسکرت ریزه را گویند

گرم سوب درفارسی وگرپه سوپ درسانسکریت رحتی را گویند که باقت آن ازنخ وابریشم مخلوط باشد (رجوع بحذف ـ ر ـ)



یکی از معاونین وزیر معارف جاپان سیمامو را در انجمن نشر قران کریم نطق تبریکیه ایراد میکند

شباهت و تقلید در موجودات

ترجمه و نگارش سیدقاسم خان رشتیا



عالم خلقت از بس وسیع و سلسلهٔ موجودات دامنه دار و لایتناهی است ، انسان فکر می کند که باید شباهات زیادی در بین مخلوقات زنده جان و غیر آن ملاحظه نماید حالانکه باوجود این به ندرت اتفاق می‌افتد که شباهت تام چه ، بلکه شباهت زیادی را نیز بین دو موجود کشف بکنند وهمین سبب است که اگر کدام وقت دو شی را باهم بسیار مانند و شبیه می بینند ، خیلی متعجب میشود و آن را فوق العاده وعجیب تصور مینماید درحالیکه بایست شباهت ها از اختلافات ، ساده تر و قدرتی بنظر بیایند اما یافتن شباهت تام غیرممکن و تاامروز که هزارها سال ازعمر بشر میگذرد بی سابقه است و به همین مناسبت عموماً شباحت را عبارت از نزدیکی در شکل وصورت وغیره صفات و خواص می دانند . و اگر یکنفر را باشخصی دیگر در نمایش ظاهری قریب به بینیم ، فوراً حکم شباهت تام را مابین آنها مینمائیم حالانکه هرگاه بنظر بسیار سطحی نیز درآنها نگاه بکنیم، اختلافات بارزو بزرگی را مشاهده خواهیم نمود که معنی شباهت و همرنگی ومانندبودن را کاملاً غلط ثابت خواهد کرد .

بهر حال نظرا انسان همرنگی کامل را ندیده و بنابران نزدیکی ها وشباهت های جزئی را بطور عادت ، توافق تام می بینند . از اینجا است که در میان انسان ها اشخاص همرنگ بسیار پیدا میشود و قسمت کلی گفتگوهای عادی را همین مسئلهٔ شباهت ویکرنگی اشغال مینماید . چنانچه اخیراً شخصی را در امریکا یافتند که

باحان دلنگر دزد معروف کمال شباهت را داشت و اگر وضع عمومی آنها بز ر
نطر گرفته مدشد نر دیکی زیادی بس آن دو بعر ملاحظه مپیوست عجب ترانیکه
اس شخص درمدت شهرت دلنگر چندین بار بعوض آن درد، تعقیب و بیش
ار دو بار به اثر همین اشتباه مجروح شده و فقط وقتی هویت حقیقی او مکشوف
گردید که دلنگر کشته شد آنگاه همین شباهت که مدتها اسباب بد بختی اورا فراهم
ساحته بود، موجب خوشبختی اش گردید ریرا شرکت های فلم برای بفکر
ترتیب دادن فلم کار نامه های جان دلنگر افتاده بهتر ار او کسی را جهت باری
کردن رول دلنگر بیافتند و یاران اورا در بدل مبالغ کلی اجیر ساختند و فلم
ساز گردید اکنون که فلم درامریکا معرض تماشا گذاشته شده است هیچکس
باور کرده بمتواند که باریگر صحنه و عامل این کار نامه ها بعیر ارخود دلنگر
کسی دیگری باشد، چنانچه تاکنون چندین بار خود اورا درصحنهٔ سینما برای
تماشا و اتقان مردمان آورده اند   خلاصه شباهت های انسانی اگرچه
هیچ وقت کامل بوده و نمیباشد، معهذا اسباب اشتباه انظار را فراهم میسازد
و حیرت انگیز تصور میشود.

نظیر این در بین حیوانات نیر شباهت های قریبی وجود دارد که اغلب انسان ها
نیر باوجود قوهٔ محاکه رياد نطر وسیع خویش در مورد آنها خطا میکنند وجود
حیوانات راهمیشه در اشتباه می اندازد مثلاً اخیراً در پاریس یك اسپ بسیار
معروف، اکه دراکثر مسابقه های بین المللی نمرهٔ اول برآمده (هالانکور) نام
داشت، دو، و ریش ارمسابقه بمهارت عجیبی دردیدند وعوضش یك اسپ دیگری را
که در رنگ و اندام وغیره مشخصات باهالانکور خیلی نزدیك بود، گذاشتند
بطوریکه دردورور مربور باوجوداینکه اسپ را برای مسابقه تیار میکردند، حتی

صاحبانش بدل شدن آن را ملتفت نشده فقط در وقت دواندن حقیقت دستگیر شان گردید زیرا (هالانکور) درو عی بر خلاف انتظار از همه اسپ ها عقب مانده وقت ختم مسابقه پس از تفحص زیاد حقیقت معلوم شد.

این قسم شباهات در حیوانات زیاد دیده شده، خصوصاً در سگها و گوسفند ها وغیره که هر روزه دعاوی زیادی نسبت به آنها به وجود می آید شباهت حیوانات طوریست که خود حیوانات نیز به اشتباه می افتند مثلاً گوسفند ها با وجود اینکه چوچه مادر خود و مادر چوچهٔ خود را بواسطهٔ یك حس مخصوص، از میان هزار ها همنوعان و همرنگان می شناسند باز اوقات غلط میکنند و خیلی دیر بعد به غلطی خود ملتفت میگردند بقسمیکه بسیار اتفاق افتاده که چوچهٔ یك گوسفند مدت یك شبانروز را بیك میش دیگر شیر خورده وهر دو در اشتباه مانده اند

در نباتات وجمادات نیز شباهت های زیادی وجود دارد و اغلب اوقات انسان را بحیرت دوچار میسازد مثلاً کندهٔ یك درخت با درخت دیگر و یا شکل یك سنگ با سنگ دیگر یا شباهت جدوار با (نقش) و یا بالآخره منظرهٔ عمومی یك نقطه با نقطهٔ دیگر بحدی نزدیك وشبیه میباشند که تفکر در کیفیت این همرنگی و نزدیکی رموز پیچیدهٔ عالم طبیعت را آشکار و قدرت بی انتهای خلاق عظیم را بنظر بیننده مجسم میسازد

اما یك نوع شباهت دیگری در بین مخلوقات زنده وجود دارد که آن را علمای طبیعی میمی تیسم Mimetısme (۱) مینامند و آن را یك امتیاز مخصوص و فوق العاده می دانند این شباهت در بین حیوانات مختلفه از قبیل حشرات، پروانه ها و نباتات رگها، شاخه ها یا زمین موجود است ومطالعهٔ آن خیلی شگفت انگیز میشد

(۱) می میتیسم شباهتی که موجودات زنده خواه با محیطی که در آن زندگی میکنند میکنند و خواه با انواعی که بهتر از آنها است وتطفیل آن زندگی میکنند

اکثر پروانه های خوشرنگ که بنام شب پره معروف اند ودرمیان گلها پرواز میکنند، شکل ورنگ شان طوریست که دروقت نشستن روی برگ ها یا گلها، هیچ فرقی میان آنها ونباتات مزبور بنظر نمیرسد وکسیکه مشغول تماشا است دفعةً ملتفت میگردد که شب پرهٔ قشنگ درمیان یك گل نشسته نقسم اسرار آمیزی معدوم گردید وهر چند بدقت تفحص میکند دیگر آن پرنده زیبا را نمی یابد حقیقت اینست که رنگ جسم وبالهای قشنگ او با رنگ اغلب گلهائیکه دائما بالای شان درپرواز میباشد، مانند بوده، تشخیص نمیشود همچنین یك نوع حشرهٔ بالدار دیگر است که درممالك آسیائی بکثرت یافت شده، شکل آن از برگ خشك هیچ فرقی نمیکند. وقتیکه بالهای فراخ خود را بهم یکجا کرده در روی شاخی می نشیند، بالهایش باردههای متعدد خود مثل رگهای برگ و سر ودم باریکش بعینه نوك وبن برگ خشك را بنظر تجسم میدهد، نکتهٔ قابل تعجب اینست که رنگ سبز بالهای این حیوان مانند رنگ برگها از اثر مادهٔ کلوروفیل Chlorophylle (۱) میباشد؟

« میشله » نویسنده و فیلسوف معروف فرانسه در یکی از کتب خود از زبان حشرات میگوید: « ما ها بذات خود تمام طبیعت را تشکیل میدهیم: اگر او معدوم میشود بازیگران صحنهٔ آن ما خواهیم بود زیب وزینت ما بحدی است که (ملکهٔ جمال) هرگز مثل آنرا ندیده، در زمین و درهوا گشت وگذار کرده میتوانیم زیرا هم پای داریم وهم بال، گاهی مثل نباتات میشویم بطوریکه کسی فرق ما کرده نمیتواند وگاهی شکل چوب میدرآئیم وخلاصه هیچ چیزی در دنیا نیست که تقلید آنرا نکنیم حتی آواره خوانیهای انسانرا میآموزیم .. »

(۱) کلوروفیل مادهٔ که برگهای نباتات را رنگ سبز میدهد ودر شیرهٔ نباتی موجود میباشد

یك قسم حشرهٔ درار دیگری وجود دارد که از روی ساختمان جسمی خود با شاخچهٔ درختان هیچ تفاوتی نمیکند بدنش طولانی و برنگ زرد قهوه ئی مثل شاخه های کوچك است و با خالهای زیادی پوشیده شده که این شباهت را تکمیل می نماید. آنچه اسباب اشتباه را زیاد می‌سازد ، اینست که در روی شاخه های کوچك کوچك پشه خانه و غیره ساعت ها بیحرکت می‌ماند .

« جنرویر » Jenner Weir عالم انگلیسی در یاد داشت های خود می نویسد : « پس از آنکه مدت سی سال عمر خود را در مطالعهٔ حشرات صرف کرده بودم ، باز هم در مورد این حشرهٔ عجیب باشتباه افتادم . و از دیدن آن گمان نمودم که این شاخهٔ اضافه از نظرم مانده بنابران قیچی را گرفتم و می خواستم آنرا قطع کنم که ناگاه شاخهٔ خیالی بحرکت درآمد . دیدم حشره است که ۲ کملك درازی دارد آنوقت او را گذاشتم که دوباره روی شاخه ها قرار گرفت وخودم رفته چندین نفر از اهل خانه را آورده برای شان گفتم درین حصه شاخ اضافه اگر از نظر من مانده باشد پیدا کنید هر یك نمونهٔ خود آن را خیال شاخهٔ درخت کرده نشان می دادند . . . »

اما از همه عجیب تر « چوب‌های متحرك » است که حشراتی از جنب وادهٔ (فاسمید) Phasmides بوده ، بیشتر در مناطق گرم زندگی‌میکنند . این حشرات که اندام بزرگی داشته طول بعضی از آنها به ۳۰ سانتیمتر میرسد ، در نظر اول کسی را که پیشتر آنهارا ندیده ، دوچار تعجب بیحدی میگرداند ، چنانچه تعجب مزبور از اسم آن نیز هویداست . (فسم) در یونانی معنی شبح یاهیکل وهمی .. فسم ها نه پر هـای کاه یا خس و بعضاً به شاخچه های درختان شباهت تام دارند . تن شان باریك وکشیده و فقط در حد اتصال اعضا متورم میباشد . بعضی از انواع آن

دوباله و برخی دیگر ٤ بال دارند وگاهگاهی پاها و روی جسم آنها ازیت خار مانندی پوشیده است که شباهت شان را با شاخسارها کامل میسازد. این حیوانات عجیب آرامش تامی دارند زیرا روزها خوابیده باساقه های باریك نباتات یکی میشوند وشبها درانجا به چرا می پردازند

میمینیسم حقیقی: بهترین مظاهر میمتیسم درعالم حیوانات، آن جانورانی میباشند که درحقیقت کاملاً بی ضرر بوده، شکل دهشتناك وترس آوری بخود میگیرند وچنان وانمود میکنند که وسائل دفاعیهٔ خطرناکی دارند. این حیوانات درحقیقت، اجناس ضعیف ومحجوبی هستند که بطور غیر شعوری این بازیهای شگفت انگیزرا اجرا میکنند.

« دومیریل » Duméril طبیعی دان معروف که مطالعات وسیعی درباب مارها نموده، روزی درجنگل بواسطهٔ ماری که بخیال مارعلفی بی زهر گرفته بود، گزیده شد ازاینجا میتوان فهمید که مشابهت های رنگ وشکل واندام در مابین دوجنس چقدر کامل میباشد.

بعضی از کرمهای نباتات که اندام طولانی دارند، ودرمیان شاخسار بته ها زیست میکنند، وقتیکه کدام پرنده یاکدام شلند برای صید شان نزدیك میشود دفعهً سر خود را برگردانده روی پشت خود پهلوی دودانه خال براقی که درانجا موجود است، میگذارند و به اینقسم آن دوخال در سر او مثل چشمان مار می درخشد ومهاجم را فرار می دهد.

(گی مارشل) Guy marshall طبیعی دان معروف انگلیس، قصه میکند که (وقتی این جانورهای عجیب را بطرف بوزینه هایش کردم، باوجود آنکه خوردی جسم آن واختلافش را بامار می دیدند، سخت ترسیده فرار کردند... »

مار آبی که در بالا ذکر آن شد، و در ممالك آسیا و تمام دنیای قدیم یافت میشود، درحقیقت نقل مارهای کلفت و خطرناك دنیای جدید (امریکا) است که برخلاف زهر مهلك آنها، نیش و زهر قطعاً ندارد. باقی شکل، رنگ، اندام و رفتار و حرکات یکی از دیگر هیچ فرقی نمیکند. چنانچه امروز درسینماها وقتی می خواهند مجادلهٔ انسان را با مارهای مدهش (بوآ) Boa نشان بدهند، این مارهای آبی را که درگر ماروی علف ها نزدیك دریاها بکثرت مشاهده میشود، استعمال میکنند. و نیز بسا اتفاق افتاده که اشخاص دلاور و با جبر، از دیدن آنها به اشتباه افتاده حرکات ترسنده و مضحك از ایشان سر زده است که بعدها خیلی خجالت کشیده اند. در ماه های بهار (ثور و جوزا)، یك زنبور بزرگ شبیه گاو زنبور با بدن مخطط بصواری وطلائی و بالهای نرنجی رنگ شفاف از درخت های چنار پائین شده با صدای تندی از بالای سر انسان عبور میکند. از آن هیچ نترسید زیرا زنبور نه بلکه یك پروانهٔ عادی بی ضرر است که این چنین تقلید زنبور را میکند و (سیزی آپی فورم) Sésie Apiforme نام دارد.

همچنین یك حشرهٔ زنبور مانندی زرگی که در تیرماه در منازل پیدا شده رنگ سیاه و بنکس شدیدی دارد (و مردم ما آن را «بورا» مینامند)، انسان را خیلی میترساند و چون شانه خود را بسر و روی شخص پرتاب میکند، جرئت مصنوعی او که بیشتر ناشی از تاثیر نور چراغ است، آن را خطرناك نشان میدهد. حالانکه در حقیقت غیر از یك مگس بزرگ چیز دیگر نیست و هیچ قسم زهر و گزند ندارد.

در عالم نباتات نیز مشابهت های غیر عادی بنظر می رسد. مثلاً مشابهت زیاد بتهٔ سوزنك (که عوام آتشك مینامند و بدن انسان از تماس آن درد و خارش پیدا میکند) و یك گیاه خودروی دیگر که (گزنه) یا (سوزنك سفید) نام دارد. بتهٔ هردو ورنگ آنها یکی،

برگهای شان یك قسم دندانه دار است فقط گلهای آنها باهم اختلاف دارد زیرا گل سوزنك سرو کوچك و تقریباً غیر مرئی و بر خلاف گل گربه سفید و بزرگ میباشد این شباهت بحدی موثر است که اکثر حیوانات گربه را خیال سوزنك کرده نمیخورند و انسان هم اکثر اوقات اشتباه نموده از دست زدن به بتهٔ گربه احتراز مینماید.

تغییر شکل دادن اختیاری : حیوانات را که تا اینجا ذکر کردیم و شباهت شان را با همجنسان یا اجناس بیگانهٔ حیوان و نبات وجماد و بالآخر تقلید های آنهارا شرح دادیم، این شباهت وتقلید درآنها اختیاری وشعوری نبوده بلکه تاثیرات خارجی و بیشتر میمیتیسم دران دخل داشته است. اکنون ازآن حیواناتی سخن میرانیم که در تماشاگاه عالم حیوانات رول جداگانهٔ بازی میکنند: اینهاخود شان شکل و وضعیت خودرا تغییر میدهند.

اگر یکی از حیوانات ۸ پا (خرطوم دریائی وامثال آن) را از لانه اش بیرون آورده، روی ریگ زار ساحل بیند ازید، بلافاصله خودرا پهن کرده همراه بازو های متعددخویش شروع به سنگ چینی روی بدن خود مینماید و دریك لحظه طوری بمهارت خودرا زیر سنگچل ها پنهان میسارد که دیگر تمیز دادن او مشکل خواهد بود.

نظر این اکثر اوقات وقتیکه در میان سبزه زار ها قدم بزنید، گاوله های کف مانند زیبا ئی را مشاهده خواهید کرد که بدون شك بیشتر اوقات، منشأ آن را نمیدانید. این حباب های خوشنما عمل یك حشرهٔ علفی کوچکی است که درساختمان جسمی خود باچرچره شباهت دارد وازین شیرهٔ نباتات را جذب میکند، حصهٔ اضافهٔ آنرا اینطور پوقانه ها تیار کرده خودرا دربین آن پنهان ومحفوظ میسازد

همچنین ، خارچنگ های عادی درپنهان ساختن خود مهارت زیادی دارند به اینقسم که اکثر اوقات ارجامنك نقه واسفنج آبی وغیره نباتات وریشه هائی که درآنها بکثرت یافت میشود برای خود پوش کلفت و مطمئن تیار کرده دران بسر می برند ودرین حال به سنگ های جوی که پوشیده ازهمین اشیأ میباشد ، اشتباه میشوند بطوریکه ماهی های بزرگ وشکار چیان آن ها را کشف کرده نمیتوانند . این عملیات آنها بواسطهٔ دائرهٔ حرکت وسیع نیش ها وغدد پهلوی دهن شان که یك نوع مادهٔ چسبناك خارج کرده روی اشیأ مزبور را برای مزید شباهت اندود میکنند وبالآخره ذریعهٔ بت های درشتیکه بر پشت خارچنگ ها موجود میباشد ، تسهیل می یابد .

شعور این حیوان بسیار قابل حیرت است زیرا دروقتیکه لوازم مزبور برایش میسر نشود ، ازچیزهای دیگر مثل سنگ ریزه ها وغیره برای پوشاندن خود کار میگیرد .

مجربیت می میتیسم : مجموعی این کیفیاتی که ذکرکردیم ، بسیار حیرت آوراست ودرین هیچ جای شك نیست که اکثر اوقات موجوداتیکه اینقسم خصائص رنگ وشباهت را دارند ، ازآن فائدهٔ یقینی نمیگیرند .

ولی مبالغه نباید کرد . مجربیت شباهت و تغییر شکل بنظرما انسانها که حواس محدود داریم کامل وثابت معلوم میشود ، اما فراموش نباید کرد که مجربیت مزبور همیشه به تیری حواس ودقت مهاجم تعلق دارد .

موش صحرائی بواسطهٔ نزدیکی رنگ خود با رنگ زمین بنظرما محفوظ واز شر دشمنان مصئون مینماید ، معهذا پرندهٔ شکاری اورا ازنقاط بلند فضا دیده خود را برسرش می اندازد . . .

این قسم حرکات آنها ، تاثیر قطعی ندارد مگر در حالیکه حیوان وضع طبیعی خود را حفظ کرده و یا حرکاتش بقدر کافی آهسته وکم باشند تا بینندده خبر دار نشود . اما این کار همیشه امکان ندارد . بنابران شب پرهٔ خاکی شکل که رنگش به پوست درختان شباهت زیاد دارد فقط در صورتی غیر مرئی و اسباب اشتباه را فراهم نموده میتواند که روی یك ساقهٔ درخت آرام و بی حرکت بنشیند . لاکن همیشه اینقسم نیست

در خاتمه بحث این سوال پیدا میشود که آیا این صورتهای مختلفهٔ میمیتیسم اثر یك امتیاز آهسته قدرتی به نفع بعضی اجناس موجودات است یا اینکه اتفاقات محض میباشند ؟

اینهم یکی از آن مسائلیست که بمانند چندین مسائل دیگر متعلق به حیات ، همیشه زیر بحث بوده ، هرگز فیصله نخواهد یافت !





ملکهٔ مسلمانها در مانچوکو عایشه خانم ـ خانم پرس پوکوان ـ علی ابن برادر امپراطور مانچوکو ـ ملکه از دست رئیس جمعیت اسلامیه که محمد عبدالحی قربانعلی باشد قران کریم را می ستاند و می بوسد .



مجذوب کابلی

(متوفی) در سنه ۱۳۰۸ شمسی

مجذوب که مشهور به حافظ جی صاحب مجذوب است یکی از شعرای باذوق و سوخته حالی بوده و تمام معنی از جهان وجهانیان وارسته وعمری را درعالم آرادگی وفارغ ازما ومن بسر برده است، واز همه بیشتر باقتفا وتتبع روش حضرت بیدل مایل بوده، واغلب اشعار او بیر همان سبك است، اینك یك غزل او را که استقبال غزل حضرت میرزا صاحب بیدل سروده با غزل جناب میرزا بنظر خواننده گان محترم عرضه میداریم: ـ

اشعار

حضرت میرزا بیدل

ای برگست حیا کدهٔ صبح وحنك هم | سار عزال رام تو حشم داسك هم
دساله های ارؤت از دل گدشته است | می آید از کمان تو کار خدنك هم
رنگی لباس چه مقدار دل کش است | گل کرده است این هوس از طبع سنگ هم
تنها نه دف ز حلقه بگوشان بزم تو است | دارد سری بفکر سجود تو چنك هم
راه ردن ز خصم مبدار عجزی است | پیداست این ادا ده کمین از تفنگ هم

درگلشنی که عرض خرام تو داده اند
محمل بدوش بوی گل است آب ورنگ هم

گویند در بساط وفا عجز می خرند
ای اهل ناز یاد من دل بتنگ هم

خلقی بیاد چشم تو زنار بسته است
کفری باین کمال ندارد فرنگ هم

بیدل مباد منکر جام تهی شوی
دارد حضور قلقل مینا ترنگ هم

مجذوب

گاهی بخویش صلح کنم گه بجنگ هم
آخر شدم زدست تو ایدل ملنگ هم

رحمی بحال ما بنما ای بهار طبع
تا کی چو غنحه داشتم دل بجنگ هم

صهبا برست ساغر جشم تو تا شدم
از نشهٔ شراب گذشتیم و بنگ هم

موزونی قد تو علم زد بدلبری
شمشاد و سرو منفعل است و خدنگ هم

تا دیده ام حنای سر انگشت دست او
دارد بهار خاطر ما گل بچنگ هم

از وضع بینوائی ما دل مکن ملول
نبود شکستن دل ما را ترنگ هم

مجذوب را مدد ز بزرگان رسیده است
از حبیب غنچه بوی بهار است ورنگ هم



اشقری

صوفی غلام نبی متخلص به (اشقری) از صاحبان ذوق و دارای قریحهٔ ادبی است که درشور بازار کابل حرفه وسکونت دارد، گرچه شاعر موصوف درسرودن اشعار سابقه دارد، ولی تا حالا نمونهٔ اشعاروی را بدست نداشتیم اینك غزل آتی را که به این تازگی سروده و بمجله کابل ارسالداشته بنظر قارئین میرسانیم:

همسر سرو قدت نی در نیستان نشکند
ساغر عمرت زگردش‌های دوران نشکند

نست هرگل که با رخسار زیبایت رسد
تا قیامت رنگ آنگل در گلستان نشکند

آنچنان عهدیکه با حسن توعشقم بسته است
جان من مانند پیمان تو آسان نشکند

گرمی بازار این شیرین لبان از حد گذشت
رفته رفته قیمت لعل بدخشان نشکند

مختلف افتاده از بس رسم واوضاع جهان
نیست منظور نظر آنکس که پیمان نشکند

از جفا و جورشان سودی فراوان برده ام
تا ابد بازار ناز نازنینان نشکند

کام دل حاصل نمودن از فلك آسان مگیر
کی دهد حلوا بما تا یکدو دندان نشکند

واصل

نگارش ص محمد سرور خان سر کاتب
شعبهٔ جنگلات وزارت تجارت

مرحوم میرزا محمدنبی خان دبیر الملك متخلص به (واصل) را غالب معمرین وطن دیده وازحالات وسوانح این شاعر بلند قریحه ومرد فاضل اطلاعاتی دارند !

واصل درسال ١٢٤٤ هجری درده افغانان کابل متولد وبهمین نقطه در حیات خود سکونت داشت پدرمرحومش محمدهاشم خان ازجملهٔ نجبای کابل بشمار میرفت .

تحصیلات فارسی ، عربی ، دینی را بخود کابل نزد علمای متبحر کرده خط و اصول نویسنده گی را ازپدرودیگراساتیذماهر مرکز حاصل نموده بود ولی ازعهد صباوت بشعروادبیات ذوقی داشته ومنظوماتی سروده ازنظر اساتیذکابل میگذرانید .

هر چند تا آخر عمر شعر و شاعری پیشهٔ مرحوم قرار نگرفته و بکارهای دیوانی مخصوصاً درعهدامیر عبد الرحمن خان بعهدهٔ دبیرالملکی موقعیت داشت ولی بازهم قریحهٔ بلند وذوق نفیس او گاهی بسرودن اشعار وادارش مینمود گرچه مجموعهٔ ادبیات ومنظومات این شاعر فقید وطن بطور مکمل دردست نیست ولی غالباً اشعارآبدارآن بطور متشتت درنزد بعضی ازاهالی وطن موجود است ! چنانچه یك حصه ازاشعار او که هنوز بطبع نرسیده نزد نویسنده میباشد .

مرحوم واصل قراریکه معروف است درحسن حفظه فوق العاده گی داشت چنانچهٔ عریضهٔ ارهندبدربار اعلیحضرت امیر شیرعلی خان بیوسته و واصل آنرا بنزد میرزا محمد محسن خان دبیر یکبار ملاحظه کرده بود ، تناقاً آن عریضه مفقود

شده وروزی مضمون و موضوع آن طرف احتیاج واقع و میرزا محمدحسن‌خان دبیر ازین قضیه دلتنگی داشت واصل که مصاحب ودوست دبیر بود ملتفت این مطلب شده فوراً بهمان خط واسلوب ومضمون مکتوبی ازامداد حافظهٔ خود نوشته بدبیر داد که بعد ازپیدا شدن اصل مکتوب اصل ونقل تفاوتی نمینمود .

میرزا محمدنبی‌خان واصل درحسن‌قریحه ، فهم‌وذکاوت‌وخوبی‌حافظه‌از اشخاص ممتاز ومردان بزرگ اواخرقرن ۱۹ وطن بشمار میرود .

اخیراً این شاعر شیوای وطن بسن ۵۶ سالگی در حدود ۱۳۰۹ قمری بکابل وفات نمود ازآثار نثر او که فعلاً بدست یکی ازهموطنان است کتابچه کوچکی است که وقایع یومیه دربار وگذارش خانواده شاهی عهد امیر شیر علی خان را نوشته است .

نمونهٔ اشعار این شاعر مرحوم این است :

روش حضرت خواجهٔ شیراز :

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
مست ازمی و میخوران از نرگس مستش مست

حافظ

واصل :

ازمیکده درستان آمد سحری سرمست — آن فتنهٔ هشیاران پیمانهٔ می در دست
بی غالیه گیسویش چون سنبل تر خوشبو — بیمنت می چشمش چون نرگس شهلا مست
در عربده با مردم چشمان سیه مستش — آن تیغ‌وسنان‌درکف این‌ترو کمان دردست
از نسبت ابرویش کم ز مهٔ نو بالا — وز شهرت بالایش آوازهٔ طوبی پست
ازخجلت‌آن خورشید بنشست‌چواو برخاست — درخدمت اوشمشاد برخاست چواو بنشست
جانها میان بربست هرگه که کمر بکشاد — دلها بفغان بکشاد هردم که میان بربست
گرجام‌جهان بین شد برطلعت او خندید — ور باده مصفا گشت اندر لب او پیوست
گر غازه دلارا شد بر چهرهٔ او جاکرد — ور سرمه عزیز افتاد بر دیدهٔ او بنشست
تاصورت‌آن بت را واصل بخیال‌آورد — از کعبهٔ دل یکسر بتهای هوس بشکست



بعد از مجلس نشر قرآن و تبلیغ دین اسلام
هیئت مبلغین اسلام باشتراك اکابر جاپانی بحضور ارکان وزارت خارجیه، داخلیه و عدلیه

أدبیات پشتو

ترجمه و نگارش امین الله خان زمرلای

د غره په سر د گلو ویش دی
دا د غاتوی[1] گل می دیار په برخه سو نه

بر فراز کوه تقسیم گلهاست حصهٔ یار من گل غاتوی رسیده .

د غره په سر دی ځاله وکړه
لکه سره زرکه رنګه ښنکه[2] به درځمه

چون تو بر قله کوه ماوا گزیدی من نیز مانند کبك خرامیده خرامیده نزدت می آیم .

پاس په کمره[3] ولاړه گله
نصیب دچائی اوبه زه درخیجومه

ای گلیکه بر سطح سنگلاخ روئیده و استاده ئی من ترا آبیاری میکنم مگر نمیدانم نصیب کدام کس خواهی شد .

(۱) غاتوی گلی است کوهی از نوع گل لاله افغانها آنرا از بهترین اقسام گل های کوهی میدانند چون جوانها بکوه می برایند هر کسی گلی انتخاب کرده سر ناگریبان می نهند درینجا معشوق خود را می ستاید وگوید که یار من از بس خوش سلیقه و نیك انتخاب است مانند خود گل غاتوی را برای خود انتخاب نموده .

(۲) رنگ سنگ : خرامیدن .

(۳) کمر : سنگ پاره های بزرك جبال را گویند که بالا شدن بآن دشوار باشد وگل ها به درزها وجالی گاهای آن روید و بزرك شود .

سپوږمی درب روی می دروری
یه دوو مینو بسی مه وره مشعلونه

ای مهتاب تراسوگند میدهم که مشعل فروزان خودت را پنهان کن و از تعقیب دو عاشق دلباخته صرف نظر نما

س — په سترگو ږوند رابسی نسوی
دالباسی اوښکی دهرجا پمخ څښنه
ج — به سترگو ړوند درسی نسوم
اکه بادام درپسی سری سری ده مینه (۱)

س معشوق : چشم های تو از فراق من کور نشد و این اشك های ساخته گی که میریزی به رخسار هر کس چکیدن دارد

ج عاشق : اگرچه چشم های من ازفراق تو کور نشد مگر دلم مانند دانهٔ بادام از هجر تو سوراخ سوراخ شده است .

غم دی له ما نه وفا دار دی
به گاه گاه غم د دل ۱ سره وینه (۲)

غمت نیست بتو با من وفادار تر است چه خودت گاه گاه و غمت برای

(۱) درین سوال و جواب تشبیهات جالبی بهم رسیده و تشبیه بادام بدل که هردو شکل صوری دارند و سوراخهای آن به سوراخهای دل از غم هجر و فراق یك مضمون بکر است که تا حال استعمال نشده است .

(۲) مضمون این بیت بسیار عجیب و بکر است بحه زبان ساده بی پروائی معشوق و وفاداری خود را بیان میکند و هم خورسند است که اگر معشوق همیشه باو نیست ولی غمش دائم انیس و رفیق بوده تسلی بخش زندگانی اوست .

همیش با من عهد الفت بسته است .

په لیلٰی هر خوک مینږی
سخ د هغو دی چه لیلٰی سی په مینه

به لیلا (معشوق) هر کس عاشق و گرفتار است خوشا بحال کسیکه لیلا عاشق و مفتون او گردد .

جانان چه خپی مخته دی ښه سی
زړگی ئی زما په زلفو بند دی راسینه(۱)

جانان من از من جدا میشود سعادت و خوشبختی یار و همراهش باد ولی این سفر را دوامی نیست زیرا دلش به دام گیسوی من اسیر است و در مراجعت مجبور خواهد بود .

که زه خبر وی چه بېلون دی
ما به خپل یار نرلاس نیولی گرزاوه نه(۲)

اگر میدانستم که جدائی در دنیا وجود دارد من دست بدست یار داده او را هر سو میگشتاندم یعنی دقیقهٔ ی او نگردیدم

(۱) در این بیت معشوق از زبان عاشق خود حکایت کند و خبر خود را می دهد که چون عشقش دامنگیر ما اوست زودی ما پس آید چه طاقت هجر او ندارد .

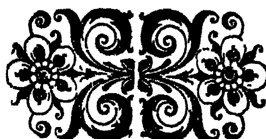
(۲) دست گرفته گشتاندن در افغانی اصطلاح است یعنی اگر من جدائی را حس میکردم دست من هر جا که بود دست او را از دست نمیدادم و او را میگشتاندم .

گلان له خوارو پیدا کیږی
زما جانان تر گل نازک خاورو ته ځینه(۲)

گلها از خاك می رویند ومی برایند ولی متاسفانه جانان من که از گل نازکتر و قشنگ تر است بخاك میرود .

ولی به نه ژارم عالمه
جانان می گل دپسرلی خوارو ته ځینه

ای مردم چرا ننالم چه جانان من که گل بهار است بخاك میرود .



(۱) درینجا عاشق تاسف کند که گل از خاك براید معشوق من که از گل نازکتر است بخاك رود .



فرستادن قرآن کریم بممالك مختلفهٔ شرق اقصی

از چپ : ۱) محمد عبدالحی قربانعلی رئیس جمعیت اسلامیه ۲) احمد ذاکر شاکر سرکاتب جمعیت ۳) آخند ابوبکر رئیس مسلمانان در کشور مانچوکو و سه نفر مابقی مرتبین حروف مطبعهٔ اسلامیهٔ آنجا میباشند .

سعادت کشور

از طبع سرور خان صبا
عضو انجمن ادبی کابل

علی الصباح که خورشید سر زد از خاور
زنور خویش بر افروخت چهرهٔ کشور

چومهر بادل گرم و طبیعت روشن
روان بچرخ عمل گشت ملت بافر

بمن زیاریئی بخت نکو نصیب آمد
مصاحبت به یکی نیك مرد دانشور

زروح ملت آزاد واقف کامل
بعلم و تجربه معنی شناس نفع و ضرر

به نکهت گل خلقش دل هزار اسیر
حلاوت سخنش برده رونق شکر

یگانه عاشق شیدای شوکت اسلام
بروزگار ندارد جزاین مراد دگر

بگفت حاصل عمر درا ز من زجهان
رسید درکف آمالم این دوتا گوهر

یکی محبت دین ترس روز رستاخیز
دگر محبت این خاك پاك جان پرور

بدهر عشق وطن مایهٔ سرفرازیست
خدای را زسر عشق مملکت مگذر

چه شکر گویم ازین عصر افتخار وطن
که دور دور کمال است و روزگار هنر

زبوستان معارف بسی نهال امروز
دهد به مملکت از دانش و کمال ثمر

بچشم عافیت امروز میتوان دیدن
کمال راحت این کشور بلند اختر

صفای کار وطن روشن است درعالم
چنانکه آئنه از فیض دست صیقل گر

به شاهراه تمدن وطن ازان پوید
که چشم فرقه کور است وگوش غفلت کر

زبان عافیت وعصر نهضت وطن است
قضا دوشت بپای حنین بنام قدر

سزد که کشور افغانسان عروج کند
ز آسمان ترقی چو خور برارد سر

بجاست اینکه شده چشم دشمنانش کور
چو ور دیده شدش مردم وطن پرور

بدستیاری تدبیر دوستان وطن
کشیده سر بفلك کار کشور و لشکر

زخوف دشمن ملت به خویش می پیچد
که تا گرفته بکف تیغ اژدها عسکر

عزیز خاطر این سرزمین آزاد است
ز روی همت و اخلاص عسکر و افسر

چنین که این وطن از کسب و کار بهره ور است — که دیده است از این روز کار او بهتر

مبر دگر که موج زند بحر خاطر تاجر — چو گشته دامن مقصود او پر از گوهر

ز فرط رونق کسب است شادمان کاسب — به جمع پیشه وران نیست مفلس و ابتر

رسید جلوه در افتاده شاهد صنعت — رسید دامن ثروت بدست صنعت گر

شکفته است گل بخت باغبان از باغ — که گشت خوشهٔ زر در کفش جو شوشهٔ زر

کنون که کار زراعت گرفته نشو و نمو — بحال طالع دهقان چرا نیارد بر

چرا فزون نشود آب روی در یتیم — چنین که گشته حکومت یتیم را چو پدر

ز بس که جان سلامت کشد ز دست هلاک — دلا بنظم شفاخانه ها بقدر نگر

زبسکه راحت ملت حکومت عادل — نکرده و نکند یک دقیقه صرف نظر

چگونه شاد نباشم ز فر عصر جوان — که در قلمرو ما نیست خاطر مضطر

بهر نفس وطن شاد کامی گوید — مبارک الله از این عصر خرمی گستر

(صبا) ز گلشن آمال مژده بخشا شد
بهار اوج وطن بد تا دم محشر



شعر العجم

فغانی شیرازی

مصنفهٔ مولینا شبلی نعمانی — ترجمه و نگارش سرور خان گویا

(۳)

ارباب تذکره متفق اند بر اینکه انقلاب شعر و شاعری که در دورهٔ متوسطین روداد و دورهٔ دیگری بنام دورهٔ متاخرین یا بارك خیالان روی کار آمد موجد و بانی آن فغانی شیرازی بوده ولی متاسفانه راجع بشرح زندگانی وسوانح عمری این شخص موجد ارباب تذکره بیش از دو یا ٤ سطر چیزی ننوشته اند بهرحال من که درسراغ نکات متعلق باین مرد موجد بر آمده وسرمایهٔ از هرجا بدست آورده ام همه را هدیهٔ احباب می نمایم

وطن فغانی شیراز است سام میرزای صفوی درتذکرهٔ خود می نویسد « که اول پیشهٔ چاقو سازی داشت » دراوایل روزگار شاعری خود به هرات آمد درین وقت طرزی که مقبول عام بود همان طرز وسبك شعرای زمان سلطان حسین میرزا بود چون طرز فغانی رنگ جداگانه داشت مورد قدر و قبول واقع نگردیده بلکه اشعارش را باندازهٔ پوچ و مهمل میدانستند که اگر کسی شعر مهملی میخواند میگفتند که فغانی است (۱) حضرت جامی درانوقت حیات داشتند فغانی بخدمت حضرتش رسید ولی ازانطرف توجه وتلطفی درحق خود ندیده بالاخره به تبریز شتافت و دران وقت سلطان یعقوب فرمان روای تبریز بود مقدم اورا نهایت گرامی داشت چنانچه قصایدی که در مدح سلطان

(۱) تذکرهٔ عرفات اوحدی

سروده در دیوانش موجود است ، سلطان یعقوب باو خطاب بابا (۱) عنایت کرد بعد از وفات سلطان درآبیورد رحل اقامت افگند.

فغانی بی اندازه بی پرواورند مشرب بود واغلب اوقات را در میخانه ها بسر میبرد ، ازین جهت حاکم آبیورد مایحتاج اورا بطور مستمری براتش مقرر کرد اخیراً درپایان عمر ازین عمل مذموم توبه کرد و در مشهد رضاعلیه التحیه والثنا اعتکاف گزید و درهمین جادرسنه ۹۲۵ هجری وفات یافت وچون درابتدا بدکان برادرخود مشغول پیشهٔ کاردگری بود ، باین مناسبت دراول سکاکی(۲) متخلص می نمود بعدازان کلمهٔ فغانی را برای خود تخلص قرار داد.

دیوانش دریکی از محاربه ها تلف شد وبرای برادر خود نوشت که ازهرجا اشعارش بدست آید جمع کند. برادرش بتلاش وتفحص بسیار اجزای پراگنده را فراهم کرده مجموعهٔ ترتیب داد چنانچه امروز همان مجموعه در دست است ولی اصل دیوان مرتب او از میان رفته وناپیداست.

نظری به شاعری او : تمام اهل سخن اورا مجدد فن میدانند واله داغستانی درریاض الشعراء مینویسد:

« بابای مغفور مجتهد فن تازه ایست که پیش ازوی احدی بآن روش شعر نگفته وپایهٔ سخنوری را بجای رسایده که عنقای اندیشه پیرامون آن نمیتواند پرید اکثر استادان زمان مولینا وحشی یزدی و مولینا نظیری نشاپوری و مولینا ضمیری اصفهانی و خواجه حسن ثانی و مولانا عرفی شیرازی و حکیم شفائی اصفهانی و حکیم مسیحا رکنای کاشی و مولینا محتشم وغیرهم متبع و مقلد و شاگرد و خوشه چین خرمن طرز و روش اویند »

خصایص شعرای دورهٔ متاخرین را که در تمهید بیان کردیم درکلام فغانی به اندازهٔ اوسط موجود است ، اما ترقی وعروج خصایص این دوره درکلام عرفی ، نظیری ، شرف قزوینی باید جست. وما درینجا صرف به نمونهٔ کلامش اکتفا میکنیم :

(۱) یدبیضا . (۲) عرفات اوحدی .

خوبی همین کرشمه و ناز و خرام نیست　　بسیار شیوه‌هاست بتان را که نام نیست

❀ ❀ ❀

ای که میگوئی چرا جامی بجانی میخری　　این سخن با ساقی ما گو که ارزان کرده است

❀ ❀ ❀

بد گفتن من شد هنر حاسد منکر　　صد شکر که عیبم هنر بی هنران است

❀ ❀ ❀

خراب آن کمر نازکم که چون مهٔ نو　　به شیوه‌های بلند از میان زین پیدا است

❀ ❀ ❀

ساقی مدام باده باندازه میدهد　　این بیخودی گناه دل زود مست ماست

❀ ❀ ❀

آنکه این نامهٔ سر بسته بشت است نخست　　گرهی سخت بسر رشتهٔ مضمون زده است

❀ ❀ ❀

مشکل حکایتی ست که هر ذره عین اوست　　اما نمیتوان که اشارت باو کنند

❀ ❀ ❀

برون خرام که بسیار شیخ و دانشمند　　خراب آن شکن طره و بناگوشند

❀ ❀ ❀

مقصود صحبت است ز گل، ورنه بوی گل　　انصاف اگر بود ز صبا میتوان شنید

❀ ❀ ❀

تا میتوان شکست دل دوستان مخواه　　کین خانه را به کعبه مقابل نهاده اند
درماندهٔ صلاح و فسادیم الحذر　　زین رسمها که مردم عاقل نهاده اند

❀ ❀ ❀

با آه و ناله گرچه سر آمد زمان وصل　　از نقد عمر آن دو نفس در حساب بود

❀ ❀ ❀

هزاران چاره ضائع گشت و یکدردم نشد ساکن　　کنون درد دگر از پهلوی هر چارهٔ دارم

❀ ❀ ❀

تو ایگل بعد ازین باهر که میخواهد دلت بنشین　　که من چون لاله با داغ جفایت زین چمن رفتم
دلی میباید و صبری که آرد تاب دیدارش　　فغانی گر دلی داری تو باش اینجا که من رفتم

❀ ❀ ❀

از فریب نقش، نتوان خامهٔ نقاش دید　　ورنه در این سقف رنگین جز یکی در کار نیست



آثار عتیقه بودائی بامیان

ـ ۹ ـ

ترجمه جناب محمد علی خان

پس بجز اینکه بعضی طاق های هموار که در دهلیز فوقانی عقریب سر بودا وجود دارد کدام اطاق نی بلکه کدام دروازه باشد که امروز در اثر افتادن کدام سنگی که روی آن طبیعتاً هموار باشد در امتداد داخلی جدار دهلیز لغزیده وآن در را مسدود کرده باشد . (این نظریه چندان ممکن القبول نیست) مسئلهٔ زینه که بسر بت رفته است کاملاً حل شد معتقدین و زوار فقط از آن حصهٔ بلندی جدار سنگی گذشته عمل طواف دور سر بت را انجام میدادند ـ طوریکه در بوداء ۳۵ متری خاطرنشان شد ، بلاشك امکان میرود دربهای جدید و معابد دیگری بمرور زمان بدور مجسمه تراشیده شده است که منزل به منزل تا نقاط مرتفع جدار سنگی رسیده وبدین منوال طبیعهً زینهٔ که برای رفت وآمد این ها درست شده بود ، راساً تا دهلیز فوقانی اجازه صعود میداد لیکن درین فرصت

فتوحات اسلام آغازشده وامکان میرود قبل ازین حادثه هم بعضی بی نظمی‌ها در امور مذهبی آنها وارد گردیده باشد :

درباب زینهٔ که چندین منزل « سمچ هـای را که درعمق کوه واقع اند » بهم مربوط میکند چیزی گفته نمیتوانیم ، ممکن همچه زینه وجود داشته باشد وباز ممکن زینهٔ مذکور ازهمین سمچ پر ازکندم که بدیدن آن موفق نشدیم کشیده شده باشد . لیکن حقیقت این زیر زمینهای بی هوا وکامل تاریک چیزی احتمالی است . اگر بنا باشد عقیدهٔ خود را بر نظریات سائر مورخین علاوه کنیم باستی زیر زمینی را که بعقیدهٔ ساکنین بامیان ازیك طرف جانب کابل وازطرف دیگر جانب بلخ میرود تجسس کرد .

علاوه برین اعتراف باید کرد که یك عده سمچ های مهمی که راه ارتباط آن با زمین ازبین رفته ازدسترس ما خـارج افتاده اند وعدهٔ دیگر آن فعلاً انبار خانهٔ حبوبات و پوست میباشد وبدین جهات نتوانستیم آنها را معاینه کنیم علت دیگری که مانع رفتن ما بیك عده سمچ ها و معابد شد ، این است که این سمچ ها عموما مسکن ساکنین میباشد وفعلاً هم عدهٔ ازفقرای ساکنین بامیان درآنها زیست میکنند

آثار نقاشیکه عالباً دیوارهای این سمچ ها را مزین نموده بود ازدست وتخریب قسمتی تکه تکه و با ضرب تبر کاملاً معدوم شده قسمت دیگر را ورقهٔ ضخیم دوده پوشانیده طوریکه در اثر مرور زمان دوده کاملاً آثار منقوشه را خورده است . معذالك روی بعضی ازین آثار رنگه را خود بودائیها درهنگام فتوحات اسلام و یا محتملاً مسخر کننده گان ورق کاگلی مالیده اند که روی آن ورقه دوده قرار گرفته ، دراین صورت احتمال میرود دربعضی جاها دربین ورقهٔ آثار منقوش

محافظه شده باشد علاوه برین چون قبلاً متذکر شدیم که در پای جدار سنگی تاحال هیچ حفریاتی نشده ممکن است بقایای معابد قدیمه که در هوای آزاد ساخته شده بود با بعضی حصص مجسمه ها و اثاثهٔ معابد سنگی بدست آید زیرا فراموش نباید کرد که تجسسات و مطالعات آثار عتیقهٔ بامیان تازه شروع شده وانتهای آن خیلی ها دور است

بهرجهت ازهمین حالا اطمینان داده میتوانیم که معابد جدار بزرگ سنگی ومعابد درهٔ ککرك ومجسمه های بزرگ آنها دوسته عمرانات خیلی دلچسپ بامیان را تشکیل میکند.

درجدار های سنگی وتپه های اطرافی درهٔ عمده که بطرف شرق وغرب جدار معروف بودا های بزرگ واقع اند وهمچنین درمدخل درهٔ ککرك و فولادی (۱) هزارها سمچ دیگر حفروتراشیده (۲) شده اند. (عکس ٦ الف وب). لیکن نواقص این سمچ ها این است که همان مفاد عتیقه شناسی وصنعتی که ازدیگران متصور است درانها مشهود نیست.

غالب این سمچ های اخیرالذکر عموماً برسطح جدارکوه حفرشده اند وفقط ملجأ وپناهگاه زوار، تجار، حتی حیوانات قافله ها بوده اند مکمل ترین این سمچ ها دارای اطاقی است که ازدهلیز صعود، مدخلی درانها کشیده شده و بعضی ها دارای صفه های است که بشکل دراز چوکی درسنگ کنده شده باشد بنظر میآید ومسافرین آنرا عوض بستر استعمال میکردند

این سمچ ها هیچگاه مزین نشده بودند وحتی غالباً همان ورقهٔ معمولی کاگل یاچونه را هم ندارند

(۱) « مسلاند » درهٔ فولادی را باسم دهنهٔ تاحك یاد کرده است.
(۲) ابوالفضل عدهٔ سمچ های بامیان را به ۱۲۰۰۰ تخمین کرده است　(آئین اکبری)

تنها چیزیکه راجع باین سمیچ ها گفته میتوانیم این است که شکل آنها را برای اینکه مدت زیاد دوام کند به منتهای تکامل ساخته اند . چنانچه امروزهم غالب آنها صحیح وآباد میباشند ممکن نسبت به عمرانات مذهبی تعداد زیاد آنها بهتر تر اهمیت تجارتی این منزل بزرگ هند وآسیای علیا را بفهماند .

قبلاً متذکر شدیم که اولین دیر های بامیان درفضای آزاد ، در پای جدار سنگی مرتفع تعمیر شده بود . متعاقباً راهبین نسبت به منازل محقر عصر قبل التاریخ منازل مستریح تری درسنگ تراش نمودند .

آهسته آهسته ازپائین ببالا ، ابتدا درمحاورت ست اولی کوه را شگاف زده ، شکل وصورت داده ، زینه های متعددی به ارتفاع های مختلفهٔ دیر ومعابد ساختند سپس بعضی سمچ ها درنتیجهٔ ساختمان زینه که راساً بسر بودا میرود تولید وبعضی سمچ های دیگری کاملاً مجزی ومستقل ساخته شد که هر کدام آنها زینهٔ مخصوصی داشته که اززمین شروع شده عموماً به برندهٔ بزرگ وعریضی که رخ آن جانب دره میباشد منتهی میشد در روی این نوع برنده یا اطاق بزرگ خود معبد یا رواق خانه باز میشود بعلاوه هر معبد شامل یك اطاق بزرگ دیگر میباشد که ممکن اطاق اجتماع نفری متعلقهٔ دیر بوده ، ویك دهلیزی دارد که حایز چندین اطاق دیگر مثل حجرهٔ راهبین ودکانهای مختلفه میباشد این دستهٔ سمچ ها که متذکر شدیم دورهم جمع شده اند ، ودربعضی جاها نکمال احتصاص تامه دیده میشود که بواسطه صیقلی جاسمچ های متعلقهٔ یك معبد به دومنزل گرد هم جمع شده اند ودر بعضی جاهای دیگرچون بزرگ ساختن دستهٔ سمچ های مذکور درنظر بود درقسمت های تحتانی اطاق هائی کنده اند که بواسطهٔ کدام زینه یامحض سوراخی درانجا رفت وآمد مینمودند بعضی حصص کوه مانند اسفنج سوراخ خورده لیکن سوراخ های

مذکور بکمال انتظام و ترتیب ساخته شده و شوارع ارتباط ورفت وآمد ، چه عموداً و چه افقاً بچنان سلیقه و اصول حیرت آوری منتظم است که هر دستهٔ سمچ ها و یا هر فرد آنها استقلال مطلقی داده است .

(شکل ۹ پلان طاق بت نشسته مجاور بت بزرگ ۳۵ متری) لیکن امروز تمام این انتظام و ترتیب بهم خورده ، پله های زینه ها که در حجر حدار سنگی تراشیده شده بود در اثر غلطیدن جدارهای باریکه بین زینه ها و فضای آزاد حائل بود غالباً ازبین رفته از طرف دیگر ساکنین مسلمان بامیان دهلیز های حدید بادالان های مایلی تراشیده وزینه های جدیدی کشیده اند علاوه برین ایشان بعضی دستهٔ سمچ های مجزی را باهم مربوط و یا برعکس درنتیجه مسدود نمودن درها و دیوار کردن زینه هائیکه خطرناک شده بودند دسته سمچ هائی را ازهم مجزی کرده اند ـ به ارتفاع ۳۰ متری زمین ، درهٔ طویله و اصطبل هائی وجود دارد که اگر درانها بنظر دقت نگاه شود ترتیبات قدیمی آنهارا میتوان پیدا کرد چنانچه ما پلان چند دسته سمچ هائی را که ازهمه دلچسپ تر بود ، برداشتیم .

مکمل ترین این قبیل دستهٔ سمچها قریب بت ۳۵ متری بطرف راست وچپ ، درارتفاع های مختلف واقع اند اگرچه درحوالی قریب سه بت نشسته هم ازین قبیل دسته سمچ ها وجود دارد (شکل ۹ عکس ۱۲ الف) لیکن اهمیت آنها کمتر است

بت ۵۳ متری چون ازنقطهٔ نظر احترام وشهرت بمقام بت ۳۵متری رسیده نمیتواند ودلیل آنهم واضح است که درعصر تسخیرات اعراب معتقدین وقت نداشتند تا به بت بزرگ موصوف همان تجمل وجلال دستهٔ معابد ودیر ها را بدهند

وعلاوه برین چون درعصری که کارساختمان بت مذکور روبه اتمام میگذاشت دیگر نمیخواستند مقامات مذهبی را در کوه بکنند، به دور بت مذکور فقط سمچ های ساده، غالباً وسیع و فوق‌العاده مزین حفر شده و ازدستهٔ سمچ ها اثری نمیباشد چنانچه حتی در مجاورت قریب خود او بجز دستهٔ زیر زمینی های مربوطه اش که مدخل آنها (شکل ۱۱ :- پلان طاق کوچکترین بت های نشسته) همسطح پاهایش درآخر طاق میباشد، دیگر دستهٔ سمچ هائی که باو ربط داشته باشد وجود ندارد دومین بت نشسته یعنی همان بت نشستهٔ وسطی، در حوالی قریب خودش، جز اطاق کوچکی سمچ مربوطه ندارد (شکل ۱۰ـ عکس ۱۲ الف) وبت سومی، آنکه قریب تر به بودأ ۵۳ متر است، هیچ سمچ مربوطه نخود ندارد شکل ۱۱ ـ عکس ۱۳ ب) .

« تعریفات بعضی معابد بامیان »

اولین دستهٔ سمچ هائی A (۱) که بآن در وقت عبور زینه بت ۳۵ متری ملاقی میشوند خواه ازنقطهٔ تشکیلات پلان ساختمان وخواه بمناسبت جزئیات تزئینتش یکی از دستهٔ سمچ های خیلی مهم بامیان بشمار میرود (شکل ۱۲ـ۱۳).

این دسته شامل دو طبقهٔ سمچ میباشد منزل تحتانی فقط مرکب از یك اطاق بزرگ مربع شکلی است که در زاویه های آن یکنوع کمان هائی دو زاویه ئی Doubleaux Dangle تشکیل و سقف گنبدی روی آن قرارگرفته (عکس ۳۱ الف) ویك اطاق کوچك تری که سقف آن تشکل فوق است وممکن بعد ازساختمان اولی اضافه شده باشد. مدخل این

(۱) مؤلف برای تسهیل مطالعات و تعریفات معابد بامیان هر دسته سمچ های معابد را باسم دستهٔ سمچ های [A] و [B] و [C] وغیره یاد کرده چنانچه دستهٔ سمچ های که اولاً به تعریفات آنها پرداخته موسوم به دستهٔ [A] میباشد

دو اطاق ازیك برندهٔ عریضی کشیده شده که ازآنجا یك زینه بطرف زمین و زینهٔ دیگری که امروز ویران افتاده به منزل فوقانی مربوط بوده .

اطاق بزرگ کاملاً ازتصاویر رنگه منقوش بوده وامروزبالکل تحت ورق کلفت دوده معدوم میباشد. دورا دورسه ضلع این اطاق را دندانه بشکل چوکی سنگی به ارتفاع ۲۵ سانتی متر وتمام عرض ضلع چهارم را که مقابل دراست پلگانی (Estrade) به ازتفاع ۷۰ سانتی متر اشغال کرده . (شکل ۱۳ : پلان منزل فوقانی معبد) درکفشکن اولی که درانتهای زینه واقع است وهمچنین در کفشکن اطاق کوچك جای سر اندازازدروازه دیده میشود . کفشکن اطاق بزرگ ازطرف برنده جای چوکات عریضی را حایز است که درآن پله های درب چوبی کلفتی میگرفت .

نسبت به طبقهٔ تحتانی منزل فوقانی مهم تر است . این منزل هم برندهٔ عریضی دارد (عکس ۳۱ ب) که بدان زینهٔ داخلی معبد منتهی میشود . درروی این برنده رواق یك اطاق هشت ضلعی که بلاشبه اطاق اجتماع را هبین بوده ویك دالانی که به دو اطاق رفته است وجود دارد. قسمتی ازبزرگترین درب اطاق مذکور غلطیده وازطرف روی جدار سنگی روشنی بدان میآید. (شکل ۱۴ :- پلان وشکل نیم رخ اطاق مثمن معبد) « شاپل » یا رواق معبد اطاق مربعی است که سقف آن گنبدی وبین پلان مربع ومدور هیچ یك عامل ارتباطیه وجود ندارد. دیوارهای عمودی گنبدازکمان هائی مزین اند که هنوزهم ساختمان آنها خیلی ناماهرانه بنظر میآید . این سمچ خیلی دلچسپ ، که یکی ازسمچ های خیلی قدیمه بامیان بوده سابقاً ازتصاویر رنگه مزین بوده که امروزازبین رفته است

درتهٔ رواق بجز سوراخ میخی که ذریعهٔ آن بودارا در دیوار محکم میکردند چیزی دیگر وجود ندارد. اطاق هشت ضلعی (شکل ١٤، عکس ٣٣ الف) که یکی از قشنگ ترین سمچ های بامیان است، سقف آن گنبدی نی بلکه هموار میباشد، سیستم ماهرانه پلان های مائل که ساخت حصهٔ افقی سقف را گم نموده، دراثر مضاعف نمودن اضلاع مزبور به آسانی ازین شکل به دایرهٔ که درآن به تقلید سقف های چوبی ستون های مصنوعی محاط است انتقال می‌یابد. استادی ومهارت لطیفی که معمار این سمچ بکار برده ودروازهٔ سمچ را از یك ضلع مثمن عریض تر ساخته فوق‌العاده قابل ملاحظه و از روی معلوماتی که ماداریم مهارت بی نظیر است این دو سمچ اخیر یعنی رواق که سقف آن گنبدی است، واطاق مثمن که به چنین غرابت سقف غیر گنبدی دارد منوط به آن نوع معماری هائی است که غالباً در بامیان بنظر میخورد چنانچه بعد ها اصل مبدا و صورت عمومیت وانبساط آنرا مطالعه خواهیم کرد زیرا فعلاً چنین درنظر داریم تا از تشکیلات پلانهای مختلفهٔ معابد سنگی جدار بزرگ، بعضی تمثالهای مختصه را مقابل نگاه قارئین گذاریم.

بین طبقهٔ تحتانی دسته سمچ های که فوقاً متذکر شدیم وطاق بت ٣٥ متری معبد دیگری B وجود دارد (شکل ١٥) که خیلی ها دلچسپ وحایز دوزینه میباشد که یکی مخصوص خود اواست ودیگری درعین زمانیکه در امتداد جدار واطراف طاق تا سرت میرود به چندین طبقهٔ سمچ ها راه عبور میدهد.

این زینه بیك برندهٔ کوچکی رفته که از آنجا دهلانی که در آن دروازه هم بود برواق خانهٔ معبد رهنمائی میکند زینهٔ مخصوصه اش [illegible] صورت فوق

منتهی به برنده میشود که رخ آن نیز جانب دره باز است . مانند صورت فوق همانطور اطاق بزرگی دارد که گنبدی آن بالای یك عده کمان ها که درکنج های اطاق تشکیل شده قرار گرفته ، همانطور دالانی وجود دارد که به اطاق های مختلف رفته است . لیکن رواق خانه خیلی کوچك و بمقتضای محل درجای خوبی قرارنگرفته زیرا این دستهٔ سمچ راساً مربوط به خود مجسمهٔ بزرگ بودا میباشد این رواق خانهٔ کوچك ودالانی که واسطهٔ راه آمدآن شده وبرندهٔ که منفذ وسیع سه گوشهٔ آن ، آنرا روشن میکند ترکیب وترتیبات قشنگی را حائز است. تنها سقف بی‌ترتیب کمی آنرا بدنمود ساخته است .

(عکس ۳٤ الف) (شکل ۱۵ پلان معبد B)





استاد عبدالرشید ابراهیم بتقریب تبریك نشر قران کریم‌در توکیو نطق میکند و استاد محمد عبدالحی قربانعلی آنرا بحضور بزرگترین اشخاص‌جاپانی در مجلس نشر قرآن کریم بزبان جاپانی ترجمه و القا می نماید



اسلام درجاپان

نگارش فاضل جناب
سید مبشر خان طرازی



مدتی است که خبر انتشار اسلام در جاپان، و طبع و توزیع قرآن کریم در شرق اقصی - بعالم اسلامی عامةً - و به ممالك شرقی خاصةً شایع گردیده، قلوب اسلام و مسلمین، و دلهای شرق پرور شرقیین را مسرور و مبتهج می سازد -

نویسنده های عرب وعجم در ین موضوع کما هو المناسب قلم آزمائی نموده، معلومات خود را - در صفحات جرائد و مجلات دنیا بافراد شائقین اهداء مینمایند.

حقیقةً این موضوع در نظر اسلامیت و شرقیت حائز اهمیت فوق العاده بوده علاوه باینکه انظار دقیقهٔ هر فرد اسلامی وشرقی را بخود جلب میدارد، ملل عرب را نیز به مقتضای طبیعی- به تفکر عمیق می اندازد.

چه انتشار دین مبین اسلام (که سراسر پیروان خود را براه ترقی وتعالی هدایت مینماید) وطبع قرآن مجید (که اساس مدنیت و تمدن حقیقی، و دلیل

سعادت عامهٔ عالم بشریت است) در بین ملت جاپان (که در همه ادوار ۲۵۹۴ سال امپراطوری خود مطامع تبلیغات بوددیزم و نصرانیت وغیر ها بود) برای استقبال اسلام و اقبال شرق بمثابهٔ براعت استهلالی است که از تقدم و سعادت آیندهٔ آنهر دو رموز و مژده‌های مفخرت بخشی میدهد، لذا اهمیت این موضوع قابل انکار، و یا موقع تردد نیست، بنده نیز در نوبت خود می خواهم که ـ معلوماتی (۱) را که اخیراً درین موضوع مهم بدست آورده ام (و میتوان گفت که به مساعدهٔ مکتوبهای شخصی مفصلترین معلومات این موضوع است) بقارئین مجلهٔ « کابل » هدیه بکنم مقاصد موضوع نظر به اقتضای مضامین، و ایجاب روح سبك بعناوین مختلفه منقسم خواهد شد،

۱) تشکیل جمعیت اسلامیهٔ توکیو

جمعیت اسلامیهٔ توکیو در سنه ۱۹۲۵ عیسوی ۲۷ جنوری از طرف دستهٔ مهاجرین تاتار (از ترکستان غربی) بمساعی جناب محمد عبدالحی قربانعلی تشکیل یافته، از طرف حکومت امپراطوری جاپان رسماً بحیث یکمؤسسهٔ دینی شناخته شد، و به دفتر دولت قید گردید.

پروغرام مقاصد جمعیت قرار ذیل است :

۱) محافظت دین مبین اسلام در شرق اقصی.

۲) دعوت برای اتحاد مسلمین.

۳) نشر دین اسلامی در انحآء و نواحی این حصهٔ بعید شرق که از تعلیمات اسلام دور افتاده است.

---

(۱) ماخذ این معلومات مجلهٔ ترکی « یاپون مخبری » منطبعهٔ توکیو، جاپان، و « الهدایه » منطبعهٔ بغداد و جریدهٔ « البلاغ » القاهرهٔ مصر، و بالخاصه « مکتوبهای شخصی » میباشد.
ـ طرازی ـ

ب) اعضاء و رئیس جمعیت :

اعضای جمعیت از ۵ نفر عضو، و یکنفر منشی و رئیس (مجموع ۷ نفر) مرکب است.
رئیس جمعیت عبدالحی ابن الشیخ عبیدالله قربان علی (۱) (یك شخص منور فاضل و با همت، و یکی از فامیلهای شریف تاتار) میباشد، که در اوایل سالهای انقلاب روسیه با عائله و توابع خود بصوب جاپان (بسائقهٔ اینکه جاپان در دنیای کنونی بحیث یك ملت شرقی، وشرق دوست، شهرت و معروفیت دارد) هجرت کرده است.

ج) ظهور اولین فتح برای مساعی جمعیت

در عین سال تشکیل جمعیت جناب اوکاموتو رئیس انجمن اسیا در توکیو (باسه نفر خادمان ملت) دین مبین اسلام را قبول کرده، بحیث ساعد های مساعد جمعیت محسوب گردیدند (۲)، و این حادثهٔ میمونه که ظهور اولین فتح برای مساعی جمعیت به شمار میرود - از تائید و توفیق غیبی، و از استعداد فطری جاپانی، وبعبارت دیگر از حریت پروری حکومت امپراطوری جاپان است.

د) تاسیس مکتب اسلامی .

اعضای جمعیت در سنه ۱۹۲٤ ع بمناسبت عید قربان جلسهٔ انعقاد داده قرار کرد که باجازهٔ حکومت مکتبی برای اولاد اسلام مقیم توکیو واز کرده شود، وپس از اقدامات جدیانه در تحت نظارت وزارت معارف جاپان، وبه مدیری محمد عبدالحی قربانعلی (رئیس جمعیت) مکتب مطلوب مفتوح و مجاز گردید، این

(۱) شخص موصوف علاوه بروظایف ریاست - معلم السنهٔ شرق در مکتب حربی توکیو میباشد.
(۲) و در همین سال از طرف حکومت یك قطعه زمین برای قبرستان مخصوص مسلمانان نیز (حسب مراجعت جمعیت اسلامیه) اعطاء گردید.

مکتب (که یکی از مفاتیح بحج و تقدم این جمعیت بشمار میرود) از سال تأسیس -
الی سال ۱۹۳۱ درجایهای کرایه جاری بوده ، از تاریخ ۱۹۳۱ الی آلان
در مسجد جامع توکیو دوام دارد -

اجمالاً نگاشته می‌شود که مکتب موصوف از صنف اول الی صنف ششم صنوف منظم
داشته در تمامی أدوار آن دینیات تاریخ اسلام ، اخلاق ، حساب ، فلسفه ، حسن
خط ، السنه (عربی ، ترکی جاپانی ، انگلیزی) به اصول مروجهٔ عصری تعلیم
میشود ، وفعلاً ازین مکتب عدهٔ زیادی از اولاد وبنات اسلامی فارغ التحصیل
گردیده اند ، علاوه برین عند اللزوم (بغرض رسانیدن عهده داران تعلیم وتربیه)
کورسهای موقتی نیز باز گردیده و میگردد - چنانچه عدهٔ معلمین و معلمات ازان
تخرج یافته و وظایف تعلیم و تربیه را انجام میآرند

طلبه وطالبات مکتب اسلامی درمواقع مناسب بمجالس علمی وفنی جاپان ،
وبه مکتب های حکومتی ، و به نمایشگاه ها ، و کارخانه جات ، و از یکه جات جاپانی
بحث مهمانان شرقی دعوت شده - ضمناً به اصول تعلیم و تربیه ، وطرز حضارت
وصناعت ملت بیدار جاپان کسب شناسائی مینمایند

ه) تعمیر مسجد

در سنه ۱۹۳۱ ع (در اثر مراجعت جمعیت به حکومت مرکزی توکیو درباب
تعمیر مسجد) یکقطعه زمین موزونی بصورت مجانی اعطاء گردید که - دران به
اعانه ها وتبرعات مسلمانان مقیم توکیو مسجد جامعی تعمیر شد ، واین (علاوه
رانیکه به همت رجال مسلمین دلالت میکند) بهترین احساسات و میول حکومت
شرقی جاد ـــ را نسبت به آرزوهای شرقیین و مطالب مسلمین تمثیل مینماید ،
واین مسجد در ظروف ۲۵۹٤ سال امپراطوری - جاپان اولین عبادت خانهٔ

اسلامی بشمار رفته، در صفحات تاریخ شرق اقصی موقعی مهمی را احراز میکند

و) تاسیس مطبعه اسلامی

جمعیت اسلامیه درسنه ۱۹۲۹ع از ترکیه حروف عربی خواسته، درسنه ۱۹۳۰ مطبعهٔ اسلامی مخصوصی را (که انهم در قلمرو میکادو اولین مطابع اسلامیه بشمار میرود) در توکیو تأسیس کرد

واین مطبعه (اگرچه به اعانه های مسلمانان مقیم توکیو بوجود آمده است) مساعدات ادبی حکومت شرقی جاپان را نیز تمثیل مینماید

از مدت تاسیس این مطبعهٔ موصوفه الی هذا سه تاحدی مطبوعات مفیده بطبع رسیده است، مثلاً ۱) هفتیك شریف (۱)، ۲) کتابهای‌مدرسی هر نوع، ۳) کتابهای رومان، ٤) کتابهای شعر تاتار و نوطهای موسیقی آن، ٥) مجموعهٔ آثار ادبی عبدالله توقای شاعر شهیر تاتار، و غیرها، و در اینجا باید نگاشت، و به نظر تقدیر دید که محمد عبدالحی قربان علی (رئیس جمعیت) در اجراء، وحروف چینی مطبعه (ازانرو که حروف چین حروف اسلامی وجود نداشت) شخصاً کار میکرد، تا حینی که درنتیجهٔ مساعی‌وتعلیمات وی کاریگران وحروف چینان مطبعه(از خود او لاد اسلام) بکار رسیدند

ر) تاسیس ادارهٔ مجلهٔ (یاپون محبري)

جمعیت اسلامیه بس ازمراجعت واحد اجازهٔ حکومت جاپانی ادارهٔ مخصوصی را بغرض اشاعهٔ یکمجلهٔ اسلامیهٔ مصوره بزبان ترکی بنام « یاپون محبری » (مخبر جاپان) تأسیس داده ازابتدای سنه ۱۹۳۳ ع به نشر مجلهٔ موصوفه اقدامات نمود پروگرام مجله عبارت ازمواد آتی ست .

(۱) از سورهٔ یس الی آخر قرآن کریم

۱) شناساساختن مسلمانان به‌مملکت و ملت جاپان ، و به افکار و حرکات مهمهٔ دنیا .
۲) متخصص و پروفیسر های جاپان به نگارشات مفیده ، و به مقالات قیمهٔ خود اشتراك می‌ورزند .
۳) خبر ها را تنها از مصادر معتمده اخذ مینماید .
٤) مقالاتی را که بمسلك هیئات تحریریه موافق باشد قبول میکنند .
مجلهٔ موصوفه (که درحود مطبعهٔ اسلامی به طبع رسیده ، به دورهٔ سال سومین خود قدم می نهد) مقالات مفیده و مضامین برجستهٔ را باعکسهای مهم درطروف ادوار سابقهٔ خود بمنصه استفادهٔ افراد اسلامی ، وشرقی گذاشته‌است ، امیدست که درآینده نیز مصدر بسی خدمات حقهٔ صحافی گردیده ، درباب نشر تعلیمات وتبلیغات اسلامی نیز واجبات خود را اداء نماید .

ح) حیثیت مرکزیت جمعیت

جمعیت اسلامیهٔ توکیو اخیراً (در نتیجهٔ اقدامات جلیله ، و مساعی جمیلهٔ که درراه ایفای وظایف لازمهٔ خود ابراز نمود) حیثیت مرکزیت را دربین عامهٔ مسلمانان جاپان احراز کرد ، ورئیس آن در صفحات مطبوعات رسمی عرب و عجم به لقب « رئیس اتحاد مسلمانان ، درمملکت جاپان » تلقیب گردید ، بناءً علیه درکیجو (کوریا) وغیر آن نیز جمعیتهای اسلامی تشکیل ، وبه جمعیت اسلامیه‌توکیو انضمام یافت ، وبه این ذریعه حسن صیت جمعیت موصوفه به تمامی بلاد ونواحی جاپان ، وحتی به‌چین ومنچوکو وسائر همجواران آن رسید ، ودرعالم اسلامی مطمع آمال ، ومصدر حسن استقبال گردید ، چنانچه امروز افراد امت اسلامیه ازهمم بلند وعزایم دلپسند این جمعیت اظهارمسرت ، وازمستقبل آن ابراز بسی امیدواریها مینمایند مکتوبهای تبریك ، تشجیع ، تقویه ، تائید هردم



رئیس جمعیت اسلامیه استاد محمد عبدالحی قربانعلی درحالیکه بحضور امرای بزرگ جاپان وعظمای ملت مذکور در محفل نشر قرآن کریم خطابهٔ خود را ایراد میکند .

ازرجال بزرگ ممالک اسلامی (مصر، ترکیه، عراق، سوریه، هندوستان، وغیرآن به آدرس جمعیت توارد میماید، محسن بک تشابا اوغلو (یکی از معلمین مکاتب اسلامیهٔ جاپان) در مصاحبهٔ خود با مدیر « البلاغ » مصر میگوید « احاطهٔ جمعیت اسلامی وسعت بزرگی را احراز نموده، امروزعدد اعضاء وپیروان آن به هفتده هزار نفر بالغ گردید، وآنها در تمامی شهرهای شرق اقصی (که فعلاً همه جا بهای دعایت، تربیت، ثقافت دین اسلامی قرار گرفته است) متفرق میباشند، حتی که حکومت جاپان دین اسلام را « بحیث یکدین ازادیان رسمی در امپراطوری میکادو » اعتراف کرد.

ط) تعدد مساجد ومکاتب درمملکت جاپان ومنچوریا

به اقدامات ومجاهدات کامیابانهٔ جمعیت اسلامیه، مساجد متعددی درمملکت جاپان ومنچوریا — (علاوه بر مسجد توکیو) تعمیر گردید.

ازآنجمله است مسجد کوبی، مسجد هاربین، مسجد موکدن، مسجد تشانشون، مسجد دایرن مسجد کیجو، ودرپهلوی هر مسجد مکتبی بنام « مکتب اسلامی » تأسیس شد.

قراریکه جریدهٔ « البلاغ » منطبعهٔ القاهرهٔ مصر مینگارد — این مکاتب اسلامیه روزبروز رو بترقی میباشد، و متوسط عددیکه ازین مکاتب هر سال بحیث فارغ التحصیل میبراید سه صد طالب وطالبه تخمین میشود، تلامذهٔ این مکاتب پس ازفراغ میتوانند که به مکاتب عالیهٔ جدنی (بالخصوص به مکاتب های صناعت وتجارت) داخل وبطور مجانی پذیرفته شوند.

علاوه برین حکومت جاپان درصورت لزوم به تقرر معلمین جدیدی برای تعلیم لغت جاپان درمکاتب اسلامی (صورتی که معیشت لازمهٔ آنها را ازخزانهٔ

حکومت تادیه میگردد) نیز تعهد کرده است ، این حسن نظر و مساعدهٔ حکومت جاپان که به نسبت امور متعلقهٔ جمعیت اسلامیه هردم ـ بظهور میرسد خیلی قابل تحسین و مستحق تقدیر است .

ی) طبع و توزیع قرآن ، ونطقهای مهم

جمعیت اسلامیه به تعقیب پروغرام خود در سنه ۱۹۳٤ (۳۰ اپریل) به اعانه جات و تبرعات ـ مسلمانان مقیم توکیو و کیجو از طبع قرآن مجید (که آن نیز در تاریخ ۲۵۹٤ ـ سالهٔ امپراطوری میکادو دفعهٔ نخستین انتشار میرود) فارغ گردید ، و به این مناسبت و بغرض توزیع نسخه های مطبوع بتأریخ ۷ یونیه یك احتفال مطنطن فوق العاده برپا گردید .

در این احتفال علاوه بر اعیان وعظمای مسلمین رجال مهم حکومت توکیو و ارباب علم و دانش ملت جاپان شمولیت و اشتراك داشتند ـ از آن جمله سیمومو را (معین وزارت معارف ومدیر شعبهٔ ادیان) پروفیسر اینولی تیتسوزیرو (فیلسوف شهیر جاپان) وپروفیسر توربی ریوزو ، وپروفیسر ناکاغی (استاد ادین دارالفنون) و پروفیسرنیتاکاوا (داکترحقوق بین المللی و مدیرجمعیت صلیب احمر ، ویکی از نمائید های جاپان درمعاهدهٔ وارسا) وجنرال لیتینانت بارون کیدوچی ، و جنرال لیتینانت اؤنو ، و جنرال لیتینانت ناکادا وجنرال لیتینانت کیسی وجنرال لیتینانت شیودین وجنرال ـ مایور ناغا ، وچوی (سرکاتب سفارت منچوکو ، بحیث وکیل سفیر) وکانزاکی ایساکو (سر کردهٔ دین شینتوکه دین رسمی امپراطور جاپان میباشد) و اؤغادا (وزیر عدلیهٔ سابق) و قوزیما (معین وزارت عدلیه ، وعضو مجلس اعیان) وتوویاماتیسور و (بابای محترم ملت جاپان) ورئیس پولیس توکیو ، وبعض مامورین وزارت داخلیه ،

وخارجیه ، وحربیه ، واعضای شورای ملی ، وخادمان مشهور ملت ، ونویسندگان معروف جاپان به این احتفال ومجلس مهم تاریخی با یکعاطفه وجوش وخروش فوق العاده شامل بودند .

وجناب ابوبکر آخوندژان زووه ن (سرکرده ونمایندهٔ مسلمانان منچوکو) وسائر نماینده های جمعیتهای اسلامیهٔ جاپان نیز حضور داشتند .

مجلس احتفال از طرف مبلغ شهیر ومجاهد کبیر قاضی عبدالرشید ابراهیم بقرائت چند آیتی ازقرآن مجید افتتاح گردید ، سپس محمد عبدالحی قربانعلی به مهمانان محترم خوش آمدید گفته نطق مفصلی را (درخصوص طبع قران مجید نخستین بار است درتاریخ ۲۵۹٤ ساله امپراطوری جاپان ، واینکه ـ طبع قرآن یکی ازدلایل حریت ادیان است درجاپن ، واینکه درجاپان مدنیت اسلامیه نیز تقدم وپیشرفت را بخود احراز مینماید) اصدار نموده .

بحکومت وملت جاپان اعلان مینمائیم که امروز به توفیق خداوند متعال . و به حسب حریتی که حکومت موقرهٔ جاپان بما اعطا کرده است ، بطبع قرآن کریم درتوکیو موفق شدیم ، و حالا گفته میتوانیمکه به باعث اینکه قرآن کریم حامل اعتقادات وعملیات ۲٤۰ ملیون مسلمانان میباشد ، مسلمانان دنیا همه حاضرند که با ملت جاپان دوستی بنمایند ما بسبب کوتاه دستی که طبعاً مقتضای مهاجرت میباشد قرآن را به اصل عربی طبع نموده کیفیت فهم معانی آنرا به اکابر ملت جاپان میسپاریم و به افاضلی که لغت عربی وجاپانی را بخوبی میدانند توصیه مینمائیم کهدرباب تفسیر وترجمهٔ آن بذل مساعی بنمایند وبه ملت جاپان (برای اینکه اعتقادات وعملیات ۲٤۰ ملیون مسلمانان رانی واسطه وبدرستی فهمیده بتوانند) تعلم زبان عربی راتوصیه میکنیم ـ

۲) قاضی عبدالرشید ابراهیم نطق مؤثری را (درباب اینکه اسلامیت عبارت، از تعلیمات قرآن مجیدست ودرخصوص خدمات تاریخی مسلمین عرب وترك درشؤن اسلامیت وعلم ومدنیت ، وحفاظت اسلام تا این تاریخ) اصدار نموده أخیراً گفت که :

به باعث اینکه مناسبات ما بممالك وحکومت جاپان بوتا سیاسی است ، در حق أسلامیت کدام مادهٔ درقانون حکومت جاپان موجود نیست ، مع ذالك ازانرو که جاپان یکی ازدول معظمهٔ دنیا بوده مجبورست که با سه صد میلیون مسلمانان دنیا ازنقطهٔ نظرسیاسی واقتصادی داخل مناسبات شود ، لازم است که مرورزدین اسلام درقانون جاپان نیز بحیث یکدین رسمی شناخته شود ،

۳) ابوبکر آخوندژان زوده نطقی را (درباب مجاهدات جمعیت اسلامیه و طبع قرآن مجید وتشکر ازحکومت وملت جاپان نسبت باعطای حریت ، و حمایت درخصوص نشر دین اسلام) گفته اخیراً اظهار نمود که :ـ

امروز جمعیت اسلامیهٔ توکیومرکزی است که در تمامی بلاد و نواحی شرق اقصی مدنیت اسلامیه را نشر واحیاء مینماید ، وشعاع آن به روی سرزمین شرق اقصی نور بخشیده نام نیکوی آن عالم اسلامی معلوم گردید ، امروز پنجاه ملیون مسلمانان چین به کامیابی این جمعیت دعا مینمایند ، ومن بحیث یکسرکرده ونماینده ازطرف سه ملیون مسلمانان منچویتغوبه این جمعیت اسلامیه تبریك میگویم ، وبه رئیس آن محمد عبدالحی قربان علی (نسبت به خدماتی که درین راه ابراز نموده اند) ازصمیم القلب تشکر گفته بر شان در آینده نیز موفقیت زیاد میخواهم سپس نماینده های هر جمعیتی اسلامیه هر یکی به نوبت خود مطابق مناسب عرض تبریك

میگردید چون فاروغ گردیدند نوبت نطق به رجال حکومت وملت جاپان رسیده اولا سیموموورا (مدیر شعبهٔ ادیان که دراین احتفال وکیل حکومت بوده) نطق مؤثری را اصدار نموده ـ پس ازتبریك جمعیت اسلامیه بمناسبت طبع قرآن تصریح کرد که ـ:

اولین احتیاجات بنی‌آدم آزادی وحریت وجدان، واتخاذ دین بحسب خواهش، وحرمت چیزی‌است که اورا مقدس میداند لذا مشاهدهٔ تأمین این احتیاج مهم ـ برای مسلمانان مهاجر که بوطن ما آمده اند برای مامسرت بزرگی‌است، حریت أدیان درجاپان حسب قانون اساسی تأمین گردیده است لذا شما دین خود را چنانکه میخواهید اتخاذ ـ ومحافظت کرده میتوانید وبرای ما هم دیدن اینکه مسلمانان دین خود را ازادانه اداره ـ مینمایند خوشحالی حاصل میگردد، بناءً علیه من برانشمادر امور دینی خودتان موفقیت میخواهم ۲) پروفیسرأینوی نطق مفصلی را (درباب اظهار مسرت به نسبت طبع قرآن دفعهٔ اول درجاپان واینکه ـ این اقدام بزرگ تأریخی ومالك اهمیت به دوستی اسلام وجاپان سبب حواهد شد) أصدار کرده اخبراً گفت که ـ:

جاپان بسیار دینها را درآغوش‌خود تربیه نموده است، حتی دین بودا که در هندوستان‌دچار ضعف گردیده‌بود درجاپان ترقی‌حاصل کرد، وهمچنین‌دین کرستیان نیز بجاپان آمده است، ولی ادیان بس ازدخول خود به جاپان طبعاً متغیر می‌شود، وعموماً درجریانات دین به بعض تکامل احتیاج ظاهر میگردد، مگر واضح است که دین اسلام نظر به بودیزم وکرستیان وغیره ها کاملترین ادیان است، بناءً علیه برای ما لازم است که احتیاج خود را به تکامل مذکور زیرنظر گرفته نظریهٔ خود را نسبت باسلام تعیین و تشخیص نمائیم .

۳) داکتر توریبی نطق مؤثری را اصدار کرده ضمناً گفت که : ـ

از ملاحظهٔ بودن مسلمانان درجاپان یك واقعهٔ تاریخی بیاد میآید، در زمان محاربهٔ صلیب احمر روبریك نام یکنفر پاپ بحیث وکیل از طرف پاپای روما به شهر قره ـ قرم (که دران وقت مرکز امپراطوری مانگول بود) آمد، و از امپراطور مانگول برای مفاد کرستیان، بر علیهٔ مسلمانان کمك خواست، اگر درآنوقت عسکر مانگول به عسکر کرستیان، انضمام یافته معاونت می نمود ـ امروز عالم شرق بالکل دگرگون میگردید.

٤) کانزاکی ایساکو (سرکردهٔ دین شنیتو) در نوبت خود مسرت خود را در خصوص اینکه ـ هر قوم دین خود را محافظت مینماید اظهار کرده گفت که ـ :

امید دارد که دین اسلام به مدنیت معنویهٔ ما تکامل بسیار بزرگ خواهد داد، بناء علیه من نشر و بقای دین اسلام را در جاپان مسئلت مینمایم.

۵) جنرال لیتینانت شیو دین نطقی را (درباب اینکه وی از مدت ۱۳ سال با مسلمانان معرفت پیدا کرده، قرآن کریم را چند دفعه سر تاپا خوانده است) گوشزد نموده اخیراً گفت که ـ دین اسلام مانند دین یهودی دین تنگ نبوده بلکه دین جهان شمول است، بناء علیه آمدن مسلمانان به جاپان و نشر دین اسلام درین مملکت بی ضرر و بلکه مفید است، در خاتمه بمناسبت توزیع قرآن به این مجلس تبریك میگویم.

پس ازینکه به نطقهای ناطقین خاتمه داده شد جناب توومایا بابای محترم ملت جاپان از جای برخواسته (درحالیکه اهل مجلس همه نیز از جای خواسته بودند) سه دفعه بشرف دوستی اسلام و جاپان (با نزای) (صدای مسرت) کرد، و تمامی



از چپ براست استاد عبدالرشید ابراهیم و استاد محمد عبدالحی قربانعلی

اهل مجلس متابعت نمودند، سپس تلغرافات تبریك و مسرت و تائید که از جمعیتهای اسلامی داخل جاپان و منچوکو وارد گردیده بود انتخاباً قرائت گردید، و تمامی مهمانان با رئیس و اعضای جمعیت بیاد داشت این مجلس تاریخی عکس ها گرفتند، و در خاتمهٔ مجلس همه به پیش رئیس جمعیت آمده نسخهٔ قرآن مجید را قبول کرده میبوسیدند، اولین افراد عائشه بیگم زوجهٔ پرنس بوکوان علی (برادر زادهٔ امپراطور منچوکو) بود.

خلاصه جریانات این احتفال تاریخی و احساسات حضور و شامابین آن، همه مسرت آور و رجاء بخش بوده، سرتا پا حس مستقبل اسلام را در مملکت جاپان (و بعبارت دیگر در شرق اقصی) تمثیل و تصویر مینمود.



مکتوب از غزني

بعد القاب :

در شمارهٔ شش سال چهارم که نمرهٔ مسلسل آن ۴۲ است در طی سواد نطق سر هنری هراس پروفیسر تاریخ در صفحه (۶۸) سطر ششم و هفتم راجع به الغ بیک و عبدالرزاق چنین نوشته است (خطوط قبر میرزا الغ بیک درهرات شخص را ی اختیارانه طرف خود جلب می کند این مقبره را به اشتباه به عبدالرزاق نسبت میدهند) این جا یك اشتباه تاریخی برایم پیش شد زیرا که درقریهٔ روضهٔ غزنین بجانب غربی مزار حضرت سلطان محمود انارالله برهانه یك گنبد کلان از خشت پخته مانند مقبره تیمور شاه که درکابل است میباشدودر غزنین مقبره مذکور نزد عوام به زیارت سطان عبدالرزاق شهرت دارد تاوقتیکه این محرر را ذوق معلومات تاریخ وچگونه گی حالات غزنین نبود برمن هم احوال این عبدالرزاق تمام مانند سایر عوام مجهول بود چون متعاقباً در صدد معلومات تاریخی غزنین شدم و به کتب موجوده که بدست داشتم توجه نمودم چنان معلوم شد که عبدالرزاق پسر الغ بیک بن ابوسعید بهادر خان بن سلطان میرزا بن میران شاه بن امیر تیمور است - بعد ازدوره حکومت میرزا شاهرخ در هرات که دراول سیورغتمش پسرش والی کابل مقرر گردیده و بعد از فوت سیورغتمش مسعود و میرزا قرا چار پسران او یکی بعد دیگری حکومت کابل وغزنی را نمودند و بعد ازان الغ بیک فوق الذکر حاکم کابل بود چنانچه تمام مورخین فوت اورا درسنه ۹۰۷ هجری درکابل نوشته اند و کشته شدن عبدالرزاق پسرش را که بعد از فوت پدر بر مسند حکمرانی نشسته بود درسنه ۹۱۸ مقتول شده و مولف فرشته عقیده دارد که در حدود میمند بمقابل ظهیر الدین بابر صف آرائی کرده مقتول شد وحیات افغانی

نوشته که درروزعید اضحی اورا امراء خودش بواسطه بی کفایتی درامورات مقتول کردند ـ مقصد آنکه از قرار نوشته لوحه سنگ مرقد درون کنبد چنان معلوم می‌شود که دفن الغ بیگ و عبدالرزاق پسرش درون کنبد همین است ورباعی ماده تاریخ که بر قبر هردو نفر پدر و پسر نوشته چنین است

ازقبر الغ بیگ

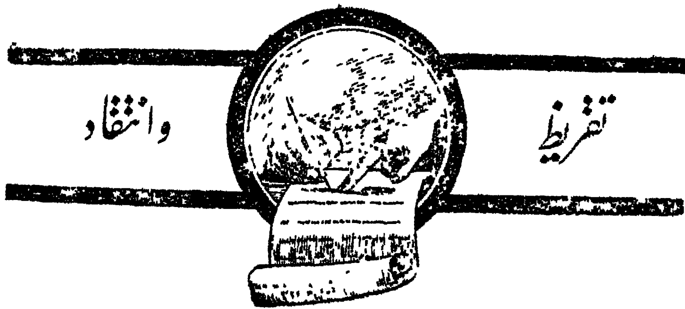
آن کس که ورا بود بصارت	زین رقعه ساند او اشارت
تاریخ وفات شاه الغ بیگ	(خشباد) بگفتم این بشارت
	۹۰۷

ازقبر عبدالرزاق

شاهی که زفرقتش فلک گشته خراب	شمس وقمر ازهجرشده درتب وتاب
تاریخ وفات آن شهنشاه شهید	بر لوح فلک نوشته بخیروصواب
	۹۱۸

چون ارباب تاریخ همه فوت الغ بیگ را ۹۰۷ نوشته اند و ازلفظ (خشباد) نیز ۹۰۷ مفهوم می‌شود ممکن که بقول مؤلفین تاریخ فوت الغ بیگ درکابل و نعش آنرا باز درغزنین آورده باشند و تاریخ مقتول شدن عبدالرزاق پسرش را هم ۹۱۸ نوشته است و ازلفظ (باخیر وصواب) ۹۱۸ هجری بدست می آید چنانچه .. یخ خصوصی غزنین ارچندیست که تحت تسوید من است دران نیز بهمین کیفیت نوشته ام چون درنطق سرهری هرس نعده الغ بیگ را درهرات وبار اشتباه آن ار قبر مرده نه عبدالرزاق م .. اننده نش حت که آن دیگر الغ بیگ و عبدالرزاق است که درهرات است ویا این لوحه سنگ هائی که درون گنبد است جعلی و بی اساس خواهد بود گرچه یک الغ بیگ اول که معاصر میرزاقسم باز گذشته است ولی پسر آن عبدالرزاق نام نبوده بنابران بغرض استعلام واستفهام که رفع شبهه یک مسئله تاریخی شود این موضوع را بخدمت آن انجمن محترم نوشته ام امید است که این ..چه ور مختصر را مقرون بصحت ند ندند در .. ن .. مجله .. و .. محض رفع اشتباه درج ... نند

علی احمد شاه ...



افغانستان بیکنظر اجمالی

کتابیست راجع بحالات تاریخی و مدنی و جغرافیائی و مختصر حالات عمومی وطن عزیز ما افغانستان که باین تازه گی ها جناب فاضل شهیر مولانا جمال الدین احمد خان بی ای آنرا بزبان انگلیسی درهند تالیف وطبع نموده.

برعلاوه نفاست طباعت و برجسته گی مضامین وغیره صفاتیکه یك کتاب مخصوص بسلیقهٔ مطبوعات و تالیفات امروزه آنرا دارا میباشد واین اثر نفیس آنهمه محسنات را حاوی است : چیزیکه بیشتر جالب توجه شده و ما را وادار بتقدیر می نماید، اینست که اطلاعات و معلومات مولف فاضل بقدری صحیح و محقق است که نگارش همچه موضوع تا امروز از عهده یك نگارنده داخلی هم خارج بوده.

این اثر نفیس از طرف مطبوعات معروف هند تاحال چندین مراتبه تقریظ و تمجید شده و بهر خوانندهٔ القای محبوبیت نموده است ما بوجود آوردن این اثر گرامی را که حقیقتاً یك شاهکار قلم فاضلانه جناب مولوی جمال الدین احمدخان است بمعزی الیه تهانی و تبریك گفته ضمنا تقریظی که درین کتاب بزبان انگلیسی از طرف فاضل یگانه علامه سر محمد اقبال صاحب شده ترجمه آنرا برای خوب تر معرفی شدن این کتاب بنظر قارئین محترم میرسانیم و نیز ذواتیکه دارای زبان انگلیسی اند خواهش داریم از مطالعه این کتاب غافل نمانند

مقدمه

تقریظ کتاب : نگارش فاضل
علامه سر محمد اقبال صاحب

ازمن خواهش شد دوسه سطری به عنوان مقدمه در اطراف این کتاب گران قیمت که راجع به افغانستان نگارش یافته بنویسم من این تکلیف را بنظر رضا و استحسان می نگرم زیرا سر و رو علاقه ام با افغانستان نه تنها ازجهتی است که من افغانها را دایما یك ملت غیور و دارای قوهٔ خستگی ناپذیر در زنده گی میدانم بلکه



از راست : ۱) استاد محمد عبدالحی قربانعلی رئیس جمعیت اسلامیه در ژاپن
و مدیر مکتب اسلامی توکیو ۲) اخند ابوبکر افندی موکدنی رئیس
جمعیت اسلامیه در مانچوکو که استاد مسلم و عالم معروف
از نژاد مانچوری است

شرفیابی بحضور اعلیحضرت شهید محمد نادرشاه غازی آن پادشاه صاحب شمشیر و تدبیر بیشتر مرا قانع نموده که نبوغ او در پیکر ملت افغان روح تازه دمید و چشم ملت را بمنظر عالم امروزه باز نمود تاریخ افغانستان تاکنون از دسترس مطالعه و تقدیر برکنار مانده چه بسط وقایع حقیقةً تاریخ نی بلکه از مواد تاریخ بشمار میرود بلی وقائع بمثابهٔ الفاظ است مورخی میخواهد که از الفاظ معانی آن را دریابد این مطلب تاکنون در تاریخ افغانیان چه در هند و چه در افغانستان ابداً بمنصهٔ ظهور نیامده

ملتیکه افراد نامور ازقبیل محمد غوری، علاؤ الدین خلجی، شیر شاه سوری، احمد شاه ابدالی، امیر عبد الرحمن خان وبالاخره اعلیحضرت نادرشاه و ازهمه برتر مولانا سید جمال الدین افغانی که درعصر ما ازجهات متعدد بزرگترین فرد مسلمان و نیز یکی ازاعاظم رجال آسیا است بدنیا داده لابد اینچنین ملت ازعناصر مهم درحیات آسیا بشمار میرود

درازمنهٔ ماضیه بلخ، بامیان، هده، کابل، غزنه، هرات سالیان درازی بنوبهٔ خود ازمراکز علمی وادبی وتهذیبی آسیا بوده اند علاقه وصمیمیت دودمان شاهی حاضره بما اطمینان کامل میبخشد که آنها شوکت وحشمت گذشتهٔ خود را بازخواهند یافت.

هر وقت که افغانستان بیادم می آید قلب من بتلک تاثلوی این اقلیم، همانطور که در برگ زیز نسب گذشته دیده بوده قدرت سحر آفرینی درمقابل دیدگانم میگذارد من دریک جنبه مطالعه که اهمیت سادگی ومتانت آراسته ومشرف بباغی است نشسته ام طرف مقابل من بآن سوی باغ یک قطعهٔ پهناوری اززمین نرمک رو بفراز رفته به تپه هائی ملاقی میشود که آن تپه‌ها مانند امواج بحری متوالیاً رو بعروج رفته بسلسلهٔ سر بفلک کشیده جبال هندوکش منتهی

می‌شود قطار منظم پایه های جسیم برق گیر که از آبشار دوردست برق می آورد مانند حمایلی بسینهٔ این ناحیه افتاده است آسمان بتقریب غروب خورشید باالوان قشنگ نظر فریب رنگین شده وسایه های طویل باعجله وشتاب زندگی تمامی روی این وادی در حرکت است در ختان راستان وسیم اندام چنار در تاریکی شام از ملاعبهٔ نسیم شامگاهان با برگ های خزان رسیده اهتزاز خفیفی دارند .

در سکوت نیم رنگ شفق ، وادی ، قصبه ، درختان دهکده های دور دست و سلسلهٔ کوه ها که در دریای غبار شامگاهان شنا میکنند یك منظرهٔ نشان می دهد که حسن و زیبائی آن مربوط به عالم رویا و خیال است در سکوت آن شام دفعةً آواز آذان بلند می شود و رفقای ما یکایك جای خود را میگذارند من از تاثیر آواز مؤذن بیخود شده ازهمه دیرتر بخانهٔ نمازمی رسم و می بینم که ذات ملوکانه با کمترین خادمانش شانه بشانه ایستاده اند .

این واقعهٔ کوچك ، سه صفت خیلی برجستهٔ افغان ها را اظهار میدارد :

۱ ــ احساسات عمیق مذهبی ــ ۲ ــ آزادی کامل از امتیازات حسبی و نسبی ۳ ــ توازن کاملی که بوسیلهٔ آن ، افغان ها همواره شئون ملی ومذهبی خویش را حفظ نموده اند. این روح محافظه کاری ، همیشه منبع بزرگ قوت افغانها بوده وخواهد بود . وهمین است که آنها را با گذشته شان ، بدون اینکه درموافقت وهم آهنگی ایشان با یك دورهٔ جدید ، سکته وارد کند ، دریك تماس زنده نگه میدارد .

دانش محافظه کارانهٔ افغانها ، عرف وعادات قدیمهٔ شان را درنزد شان محبوب ساخته ودرعین حال ، سنگینی این عرف وعادات ، روح بتشرفت آتیهٔ شان را دچار احتناق نمی کند . روزی در لاهور بدکان افغان سالخوردهٔ

که پیشهٔ عطاری داشت بر خوردم . مشارالیه زیاده از پنجاه سال عمر خویش را درعرب بسر برده واخیراً درآستریلیا توطن گزیده بود انگلیسی آستریلیائی را خوانده ونوشته نمیتوانست مگر بخوبی تکلم میکرد . من گفتم : « آیا افغانی هنوز بیاد تان خواهد بود ؟ » ــ این سوال دراعماق قلبش نفوذ کرده چشمان عناکش درخشنده تر گردیده و معلوم شد خاطرات جوانی او یك بار دیگر در مخیله اش حاضر واخیراً بصورت قطعهٔ ازغزلیات عشقیهٔ پشتو تراوش نموده ، و این پیر مرد افغان را ازگرمای سوزندهٔ لاهور به وادیهای سرد وگوارای اجدادش سوق داد .

غریزهٔ محافظه کاری افغانها خیلی شگفت انگیز است : درعین حالیکه بنیان محکم آن رخنه ناپذیر است ، ازمؤثرات وایجابات تمدن جدید ، متحسس شده با آن طرح همرنگی میریزد . این است رازیگانهٔ صحت وقوت جبلی افغان

افغانستان درقرون اولی ، مرکز بزرگ تجارت بوده ودر قرون وسطی هم این مقام را حفظ کرده است تا وقتیکه راه های بحری تجارت دردنیای جدید کشف و مورد استعمال قرارگرفت این مملکت ازنقطهٔ موقعیت کلید دنیای سیاست و تاریخ آسیا را بدست داشته وخواهد داشت .

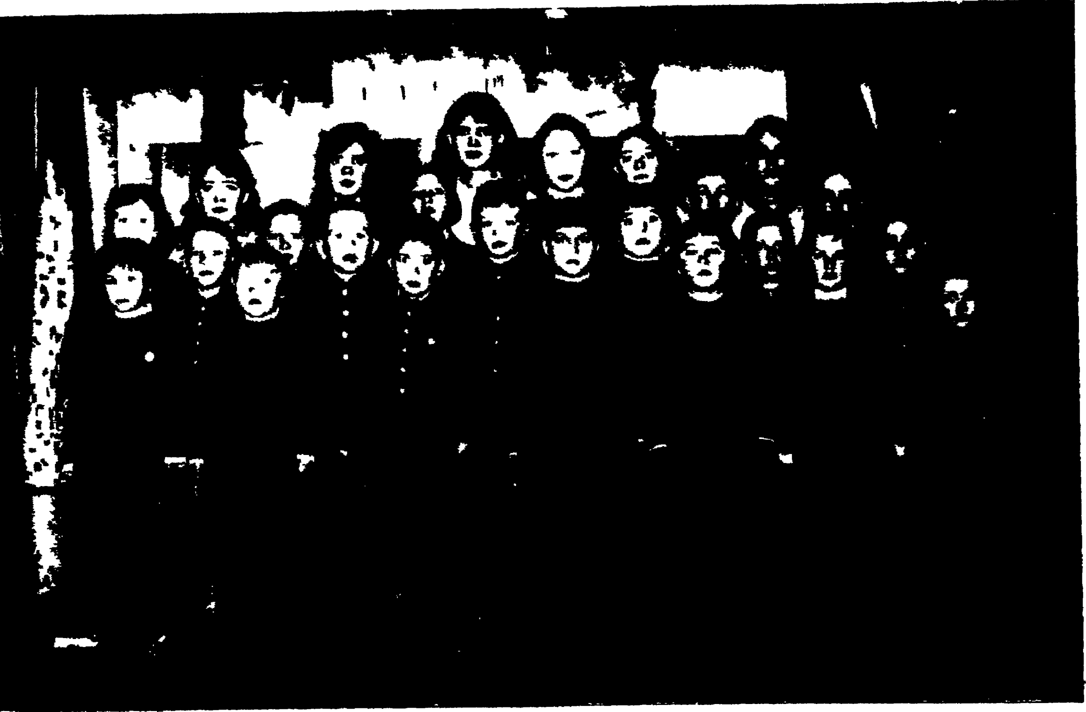
پروفیسر لاید میگوید : درپنجب (افغانستان) یکی ازمهمترین قطعات قارهٔ آسیادیده میشود نزد آنانیکه درامورروابط ملی وبین المللی معتقد بوده اما (با این نظریه که مقدرات دنیا با جنگ سرشته شده ، همراهی ندارند) خیلی طرف علاقه میباشد.

این شرح مختصر وقائع افغانستان که خیلی واضح ، ساده ولی آلایش بوده حقیقت را صداقتکارانه آشکار میکند، مولود زحمات دو برادرانیست که دراثنای

قیمت بسیار دارد و به اسناد تازه و مشاهدات شخصی خود را با مطالعهٔ بهترین منابع و تازه ترین معلومات رسمی ضم و اکمال کرده اند، بنا بران جای آن دارد که مکرر بحسن استعمال کرده شود

خیلی بجاست که مصنفین کتاب، آن دوره، که مظهر صنایع و محاسن عصر امنیت میباشد هدف توجه قرار داده و از ادوار مجادلات بی شمار و تهاجمات آفاق و اغتشاشات داخلی که در بعدی نظر بجسته ... منظر تاریخ افغانستان را جلوه میدهد منصرف شده اند مصنفین محترم علاوه بر تهیهٔ معلومات قاموسی و مستند راجع به مملکت افغانستان چند مسائل حالی داخل ... اطراف موقعیت افغانستان و پیشرفت تمدن آن (از نقطهٔ نظر پیشرفت تمدن دنیا) تذکر آورده اند، نقشه ... آثار عتیقه و تاریخ در افغانستان، برعایت مراجع تدریجی قدم خواهد فرود. مگر هنوز کارهای زیادی درین زمینه باقی است. و امید داریم فضلا و علمای افغانی در کشف عظمت گذشتهٔ مملکت خویش، منتهای جدیت و زحمت کار خواهند برد





طلبهٔ مکتب اسلامی در توکیو

دیوان بوسعید

یك از شعرای غیر مشهور وطن که مانند عاجز وافغان و غیره شعرای نامور وطن عزیز شهرت بسیاری نداشته ودیوان او هم مانند نامش در زوایای خمول پنهان بوده ، سیادت پناه خواجه میرسعدالدین ولد خواجه میرسعدالله مرحوم است که در (۱۱۹۸) هجری قمری بقریهٔ تنگی سیدان چهاردهی کابل تولد گشته ودرآغاز عمر به علوم متداوله اشتغال ورزیده وضمناً در کدر عاشقان عارفان سکوت اختیار کرده وچندی درمسجد ازینجا بامامت قیام داشته بعد به سیاحت هند شتافته وپس از بازگشت ازسفر هند بخدمت صوفی شیر محمد کابلی قدس سره که از عرفای کابل و درطریقهٔ عالیهٔ نقشبندی صاحب ارشاد بوده مرید گشته و نسبت طریقت نموده ، چنانکه خود دریك از مقاطع غزل خود میگوید ـ

ای بوسعید از شیر حق داری سند خواهی مدد
شیر محمد تا شده مولای من مولای من

ونیز نسبت خود را بحضرت شیخ آدم بنوری قدس سره که از اکابر جماعهٔ مجددی است رسانده میگوید :ـ

شیران نسبی سلسلهٔ میرسد   از بوسعید تا به آدم بنور

خواجه میر سعدالدین قدس سره ، پس از وفات پیرومرشد خود ، حضرت صوفی شیرمحمد قدس سره ، بمقام ارشاد نشسته وتا هنگام حیات بدرس و تعلیم علم قال وحال مشغول بوده و اخلاصمندان ازحضورش استفاده می نمودند ، تا آنکه پس از ۸۵ سال عمر درهفتم رجب سنه ۱۲۸۳ ، درعهد اعلیحضرت امیر شیرعلیخان ترك حیات گفته ودردامنهٔ کوه خواجه صفا درجوار مرقد پیرومرشد خود ، حضرت صوفی شیرمحمد قدس سره مدفون گردید .

میر در مقاطع غزلیات بوسعد، تخلص دارد وگاه بوسعید وبطور ندرت سعدالدین هم تخلص می نماید، دیوان میر که در نزد آقای سید عبدالاحدخان موجود است قلمی خوش قطع و خوشخط کاغذ کشمیری جدول طلااست، اما جدول آن اصل نیست هر چند درآخرکتاب نام کاتب وسال تحریر آن نوشته نیست اما غالباً عمر نسخه اگرپس ازوفات شاعر باشد همین ۶۰ ــ ۶۵ سال خواهد شد مسطر کتاب ۱۷ سطره است وچون تمام غزلهای دیوان هفت بیتی است غالباً درهر صفحه دوغزل نوشته شده شمارهٔ غزلهای دیوان به (۶۷۱) بالغ میشود وچون هرغزل چنانکه گفتیم ۷ بیت است، شمار مجموع ابیات غزلیات به (۴۶۹۷) بچهار هزار وششصد و نودو هفت بیت میرسد اگرچه چند غزل درین دیوان مکرر نوشته آمده پس ازقسمت غزلیات یك قصیدهٔ کوچك ۱۴ بیت و یك غزل مستزاد بطور مستزاد منسوب بحضرت شیخ عطار قدس سره ۲۵ بیت و دو مخمس بوسعد بر غزلهای خودش و ۹۶ رباعی تحریر شده پس ازقسمت رباعیات ترجیع بندی است از بوسعد مردف ازالف تا یا که بدین حساب ۲۹ بندی شود غزلهای ترجیع هم ۷ بیتی است و مطلع ترجیع این است

حمدگوئیم ذات سبحان را · که را انسان نمود نیا نرا

پس از هرغزل از ترجیع بیت ذیل را تکرار میکند :—

که جهان است جلوهٔ مولی · هست آدم بصورت معنی

راسی درآغاز این دیوان یك قصیدهٔ ۷۳ بیت، در بیان توحید شهود و وجود یك مثنوی کوچکی هم ازشاعراست مشتمل بر دوصدودو بیت (۲۰۲) در بحر مثنوی مولانا جلال الدین بلخی قدس سره موضوع مثنوی شرح کلمه طیبه و غیره مسائل تصوف خط این قصیدهٔ مثنوی از کاتب اصل کتاب بوده و بلکه بکاغذ دیوان هم نوشته نشده وغالب پس ازنسخ دیوان ضمیمهٔ

آن نموده اند مير غزلهای ملمع هم دارد وار آن قدرت وقابلیت او در عربیت ظاهر می شود، اشعار او بطور عموم درعین پخته گی خام و درعین خامی پخته می نماید و این کیفیت در اشعار او غالباً ازرهگذری است که هر چند قدرت وقابلیت درعربیت وسائر علوم داشته، اما اشعار استادان را کمتر مطالعه میکرده ــ دیوان او بطور کلی مشحون از تصوف و مانند است بدیوان عراقی ومغربی و غیره شعرای صوفیه غزل مجاری و روان در دیوان او خیلی اندك ومحدود است در بعضی غزلها از مقامات و اذواق و مواجید طریقهٔ علیه نقشبندیه مفصلاً بحث رانده نمونهٔ کلام بوسعد :

سایه گو از همه سودا می چین   گل خورشید بداماب نشود
هرکه نفس دل را خشمی نیست   نومی دولت قاروب نماند
دردم پیری ازان غرنده خوی ترسم   که از ابرو مژه تیر و کمان دارد

بیدلان را باخذ وقبول بیان خود دعوت میکنند:

بیدلان از سر تقلید دهان نگشائید   چون به تحقیق رسید به پیام گیرید
عشق بالادست بپروا بجاکم خانه ساخت   چشم آن دارم که آخر دربدرها میدهد

مسئلهٔ رویت :

زاهد امروز نکردست بکف جام مراد   سحر منتظر وعدهٔ فردا باشد
یا بغفلت چه بهی هوش کن او مهرخدا   ورنه بد نام شود از بونکونامی چند
صبح تا چشم کشاید دو نفس حاضرباش   که آورد بادسحر سوی تو پیغام خدا
ره نوردیدن این بحر اسر ناید و بس   روح آب حیات است که نماتی دارد

سایه سان همسفر خویشم وزان نگریم   کاروان که درو بانگ درائی دارد

در سخن سرائی خود را مامور می پندارد : ــ

هم بفرمودهٔ آن شاه سخن آغازیم   هرکرا دوست نظر کرد طلبکار آمد
بوسعد چو مستر شد اعلان شده بودم   تا همت او پیرو شاه عزم کرد
دستان عشق در سرو دستار شیح نیست   ساقی کرم نمای که می در کدو کند
از اعاده مکر معدوم اول می شوی   بعد مرگ تن مگر این مشکل تو حل شود
محو کن بنوشتهٔ خود بر ویسان همچنان   صورت ثانی همان آئینهٔ اول شود

زلف پنداشت که حق جانب جان است مگر　　خط برون آمد و این شعبده را باطل کرد

مصریان از شکر خود شکوه‌ها خواهند کرد　　شوکت بوسعد تا در شهر کابل ساختند

از قرب و بعد جانان خبری مگو که ما را　　بی فصل و وصل گویا عمرم بکوهر آمد

صد همچو بوسعید ازین می ز دست شد　　پشت فلک خم است ز رطل گران ما

زاهدا شاید تو هم آن طاق ابرو دیدهٔ　　روز و شب پیوسته در محراب می بینم ترا

طریق نقش بتان مگرو از نقشها بیزار　　بدل گر نقش بندم نقش بندم حرف نامت را

نخود بیند ترا باید ترا بیند چو خود داند　　علاج بوسعید آخر که گم کرده است دیدن را

روز اول سنگی در کار ما بردار داشت　　قصهٔ ما کم نبد ز اشکنجهٔ فولاد ما

بحر هیچ شی مکس از کبر ای دنی　　هر ذره آیتی بود آن آفتاب را

سازدت گنجور اگر پاس نفس داری بمی　　آنکه شهادت شحات تن نهان گنجینه

بوسعید اعلم تو از حکمت قرآن بود　　این کرامت یادگاری ماند از اجداد ما

بوسعید از طبع نازک آب در گل مانده　　چون صبا نشو و نما بود در کابل ترا

چندین هزار شعله بر افروخت کوه طور　　تا هودج جمال تو بیرون شد از عرب

چو ترک چشم تو تا چله در کمان انداخت　　نخست صیدی ازین دشت نشان انداخت

دامن عشق نو شده همه　　لیک دستی نگر بپاش نیست

از حرف توبهٔ خود هیچکس نگویم　　اظهار قبح کردن با خویش هم قبیح است

چشم من تا رخ و زلف تو جو راه داست　　سرمه‌ای گون بره ظلمت و نور افتاده است

چند گویم بی تیزی ره تحقیق نیست　　عارفان دانند چون زیر الف باجا گرفت

عرف دور فلک شد که بدعت ورزید　　روشنت هست که خورشید فلک بان برخاست

از خواجهٔ شیراز استقبال کرده و در ضمن خود را مساوی بلکه غالب گرفته میگوید:—

بوسعید از سخن راست بر محمد حافظ　　کلک ما نیز زبان و بیانی دارد

وله

تازه شد داغ نهانم ز بهار　　مهر دیوانه کنون سلسله پیدا شد

گفتمش بر عدد خال اگر بوسه دهی　　ماند انگشت بر آن خال که این ده باشد

حکمت قرآن ز قرآن گیرم و از اهل او　　بوسعیدا ز حکمت یونان فراغم داده‌اند

چه خوش است از لب لعل او که بکام شکری رسد　　ز مدای عالم جان ما خبری به بیخبری رسد

داغ ولی سمندر است در دل مرا ولیکن　　از نوبهار خطت یک گوشه باغ دارم



مقبرهٔ مسلمانان در توکیو



کشتی سر ینگین

مترجم : جناب محمد صدیق خان طرزی

از بسیار زمانها است که علمای مشهور تخنیکی دنیا مشغول این امر اند که در مسافت ازامواج غیر مرئی رادیو کار بگیرند از تجارب معلوم گردیده است که بذریعهٔ امواج الکتریکی رادیو میتوان درفاصله طیارات ، کشتی ها ، موتر ها وامثال این چیزهای تخنیکی را بکاز انداخته وازآن هم کار گرفت . این آلات میخانیکی که درین آن ذیروح وجود داشته نمیباشد اوامر را خیلی صحیح انجام وعملی میسازد. درین عصر مترقی این وسائل جدیده ادارهٔ آلات تخنیکی درفاصله خیلی ها ترقیات فوق العاده نموده ونتائج برجسته ، از آن بدست آورده اند تا گفته نماند که برای امور حربی اداره کردن آلات درفاصلهٔ خیلی ها ضرور بوده ویقین کامل است که درحرب آینده به پیمانهٔ وسیع ازآن کار گرفته خواهد شد. بواسطهٔ که این عمل در حرب خیلی دارای اهمیت است ، تجارب ونتایج که علما بدست می آورند مخفی داشته ازنشر آن اجتناب مینمایند با وجود آنهم راجع باین موضوع بعضی اوقات معلومات مختصر شایع شده و وجود این اختراع را تصدیق ومحقق میگرداند .

پارهٔ امتحاناتی را که المانها بریك کشتی بزرگ اجرا نموده اند ذیلاً ذکرمیشود .

درین سالهای اخیره درامریکا وانگلستان راجع به ادارهٔ کشتی ها بطور اتوماتیکی (بذریعهٔ امواج رادیو) تجارب لازمه کرده شده و در نوبت خود

آلمان هم باین دول نامی وررسیده است ، درسنه ۱۹۲۵ برای اجرای این مقصد کشتی حربی قدیمی را که موسوم به « سرنیگین » است تعیین نموده وقبل ازاجرای مقصد ازکشتی مذکور تمام آلات وادوات که برای ادارهٔ کشتی بطور اتوماتیکی کارآمد نبود ازکشتی کشیده وبعوض آن آلات وادوات اتوماتیکی درکشتی نصب نموده بودند ، وبرای اینکه کشتی ازغرق محفوظ بماند گلوله های کاکی دران جا دادند .

این کشتی به تمامها برای امواج رادیوساخته وترتیب شده بود اوامر بذریعهٔ رادیو برای اجرای عملیات کشتی مذکور ازکشتی حربی دیگر « ملیتس » اجرا میگردید وکشتی مذکور درزمانیکه احدی درآن وجود نداشت بذریعهٔ آلات اتوماتیکی اوامر را گرفته ووظائف مهم را اجرا کرده توانست . دیگها ودریچه های دیگ های بخار وغیره بذریعهٔ امواج رادیومتحرك وبیشترازیکصد قومانده وعلامات را کشتی سرنیگین قبول وچندین هزار عملیات کوچك گوناگون را اجرا نمود .

البته واضح است که برای حفاظت چنین یك کشتی قیمت دار مثل کشتی « سرنیگین » اصولات لازمهٔ را درتحت نظرگرفتن لازم بود تا دیگ بخاری آب نبوده وحرارت ازاندازه زیاد نشده وباعث خطر نگردد ویا اینکه حریق وخطرات دیگر متوجه کشتی نشود ، وهم ازجهت اینکه کشتی غرق نشود تمام نقاط خالی کشتی بذریعهٔ موادغرق نشونده مملو شده بود . برای حفاظت آلات قیمت دار این کشتی که روح آن شمار میرفت چاره ها سنجیده شده عموم آلات اتوماتیکی آن بذریعهٔ زره مخصوص پوشانیده شده بود ، وعلمای آلمان چنین ادعا میکردند که کشتی « سرنیگین » طوری دارای ترتیبات است که امکان غرق شدن ندارد

والحاصل آلمان ها تمام پیش بینی ها را نموده و با تمام دقت شروع به تجربیات وعملیات نمودند.

استادان و ماهرین حرب باین عقیده واصل شدند که کشتی «سرینگین» اتوماتیکه بهترین و اعلی ترین وسیلهٔ آموختن انداخت طوپچی بشمار میرود در اثر همین نظریه و تجربه سنه ۱۹۲۸ بذریعهٔ کشتی مذکور انداخت تعلیمی در ۱۹۲۹ ـ ۱۴ دفعه و در ۱۹۳۰ ـ ۲۷ دفعه بعمل آمد.

تهیه و عملی ساختن پرده دود بذریعهٔ کشتی اتوماتیکی نیز دارای اهمیت مخصوص بوده و برای این مقصد وضع آلات دودافشان قبل ازاجراآت در کشتی مذکور لازم بود و گرفتن وظیفه از کشتی مذکور خالی از مشکلات نبود بعد ازجد و جهد زیاد متخصصین توانستند بذریعهٔ نصب آلات بمقصد کامیاب گردند و هر وقت که خواستند پرده دودی تشکیل دهند کشتی به بسیار رودی خواهشات را انجام داده وازایفای امر بدر شد.

تمام مشکلات تهیه کردن سامان مخصوص واختراع آن نسبت به آماده ساختن آلهٔ قوماندهٔ کشتی آسان تر بود زیرا پل قوماندهٔ کشتی مهمترین آله های آن بشمار است.

آلات اداره کنندهٔ رادیوهای این کشتی عجیب «سرینگین» دربین یك کشتی که موسوم به ت ۱۳۹ بوده ودراواخر بنام «بلیتس» موسوم گردیده است وضع ونصب شده بود وازین کشتی ادارهٔ آن میشد.

این کشتی بلیتس که معنی آن الماسك بوده وزن آن ۶۶۰ تن ودرسنه ۱۹۰۶ تعمیر گردیده سرعت سیر آن ۲۰ میل بحری بود،

ازین کشتی بلتیس هر قوماندهٔ که بذریعهٔ رادیوداده میشد خیلی بصورت صحیح کشتی سرینگین آنرا اجرا میکرد.

ساحهٔ جدید زندگانی

— ۱۳ —

مولف: تی اوایلی فرانسوی

مترجم ص محمد صدیق خان طرزی
رادیو میخانیك

من در مقابل خطابهٔ مذکور چیزی نگفته تماماً گوش میکردم و بر چوکی خود آرام نشسته بودم، کوانیسیلی بر سخن خود ادامه داده گفت :

من می فهمم که شما در کلوب با « بردوح » ملاقات کرده ئید این مصاحبه برای شما یك مثالی است. او بدرجهٔ جدی است که احساسات جدی از مغز تا استخوانش را استیلا نموده و البته شما به اولین وحله خیالات او را فهمیده باشید خیلی حسرت آور است که ما خود را هم در جنین اوضاع نمیتوانیم با خیالات و اعتبارات خودها مقابله کنیم.

سپس آواز خود را کلفت تر ساخته شروع بکلام نمود :

این را باید تخمین و تصور کنیم که از هر حیثیت باید ما هوشیار و فوق العاده محتاط باشیم !

در ینجا وضعیتی نشان داد که انسان گمان می نمود که گویا با خود حرف می زند وبعد از جندی تفکر باز سخن آغاز نمود :

— البته سختی های در پیش است که باید با آنها مقابله و مبارزه نمود زیرا بدرود گفتن حیات سابقه خیلی ها دشوار وسنگین بنظر می آید فکر کنید مستر پکاری، من ازموضوع بسیار دور رفتم خدمت معین و مستقل تان انجینیری است که در وقتش کوشش خواهی نمود تا وضعیت تخنیکی کارتان بلند برود وباید رفتار و پر وگرامی را اختیار کنید که شما را بمقصد تان کامیاب گرداند.

بسیار امور اجرا گردیده وباید اجرا شود من ماکس را با نقشه های تان آشنا ساخته واکنون لازم میشود که تمام آن نقشه ها را برای شورود بدهم و او وظیفهٔ را که لازم بداند برای شما تعیین میکند در زود ترین اوقات وظیفهٔ تان را اشغال خواهید کرد.

ازین فرموده بسی خوشنودی و اظهار تشکر نمودم، زیرا عنقریب در تحت ادارهٔ شورود بکار مشغول خواهم شد.

دستهای سفید وکم حرارت کوانیسیلی از عقب میز دستهای مرا فشرده و حین خارج شدن گفت،

راجع به مسئلهٔ که شورود برایم گفته است خاطر جمع باشید مطابق خواهش تان اجرا خواهد شد زیرا دران باب اوامر لازمه داده ام.

این اولین ملاقات من بود که با کوانیسیلی بزرگ با تمام رسید.

سکنر مرا به اطاق دیگر یکه شورود در آن بود رهبری نمود در جند دقیقه تمام مسائل

بین ما حل و برای من اولاً وظیفهٔ تمدید « راه بزرگ » و بعد کار کردن در بند های عظیم تعیین شد ، ملاقات ما بخوشی انجام یافته مرخص شدم ، و حین برآمدن با رفیق جدیدم برخوردم او از وضعیت فهمید که من بمقصد رسیده ام ، او نیز به خوشوقتی من شریك شده فرمود :

موفقیت تانرا تبریك میگویم همیشه آرزوی من رسیدن شما به نقطهٔ مقصود است . در اروپا کار های من نتایج وخیم داد اما خوشبختانه درینجا زحمات من به نتایج خیلی عالی واصل شده است اکنون باهم یکی از مکاتیب وسطی خواهیم رفت . بدش نهاد او را بخوشی پذیرفته براه افتدیم ، قبل ازانکه داخل لفت شوم شخص لباس خاکی پیغام ماکس کوانیسیلی را که باید او را ملاقات کنم ابلاغ نمود .

خواستم این فرمایش را قبول نکنم ، اما دوستم گفت بروید عیب ندارد من در مکتب مدتی خواهم بود بعد از اتمام ملاقات درآنجا بیائید . از دوستم جدا و برهنمائی لباس خاکی چندین طبقه پائین و وارد اطاقیکه از حیث تحمل و موبل خیلی ها قشنگ و همسر کازینو های بزرگ وعصری اروپا بود شده وبعد از یم ساعت انتظار به اطاق دیگر راهنمائی گردیدم ؛ کوانیسیلی با حالت متغیر در عقب میز نشسته بود ، این همان ماکس کوانیسیلی بود که قبلاً دیده بودم . بمجرد ورودم به اطاق از جا برخواسته درحالیکه عصبانیت از بشره اش معلوم بود واعصابش میلرزید بدون اینکه تعارفی بنماید چند قدمی پیش آمد وآغاز بکلام نمود :

تماماً چیز هائیکه بشما وعده داده بودم ایفا شد ، کنون نوبت شماست ضمناً خندهٔ کرده باز به سخن خود ادامه داد : معلوم میشود که خیلی بیك وضعیت خراب شروع به اقدامات کرده و در کار های شخصی من مداخله می ورزید هیچگاه نمیتوانم این وضعیت را تحمل و شما اجازه مداخله بدهم ، خواهش میکنم کلمات مرا در گوش داشته از مداخلات به اموریکه شما مربوط نبوده و تعلق بمن دارد اجتناب ورزید ، بعد از پدر ادارهٔ امور تمام مملکت دربد اقتدار من است ، در وقتیکه کلمات اخیر را ادا مینمود آوازش از حد معمولی خیلی تجاوز کرده وبلند شده بود کلماتش موثر ومرا مغلوب ساخت قوت قلب بخود داده گفتم :

نمیدانم چه چیز باعث این تغیر شما گردیده تامن باین اوضاع پیش بیائید و ... کوانیسیلی سخن مراقطع کرده گفت :

از طرف شما خیلی شکایت بمن رسیده و اشکالاتی تولید گردیده است و برای اینکه مادر آینده بطور صلح باهم حیات بسر بریم بهتر است از تمام رهگذریکه مسئولیت بر شما عائد میشود برکنار باشید .

آخراً بی حوصله شده گفتم : بجرئت میتوانم گفت که شما شخص متبی بشمار نمیروید . کوانیسیلی بوضعیت خود تخفیفی داده آهسته تر آغاز بکلام نمود :

من ازوضعیت خود راضیم زیرا تا اندازهٔ ممکن خود را توانسته ام اداره نمایم ، مطمئنم که چیزی وجود ندارد تا باعث اختلاف و مناقشهٔ ما گردد خواهش من اینست که مطیع و فرمان بردار

باشید وباین وضع خود مرا متشکر سازید و نیز باید احساس نمائید که نسبت به حیات خود مدیون احسان من هستید .

ـ هیچ گاه احسان را فراموش نمیکنم اموریکه بمن سپرده می شود باجرای آن خود را مکلف میدانم ، اگر روی سخن شما نسبت به مادام « گارو » است درین صورت . . .

بردن اسم مادام گارو ، کوانیسیلی را بلرزه درآورد و با حال دردناك گفت ؛

ـ شما با مادام گاروچه مناسبت و تعلق دارید ؟ چرا افکار خود را متوجه تا رنج زندگانی من داشته ، و ملتفت نیستید که به من توهین می نمائید ؟ شما حق ندارید درین مسئلهٔ تاریك داخل گردید . بهتر است به موضوع خاتمه دهیم .

کوانیسیلی شروع کرد بقدم زدن ، و هم میخواست غیظ خود را تسکین و تنزل دهد ، زمانیکه قدری از شدت باز آمد روبروی من ایستاده وباکلام نرم شروع به سخن نمود ، آنوقت فهمیدم که این آقا همان کوانیسیلی است که درپاریس اورا دیده ام .

هیچ گاه نمیتوانم از عصبانیت خود جلوگیری کنم زیرا از پدرکلانم برایم میراث مانده ، آنچه درحال غضب از من دیدید و شنیدید ، یا آنچه من از شما دیده و شنیدم نادیده ونا شنیده درحساب گرفته وازخاطر محو نمائیم . خبردارم که امر شده بنا تحتی « شورود » خدمت نمائید ، موقع خوب بدست شما رسیده میتوانید خواهشات خود را درآنجا بخوبی عملی نمائید . خدا حافظ باز باهم چندین بار خواهیم دید .

ملاقات ما ختم شده بایکعالم امید و بهجت از نزد کوانیسیلی خارج شدم ، ومطابق هدایت ترادی از راه باغ جنب قنال بزرگ وارد استاسیون ریل تحت الارضی الکتریکی گردیده وتوسط ریل الکتریکی بظرف ده دقیقه جلو مکتب نمبر ٦٤ که از حیث تعمیر خیلی باشکوه ومعظم یك عمارت است توقف نمودم .

بعد ازاندك تجسس « ترادی » را پیدا نمودم او مرا دریکی از کلاس های مکتب رهنمائی نمود وقبل ازانکه داخل کلاس شویم « ترادی » راجع بمکتب معلومات ذیل را بیان نمود ؛

درین عمارت ده مکتب وهر مکتب عبارت از چهارکلاس است مدت تعلیم دراین مکاتب چهارسال است ، شاگردانی باین مکتب پذیرفته میشوند که چهار سال بمکتب پائین تر تعلیم گرفته ودورهٔ آن را ختم نموده باشند ، گویا پروگرام مکاتب وسطی هشت سال است بعد از اتمام دورهٔ متوسط اگر متعلم قابلیت ترفیع صنوف عالیه را پیدا کرد ، داخل مکاتب عالی میشود ، درین صنف ذکاوت ومیل طالب سنجش و بهر شعبهٔ ازفنون که ذوقاً شوق ورغبت داشت داخل میشود .

ما داخل کلاس شدیم ، محصلین بدرس مشغول بودند ، اطاق بزرگ وروشن بود ، قیافهٔ متعلمین ذکاوت ومتانت ایشان را نشان میداد ، ازاعضای سالم ایشان پی ورزش کاری شان برده میشد ، درحالیکه عمر شان از ۷ سال اضافه نبود پانزده یا شانزده ساله بنظر میآمدند . ناتمام



مسابقهٔ بین‌المللی بازی هاکی روی یخ
(که مابین ورزشکاران فرانسه والمان به‌مقام (داوس) صورت گرفته. وفرانسویها
المان ها را پس از سه‌روز مبارزه، به ۲ گول بمقابل ۱ شکست دادند.)

یاد آوری

درشمارهٔ ٤٥ مجله کابل راجع به آرامگاه سلطان شهاب الدین غوری مدارك ومآخذی که دردست بود بدان رجوع گردیده ودرضمن نوشتیم که سلطان غالباً درجوارمقبرهٔ ملکه خود درغزنی مدفون است ، این نوشته ما ازروی حدس وقیاس بود با آنکه قول فرشته‌را که میگوید درحظیرهٔ که برای دختر خود ساخته بود دفن گردید نیز نوشته ولی بآن استناد قوی واعتماد محکم نکرده درقبول آن متردد بودم ، اتفاقاً دوشب قبل درمنزل یکی ازدوستان فاضل صحبتی نسبت بسلطان شهاب الدین وآرامگاه او درمیان آمد وهمان دوست فاضل جلد ۱۲ ابن اثیر را بمن ارائه نمود که بطور صریح آرامگاه سلطان را درغزنه درپهلوی دختر او مینویسد ، با آنکه درمقالهٔ راجع بآرامگاه سلطان غوری ابن اثیر یکی از بهترین مآخذ ما بود ولی هیچ گمان نمیرفت که مدفن اورا درجائیکه شرح زندگانی وپایان عمر اورا مینویسد ذکر نکرده درجائیکه هیچ تعلق به سلطان وکوایف زنده گی او ندارد مینویسد .

بهرحال‌ما ازین دوست فاضل ممنون و مشکور بوده اینك عین ترجمهٔ ابن اثیررا بنظر خواننده‌گان رسانده ومیگویم اکنون درقبول آرامگاه سلطان درغزنه هیچ تردید واختلافی نماند « شهاب الدین درتربت دختر خود واقع درمدرسهٔ که خود بنا کرده بود مدفون گردید ـ رسیدن نعش او درغزنه در ۲۲ شعبان سنهٔ مذکور بوده » (یعنی ۶۰۲ هجری) ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۱۰۰

گویا

روزنامهٔ «اصلاح»

ما مطالعهٔ روزنامهٔ شریفهٔ «اصلاح» را که از بهترین جراید وطن و دارای مضامین عالی و مفید است بعموم هموطنان عزیز خود توصیه وسفارش می نمائیم .

روزنامهٔ «اصلاح» در طول این مدت تازه ترین اطلاعات خارجی وداخلی ومقالات مفیدهٔ اجتماعی ، اخلاقی ، اقتصادی و اعلانات و اسعار تجارتی وغیره ضروریات عامه را در کمال صحت عمل و درساعت معینه هرروزه بمطالعهٔ عموم گذاشته . رعایت وحسن معاملهٔ روزنامه با تاجران ومؤسسات اقتصادی همواره مورد قبول وتوجه آنها بوده ـ وکثرت اشاعهٔ اخبار مطلوب آنها را از ناحیهٔ تبلیغ وجلب مشتری تامین کرده است . این روزنامه هرروزه به تعداد هزاران نسخه چهاپ شده ودرداخل وخارج مشترکین ومطالعین زیادی دارد نشر اعلانات دران تاثیرفوق العاده داشته منافع تجار ومؤسسات را تامین می‌کند ـ ما بعموم تجار ومؤسسات اقتصادی داخله وخارجه وآقایان محترم ابلاغ میداریم تا از اشتراك ونشر اعلان درروزنامهٔ «اصلاح» عجلت نمایند

شرح اشتراك روزنامهٔ «اصلاح»

مواضع	سالانه	شش ماهه
کابل .	۲۵ افغانی	۱۴ افغانی
داخلهٔ افغانستان :	۳۰ «	۱۸ «
خارجه	یکنیم پوند طلائی	۸ شلنگ

قیمت یکشماره در کابل ۱۰ پول .
برای طلبهٔ معارف ثلث قیمت .
برای نامه نگاران ومعاونین فخری رایگان.

قیمت اعلانات	
در صفحهٔ دوم و سوم فی سطر	یك افغانی
اضافه از پنج مرتبه	۵۰ پول
در صفحهٔ چهارم فی سطر	۵۰ پول
اضافه از پنج مرتبه	۲۵ پول

عنوان

ده افغانان کابل ـ ادارهٔ «اصلاح»
نمبر تلفون : ۱۰
عنوان تلگرافی : «اصلاح کابل»

The only daily paper in Afghanistan with a wide circulation all over the world publishes fresh and best news of all the world, Afghanistan especialy Central Asia.

Subscription rates:

	yearly	half yearly
KABUL	25 Afghani	14 Afghani
Afghanistan	30 «	18 «
Foreign.	one £	18 shilling

Afghan students $^1/_3$ of the above rates.

Manager of the Daily "Islah" Deh Afghanan.
KABUL Afghanistan

قیمت اعلانات در مجلهٔ کابل

Foreign	12 Months			6 Months			Once		
	£	s	d	£	s	d	£	s	d
Inch		17	2		6	10		2	6
¼ Page	1	10			17	6		4	
½ «	2	15		1	10			6	
full «	5			2	15			10	

داخله	یکمرتبه		شش ماه		یک سال	
	پول	افغانی	پول	افغانی	پول	افغانی
یک سطر				۸		۱۵
$\frac{1}{4}$ صفحه		۸		۳۲		۶۰
$\frac{1}{2}$ «		۱۲		۶۰		۱۱۰
تمام «		۲۰		۱۱۰		۲۰۰

قابل توجه

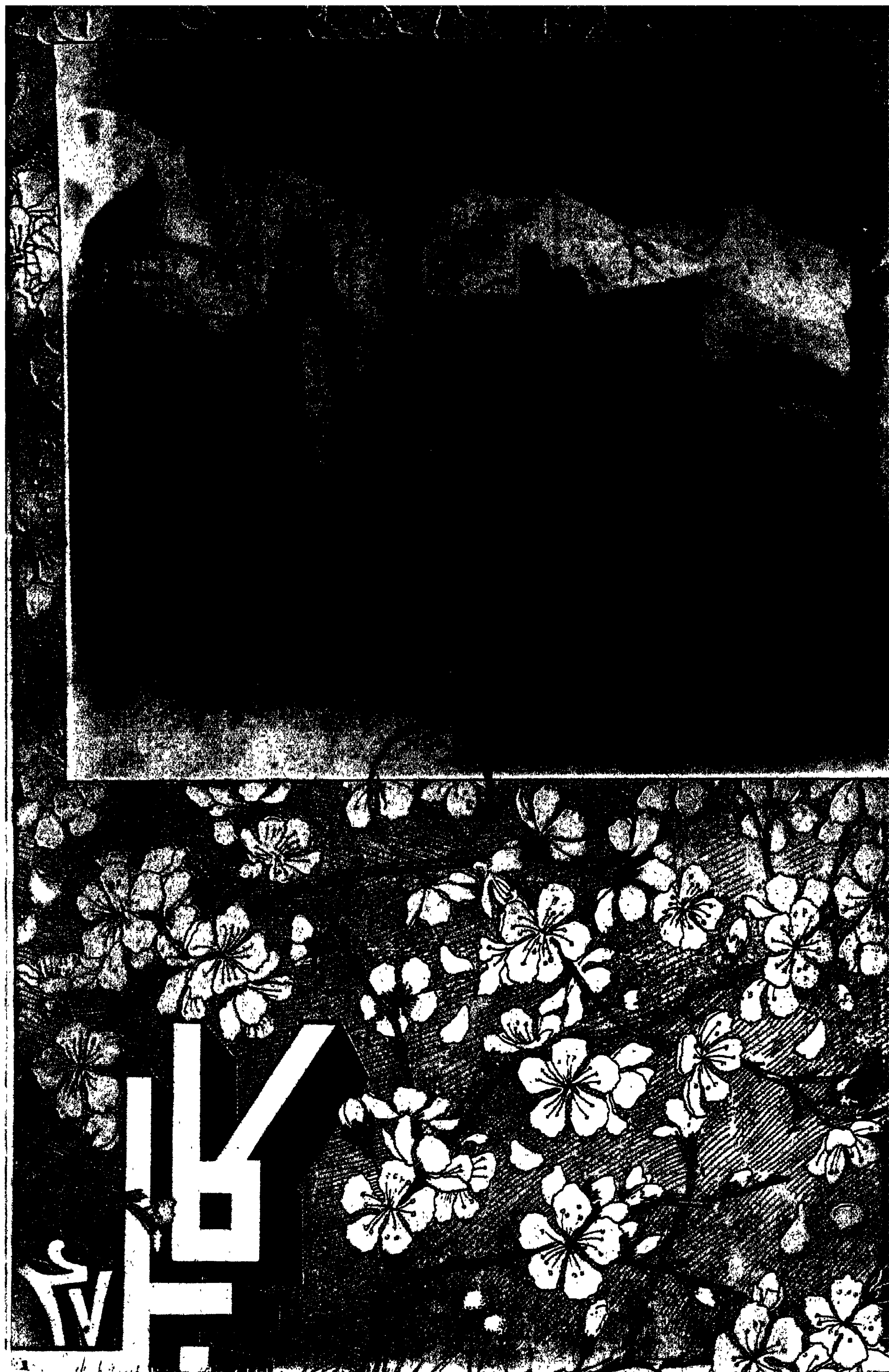
حضراتیکه بمجله کابل سابقاً اشتراك داشته و محض یك فرمایش کتبی قبل از وصول وجه، مجله برای شان فرستاده میشد.

چون در نتیجه اینگونه معامله ادارهٔ محاسبه دوچار مشکلات گردیده لذا از مشترکین عظام محترمانه خواهش میشود که هرگاه آرزوی اشتراك سال پنجم مجله را (که در اول سرطان جاری میشود) داشته باشند باید قبلاً وجه اشتراك نقد یا رسید خزانه بدفتر مجله بفرستند و الا بصورت نسیه قبول اشتراك نخواهد شد.

(ادارهٔ مجلهٔ کابل)




КГ



آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ ارگه
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات: باشهزاده احمدعلی خان (درانی) مدیر انجمن

کابل

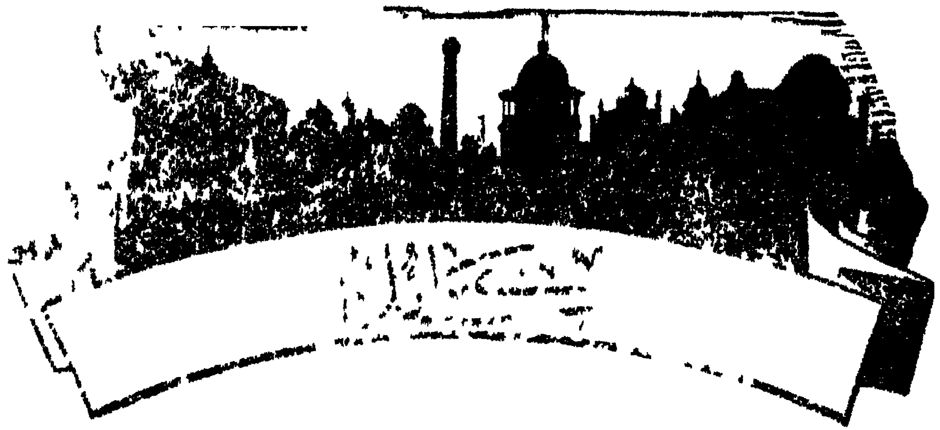
«مجلهٔ مصور ماهوار»
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل: ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف: نصف قیمت

اول ثور ۱۳۱۴ هجری شمسی — ۲۲ اپریل ۱۹۳۵ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
تمهید (بهار وطن)	انجمن	۱
قصاید بهاریه:		
۱ ــ مسابقه:		
	از طبع استاد قاری عبدالله خان ملك الشعراء	۳
	« « محمد سرورخان صبا	۷
	« « میر غلام حضرت خان شایق	۱۱
	« « عبدالحکیم خان	۱۲
	« « عبدالسلام خان مجددی	۱۵
۲ ــ قصائد دیگر شعرا و اساتید سخن		۱۸
ادبیات پشتو	زمرلای	۴۳
تقدیر خدمت	انجمن	۴۹
اصول و قواعد تحقیقات	ترجمهٔ استاد قاری عبدالله خان ملك الشعراء	۵۱
فلسفهٔ لغات و السنه		
هپنوتزم	ترجمهٔ جناب عبدالغفور خان	۵۹
روزنامه نگاری	نگارش جناب سیدقاسم خان رشتیا	۶۶
آثارعتیقهٔ بودائی بامیان	ترجمهٔ جناب احمد علیخان	۷۳
بلخ	نگارش جناب محمد کریم خان نزیهی	۸۲
سال نهم ابیس	انجمن	۹۲
القراءة العصریه	«	۹۲
قائم مقام دست انسان	ترجمهٔ جناب سیدقاسم خان رشتیا	۹۳
مختصر ترین تاریخ علوم	« « « «	۹۵
تاثیر موسم برنشوونما	« « « «	۹۶
دریای نور در ایران است	نگارش « « «	۹۷
طریقهٔ معلوم کردن سن آدم ها		۹۸
ساحهٔ حدید ربدگانی	ترجمهٔ جناب محمد صدیق خان طرزی	۹۹
تصاویر:		
از مناظر غزنی مقبرهٔ سلطان محمود غزنوی		۳
« « قندهار «نخلستان پنجوای»		۱۰
« « « «پنجوای»		۲۷
« « سمت مشرقی «یکحصهٔ قصر و باغ»		۳۵
معمای منقوش		۴۲
جناب فاضل قاری عبدالله خان ملك الشعراء		۴۹
از مناظر سمت مشرقی یك قسمت از تالاب باغ شاهی		۵۹
از مناظر سمت شمالی «ریزه کوهستان»		۷۳
« « « «رخهٔ پنجشیر»		۸۳
« « « «درهٔ امرز پنجشیر»		۹۳
ماشین خورد کنندهٔ پول		۹۵



زیارت وطن



آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ ارک
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات: باشهزاده احمدعلی خان (درانی) مدیر انجمن

کابل

«مجلهٔ مصور ماهوار»
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل: ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱٤ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف: نصف قیمت

اول ثور ۱۳۱٤ هجری شمسی — ۲۲ اپریل ۱۹۳۵ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
تمهید (بهار وطن)	انجمن	۱
قصاید بهاریه:		
۱ ــ مسابقه:		
	از طبع استاد قاری عبدالله خان ملك الشعراء	۳
	« « محمد سرورخان صبا	۷
	« « میر غلام حضرت خان شایق	۱۱
	« « عبدالحکیم خان	۱۲
	« « عبدالسلام خان مجددی	۱۰
۲ ــ قصائد دیگر شعرا و اساتید سخن		۱۸
ادبیات پشتو	زمرلای	٤۳
تقدیر خدمت	انجمن	٤۹
اصول و قواعد تحقیقات	ترجمهٔ استاد قاری عبدالله خان ملك الشعراء	۵۱
فلسفهٔ لغات و السنه		
هینو تزم	ترجمهٔ جناب عبدالغفور خان	۵۹
روز نامه نگاری	نگارش جناب سید قاسم خان رشتیا	٦٦
آثار عتیقهٔ بودائی بامیان	ترجمهٔ جناب احمد علیخان	۷۳
بلخ	نگارش جناب محمد کریم خان نزیهی	۸۲
سال نهم انیس	انجمن	۹۲
القراءة العصریه	«	۹۲
قائم مقام دست انسان	ترجمهٔ جناب سید قاسم خان رشتیا	۹۳
مختصر ترین تاریخ علوم	« « « «	۹۵
تاثیر موسم برنشوونما	« « « «	۹٦
دریای نور در ایران است	نگارش « « «	۹۷
طریقهٔ معلوم کردن سن آدم ها		۹۸
ساحهٔ جدید زندگانی	ترجمهٔ جناب محمد صدیق خان طرزی	۹۹

تصاویر:

مضمون	صفحه
از مناظر غزنی مقبرهٔ سلطان محمود غزنوی	۳
« « قندهار «نخلستان پنجوای»	۱۰
« « « « پنجوای »	۲۷
« « سمت مشرقی « یکحصهٔ قصر و باغ »	۳۵
معمای منقوش	٤۲
جناب فاضل قاری عبدالله خان ملك الشعراء	٤۹
از مناظر سمت مشرقی یك قسمت از تالاب باغ شاهی	۵۹
از مناظر سمت شمالی « ریزه کوهستان »	۷۳
« « « « « رخهٔ پنجشیر »	۸۳
« « « « « «درهٔ امرز پنجشیر»	۹۳
ماشین خورد کنندهٔ پول	۹۵



بهار وطن

به مناسبت بهار خوش و خرم امسالهٔ وطن، و خورسندی بر راحت هموطنان عزیز که با وجود شدت سرمای زمستان درین سال از رحمت و فضل و کرم الهی تمام ایام سرما به اهالی عزیز مملکت به آسوده حالی و خرمی سپری شده، مجلهٔ کابل در شمارهٔ (٤٥) خود افتراحی را طرح و ادبای کشور خود را به سرودن قصاید و اشعار بهاریه دعوت نموده، ضمن وعده داده بود که حائزین نمره های درجه اول، دوم، سوم از حضور ملوکانه به قضاوت فضلای مرکز و هیئت انجمن ادبی بجوائز مهمی در جشن نایل خواهند گردید.

گرچه انتظار نمی رود که تمام شعرای وطن موقع و فرصت به این مسابقه شامل شوند، ولی تا اندازهٔ که میل ذوق موفق شده و درین زمینه قصاید و نشیده های بهاریه خود را به انجمن رسانیده بعد الآخر انجمن آنها را جمع و تدوین نموده در صدد تشکیل مجلس قضاوت آمد ولی از آنجا که ذات اعلیحضرت همایونی یگانه مربی علم و ادب و از حیث خصوصی امروز وجود مبارکش ارباب فضل

وادب را پرورش داده و میتوان ادعا نمود که در عصر مبارك حصر این شهریار جوان (خلدالله تعالی ملکه واطال الله عمره) ادبیات در وطن عزیز ما پیشرفت و نهضت مهمی نموده است ، لهذا ، نظر بهمین افکار و نیات مقدس حضور ملوکانه محل انعقاد مجلس را به قصر گلخانهٔ ارگ همایونی تعین فرموده و درآنجا محفل باشکوهی از طرف وزارت دربار اعلیحضرت منعقد و یك عده از فضلای عالی مقام مرکز بانضمام هیئت انجمن جمع وقصاید وارده قرائت شد .

آخراً ذوات محترم آتی حایز نمرات گردیدند :

جناب فاضل قاری عبدالله خان (ملك الشعراء) عضو انجمن ادبی کابل حائز نمره اول

جناب محمد سرور خان صبا عضو انجمن ادبی کابل　　حائز نمره اول

جناب میر غلام حضرت خان شایق شاعر کابل　　» » ۲

جناب عبدالحکیم خان (پسر سردار عزیزالله خان « قتیل » مرحوم) محصل مکتب استقلال حائز نمرهٔ (۲) .

جناب عبدالسلام خان (فرزند جناب شرافتمآب محمد یوسف خان آقای مجددی) حائز نمره (۳) .

پس ازقرائت قصائد وقضاوت هیئت حکمیه سرایندگان محترم بقدر درجات خود ازحضور اقدس ملوکانه هرکدام به جوائز نقدی سرفراز گردیدند.

اینك سواد قصاید مذکوره را به ترتیب آتی بنظر قارئین محترم میرسانیم .





ازمناظر غزنی مقبرهٔ سلطان محمود غزنوی



ادبیات

از طبع جناب فاضل قاری عبدالله خان
عضو انجمن ادبی کابل

کشیده است سرا پرده باز در گلزار
برای رونق ماه حمل نسیم بهار

سحاب ساحهٔ گلزار رفت وروب نمود — چو کرد باد صبا فرش سبزه را هموار
روان ز آب بهرسوی گشت جدول سیم — همینکه دشت ودر ازسبزه شد زمرد کار
زمین ز رشحهٔ ابر بهار گلم شد — دگر بلند نگردد ز روی خاك غبار
بباغ ابر کنون قطره قطره میبارد — که سرگران نشود طبع نرگس بیمار
نسیم هم خس وخاشاك پاك میسازد — چنانکه در دل گلشن دگر نماند خار
شگفت غنچه و یك پیرهن بخود بالید — چودید نامیه بزآمده است برسر کار
صبا بساحهٔ گلزار برکشید از شوق — بفرق خسرو گل سایبان ز ابر بهار
بدان رسید لطافت که بیحسابی نیست — شود اگر گل صد برگ آشیان هزار
فضای دشت ودر از بسکه سبز و خرم شد — پی نظاره کشد شاخ گل سر ازدیوار
ز اعتدال هوای بهار نیست عجب — اگر ز پارهٔ اخگر دمد کنون گلنار
دم نسیم ز بس تاره ساخت عالم را — غلط شود گل آتش بدانه های انار
صبا زنکهت سنبل شده است نافه فروش — چمن زغنچه کشوده است طبلهٔ عطار
هوای فصل حمل طرفه دست گل دارد — که زد بصفحهٔ گیتی هزار نقش و نگار
بکارگاه چمن باز از رگ گل زرد — کنند دیبهٔ گلدار سبزه را زرتار

نظر فریب تماشاست چهرهٔ گل سرخ طرب فزای نظر جلوهٔ همیشه بهار
عجب مدار که دستك زنان برقص آید که باز شاهد گل را بخنده دیده چنار
ز انبساط هوا یکدهان خنده بود چمن که خرمن گل شد زکثرت ازهار
زمانه بر ورق گل برات عیش نوشت کشید طرهٔ سنبل چو از بغل طومار
حساب سیم شکوفه کنون که میداند چه شد که در کف غنچه است مشت زر بشمار
چه می بساغر گل ریختند حیرانم که بلبل است ازو مست و باغبان هشیار
بذوق بوس و کنار است تشنه لب گوئی که جوی آب روان را کشیده خوش بکنار
درین بهار که عالم حیات یافت چرا فکنده نرگس مخمور خویش را بیمار
ز بس هوای چمن میکند لطافت کسب نگردد از رگ گل هیچ فرق نشتر خار
ز آب خیزی این فصل میتوان دریافت طراوت لب جو را ز رخنهٔ دیوار
اگرچه زاهد افسرده چوب خشك بود ز فیض نامیه بالید بر سرش دستار
« بسر فتاده چو اکنون هوای گلگشتی ز مطلع دگری وا کنم در گلزار »
بذوق آنکه کند بر سر شکوفه نثار گهر بدامن باز آمده است ابر بهار
ببارگاه چمن در حضور خسرو گل سهی قدان نهالند دسته دسته قطار
هوا ز قوس قزح میکشد کمان بردوش چو شاخ گل شود از غنچه تیر پیکان دار
بمرغزار بزد رعد کوس فروردین بخیل باغ سهی سرو شد علم بردار
نمود خاک سیه کسوت حیات ببر چنانکه هیچ نماند از فسردگی آثار
زخاك سر بدر آورد دانه ها یکسر چنانکه سر بدر آرند خفتگان مزار
روان بهر طرفی مژدهٔ بهار برد ببادپای صبا چون شود شمیم سوار
مگو که دیدهٔ نرگس چرا سفید شده است که بود چشم براه اندر انتظار بهار
بذوق دیدن گلزار بیقراری داشت که چشم چشمهٔ جدول شد است دریا بار
ز بس مزاج طبیعت شگفتن آماده ست کنون چو غنچه شود باز عقدهٔ دشوار
چو ریشه سبز ز تاثیر فصل میگردد دگر ز چشمهٔ سوزن گذر کند چون تار
دویده ریشهٔ نشو و نما بسر حدی کز آب آبله در پای سبز گردد خار
بفرق شاخهٔ خود خوش زده است گل گلبن که خوشنماست کنون گل بگوشهٔ دستار
مگر نثار قدوم بهاری سازد که هست درکف نرگس طلای دست افشار
زمین ببوی بهاران چنان زدست شده است که هرچه داشت چو مستان بدل نمود اظهار
ببین شعبده بازی گلبن و بلبل که میکشند گل از چوب و نغمه از منقار
همه به شبنم و گل عیش یکنفسی دارند که غنچه هم بدلش از نسیم نیست غبار
ز شوق دامن گلشن بلرز افتاده است نبوده بی سببی رعشه دار دست چنار
کنون به تر و مهتاب احتیاجی نیست چراغ برق نماید شکوفه در شب تار
دگر ز صحبت هم یکنفس جدا نشوند که مائلند بهم نکهت و نسیم بهار

بخرمی خود از چشم زخم می ترسد / اگر بنفشه کشیده است نیل بر رخسار

صبا چو از پی مشاطگی گل برخاست / گرفت آینه شبنم که گردد آینه دار

همین نه آینه بندان ز شبنم است چمن / که لاله نیز چراغان نموده در کهسار

شکوه خسرو گل درچمن نگر که بود / زبال مرغان چترش بسر سلیمان وار

جهان بپرتو مهتاب میخورد غوطه / شب ازسفیدهٔ نسرین زند چو موج انوار

سمن چگونه نبالد بشاخ گلبن خویش / که شد چو لیلی هودج نشین بناقه سوار

رخ بنفشه زدست تو شد نسیم کبود / بنازکان چمن تند میکنی رفتار

بگوش غنچه ندانم سحر نسیم چه گفت / که لب بهم نتواند ز خندهٔ بسیار

زمانه رسم مساوات محترم دانست / که خوش‌مساوی‌هم آمده‌است لیل و نهار

طرب فزای تراز خندهٔ گل است بگوش / صدای شر شرهٔ آب از لب انهار

شکسته دل شده کز باغ میرود بیرون / مگوی بی‌سبب ابروی موج شدچین دار

ز آبشار چو خیزد ترانهٔ موزیك / کشد بزمزمه بلبل نوای موسیقار

گهی بباغ شود عندلیب نغمه سرای / گه از نشاط کند خنده کبك در کهسار

کشد زرنگ شفاف آسمان جو اطلس سبز / زمین برآورد ازخاك مخمل گلدار

هنوز دامن برگ گل ز ارغوانش نیست / بکوه‌خواجه صفا کس نکرده گشت و گذار

چنان زمین و زمان از بهار سرسبز است / که سبزه تا بکمر آمده است و گل بکنار

زطبع خاك مضامین تازهٔ زده سر / مگو که نیست کنون حرف تازه در اشعار

عجب مدار زفواره گر برقص آید / که هست‌دور گل و وقت‌عیش و فصل بهار

بگوش از لب جو این ترانه می آید / خوش‌است درچمن آوای مرغ و نغمهٔ تار

درین بهار اگر جوی شیر را بینند / بجوی شیر بهشت آشنا شود افکار

نظارهٔ چمنم زنگ می برد از دل / اگرچه‌سبزه‌برنگ‌آمده‌است‌چون‌زنگار

سیه بهار وطن جلوه میکند به نظر / دگر نماند مرا با بهار خط سروکار

کنون که‌یکدو سه‌روزی‌نشاط‌دور گلست / دلا تفرج بستان غنیمتی بشمار

گهی جو سایه بپای درخت جای گزین / گهی چو آب ، روان شو بجانب انهار

بشکر آنکه بهار وطن فرح بخش است / چو آبشار درین سشه سر سجده گذار

بهار عمر شتابان چو فصل گل گذرد / عنان دولت فرصت زکف مکش زنهار

بیا که بر سر کارند زندگان چمن / بسان مرده چه خسپی فسرده و بیکار

بس است‌خواب‌گران‌ای‌بخواب‌غفلت‌غرق / که خفته فیض نه بیند ز دولت بیدار

درین بهار نهال توگر شکوفه نکرد / چگونه شاخ امید تو میوه آرد بر

درینحدیقه نه بینی که بادرخت ملند / نهال نورس نارد بهیچگونه برار

چو سرو پای بگل نیستی درین گلشن — چرا براه عمل مانده پایت از رفتار
زفیض ریشه دوانی درین چمن گردد — نهال خورد درخت بزرگ حاصل دار
اگر نهال تو سرسبز از هنر گردد — شوی زبخت برومند خویش برخوردار
اگر تو مزرع آمال تازه میخواهی — بنفع خلق برا همچو ابر گوهر بار
برای ما و تو عالم زمینهٔ عمل است — بخاك دانه بیفشان و حاصلی بردار
زفیض جهد بکند و نموده نحل عسل — زراه سعی بخانه کشیده مور انبار
کفت زنقد عمل خالی است می ترسم — بجای سود زیانی رود درین بازار
جهان زپرتو دانش چراغ برق افروخت — فروغ عقل تو شد خیره چون چراغ مزار
نشستهٔ تو و مردم چو برق می تازند — پیادهٔ تو و عالم بمرکبست سوار
گمان مبر که بمیدان عرصه گاه سباق — گرو برد کره جای بند از رهوار
نظام شمس نه بینی که نیست آرامش — ازین نظام برا اگر تراست میل قرار
مباد تشنه لبی دانهٔ ترا سوزد — بکشتت از عرق سعی آب ده زنهار
فسرد مغز خرد از بلای بیکاری — به نشئهٔ عملی چاره ساز رنج خمار
جهان بقدر تلاشت بزرگ می سازد — عیار گیر تو از جزر و مد شکوه بحار
همیشه خاك سر ساحل از سکون خود است — زبان موج ازین نکته میکند اشعار
هزار مرتبه تن درگداز باید داد — که سرخ رو بدر آید زر تمام عیار
براه خیر برو تا توان رفتار است — بکار دست بزن تا نمانده دست از کار
کجی گذار گر آسائش آرزو داری — که راهرو فتد از پا براه ناهموار
دل از کدورت بیهوده زنگ میگیرد — بروی آینه هرگز روا مدار غبار
بخود مبین و بخلق خدای خوش بین باش — مگر رمی تو ازین ره رتبهٔ ایثار
بدامگاه جسد تن بحرص و آز مده — که شد بچشم خرد آز نیمهٔ آزار
باهل فضل نشین ار کمال میخواهی — که کرده است زپهلوی آب دانه برار
بشاخ ما ثمری گر نهال پیوندد — دهد بوقت ثمر میوه اش حلاوت بار
بیا زفیض هنر دست خویش ساز چو گل — که این گل تو بچشم عدو نماید خار
هنر صفای گهر آورد نمی بینی — چگونه گوهر باران شده است دود بخار
براه علم روار مائلی بصلح سپهر — که چرخ را نبود جز بجاهلان پیکار
کنون که وقت شکار است صید مطلب کن — وگرنه ازرم فرصت رود زدست شکار
سپرده اند بخورد و بزرگ تکلیفی — دراین اداره نه بینی تو هیچکس بیکار
اگرچه چرخ بسر گشتگی کند عمت — مکش زدائرهٔ خویش پای چون پرکار
چرا بعهد جوانی خورد فریب کسی — که عمر زود گذر آمده است برق شرار

بس است خامه سریرت صفیر بلبل نیست | که از نوایتو آید برقص بید وچنار
چرا بشیون بلبل چوگل نداری گوش | که آب کرده دل سنگ را بنالهٔ زار
ترا که بود چومستان هوای باغ بسر | بگوی وعظ چوز اهد قتادت ازچه گذار
بیزمگاه چمن در حضور غنچه و گل | بس است زمزمهٔ عندلیب خوش گفتار
حدیث وعظ مکرر شده است می شاید | کنون دعای وطن رابجان کنی تکرار

وطن فضای تو سرسبز باد چندانی
که خرمی زتو گیرد ماستعاره بهار

☆

☆ ☆

از طبع جناب محمد سرورخان
(صبا) عضو انجمن

شاهد گل را به گلشن جلوه‌گر دارد بهار | زینت خاك وطن را در نظر دارد بهار
تا زاوج کشور افغان خبر دارد بهار | از مسرت همچو بلبل بال وپر دارد بهار
دشت ودر از لاله حمرا چراغان کرده است
باغ راآب روان آئینه بندان کرده است

شبنم آمد دربساط سبزه باعیش و نشاط | با زبر جد یافت لؤلؤی درخشان ارتباط
بلبل وگل شد بهم سرشار جام اختلاط | یکقلم دارد گلستان رنگ و بوی انبساط
تا بکی افسردگی ایدل بهار آمد پدید
شاهد گل بر فراز شاخسار آمد پدید

چیست میدانی شکوفه اختر اقبال باغ | چشم بیدار طرب طاؤس رنگین بال باغ
عشوهٔ دارد بدل این طفل فرخفال باغ | دیده روشن میشود زین کوکب آمال باغ
دست قدرت ساخت چون رنگین کف اشجاررا
پس بحان تقدیرکن این وقت عشرت باررا

درچمن سرو سهی قامت بناز افراخته | کوکب اقبال قمری را درخشان ساخته
چون پری تا لشکر گل رخش همت تاخته | دیو سرمای زمستان رنگ هستی باخته
ازصدای رعد یکدم زهرهٔ یخ آب شد
برف ازتاب شرار برق چون سیماب شد

سرکشید از شاخ رشك لعل ومرجان ارغوان دارد اندر بحر دل آشوب طوفان ارغوان
درکف نخل است چون یاقوت رمان ارغوان داد مستی میدهد چون چشم خوبان ارغوان
غنچه آمد با همه مستی به گلشن بی حجاب
هر رگه گل دردل بلبل بود سیخ کباب

در بساط باغ طوفان طراوت شد پدید لؤلؤی شبنم چونوح درکشتی گل آرمید
لاله زار از بس شرر افروخت شد طور جدید نسترن چون موسی عمران ید بیضا کشید
خوش نسیم جان فزا کار مسیحا می کند
مرده احیا مینماید کور بینا می کند

تا بفرش سبزهٔ تر خواب گاه نرگس است یك جهان عیش درنیم نگاه نرگس است
پر عشرت جلوه گر تا درکلاه نرگس است عشق را روز و شی از مهر و ماه نرگس است
بر فراز شاخ گل شد عندلیب بیقرار
فرصت خوب است دست از دامن عشرت مدار

تا به شب آمد درخشان نسترن در بوستان قامت مهتاب شد درچرخ حسرت چون کمان
نکهت گل می دهد اعلان عیش جاودان یادم آمد این سخن از بلبل آتش بجان
سرمهٔ چشم غزالان است داغ لاله نیست
نغمهٔ ناهید دارد نی زبان ناله نیست

بسکه شد گلهای رنگین درگلستان جلوه گر بسکه ابر از آستین همت افشاند گهر
بسکه می بخشد صفای خاطر هنگام سحر بسکه شد آب روان درسجده بر پای شجر
رشك فردوس برین گردید بستان وطن
همچو بلبل باش شیدای گلستان وطن

میدرخشد گه به هامون که به گلشن آفتاب نذرد پدار گل از زر ساخت خرمن آفتاب
دیدهٔ آتش پرستان ساخت روشن آفتاب تر بدر پای ملامت کرد دامن آفتاب
موج بحر آورده درکف باز فرمان حیات
برزده دستی بدامان گلستان حیات

آخر ای دین خدا مهر سپهر افتخار ای که از نور تو شد راه سعادت آشکار
ای درخشان گوهر درهٔ لطف کردگار ای گرامی لؤلؤی مطلوب چشم اشکبار
جلوه اقبال کن دنیای هستی رام تست
نو بهار عالم اکرام مست جام تست

تا به ارض یثرب و بطحا علم برداشتی　　در کف گمگشته گان شمع هدا بگذاشتی
تخم عرفان و تمدن را بعالم کاشتی　　چون هما بال سعادت برجهان افراشتی
ارتقای عصر حاضر خوشهٔ از خرمنت
رنگ و بوی هر دو عالم چون گلی از گلشنت

مینماید باطراوت از تو گلزار بشر　　از تو دارد رونقی باغ پر از هار بشر
از فروغ ماه توروشن شب تار بشر　　از تو شد تاعرش اعظم رفعت کار بشر
تابگردون جلوه گر خورشید بیضای تو شد
حیف ! خویشت غافل و بیگانه شیدای تو شد

تا به غفلت شد مسلمان افتخار از دست داد　　صنعت و علم و کمال و اعتبار از دست داد
از نفاق و جهل فر روزگار از دست داد　　بوستان ابهتش جوش بهار از دست داد
رفت از دست مسلمان حشمت و تاب و توان
گلشن شاداب شد پژمرده از باد خزان

ای مسلمان ! نو بهار آورده فرمان حیات　　باز کسب زندگانی کرد از سر کائنات
خنده دارد صبح هستی بر حیات چون ممات　　زنده شو ای مردهٔ غفلت به تمکین و ثبات
درس اوج و ارتقا از آیهٔ قرآن بگیر
سر برار از مشرق آمال چون مهر منیر

فرصت آن شد که از نیروی بازوی عمل　　عزم جزمت نرم سازد در کفت کوه و کتل
پر حذر باشی بسی با خویش از جنگ و جدل　　از رهٔ دانش شوی ممتاز در بین ملل
کشت امروز تو باشد خرمن فردای تو
شاد گردد عالمی از همت والای تو

فرصت آن شد که کوشش در پی صنعت کنی　　از فلاحت از زراعت بر وطن خدمت کنی
از تجارت مملکت را شاد و با ثروت کنی　　ترک افکار عبث پرهیز از غفلت کنی
باعمل تقدیر کن این بهترین هنگام را
تا بیابی شوکت گمگشته اسلام را

نوبهار آمد چمن شد رشك فردوس برین　　نسترن پر نکهت و در جلوه آمد یاسمین
شد سیه از جعد سنبل روزگار مشك چین　　یا فتم از آب شار باغ فرید حزین
باز داغ خاطر غم پرورم آمد بیاد
(شاه نادر) تاجدار کشورم آمد بیاد

(فاتح تَهل) چشم نرگس انتظارت می برد لاله داغ حسرتت هردم بدل می پرورد
غنچهٔ محروم دیدارت گریبان می درد شد چو شاخ ارغوان مژگان قوم با خرد
بنگر از فردوس یکدم خاطر ما شاد کن
ای گل باغ وفا از دوستانت یاد کن

داغ ناسورت بساط سینه را گلزار ساخت مرغ دل را ناوك غم بسمل وخونبار ساخت
هجر جان سوزت مرا از زندگی بیزار ساخت هی چرا دست قضا محروم از دیدار ساخت
گرچه ازگل بی تو در خاطر شرر دارد بهار
لیك چون شاه جوان نور نظر دارد بهار

از کف نیسان صفات خسرو باعلم وفن کشت آمال وطن سبز است مانند چمن
میدرخشد برق تیغ عسکر همچون یاسمن بر بو علم و معارف گشت رشك نسترن
نو بهار عصر ظاهر شاه ملت پرور است
عهد نهضت بخش وهنگام عروج کشور است

عهد جانبخشی که همچون فصل رنگین بهار از ترق رشك گلشن ساخت ملك کهسار
تا نسیم ارتقا شد بر وطن عنبر شار رایت اقبال ملت همچوگل شد آشکار
چون پدر شاه جوان شیدای اوج ملت است
جان نثارش از صداقت ملت باغیرت است

از بهار دانش شاهنشهٔ عالی نژاد تازه و شاداب آمد بوستان اقتصاد
میزند موج نکودر مملکت بحر وداد ازمتانت باملل داریم عهد و اتحاد
نوبهار معنوی و صوریٔ افغانستان
توأم آمد روشنی بخشای چشم دوستان

جلوه‌گر شد برافق (مهر سعادت ظاهر) است در سپهر بختیاری (ماهٔ نهضت ظاهر) است
نو بهار گلشن (آمال ملت ظاهر) است باعث شادابیئی (گلزار شوکت ظاهر) است
خوش بود چون لاله در دل داغ (نادر) داشتن
همچوگل سر در رکاب شاه (ظاهر) داشتن

تا فزاید رونق گلزار در فصل بهار تا (صبا) گیرد زگلشن نکهت مشك تتار
تا کند کسب ضیا ازمهر مه آئینه وار تابود گردون وتا گردد قیامت آشکار
بوستان رفعت این مملکت شاداب باد
دشمن شاه وطن سرگشته چون سیماب باد

بهار آمد تو هم [illegible] — صبا گرد [illegible] را پریشان کن

بهار آمد تو هم [illegible] شور [illegible] — برای وارث خود [illegible] استان کن

بهار آمد چمن را دست قدرت [illegible] — [illegible] نقش دوران کن

تماشای گلاب [illegible] — [illegible]

جوانان [illegible] رشوق [illegible] — [illegible] گرده [illegible]

نهالان را سراسر [illegible] — [illegible] خود [illegible]

بیا سوی چمن [illegible] — [illegible] را رخنه خود [illegible] افشان کن

بود هر [illegible] در راه شوقت [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] نواره [illegible] — [illegible]

ترا [illegible] تماشای [illegible] — [illegible]

[illegible] دست [illegible] روی [illegible] — [illegible]

[illegible] حقیقت می‌شود [illegible] — [illegible]

[illegible] دارد — [illegible]

[illegible]

لاله داغ حسرت هردم بدل می پرورد — ... چشم نرگس انتظارت می برد
شد چو شاخ ارغوان مژگان قوم با خرد — ... دیده ات گریان می درد
بنگر از فردوس یکدم خاطر ما شاد کن
ای گل باغ وفا از دوستانت یاد کن

داغ ناسورت بساط سینه را گلزار ساخت — مرغ دل را ناوک غم بسمل وخونبار ساخت
هجر جان سوزت مرا از زندگی بیزار ساخت — هیچرا دست قضا محروم از دیدار ساخت
گرچه ازگل بی تو درخاطر شرر دارد بهار
لیک چون شاه جوان نو رنظر دارد بهار

از کف نیسان صفات خسرو باعلم وفن — کشت آمال وطن سبز است مانند چمن
میدرخشد برق تیغ عسکرهمچون یاسمن — برتو علم و معارف گشت رشك نسترن
نو بهار عصر ظاهر شاه ملت پرور است
عهد نهضت بخش وهنگام عروج کشور است

عهد جانبخشی که همچون فصل رنگین بهار — از ترقی رشك گلشن ساخت ملك کهسار
تا نسیم ار تقاشد بروطن عنبر نثار — رایت اقبال ملت همچوگل شد آشکار
چون پدر شاه جوان شیدای اوج ملت است
جان نثارش از صداقت ملت باغیرت است

از بهار دانش شاهنشهٔ عالی نژاد — تازه وشاداب آمد بوستان اقتصاد
میزند موج نکودر مملکت بحر وداد — ارمتانت باملل داریم عهد و اتحاد
نوبهار معنوی وصوریٔ افغانستان
توأم آمد روشنی بخشای چشم دوستان

جلوه گرشد برافق (مهر سعادت ظاهر) است — درسپهر بختیاری (ماهٔ نهضت ظاهر) است
نو بهار گلشن (آمال ملت ظاهر) است — باعث شادابئی (گلزار شوکت ظاهر) است
خوش بود چون لاله دردل داغ (نادر) داشتن
همچوگل سردر رکاب شاه (ظاهر) داشتن

تافزاید رونق گلزار درفصل بهار — تا (صبا) گیرد زگلشن نکهت مشك تتار
تا کند کسب ضیا ازمهر مه آئینه وار — تابود گردون وتا گردد قیامت آشکار
بوستان رفعت این مملکت شاداب باد
دشمن شاه وطن سرگشته چون سیماب باد

از طبع جناب شریق شاعر کامل

بهار آمد توهم ایغنچه اب سیر گلستان کن مرا گرد سرت گردان و سنبل را پریشان کن
بهار آمد توهم ارخانه ای شور جهان بیرون برای و ارزخ خود مفصل گلهای بستان کن
بهار آمد چمن را دست قدرت ساخت مینائی برو در باغ و سیر صنعت تماش دوران کن
تماشای گلاب زرد رنگین عالمی دارد بیا بخرام در گلزار و باد با وا باب کن
جوانان چمن صف بسته اند ار شوق دیدارت بیاریب گلستان را سرت گردم دوچندان کن
نهالان را سراسر جامه های سبز در بر شد توهم رخت سبز خود بار و شکر یزدان کن
بیا سوی چمن ایشاخ گل یکدم ز ناز امروز دهان غنچه را ار خندهٔ خود خجلت افشان کن
بود هر غنچه پا در راه شوقت چشم بینائی بیا ای وبهار نرو سر برگشته ب کن
دهد هر دانهٔ انگور باد از ... و مینا بریز تاك ... و حدائق ... کن
میان سترها ... فواره طوفانی کنون طور دگر در باغ سیر برف و باران کن
ترا میل تماشای بهار و نار اگر باشد بیای گل سراغ پرده های عندلیبان کن
نك یا لاله استاده ست پیش روی چسلی ... ایخوان داغ تو یاس موسه دان کن
ز رنگ شمع و گل این حقیقت میشود روشن که چون اهل دلی را یافتی جایش به چشمان کن
به مشت خاك این مینا گریها دوی دارد ... رنگی که دانی احترام خاکساران کن
شده سریکه من هم دلبری وخطی داره ... را ... ممومم ار یکدسته ریحان کن
شکوفه گفت با نرگس که پیش چشم شهلا ش و آخر ... یکدم سرخود در گریبان کن
دلا زین گوشه گیریها بسی افسرده خواهی شد برو در ... و ... چشم ... کن
شنیدی در زمستان چله های سخت ... برای ار چه همچون ... گلگشت گلستان کن
دگر وصع ... شد ... و فواره ... در باغ ای خود ... کن
حمن آمد ... شد ... ار شیشهٔ شمع رداع عشق او راهد توهم دلرا چراغان کن
ز رنگ آمدی ای احمن عاقل مباش ار خود دمی جون ... در جمن سر ... کن
بروی ... ورسته شمع دیدنی دارد توهم ار ... اشکی ریب ... کان کن
وقت صبح ... هزار آهنگ میگوید که ... ز ... را ... کن
... ار جهان جای ... مست ... ... شاد ... خر توشب تا صبح ... کن
... مشت ... کباب آتش ... شد ... شعله ... کن
و ... در ... عرر ... موسم ... ار ... کن

[illegible]

... گلزار ... [illegible] — وطن ... [illegible]

... عالی از ... [illegible] — و ... [illegible]

... کنند بلبل — نوای ... [illegible]

بحق نالهٔ بلبل شد ایا ظاهر ما را

بدین آراسته فارغ ز گردشهای دوران گر



از طبع جناب عبدالحکیم [illegible]
محصل مکتب استقلال

روز بازار گل و موسم فروردین است — هرطرف از اثر خندهٔ گل رنگین است

کی توان یافت چنین بخت که بلبل دارد — برگ گل بسترش و بوی گلش بالین است

رشك خورشید شد از لالهٔ حمرا صحرا — شاخ از پرتو گل همچو مه و پروین است

عقده بکشاد نسیم از سر زلف سنبل — موی او گرچه گرهگیر و بسی پرچین است

چشم نرگس بشکر خواب برفته است فرو — بنگر افسانهٔ بلبل چقدر شیرین است

هرطرف غلغله افتاده که دی کرده فرار

غنچه زان خنده کنانست بهر گوش و کنار

دست دی بار دگر گشته چو کوته ز ستم — شسته گردید ز گلزار جهان گرد الم

رایت ابر بهار است به هر قله بلند — از بنفشه شده بالا به همه سوی علم

گشته رخسارهٔ دنیا بصفا چون مهتاب — از طراوت همه گیتی شده چون باغ ارم

لوحهٔ حسن بهار از چه نباشد رنگین — بسته نقاش طبیعت ز رگ گل چو قلم

بسکه سرگرم تماشای طبیعت شده اند — سرو از بند غم آزاده شد و فاخته هم

عندلیبان به سرور اند که گل خندیده

سنبل از حسرت بسیار به خود پیچیده

نقره فام است بساجوی بهرگوشه روان — سر هر سنگ جبل چشمه گکی سیم افشان

کبک ها گشته به کهسار ترنم پرداز — خیل آهو بسوی دشت بود در جولان

عاشقانند به گلگشت بهر گوش و کنار — با هم آمیخته چون شیر و شکر یا تن و جان

فصل گل تا باید ... شده ...

گشته کوه و کمر و دشت و گلستان گل خیز — شده از خندهٔ گل حسن جهان شورانگیز
جام نرگس ز طراوت بکفش مالامال — قدحی چمتری از جوش لطافت لبریز
مشک بیز است زبس طرف گلستان بهار — لطف خیز است گل و گلشن و هم عطرآمیز
صحن از داغ دل لاله چراغان شده است — ای دل افسرده از بهر تماشا برخیز
داغ خود را تو دوا ساز ز شبگیر نسیم — تا سحر شمع صفت بر سر خود اشک مریز

بشنو افسانه تو از بلبل شیدای بهار
تا شوی ز آتش سوزان حوادث بکنار

[illegible] نوا منبع و برقص است چنار — برق در خنده و ابر است ز شادی دربار
غنچه از شوق نگنجیده به پیراهن خویش — بدریده است از آن جیب قبا را گل خار
چنر خود را بکف خویش ز حیرت دارد — بید مجنون بلب جوی و تماشای بهار
سرو از قامت خود کرده قیامت برپا — راست همچون قد دلجوی و رسای دلدار
خوشهٔ نقره فشانده است سمن بر سر باغ — لاله یاقوت بر اطراف دمن کرده نثار

زمزمهٔ آب روان باز بر آواز شده است
چشم‌های گل بادام از آن باز شده است

ارغوان جامهٔ رنگین چو شفق کرده ببر — نسترن چادر مهتاب کشیده است بسر
بسکه بر سبزهٔ نوخیز گهر کرده نثار — بسته نیسان لب هر جوی زمرد به گهر
رود از خویش هر آنکس که بگلزار آید — بسکه پرجوش و خروش است گلستان بسحر
بلبلان بیخود و گل بی خبر و نرگس مست — نسترن با گل شبو شده چون شیر و شکر
غنچه‌ها خنده کنان از وزش نرم نسیم — شرشر آب ز هر سو شود آهسته بدر

صبحدم سیر گلستان چه تماشا دارد
فیض گویی سحر از عالم بالا دارد

در چنین فصل بود اشک غم ناپیدا — غنچه می بالد و بزمیست ز شادی برپا
خواب را ترک کن و دامن بستر بگذار — صبحدم جانب گلزار خرامی بنما
همچو سیاره که در وقت سحر میریزد — شبنم از شاخ بریزد چو وزد باد صبا

[illegible]

[illegible] می باشد　　سرو از آب چرا سلسله بر پا دارد

[illegible] چمن لولوی تر کرده نثار　　دامن ابر مگر طبع گهر زا دارد

[illegible] می لرزد　　برگ گل روی از آن جانب صحرا دارد

[illegible] از باد نقاب رخ سوسن بالا

[illegible] و سان ریاحین و سمن چهره نما

گشته در صحن چمن شاهد گل جلوه فروش　　آمده خون شقایق ز دل خاک به جوش

شاخ اندیشه مشکن دیگر و بگشای بغل　　طفل نو خیز شگوفه است بکش در آغوش

ساز تنها ندهد محفل ما را رنگی　　آبشار است هم از گوشهٔ بستان بخروش

گر چه بلبل و فغان نداد نوا سنجی داد　　لیک از ناز بود غنچهٔ نو [illegible]

گر کسی جانب گلزار خرامد دم صبح　　زندش هاتف فرخ ز در غیب [illegible]

غافل از خویش شده جانب گلشن بشتاب

فیض ها از اثر صنع الهی دریاب

جویبار است به تسبیح بهر شیب و فراز　　برگ ها حمد خداوند نموده آغاز

سبزه در دامن صحرا شده مشغول بحمد　　همه سرگرم بدرگاه الهی بنیاز

بفلک طرح شد از قوس قزح محرابی　　تا سیاه گل و نسرین بگذارند نماز

نقش صنعی که بهرسوی نمودار شده است　　نکند فهم کسی تا نشود محرم راز

آدمی زاده اگر جانب بستان برود　　مرغکی از سر هر شاخ برآرد آواز

« ذکر توحید الهی همه دارند بیان

بشرا نیز تو ذکرش بنما ورد زبان »



از مناظر قندهار (نخلستان پنج وای)

از طبع جناب عبد السلام خان مجددی

ای بآب مدحتت مهر سبز بستان بهار
ذکر تسبیح تو همچون روح در جان بهار

وصف حمد پیشهارت نیست مقدور بشر
زانکه لا احصی ثناء گشته عنوان بهار

روح کیلی از بهار ستان عالم مصطفی
چاریارش چارگل چون حرف او کان بهار

گر شرفم یابم بپا بوس سگان درگهش
تارك فخرم زند پهلو بکیوان بهار

گوهر شایان نعتش کی بدست آید مرا
گر بگردم فی المثل غواص عمان بهار

در طلسم حیرتم شور محیط اعظم است
گرچه طور معرفت بوده است عرفان بهار

مخزن اسرار معنی غنچه های خامش است
گلشن راز سخن باشد گلستان بهار

عزت اهل سخن اندر خموشی بوده است
غنچه در گلشن بود از رازداران بهار

نیستم مائل که باشم همقطار شاعران
خوانده ام درس خموشی از دبستان بهار

صد بهاریه اگر اهل سخن انشا کنند
من نمیگردم طرف با نکته سنجان بهار

انجمن اسرار خلوت را مباد افشا کنند
گرچه اندر پرده هم پیداست پنهان بهار

اندرین مکتب بغیر از بحث قیل وقال نیست
زین سبق هرگز نمیخواند خموشان بهار

سوختم چون شمع وهمدردی درین محفل نبود
گرچه کردم همچوگل هرسو چراغان بهار

نشأة عیش سخن با دا بکام انجمن
تا مدام انشا کنند اوصاف مستان بهار

گر نپردازند ارباب سخن بر حال من
بعد ازین دست من است وجیب ودامان بهار

فطرت عالی ز پستی ننگ خفت میکشد
قدر این مضمون بسنجی گر بمیزان بهار

بسکه اوضاع خنك در این زمستان دیده شد
گرمی امیدی نبود از مهر تابان بهار

جمله اطراف جهان را بزم استیلا نمود
شد بزیر صندلی چوکی نشینان بهار

آسمان بارید جای برف بارود سفید
درگرفت آتش بکوه ودشت ودامان بهار

درچنین حالت که عالم جملگی مایوس بود
شد نسیمی منتشر از طرف دامان بهار

برف وبرد ویخ زهول این خبر درهم گداخت
از هوا تاکه نمایان شد سواران بهار

ازعقب طیاره های ابر نوروزی رسید
رعد بم بارید بالای رقیبان بهار

برق همچون تیغ الماس از ام آسمان
شد برون از بهر قتل جان خصمان بهار

رعد میغرد که ای دزد علت ماندگان
منهدم شد اشکر سرما زگردان بهار

برف و برد و یخ تماماً رنده اندر گور شد
حکم فرما گشت هر سو کارداران بهار

منهدم افکنده بودم سر برا وی حال
شاهد گل مژده آورد از گلستان بهار

از موالید و عناصر تا قوا و جسم و روح
جمله مشکور بد هم مرهون احسان بهار

آسمان خون شفق آورده از بهر نگار
تا رسد بر پایبوس دست خوبان بهار

خاك صحرا هر طرف عنبر فشانی میکند
از شمیم مقدم نکهت ماباب بهار

سرو شمشاد و صنوبر نخل تا بند و چنار
صف کشیده در چمن چون جوبداران بهار

و نهالان از شکوفه چشم روشن کرده اند
بهر تشریف قدوم گوهر افشان بهار

سبزه چون مژگان چشم انتظاران چمن
وش [illegible] ای ابدار شد از بهر سلطان بهار

لاله در جام شقایق جب افیون حل کند
تا شود مستی که بدان باده وشان بهار

منتظر استاده نرگس طشت زر بنش [illegible]
تا نشوید گرد ره از پای خاصان بهار

سبزه ها بدار و گل خندان و نرگس بدخواب
شد براحتها بدل اوضاع مستان بهار

چشمه ها چون چشمهٔ عین حقیقت گشته بر
آبشار از هر طرف جاری زجریان بهار

چنگ و عود و بربط و [illegible]
[illegible] درصوت الحان بهار

عندلیب و بلبل و طوطی و قمری صد هزار
[illegible] هم آواز مستانه و تصنان بهار

مست شد ساقی ز جام گل قدح از دست داد
قلقل یا نک صراحی شد [illegible] خوان بهار

[illegible] عطر [illegible]
شد مشام جان معطر چون گلستان بهار

شاخ آهو سر [illegible] گردد عنبرافشان عجب
از زمین تا آسمان سرمست بستان بهار

سکه سودای بهار افتاده خلقی را [illegible]
چونك شد از [illegible] سوبار ز احسان بهار

در گلستان آشیان سازم بسان عندلیب
تا شوم همدرس طلاب دبستان بهار

تا گل رخسار جانان جلوه گر شد در چمن
صد هزاران عندلیب آمد ثناخوان بهار

گر کنم شرح بهارستان حسنش را بیان
از معانی بدهم گوهر افشان بهار

مست همچون قامت بالای آن سرو سهی
مصرع برجستهٔ موزون بدیوان بهار

بسکه سودای بهار عارضش دارم بسر
همچو گیسو گشته ام اشفته حالان بهار

بر خمار از چشم مکوش [illegible] نرگس است
مست جام حسن او گردیده خوبان بهار

[illegible] ابروی مشکین و قوس قزح
خم شده از آسمان چون شخ کمان بهار

از [illegible]
همچو لعلش دست در کان بدخشان بهار

بر گلال چمن و خوبی همچو او دیگر نبود — سیر کردم از صفاهان تا بایران بهار
دوره های کلفت و رنج خزان از حد گذشت — شکر لله آنکه این دورست دوران بهار
شد مرکب چون عناصر نام او از چار حرف — میشود «طاهر» که باشد شاه شاهان بهار
اینقدر فرحت که از نامش بعالم میرسد — نسبتی دارد بحسن خلق سلطان بهار
کیست سلطان بهارستان محمد طاهر است — درة التاج سلاطین شاه اعیان بهار
همچو اوصاف بهار اوصاف او ظاهر بود — گرچه ممکن نیست وصفش حد و امکان بهار
گر مکرر خواهش نامش محمد طاهر است — درخور تجدید شد از آن سبب شان بهار
چون بعالم حکم و فرمان محمد طاهر است — مهر شد بر نام او مکتوب عنوان بهار
عدل و احسان و مروت از جبینش آشکار — حسن اخلاقش شکفته چون گلستان بهار
آل (۱) اقبالش بماند تا ابد روی جهان — تا که در دور و تسلسل هست دوران بهار
بیخ اعدای وی از بند جهان برکنده باد — سبز و خرم دوستانش چون نهالان بهار
دشمنانش باد دائم زرد و زار همچون سست — دوستانش خرم و شاد و عر لحوان بهار
از بن هر موی من آید دعای دولتش — لفظ آمین میتراود همچو باران بهار
از بهارستان حسن نطق صغیر «دائم» — روز و شب مداحم و دائم ثناخوان بهار



(۱) آل درینجا بمعنی سرخی است کنایه ی ع اب الله ب

قصایدو اشعاریکه بمناسبت بهار، دیگر شعرا و اساتید سخن در زمینهٔ بهار سروده اند درین موقع بی‌مناسبت ندانسته نیز درین نمره بغرض تفریح قارئین ضمیمه و نشر نمودیم:

بهار بلخ

رابعهٔ بلخی نخستین شاعرهٔ زبان فارسی

در قرن چهارم

زبس گل که در باغ ماوی گرفت — چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت
صبا نافهٔ مشك تبت نداشت — جهان بوی مشك ازچه معنی گرفت
مگرچشم مجنون به ابر اندر است — که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
به می ماند اندر عقیقین قدح — سرشکی که در لاله ماوی گرفت
قدح گیر چندی و دنیا مگیر — که بد بخت شد آنکه دنیا گرفت
سر نرگس تازه از زور سیم — نشان سر تاج کسری گرفت
چو رهبان شد اندر لباس کبود — بنفشه مگر دین ترسا گرفت



دقیقی بلخی

درافگند ای صنم ابر بهشتی — زمین را خلعت اردی بهشتی
چنان گردد جهان هزمان که دردشت — پلنگ آهو نگیرد جز به کشتی
زمین بر سان خون آلوده دیبا — هوا بر سان مشك اندوده مشتی
بدان ماند که گوئی ازمی و مشك — مثال دوست بر صحرا نبشتی
بتی رخسار او همرنگ یاقوت — مئی برگونه جامهٔ کنشتی
جهان طاؤس گونه گشت گوئی — به جائی نرمی و جائی درشتی
زگل بوی گلاب آید بدانسان — که پنداری گل اندرگل سرشتی

عنصری بلخی

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود — تا ز صنعش هر درختی لعبت دیگر شود
روی بند هر زمینی حلهٔ چینی شود — گوشوار هر درختی رشتهٔ گوهر شود
چون حجاب لعبتان خورشید را بینی زناز — گه برون آید ز میغ و گه به میغ اندر شود
افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند — باز مینا چشم و دیبا روی و مشکین بر شود

فرخی سیستانی

برگرفت از روی دریا ابر فروردین سفر
ز آسمان بر بوستان بارید مروارید تر
گه ز روی آسمان اندر کشد پیروزه لوح
گه بروی آفتاب اندر کشد سیمین سپر
هر زمانی بوستان را خلعتی نو شد جدا
هر زمانی آسمان را پردهٔ سازد دگر
در بیابان بیش ازان حله است کاندر چینستان
در گلستان بیش ازان دیباست کاندر شوستر
هر کجا باغی است برشد بانگ مرغان از درخت
هر کجا کوهی است برشد بانگ کبکان از کمر
سوسن سیمین وقایه برگرفت از پیش روی
نرگس مشکین عصابه برگرفت از گرد سر
بر توان چیدن ز دست سوسن آزاد سیم
بر توان چیدن ز روی شنبلید زرد زر
ارغوان از چشم بد ترسد همی زان هر زمان
مرغ بیجاده چو تعویذ آرد آویزد ز بر

منوچهری دامغانی

کرده گلو پر زباد قمری سنجاب پوش — کبک فرو ریخته مشک بسوراخ گوش
بلبکان با نشاط قمریکان با خروش — در دهن لاله مشک در دهن نحل نوش
سوسن کافور بوی گلبن گوهر فروش — وز می اردی بهشت کرده بهشت برین

چوان (۱) ز شاخ درخت خویشتن آویخته
زاغ سیه بر دو بال غالیه آمیخته
ابر بهاری ز دور اسپ بر انگیخته
وز سم اسپ سیاه لؤلؤ تر ریخته
در دهن لاله باد ریخته و بیخته
بیخته مشک سیاه ریخته در ثمین

※

... و ساطی (۲) کشید بر دو لب جویبار
چون دو رده چتر سبز در دو صف کارزار
مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار
چون سر خیزران بر سر مرد سوار
گشت نگار بن تذرو نهان در کشت زار
همچو عروسی غریق در بن دریای چین

※

گوئی بط سیه جامه بصابون زد است
کبك دری ساق پای در قدح خون زد است
بر گل تر عندلیب گنج فریدون زد است
لشکر چین در بهار خیمه بهامون زد است
لاله سوی جویبار خرگه بیرون زد است
خیمهٔ او سبز گون خرگهٔ این آتشین

※

باز مرا طبع شعر سخت بجوش آمده است
کم سخن عندلیب دوش بگوش آمده است
از شغب (۳) مردمان لاله بهوش آمده است
زیر بنا گک آمده است بم بخروش آمده است
نسترن مشکبوی مشك فروش آمده است
سیمش در گردن است مشکش در آستین

※

مسعود سعد سلمان

مگر مشاطهٔ بستان شدند باد و سحاب
که این ببستش پیرایه وان کشاد نقاب
بدر و گوهر آراسته پدید آمد
چونو عروسی درکله ازمیان حجاب
بر آمد ابر بکردار عاشق رعنا
کشیده دامن و افراخته سر از اعجاب
گهی لالی پاشد همی وگه کافور
گهی حواصل پوشد همی و گه سنجاب
زچرخ گردان دولاب وار آب روان
بگاه وبی گه آری چنین بود دولاب
گل مورد خندان دو دیده بکشاده
که طبع مختلفش داده فعل باد و سحاب
بسان دوست که یابد وصال یار عزیز
پس از فراق دراز و پس از عنا و عذاب
ببوی نافهٔ آهوست سنبل بویا
بروی رنگ تذرو است لالهٔ سیراب
از آن خجسته وشاه اسپرغم هر دو شدند
یکی چو دیدهٔ چرخ و یکی چو چنگ عقاب
ز شاخ خشش سمن تافت چون ستارهٔ روز
زباغ همچو شب ازروز شد رمنده غراب

« ۱ » حوك يك نوع مرغی است . « ۲ » ساط صف . « ۳ » شغب بمعنی فریاد است .

هزار دستان با فاخته گمان بردند — که گشت باران در جام لاله بادهٔ ناب
برسم رفته چورا مشگران و خوشدستان — یکی بساخت کمانچه یکی نواخت رباب
چو گفت بلبل بانگ نماز غنچهٔ گل — بسان مستان بگشاد چشم خویش از خواب
بپیش لاله بنفشه سجود کرد چو دید — که هر دو برگی از لاله شد یکی محراب
مگر که بود دم جبرئیل باد صبا — که همچو عیسی مریم بزاد گل ز تراب
کنون مگر دم عیسی است بوی گل بسحر — که زنده گشت ازو خاطرا لوالالباب



ادیب صابر ترمزی

آمد آن فصل که مستان همه جز مل نخورند — و امد آن روز که مرغان همه جز گل نچرند
سبب خنده ندانم مگر از شادی جان — لاله و گل زچه خندند مگر جانورند
خبر آرد همی از زلف بتان باد سحر — عاشقان از پی آن فتنهٔ باد سحرند
عجب این است که بی می نتوانند شکیب — اندرین فصل کسانیکه زمی بر حذرند
اندرین فصل خوش آید می آسودهٔ لعل — وین ندانند کسانی که زمی بی خبرند
می بگل ماند و گل نیز بمی ماند راست — هر دو گوئی بگهر ساخته از یکدگرند
من ندانم که درین فصل منم عاشق تر — یا درین فصل بتان طرفه تر و خوبترند



عبدالواسع جبلی غرجستانی

گاه آن آمد که گردد باغ چون خلد برین — آبدان چون حوض کوثر گلبنان چون حورعین
سنبل مشکین شود سوزندهٔ عود قمار — بلبل مسکین شود سازندهٔ عود حزین
همچو اشک مهر جویان ژاله بارد از هوا — همچو خد ماه رویان لاله روید از زمین
چون شود آن هر دو ضم با یکدگر باشد بشکل — لاله چون درج عقیق و ژاله چون در ثمین
ابر نقاشی کند هر ساعتی در بوستان — باد جماشی کند هر لحظهٔ با یاسمین
این کند پر لؤلؤ خوشاب آن را بادبان — وان کند پر عنبر نایاب این را آستین
زاغ را گوئی برسم بوستان ببرید سر — بلبل اندر بوستان بر مهر ماه فرودین
وز شماتت کرد لاله بر فراز کوهسار — خون او بر رخ طلی و بر او در دل دفین



سید حسن غزنوی

هفتهٔ دیگر بسعی ابر مر واژید بار — آورد شاخ شکوفه عقد مر وآرید بار
گاه باد از عارض گلبن برانگیرد نسیم — گاه ابر از طرهٔ شمشاد بفشاند غبار
خطهٔ باغ از ریاحین سبز و ترچون خط دوست — گوشهٔ شاخ از شکوفه پر در رچو مگوش یار
بادی سوزد بخور و ابر میریزد گلاب — چرخ میگوید نوید و باغ می بارد نثار
غنچه را از خوشدلی در پوست کی ماند مجال — باده را از خرمی در جام کی باشد قرار
این از ان شکیبد و ان زین زمانی مهر آنك — رنگ و بو از یکدگر دارند هم دو مستعار
همچو قارون پای لاله در گل ار ماند سزد — زانکه گوئی کشته از گل دست موسی آشکار
گلبنان هر صبحدم چون بلبلان خندد خوش — بلبلان هر بیشب چون بیدلان گریند زار
باغ پر طوطی شود ار سبزهای بیقیاس — چون سراید بنده بلبل وار مدح شهریار



عبدالرافع هروي

گلبن حکایت از بت کشمیر میکند — سوسن نشان ز لعبت فرخار میدهد
گردون لاژوردی ارشاخ سیم رنگ — شنگرف میده ماند و زنگار میدهد
قارون شد است باغ پس ار بیسنی اراك — سیم و زر رش شکوفه بخروار میدهد
یاقوت آبدار کرای همی شود — هر قطرهٔ که ابر بگلزار میدهد
انهار وصف دکهٔ بزاری شود — اشجار بوی کلبهٔ عطار میدهد
فرمدیح صدرجهان عندلیب را — بی سعی نفس ناطقه گفتار میدهد
هر کز سفشه بار بیاورده بود گل — تیغش بنفشه ایست که گل بار میدهد
از مهر گوش و گردن ایام دولتت — دریای طبع لؤلؤ شهوار میدهد



رشید الدین وطواط بلخی

بهار چهرهٔ جانرا همی بیاراید — جمال چهرهٔ بستان همی بیفزاید
سحاب روی شگوفه همی بیفرورد — جمال جعد بنفشه همی نه پیراید
یکی بکوه و بصحرا گلاب میریزد — یکی بباغ و بستان عبیر می ساید
گل است شاه و ریاحین همه سپاه وینند — چنین سپه را لابد چنین شهی باید
گلست آری شاه و بنام او ایاك — رخطبه کردن بلبل همی بیاساید

بنفشه سوسن آزاد را بمدحت گل — زبان ده است و گر انصاف ده بود شاید
گشاده نرگس چشم امید را همه شب — که صبح بردمد و گل جمال بنماید
گرفته لاله بکف جام لعل و مانده بپای — مگر بهرم خود ش گل شراب فرماید
بنفشه پیش درا و گنده سر مسجرو ار — ز خط طاعت گل نیم خطوه بگر اید
مگر منارع گل گشت ارغوان ورنه — چرا سپهر تن او بخون بیالاید

❀

انوری ابیوردی

صبا بسبزه بیاراست دار دنیا را — نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را
نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاك — ببرد آب همه معجزات عیسی را
ملذکران طیور بند برهنا برشاخ — ز نیمشب مترصد نشسته املی را
چون مگر منرطان شد که شاخ نسترش — طلوع داد بیك شب هزار شعری را
حکایست مجنون تاعرضه داده در باید — نگار خانهٔ حسن وجمال لیلی را
صبا تعرض زلف بنفشه کرد شی — بنفشه سر چودر آورد این تمنی را
حدیث عارض گل درگرفت ولاله شنید — بنفس نامیه برداشت این دو معنی را
چو دید نامیه کاین یك دو تن زلشکر او — متابعت بکردند عقل وتقوی را
زبان سوسن آزاد وچشم نرگس را — خواص نطق و بطر داد بهرا نهی را

❀

امیر معزی سمرقندی

دو چیز را بدو هنگام لذتی دگر است — سماع را بصبوح و صبوح را ببهار
خوشا سماع صبوحی چو باتو باشد دوست — خوشا صبوح بهاری چو با تو باشد یار
صبوح سار و دگر باره عشرت ار سر گیر — که باغ تازگی از سر گرفت دیگر بار
گرفت لاله بصد مهر سبزه را در بر — کشید سبزه بصد عشق لاله را بکنار
بران صحیفه که یکچند زرگران خزان — بجرب دستی بردند زر وسیم بکار
مهندسان بهاری بر آن صحیفه کنون — همی کشند خط از لاجورد و از زنگار
بلاله بنگر کورا حه مایه بهره رسید — ز باد مشك فشان وز ابر لؤلؤ بار
مگر که کبکان اندر صیافت وزور — بریده اند سر زاغ در سر کهسار
درست گوئی دینارهای بی سکه است — چو بنگری بگل سرخ وزرد در گلزار

ازرقی هروی

بار دیگر بر ستاك گلبن بی برگ و بار
افسر زرین برآرد ابر مرواربد بار
گاه مینا زینت آرد بر نگار بوستان
گاه مرجان زیور آرد برعروس مرغزار
دست سوسن نقرهٔ پاکیزه آرد دست بند
گوش گلبن لؤلؤ ناسفته آرد گوشوار
درع قطران حلقه از دریا سوشد آسمان
ترك مرجان کوکب ارخارا برآرد کوهسار
خرمن مرجان و مینا هر کجا چشم افگنی
برشگفته است از چمن با رد میداست از حنار
گر را براهیم ریحان گشت آتش طرفه نیست
طرفه کز ریحان همی آتش فروزد نو بهار
بوستان ازچشم ابرو دست باد اندر چمن
حلقه دارد در شقایق دست دارد در نگار
از نسیم باد دارد غنچه پر عنبر دهن
وز سرشك ابر دارد لاله پر لؤلؤ کنار

ظهیر فاریابی

سپیده دم چو زند ابر خیمه در گلزار
گل از سراچهٔ خلوت رود بصفهٔ بار
ز اعتدال هوا حکم جانور گیرد
اگر بنوك قلم صورتی کنند نگار
سرود خار بن از عندلیب نیست عجب
که مدتی سرو کارش نبوده جز با خار
چه حالتست که مرغان همی زنند نوا
چه موجبست که گلها همی کنند نثار
هنوز سرو سهی در نیامده است برقص
چرا بدست زدن خوش برامده است چنار
عروس باغ مگر جلوه می کند امروز
که باد غالیه سایست و ابر لؤلؤ بار
کلیم وار ز شاخ درخت بلبل را
فروغ آتش گل کرده عاشق دیدار
هنوز نا شده سوسن ز مهد آزاد
دراز کرده زبان چون مسیح در گفتار
چمن هنوز لب از شیر ابر نا شسته
چو شاهدان خط سبزش دمیده گرد عذار
نهاد نرگس رعنا بجواب مستی سر
هنوز نا شده از چشم او نشان خمار

جهان بدین صفت از خرمی و مجلس شاه درا و چنانکه در ایام سال فصل بهار

ابو المفاتح هروی

آمد بهار خرم و فرخنده روزگار آراست مشکبار جهانرا بهشت وار
باران بهمنی همه یاقوت گشت و در امطار ابر گشت همه در آب دار
صحرا ز لاله و گل زرد و سپید و سرخ گوئی در آب عکس ستاره است بیشمار
صلصل بغلغل اندرنا بلبل از نشاط قمری سرود گوی شده بر سر چنار

حضرت سعدی «رح»

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحراو تماشای بهار
صوفی از صومعه گوخیمه بزن درگلزار که نه وقتست که در خانه نشینی بیکار
کوه و دریای و درختان همه درتسبیحند نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
آفرینش همه تنبیه خداوند داست دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار
این همه نقش عجب بر درودیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
خبرت هست که مرغان چمن میگویند کاخر ای خفته سراز بالش غفلت بردار
هر که امروز نه بیند اثر قدرت او غالب آنست که فرد اش نه بیند دیدار
تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش حیف باشد که تو درخوابی و نرگس بیدار
وقت آنست که داماد گل از حجلهٔ غیب بدرآید که درختان همه کردند نثار
آدمی زاده اگر درطرب آید چه عجب سرو درباغ برقص آمده و بید و چنار
باش تاغنچهٔ سیراب دهن باز کند بامدادان چو سر نافهٔ آهوی تتار
مژدگانی که گل از غنچه برون می‌آید صد هزار غنچه بریزند عروسان بهار
بادگیسوی عروسان چمن شانه کند بوی نسرین و قرنفل برود در اقطار
ژاله بر لاله فرود آمده هنگام سحر راست چون عارض گل بوی عرق کردهٔ یار
باد بوی سمن آورد و گل و سنبل و بید دردکان بچه رونق بگشاید عطار
خیری و خطمی و نیلو فربستان افروز نقشهای که دروخیره بماند ابصار

ارغوان ریخته بردرکهٔ حصرای چمن
همحان است که برتختهٔ دیبا دینار

این هنوز اول آثار حهان امروزاست
باش تا خیمه زند دولت نیسان و ابار

شاخها دختر دوشیزه باغند هنوز
باش تا حامله گردند باالوان ثمار

عقل حیران شود ار خوشهٔ زرین عنب
وهم عاحز شود ار حقهٔ یاقوت انار

بند های رطب از نخل فرو آویزند
نقش سداب قضا و قدر شیرین کار

تا به تاریك شود سایهٔ انبوه درخت
زیر هر برگ حراغی بنهند ار گل نار

سیب را هرطرفی داده طبیعت زنگی
همچنانگو به که گلگونه کند روی نگار

شکل امرود چگویم که بشیرینی و لطف
کورهٔ حند نباتست معلق بر بار

آب دریای ترنج و به و بادام رواب
همحو در زیر درحاب بهشتی انهار

گو نظر بار کن و خامت وروز ببین
ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار

پاك و بی عیب خدائیکه بتقدیر سریر
ماه و خورشید مسخر کند واللیل و نهار

ناامید ار درلطف تو کجا شاید رفت
تاب قهر تو نداریم خدایا زنهار

فعلها ئیکه زما دیدی و نسندیدی
بخداوندی خود پرده بپوش ای ستار



امامی هروی

تازه و خرم است چون رخ یار
صحن گیتی زرنگ و بوی بهار

دشت را ار زمرد است بساط
کوه را پر ز زرحد است کنار

چتر بگشاده مدعی لؤلؤ است
تخت پرورده معدن دینار

جنس باد وساحت چمن است
طرهٔ حسن و عزت فرخار

برگ نسرین و شاخ شمشاد بد
رخ زیبا و طرهٔ دلدار

عقد لؤلؤ نموده در یاقوت
تنگ شکر گشاده در گفتار

آب حیوانش دردو گوشهٔ لعل
نظم پروین در دو دانهٔ نار

سمنش رخ کشیده در سنبل
سنبلش پی فکنده در گلنار

رخش ار زلف ماه در عقرب
زلفش ار حهره مار درگلزار

مار او در پناه بدر منیر
ماه او در نقاب مشک تتار

سنبلش همچو هندوئی در تاب
نرگسش همچو جادوئی خونخوار



از مناظر قندهار (پنج وای)

سلمان ساوجی

بیا که عهد چمن تازه کرد باد بهار　　بهار گی است جهان را طراوت رخ یار
شکست شاخ شجر زیب تحفهٔ نوار　　برد باد سحر آب کلبهٔ عطار
مخدرات چمن جلوه میکنند امروز　　عروسی است نبات نبات را بیدار
وگر نه چرخ چه گردون شکوفه گل را　　... ده برد وگلگونه کرد بر رخسار
چه اسب هاله ... لاله بر ... ده　　حراست دامن گل برز رنگ و بوی نگار
سماست هاله ... و ... سور　　شمال چهره گشا و زلال آئینه دار
همه جواهر لعل است غنچه در رنگ　　همه بساعت مشکست لاله را در در
... غنچه در اندام گل ... گنجد　　که تنگ دو ... دش سوك سوزن خار
... ردست برآورده است وشد همه شب　　... فیروزن ز دست چار
هزار دانهٔ ... میکند ... پیدا　　هوا ز ... غنچه ... بر کار
... دهد ... صبح مصحف　　... ورکه ... حاصل ... بیمار
... زمین هر زمان ... ... دا　　مسیحای ... و الی لا آثار
... دیدهٔ ... ... تعالی الله　　که حوره گست دراو دیده او لوالا بصار
اگر گشد علم ... این ... شی　　... ری ز ... قشنه ... دیوار
ز دست ... دهد ... غنچه　　که ... گست ... داد دار
... زمان بهار ووقت گلست　　دمی ساده کلر ... وقت گل خوشدار
... غنچه را ز دست مده　　خوشرو ... صرف آب راو ... مگدار
چمن ز غنچه ... هزار ... سیر　　... رخمه درگلزار
خوشروان که ... بار ... آید　　... از ... حوت رود ... بار
خوشوش از ... ... ملک　　خوش از ... ده دست ... مدار
... رشک و ساغ و سماع ... ورباب　　شراب ... صبوح و صبوح ... بار
... روی دسته سد نرگس　　که ... سره و ... مرکران رخسار
هوس که ... جهان ... آمد گل　　ز ... سحر ... قرار
... ماری ... زمان برخاست　　... و ... و شان درکار
شکوفه هر ... را که ... ... اب　　... را که ... گرد بار
ولی رنگ ... غنچه ... شده ... د　　گشود دهان و ... عذار
... ارتخت ز مرد شسته ... شده　　... در آویخت ... شهوار
هزار دستان ... واس آمد ... ش　　... خواهی و گاهش هزار ... هزار
جواب داد که ... را ... است　　... کس ... است ... شو ...
مدبران چمن چون مسیحان ملك　　هزار سدرهٔ اشجار ... که در ... سحر
دعای شاه جهان میکنند و میگویند　　که ... تا ... دار ... رودار

سلیم تهرانی

رسید وقت که دیگر ساحت گلزار — [illegible] شود برگ گل سایبان و [illegible]
را انبساط هوا [illegible] — [illegible] شعله شود [illegible] همچو دانه شرار
[illegible] — [illegible] خوبان علاقهٔ دستار
[illegible] شود [illegible] ز اعتدال هوا — [illegible] رنگ [illegible] بروی سبزه [illegible]
[illegible] — [illegible] طفل [illegible] را [illegible]
[illegible] — [illegible] در شوق [illegible] وار
[illegible] — [illegible] ساحت گلزار
[illegible] — [illegible] آ[illegible] دار [illegible]
[illegible] — [illegible] آرد [illegible] موسیقار
[illegible] — [illegible] رنگار
[illegible] — [illegible] آهو [illegible]
[illegible] — [illegible] سکوه [illegible]
[illegible] — [illegible] وار
[illegible] خوش [illegible] — [illegible] همچو سوزن خار
[illegible] — [illegible] شود [illegible] گل [illegible] شرار
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] دار
[illegible] — [illegible] ز اعتدال [illegible]
[illegible] — [illegible] همچو [illegible]
[illegible] — [illegible] دارد [illegible] قرار
[illegible] — [illegible] شوده [illegible] دیوار
[illegible] خورشید و ماه [illegible] — [illegible] سرشد [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] شد [illegible] — که [illegible] رخهٔ های خود طومار
چمن خوش است [illegible] که از [illegible] — [illegible] خوی [illegible] بهار

کلیم همدانی

چمن [illegible] شد ز انبساط بهار — چو داده در [illegible] گوشهٔ دستار
رخوبی است هوا [illegible] نمی آید — زریر [illegible] نرگس چو چشم [illegible] دار

کشیده وسمه بر ابروی موج سبزهٔ تر — نهاده بر تو گلها حنا بدست چنار

شود ز جدول تقویم کهنه آب روان — کند رطوبت امسال اگر اثر در بار

درین بهار ز طغیان آب می بینند — ز بحر شعر خطرها سفینهٔ اشعار

زمانه زد گل شادابی آنچنان بر سر — که … باشد … خار … کشد دیوار

نهال شمع صفت آب میدهد گل را — چمن ندارد امروز باغبان در کار

چنین که تخم تعجل … از حالت — … داده درین دانه … خورد شکار

… ز صفحه دیوار گاه … — چنانکه عکس از آینه … شود …

دماده از گل خمیازه ایش می شکند — … سرشار …

… را لب … — … [illegible]

ز … تا قدم شاهدان بستان را — شکوفه … [illegible]

[illegible]

چنین که مست تر شده است این را — [illegible]

… می ساخت … کرده است عالم را — [illegible]

شکست … هوا … — [illegible]

[illegible]

درین بهار عجب نیست ز آب نغمهٔ تر — که برگ بیرون آید ز نای موسیقار
سخن زده است گل مطلعی دگر برمبر — بجاست گر بودش میل جلوهٔ اظهار

چنین که باگل نسبت درست کرده بهار
بهار را نتوا نکرد قافیه با خار

چگونه گل را کس بیوفا تواند گفت — که رنگ و بوش نشستن نرفت از دستار
ز بسکه ریشهٔ نشو و نما رود بالا — نفوذ آب بخاك چمن بود دشوار
عجب مدار که گل یاد بلبلان نکند — چرا که نسیان آرد رطوبت بسیار
توان ز برگی نظارهٔ گلستان کرد — که آئینه چمن است از تقابل گلزار
هنوز میوه نه‌بسته است کز صفای چمن — توان ز آئینهٔ برگ دید صورت بار
عجب مدار که مستغنی از خضاب شود — سبزه نسبت مو گر کنند در اشعار
چنانچه شمع نماید ز پردهٔ فانوس — عیان بود ز دل شاخ آتش گلنار
چنان برآمده نازك نهاد؛ سبزهٔ تر — که آب گردد از بار سایهٔ اشجار
بخیل زر نسپارد بخاك می ترسد — که همچو آئینه اسرار را کند اظهار
سرگرانی گلدستهٔ نخواهد کرد — ز بس لطافت افتد بفرق اگر دیوار
زمانه کسوت خضرائش چنان عام است — که گرد باد شناسم ز سرو از رفتار
نگین بکندن محتاج مشود هر روز — چنان که بالد بر خویش از هوای بهار
هوا چنان دم جان پروری زند که ازو — حیات یابد چون کرم شبچراغ شرار
بگاه سیر رسد گر بخاك نقطهٔ آب — شود ز لطف هوا رمل خانه‌اش گلزار
اثر دهد بطبائع کز انبساط چمن — بخنده بگذرد ایام عمر چون سوفار
چنان ز خار تعب بشکفد گل راحت — که پا بخواب رود از تردد سیار
نشاط بسکه اثر در مزاج عالم کرد — سر از گریبان دیگر بر آورد ضوءار
چنان زمین و زمان را بهار پرگل کرد — که کس به سرهن سهله هم نبیند خار
بباغ و بستان سه شگوفه ورر گل — چو آب گشت رتر دسی هوای بهار
گرفت سکه ز سراپیان عالم غیب — بنام نامی شاهنشهٔ تمام عیار

مرزا بیدل (رح)

بآن رسید طراوت زفیض باد بهار — که از شرر بدل سنگ بشگفد گل نار
زبان شوخی سوسن کشد خموشی شمع — نسیم غنچهٔ نرگس شود دم بیمار

ز پیچ و تاب‌هوس ریشه وا کند سنبل　　زخار خاردل آید جنون رنگ بیار
خیال سبزه اگر در دل هوس گذرد　　مژه بدیده کشد پردهٔ زمرد کار
زشاخ خویش درین موسم نشاط انگیز　　بزیر سایهٔ گل غلطد آهوی تاتار
نهنگ در دل دریا پلنگ بر سر کوه　　خیال لاله کند داغ و سبزه یابد خار
چه باده در قدح گل کشید شبنم صبح　　که شد دماغ تحیر ز رنگ و بو سرشار
بهار لاله بعرض تو چه شمع افروخت　　که گشت پردهٔ فانوس دامن کوهسار
سحاب هرچه فشاند از گهر بدامن دشت　　ز شوق سفت مغیلان همان بثقب خار
شکفتگی بکمالی رسیده است امروز　　که غنچه گرهمه پیکان دمد شود سوفار
باین نمو اگر اندیشه فکر ریشه کند　　نفس بچرخ کمند افکند سحر کردار
بنان کاتب اگر جنبشی کند انشا　　رود زنال قلم ریشه یك نیستان وار
باین نشاط اگر آرزو کشاید بال　　زریشهٔ مژه نظاره وا کند طومار
زدستگاه شکفتن درین تماشا گاه　　بجنبش سرمو باز می شود دستار
کنون زدشت ودر از اقتضای شوخی رنگ　　تدرو می پرد از قطره‌های خون شکار
ز شبنمی که درین باغ میکشاید چشم　　بهار برورق گل شکسته است انار
فضای دشت وچمن چشم رنگ باخنه ایست　　باین فسون که نموده است لمعهٔ دیدار
بذوق جلوه اگر باز کردهٔ مژهٔ　　کشودن پرطاؤس گیر و رنگ شمار
هجوم جلوه بهر ششجهت چمن دارد　　اگر تو چشم نه بندی فسانه نیست بهار
جنون به تنگی آغوش برنمی آید　　نگاه میحکند ای بیخبر مژه مفشار
هوا نوید طرب اقتضای این چمن است　　که همچو شمع در آتش نشین وگل بردار
کنون ز مجمل رنگ ظهور این گلزار　　بران سرم که مفصل نمایمت اظهار
شفق بکارگهٔ عبرت آزمائی رنگ　　بحکم خون خزان یافت خلعت قهار
بچرخ بردز فاشی شمال و صبا　　ضیا بهای زربرق خیمهٔ زنگار
دمید رعد نفیر نشاط فیروزی　　بکوش شوق برستان مژده مست بهار
کشید چتر سفیدار بال رعنائی　　کشود بیرق شاهی هما گل اشجار
نشست شاه چمن جیوه تاج گل بر سر　　ز رشحه کاری فیض سحاب سیم دار
باعتزاز سرو برگ خدمت آسوده　　سمبران همه در سایه لوای چنار
فروگرفت بصد رنگ و بو فضای چمن　　هجوم لاله قبان برگ گل دستار
سپاه گلبن نورسته جابجا زده صف　　کمان شاخ بدوش و بدست ناوك خار
ز غنچه‌ء شاخ نمود آزما بهرجب و راست　　زلاله‌ء داغ سر در برا زیمین و یسر
زموج هرطرف آب روان تفنگ بدوش　　زشاخ بید بهرسو سپاه خنجر دار

رطوق ماخته در هر کنار کرد علم سنان سرو سر انگشتهای حلقه شمار

بروی حوش موج آبشار زد صیقل میان ترکش هواره چست کرد اسهار

چمن طراز سان عالمی دگر دارد نفس نسیم بهار است وشوق گل دربار

دمیکه گرد فسردن ساد بامیهٔ رفت هوا نفس زد و رنگ بریده کرد شکار

زبرف داشت جهان خواب حشم قربانی مژه زسبزه کشود ان زمان وشد بیدار

طراوت از تنك برف برد نقش نبات زحوش زلك شرر باوت پسه در انبار

زبیه گشت تهی دو دمان محمل دی شکوفه صبح ورو ریخت بر در و دیوار

رسید داغ شقایق عرهٔ شمم زاشك برف فروشست دیدهٔ خومار

هجوم سبزهٔ تر سکه کرد مژگانی عارها همه یك خواب گشت محمل وار

خزان که غرهٔ تسخیر این گلستان بود زرنگ باخته دست وا حوده ار

زدهر کلفت خمیازه رفت وساغر شد بهشه گشت بدل دستگاه اس حجار

کشود حلوه سهر شش جهت پر طاوس بحتگاه حمن حرزد شکوه بهار

جهان تهیهٔ اقبال عیش ساماں کرد زمانه حد بساط شکستگی آبار

سحر بعرض شکوه بهار نش آورد رحامه حاقهٔ گردون [illegible] گار

سبك عنان گرو تاری بساط عو گل باده وپرواز رنگ شعله سوار

طرب خرام هواهای برق جولانی کمل کشاب نسیم صبا هزار هزار

بریزه ز صراوت رده شکست بزمی زبحمان گل رنگ و وعصار قصار

باقتاد هواداری طراوت رنگ بساط چون پر طاوس زخط پرکار

دماغ پروری محرمان گشت را کشود حوش زباحین دکان عطار

باعتدال رطوبت طبع سرو وسمن [illegible] آورد سحهٔ حدوار

وگمد شاخ حمائل رعشه درگردن ده بد صبح عزائم ده نرگس بیمار

مبشران طرب آهنگ این واگشند که جعفری کند جوان اثر ق طار

کشد هجوم شقایق سارگاه سار همان کاسهٔ باوت باده های

رسید حکم طراوت که رنگرخیری دگر [illegible] بردد [illegible] شاه عار

نسیم سرب وزر جعفری سازد برای نرگس انگشتری [illegible] دار

اشاره رفت که یکسر مصوران دو [illegible] کشند صدفهای لعلی ورگ ر

کسند تارگی ایثار رنگ سبره وگل که [illegible] برات عس [illegible] است [illegible]

زبس هوا صلای شکفتن آمد بس حوسعه هر که ی داشت شد [illegible] ر

ز شکیاه [illegible] شت [illegible] درخت حله وگل جامه شاخ [illegible] دستار

عروس رنگ سراپای خود بشبنم شست — طراوت آب ز دار موج گوهرش رخسار
ز آب و رنگ طرب عندلیب و قمری را — بهار برگ و نوا گشت بال تا منقار
چه شبنم و چه گل ارد نگاه گوهر ورز — بکند گر همه را گرم خوشی ایثار
بخور نکهت نسرین و نسترن در جوش — سپند شعلهٔ آواز بلبلان در کار
در این زمان که طرب داشت رنگ جمعیت — در این هوا که چمن بود عادت دربار

بچشم شوق نسیمی در این میان آمد
نشانه دستی [illegible] ز دامان سبزه و اشجار

شوکت بخاری

وجود جلوه چنین [illegible] شد از معطر — که [illegible] ز رگ سنگ کرد تار حریر
ز بسکه روی زمین را بهار رنگین کرد — ز موج گل [illegible] کرد نقش حصیر
کشید بر روی هوا کار از نکهت گل — ز بسکه کرد رعونت [illegible] گل تأثیر
[illegible] داد تماشا جهان فکند هوا — که گردن از [illegible] کشید تصویر
ز جمع [illegible] صفا آب قدر که می‌گردد — [illegible] ابر ز عکس شکوفه قطرهٔ شیر
توان بروی زمین دید آسمان دگر — چو سطح آب زمین خاک گشت عکس پذیر
چنان ز جوش صفا خاک شد تجلی زار — که نشکند [illegible] ز خاک دامنگیر
دهان غنچهٔ خندان [illegible] شکر — گل [illegible] بوده کاسهٔ شیر
[illegible] لاله دهند تا [illegible] فروغ — بخاک روغن گل می‌چکد ز آب مصیر
[illegible] از آب و رنگ باغ عبور — که همچو غنچه [illegible] برگ گل شود تغییر
گذشت موجهٔ آب زمرد از سر کوه — کشد آتش دعوت [illegible] ز دامن قیر
فتاده است [illegible] بطرف چمن — که باد راه [illegible] صحن باغ دلیر
بدامن آورد از دام خاک بلبل را — گهی که رخنهٔ دیوار را کند تعمیر
ز مدح گشت و وصف بهار می‌آید — صدای خندهٔ گل از قلم بجای صریر
زبس [illegible] جهان ریخت رنگ نشاط — صدای خنده بگوش آمد از لب تصویر
[illegible] غنچه حباب هم ترانهٔ [illegible] — که رنگ آینه ریزد ز صافی تقریر
هوای سیر جهان گرد بقرار که زهد — سیاه مست شود تا ز خود کند شبگیر
سواد شام جهان در [illegible] ماه گم است — که همچو موی نمایان بود ز کاسهٔ شیر
زبس ریاض جهان را بهار خرم کرد — ز موج لاله شود سبز دانهٔ زنجیر

دمیده است گل بره از تبسم گرگ — شکفته غنچه بشاخ غزال از دم شیر

چو می ز شیشه گل از غنچه سر زند بیرون — شود شکفتگی او دمی اگر تاخیر

بیاد خندهٔ گلها گلاب میگردد — خیال گریهٔ بلبل بجویبار ضمیر

ز مغز خاک چمن بوی داغ می آید — ز بسکه یافته از خون لالها تخمیر

فضای فقر نیستان شیر مردان شد — ز بس ز موج شکستن شدست سبز حصیر

هوا شده است بکیفیتی که باده فروش — کند ز گرد کسادی دکان خود تعمیر

چنان ز فیض هوا صاف گشته مستقبل — که دیده بیند از خواب بیشتر تعبیر

بدیده مهرهٔ موم است بیضهٔ بلبل — ز بسکه آتش گل کرده در چمن تاثیر

کشیده اند ز بس دامنها ز موج بهار — چو رنگ می برد از چهره می کنند اسیر

ز بس نسیم می آلود رنگ و بوی گلست — بود ز نشأ می طبع می کشان دلگیر

ندانم از چه سبب دستهٔ گلست جهان — به مشت خاک چمن نیست اینقدر تاثیر

گذشته است بگلشن نسیم بیداری
ز درگهٔ چمن آرای گلشن تقدیر

❋

عاجز افغان

گلشن مطلب ز ترک مدعا دارد بهار — در خزان ناامیدی رنگها دارد بهار

بسکه صد رنگ از خیال جلوه اش هوشم برید — چون پر طاؤس هر موج هوا دارد بهار

رنگ اگر صد بوستان بالا شکستن مایه است — بیخزان باغی چو بیرنگی کجا دارد بهار

در بغل صد رنگ گل دارد زمین از عجز من — یعنی این گلشن ز نقش بوریا دارد بهار

راه اوج عیش دارد بیم لغزشهای غم — هر کجا رنگ خزانی در قفا دارد بهار

می شود گاه وصالت دل عرقریز حجاب — ز انفعال خود گل رنگ حیا دارد بهار

خون برگهای تنم افسرده شد عاجز ز رشک
کز گل رنگ کف پایش حنا دارد بهار

❋



مناظر سمت مشرق « يك حصة قصر و باغ »

وصف کابلی

گذشت فصل خزان و وزید باد بهار — چمن ز سبزه و رو تازه گشت چون خط یار

ز گرد گل سوری معطر است دماغ — شدست بلبل [illegible] باز در گفتار

[illegible] ساغری را حو لاله بر کف دست — [illegible] که [illegible] (۱)

[illegible] و ریحان شکفته گل [illegible] — [illegible]

شده است موسم شادی و گلرخان [illegible] — [illegible] ساغر می ساقیان لاله عذار

[illegible] گل [illegible] — [illegible] درطوق [illegible]

[illegible] — شکوفه چشم گشوده است از پی دیدار

[illegible] نرگس [illegible] که در [illegible] — [illegible] دو چشم شدست [illegible]

[illegible] — [illegible] گریبان او [illegible]

[illegible] شود [illegible] وصف [illegible]
که شد [illegible] طوطی شکر گفتار

[illegible] کابلی

[illegible] — [illegible] دارد بهار

[illegible] — [illegible] دارد بهار

[illegible] — [illegible] دارد بهار

[illegible] — [illegible] بهار

[illegible] — [illegible] دارد بهار

[illegible] — [illegible] بهار

[illegible] — [illegible] دارد بهار

[illegible] — [illegible] دارد بهار

[illegible] — [illegible] دارد بهار

[illegible] که [illegible]
[illegible] در چشم [illegible]

(۱) [illegible]

میرهوتك خان افغان

در خزان چهره زردی رنگ ما دارد بهار حسرت عشاق بنگر تا کجا دارد بهار
مست در رسار دوسی اعضا ز رنگ و بو در جنون یعنی شکست رنگها دارد بهار
بلبل طبعم همان گرم نوای عشرت است از خط نورسته رخسار تو تا دارد بهار
غافلی ای بی خبر از عمر رنگ مستی صفحه آتش زن چراغان فنا دارد بهار
صد چمن در هستی درد سرشك از خون دل در محبت گریهٔ اهل وفا دارد بهار
مکدر از نظارهٔ سامان برق حرتم همچو شمع از پر فشانی رنگ ما دارد بهار

یکدرا معن از تماشای چمن امشب که .ر
در نم های بتان رنگ حا دا رد بهار

وله

سایه از رنگ جمال او حما دارد بهار دیده از نرگس همان در پشت پا دارد بهار
بی سار بیها صبا شگفت گل کی نگر بد ..رار هر برگ گل دست دعا دارد بهار
جلوه ان سوی گلستان ای ات گل پیرهن در رهت آیینهٔ دست از صفا دارد بهار
بد حولان که شد .امدن اندیش چمن از هجوم رنگ و بو نشو و نما دارد بهار

در طلسم عقدهٔ غم حند می دید مسرد
دیدهٔ کشا که صص واکشا دارد بهار

ضرزی افغان

برگ شکوه از غنل شاخ سر کشید .بیعه های عاچهٔ گل بال و پر کشید
آ. ز شاخ غنچهٔ گل سر کشیده است یخود برشه دانهٔ لعل و گهر کشید
برگ چمن به برگل سوری فاده است حراج .د پنبه بزخم جگر کشید
در چاك حاك پیرهن غنچه خارها خون ناوك است که از زخم سر کشید
تا دولت بهار بعالم کشد لوا از نامیه سپاه بکوه و کمر کشید
یك ساله راه آمده گل درهوای باغ این زحمت سفر همه بهر ثمر کشید

در برگ سبز غنچهٔ گل نیست آشکار — طوطی ز شاخ سر بامید شکر کشید
گفتم که وجه عشرت گل را سبب چه بود — خندید غنچه و ز بغل مشت زر کشید
برگ شکوفه برگل نرگس فتاده دید — (طرزی) زگفته های کلیم این درر کشید

« برگ شکوفه رقعهٔ معشوق باغ بود »
« نرگس ازانگرفته و بر چشم تر کشید »



ندیم مرحوم

بار دگر شمیم گل ازگلستان رسید — بلبل بباغ باز شور و فغان رسید
وقت نشاط وعیش وطرب درجهان رسید — آمد بهار و موسم رطل گران رسید
ساقی کجاست می که بدادم توان رسید

نرگس بکف پیالهٔ شیر و شکر نهاد — سنبل بطره نافهٔ ازمشک تر نهاد
بلبل بنای ناله بصوت دگر نهاد — شاخ شکوفه تاج مرصع بسر نهاد
محبوب گل به پیرهن زرفشان رسید

بیرون کشید از بغل ابر بهار دست — افگند در سماع گل ازشاخسار دست
آخر چرا بمن ندهد وصل یار دست — داد ازبهار دوات بوس وکنار دست
یعنی زمان خرمی دوستان رسید

بازاز شراب حسن چنان گشت مست گل — کز بار عقد گوهر شبنم شکست گل
بار دگر بمحفل گلشن نشست گل — طرف کله بگوشهٔ ابرو شکست گل
سرو سهی بباغ چو دامنکشان رسید

ولد

دهان خنده چو بگشود غنچه در گلزار — چو گل شگفت دل بلبل ازنسیم بهار
نهال سرو زشادی دراهتزاز آمد — شکوفه عقد گهر ریخت بر سر اشجار
نوای عشرت نوروز گشت سبز آهنگ — کشید نغمهٔ داؤد سار از منقار
چمن نهفت بدامان غنچه نافهٔ مشک — صبا عبیر فشان شد چو طبلهٔ عطار
نمود لاله رخ سرخ رونق ازگلشن — کشید سرو سر سرفرازی از جوبار

چو برفروخت چمن از گل آتش نمرود — دماغ سبزهٔ تر تازه شد خلیل آثار
برات عشرت مستان بخامهٔ نرگس — بنفشه بر ورق گل نوشت و خط غبار
شکست شیشهٔ تقوی ز دست لاله ساغ — صلای زهد ریا او فگند باد بهار
بکنج زاویه زاهد چو زاغ تنها ماند — بشاخ [illegible] هر گل مکان گرفت هزار
صبا که ماشطهٔ و عروس گلشن بود — چه رنگها که نه از مهر جلوه برد بکار
کشید شانه برای معنبر سنبل — ز خال گرد [illegible] بنفشه را رخسار
نهاد افسر زرین مبارک نرگس — بکند در بر گل رخت اطلس زرکار
گذاشت تاس زر در چمن ز [illegible] — کشید مسند مخمل [illegible] در [illegible]
بگوش سرو بحر راستی که [illegible] — [illegible] گرداصهار
ز رنگ و بوی چمن میشود چنان معدوم — که [illegible] از گل و [illegible] شود همیشه [illegible]
شگفت [illegible] اگر [illegible] در عاشق — [illegible] بهار [illegible] بسوی [illegible]
بآبیاری فرصت ز دانه خرمن ساخت — [illegible] ز عمل [illegible] خشک از دیوار
چمن که خرم و سرسبز واکنار گردید — هوای معتدل [illegible] فصل بهار

توده کسب روان بخشی و لطافت را
ز لطف سرور [illegible] کو کردار



مساعی مرحوم

[illegible] قصید انجمن ادبی کابل

« چمن »

وقت آن آمد که از [illegible] در گیرد چمن — [illegible] آتش [illegible]
[illegible] شود این برف و سرمای [illegible] — از [illegible] سوری [illegible]
[illegible] — [illegible] چون [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]

آتش از رنگ شقایق بار دیگر گیرد باغ
باردیگر زیور دامن از تر گیرد چمن

خاکش از بس نکهت از مشک ختن گیرد خراج
از گل و سرو و سمن رنگ دگر گیرد چمن

بار نرگس همچو مستان جام می گیرد بکف
جعفری از رنگ سبز تا پا بزر گیرد چمن

چهرهٔ سوری برافروزد چو روی دلستان
همچو عاشق سرو یار خود ببر گیرد چمن

میرسد قاصد آب روان در هر طرف
تا که از حال گل و سنبل خبر گیرد چمن

تا رگ گل را گشاید از پی اصلاح خون
زاسب از خار با خود نشتر گیرد چمن

گرداش دامان صحرا می کشد با سرو دست
جدول آب روان را راهبر گیرد چمن

شاهد گل را بسایه هر نفس ای عندلیب
بلبلی چون من بمداحی اگر گیرد چمن

طبع مستغنی چو امن یار از این شه بی نظیر
یک شب مهتاب در شهد و شکر گیرد چمن

*

جناب داکتر سر محمد اقبال

خوشا روز بهاری خوشا و بهاری
خوش [illegible] رست از مرغزاری

زمین از بهاران چون [illegible] بدروی
ز فواره الماس در آبشاری

به [illegible] که در لاله و گل
به لطف هوا جز که بر سبزه زاری

به شب [illegible] جادا کش صدائی
که می آید از خلوت شاخساری

[illegible] آرزو [illegible] گردد
ز آوای ساری [illegible] هزاری

[illegible] آشنائی
[illegible] جویباری

و گوئی که [illegible] را
[illegible] داده است در دامن کوهساری

که [illegible] آدمی را [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] را
[illegible] ورد خو وری [illegible] سورد خو باری

[illegible]
[illegible]

[illegible] شعر [illegible]
[illegible]

 وله

رخت به کاشمر کشا کوه و تل و دمن نگر
سبزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر
باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج
صلصل و سار زوج زوج بر سر نارون نگر
تا نه فتد به زینتش چشم سپهر فتنه باز
بسته به چهرهٔ زمین برقع نسترن نگر
لاله ز خاك بر دمید موج بآب جو طپید
خاك شرر شرر ببین آب شکن شکن نگر
زخمه به تار ساز زن باده به ساتگین نگر
قافلهٔ بهار را انجمن انجمن نگر



ازطبع شاعر شهیر صوفی عبدالحق خان «بیتاب»

که باین تازگی ها بانجمن واصل شده است

خیر مقدم بهار نور افشان
ای قدومت حیات بخش جهان
گرنهٔ خصر پی مسیحا دم
زنده چون کردهٔ زمین و زمان
آفتاب تراست چهرهٔ گرم
در نظر ها چو عارض جانان
از تو سر سبز گشته صحن چمن
از تو شد سرخ روی لاله ستان
از همه بهتر این که نعمت تو
بر فقیر و غنی بود یکسان
سبزه ها تر زبان مدحت تست
بر لب جوی با هزار زبان
رونمای چمن شکوفه و گل
سیم و زر میدهند صد همیان
درو گوهر نثار بوغ کنند
از کمال کرم مهٔ نیسان
دمبدم برق از ورود نشاط
میدهد چشم روشنی بجهان
گوشها راست نغمهٔ بم و زیر
غرش رعد و شرس باران
دشت و در مایهٔ سرور شده
خرمی بسته بر چمن پیمان

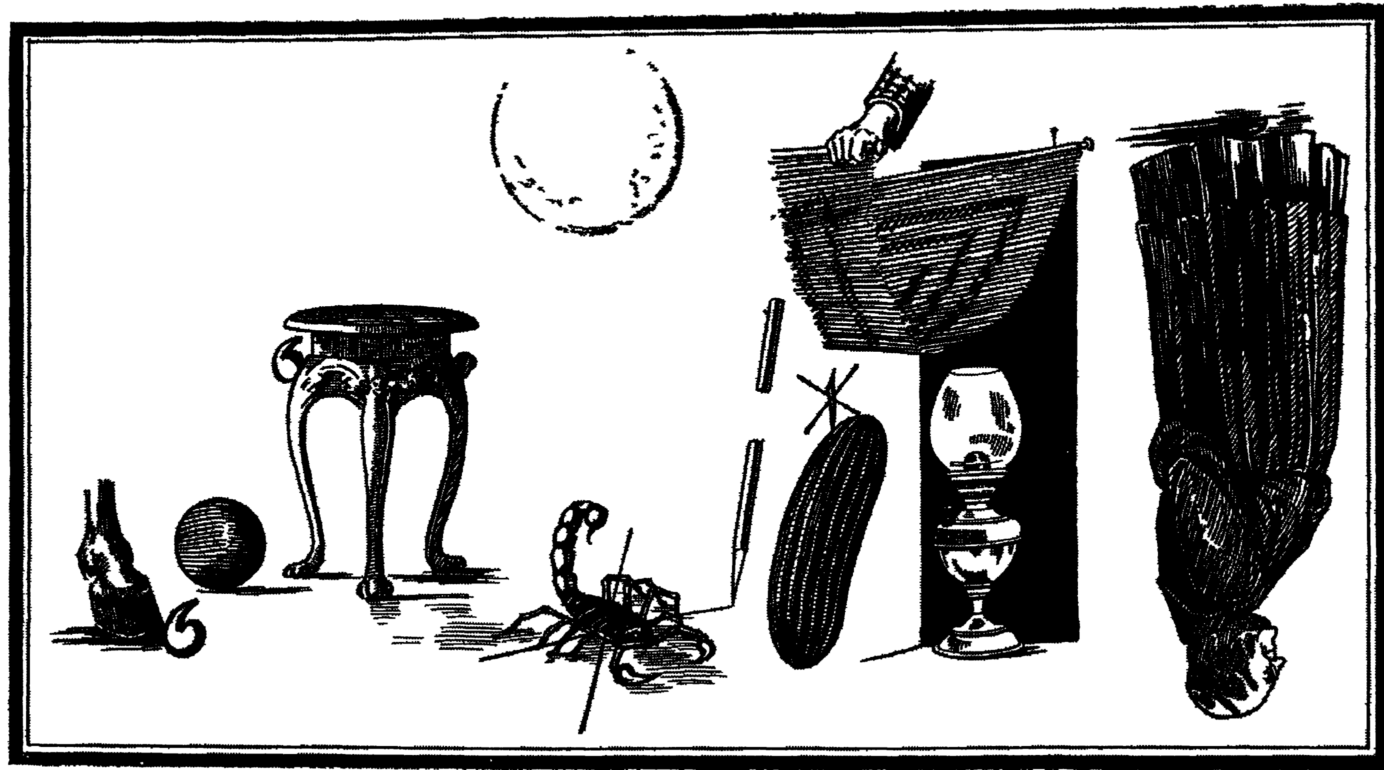
دل ما باغ باغ می گردد — از تماشای سنبل و ریحان
خرمن گل بود بدیدهٔ ما — شجر پر شکوفهٔ بستان
ومن الماء کل شی حی — شنویم از زبان آب روان
باپرو بال باز سیر کنند — هر طرف مرغکان خوش الحان
گوش گل از شنیدنش کر شد — بلبلان میکنند بسکه فغان
شد مهیا زمینهٔ گلگشت — گشت باید بطرف باغ روان
همچو فرخنده طالعان بینی — لاله و گل شگفته و خندان
هست یکسر معانی رنگین — سرسری مگذر از بهارستان
گل سرخ مزار فیض سار — اندرین فصل میکند طوفان
ارغوان زار کوه خاجه صفا — کرده گلگونهٔ چمن سامان
نرگس از باغ دسته دسته کشند — زانکه ماناست رنگ او بخزان
سرفرو نارد از هوای بلند — پیش کشمیر درهٔ یغمان
هر نسیمی که از چمن خیزد — میدمد در تن فسرده روان
از ثمار لطیف گوناگون — باغ گسترده نعمت الوان
ماه اردی بهشت را آری — هست بوی نسیم باغ جنان
اهتزاز هوا دهد هر دم — انبساطی بخاطر پژمان
همچو عهد سعید ظاهر شه — خلف الصدق شاه خلد مکان
آنکه باشد بسان ابر بهار — منبع جود و مصدر احسان
آنکه هست از عقیدهٔ راسخ — متوکل بایزد منان
آنکه او را زطالع فرخ — ماه و مهر است تابع فرمان
آنکه در پیشرفت کار وطن — بشدش رأی پیر و بخت جوان
همچو آئینه از صفای گهر — ظاهر و باطنش بود یکسان
میگزینند برای هر امری — آدم کاردان باوجدان
بعد بسیار دقت و سنجش — امر بهبود را دهد جریان
سال پارینه اندرین موسم — پی تسهیل ملت افغان
کرد محصول صرفیات معاف — مشکلات عموم شد آسان
گشت خوراکه زین سبب وافر — نرخ گردید سر بسر ارزان
بجز از آسیا کنون نبود — در پی نان و آب سرگردان

چشم ها بسکه سیر گردیده
بشکند نرخ غله کس برسان

پی ترویج علم دارد سعی | هم چنین در ترقی عمران
کان یکی شد کفیل معمورات | وین دگر مادیات راست ضمان
مهر عسکر تهیه نموده است | لازمات شتا و تابستان
زین سبب دوره ها کاری | هر یکی در گذشته از سر و جان
ملک ما در حقوق بی بدل | که شده شامل اندرین آوان
باشد اجرای این مهم امور | همه از یمن همت سلطان
اتصالات داخل و خارج | نیز باید بصورت شایان
مدح شه زین قبل بسیار است | که ندارد احاطه اش امکان
غایة جهدی است تا که بهار | ریج اوسر دگی است تا که خزان

نخل امید شه والا جاه
بر ثمر باد و سبز جاویدان





معمای منقوش

مرتبهٔ جناب عبدالغفور خان برشنا

ادبیات پشتو

ترجمه و نگارش جناب امین الله خان
«زمرلای» عضو انجمن ادبی کابل

ادبیات هرملت نماینده احساسات و روح آن ملت است چه تصویر احساسات و مطلب متکلم همان تکلم اوست، پس اصل مطلب و ما فی الضمیر یك ملت همان است که بعبارت بیساخت با رعایه فصاحت و انسجام بصورت سادهٔ دور از تکلف ادا شود. لهذا ما هم در نشر آنقسمت ادبیات پشتو کوشش میکنیم که دست تصنع و تکلف بآن نرسیده محض نمایندهٔ احساسات ساده و بی آلایش بوده و از اعماق قلب یکنفر افغان آزاد تراوش کرده باشد، (چنانچه افغانان دوست و شریك حیات خود را به مردانگی و ثبات در مقابل دشمن و حفظ نوامیس ملی و خاك وطن تشجیع مینمایند.)

سخن از بان معشوق :

په تور توپك ویشتلی راسی (۱)
دبی ننگی احوال دی مه راځه مینه

اگر تو به گلوله تفنگ زخمی شده بخانه نزد من آئی، بهتر است ازانکه

(۱) حمیت و غیرت چون از صفات طبعی و روحی افغانان است پس زن و مرد آن درین صفات عالی یکسان است همچنان که مرد افغان سرشار شجاعت و مردانگی است زنش نیز مملو از احساسات شجیعانه است.

خبر بی ننګی (پس پاشدن و ګریز از جنګ) ترا بشنوم .

توره به ګړی بری به را وړی(۱)
که بری نوی جوانان تل په توره مړینه

اګر شمشیر کنی فتحیاب خواهی شد و اګر فتح میسر نشود جوانان همیشه به شمشیر می میرند ،

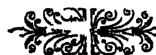
هلك به ځنګه توره نکا (۲)
ترنیمائی مرحله زه ورسره ځمه

جوان (مراد از عاشق او) چرا شمشیر نکند درحالیکه تانیمه راه سنګر من با او همراهی میکنم .

---

(۱) تفصیل . یعنی اګر فتح میسر نشود و تو در حرب تمری پروا نیست چه جوانان و مردان همیشه مردن را بر ګریز ترجیح میدهند بلکه مردن در میدان جنګ عین فتح است .

(۲) افغان اګر بمقابل دشمن خود نهایت ضعیف هم باشد مګر پیشروی از خود با بیګانه قطعاً در جنګ پشت نمیدهد اګرچه مرګ خود را محقق بداند پس درینجا معشوقه اش میګوید که جانان من چرا شمشیر نکند زیرا تا نیمه راه سنګر من با او همراهم و اورا ی نګرم . هلك مقصد اینجا از جوانی است که نامزاد شده هنوز عروسی نکرد باشد .



خال به دی یار د وینو کښېږدم (۱)
چه شنکی باغ کښې گل گلاب وشرمه وینه

خال رخسار خود را از خون یار می نهم که درباغ سبز، گل گلاب را خجل کند

جانان می جنگ کښې توره وکړه (۲)
خپکه امجولی راله کوښې سموینه

معشوقه افتخار کنان میگوید که : جانان من درجنگ شمشیر کرده است یعنی بر دشمن غالب شده ازآن رو همسالانم کفش های مرا پیش پایم میگذارند .

جانانه جنگ نه پښانسی
چه دامجولو راله نسی پیغورونه

معشوقه جانان خود را تنبیه میکند که : ای جانان من ! هوش کن درجنگ

---

(۱) این بیت یك موضوع تاریخی دارد . از زبان جنرال تاج محمدخان مرحوم وردك که یکی از منصبدارهای عمدهٔ سردار محمد ایوبخان بود روایت کنند که درجنگ مشهور میوند غازیان در تصرف کردن آبی که مابین دشمن و اوشان بود و برای غازیان گرفتن آن آب اهمیت زیاد داشت تذبذبی رخ داد دربین غازیان غاریهٔ بود درعین شباب وجوانی چون حالت را خطرناك دید از جا جسته بیرق غازیان را بر دوش گرفته فی البدیه فرد مذکور را سرود ، از شنیدهٔ او غازیان هم بجوش آمده بر دشمن حمله نمودند ودشمن را بکلی مستاصل وآب را متصرف شدند وجنرال موصوف همین فرد را تا دم مرگ وردزبان داشت وهم این فرد نکات و تشبیهات خوب وقشنگی دارد خال سبز اکثرا بجبین ورخسار زنان افغان میباشد وآنرا بسیار عزیز میدانند او میگوید که این خال سبز خودرا بخون دلبر خود گلگون میکنم یعنی دلدار من که خون خود را درحفظ مملکت ریختانده رایگان نیست ونخواهم گذاشت که هدر رود واین خون چنان قشنگ است که قطرهٔ آنرا چون بر جبین خود بصورت خالی بگذارم گل گلاب را درباغ خجل میسازد .

(۲) معشوقه بشجاعت جانان خود فخر میکند ومیگوید که بواسطهٔ مردانگی وابراز شجاعت جانانم همسالانم بمن تعظیم میکنند ومرا ازخود برتر می شمارند (کفش برای کسی نهاده میشود که ازدیگران برتری داشته باشد) .

پس پا نشوی وطعنه های همسالانم را به نسبت پس پائی خود بمن راجع نسازی.

له خپله لاسه می پریمې کړی (۱)

چه ډزی وسوی زه پربام دروختمه

معشوقه افسوس میکندکه: ای محبوب! من ترا بدست خود کشتم چه وقتیکه آواز فیر تفنگ را شنیدم بر بام بالا شدم.

ته و تی په تورو راسی (۲)

چه پرهارونه دی گنډم خوله در کومه

جانانه به جانان خود گوید که: بشمشیر زخمی شده نزد من بیائی که ازیکسو زخمهای ترا بدوزم و از دیگر سو دهان خود را به تو داده باشم:

د میړنو خوندی به ژاړی (۳)

دسپو موزیو خوندی، به سترگی توروینه

این فرد مثال آست میگوید که: همشیره های اشخاص شجاع و غیرتمند مدام

(۱) میگوید چون بر بام بالا شدم و تو مرا دیدی بواسطهٔ دیدن من غیرت دامنگیر تو شده از جنگ خود را کناره نکردی کشته شدی و این کشته شدن تو بواسطهٔ بر آمدن من بالای بام بود.
(۲) جانانه اش میخواهد که بواسطهٔ زخمی شدن او افتخاری بین اقران کسب کند چه جانانش شجاع و دلیر است که زخمی شده و هم در عین زمان میخواهد از جانان خود دلداری نموده اخلاص خود را بمردش ظاهر سازد و گوید که هم زخمهای ترا میدوزم و هم از دهان خود ترا شیرین کام میسازم.
(۳) معلوم است که اشخاص شجاع و با غیرت هیچگاه از معرکه پس پا نشده کشته میشوند و همشیره های شان گریان و نالان اند و اشخاص بی غیرت مقابل نشده از جنگ میگریزند لذا به سلامت میمانند و برای همشیره های شان ملال و غم رخ نداده مدام فرحان و خندان اند که خود این قسم مخدرات بین زنهای افغان به پسی تلقی میشوند.

گریه میکنند و همشیره هـای اشخـاص بیغیرت همیشه چشمهای خود را سرمه خواهندکرد و فرحان و شادان خواهند بود .

ته ولی خوب په پالنګ نکړی (۱)

زیاردهغو دی چه وطن په تو روخورینه

توچرا بر بستر خواب راحت نکنی زحمت برای کسا نیست که وطن را به شمشیر خود حمایت کرده وازان بهره مند میشوند .

غازی په لوړه غڅه کښیږدی (۲)

چه ئی زیارت کا د ګیلان ملالی بخونی

غازی را بر جای بلند بنهید (دفن کنید) که دخترهای قشنګ ګیلان اورا همیشه زیارت کنند .

---

(۱) یعنی ای بیغیرت توکه خواب راحت نکنی که کند ؟ چه که زحمت را بر داشت نداری ازانرو بی همت هستی زحمت را آن اشخاص برداشت میکنند که بقوهٔ شمشیر خود ملك را حمایت کرده وازان متمتع میشوند

(۲) ګیلا ن بین شاه جوی ومقر قریه ایست وغازی مراد از صاحب جان غازی است که در عهد حکومت سدوزائی ها در جنګ خارجی ها بشهادت رسیده .

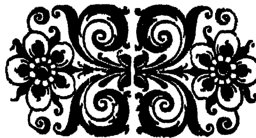
ستا تردی ښکلی بری حارسم (۱)
پهاوبهستادی کړه زهله خیاله ځمه

معشوقه به جانان خود گوید که : من قربان تفنگ توشوم چه که او نشانه تست ومن ازافتخار فرحان وخرامان میروم

یارمی له تورو را ننښاسو
به برنی ور کړی خوله پښیمانه یمه

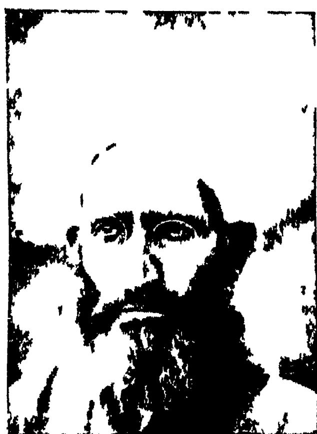
معشوقه گوید که: جانان من از جنگ و شمشیر زدن روگردان شد (گریز کرد) من بدادن دهان دیشهٔ خود بشیمانم

یعنی جانان من از جنگ گریخت پس من پشیمان هستم که باین طور رفیق بی همت ، دیشب چرا از دهان خود بوسه دادم .



(۱) بری تفنگ حاغوردار سر پوش ۳۰۳ بوررا گویند وافغانان این تفنگ را بسیار دوست دارند ازاروحانانه به تفنگ جانان خود فخرمیکند ومیگوید که ای جانان به تفنگ تومن مباهات کرده از ناز خرامان راه میروم .

تقدیر خدمت



حاب فاصل قاری عبدالله حان
ملك الشعراء

حدام صمیمی و دوستداران وطن ما ،
امروز خیلی مسعود و حوش بخت هستند که
خدمات واحساسات بیکوی شان صایع لشده و
زودی مورد تقدیر ومکافات حکومت قدرشناس
حود واقع می شوند

استاد فاصل جناب، قاری عبدالله حان
عضو انجمن ادبی شاعر شهیر وطن که سابقهٔ حوب
و لیاقت و فصل او برهمگنان معلوم و ازیك مدت مدیدست که در امور
ادبیات و معارف وطن مصدر خدمات مفیدی شده و زحمت تالیف آثار
نافعه را برحود گوارا ساخته اند ، مخصوصا ازجنبهٔ شعر وادبیات که امروز
وحودشان دروطن منحصر بفرداست احیراً ازحصور اعلیحضرت شهریار جوانبحت
که ذات همایونش همواره پرورش دهندهٔ فضلاوعلما وحدام صمیمی کشور بوده
ومرجع آمال همه خدام وسعادتمندان وطن است بتقدیر لیاقت و حدمات

جناب قاری عبدالله خان معزی الیه را بخطاب (ملك الشعرای کشور عزیز) سر افراز فرمودند گویا نائل شدن بدین خطاب بعد از دورهٔ ادب پرورشاهان غزنوی دومین بار است که در افغانستان تجدید شده و یك شاعر فاضل پایتخت مفتخر بدین خطاب میشود .

ما بهمکار فاضل خود جناب قاری صاحب صمیمانه تهانی و تبریك گفته بقای عمر و استحکام سلطنت سنیهٔ اعلیحضرت همایونی را از خداوند توانا رجا و استدعا میمائیم انجمن



اصول وقواعد تحقیقات فلسفهٔ

لغات والسه

— ۷ —

ترجمه وگزارش فارسی عبدالله خان
عفنوا محمن ـ از سخندان فارس

ن

این حرف در فارسی آواز متنوعه دارد گاهی باغنه و گاهی ظاهر تلفظ میشود و نون ساکن درصورتیکه بعد از (با) بیاید به میم بدل میشود. ازینجهت خنب ودنب خم ودم شده و خود آنها متروك گردیدند.

ستنبه (۱): درفارسی بمعنی آدم بدشکل وهیبت ناك وچیز مخوف و در سانسکریت ستمبه چیز دور را میگویند که بنظر بیاید ومعلوم نگردد که چیست ونیز بمعنی شخص قوی هیکل ونشان کروه است (سنگ نشان) وبمعنی تکیه هم آمده که چیز بران باستد وقائم گردد وستنب نیز بهمین معانی آمده.

رسمان (رجوع به فصل ی)

گاهی نون تنها درسانسکریت می آید نه درفارسی مانند:

دوش: درفارسی ودوش درسانسکریت بمعنی شانه آمده.

کام درفارسی بمعنی مقصد ومراد وکامنا درسانسکریت بهمین معنی است یا کام

(۱) ستنبه بکسر اول وفتح دوم وسکون نون وفتح تا صورت کریه وزشت را گویند. حکیم سنائی غزنوی گوید.

کشته دیو ستنبه را از تاب — گوهر چترا وبجای شهاب

درفارسی عام و بمعنی مطلق مقصد و کامنا در سانسکریت خاص و بمعنی هوای نفسانی باشد .

هشت : فارسی است واشتن بهمین معنی (اسم عدد) درسانسکریت آمده .

پر درفارسی وپورن درسانسکریت ضد خالی است

دش درفارسی قدیم بمعنی بدی بوده و دشمن ودشنام ازهمین لفظ مأخوذ است اما دوش ودوشه یادوش درسانسکرت بمعنی عیب است

گاهی نون درالفاظ فارسی می آید ودرسانسکریت نمی آید مانند

مهمان . فارسی است صاحبان فرهنگ میگویند . ـ مه ـ بمعنی بزرگ و ـ مان ـ حرف تشبیه است . ومعنی ترکیبی آن مانند بزرگ بیك چند بهار گوید : مهما (۲) درسانسکریت بمعنی تعظیم وتوقیر است وگاهی در موقع تعریف نیز استعمال میشود وچون تعظیم وتوقیر کردن ازمهمان درهرجا وهرقوم عمومیتی دارد این نام برای اووضع گشت .

واو

واو : بسبب قرب مخرج درزبان فارسی به بعضی حروف بدل میگردد واین اثر درسانسکریت نیز ظاهر است چنانچه اکثر به با بدل میشود مانند :ـ

کوز درفارسی وکبجا درسانسکریت که بمعنی احدب آمده (رجوع به فصل ب)

گاهی واو بکاف بدل میشود مانند :

هستو : درفارسی بمعنی معترف ومقرار کسی وچیزی مرکبست از هست ـ و ـ واو ـ گویا ـ واو ـ در آخر هست مفید معنی فاعلیت است ودر سانسکریت آستك بمعنی مقر آمده .

(۲) دربهار عجم طبع هند (مهمان) را بنون نوشته .

استوه ولستو درفارسی بمعنی شخص رشت و جدال پیشه بد عمل آمده و تحقیق آنست که نون درین کلمهٔ از برای نفی ولستو منفی هستو است و چون هستو بمعنی مقر آمده نستو بمعنی منکر است وشخص جدال پیشه هرسخنی را قبول نمیکند بلکه هردلیلی را رد وبفی نماید وازینجهت اورا ستوه یانستو گویند ودرسانسکریت ناستك بمعنی منکر است و دهریه را که منکر آلهی است تعالی وتقدس ناستك گویند

گاهی واو بیا بدل میشود مانند .

سردن : درفارسی بمعنی شاخ که درسانسکریت شرینك گویند .

جی : درزبان ژند بمعنی پاك وپاکیره است وازینجهت ازبرای تعظیم می آید ودرسانسکریت .

جیو : روح را گویند و طاهر است که هیچ چیز پاکیره تر از روح نبوده ونیست عالباً اصل هردو لفظ یکیست .

در : دروازه را درسانسکریت دوار گویند .

گری : در فارسی وگریو درسانسکریت گلورا گویند وگریبان ازهمین مأخوذ است گاهی الفاظ بدون واو درفارسی نزیادت واوی در سانسکریت مستعمل بوده مانند :

پر . درفارسی وپورن درسانسکریت بمعنی صد خالی است .

تن : را که در فارسی مرادف بدن است درسانسکریت ـ تنو ـ گویند .

گلو . را در سانسکریت ـ گولو ـ گویند .

ماست : درفارسی معروف ومستو درسانسکریت ماست را میگویند .

دش : در فارسی و دوشه یا دوش در سانسکریت بمعنی عیب و بدی است (رجوع به فصل ن) .

گاهی : واو درسانسکریت نمی آید لاکن درفارسی می آید مانند :

گیسو : که درسانسکریت کیس گویند (رجوع به فصل ـ گ ـ) .

پور : را درسانسکریت پتر گویند (رجوع به فصل ت .)

ه

بسبب قرب مخرج و مناسبت طبعی با اکثری ازحروف بدل میشود ازانجمله است الف هیچ ، ایچ ، هنگام ، انگام وسین مانند راه ، راس وکاف مانند :

پوته ، پوتك (خرابه) پروانه وپروانك و(یا) مانند : راهگان وراگان و بسبب همین مناسبت طبع است که آوازآن درالفاظ فارسی وسانسکریت باکثر حروف بدل می شود .

های فارسی گاهی درسانسکریت آوازالف میدهد .

هرپاسپ : درفارسی بمعی ـ سیاره ـ و ارلشی درسانسکریت نام یك اررجال دربار (اندر) است مرکب ار ـ ار ـ بمعی بزرگ ولشی بمعی عزم وآهنگ .

هشت اسم عدد را درسانسکریت اشت تلفط میکنند .

هسته : (رجوع به فصل الف) .

هویدا : فارسی است و درسانسکریت ادی بجاش آمده .

هکچه ـ هلك ـ هکه در فارسی و ـ هکا ـ در سانسکریت بمعنی فواق مستعمل است .

گاهي هاء فارسي درسانسکریت آواز سین میدهد مانند :

هور : درفارسي وسور درسانسکریت که آفتاب را میگویند .

ماه : درفارسی بمعنی قمر و ـ ماس ـ در سانسکریت بمعنی شهرآمده ولی این فرق اندك است . صاحب برهان قاطع گوید ماس بمعنی ماه است ولی معلوم نیست که لغت کدام زبان میباشد .

گیاه : فارسی و کهاس درسانسکریت مقابل آنست .

هفت : اسم عدد فارسی را درسانسکریت سپت گویند

نه : در فارسی و ـ نس ـ در سانسکریت حرف نفی است و این حرف در فارسی قدیم .

نیا : ودر ـ ژند ـ نید آمده .

هم : درفارسی کنونی و قدیم و ژند حرف عطف است و در سانسکریت سهم بهمین معنی آمده .

گاهی ها درسانسکریت آوار شین معجمه میدهد .

گروه : فارسی است و درسانسکریت کروش ـ گویند که بحذف و تصحیف ـ کوس گشته .

ده : اسم عدد را در سانسکریت دش گویند .

گاهی ها درسانسکریت آواز کاف میدهد مانند

آمله : فارسی که در سانسکریت ـ آملك ـ گویند

مرده : را در سانسکریت مرتك و مرت نیز گویند (رجوع به فصل دال)

ریزه (رجوع به فصل را ـ)

کاه (رجوع به فصل کاف)

گاهی ها در سانسکریت آواز واو میدهد مانند :ــ

رجه : در فارسی بمعنی رجهٔ معمار و رجو در سانسکریت بمعنی رسن آمده .

شهد : را در سانسکریت کشودر گویند شاید کاف ازکشودر در فارسی حذف شده باشد . اما ـ راء ـ در سانسکریت اکثر زیاده می آید (رجوع بفصل راء)

پیه : در فارسی و پیور و پین ـ در سانسکریت بمعنی ـ چر بو ـ آمده .

نه : اسم عدد را در سانسکریت نو تلفظ کنند .

گاهی ها آواز یا میدهد چنانکه :ــ

آهن : را در سانسکریت ـ آس ـ گویند . سین به ها بدل گشته و بجای ـ یا نون آمده و بعد قلب مکانی شده با وجود امتداد زمان و انقلاب السنه هنوز چیزی علاقه در بین هر دو لفظ معلوم میشود .

گاهی ـ ها تنها در فارسی می آید نه در سانسکریت

هوا : فارسی است و در سانسکریت ـ ها ـ حذف گشته ـ وایو ـ گویند . واو ' در آخر آن زیاده شده

انگاره : در فارسی و انگار در سانسکریت بمعنی اخگر آتش است .

کریوه : در فارسی بشته و کوه بچه را گویند و در سانسکریت کرایو کوه را گویند

گاهی ها در فارسی حذف و در سانسکریت زیاده می شود مانند :ــ

نی : در فارسی و سهو در سانسکریت معروف و بیك معنی است .

یا

ی ـ نیز بسبب قرب مخرج با چند حرف بدل میشود ازانجمله است جیم مانند :

جوغ ' یوغ و دیگر ازین قبیل الفاظ در فارسی بسیار است که به - جیم - و - یا - هر دو تلفظ میشوند. وگاهی به (ها) بدل شود مانند: روینده ' روهنده - خوی ' خوه بمعنی عرق اگر این میل طبیعت در سانسکریت هم ظهور نماید بیجا نیست .

یوغ : (رجوع به فصل جیم)

یار : درفارسی مطابق دوست و - جار - در سانسکریت رفیق زن را گویند که اساس نوسی آن بر خباثت باشد .

پای : فارسی است ودرسانسکریت پاو - گویند و - پاوك ازآن ماخوذ است که در فارسی پامك گویند ومعنی آن پیلك است وپای بند درسانسکریت پادوندهـ - است .

گاهی یاء فارسی در سانسکریت به دال بدل میشود مانند :-

بیو : درفارسی و - بدهو - در سانسکریت بمعنی عروس وهمین لفظ است که بواسطهٔ قلب درزبان برج باشا بهو گردیده

بیوه : (رجوع به فصل ب)

می: درفارسی و مد و مدهو درسانسکریت شراب راگویند. رجوع به فصل سین

گاهی - یا - درسانسکریت می آید به در فارسی مانند :-

کار : درفارسی حاصل مصدراست ازکردن که درسانسکریت کاری وکرم نیز گویند واصل آنست که افعال ومشتقات آن در هر دو زبان یکی است .

گره : فارسی است ودر سانسکرت گره بسکون دوم آمده .

کرم فارسی را در سانسکریت - کرمی - گویند .

هوا فارسی است ودرسانسکریت - وایو - گویند .

فائده ـ یائی که در آخر کلمات مختوم به الف درفارسی می نویسد گاهی ناقط وگاهی حذف میشود اما درصورت اضافت وصفت باقی می ماند محققین یاء مذکور را اصلی گویند و بعضی زائد پندارند که از رای اظهار کثرهٔ اضافی و توصیفی می آید. دلیل محققین آنست که اگر یا اصلی وجزء کلمه باشد مثلاً در تمام کلمات پایه ، پایك ، پیك ، پایدار وغیره چگونه ثابت می ماند الفاظ سانسکریت هم تائیدآن میکند چنانچه یاء پای بدل ازدال آمده ویاء هوای هم چنانچه ملاحظه گردید درسانسکریت جزو اصل بوده

گاهی یا درفارسی می آید نه درسانسکریت مانند :

ریشم ـ ریشه : که فارسی است و در سانسکریت ـ رشمی بمعنی تار. ریشه ، رگ وغیره آمده وبهمین مناسبت تارشعاعی آفتاب وجلواسپ ورسن جلو را نیز رشمی گویند وشاید ریشم وبلکه ریسمان نیز ازآن ماخوذ باشد.





از مناظر سمت مشرقی
یکقسمت از تالاب باغ شاهی

هپنوتزم (۱)

تتبع عبد الغفورخان
مترجم انجمن

هپنوتزم که ما آن را به خواب مقناطیسی تعبیر میکنیم یك اصطلاح عمومی است که برای یکعده حوادث و کیفیات غیر عادی جسمانی وعقلانی (که اکثر آن درخارج شباهت نزدیکی به حوادث خواب طبیعی و خوابی که دراثنای آن انسان راه میرود دارد) اطلاق میشود. خواب مقناطیسی ممکن است در اکثر اشخاص عادی القا شود بارها اشخاصی مشاهده شده که بیك حالت فوق العاده روحی که شبیه به خواب مقناطیسی است دچار شده اند. واین حالت، یا قصداً ازطرف اشخاص خارجی بوسیله مساعی خودشان، ویاخود بخود عموماً باثر کدام تهیج مخصوص حسی، صورت گرفته است.

حادثه هپنوتزم هزارها سال پیش به مجوسان فارس وجوگیها و فقیر های هند معلوم بوده. اما اهمیت و دلچسپی باین موضوع ازنقطهٔ نظر حکمت وطب، اولین بار در اواخر قرن هژدهم در اثر کتاب «مسمر» Mesmer طبیب

---

(۱) Hypnotism

و یا نائی(۱) که ادعا میکرد میتواند اکثر امراض را بواسطهٔ «مقناطیس حیوانی» علاج کند در اذهان عموم جا یگیر شد مشار الیه عقیده داشت که یك مایع مقنا طیسی حیاتی در جسم موجودات زنده کامن بوده و بوساطت آنست که یك شخص بالای شخص دیگر اعمال نفوذمی نماید این طریقهٔ مسمر که معروف به «مسمریزم» Mesmerism است با اینکه برای تداوی خیلی کامیاب دیده شد، معذلك ازطرف چندین محافل علمی مورد حمله قرارگرفته و برای عرصهٔ یك نسل استعمال آن متروك ماند بالآخره

(۱) فریدرك مسمر آنتون (۱۷۳۳ـ۱۸۱۵) طبیب استریائی است که کلمهٔ «مسمریزم» از نامش اشتقاق شده . مشار الیه بمقام «وایل» نزدیك «کانستانس» در ۲۳ می سال ۱۷۳۳ میلادی تولد شد. طب را در «وین» مطالعه کرد ـ ذوق مخصوصی در علم نجوم داشته، معتقد بود ستاره‌ها در وجود مخلوقات جهٔ زمین تاثیر دارد واین قوهٔ مؤثرهٔ مفروضه را اولاً به «الکتریسیة (برق)» وبعدها به «مقناطیسیت» تعبیر کرد . وضمناً باین فکر افتاد که اگر اجسام مرضی بامقناطیس متماس گردد محتمل است صحت یابد . «مسمر» اولین کتاب خود موسوم به «تاثیرات ستاره» را درسال ۱۷۶۶ میلادی انتشار داد. ده سال بعد ، وقتیکه «گاسنر» کشیش سویسی را در سویتزرلند ملاقات کرد دید که کشیش مزبور مرض را محضاً بالمس دست علاج می کرد ازین مشاهده «مسمر» دیگر مقناطیس را ترك داده وباین خیال افتاد که وعی قوهٔ مرموز در وجود هر شخص موجود است که بواسطهٔ آن می تواند دیگران رامتاثر سازد. میگفت این قوه در فضا منتشر و نفوذ کرده وارانجا در اشخاص مخصوصا در نظام عصبیٔ آنها تاثیر می بخشد مسمر ابتدا در «وین» شروع به تجربیات نمود مگر باثر مداخلت پولیس مجبور شد در ظرف ۴۸ ساعت از «وین» خارج شود بنابران ازانجا به سپا (بلجیم) رفت ودر سال ۱۷۷۸ به پاریس آمد ودرانجا بدك مدت طرف توجهٔ عموم واقع شد. باانکه فاکولتهٔ طبئی پاریس او را شارلاتان خواند مگر ازهجوم مردم نکاست حکومت فرانسه هیئتی مرکب ازاطبا واعضای «اکادمی علوم» را برای تدقیق حوادثی که در نمایش مسمر وقوع می یافت تعیین کرد . «فرانکلن» و «بیلی» هم از جملهٔ آن هیئت بودند هئت مزبور راپوری تسوید کرده ضمناً بر حقیقت اکثر آن حوادث قائل شدند ، ولی نظریهٔ مسمر را (که مقناطیسیت حیوانی را واسطهٔ این کیفیات می نامید) تردید کرده ، وقوع حوادث مزبور را به علل فیزیولوژیك نسبت دادند .

مسمر را اگر چه تهیجات وتحریکات زمان ، بخموشی وادارکرد ولی درعقاید خویش راسخ بود. اما اورا ازین شارلاتان خواندند، پاریس را ترك و در ۵ مارچ ۱۸۱۰ میلادی درمیرس برگ (سویتزرلیند) درگذشت .

برای استفاده ازان بصورت تداوی طبی ، مجدداً اذواق را بخود متوجه ساخته احیا گردید.

درا واسط قرن نوزدهم، « برید » Braid ـ جراح انگلیسی ـ صحت آن راقائل شد مگر ازوجود کدام عنصر مقناطیسی انکار کرد مشارالیه اظهار داشت ابداً مایع مرموزی که از « عامل » به « معمول » انتقال نماید حقیقت ندارد و اصل این حدثه باطنی و ذهنی است . و او بود که اول مرتبه لفظ « هپنوتزم » را بعوض « مسمریزم » استعمال کرده واساس امروزی این علم را نهاد دیری نگذشت که درتمام ممالك یورپ ، اطبا اس ریقه را وسیلهٔ تداوی قرار دادند. و « لیبالت » و « برنهایم » اساس مدرسهٔ هپنوتزم را درشهر نانسی (فرانسه) گذاشتنند که ازانجا به دیگر حصص انتشار یافت ازمساعی وزحمات متتبعیی مانند « پیرجانت » که درراه تجربیات هپنوتزم بعمل آمد ، ساختمان دماغ بیشتر و بهتر روشن شد .

طرق تسخیر : برای تسخیر یا تاثیر تنویم مقناطیسی طرق عدیدهٔ موجود است و مبتدی تااستاد نشده وطریقهٔ برای خود انتخاب نکرده باید چندین دساتیر را سرمشق قرار داده عمل کند تا بمرور یکی ازانها را برای خود انتخاب نماید ، درین وجیزه ازدیگر دساتیر صرف نظر کرده فقط یك نوع آن را که امروز زیاده تر عمومیت دارد تذکر میدهیم : «عامل» یاطبیب «معمول» یامریض را در کرسی راحتی که برای رخاوت عضلات وعدم فعالیت دماغ خیلی مساعد بوده ومحیط مجاورهم بتمام معنی خواب آور باشد ، قرار میدهد . و باو می گوید که هرقسم وحشت را ازخود دور کرده وهیچ فکری جز خواب نکند ودر مقابلش استاده اول اورا تحت تأثر قرار میدهد ، اینطور که انگشت شهادت و انگشت میانه را کشاده بالاوقدری دورازچشم « معمول » نگاه میدارد

و به « معمول » می گوید که به نوك انگشتان او خیره شود وضمناً چشم « عامل » درریشهٔ چشم معمول نگاه می کند . ودر تمام مدت « عامل » به ملایمت ومتانت که ناشی ازقوتقلب واطمینان کامل است ، القاآت لفظی کرده میرود . مثلاًمیگوید مژه ... های .. شما .. خیلی .. سنگین شده .. اند .. چشم . شما .. بسته می شوند ... البته خیلی . . سنگین . . شده اید .. و. قطعاً خواهید . خوابید حواس .. شما . باید ... جمع . باشند . خیلی . راحت .. هستید وخواب شما . خیلی ... راحت .. خواهد . بود .

یا این عبارات را تکرار می کند ویاعبارات دیگری مرادف آنها می گوید . صدای « عامل » آهسته بوده وطوری القا می کند که فقط معمول بشنود وبتدریج هرقدرچشم معمول گرم خواب (یا ارادهٔ معمول بنای مسخر شدن) را می گذارد صدای عامل هم ملایم می شود وآنقدر تکرار می کند تا اجفان « معمول » سنگین وخمار خواب غلبه کرده بالاخره چشمها بسته می شود ومعمول بخواب مقناطیسی میرود . بعضاً « عامل » تحریك ملایم حسی بعمل آورده ازپیشانی بطرف پائین ، روی وبدن را با کمال تأنی وملایمت ومتانت مسح می کنند وضمناً القاآت را جاری داشته وچشم را ازچشم « معمول » برنمیدارد .

لاکن ناگفته نماند که وظیفهٔ « عاملیت » ازهرکس ساخته نیست چه این ترتیب ، اولاً ارادهٔ قوی - دوم - چشم جذاب - سوم - القا - وچهارم مسح را لازم دارد . ودرعین حال بایستی هرسه آنها باارادهٔ قوی توام باشد واین ها را ارکان چهارگانهٔ « عاملیت » گفته اند .

خود را خود خواب مقناطیسی دادن هم ممکن است اگر چشم دراشخاصیکه قبلاً زیر عمل هپنوتزم بوده اند دوخته شود یك شخص که بکرات « معمول »

میشود عمل خواب دادنش نیز آسانتر شده میرود اشخاصیکه خیلی برای خواب مقناطیسی مستعد باشند بمحض اینکه گفته شود « بخـواب ! » یا همین لفظ تحریراً برایش نشان داده شود ، فوری بخواب میروند بعد از ختم عمل که عامل بخواهد « معمول » بیدار شود ، خیالاتی را که موجب بیداری می شوند در دماغش القا میکند . مثلاً دست راست را درسر ممعول گذارده می گوید : می شنوید : باید بیدار شوید . حال تان . خوبست . بیدار شوید . ومسح را از بالا بپائین یا برعکس بسرعت تکرار می کنند . و گر اورا بحال خود گذارده شود هم بعد از مدتی (که دراشخاص مختلف طول آن فرق میکند) خود بخود بحالت طبیعی می آید

مراحل تنویم : عاملین ماهر ، راجع بخواب مقناطیسی مراحل مختلفی را را قائل شده اند که اکثر آنهـا خیلی تصنعی است . ما ازانجمله سه اظهاریهٔ شان را تذکر میدهیم :

(۱) مرحلهٔ ابتدائی: دربن مرحله معمول سنگین وخواب آلود بوده بالکل رخاوت وعدم فعالیت در وجودش غلبه داشته ، نمیتواند چشم ها را بازو یا بعض اوامر سادهٔ عامل را که متعلق بعضلات ارادی باشد مخالفت نماید لاکن از جریان قضایا کاملاً با خبر میباشد ، و می توانیم او را به شخصیکه تازه از خواب عمیق بیدار شده اما هنوز « بخود نیامده باشد » تشبیه کنیم

۲ ــ خواب مقناطیسی سبک Catalepsy معمول تا یك اندازه بی حس بوده وآلات حسئی اوازمؤثرات معمولی خارج متحسس نمیشود لاکن درعین حال سخن عامل را می شنود وهر عملی که باوامر شود انجام میدهد وبدون حکم عامل هیچ چیز کرده نمیتواند . وبه همان یك حالت ولو برایش تکلیف ده باشد باقی میماند

تا که عامل حکم دیگر بدهد بعد از بیدار شدن، گذارشات مدت خواب مقناطیسی بطور ناقص ودرهم برهم بیادش می ماند.

۳ – خواب مقناطیسی عمیق Somnambulism : بی حسی کامل تر میشود ومعمول نه تنها عمل بلکه حسب الامر عامل، « ادراك » هم می کند و هرچه ازوسوال شود جواب میدهد. اما وقتیکه بحال طبیعی می آید، قطعاً از چیزیکه گفته یا کرده است خبر نمی داشته باشد

در مرحلهٔ دوم اگر دربازوی معمول سوزنی فرو برده شود میتوان معلوم کرد که آیا فشار یا درد را « ادراك » کرده است یا خیر - چونکه جلد بی حس شده می باشد همچنین میتوان معمول را بالای یکعده چوکی ها خوابانده و بدون اینکه ادراك کند، یکه یکه چوکی ها را (باستثنای چوکی زیر سر وپای) بر داشت و بهمین حالت معلق میماند تا که عامل اورا خلاص کند اما در مرحلهٔ سوم، هرچیزی را هرطوری که برایش امر داده شود که ادراك بکند، ادراك می کند: زغال را قند، آب را شربت، صدای دروازه را نغمهٔ ایولن ادراك می نماید.

شرائط خواب مقناطیسی : این مسئله را که نفس در تحت چه شرائطی تنویم مقناطیسی را می پذیرد دوسوال ذیل در بر می گیرد

۱ — کدام چیز یك شخص را مستعد برای قبول خواب مقناطیسی میسازد،
۲ — سعی عامل برای تولید خواب مقناطیسی در معمول، تا کدام اندازه است،

ما هریك را علیحده زیر بحث می گیریم.

۱ – یگانه شرط خواب مقناطیسی، دقت کامل دماغ معمول است بر یك شخص یا چیز مخصوص بقسمیکه « اراده » به آن شخص یا چیز دقت شده تسلیم شود

(بنا برآن شعور، خواب مقناطیسی با شعور رؤیا درین نقطه شباهت دارد که در اول الذکر نیز خیالات خواب یکان یکسان و یك بعد ازدیگر می آید ونیز فقط یك حصهٔ «سحایا» یا قشردماغ (Cortex) درفعالیت میباشد. اما نقطهٔ اختلاف آنها اینست که دررؤیا دقت غیر متمرکز و بی ثبات، ودرخواب مقناطیسی دقت غیر فعال ومتمرکز ومستمر میباشد)

۲ ـ تسلیم معمول است به عامل: «نفوذی» که عامل بالای معمول دارد، نفوذی است که «معمول» آن را به عامل داده است بنابران خواب مقناطیسی منحصر است به معمول، به شخصیت کدام آدم دیگر بلی عامل هم ازعامل بودن خود دوسهم میبرد: اول اینکه مصرانه وآمرانه میگوید «من میتوانم خواب مقناطیسی در شخص تولید کنم» وما برای یقین کردن یك اظهاریهٔ آمرانه و مصرانه ـ ولو بی اساس باشد طبیعتاً میلان داریم بنابران خود ما نفوذ عامل را بالای خودراه میدهیم (اگرچه پیشتر اورا ندیده باشیم) ازطرف دیگرعامل هم که برای تولید خواب مقناطیسی دراشخاص ازمدتی تجربه کرده، میداند که بچه طریق ما به آسانی تسلیم خواب مقناطیسی می شویم (اعم ازینکه به ریشخند ومداهنه باشد یا بدرشتی وکارهائیکه موجب جریان تدریجی قوهٔ او بالای معمول شود ـ یا بذریعهٔ صرت ردن به پشت گردن که مدتی شخص را مضطرب مسازد ویا) فی الحقیقه طریقه های سویم مقناطیسی تماماً حیل ومکائدی میباشد که عامل برای تولید دقت کامل یا «دقت محدودبانه ومستغرق» دردماغ «معمول» بکارمیبرد　　(ناتمام)



روزنامه نگاری

ـ ۳ ـ

بقلم سید قاسم خان رشتیا
عضو انجمن ادبی

مبداء پیدایش جرائد



مبداء پیدایش جرائدرا میتوان درزمان ترقی امپراطوری روم یعنی سال‌های ۵۰۰ ـ ۲۰۰ قبل ازمیلاد مسیح (ع) سراغ نمود. زیرا دران وقت حکومت ورقه هائی را که بواسطهٔ دست‌نوشته ومطالب متفرقه مخصوصاً اشتهارات درانها درج می‌شد، نشر می داد ، این منشوره های ابتدائی را دران زمان «آکتا دیورنا» Actadiorna میگفتند و بمانند شایعاتیکه امروز هم بنام Affishes « اعلانات » در فرانسه مروج است ، یك یك دانهٔ آن ذریعهٔ چاپار به هرولایت ارسال‌میگردید ودران جا منشی‌های حکومی ازآن نقول زیادی میبرداشتند ودرهمان حصه توزیع و نشر می نمودند .

در قرن ۷ عیسوی درچین راپورت هائی از طرف حکومت نشر میگردید . اما پیدایش چاپ باب جدیدی را برای نشریات باز کرده دراواخر قرن ۱۵ اولین « اخبار » های یك ورقهٔ که روی صفحات ساده یا قطعات مقوائی وغیره به چاپ دستی ، طبع و به تقریب وقائع و اتفاقات مهمه شروع به نشر شدن گذاشت . اما جرائد حقیقی که اوقات نشرآن معین و منظم باشد فقط در خاتمهٔ قرن ۱۶ کم و بیش در بعضی نقاط اروپا مثل و نیز (ایطالیا) المان و هالند ، شیوع یافت : مانند « رولاسیوهیستوریکا » Relatio Historica که در ۱۵۸۳ در « اینزنگ » Itzing تاسیس و سه ماه در سه ماه نشر می شد . در ۱۶۰۹ جریدهٔ « آویزا رولاسیون اودر سایتونگ » Avisa Relation oder Zeitung در المان دائرگردید و در ۱۶۱۶ جریدهٔ « نیووی تجدنجن » Niewi Tijdinjen دوانتورپ (هولند) تاسیس یافت . و در ۱۶۲۲ « نیوز آف دی پرزنت ویك » (۱) News of the Present Veek در انگلستان بوجود آمد . و دو نفر نگارندهٔ معروف داشت که از جملهٔ پیش آهنگان فن روزنامه نگاری محسوب میگردند یکی « بورن » Nicolas Bowrn و دیگر « تاماس آرچر » Thomas Arher.

در ۱۶۲۱ درونیز (ایطالیا) اخبارکوچکی که هفته وار روی یك صفحهٔ کاغذ طبع

---

۱ ـ به معنی خبرهای هفتهٔ موجوده.

میگردید از طرف « فیوگجرها » Fuggers آغاز به نشر گذاشت . « تیورفراست رونودو » Théophraste Renaudot فرانسوی جریدهٔ بنام «گازت » Gazette (۱) تاسیس کرد که هر روز شبه شایع می شد .

اولین روزنامه : روزنامه یعنی جریدهٔ یومیه باراول در ۱٦٦۰ بواسطهٔ ریترش Ritzsh نام المانی در لائپزیك دائر گردید .

درفرانسه :

قرار اشارهٔ فوق، اولین جریدهٔ که در فرانسه ظهور نمود، توسط « تئوفراست رونودو » وموسوم به « گازت » تاسیس یافت .

لوی سیزدهم شاه فرانسه توجهی سوی «گازت» مبذول داشته، «کاردینال ریشلیو» وزیر معروف آن عصر، آنرا یک ع جریدهٔ رسمی ساخت . در ۱۷٦۲ به « گازت دوفرانس » Gazette de France (اخبار فرانسه) موسوم شده و بواسطه یك فرمان سلطنتی اخبار رسمی حکومت گردیده .

اولین روزنامهٔ که در فرانسه پیدا شد، « ژورنال دوپاری » Journal de Paris (روزنامهٔ پاریس) بود که در ۱۷۷۷ تاسیس گردیده واز اولین روزنامه های سیاسی دنیا بشمار میرود .

نخستین روزنامهٔ ادبی و سیاسی در فرانسه بسال ۱۷۷٤ بواسطه لنگه Linguet بنام « ژورنال پولیتیك ای لیتریر » Journal Politique et Litteraire (روزنامهٔ سیاسی و ادبی) درپاریس نشر شد. « ژورنال ژنرال » Jounral Général (روزنامهٔ عمومی) آبه دوفونتنای Abbé de Fontenay ، «گازت دولائید» Gazette de Leyde از جرائد مهمهٔ پیش از انقلاب فرانسه محسوب میگردند .

در ۱۷۸۹ « بریسو دو وارویل » جریدهٔ « پاتریوت فرانسی » Patriote Francais (وطندار فرانسوی) را تاسیس کرد، که بزودی نشر آن بواسطهٔ سانسور سلطنتی موقوف شد . و همچنین است ، جریدهٔ « اتاژ ژرو » Etats Généraux (طبقات عامه) که ازطرف میرابوی Mirabeau معروف نشر می یافت .

تحولات اخیرهٔ فرانسه (۱۷۸۹) بهجریده نگاری که تازه ظهور نموده بود، موضوع بزرگی داده،

---

۱ ـ گازتا Gazetta درحقیقت اسم پول خوردی بود که در آن وقت جریده در بدل آن بفروش میرسید . و امروز در اکثر نقاط اروپا و امریکا بمعنی مطلق جریده استعمال میشود مانند « گازتادل پوپولو » در ایطالیا « گازت دوفرانس » در فرانسه « گازتاپولسکا » در پولند و « گازتادل مکسیکو » در مکزیك و غیره ...

در راه وسعت و انتشار آن کمك شایانی کرد . چنانچه مبداء جریده نگاری حقیقی را از آن وقت میتوان حساب کرد و از همینجاست که مطبوعات فرانسه از آن موقع تا وسط قرن ۱۹ ، بر تمام دنیا فوقیت دارد و جراید دیگر ممالك تحت الشعاع آن واقع شده اند ، از جملهٔ جرائد مهمهٔ زمانهٔ مذکور « ریولوسیون دوپاری » Les Revolutions de Paris « تحولات پاریس » ، « ژورنال دی دیبا » Journal des Débats (روزنامهٔ مباحثات) و « گازت ناسیونال » Gazette national (جریدهٔ ملی) شهرت زیاد دارند و همین ها است که افکار جدید را ترویج و مدافعه میکردند. طرفداران شاه نیز جرایدی از قبیل « امی دوروا » Ami du Roi (دوست شاه) وغیره نشر منمود ند .

جرائد عمدهٔ که از وقت انقلاب کبیر تا خاتمهٔ آن در فرانسه ظهور نموده و نمایندهٔ افکار آن عصر تمام اروپا محسوب میگردید عبارت است از « فوی دوماتن » Feuille de Matin (ورقهٔ صبح) « ژورنال دولاموتانی » Journal de la Montagne (روزنامهٔ کوه-۱۷۹۳) ، « ای دولارولیژیون امی دوروا » Ami de la Religion et du Roi (دوست دین و پادشاه - ۱۸۱۳ - زمان فرار ناپلیون به جزیرهٔ الب - درسلطنت ۱۰۰ روزهٔ لوی هژدهم) ، « کونسرواتور » Conservateur (محافظه کار - مدیر آن شاتوبریان ادیب و مرد سیاسی معروف) و غیره و غیره .

تا اینوقت چون فضای تمام اروپا پرآشوب بود ، روزنامه ها فقط برای افکار و مسائل مخصوصه و پیشبرد مقاصد سیاسی وحزبی بکار برده میشد . اما از سنوات ۱۸۳۰ تا ۱۸٤۸ یعنی سلطنت لوی فیلیپ « ایمیل ژیراردن » نوسندهٔ پاریسی نگارندهٔ روزنامهٔ « لاپریس » La Presse (مطبوعات) روزنامهٔ خود را برای معاملات تجارتی و اشتهارات نیز استعمال نموده برای بار اول رومان یاورق را که امروز در تمام جرائد دنیا معمول شده ، روی کار آورد .

درجمهوری دوم فرانسه که از ۱۸٤۸ شروع میشود جرائد مهمی از طرف ادبا و فلاسفهٔ معروف تاسیس یافت و تاثیرات بزرگی در افکار مردمان فرانسه بلکه تمام اروپا نمود . مثل « بون سانس » Bon Sens (عقل سلیم) مؤسس آن ژورژ ساند ، « لوبین پوبلیك » Le Bien Public (خیر عامه) نگارندهٔ آن لامارتین ، « لیبرته » Liberté (آزادی) مدیر آن ویکتور هوگو ، « ایرنوول » Ère Nouvelle (عصر جدید) محرر آن لاکوردر (محرر اخلاقی) و غیره .

درزمان امپراطوری سوم (۱۸۵۳) شکل مطبوعات تغیر کرده پهلوی عقائد و افکار اجتماعی و مسلکی مباحث علمی وادبی وعصری نیز در جرائد داخل شده جرائد عمدهٔ مثل « فیگارو » Figaro (۱۸۵٤) ، « لوتان » Le Temps (وقت) که موسس آن

لوی نفتزر است (۱۸۶۳) وغیره بوجود آمد که شرح آنها پایان تر درزیر عنوان « جرائد معروف امروزه » می آمد .

ترقیات جریده نگاری فرانسه در نیمهٔ دوم قرن ۱۹ :

نهضت جریده نگاری فرانسه در نصف اول قرن ۱۹ دربالا شرح داده شد . اما ترقی حقیقی مطبوعات درین مملکت از نیمهٔ دوم قرن مزبور آغاز نموده خصوصاً در بین سنوات ۱۸۸۰ و ۱۹۰۰ خیلی بلند رفت چنانچه در سال ۱۸۸۰ که در پاریس ۱۲۰ جریده نشر می گردید تعداد مذبور در ۱۸۹۰ به ۱۶۰ ودر ۱۹۰۰ به ۲۸۰ رسید.

درهمین وقت (۱۹۰۰) تعداد کلیهٔ جرائدیکه درتمام خاک فرانسه نشرمی شد به استثنای رساله هائیکه فاصلهٔ نشر آنها بسیاراز ماد وغیر منظم است ، بالغ به ۲۴۰۰ بود که ازآن جمله ۲۱۶۰ آن از ۵۴۰ شهرولایتی انتشاری یافت .

دربیست سال آخر قرن نزدهم ، مطبوعات فرانسه تاریخ یعنی گذارشات مملکت را پیروی میکردند : مثلاً بعضی جرائد طرفدار بولانژه (سرمایه دار وصاحب حزب معروف) و برخی مخالف آن بودند . همچنین در یفیوز (از اشخاص مهم عصر) برای خود هوا خواهان و مخالفین داشت . بسا تر عدهٔ زیادی از جرائد مدافعه وترویج افکار (ریپوبلیکن اعتدالی) را گرفتند و فقط کمی ازآنها به (رادیکال سوسیالست) عقیده داشتند . درهمین زمان افکار وطنیت نیز در جرائد نفوذ زیادی یافته بالمقابل جرآئد طرفدار بوناپارت خیلی کم شده بود .

اما جرائد از هر پارتی که می بودند ، علاقهٔ زیادی بمسائل خارجه داشتند ، جریدهٔ « ایکلیر » Eclair به مباحث پارلمانی و مسائل خارجی دلچسپی زیادی نشان میداد ودر جمع آوری خبر های تازه خیلی کوشش داشت . بعدها « ایکوده پاری » Echo de Paris (۱۸۸۴) «وماتن» Matin ترقی واهمیت زیادی کسب کرده ، ماتن (۱۸۸۴) همراه « تائمز » لندن قرار دادی بسته بود که تلگراف های بوراین خود مبادله می نمودند . « ژورنال دنفورماسیون «Journal d'Informations ابتدا عموم موضوعات اقتصادی ، استفادات ادبی و راپورت های قانونی وغیره را نشر می‌داد تاآنکه در ۱۸۹۰ ذوق عامه بگرفتن خبرهای ولایات و مستعمرات دلچسپی نشان‌داده‌واین اخبار نمایندگیهای خبر رسانی بمثل امروز رادر نقاط مختلف قائم ساخته اهمیت بزرگی کسب نمود .

ترقیات جریده نگاری فرانسه درقرن بیستم :

مطبوعات فرانسه در قرن بیستم وسعت فوق العاده پیدا کرده ، آنچه بیشتر اهمیت دارد اینست که جرائد مسلکی زیادی بوجود آمده ، هرکس برای پیشبرد مقاصد شخصی و

مسلکی خود، جرائدی تأسیس نمود. درهمین وقت شرکتها و اتحادیه های جریده نگاری بوجود آمده، عدهٔ جرائد وتعداد طبع آنها ترقی بی سابقهٔ نموده و بالمقابل قیمت جرائد خیلی تنزل یافت. ازهمین زمان است که جرائد مخصوص، برای هریکی از شعب حاتی تاسیس گردید. چنانچه ازآن جمله شرکت «لاپرس اسوسیاسیون» La Presse Association و «سندیکادی ژورنالیست» Syndicats des Journalistes وغیره وغیره شهرت زیادی دارند وچندین روزنامه ومجله را در نقاط مختلف دائر نموده اند. درسال ۱۹۲۸ عدهٔ تمام جرائد فرانسه به ۳۴۳۷ میرسید وجرائد پاریس عبارت از ۳۲۷ بود که دوی آن رسمی روزانه و ۱۲۷ خاص برای خبرها و اطلاعات ورزش (از آن جمله ۵ روزانه) بوده. فرانسه از روی تعداد اشاعت جرائد اولین مملکت دنیا است زیرا دران جا سا جرائد هر دفعه بیش از ۱۰۰۰۰۰۰۰، نسخه طبع ونشر میگردد.

در همین سال در مملکت فرانسه متجاوز از ۱۸۶۶ روزنامه (یومیه) انتشار می یافت. مهترین روزنامهٔ که درقرن بیستم تاسیس یافته «اکسلسیور» Excelsior می باشد که در ۱۹۱۰ بشکل مصور جاری گردید. در فرانسه چندین روزنامهٔ انگلیسی نشر میشود مثل «گالیگوانش میسنجر» Galigvanis Massenger (۱۸۱۴ ـ ۱۹۰) که جای آنرا «نیویارك هیرالد» New York Herold گرفته ودیگر «دیلی میل» فرانسه «چیکاگو تریبیون» Chicago Tribune، «پاریس تائمز» Paris Times وغیره...

درانگلستان

اولین اخبار عنوان دار انگلستان «مرکوریوس بریتانیکوس» Mercurius Britannicus بود که درسال ۱۶۲۵ بواسطهٔ آرچر نام نشر شد (قدیمترین نسخهٔ آن که تاحال در (برتش موزیم) موجود است، شمارهٔ نمره ۱۶، تاریخی ۱۷ اپریل ۱۶۲۵ می باشد). این اخبار تقریباً تا اخیر سال ۱۶۲۷ دوام کرد.

در ۱۶ نومبر ۱۶۶۵ جریدهٔ بنام «آکسفوردگیزیت» Oxford Gazette که طبع آن هفتهٔ دومرتبه بود، انتشار یافت و با اشاعهٔ شمارهٔ ۲۴ خود در ۱۶۶۶ به «لندن گیزیت» London Gazette موسوم گردید.

اولین روزنامه درانگلستان:

اولین روزنامه در انگلستان بنام «دیلی گیزیت» Daily gazette (روزمره) سال ۱۷۰۲ تاسیس یافت.

مشهور ترین روزنامه های قرن هژدهم انگلستان «پبلك ادور تایزر» Public Advertiser (مشتهرعامه) است که از طرف (هنری ودجال) ویسرش نشر میشد و

تعداد فروش ماهانهٔ آن درماه دسمبر ۱۷۷۱ بر ۸۴،۰۰۰ نسخهٔ بالغ میگردید.

ازجلهٔ روز نامه های مهم قرن ۱۸ برطانیه که هنوز وجود ودوام دارد یکی «مارننگ پوست» Morning Post (پوستهٔ صبح) ودیگر «تائمز» Times (اوقات) است.

ازجلهٔ جرائد معتبر قرن نزدهم یکی «دیلی تلگراف» Daily Telegraph (تلگراف روزانه) است که ابتداء در ۲۹ جون ۱۸۰۰ بنام «دیلی تلگراف ایند کریر» تاسیس ومالك آن کلنل سلی بود. چندی بعد (ایندکریر) از آخر اسم آن افتاده «دیلی نیوز» Daily News (خبر های روز) قدیمترین روز نامهٔ حزب احرار انگلستان است که در ۱۸٤٦ بمدیریت چارلس دیکنز (ادیب معروف) دایر گردیده واز ۱۹۲۸ به بعد به «وستمنستر گزت» Westminster Gazette موسوم گردید. این جریده بیشتر از ادبیات بحث میکرد.

«دیلی میل» Daily Mail در ۱۸۹٦ بواسطهٔ (الفرد هرمسوارت) و (لارد راترمیری) تاسیس یافت وتا امروز بخوبی دوام دارد. وازابتداء بطرفداری مسلك سرمایه داری ملی تحریکات مینماید.

«دیلی ایکسپرس» Daily Express کمی بعد از شیوع دیلی میل بواسطهٔ سرآرتر پرسن روی کار آمده به افکار سیاسی بیشتر توجه داشت واکنون درسه نقطهٔ؛ لندن، مانچستر وگلاسکو نشر می یابد.

«دیلی کرانیکل» Daily Chronicle در ۱۸۷۷ تاسیس یافته از قدیم در دوشهر نشر می یابد؛ لندن ولیدز. مدتی طرفدار دست چپ حکومت بوده بعد ها تصاویر نیز دران داخل گشت.

«دیلی هیرالد» Daily Herold درهمان اوقات ازطرف کانگرس متحدهٔ تجارتی دایر گردیده کمك کارگران را مینماید وقسمت سیاسی آن بیشتر است.

«ستیتسمین» Steatsman در موقع جنگ اگست (۱۸٦٥) و «فینشل نیوز» Financial News در ۱۸۸٤ بوجود آمده اند.

اولین جریدهٔ مصور:

«آبزرور» Observer تصاویر جنگ ترافالگر (۱۸۰۵) وشکست واترلو (۱۸۱٦) را نشر داده اهمیت زیادی کسب کرد. ودر ۱۸٤۲ هفته وار و ۱٦ صفحه ئی گردید.

دیگر از جرائد مصور قدیمی انگلستان «ایلستریتد لندن نیوز جرنل» Illustrated

London News Journal است که سال ۱۸٤۲ درانگلستان انتشار یافت . ار نخستین تصاویری که نشر داد عکس حریق بندر همبرگ بود (۱٤ می ۱۸٤۲) .

« انگلش میگزین » English Magazine درقرن ۱۸ تصاویر را باکلیشه های مسی چاپ مینمود .

« گرافك » Graphic که از بهترین مجلات مصور است در۱۸٦۹ تاسیس یافت .

« سفیر » Sphere « کره » سال ۱۸۹۹ آغاز یافته است .

اولین مجلهٔ ادبی :

اولین مجلهٔ ادبی انگلستان « اتینیوم » Atheneum است که در ۱۸۲۸ دایرگردیده کمی بعد نام آن تغیریافت وبه « بیشن » Nassion موسوم شد

«ستاره» Star (ستاره» درحوری ۱۸۸۸ شروع شده ، درجریده نگاری شیوه وشکل نوی را در پیش گرفت .

ناتمام



مدنیت

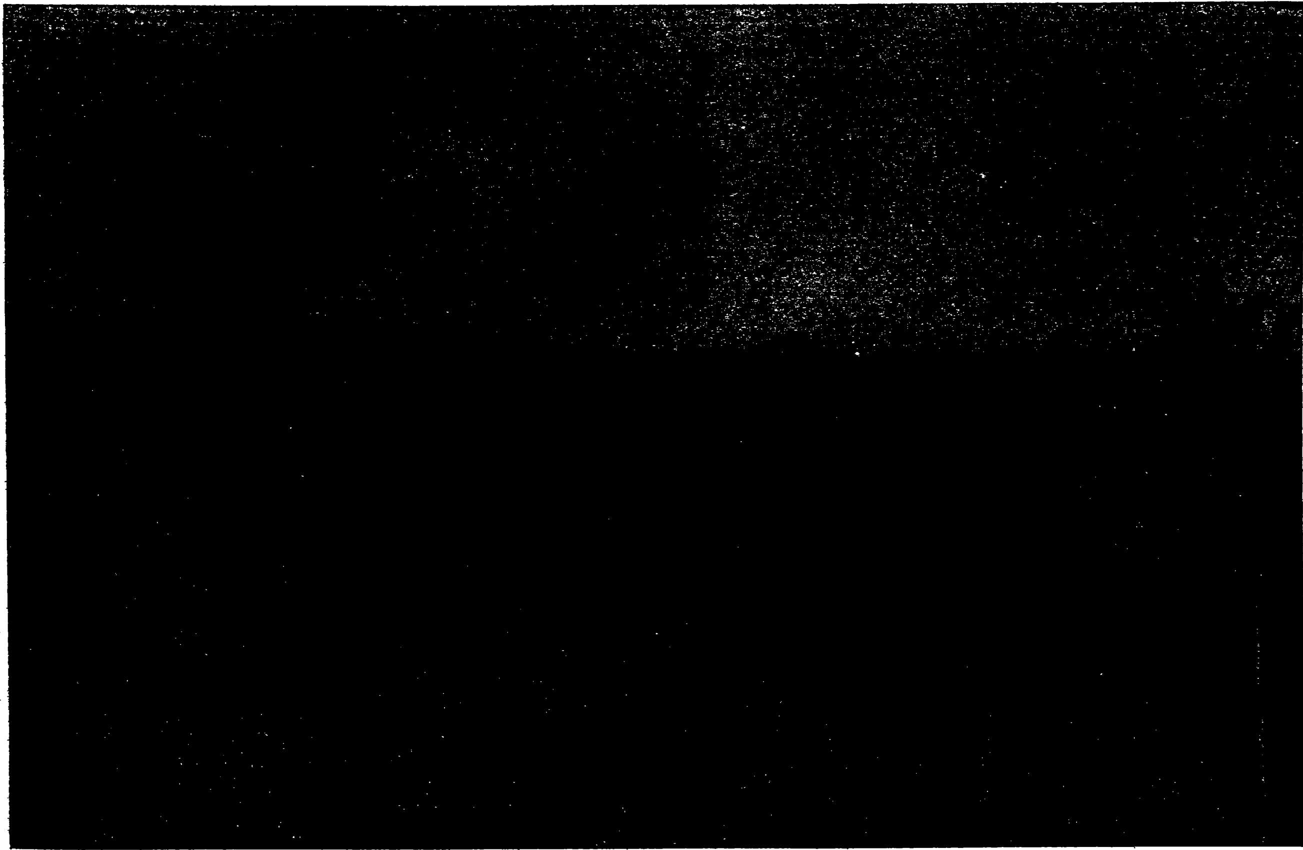
مدنیت عبارت ار دوره های پی در پی تاریخ بشر است که در هر عصر وهر ملت شکل نوی دارد.

« آرنولد »



مدنیت هر ملت مخصوص خودش است وباید بهمان نظر دیده شود .

« لاکوردر »



ازمناظر سمت شمالی کابل (ریزه کوهستان)



آثار عتیقهٔ بودائی بامیان

— ۱۰ —

مترجم جناب احمد علیخان

این سقف را فقط برای ساعت تیری درهم و برهم ساخته اند و مفاد دیگری جز غرابت ندارد. این دستهٔ مهم که دربین گروپ مجاور تاق بودا قرار گرفته در عصری ساخته شده که معبد دارای اطاق های کافی نبوده و بدین جهة سه اطاق دیگر درسطح دیوار و ارتفاع پائین تری حفرکرده اند چنانچه ذریعهٔ سوراخ مربعی که در دالان معمولی وجود دارد میتوان ازچند پله سر نشیبی گذشته دریکی از آن اطاق ها که رخش جانب دره بازاست، رفت. ازدو سوراخ کوچك دیگری که یکی در زمین رواق خانهٔ معبد و دیگری در زمین برندهٔ دخول مجاور زینه بودا، کشیده شده، میشود راساً بدو اطاق دیگری رفت. چون این اطاق های اخیر الذکر بلاشك برای دوکان ها مختص بودند منفذ دیگری جز سوراخ های مدخل ندارند.

چون زینه را تا به نقطه مرتفعهٔ آن بالا رفته ، دهلیز دور سر بودا را دور زده باز در امتداد جدار دیگر ، زینهٔ متناظر اولی را فرود آئید به سمچ های دیگری [C] ملاقی میشوید که شکل (۱٦) پلان آنرا نشان میدهد . واین یك معبدی است که بمناسبت کدام علت مجهولی نا تمام مانده ـ دهلیزی که با یستی بطرف راست وچپ به هجره های راهبین ودکان ها برود درحین عملیات ساختمان متروك شده ، معذالك چون شکل د واطاق عمدهٔ این معبد دربامیان کمتر دیده شده ویکی ازآنها مخصوصاً خیلی بزرگ است ، دلچسپ میباشنـد . این دوسمچ مدوروسقف آنها گنبدی است وتزئینات تصاویر رنگه هم داشته چنانچه درسقف کوچکترین آن بعضی آثار تزئینات مذکور باقی مانده (عکس ۳۵ ـ ب) . روی دیوار برندهٔ اطاق بزرگ هم اثرات تصاویر رنگه وجود دارد که درآن شکل های استوپه های بودائی شناخته میشود .

اگر همین خود زینهٔ بودا را تعقیب کنان یك منزل فرود آئید به اطاق [D] میرسید که سقف آن گنبدی است . گفته میتوانیم که اولاً خود این سمچ واقلاً تزئینات آن معاصر سمچ های مجاور مجسمهٔ ۵۳ متری میباشد . این تزئینات که بالای ورقهٔ چونه حجـاری شده واثری ازتصاویر رنگه ندارد حقیقةً شبیه به تزئیناتیست که عکس (۳۰ ـ الف و ب) نشان میدهد حالا آمدیم به دودسته سمچ های [E] که درعصر بودائی دیوار مشترکهٔ آنها را سوراخ زده آنها را بهم متصل کرده اند . احتمال میرود یکی آنها دراثر (شکـل ۱٦ : ـ پلان ونیم رخ حصهٔ ازمعبد (C) و (شکل ۱۷ : ـ پلان معبد E) الحـاق بهمجاورش بزرگ شده باشد . این سمچ بلا شبه حایز بودای نشسته بوده که بعد ازبت بزرگ ۳۵ متری مهم ترین بت بامیان بنظر می آید ، درقسمت فوقانی طاق همین مجسمه تصاویر رنگهٔ

خیلی اعلی وجود دارد که « میتلاند » آنرا رسم نموده و یك عکس آنرا به ما داده است (عکس (۲۷) (شکل ۱۸ :- طاق بودای ۳۵ متری - پلان آن ازسطح زمین) این معابد تقریباً همان شعبی را که بودای ۳۵ متری داشته وعبارت از زینهٔ محصوصه ، رواق خانه ، اطاق اجتماع و غیره میباشد داراست لیکن وسعت آن محدود تر و منفذ های آن ناسنجیده تر است .

برای معرفی کردن ماهیت سمچ های بامیان وتعیین نظریهٔ راجع به ساختمان معابد سنگی آن منطقهٔ چند تمثال فوق که به تعداد فوق العاده وجود دارد ، کافی است اینك برای تکمیل تعریفات مجمل این دسته سمچ های باعظمت ومجسمه های فوق العاده بزرگ پلان طاق بت ۳۵ متری را که ازروی زمین برداشته ایم می افزائیم شکل ۱۸

زینت اصولات معماری معابد بامیان

قدیم ترین سمچهائی که در آنها اولین ذوق آثار صنعتی دیده میشود قریب بت ۳۵ متری تقریباً به سطح زمین واقع اند که درانها آثار معماری خیلی سرسری بمشاهده میرسد و تزئینات رنگه وحجاری شده ندارند . سمچهای فوق ازنقطهٔ نظر عتیقه شناسی حایز مفادی اند زیرا آنها نمونهٔ اصلیه سمچهائی هستند که ازروی آنها ابتدا درمجاورت قریب خود شان ، بعد ، بدور بت نشسته وبالاخره آنطرف بودا ۵۳ متری حفر و بعدها تزئین و تکمیل شده اند . چنانچه در حوالی بت ۵۳ متری فوق العاده ترین شاه کاری های سمچ های بامیان مشاهده میشود .

درحوالی بوداء ۵۳ متری ، نمونه های اولیه ، اقسام سمچ های مختلفهٔ که در تمام جدار سنگی به مدارج مختلفه اکمال خود رسیده اند ازقبیل نه اطاق مستطیل شکل که بشکل پشت ماهی بوشش شده ، اطاق مدور ، اطاق مثمن وحتی مسدس که

پوشش آن سقف هموار است و دیگر قندیل طاق ها که به ترکیبات خیلی باریک مانند: اطاق مربع سقف گنبدی و سقف ها ئیکه به تقلید مسطح های قدیمه درسنگ تراش شده ، یافت میشود چنانچه شکل ۱۹ دستهٔ از این دو سمچ هـای قدیمه را نشان میدهد

یکی از این اطاق ها مربع شکل است که هر ضلع آن ۵۰ ر ٤ متر طول وسقف آن تقریباً نیم کروی است و اگر دقیق تر تعریف شود باید چنین گفت دیوارهای این اطاق بطرف داخل خمیده شده رفته اند بقسمیکه اطاق شکل نیمهٔ مخروطی میگیرد که بالای آن گنبدی قرار گرفته باشد مسئله باریک ، گذشتن از پلان مربع به پلان مدور بصورت خیلی ساده حل شده و حتی بدان توجه هم نکرده اند زیرا دراین صورت حاضره وسعت سمچ خیلی کوچک است و آنهم درسنگ متراکم حفر شده است سپس یک نوع اندهٔ کچی و بعد طاقهٔ بشکل نیش برامدگی روی زاویهٔ داخلی اطاق ساخته ، آنگاه پلان مدور را روی پلان مربع قرارداده اند سمچ به سمچ و منزل به منزل این تجهیزات و تراکیب تزئیناتی که ابتدا بصورت تصاویر رنگه و بعدها بقسم تصاویر حجاری شده استعمال شده اند منتهی انبساط و ترقی خود را به سمچ های مجاورت ۵۳ متری و حصص دورتر عربی آن دار ' شده اند معماری سمچ های بامیان جز یکنوع تزئین چیز دیگری نیست واستدلال و منطقی از وجود ندارد

مواد عامله عمرانات بی سقف که در انسهٔ بامیان تقلیدشده هم جزکار تزئینات عملی دیگری نمیدهند دریاب شکل خود سمچ که گنبدی را بالای اطاق مربعی قرارداده اند، گفته میتوانیم ازصنعت بعاطی گرفته شده که بعلت نداشتن چوب مجبور بودن بدون سه ختمان طاق چوبی وسیله عملی برای گذاشتن گنبدی بالای

بلان غیر مدور پیدا کند» شواری Choisy » میگوید. به نگاه اول گاهی معلوم نمیشود که گنبد یعنی سقف مدور برای اطاق مربعی تعین شده باشد، بلکه چنین بنظر میآید که چهاردیوار محوطهٔ آن مانند کمان های صومعه تدریجاً بالای فضای آزاد خم شده رفته باشد لیکن دراصورت طاق ها لازم دارد. مزیت این گنبد این است که طاق نمیخواهد

پیوند به بلان مثمن چیزی سهل است زیرا مثمن هرچه به دائرهٔ که محاط کرده نزدیک شده رود، قریب به طرزی میشود که عبارت از این است که با چهار طاقهٔ که بشکل بشن برآمدگی روی زاویه های داخلی مسازند، بلان مربع را به بلان مثمن تغیر شکل میدهند آنگاه خود گنبدی را بالای تهداب مامی که از خود چهارطاقه زاویه ها تشکیل میشود قرار میدهند.

اصول گنبد سازی فوق الذکر محتملاً بخود بامیان اختصاص دارد

هند کاملا ازین رویه بیخبر است معماری هند که خیلی ها ازصنعت هخامنشی بهره ورگردیده بود ازاصولات ماهرانهٔ گنبد سازی چوبی وسنگی حصه نگرفته وغیرهمان تراکیب ستون بندی ها و اصول تعادل چیز دیگر را نمیدانند صنعت هندی تقریباً بصورت عمومی به همان رویه ستون بندی قدیمه بومی خود رجعت کرده است معذالك درعصر «گریکو بودیك» یعنی درزمانهٔ که نمونهٔ تزئینات غربی بوجود می‌آید، درمعابدی که بالای تپه هی (گند هارا) ساخته شده، یکنوع سقفی را کسف کرده ام که خیلی ها عمومیت داشته است، تقریباً سقف های تمام اطاق ها گنبدی، بعضی ها مستطیل شکلی وسقف آنها درا ثر ستون بندی ها بشکل بشت ماهی ساخته شده است (شکل ۳۴ و ۳۵ کتاب صنعت گریکو بودیك گندهرا ـ مولفهٔ موسیو فوشه)

گنبد کردن اطاق های مدور هیچ اشکالی ندارد. زیرا گنبدی ساختن بالای استوانه به اصولی که خشت یا هر موادی که باشد به تدریج آهسته پیش پیش نهاده شده تا گنبد تکمیل شود خیلی ها سهل است. درصورتیکه اطاق مربع باشد وسقف آنرا گنبدی بسازند البته کمی مشکل تر می افتد. موسیو فوشه میگوید: « در موقع خود معماران هندی هم به اشکالات مواجه شده بودند که چطور محوطهٔ مربع شکلی را با گنبد نیم کروی بپوشانند؟ چنانچه این مسئله تاریك تا قرن ۵ که مسجد « ایاصوفیا » قسطنطنیه تعمیر نشده بود، حل نگردید.

واضح است که در هند یا دیگر جا ها اصول ماهرانه و قشنگ « پاندانتیف » Pendentif (۱) که کاملاً مسئله را حل میکرد کشف نشده بود. وچون یك، دو یا سه سنگ را درچهار کنج اطاق پیش رامده قرار میدادند شکل مربع را به هشت ضلعی تبدیل میداد. معماران گنبد هارا هم برای گذشتن ازبلان هشت ضلعی بدایره، دست باچه نشده اند و خوشبختانه « کول » cole اول ازهمه درقریب « سنگاو » Sanghao اوطاق های زیر زمینی یافته است که تا آنوقت محافظه شده بود وتمثال نمونه های اصلی این اصول را نشان میداد.

پس چنین بنظر میآید که هندوحتی هند بودائی گنبدهارا، اصول گنبد سازی فوق الذکر رابالای پلان مربع نمیدانستند.

در ترکستان هم طوریکه ازصحنه های منقوش وابنیهٔ بعضی نقاط مثل ایلی ــ کول Ili Kol قریب « کمیول » Komul استنباط میگردد ظاهر میشود که اسلوب گنبد سازی فوق بالای پلان مربع معمول نبوده در بعضی صحنه هــای رنگه که تقلید اصولات معماری را نشان میدهد، آنقدر از نقطهٔ نظر معماری به بی مهارتی ساخته شده

(۱) قسمتی ازسقف کروی که بالای کمان های بزرگی نهاده شده باشندکه برای استقرارگنبد بکار روند.

که معلوم میشود رسم کنندگان آنها هرگز نفهمیده اند که ازروی چه تقلید میکنند وسرمشق خود چه‌را قرار داده اند- کاریگر بامیان مواد عامله‌را بچشم خویش دیده ونقل کرده (۱) لیکن نقاش ترکستان تزئیناتی را که رسم کرده معنی و مفهوم خارجی برایش نداشته است ازطرف دیگر گنبدهائیکه درین مملکت میساختند راساً بالای پایه هـای قوی چوبی قرار میگرفت که درکنج هـای اطاق مربع نصب میکردند .

درقزیل (ترکستان) گنبد هائیکه سمچ های مربع را می‌پوشاند درسنگ و درمرکز یك سقف هموار تراشیده شده ومعماران هرگز ازین مسئله به‌تشویش نه افتاده اند که آیا مثلث های باقیمانده منصوب میماند یانه .

حالا برای اینکه تعریفات ماتشویش ذهنی تولیدنکند پس به‌شکل ۱۹ مراجعت نموده تعریفات خودرا ادامه دهیم : سمچ ثانوی یکی سمچ کوچکترین اطاق مربع سقف گنبدی است که گوئی گنبد آن بالای ترکیبات ستون ها قرار گرفته باشد . این شاه تیرها که بطور مائل گذاشته شده اند آنقدر غیر ماهرانه نوك های شان روی هم قرارگرفته‌که فوراً حالی میکنندکه صنعتگران محلی این رویهٔ معماری را که عبارت ازپوشانیدن اطاق های وسیع باستون های کوتاه باشد نمیدانستند . این اولین ازمایشی است که بمقصد تزئیناتی ازصنعت تعمیرات کدام حصهٔ دیگرآسیا تقلید شده . طوریکه بمشاهده رسید چطور گنبدی بالای پلان مربع تکمیل شده رفته است از این آزمایش ساده هم منزل بمنزل درسمچ های جدار سنگی بت های بزرگ مدارج

(۱) در وقت حفریات در یك دیر Kaboura « کابورا » قدیم یعنی « کابل » اطاق زیر زمینی یافتیم که گنبد آن بالای طاقه های زاویه ها برطبق اصولات معماری فوق از خشت ساخته شده بود ازینجا معلوم میشود که استعمال این اصول معماری را معماران این منطقه مجاور بامیان میدانستند .

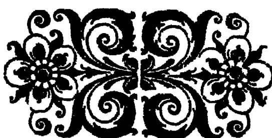
تکامل را پیموده است این طور گنبد را ابتداء درقرات بوداً ۳۵ متری دریك اطاق همسطح زمین حفر کرده اند (شکل ۱۸) سپس دریکی ازسمچ های معبد مجاور که پلان آنرا داده ایم (شکل ۱٤ عکس ۳۲ الف وب) و بعدها قدری بلند تر درجدار، دریك معبد دیگری (عکس ۳٤ الف) وبازبسا دفعات دیگر الطرف بودای ۵۳ متری وبالاخره چندین تمثال این تقلید بصورت فوق العاده صحیح در ساختمان مسطح چوبی مشاهده رسیده است (شکل ۲۱ ـ عکس ۳۵ الف و ۳٦) .

ساده ترین صورت پوشش یك محوطهٔ مربع شکل عبارت ازین است که برای برداشتن سقف یك عده شاه تیرهای چوبی ویا سنگی را ازیك ضلع به ضلع مقابل افگنده شود (شکل ۲۲ الف) هویدا است که این طرز پوشش تا اندازهٔ محدود واز خود صورت امکانیت دارد : زیرا تیرهای سنگی عموماً طویل نمیباشند و تیرهای چوبی که حایز قطر بزرگ باشد غالباً نادر و قیمتی میباشد لذا معماران به کمال مهارت در مقام تفحص برآمده بفکر افتادند تا از موادی که در دسترس داشتند اصول دیگری پیدا کنند و عوض اینکه تیرها را رأساً از یك ضلع بضلع مقابل اندازند چنین قرار دادند که از یك ضلع به وسط ضلع مجاور اندازند (شکل ۲۲ ب) .

دراثر چهار تیری که باین ترتیب گذارده شود مربع جدیدی بدست میآید که سطح آن عیناً مساوی نصف سطح مربع اولی و نسبت طول اضلاع آن یعنی نسبت طول تیرهای لازمه با طول اضلاع مربع اولی مثل نسبت ۷ به ۱۰ میباشد .

پس ازروی این اصول باتیر هائیکه طول آنها مختلف باشد، میشود اطاق مربعی را که سطح آن بزرگ ویا مضاعف باشد به مراعات یکی ازدواصول فوق به پوشانیم.

اگر هنوزهم سطح مربع ثانوی وسیع باشد میشود باز، مجدداً بشرح فوق، دفعهٔ دیگردر وسط اضلاع مربع ستون ها افگند، بدین صورت مربع ثالثی بدست میآید که اضلاع آن مساوی نصف اضلاع مربع اولی و سطح آن $\frac{1}{4}$ سطح عمودی بوشانده میباشد. به تعقیب این اصول میشود مربع مرکزی را به $\frac{1}{8}$ ویا $\frac{1}{16}$ و یا هنوزهم کوچکتر ساخت. مزیات این صنع تعمیرات خیلی بلند وعمومیت آن در تمام ممالکیکه برای بوشش ابنیه خود چوب ویا سنگ استعمال میکنند، خیلی زیاد است. بواسطهٔ سادگی فوق العاده و سهولت استعمال خود این اصول درعدهٔ زیاد مناطق آسیا ایجاد و بعد طرف استعمال قرارگرفته چنانچه هنوز هم آنرا مستعمل می بینیم. ناتمام



بلخ

قسمت چهارم

نگارش محمد کریم خان نزیهی
عضو انجمن ادبی کابل

بلخ ، آئین زردشتی و علل پیشرفت آن درا نمملکت ، مدنیت اولیه آن ، با اختلافات مؤرخین ، وقایع مهمه سیاسی که از زمانهای باستان تا اسکندر درآنجا رو داده .

چنانکه در بالا گفته آمدیم علت انتخاب مهاجرین آریائی این سرزمین را ، حاصلخیزی زمین ، کثرت مراتع وچراگاهای سرسبزی بوده است که ازهر حیث بحیات زراعتی وزندگانی چارپا داری مساعد وموزون افتاده بود. هم چنان ازمهمترین علل ظهور دین زردشت و اسباب موفقیت وپیشرفت آن درین دیار ، همین وسائل مذکوره با اختلاف و تباین آب وهوا درمواقع مختلفهٔ آن سر زمین بوده است .

چه مهمترین تکالیف مذهبی آن عبارت است ، از زراعت ، تربیهٔ حیوانات اهلی وتقدیس عناصر اربعه . زردشت که از معاصرین و دوستان گشتاسپ پادشاه باختر بود وهمیشه در کنف حمایت وشفقت او بسر می برد ، در حدود



از مناظر سمت شمالی کابل « رخهٔ پنجشیر »

هزار سال قبل از میلاد آئین مزدیسنی (خدا پرستی) را در آن سرزمین ترویج واشاعه داد واساس آن را دو مبدأ (نیکی و بدی) گذاشت ، که از انسان تا حیوان عملاً بین ایند و اشتراك دارند و موافقت کلی بهم میرسانند. این دو دسته عوامل بزرگ که یکی آهوراها (عوامل نیکی) و دیگری دیوها (عوامل بدی) باشد هر یك مرکب از یکدسته عواملی است که در زیر سلطه و نفوذ فرمانفرمای بالاتر و واحدی قرار گرفته و بزرگترین آهوراها را (هرمزد یا یزدان) و از دیوها را (انکره مینو یا اهریمن) نامند و همیشه این دو قوا مخالف همدیگر بوده ، اجراآت و کار روائی هایشان بر علیهٔ یکدیگر است .

وهموست که بارتولد گوید ؛ همچو عقیدهٔ درسرزمینی ظاهر شود ، که دریك نقطه فرق فاحشی بین دوقوه متضاد بطور وصوح نمایان بوده باشد ، به تعبیر دیگر ازیکطرف مرغزارهای پر طراوت و از طرف دیگر صحاری و ریگستانهای سوزان و بی آبی درآنجا وجود داشته باشد و انسان همواره سعی نماید . تا هر قطره آبی را که برایش میسر است ، برای شرب اراضی بکار برده از آن استفاده ها نماید ودر سابقهٔ آن بیك زندگانی بوبی (مدنیت) آشناو داخل گشته ، ازبدویت (یعنی حیات اصلی آریاها) و از آسیب وزیانهائیکه ازان بوی میرسد ، محفوظ ودرامان باشد زیرا که این حیات بوبی به تعبیر دیگر مدنیت (چنانکه در یکی ازسرودها ذکر یافته) از شر ریگهای صحاری ، تطاول سواران بادیه نشین کوچی که مردهارا مقتول زنها و اطفال را اسیر ، حیوانات واموالشان را بغارت میبردند ، بطور دائم آنها را نگهبانی وحفظ می نماید. درعوض کاروزحمت اجر بزرگی داشته ، موجودیت وبقای خود را درساحهٔ آن جستجو وادامه دهند.

تا دارای نیروی قوی و تنومندی بوده ، باسلامت و نشاط زندگانی وامرار حیات نمایند. وازآن رواست که این شهر مبدأ یزدان پرستی و مهد آئین مزدیسنی تلقی یافته، پیشینیان عجم آنسر زمین را ازاماکن مقدسه میشمردند ودر تکریم آن سخت مبالغه می نمودند. نوبهار به تعبیر دیگر بزرگترین معبد زردشتیها نیز درآنجا وقوع داشت ، که بیان مفصل آن درآینده گفته آید.

بلخ موقعیت مدنی وسیاسی آن : راجع بمدنیت اولیه ومرکزیت عرفانی این شهر روایات مختلفه بنظر می رسد ازانجمله بعضی ازمؤرخین را عقیده بران است که این شهر از زمانهای بسیار قدیمی (قبل ازآنکه نام بلخ را بخود بگیرد) برعلاوه این حیثیت مذهبی خویش یکی ازمراکز مهمهٔ علمی وسیاسی ایشیا نیز بشمار رفته، ازمهمترین نقاط آسیای مرکزی بود، باآقباتان، نینوا وبابل پهلوی همسری میزد.

ولی بقرار تحقیقات استاد ماسوف علیه بار تولد مدنیت اولیهٔ آن بطور مسلم از تمدن مللی که درآنزمان در اطراف دریای مدیترانه وحوضهٔ فرات ودجله زندگانی داشتند پستر بوده بلکه بعدازچندی که باختر استقلال خود را باخته درزیر تصرف وقبضهٔ هخامنشی ها درآمد نیز رسوم وآئین باختری وصغدی ها فرق فاحشی بااخلاق وعادات سکنای اهالی ایران داشته است. وبلکه بعقیدهٔ ستر ابو Strambo اهالی این سر زمین قبل ازسکندر ازحیث عادات ، اخلاق وطرز زندگانی چندان فرقی باکوچ نشینان نداشته اند.

وهمچنان گشتاسب پادشاه باختر که معاصر زردشت بوده است. نیز مثل شاهان هخامنشی شکوه وجلالی نداشته. بلکه رئیس وپیشوای مملکت جنگجو ونیرومندی بوده که بیشتر بزراعت ومالداری اهتمام داشته اند.

اما و. آ. کورکو- کریاژنی درفصلی ازطالع تاریخی افغانستان در ینباب چنین مینویسد: بطوریکه مؤرخین اطلاع داده اند قبل از تشکیل سلسلهٔ هخامنشی هادر ایران (درحدود ده قرن قبل ازمیلاد) در باکتر حکومت قوی شاهی تشکیل یافته بود وحکومت مذکور در ان زمان داخل ارتباط خوبی با اروپابوده است. و بقراریکه: کتی زیاس (Ktesias) راجع‌بآثوری ها نگاشته است این‌است‌که حکومت مذکور راآثوری ها فتح واشتغال نموده بودند چنانکه مؤرخ معروف یونانی دیودورس Diodorus (۱) نیز بنقل ازوی قضیهٔ مذکور را تذکار نموده زردشت‌را(اشتباهاً بادشاه بلخ)رقیب و معاصر پادشاه آثورنینوس Ninoasوزنش سیمیرامیس Semiramis دانسته مینویسد، پس ازانکه نینوس پادشاه آثور بممالك بابل و ارمنستان غلبه کرده بعدی رو نهاد. و آنرا نیز بزودی فتح نمود. و این پیشرفت و فتوحات مشارالیه را باندیشهٔ جهانگیری انداخت و خواست که از نهر دون (۲) تا رود نیل را متصرف شود. همان بود که به فتح ممالك پرداخت، آهسته آهسته قسمت‌مهمه‌ممالك آسیا را فتح نمود، مصر، فنیقه، سوریه و سایر نقاط آسیای صغیر به تصرف او درآمد. و بسا از اقوام سلحشور آسیای مرکزی را شکست داده مطیع خود ساخت. و دامنهٔ سلطه و نفوذ آن تا تنگهٔ سلسلهٔ کوه قفقازا متداد وبسط یافت. وخواست که درین مورد بلخ را نیز فتح نموده باشد. ولی همه مجاهدات او برای فتح بلخ درین بار عقیم

---

(۱) مؤرخ یونانی ازجزیرهٔ سیسل معاصر قیصر روم (اگوستوس) بوده که درسال ۶۳ قبل المیلاد تولد یافته در ۱٤ مسیحی‌درگذشته است.

(۲) Don یکی ازدریا های بزرگ قابل جهازرانی است که ازروسیهٔ مرکزی برخاسته دربحیره آزوف میریزد. وطول آن عبارت است از یکهزاروسه صد وبیست وپنج میل ص ۳۱۰ اساي کلوپیدیای روتلج طبع ۱۹۳٤

ماند. موقعیت مهم ، دشواری راه وجنگجوئی اهالی این سرزمین آمال اورا پامال کرده مجبور شد تا ازفتح بلخ صرف نظر نماید و بسوریه برگردد. آن بود که مشارالیه برگشت و درآنجا شهرنینوا را بنا نهاد. وپس ازانجام ساختمان آن باردیگر بیاد بلخ افتاده ازسرتا سرممالك قلمرو خود سپاه جمع آوری نمود وچون ازنخستین لشکرکشی خود تجربه یافته وازراه دشوارگذار بلخ و مردان جنگی آنجا آگاه بود. لشکر بزرگی بیار است و با یك ملیون هفصد هزار پیاده ودوصد هزار سوار رهسپار دیار بلخ گردید. درمیان چندین شهر های بزرگ پایتخت آن باختر (شهر بلخ) بواسطهٔ بزرگی و برج و باروازهمه امتیازداشت ، پادشاه بلخ اوخسیارتس Oxiartice همه جوانان کشور خود را بجنگ خواند وبا چهارصد هزارتن ازجنگجویان راه مملکت بروی دشمن بست ، پس از پیکار سختی آثوریها روی بگریز نهادند ، بلخی‌ها تابکوهای مجاورایشان را پسپا کرده صد هزار تن ازدشمنان را نیست نمودند ولی در مقابل لشکر نهایت انبوه مقابله نتوانسته ناگزیر به عقب گشتند ،وهر یك بفکر نگهداری خانمان خود برآمدند، کشور بلخ بدست آثوریها فتح گردید. اما خود شهر بلخ بواسطهٔ برجها ، باروها و آلات جنگی که دران تعبیه یافته بود مدتی طولانی ثبات وپایداری نشانداد، آثوریهاشهررامحاصره نمودند ودرمدت این محاصرهٔ طولانی مردی ازسپاهیان آثور آرزومند دیدارزنش گردیده اورا طلبید ، زن او که سمیرامیس باشدچون به بلخ رسید ،وضع محاصرهٔ شهر را تحت دقت قرارداده وازطرفیکه قلعهٔ مذکور استحکامات کمتر داشت ودفاع اهل قلعه سست تر بود ، با چند تن ازسپاهان دلیر یورش آورده بحصار شهر برآمد و سائرین رااشاره بهجوم نمود، نگهبانان قلعه بهراس افتاده دست ازکارکشیدند و شهر بدست آثوریها افتاد ، نینوس برشادت

تدبیر ، زیبائی، هوش ، ذکا و دلیری سیمیرامیس گرویده گشته ، شیفتهٔ حسن وجمال اوشد . تا اورا بزنی گرفت و ازین فتح سیم وزر فراوانی از خزینهٔ بلخ بدست نینوس افتاد .

ولی بعقیدهٔ پروفیسر لیمان هاپت المانی (Lehmann Haupt) این واقعه افسانه وی بوده حقیقتی نداشته وبلکه بواسطهٔ ایراد دلائلی چند شخصیت سیمیرامیس را نیز افسانوی دانسته، قضایای مذکوررا خالی ازحقیقت وسرتاسر جعلیات می نویسد (۱) .

و ازانجائیکه راجع باوضاع سیاسی آنوقت باختر وشاهان آن ما را اطلاع صحیح و مفصلی بدست نیست وآنچه که بنظر میرسد، خالی ازجعل نبوده جنبهٔ اساطیری آن به نسبت حقیقت بیشتر است . لهذا ؛ ازآن صرف نظر نموده به تفصیل وقایع تاریخی تقریباً موثوق آن (یعنی بعد اززمان استیلای هخامنشی ها) اگر بپردازیم ، اعتساف نکرده خواهیم بود .

وقایع مهمه ئیکه دربلخ رو داده : پس ازانقراض شاهان باختری ، دورهٔ بدبختی وزوال سیاسی این سرزمین آغاز یافته، استقلال کامل خود را بدبختانه ازدست داد ، ودر حدود (۵٤۱ ـ ٤۹۲) ق . م . چنانکه دربالا گفتیم بواسطهٔ داریوش هستاس پس پادشاه سیوم هخامنشی مفتوح گردید . و مشارالیه بر علاوهٔ باختر دو ولایت پنجاب وسند را نیزفتح نموده ضمیمهٔ ممالک شاهنشاهی هخامنشی نمود .

---

(۱) انسایکلوپیدیای بریطانیکا ج ۲۰ ص ۳۱٤ .

ولی پروفیسر سر دنیسن راس وسکر این (درکتاب مولفهٔ شان قلب آسیا (۱)
می نویسند که با وجود قبض و فتح باختر بدست داریوش اثر حکومت
هخامنشی ها درآن دیار نهایت ضعیف بود، یعنی بنام بوده نه بکام. و در آنجا
تا فتوحات اسکندر ازطرف هخا منشی ها (ساتراپ) نائب الحکومه معین گشته
و وی دراجراآت امور داخلی آن مملکت تقریباً آزاد بود. واهالی این
سر زمین نطوریکه باید، بانقیاد هخامنشی‌ها تن درنداده بودند وهوای آزادی
و استقلال از دماغشان نرفته بود. همیشه منتهز فرصت می بودند، تا وسیلهٔ
یافته استقلال از دست رفتهٔ وطن و مملکت خودرا بازستانند. ولی
باوجود آنهم این دورهٔ بدبختی تقریباً دوصد وپنجاه سال تافتح اسکندر
دوام نمود.

اسکندر در ۳۳۱ ق.م. پس از شکست داریوش سیوم (۳۳۶ تا ۳۳۱
یا ۳۳۱ ق م) درجنگ اربیله بفتح بین النهرین، عیلام وفارس آغاز نمود،
وقصر سلطنتی پرسیولیس راکه نشیمن گاه شاهان هخا منشی‌بود، به خواهش
واصرار معشوقهٔ خود آتش زد وبه تعاقب دارا روانهٔ مدی شده، اکباتان
راگرفت وازآنجا بری آمد. ودرین هنگام دارا ازترس سکندرروبفرارنهاده
بقشونیکه باختریها قسمت عمدهٔ آرا تشکیل میدادند به پیوست ومصمم شدکه خود
را ببلخ رساند و درقلعهٔ آن که از مستحکم ترین قلاع آن عصر بود
متحصن گردد.

ولی سردارقشون باختری وساتراپ بلخ که اسم اصل آن ماهیاربود ویونانیها

(۱) قلب آسیا ص ۱

وی‌را بسوس خوانند چون ازسالها درصدد انتقام کشیدن ازمسلطین خارجی مملکت خویش بوده، درسر هوای استقلال داشت، از فرصت استفاده برده، ازین آخرین فرد دودمان هخامنشی‌که استقلال وطن ومملکت اورا پامال کرده بودند. خواست انتقامی کشیده باشد، پس بمعاونت دیگر امرای باختری وی را بگرفت ومحبوس ساخت وچون این خبر باسکندر رسید مشار الیه بشتاب تمام روانهٔ خراسان شد. تا داریوش را بدست آرد.

وبقول مورخین یونانی پیش ازآنکه اسکندر بداریوش برسد، بسوس مذکور به آرزوی دیرین خود دستیاب گشته به نزدیك دامغان داریوش موصوف را بکشت. ونعش اورا درمیدان گزاشته خود روانهٔ بلخ گردید.

اسکندر بعد ازشنیدن قتل دارا (بطوریکه درقلب آسیا مولفه سکراین وپروفیسر ادورد دبسن راس ص ٦ مذکوراست) براه خراسان وسیستان بطرف قندهار وکابلستان رو نمود. وبسوس درینموقع فرصت راغنیمت شمرده در موطن اصلی خود باختر بعنوان آرتاکزرسس چهارم Artaxerces یعنی اردشیر چهارم پادشاه گشته، علم استقلال برافراشت .وچون اسکندر ازین خبر آگاه شد(در ۳۲۹ قبل المیلاد) هندوکوه را ازجنوب عبور نمود وبه تسخیر بلخ پرداخت.

ولی نظر به بعضی روایت: بسوس پس‌ازآنکه دارا را بکشت وخود دربلخ آمده بنام اردشیرچهارم پادشاه شد .اسکندر درعرض راه (درحدود دامغان) نعش داریوش رادیده، بدون توقف‌به تعاقب بسوس روانه گشت وبه تسخیر بلخ پرداخت.

بسوس چون چاره را حصر دید، باتنی چند از رفقای خویش از آمودریا گذشته، تمام کشتی ها را بسوخت و بطرف نوتاکه (بعقیدهٔ گریکوریف علاقهٔ بین آمودریا و شهرسبز است (۱) فرار نمود. اسکندر پس از فراغت از تسخیر بلخ به تعقیب وی روانهٔ ماوراالنهر شد. و بذریعهٔ مشکها و بسته های پارکاه جیحون را عبور نموده، درصدد استیصال او بر آمد.

و گویند درین زمان بسوس در یکی از مجالس عیش و تفریح با یکی از سرداران و مشیر خاص خود که سپیتامنس نام داشت، از راه مستی نزاعی کرده مشارالیه را تهدید بقتل نمود. سپتیامنس از بیم جان از نزد وی فرار نمود و باردوی اسکندر پناه گزین گشته، به نزد اسکندر بار یافت. اسکندر کمال احترام را بوی نموده، مشارالیه را در ردیف امرای خود منسلك ساخت، و سیاستهٔ نهایت در احترام و استمالت او مبالغه نمود. این اوضاع ظاهر فریب اسکندر سپتیامنس خائن را وادار بآن ساخت که در مقابل بادار و مربی خود بیشتر ازین خیانت بزرگی را مرتکب شود. همان بود که باسرداران خائن اردوی بسوس مفاهمه نمود تاآنکه مشارالیهم بسوس را به تحریك وی اسیر نموده تسلیم اسکندر نمودند

و بعقیدهٔ مورخین جدید (نقل از ایران باستان ج ۲ ص ۱۷۲۱) اسکندر در زریاسپ به نزدیکی بلخ حالیه مجلسی بیاراست و از سرداران سپاه خویش راجع به بسوس طالب رای شد. و مجلس رای داد تا به سبب خون داریوش او را موافق عادات پارسیها بکشند. آن بود که یکی از سرداران پارسی مامور شد تا بسوس را بهمدان (آکباتان) برده اول او را مثله و بعدها بدار آویزد.

(۱) قلب آسیا (Heart of Asia) ص ٦

و باگفته عابد که اسکندر پس از حکم بقتل بسوس روانهٔ مارکنده (سمرقند) گردیده، آنجا را نیز فتح نمود و عدهٔ از افواج خود را در آنجا بطور ساخلو گذاشته خود بسوی دریای سیحون برگشت درین مورد سپتیامنس از موقع استفاده برده، سمرقند را محاصره نمود و افواجیکه اسکندر بسرکوبی او فرستاده بود همه را نیست و نابود ساخت چون این قصیه بسکندر رسید، خود مشارالیه، به سرکوبی سپتیامنس بازگشت وسپتیامنس محبوراً فرار کرده، در مملکت خود باختر خود را رسانید و در آنجا همیشه بر خلاف افواج مکدونی می جنگید. تاآنکه در اواخر سال ۳۲۸ سه صد و بیست و هشت قبل المسیحی بذریعهٔ یکدسته از کوچیها بقتل رسید و بدین سبب سکندر از باختر مطمئن گشته در سال آینده ۳۲۷ سیصد و بیست و هفت ق، م بازگشت نمود.

(ناتمام)







سال نهم انیس

جریدهٔ فریدهٔ هفته وار انیس اینك دورهٔ هشتم خود را طی کرده قدم بمرحلهٔ سال نهم میگذارد این جریدهٔ شریفهٔ ملی تا حالا خیلی در راه استفاده و استحصال معلومات مفیدهٔ اهالی وطن مصدر خدمات خوبی شده مخصوصاً باید از مساعی و مجهودات خسته گی ناپذیر مدیر آن ، جناب محترم محمد امین خان خوگیانی متذکر شد چه این جریدهٔ فریده در دورهٔ حاضر خود علاوه بداشتن محسنات معنوی از نقطهٔ مزایای مادی و طباعتی نیز خیلی ترقی کرده و نمرات حاضرهٔ آن که بانجمن مواصلت می نماید در (۱۶) صفحه باجلد نارك قشنگ وحروف تازه و تقطیع موزون ومتناسب که از هر جهتی با ادوار پیشین خود مزیت و برتری دارد در اوقات معینه طبع ونشر میشود .

ما ذوق نفیس و مساعی کارکنان این نامهٔ ملی را تمجید گفته موفقیت روزافزون شان را از خدای متعال نیازمی نمائیم . انجمن

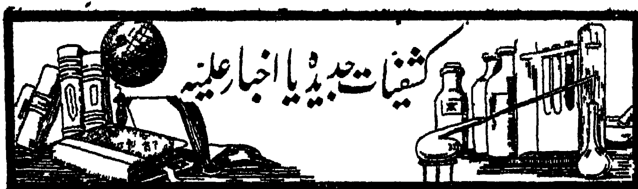
القراءة العصرية

فی تعلیم العربیة

در نمرات سابق مجلهٔ کابل طبع ونشر جزوهٔ اول این کتاب درسی مفید وجدید زبان عربی را بقارئین مژده داده بودیم ، اینك جزوهٔ ثانی آنرا نیز جناب زیدان مدرات عضو محترم دارالتالیف وزارت معارف افغانستان تمام کرده وبطبع رسانیده است . چنانچه نسخهٔ ازان باین انجمن مواصلت کرده واین جزوه در صد صفحه باهمان تقطیع و کاغذ وحروف اعلی ومزایای طباعتی جزو اول که تذکار یافته بود طبع شده وبطوریکه قبلاً ازین اثر نفیس تمجید کرده بودیم که درممالك خارج عربی نخستین اثریست که بمقصد سهولت وزودی تحصیل زبان عرب جناب مؤلف بطبع این سلسله اقدام کرده اند مجبوریم که اینمطلب را تکرار کرده مخصوصاً نظر بقواعد ومحسنات گراماتیك که ازین جزوه بایك انداز خوبی شروع میشود ، مزید بگذشته زحمات شارا درین راه تقدیر نمائیم . انجمن



از مناظر سمت شمالی کابل (درهٔ آمر و پنجشیر)



قائم مقام دست انسان

مترجم سید قاسم خان رشتیا

کلمهٔ ترقی یك کلمهٔ بیمعنی نیست. در زیر اثر همین کلمه است که ماشین روز بروز به پیمانهٔ وسیع تری جای دست انسان را میگیرد و کار اورا بطرز بهتری اجرا میدارد. بدیهی است که زیادی فوق العادهٔ ماشین ازنقطهٔ نظریکاری اسباب بدبختی بعضی توده های انسان را فراهم ساخته ولی باید اذعان نمود که همین ماشین است که درهزارجای دیگر، اسباب خوشبختی بشررا آماده نموده است. مثلاً آیا عمل آتش کاوی درداش های ذوب فلزات چه کار صعب وکسانیکه به آن گرفتار بودند بچه اندازه بدبخت شمرده میشدند. ازطرف دیگر عمل تبدیل پول وخورد کردن (به اصطلاح وطنی شکستاندن پول) ونادیهٔ آن در مغازه ها وبانك های بزرگ چقدر سخت و درعین حال غیر مطمئن واکثر اوقات خساره بخش بوده است:

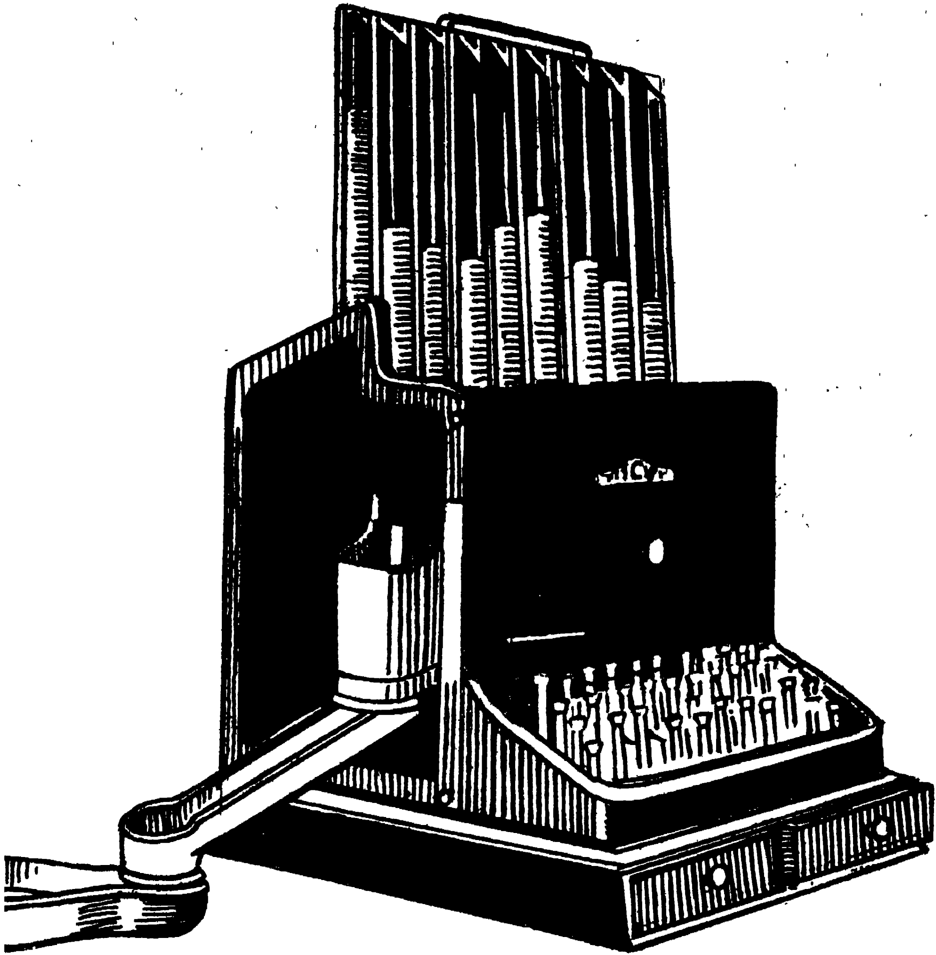
اکنون عملهٔ ماشین کاری ادراهٔ حسابیه مجلهٔ «ایلوستراسیون» پاریس یك ماشین کوچکی اختراع کرده است که این کار مشکل و پر زحمت را بکمال خوبی اجراء کرده، عمل تبدیل ونادیهٔ پول را به آنقدر دقت وصحت بجامی آورد که قابل ترین ودقیق ترین محاسبین ازآن عاجز است. علاوه برین ماشین مزبور، عمل تبدیل ونادیهٔ پول را نسبت به انسان خیلی زود تر اجرا میکنند وساختمان آن طوریست که هیچگاه اشتباه نمینماید. این ماشین که (ماشین

تبدیل و تادیه کنندهٔ « پولی پیس Polypièce نام دارد » بشکل جعبه‌های ماشین تحریراست که درداخل‌آن لوله های متعددی برای گذاشتن پولها میباشد وهریك از آنهااز ۷۰ تا ۱٤۵ قطعه پول را گنجایش دارد که مجموعاً قیمت آنها به ۳۵۰۰ فرانك بالغ شده میتواند . درقسمت پیش روی ماشین مثل ماشین چاپ مروجی چندین پرده (پیسه کک) برنگهای مختلف وجود دارد که بواسطهٔ فشار دادن هریك ازآنها ، پول معینهٔ ازمبلغیکه مدنظرباشد، درجعبهٔ پهلوی ماشین می افتد . ٤ پردهٔ اولی ازطرف چپ برای اجرای تادیه از ۵ تا ۲۵ سانتیم وباقی پرده‌ها برای ۵۰ سانتیم و ۷۵ سانتیم ویك فرانك میباشند به‌این قسم اگرکدام خریدار ۲۰ سانتیم را ازیك فرانك (یا ۲۰ پول را اریك افغانی) چیزی نخرد ، بمجرد فشردن پردهٔ ۲۰ سانتیم ، ۸۰ سانتیم باقیمانده شامل یك سکه ۵۰ سانتیمی ویك سکه ۲۵ سانتیمی ویك سکه ۵ سانتیمی درجعبهٔ طرفی می افتد .

بالاخره سه سلسلهٔ آخرپرده هابرای اجرای تادیه ار مسکوکات فرانك میباشد بقسمیکه برای گرفتن سه فرانك، روی پردهٔ سه فرانکی فشار آوردن کفایت خواهد کرد و ماشین یك سکه دوفرانکی ویك سکهٔ یك فرانکی را بیرون خواهد داد .

دروقتیکه خالی شود یعنی بجزیکی دوسکه درلوله هاباقی نماند ، درتمام عملیاتش یك کندی رخ میدهد که انسان را ملتفت میسارد .

این ماشین نه تنها برای مغاره های اغذیه فروشی که معاملات کوچك کوچك زیاد دارند، بلکه برای مغاره های بزرگ وبانك ها وکمپانی های خطوط آهن وسینما ها وبالاخره تمامی موسسات تجارتی بسیارمفیدوضروراست . زیرا ازیك طرف خدمت مشتریان را به بهترین صورت وکوتاه ترین فرصت اجراًوزحمت



ماشین خورد کننده و تبدیل کنندهٔ پول

دکانداران و محاسبین را کم میکند، و ازطرف دیگر تمامی اشتبا هات عمدی و سهوی را که میتواند اسباب بد نامی تجار و مشتریان و نزاع های مختلف را فراهم سازد، کاملاً مرتفع میکرداند.

این ماشین حقیقةً در جملهٔ اختراعات کوچك، مقام بزرگی دارد وچون باحیات اجتماعی خیلی دخیل است، بزودی عمومیت پیدا خواهد کرد.





مختصر ترین تاریخ علوم

از «معارف» هند، مترجم سید قاسمخان رشتیا

دوکتور «هنری کرو» ازاهل امریکا، یك تاریخچهٔ بسیار کوتاه ودلچسپ سائنس را ترتیب داده که ازلحاظ اختصار وجامعیت خود برای هرکس قابل استفاده شمار میرود. این تاریخچه عبارت ازیك صفحه وبقرار ذیل است.

«فیثا غورث» Ptthagore کتابی موسوم به «کل» درباب «کائنات» نوشت «اقلیدس» Euclide هندسه‌را اختراع نمود. «ارشمیدس» Archimide علم‌طبیعات را تشکیل داد.

«کرینوفون» Czénphon افلاك رامطالعه نمود و «کوپرنیکس» Copernix از روی آن مرکز آفتاب را تعین کرد

«گالیله» Galilée فرانسوی درباب‌حرکت اجسام طبیعی قانونی ترتیب داد و «نیوتن» Pewton انگلیس ازروی آن اصول (جاذبیت‌عمومی) Gravitation Universel را تدوین نمود

«دیموکریتیس» Democritis مخترع اولین نظریه درباب ترکیب‌جزء‌لایتجزا Atome

است و « دالتن » Dalton آن نظریه را مستقل و محکم ساخت .

درقرن نزدهم داروین « Darwin » انگلیس و « لا مارك » Lamarke فرانسوی برای مسئلهٔ ارتقای عضو شکل باقاعدهٔ پیش کردند .

« جنر » Jenner المانی و « پاستور » فرانسوی طریقهٔ حفظ وجود انسان را از امراض کشف نمودند .

« اورستد » Orsted و « فرادای » Fraday نظریهٔ مقناطیسیت برقی را دریافت کردند و « میکس ول » Maxwell و « هرتز » Hertz المانی نظریهٔ مربورا ترقی دادند .

« بیکیرل » Becuerel و موسیو و مادام « کیوری » Curies (فرانسوی) ، و « تامسن » به اثر کوششات قیمت دارخود درخصوص ذرات کوچك برقیه ، اکتشافات مهمی نمودند (و دومی (مادام کیوری) را دیوم را کشف کرد) . « آئن شتائن » Einstein یهود المانی بواسطهٔ قائم کردن نظریهٔ نسبیت (نسبتی بودن Relativité باب جدیدی را برای علوم مختلفه بازکرد اساسات سائنس بشری همین ها بودکه باقی تمامی علوم جزء و فرع آن میباشند.

تأثیر موسم بر نشو و نما

دوکتور « تورنر » Turner مدیر موسسهٔ حفظ الصحهٔ « ماساچوست » امریکا بعد از تجارب طولانی اخیراً نظریات شگفت انگیزی نسبت به نشو و نمای اطفال نشر کرده است :

رفتار بزرگ شدن اطفال تندرست در ماه اپریل ، می و جون یعنی فصل بهار کسب سستی نموده بعد در شروع موسم سرما دران تندی رخ میدهد . برخلاف ، در ماه هائیکه بزرگ شدن اطفال دوچار نقص شده (یعنی در بهار) قد آنها کمتر

نشو و نما میکند و در خزان که بچه ها بهتر و بیشتر بزرگ میشوند، در نشو و نمای قد آنها نقص دست میدهد

اما تعجب درین است، که از روی تجارب و مشاهدات عالم مزبور، بزرگ شدن و بلند شدن قد اطفال نصف کرهٔ شمالی که به نسبت مواسم مختلفه در فوق شرح داده‌شد؛ در مردمان نصف کرهٔ جنوبی کاملاً بر عکس است. یعنی در نصف کرهٔ جنوبی اطفال تندرست در اول بهار زیاده بزرگ شده بالمقابل در آغاز سرما این نشو و نمای شان دوچار نقص میگردد و بر خلاف در بهار نسبت به خزان قد آنها کمتر بلند میشود.

☆

متفرقه :   ☆   ☆

« دریای نور » درایران است

بقلم سید ع قاسمخان رشتیا

درشمارهٔ (٤) کابل مضمونی نسبت به الماس های معروف عالم نشر ودران راجع به دریای نور هرسه روایت ذیل را نوشته بودم: بعضی‌عقیده دارند که در روسیه است، برخی میگویند احمدشاه آخرین شاه قاجارآن را به اروپا برده و بالاخره یکعده معتقداند که کماکان در جواهرات سلطنتی ایران موجود میباشد.

درپایان مقاله تذکار نموده بودم، کسانیکه درتکمیل این معلومات کمك نمایند، از ایشان خیلی ممنون خواهم شد

اینك سفارت کبرای دولت علیهٔ ایران مقیم دربار کابل معلومات میدهند که حدس آخری صحت داشته دریای نوردرجواهرات سلطنتی ایران موجود میباشد، بنا بران،معلومات مستند مزبور را نشر نموده ضمناً از این کمك ادبی سفارت محترمه اظهار تشکرمیکنم   «رشتیا»

طریقهٔ معلوم کردن سن آدمها

این جدول اعداد را برفقای تان نشان دهید. بآنها بگوئید ستونها از بالا بپائین نگاه کنند و ستونهائیرا که سن شان در آنها یافت میشود نشان دهند. مثلاً اگر سن او ۲۵ است بشما خواهد گفت که سنش درستونهای اول و چهارم وپنجم یافت میشود سپس شما خواهید توانست سن او را بگوئید راهش این است که عدد های سرآن ستونهارا باهم جمع کنید یعنی ۱ و ۸ و ۱٦ که جمعش ۲۵ است. اگر سن کسی ۲۰ سال باشد آنرا در ستونهای سوم وپنجم پیدا خواهید کرد یعنی ٤ و ۱٦ که جمعش ۲۰ است

١	٢	٤	٨	١٦	٣٢
٣	٣	٥	٩	١٧	٢٣
٥	٦	٦	١٠	١٨	٣٤
٧	٧	٧	١١	١٩	٣٥
٩	١٠	١٣	١٢	٢٠	٣٦
١١	١١	١٣	١٣	٢١	٣٧
١٣	١٤	١٤	١٤	٢٢	٣٨
١٥	١٥	١٥	١٥	٢٣	٣٩
١٧	١٨	٢٠	٢٤	٢٤	٤٠
١٩	١٩	٢١	٢٥	٢٥	٤١
٢١	٢٢	٢٢	٢٦	٢٦	٤٢
٢٣	٢٣	٢٣	٢٧	٢٧	٤٣
٢٥	٢٦	٢٨	٢٨	٢٨	٤٤
٢٧	٢٧	٢٩	٢٩	٢٩	٤٥
٢٩	٣٠	٣٠	٣٠	٣٠	٤٦
٣١	٣١	٣١	٢١	٣١	٤٧
٣٣	٣٤	٣٦	٤٠	٤٨	٤٨
٣٥	٣٥	٣٧	٤١	٤٩	٤٩
٣٧	٣٨	٣٨	٤٢	٥٠	٥٠
٣٩	٣٩	٣٩	٤٣	٥١	٥١
٤١	٤٢	٤٤	٤٤	٥٢	٥٢
٤٣	٤٣	٤٥	٤٥	٥٣	٥٣
٤٥	٤٦	٤٦	٤٦	٥٤	٥٤
٤٧	٤٧	٤٧	٤٧	٥٥	٥٥
٤٩	٥٠	٥٢	٥٦	٥٦	٥٦
٥١	٥١	٥٣	٥٧	٥٧	٥٧
٥٣	٥٤	٥٤	٥٨	٥٨	٥٨
٥٥	٥٥	٥٥	٥٩	٥٩	٥٩
٥٧	٥٨	٦٠	٦٠	٦٠	٦٠
٥٩	٥٩	٦١	٦١	٦١	٦١
٦١	٦٢	٦٢	٦٢	٦٢	٦٢
٦٣	٦٣	٦٣	٦٣	٦٣	٦٣

ساحهٔ جدید زندگانی

— ۱٤ —

مؤلف تی آوابلی فرانسوی　　　　مترجم محمد صدیق خان رادیومیحابیك

معلم درجای بلند تری مقام داشت و از سیمایش ظاهر بود که از اهالی این مرزمین است ، در جلو معلم آلات مختلفهٔ موجود بود بعد ازکمی دقت آله ها را شناختم زیرا معلم مشغول تعلیم (رباضی) ماتیماتیك بود .

من و ترادی به بزدیکی معلم جاگرفتیم ، معلم فارمول را برای طلاب میفهمانید بعد از عرضه فورمول معلم وقایهٔ را ار بین کتاب کشیده در بین آلهٔ نهاد چند ثانیه آلهٔ مذکور باطنین مخصوص درحرکت بود . وقتیکه ساکت شد معلم از چند نفر شاگردان سؤال نمود معلوم شد که فورمول را از پنج ؛ سه نفر یادگرفته اند ، مجدداً آله را بحرکت درآورده وساکت نمود وبسوال شروع کرد ایندفعه معلوم شد که عموم محصلین فارمول را بدرستی آموخته اند .

اسرار این آله این بود که هرگاه معلم میخواست که کدام قاعده را شاگردان بیاموزند همان قاعده را درآله انداخته و بگردش میآورد ، اصول در مغز متعلم بصورت عجیب جایگیر می شد .

بعد از دیدن اصول درس ازکلاس خارج شدیم ترادی بایك ذوق خاصی گفت ؛

ما برای شاگردان بدریعهٔ آلات وادوات مخصوصه تعلیمات هفت سالهٔ اروپا را درمدت چهار سال می آموزیم سپورت که مناصعهٔ وقت را میگیرد نیز درین مدت محسوب است ، محصلین هوشیار تربیه میشوند وآنچه میآموزند ابداً آنرا فراموش نمیکنند .

به کلاسهای متعددی گردش کردیم اصول تعلیم واحد بود ، تعلیمات درتمام مکاتب بذریعهٔ آلات درمغز محصلین نشانده میشود واهمیت مخصوصی به تربیهٔ ایشان میدهند .

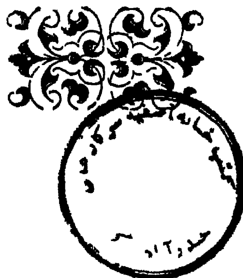
هنگام سپورت درمیدان مشق نیز محصلین را ملاحظه نمودم ، شطارت ومهارت ایشان جلب دقت مینمود ، اوضاع سنگین وآرام این اطفال مانند پیران سالخورده متین بود .

درباز گشت حینیکه پیش قصر کوایسیلی رسیدم دقت نمودم تا بدانم پارهٔ مکتوب ازکدام کلکین برایم انداخته شده بود تمام پنجره های معطلوب بسته واز عقب آئینه ها چیزی دیده نمیشد .

آنچه بین من و کوانیسیلی بزرگ و کوانیسیلی کوچك گذشته بود برای رفقای خود مارتین و کاز نوشرح داده ، کلماتیکه نزد من حکم معما داشت حل آنرا از ایشان خواستار شدم . قراریکه رفقا راجع به کوانیسیلی بزرگ معلومات دادند چنین نتیجه حاصل شد که مشارالیه نود سال داشته واز ایام صباوت افکار او بطرف ماجراجوئی و تغییر دنیا مصروف بود ، و برای عملی کردن مقصد خود ملیاردرهای چندی راجمع نموده درجستجوی مکافی افتادند . پسر او ماکس کوانیسیلی نیز همخیال پدر خود بوده بیولوژیست مشهور بشمار میرفت و بدرجهٔ درین علم خود تخصص داشت که شهرت بین المللی را حائز گردیده برای پدر خود خدمات شایانی را ایفا نموده و در اثر زحمات او طبقات اهالی مصنوعی بوجود آمده است و بذریعهٔ این نفوس جدیده میخواهند که تبدلاتی واقع کنند . اما دروقت حاضر بروغرام کوانیسیلی بزرگ بابروغرام کوانیسیلی جوان تفاوت داشته ، خیالات نفر اول اینست که بذریعهٔ اشخاص جدید بطور صلح وسلم در دنیا تغیرات دهد ، اما نظریات دوم چنین بود که باید بذریعهٔ قوهٔ اسلحه دردنیا تغیرات داده شود لهذا دراثر نظریات شخص دوم درین مملکت عسکر خیلی‌ها مترقی است ، پدرش خیال دارد که تمام امور را به ماکس تسلیم نماید وحقیقتاً عموم امور در دست ماکس و اوامر او در مملکت اجرا میگردد .

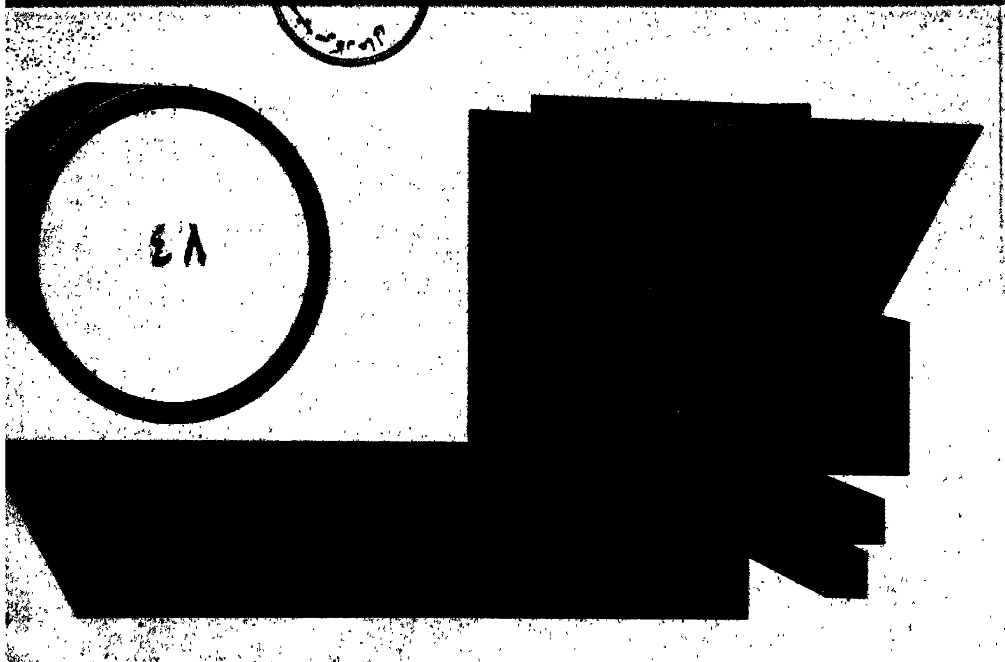
ماکس عجله کار نیست ، روز بروز دامنهٔ اختیاراتش توسعه میابد اشخاصیکه اورا قبلاً دیده بودند حال نمیشناسند . اشخاص نزدیك آن که اولین بار با او آمده بودند امروز دست شان از کار کشیده شده ، از خصوصیات وراز های او محروم هستند . روز بروز تفاوت افکار دربین پدر و پسر قوی میشود ولی ماکس کاملاً به اوامر پدر خود مطیع است .

وقتیکه کوانیسیلی بزرگ گفت که وضعیت مادام « گارو » اصلاح خواهد شد باید دانست که این امر عملی خواهد گردید البته ظاهر است که اجرای این امر پدرش برای ماکس خیلی ذیقیمت وسنگین تمام میگردد . بوضعیت آرام وباراحت حاضرهٔ مادام گارو که خطر متوجهٔ او نیست نباید مطمئن بود . ماکس شخص خیلی کینه دل است همیشه نقشه های خود را عملی میسازد . به این چیزهای عارضی اهمیت نداده باید برای رفع این مسائل بطور اساسی اقدامات کرده شود . دروقت حاضر ماها چنین قرار دادیم بهر صورت که لازم باشد باید کشف نمائیم که مادام گارو درکجاست زیرا ارتباط ما با او حتمی ولازمی است .　　(ناتمام)




K




٤٨

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ اوکا

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات: باشهزاده احمدعلی خان

(درانی) مدیر انجمن

کابل

«مجلهٔ مصور ماهوار»

(ادبی، اجتماعی، تاریخی)

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک

کابل : ۱۲ افغانی

ولایات داخله: ۱٤ «

« خارجه: نیم پوند انگلیسی

طلبای معارف: نصف قیمت

اول جوزا ۱۳۱٤ هجری شمسی — ۲۳ می ۱۹۳۵ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
تذکر بشعرای نووارد	نگارش غلام جیلانی خان اعظمی	۱
تاریخ چگونه نگارش یابد	ترجمه جناب استاد قاری عبدالله خان ملک الشعراء	٦
مختصر تاریخچهٔ موسیقی	ترجمه جناب محمد قدیر خان تره کی	۱۳
هیپنو تزم	تتبع جناب عبدالغفورخان مترجم	۲۲
روزنامه نگاری	نگارش جناب سید قاسم خان رشتیا	۲٦
اصول تحقیقات فلسفهٔ لغات والسنه	ترجمه جناب استاد قاری عبدالله حان	۳۵
قصیده	ازطبع جناب عبدالغنی خان	٤۸
بهار	مرزا صائب اصفهانی ، جناب استاد قاری	۵۱
شعر العجم	ترجمه جناب مرور خان گویا	۵۲
ادبیات پشتو	ترجمه و نگارش جناب زمرلای	۵۹
دانش	ازطبع جناب محمد مرور خان صبا	٦۳
پند بفرزند	استاد سخن حضرت نظامی	٦٤
یادی از شوکت غزنی	نگارش جناب غلام جیلانی خان جلالی	٦۵
بلخ	نگارش جناب محمد کریم خان نزیهی	۷٤
احترام حیوانات	ترجمه	۸۱
دیوان جامی در امریکا	ترجمه جناب مرور خان گویا	۸٤
مجاهد افغان	نگارش جناب عبداللطیف خان	۸۵
مسابقه بین المللی شطرنج	ترجمه	۸٦

مضمون	نگارنده	صفحه
بزرگترین مجسمه های جهان	نگارش جناب رشتیا	۹
نشانهای انگشت	ترجمه ص فقیر محمد خان	۱
سال جدید مجلات	انجمن	٤
شناوری برروی آب	ترجمه	۵
نکات طبی	«	٦
اداره کشتی ها بذریعه امواج رادیو	«	۷
طیاره عظیم الشان بحری امریکا	«	۷
حفظ زراعت	« جناب عبدالعزیز خان	۸
ساحه جدید زندگانی	« جناب محمد صدیق خان	۱۰
فهرست دورهٔ چهارم مجلهٔ کابل :		آخر

تصاویر :

مضمون	صفحه
تاجدار افغانستان اعلیحضرت المتوکل علی الله (محمد ظاهر) شاه خلد الله ملکه	۱
معمر ترین پادشاهان دنیا	۳
از مناظر کابل : یکقسمت جادهٔ آندرابی و جادهٔ شاهی	۱
یکقسمت از مناظر غربی کابل	۵
از مناظر قندهار : باغ فرقه عسکری	۱
از مناظر قندهار : طرز عمارت قدیمهٔ شهر	۹
از مناظر سمت مشرقی : باغ نمله	۱
مقبرهٔ مجاهد افغان عبدالرحمن خان دراستانبول	٦
مجسمهٔ واشنگتن	۰
شناوری بروی آب	۵
کشتی که بذریعهٔ امواج رادیو اداره میشود	۷
طیارهٔ عظیم الشان بحری امریکا	۸



تاجدار افغانستان المتوکل علی الله اعلیحضرت محمد ظاهر شاه خلدالله ملکه



تذکر بشعرای نووارد

نگارش جناب غلام جیلانی خان
اعظمی معاون انجمن ادبی

موضوع شعر وشاعری گرچه درملل ابتدائی چندان قیمتی ندارد، ولی درنظر ملل مترقی عالم: ادبا وشعرا موقع بلند ومقام ارجمندی دارند، چه قرائح ادبی وایراد کلام برجسته وبلیغ است که درقلوب وحسیات افراد انسانی تاثیرات مهمی نموده وآنهارا بغایه های مختلفی بطور غیر ارادی میکشاند!

ما درتعریف شعروادب هرچه بگوئیم بنظر علمای ادبی واجتماعی وآنانیکه اراسرار این فن بصیرتی دارند موضوع تکرار باتحصیل حاصل خواهد بود! ولی اینقدر گفتنی است که نباید آنانیکه دارای قریحهٔ ادبی اند درمحیط ابتدائی این مسئله را حقیر یاغیر مفید بشمارند! چه شواهد تاریخی این اشتباه را بکلی ازاله می دارد.

عنصری، عسجدی اگر وسیلهٔ دربار ادب پرور اعلیحضرت محمود غزنوی نمی بود، شاید امروز نامی از آنها در صفحهٔ هستی باقی نمی ماند.
ظهیر فاریابی اگر بواسطهٔ این کمال درمحیط خود نقد رلزوم موقع نیافت، ولی بدربار اتابکان خراسان وآذربایجان داری مقام ومنزلت نیکو گردید.

اگرقدر شناسی وقابلیت افکار اتابکان وحکمرانان ایران نمی بود. نام حافظ وسعدی باین اندازه اوج بلندی نمیگرفت! ولی امروزکه فکر و قرایح ملل شرق ترقی نموده، تذکار واحترام این شعرای عالی مقام نیز مستغنی ازاتکا بغیراست وهرفرد باسواد مشرق به احترامیکه قابل ولایق است نسبت بآنها ابداً خود داری نمیکنند.

درملل متمدنهٔ غرب کسی نمیتواند ادعا نماید که شکسپیر شاعر معروف انگلیسی؛ والتر،هوگوشاعران فرانسوی؛ گوئته، شلر، شاعران المانوی بقدریکه امروزتقدیر می شونددر حیات ومحیط آروزهٔ خود هم بهمین اندازه قیمت و محبوبیتی داشته‌اند! بلی امروزاین شعرا مقام شامخی‌دردل ونظر ملل مذکوره داشته وقیمت حقیقی‌شان بمنصهٔ ظهوررسیده است.

پس میگوئیم که قرایح ادبی ازنعمای الهی‌است وشعرا مشاطه گان روح ملل اند، شاعر اگر بوظیفه وتکلیف خود پی برده وآنرا بدرستی ایفا کرده بتواند، محبوب افراد جامعهٔ انسانی است! شاعر درجماعات بشری‌کاری میتواند که هر قوه وتدبیری درمقابل آن عاجزاست، ولی باید سنجیدکه شاعر کیست؟ وشعررا چطوری باید انشاد نمود؟! تعریف شاعر را هرکسی نموده ولی بعقیدهٔ ما ازخوبترین صفات شاعر آنست که دو موضوع مهم را باید هادی یاخط مشی خود قرار دهد: یعنی اول شعر را باید مطابق بقوانین زبان گفت چه شعر هم سخن است

وسخن مطابق بقوانین زبان میباشد واگر از قوانین زبان منحرف شد معنی ومدعای آن ازفهم اهل زبان دورافتاده وبزودی کس بدان پی نمی برد واین دورافتادن ازفهم را باصطلاح تعقید میگویند ، پس شعر را علمی‌است وعلم شعرعبارت‌است : ازدانستن لغات وصرف ونحو وعلوم ادبی یکزبان از قبیل بدیع ، معانی ، بیان عروض ، مصطلحات همان زبان .

دوم : تقلید وتأسی است بآثار قدما یاشعرای مبرز ومعروف که آنها سخن را بچه اسلوبی ایراد وچگونه تراکیب وتالیفی نموده وچه صنعتی دران بکار برده اند . اگر شاعر نو تأسی ازاستادان‌را ملحوظ داشت غالباً شعرش مطابق بقانون زبان می افتد که مطابقت بآن ضروراست چنانکه پیشتر گفتیم .

سوم : موضوع ومقصد که جان سخن یا هیولای شعراستوار باین شالوده است واین مطلب لشاعر دست نمیدهد مگر بواسطهٔ داشتن عقل وتخیل عالی وداشتن معلومات کافی .

اخیراً شاعر باید پس ازحصول مقام علمی شعرویافتن اقتدار بیان موضوع وایراد مطالب بنوعی‌که درشنونده تاثیری القاکرده بتواند بایدازخود صرف نظر کرده وبلافاصله نصب العین وخط مشی همین دومطلب یعنی فائده رساندن بجامعه را قرار دهد، چه آنچه مقصود شاعر است همین مطلب‌است وبدین صفت مقام واهمیت شاعر درانظارخود بخودجلوه گرمیشود سوای حسن ایراد کلام واهمیت موضوع دیگر هرچه باشد لاطایل وضعف قوهٔ ادبی وعلمی شاعر شناخته خواهد شد .

دیگر چیزیکه تعریف شعر خوب است : چون شعرزادهٔ احساسات وتخیلات شاعر است پس درصورتیکه شاعر دارای قریحهٔ عالی ومجهز بمعلومات علمی بوده

و لصفاتیکه مذکور آمد متصف باشد، بالضرور شعر نیکو و پسندیده سروده و آن شعر مورد قبول و توجه واقع میشود. پس تذکرما بادبای نووارد وطن اینست که چون درعصر فرخندهٔ امروزه بقدریکه ما سراغ داشته و آثاری ازدور و نزدیك بما میرسد می بینیم که ماشاء الله درین مدت کم شعرائی در وطن عزیز ما اظهار ذوق و قریحه مینمایند و خود این مطلب خیلی باعث سرور و افتخار ما بوده و امید های قوی درقلب ما تولید می نماید ولی برای اینکه ما ازین نعمت غیر انتظاری استفادهٔ صحیح کرده باشیم ناچاریم که باید مطالب متذکرهٔ فوق را مجدداً باین ادبای معظم وطن یاد آوری کنیم ! پس میگوئیم وجود اینهمه شاعر نووارد یکی ازعوامل بزرگ نهضت ادبیات وطن لشمار بوده ومیتوان آنرا مقدمهٔ ترقی و روشنی معنویات ملی حساب کرد، ولی برای اینکه این نعمت یا دولت بکمال برسد و افغانستان حسب آرزو ازین ادبای خود استفادهٔ بسزا نماید مجبور شده مراتب آتی را عرض مینمائیم :

۱ : حضرات شعرا هرکدام بفارسی و عربی مهارتی ندارند یا تحصیلات ناقصی دارند باید کوشش وسعی نمایند تا لغات و اصطلاحات فارسی و عربی شان روزمره ترقی کرده بخصوص درصرف و نحو فارسی و عربی درجات عالی یا اقلاً متوسط را دارا باشند .

۲ : علوم ادبیه را درفارسی وعربی بدرجهٔ اعلی والا بدرجهٔ متوسط باید تحصیل نمایند : ازقبیل معانی ، بیان ، بدیع ، عروض وقوافی .

۳ : مصطلحات فارسی را تا اندازهٔ که میسر میشود بدانند مخصوصاً آن اصطلاحاتیکه زبان زد خواص ودرکتب مطبوعه داخل است .

٤ : مطالعه وممارست درکتب اشعار و دواوین شعرای معروف وممتاز وفهمیدن

اشعار و منظومات آنها و تمیز گذاشتن بین ابیات خود متوسط و ادنی

٥ : اشعار و منظوماتی که میسرایند اول خود سراینده آنرا ازجنبهٔ قواعد زبان و ازلحاظ موضوع و مضمون ، و برجسته گی الفاظ سنجیده و خوب و بدآنرا دقت کرده وبقدر تعمق و فهم باصلاحش کوشیده آخراً آنرا ازنظر اساتید گذرانیده بعد ازصرافی واطمینان بمعرض نظر عموم بگذرانند . والا اگر شعر بهمین وتیره وجود نیابد شاعری عبارت ازنکو نامی چند خواهد بود .

آخراً ازادبای نووارد وطن معذرت خواسته میگوئیم : این معروضات نباید بهیچ وجه اسباب تردد وسکوت آنها واقع شود! بلکه امید واریم قریحه و ذوق خود را آزاد گذاشته بطور مشق واعتیاد هر چه میخواهند بسرایند ولی هر کدام بایداین مطلب را درنظرداشته باشندکه روزمره بوسیلهٔ اکتساب علمی و نموی قوت ممیزه درفهمیدن اشعار خوب و بد، اشعارخود را ترقی بدهند! و برای زود نائل شدن باین مقصدبرای شایقین هیچگونه ایراد وخفتی واقع نمیشود اگراشعارخود را قبل ازطبع و نشر بنظرتنقید اساتید رسانده وبعیوب آن کسب آگهی نمایند .

ولی ازین هم ناگزیریم که راه ورسم شعروشاعری را بآنها خاطر نشان نموده وطالب آن شویم که شعرای ما باید قرایح واستعداد فطری خود را بحال توقف وتدنی نگذاشته درپیشرفت و ترقیات آن توجه داشته باشند .



تاریخ چگونه نگارش یابد

و مورخ کامل کیست ؟

مترجم : جناب استاد قاری عبدالله خان
(ملك الشعرا)

از دکتر عبدالکریم گرمانوس
اقتباس و ترجمه از مجلة الهلال

مستشرق شهیر دکتر عبدالکریم گرمانوس مجارستانی اکنون مقیم مصر و ستاد تاریخ بجامعهٔ بوداپست، عالمی است جلیل مشارالیه در بوداپست و وینا (پای‌تخت اطریش) و ازالمان و انگلستان تعلیم فراگرفت و در دکتری و زبان ترکی سند دکتری حاصل کرد و بر علاوهٔ زبان لاتین سه زبان شرقی و پنج زبان اروپائی‌را خوب میداند. چند کتاب در تاریخ ادبیات ترك و اثر اتراك در تاریخ اسلام نوشته و کتابی درحرکات جدید در اسلام و کتاب تاریخ صنایع ترك در قرن هفده نیز از مؤلفات اوست و در اثر همین تالیف مؤخرالذکر سند دکتری و مبلغ صد پوند طلائی جائزه گرفت و بسیاری از ادبیات ترك را بزبان مجارستانی ترجمه نمود و اکنون عمرش نزدیك به پنجاه رسیده . این مستشرق شهیر از خورد سالی محبت شرق را در دل می‌پروراند و شغفی تمام بدان داشت و به همین واسطه زبان فارسی و ترکی را درس گرفت و عربیت را در چارونیم سال تحصیل کرد . قرآن کریم و تفسیر طبری و جزئی از بیضاوی و عدهٔ از کتب حدیث وادب و تاریخ را هم قرائت نمود و بیشتر ازسی باربترکیه سفر کرد و درمحاربهٔ عمومی با ترك اشتراك ورزید و در هندنیز سه سال سیاحت کرد و در اثنای این سیاحت در دبستانی که شاعر نامور هند «را بندرانات تاگور» تاسیس کرده مشغول درس گردید ودرجامع دهلی بشرف اسلام رسید و تدین خود را بدیانت

اسلامی ظاهر نمود و نام خودرا عبدالکریم گذاشت. اخیراً بشوق سفر مصر افتاد و در مصر بجامع ازهر پیوست وامسال شوق زیارت حج دارد و مائل است که درین فرصت بعض بلاد دیگر از جزیرهٔ عرب را هم سیاحت نماید.

اخیراً ملاقاتی با وی دست داد و درضمن صحبت موضوع تاریخ مورد بحث قرار گرفت:

تاریخ نوشتن

گفتم شما که چند کتاب تاریخ نوشته اید مسلك تان در نگارش آنها چه بوده؟

گفت :- در تاریخ نوشتن مقارنه و موازنه بین مصادر تاریخی بوجوه مختلفه لازمست و نشاید مؤرخ از موازنه در بین مصادر تاریخی صرف نظر نماید. زیرا مصادر تاریخی آثار انسانی است و هر انسانی تحت مؤثراتی چند بوده هیچکس نیست که خالی از تاثیرات باشد وچون مؤرخ هم انسان است مانند سائر انسانها بمؤثرات محیط وظروف اجتماعی وسیاسی تأثر پذیر میگردد. مثلاً قدمای مؤرخین از دستهٔ رهبان را تحت مطالعه میگیریم راهبها که حیات شان محدود بود چنانکه به عزلت وریاضت وتأمل بسر می بردند وقتیکه شجاعت واقدامات عرب را در قرون وسطی دیدند دهشت خورده دروصف حال آنها مبالغه بخرج دادند وآنها را وحشی گفتند.

وازین قبیل است عاطفهٔ سیاست که مؤرخ تاثیرپذیر ازیك حزبیه حزبش را می ستاید حال آنکه مؤرخ دیگر که تحت اثر حزب دیگر بوده حزب اورا نکوهش نموده وبتقصیر متهم می سازد.

ازینجاست که هرگاه مؤرخی صدسال بعد خواهد تاریخی از نهضت مصر بنویسد باید جمیع مصادر را موازنه نمود وتأثیراتی را که هرمصدر حزبی

یاغیر حزبی ازان تأثر پذیر میگردد تقدیر وتخمین کرد تا حقایق تاریخی ازمیان همه استخراج وخلاصه گردد .

بعضی از مصادر تاریخی از ذکر فنون موجوده درقرون مختلفه ساکت وسامت است اما این سکوت اودلیل بر نابودن فن دران قرن نمی شود بلکه مورخ بی اعتنائی نموده و قرنی را که تاریخش نوشته از فن موجود دران قرن نام نبرده وازینجهت بعیار وقیمت قرن مذکور هم پرداختی نفرموده .

امرآءالقیس (شاعر جاهلیت) بقسطنطنیه سفر کرده وبدختر قیصر عشق ورزیده اما دراشعاریکه روات عرب ازو روایت میکنند چیزی ازین سفر وعشق او یافت نمی‌شود مگر دلیل برعدم واقعه نمیگردد که گوئیم شاعر مذکور دران بلاد نرفته و بادختر قیصر عشق نورزیده چه این واقعه را مؤرخین یونان روایت میکنند . بلکه دلیل است بر مسامحهٔ روات عرب از اشعار او راجع باین سفر که درنتیجه حکایت این سفر وحکایت این معاشقه هردو ازبین رفته .

لذا بر مؤرخ لازم است که مصادر منفعل از تاثیرات متعدده را باهم موازنه نموده این تاثیرات را مقایسه کند و بالآخره بدون فکر وتدبر وموازنه هیچ روایتی را نگیرد .

مورخ کامل

گفتم بنظرشما مؤرخ کامل کیست؟

گفت :ـ تاریخ آئینهٔ قد نمای حیات است تمام بهجت و الدوه، محاسن ومساوی زندگی دران جلوه میکند . مؤرخ کامل هم شخصی است که حاذق و درحذاقت عمیق باشد، درمصادر تاریخی چنانکه گفتیم مقارنه نماید و بالآخره دارای استعدادی

باشد که حوادث مختلفه را بصور طبیعی تصویر کشد و بی تکلف قلم توانای او خواننده را بخنده و گریه بیاورد مناظر حیات را خالی از اغراض و منفعت قرین بفهم سازد. بگمان من «ژیبون» مؤلف تاریخ سقوط امپراطوری روما بالاترین مثالی از بهر مؤرخین می‌شود مشارالیه بعقیدهٔ من بر «ولتر» مؤرخ فرانسوی و «ماکولی» انگلیسی و «رانکه» المانی تفوق دارد. از مطالعهٔ کتاب مذکور شخص خود را درهمانعصر مییابد وگویا صور وقایع را خود مشاهده میکند. حس بیان وسبك او مطالع را مجذوب خود می سازد. بر مؤرخ کامل لازم است تمثیل حقائق تاریخی را باسبکی نزدیك بفهم حقائق جمع نموده حوادث را زنده سازد سرگذشت را بانقلی صحیح ومؤثر نقل نماید اما اینگونه نگارش تنها مؤرخی میتواند که در حیات تجربه ها کرده و نیرنگهای مختلفهٔ بوقلمون آنرا دیده و جز او دیگری را میسر نیست چنانکه گوئته میگوید:

هر که رخت خواب خود تمام شب بیدار ننشست هر که ازقدوم بهجت خیز بهار فرحت نیافت بدرك فنون نمیرسد و نمیتواند حوادث تاریخی را باجمیع ناحیهٔ آن ازعبرت و موعظه ، حزن وسرور تصویر کشد.

بهترین مورخ عرب

گفتم: ــ در مؤرخین عرب فاضل کیست ؟

گفت: ــ ازکتب تاریخی که بنظر رسیده از همه افضل «ابن خلدون» است چه سبك او سبك قرن بیستم و بزرگترین مفکری در مؤرخین شرق میباشد و او درقرن چارده که اروپا سرتاسر درظلمت جهل فرو رفته بود وهیچ نمیداست این سبك را ایجاد نمود وچون تولدش درقرن چارده اتفاق افتاد پیوسته دراین قرن بشباب وجدت بوده ابنای زمان ازو تعالیم فرا میگرفتند.

گذشته از ابن خلدون «بیرونی» که درقرن یازده ازمیلاد می زیسته هم مقام بلندی در تاریخ دارد. مشارالیه ازهند (۱) بوده و تاحال نظیرش ازان سرزمین برنخاسته ، حیات ، عادات و مذاهب اهل هند را چنان بوصف تمام رسم می نماید که محل اسارا استعجاب است . هرگاه تمام کتبی که ازو یا ئیسها راجع بهند نوشته اند از بین برود وتنها «بیرونی» بماند در تاریخ هند کفایت مینماید و مصدرخوبی ازرای ما میگردد .

سبحان‌الله باآنکه بیرونی دیانت هنود نداشته بلکه مسلمانی بوده ازقرن یازده تاریخ خود را باروحی منزه ازتعصب و مخاصمت جنسی نوشته گوئی مترصدی بر فراز تلی بلند نشسته محض بنظر عالمی نگاه و باسبکی پر از منطق و تقدیر وانصاف نگارش میدهد .

تمدن عربی

گفتم : به رأی شما تمدن قدیم عرب چگونه بوده و مقارنه اش با تمدن عصر حاضر ممکن است یا خیر :

گفت : ــ اگر تمدن قدیم عرب را تمدن اسلامی گوئیم بهتر است ازآنکه تمدن عربی خوانیم زیرا عرب پیش ازظهور اسلام بجاهلیت اول خویش گرفتار بود ولی طلوع نیر اسلام در شبه جزیره و دامنهٔ فتوحات آن ؛ تمدن جدیدی را اساس نهاد وبقول یونان ازچند مدنیت اقتباس یافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وعلی آل وسلم فرموده : اطلبوا العلم ولوکان بالصین ـ عرب از یونان ، فرس ، هند و مصر تمدن مددی فرا گرفت و ازعلوم وفنون وعادات هریك بهرهٔ اخذ نمود واز مجموع اینها تمدن درخشانی روی کارآورد . اما اخیراً ضعف ممالك اسلامی

(۱) بیرونی ازقریهٔ از خوارزم بوده که آنرا بیرون میگفتند .

ازحیث ضعف سیاست سبب آن گردید . اگر این ضعف سیاسی نبود مسلمانها لوای تطور جدید را در قرن شانزده بر افراشته بودند و عهد احیا و نهضت جدید دراروپاهم بدست مسلمانها افتتاح پذیرفت نه بدست اروپائیها .

جوهر و اساس تمدن عرب در عهد خلفای عباسی با تمدن جدید اروپا ازحیث ظروف ابداً اختلافی نداشت زیرا اساس هردو تمدن باهم شبیه میباشد اگر عنصر مادی بر تمدن اروپا غلبه دارد این عنصر ازهمان اساسی است که تمدن عربی هم روی آن قیام گرفت : کیمیا در عرب علم نظری نبوده بلکه عملی بوده در کیمیای عملی کتب عربی بسیاری بوده که اروپائیها اخذ کرده اند حتی نامهای بسیاری را مانند الکل ، اکسیر ، ذروعقاقیر را هم ازعرب فرا گرفتند شیشهٔ عدسی را عرب اختراع نمود . بغداد بازار مخصوصی برای ادویه داشت . و بالآخره چنانکه گفتیم تمدن عربی در عهد خلفای بنی عباس با تمدن عصر حاضر در جوهر اختلافی نداشت . بلکه ملل مغرب زمین در بنای تمدن خود ازمسلك عرب پیروی نموده اند .

بهترین عصر برای درس

گفتم :ــ درس تاریخ ازکدام عصر بهتر است ؟

گفت :ــ قرون باعتبار درس تاریخ همه مساوی بوده هیچ قرنی بر قرن دیگر مزیت و برتری ندارد اما بجهت مصلحت قومی درس یکقرن پیش ازما ازهمه مقدم و بهتر است زیرا علاقه ورابطه دربین قرن ما ویکقرن پیش ازما قریب تر و محکمتر میباشد چه وظیفهٔ تاریخ آنست که اندرز و تجاربی بما بیاموزد . درحیات خود نفعی ازان بر داریم پس تاریخ پدران قریب تر ما ازضروریات اولی است وباید پیش ازهر دروسی آنرا تعلیم گیریم تا آنرا بما ازنواحی متعددهٔ حیات

روابط محکمی بخشد . فائدهٔ این درسها هم مقارنه باشد در بین قرن سابق وقرن حال
و ازخود سوال نمائیم که در حیات ما وحیات پدر های ما چه فرقی واقع بوده
وما قدم فراتر گذاشته ایم یا ازآنان عقب مانده ایم از تجربه های شان بهرهٔ
گرفته ایم یا خیر ؟ مثلاً امروز که درمصر بین حزب قدیم وحزب جدید مخالفتی
موجود است باید محاکمه نموده ببینیم که پیوستن ما بکدام حزب ضرور میباید.
پس نخستین باید در بین ماضی و حاضر مقارنه اران و بعد تطور قرون سابقهٔ
مصر را باپیش قدمی عام و کنونی تمام عالم موازنه کرد تا حیات و آثار قدیم
موروثی خود را با تقدم کنونی عام تناسبی یافته باشیم . رادیو ، تیلفون طیاره
بمشرق زمین درآمد ذوق جدید ذوق قدیم را بنای خفه کردن گذاشت ترك
اینها هم ممکن نیست . اما نزاع لفظی بین حزب قدیم وحزب جدید هیچ فائده ندارد
زیرا حکم بدست هیچ یك ازین دوحزب نبوده بلکه بدست همین تقدم مادی است
که سیل عالم گیر او اکنون هر چیزی را ازپیش روی خود بر میدارد .



با مردم پاکباز و عاقل آمیز　　از نا اهلان هزار فرسنگ گریز
گر نیش دهد ترا خردمند بنوش　　ور نوش رسد زدست نا اهل بریز
(خیام)



معمر ترین پادشاهان جهان ، گوستاف پنجم پادشاه سویدن که به ۷۷ سالگی رسیده و کواسهٔ نوزاد خود را در بغل دارد ، پهلوی او پسرش ولیعهد گوستاف آدولف (۵۲ ساله) و در عقب (ایستاده) نواسه‌اش پسر ولیعهد ۲۵ ساله . صحتمندی کامل این پادشاه از سبب شوق و ممارست زیادیست که بشکار و تینس دارد .

مختصر تاریخچهٔ موسیقی غرب

از آغاز کریستین

ترجمه جناب محمد قدیر خان تره‌کی
از مجلهٔ اولکو



حولاتیکه در بیست قرن قبل درحیات واخلاق و روحیات ملل مغربی واقع شد البته درزمرهٔ لوازم دیگرموسیقی جدیدی هم لازم بود که روح تواضع رابامؤیده های راسخهٔ اخلاقی که منشأرحم وعطوفت است برملل مسیحی بدمد.
صفت بارزهٔ که این موسیقی‌داشت این بودکه موسیقی‌را کاملاً از قیمومیت شعر خارج کرده میخواست همان‌چیز هائی‌را که انسان ها ذریعهٔ شعر افاده کرده نمی‌توانند ذریعهٔموسیقی بقلب‌ودماغ انسانیت تلقین کنداین است که داهیان بزرگ موسیقی باآثار نفیسهٔ خودها مولود همین فلسفه میباشد.

بعدازانکه دین عیسوی درمغرب‌شیوع کرده ودرموسیقی هم تصرفی نمود موسیقی هشت صدسال کامل شکل « هومفونی » خود را که ازبدایت تاسیس اخذ کرده بود عوض ننمود وآهنگ موسیقی که در شعائر دینی آن وقت نواخته میشد بسیار شبیه بود به‌رسومات وآئین دینی یونانیهای قدیم وملت یهود.

اصلاحاتیکه برای اولین بار درموسیقی بعمل آمد درشهر میلان ازطرف پاپ بزرگ Sent Ambrais معمول و بعد ازان گره گوار کبیر دران اصلاحات دیگری هم نمود باین صورت که رسوماتی را که ازطرف اهالی درکلیسا ذریعهٔ موسیقی جریان داشت وعبارت ازآثار باقیهٔ ادوار بت پرستی بوده توهین ظاهری بدین بود ازبین بر داشت وچنان طرحی ریخت که بوسیلهٔ آن رسوماتیکه درکلیسا

انجام داده میشد ازدائرهٔ دین خارج نبود

توجهاتیکه مطابق فوق ازطرف رجال بزرگ درامور موسیقی بعمل میآمد باعث تزئید علاقهٔ اهالی به موسیقی شد.

موسیقی که درکلیساها نواخته میشد مانند موسیقی هائیکه اکنون نواخته میشود هیا با دارای متوده های مستند به اصول « اورگ Org » است که بروایتی ۱۵٤ سال قبل ازولادت حضرت مسیح ع ازطرف شخصی موسوم به Stesibius وبروایت دیگر این اصول موسیقی هم مانند سائر شئونات مدنی محصول مدنیت یونان میباشد.

درین موسیقی بسیار سعی میگردید که تادرجهٔ ممکنه آواز را درقید خطوط درآورند (یعنی درترتیب نوته های موسیقی به منتها درجه مصروفیت بکار برده میشد) درهمین اوقات بود که موسیقی در روما به اطراعت دیده شده مساعی قابل قدری را در ترقی آن بکار میبردند

درسنه ۷۸٤ شارلمان چندین نفر معلمین بت سرائی (با صطلاح ما خوانندهٔ « مترجم ») را بروما فرستاده ودرمملکت گول (فرانسهٔ فعلی) مخصوصاً شهرهای (Metz) و (Suason) دو مدرسهٔ بزرگ موسیقی را بازکرد.

علی الرغم تمام این احوال معهذا درقرن ۹ تجربهٔ دراصراف اصول آرمونی (اصولی بود که درموسیقی عکس العمل اصول فوق دانسته میشد) به عمل آمد واین اصول که ازطرف یکی ازمنتسبین مهم کلیسا موسوم به « سنت آمان » وضع شده بود چون یك اصول فوق العاده ابتدائی و بی اهمیتی بود مولد نتائج بدی در موسیقی شده ترقی موسیقی را پنج صد سال عقب انداخت و تااواخر قرن ۱۳ چون

موسیقی کاملاً به ملودی اتکا داشت لهذا علم موسیقی هم نتوانست درمیدان ترقی قدمی فراتر بگذارد

بهرحال لازم است موزیسین های را که درین وقت (یعنی قرن ١٣) زندگانی داشتند اشناسیم زیرا اینها ولوایکه موسیقی چندان مجرر ترقی نشد ازخدمت به ترقی و پیشرفت آن مضایقه ننموده تاحدی که اقتدار ایشان اجازه میداد خدمت کرده اندازین جمله عبارت اند از Guido darezo و Adam do la hele

این دوشخص خدمات قابل قدری به علم موسیقی نمودند چه «آدام دولاهل» در تاریخ ١٢٧٨ باصول های جدیدی بوته هٔ نی ترتیب و یک کمیدی دارای موسیقی (کمیدی که رول های آن با آواز توام باری کرده می شود) تحت عنوان ماریهای ماریون وروس ترتیب ودرسرای پادشاه ناپولی نمایش داد که این پرده بذاته اولین پرده (کومیك اوپرا) است بزرگترین مشغله های موزیسین ها درین تاریخ عبارت از تجاربی بود که مجبوراستند دریك یك مرتبه صدای دویا سه ملودی را استماع کنند (درحالیکه درك آن بسط نمی توان شعور را بدوچدر مشغول کرد اگر موسیقی دان های قرن ١٣ باین عمل دست زدند نباید ایشان را ملامت کرد زیرا دران وقت علم النفس وجود ندشت که بایشان میگفت چند دقیقه مصروف مطالعهٔ فعالیت های شعور گردیده موضوع شعورو تحت الشعور را ازنظر نگذرانند «مرحوم») وعلاوه ازین مهمترین حوادثیکه درقرن مذکوردرین زمینه رو داد ایجاد واصلاح بعضی آله های موسیقی بود که بعدها باعث پیشرفت موسیقی شد

این حرکات واصلاحاتیکه درقرن ١٣ درموسیقی معمول گردید تماماً مباشر احضار دورهٔ معروف (سن ووبیك) شده هنوز فکر (اورکستراسیون Orkestrasiyon) بدماغ ها خطور نمی کرد

درقرن ۱۴ درممالك هلند و اسپانیا موسیقی‌دان های جدیدی پیدا وآثار جدید و تازهٔ مینوشتند چه : ژان دوموری (۱۲۷۰ ـ ۱۳۲۰) که یکی از موسیقی‌دان های معروف آن دوره بود در راه ترقی موسیقی خدمات مهمی انجام داد و ذوات دیگری ازقبیل :

گیوم دوفی واوکهم دراثر دریافت اصول جدیدی که (فوگ) نامیده میشد اساس علم موسیقی جدید را ریختند و نیز درهمین تاریخ بوده که درمملکت آلمان همان اجل نامی زبردستی که باعث ظهور دورهٔ (ره فورماسیون) شده بود یعنی « مارتن لوتر » مبتدی لوترطوریکه معروف است درسنه ۱۴۸۴ درولایت ساکس متولد و درسنه ۱۵۴۶ مرده است و درانقلاب مذهبی که این شخص روی کارآورده بسبب تاسیس عالم پروتستان گردید موسیقی هم رول های عمدهٔ را به عهده داشت چه این شخص موسیقی را به منزلهٔ یك سیستم فلسفهٔ میدانست که همیشه ذوق انسان ها را تحت تاثیر خود درآورده درراه اصلاح اخلاق انسانیت (ازراه ابتکاری که موسیقی درانسان تولید میکند) تاثیر عمیقی دارد ازهمین جهت بود که خودش شخصاً چندین نوتهٔ را که به شعائردینی پروتستان ها موافقت داشت تحت عنوان (ائین یست بورگ) مرتب نموده مروج ساخت چنانچه یکی از روما نتیك معروف موسوم به Meyerber دراوپرای Le Hugno نوته های مذکور را عیناً استعمال نمود .

در اواخر قرون وسطی موسیقی که در لیسه ها (مدارس متوسط) درس داده میشد میرفت تاشکل جدیدی اختیار کند و این شکل جدیدی که موسیقی لیسه ها میخواست آن را اختیارکند دو اصولی بودکه بنام (کونسونانس) و (دی سونانس) یاد میشد چه این اصولات سعی میکرد تا اگر ممکن شود موسیقی را طوری وضع کنند که مستقیماً ذکا رامتاثر نماید .

ترتیب کنندهگان نوته های موسیقی که درین عصر زیست میکردند چون از ترتیب نوته های قدیم اطلاع داشته به موسیقی جدید مهارتی نداشتند لهذا کلیسانوته های اشعار غیر مؤثری را ترتیب داده مینواختند تااینکه مجلس روحانی معروف و بزرگیکه بنام کونسل دوتورانت یاد میشد مجبورگردید تااین سنخ موسیقی را بکلی ازکلیسارد کنند.

بعدازین انقلاب بزرگی درموسیقی رودادکه آن را « انقلاب پالسترنیا » میگویند باین صورت که شخصی موسوم به « پیر لوئیگی » در سنه ۱۵۲٤ درشهر پالسترنیا که یکی ازشهرهای جوار روما است بدنیاآمده درسنین عمر این شخص در موسیقی بحدی کسب موفقیت نمود که بزرگترین استاد عصر خود بشمار رفته موجد موسیقی جدید کلیسا نامیده شد؛ استاد مذکور درطول عمرخود اصولهای جالب دقتی درموسیقی جدید کلیساوضع و برای استادهائیکه بعد از و آمدند سرمشق های بی نظیری باقی ماند وبالآخره میتوان گفت که این شخص اولین استادی است که دریافت که موسیقی همیشه تابع ملودی (صوت شیرین وجذاب) بوده خوبی و خرابی ملودی درزیبائی وعدم زیبائی آواز انسان فوق العاده مؤثر است.

درقرن ۱٤ در شهر نورنبرگ که یکی ازشهرهای آلمان است جمعیتی بنام « مترشانتور » تشکیل شده اعضای این جمعیت شهرها و دهات را گردش کرده اشعاری میسرودند تااینکه تاریک ترین زوایای مملکت از حظی که انسان از موسیقی میبرد مطلع شوند و یا بعبارهٔ دیگرحسن بدیع ایشان به هیجان بیاید همین بود که این جمعیت مرام خود را عملی کرده درقبال آن خدمات زیادی به موسیقی در آلمان نمودند

موسیقی درقرن ۱٦: نوتهٔ موسیقی دراوائل قرن ۱٦ بعد از طی مراحل متعدد و مختلفی شکل آخرین خود را کسب کرد و در اواسط همین قرن حادثهٔ مهم دیگری درموسیقی رو داد که آن حادثه

عبارت از دریافت اصول دیگری بود که بنام (مادریگال : Madrigal) تعبیر میشد این اصول در ذات خود جوهر تمام نوته های عصر مذکور بوده نوتهٔ بود که برای سه نوع آواز و یا زیاده ازان مرتب شده بود و روبهم رفته این نوع موسیقی در قرن ۱۶ بهترین موسیقی عصر پنداشته میشد زیرا مادریگال اولین سنگی بود که در بهداب او پرا گذشته شد و این اصول موسیقی تاظهور استاد معروفی (مونتره ورد) شکل خود را محافظه نموده بود این استاد درسنه ۱۵٦۸ درشهر کره مون متولد و در سنه ۱٦٤۳ مرده است ؛ خدمتی که این استاد در موسیقی نمود وضع کردن قاعدهٔ مهمی علم موسیقی است که در موسیقی اروپا بنام (دی سونانس Dissonans شهرت دارد و معلوم است که بعد از وضع این قاعده علم موسیقی قدم بزرگی بسوی تکامل گذاشت و سزاست اگر گفته شود که عالم موسیقی در موسیقی دراماتیك مرهون این عالم است .

بعد ازین شخص پدرگالیلهٔ معروف موسوم به ونسان کالیله در اثر تیس نوته های متعدد، علم موسیقی را یك قدم دیگری به پیش راند و این موسیقی شناس که در نواختن ارگ ید طولائی داشت چندین نفرشاگرد خود را به رتبه استادی رساند چنانچه مردی است که گالیلهٔ معروف پسر این استاد اولین دوربین خود را پرزه های اورگی که دریك گوشهٔ خانه پدرش افتاده بود ساخت .

موسیقی در قرن ۱۷ :

گرچه درقرن ۱۷ اساتذهٔ متعددی در علم موسیقی ظهور کرد ولی مابعلت معدودیت آن‌ها بذکر اسمای چند نفر مذکور قناعت میکنیم :

از استادان موسیقی قرن ۱۷ درایطالیا (کاربسیمی) ودرفرانسه (کامبر) دارای شهرت زیادی میباشند زیرا کسیکه در فرانسه اوپرا را ایجاد کرد

کامبر است کامبر درسنه ۱۶۶۹ مدیریت اکادمی موسیقی را که برای اولین بار درفرانسه تاسیس شده بود به عهده گرفته تا چندی به خدمت مذکور مصروفیت داشت وسپس موقعیت خود را به Luliye (لولیه) نامی که یکی از سرامدان موسیقی آن عصر بود سپرد .

لولیه یك موسیقی شناس فوق‌العاده ماهری بوده در سنه ۱۶۳۵ درشهر فلورانس ایطالیه بدنیا آمده است وسبب ورودانی شخص درفرانسه این است که یکی از صدر اعظم های قرن ۱۷ فرانسه مسیو مازارن خواست اصول موسیقی‌را که درایطالیه راوج داشت به فرانسه هم مروج نماید لهذا این شخص را از ایطالیه به‌فرانسه خواست تااین مأمور را ذریعهٔ مذکور بر آرد.

لولیه قبل ازانکه صدراعظم مذکور اورا به فرانسه به طلبد یعنی دراوائل جوانی هم درپاریس زندگانی داشته درسن ۱۳ سالهگی که دران وقت رژیم ارسطو کراسی در فرانسه شدت داشت بخانه مادموازل (دو مون پن سیه) بزیر دست آش پزکار میکرد ودرین پیشه دوامی ننموده ازانجا خارج ودرمسلك موسیقی دانی داخل شده بعداز مدتی در زمرهٔ موسقی دانان لوئی ۱۴ شاه فرانسه داخل سده چون یك شخص ذکی وانتریکه باز بود زودی جلب دقت لوئی ۱۴ را نمود ؛ سپس خودرا استاد ترتیب نوتهٔ موسیقی‌شهرت داد وبمدت قلیلی اورکسترای حضور شاه بدوتفویض شد ؛ این شخص چون ازذکاوت واستعداد طبیعی حظ وافری داشت بعدازیك تاریخ بسیارجزئی یکی ازاستادان بزرگ نوته بحساب رفته چندین‌دسته نوته های مهم مهمی تنظیم وبه تعداد ۲۰ اوپرا نوشته در سنه ۱۶۸۷ ازدنیا درگذشت .

غیر از رجال فوق بدون شبهه یکی ازشخصیت های بزرگ دیگری که درقرن

۱۷ درعلم موسیقی خدمت های زیادی نموده (رومو: Romo) است رومو در سنه ۱۶۸۳ در شهر دیژون فرانسه متولد و از ابتدای طفولیت ذوق زیادی به موسیقی داشته در سلك موسیقی دانان همیشه منسلك بود تا اینکه سنین عمرش بالغ به ۳۵ شده آغاز به تحریر بعضی آثاری در موسیقی نمود و در شهر لیل فرانسه معلم اصول ارگ شد و بعد از چندی بخدمت کلیسای بزرگ آنجا برگزیده گردید.

رومو آثار چندی در موسیقی نوشته و بر نظریات آن مبلغی افزود و میتوان گفت که دواپرای او موسوم به (کاستور) و (پولوکس) از اوپرا های بسیار قیمتداری میباشد بالآخره این استاد در سنه ۱۷٦٤ مرد.

همچنان درین رجالیکه باید درین زمره ازانها هم نامبرده شود (کوپرن) فرانسوی و (تارتینی) ایطالوی است چه این دونفر هم ازحیث نواختن عملی موسیقی و هم ازجنبهٔ تحریر آثار درین زمینه مصدر خدمات قابل اعتنائی شدند.

درین اوقات ازیکطرف استادان ماهر در موسیقی ظهور میکرد و ازطرف دیگر نواقصی که احیاناً درآلات موسیقی وجود میداشت رفع میشد چه (کمان) که در اورکستریا رول بسیار عظیمی را به عهده دارد درین عصر آخرین شکل خود را اخذ کرد که دیگر تغییری دران وارد نگردید.

منشاء کمان و اکثری ازلوازم موسیقی هندوستان است چه کمان و لوازم مذکور را قبل ازولادت عیسیٰ ع درسیلان شخصی موسوم به (راوا ناسترون) اختراع کرد و اکنون این آله در نزد هندی ها اهمیتی ندارد زیرا در مجالس عمده آنرا نمی نوازند و تنها اشخاص عادی که دسترس به آلات دیگری ندارند



از مناظر کابل : یک قسمت از جادهٔ اندرابی وجادهٔ شاهی

ازان استفاده میکنند؛ اما این کمان در اروپا طوریکه در بالا گفته شد بوسیله رجال زبدهٔ که درین زمینه ید طولائی داشتند به ترقی زیادی واصل شد چه اکنون کمانیکه در موسیقی های اروپا مروج است دارای ٤ سیم بوده اورکسترای کاملی را تشکیل میدهد وکنون هیچ آلهٔ نمی تواند با کمان رقابت کند زیرا کمان عادتاً بیت میخواند، خنده میکند، میگرید یا صدا میکند.

موسیقی که درین عصر ترقی شایانی نموده بوسیلهٔ همین گونه آلاتی است که پشت سر هم دیگر اختراع و طرف استفاده قرار داده شده است.

درین اواخر که موسیقی عادتاً بدورهٔ رشد و نموی خود واصل شد طوریکه در تمام شئون اجتماعی مشهود است شعب موسیقی هرکدام به مملکتی اختصاص یافت باین صورت که: موسیقی در آلمان بواسطهٔ اساتذهٔ زبردستی که اخیراً درانجا ظهور کرده بود شکل فیلسوفیك (فیلسوفانه) و دراماتیك را اخذ و درایطالیا به ملودی و اشعار وجدآور اهمیت داده میشد و مملکت فرانسه میخواست موسیقی را رواج دهد که مانند ادبیات فرانسه مستقیماً نقلب خطاب کند ازینك باینصورت موسیقی درادوار رشدونموی خود بسه نوع مختلف و بزرگی تقسیم گردید.

ادبیات موسیقی به دودوره تقسیم میشود کلاسیك، روماتیك. که درین دو اصل در مقاله آتیه بحث خواهیم کرد. ناتمام



هپنوتزم

(۲)

تتبع جناب عبدالغفور خان
مترجم انجمن

زین بیانات سه نتیجه می بر آید :

۱ - اینکه حضور عامل حتمی نیست ، خودرا خود هم میتوان خواب مقناطیسی داد ، همینقدر که مجاری « احساس » بمقابل تاثیرات متنوعهٔ عالم خارج (بوسیلهٔ نشستن درخانهٔ تاریك ، و استماع آواز نرم و خفیف به دقت تمام ....) بسته شود ، واین خیال که « من بخواب مقناطیسی میروم » در دماغ تثبیت یابد ، خواب مقناطیسی پیدا میشود .

۲ - همچنان که هر شخص خواب می بیند ، بطور مقناطیسی هم میتوان اورا خواب داد . مگر اطفال و پیران سالخورده که « دماغ پراگنده » داشته ، نمیتوانند دقت خویش را تمرکز دهند ، تنویم مقناطیسی آنها هم محال است . استعداد اشخاص مثلیکه دررؤیا فرق دارد ، در خواب مقناطیسی هم فرق میداشته باشد . اما این فرق محض در درجهٔ استعداد است نه در چیز دیگر .

۳ - درحیوانات نیز میتوان خواب مقناطیسی تولید کرد اگر آنها برای یك مدتی بحالت « دقت کامل » آورده شوند . اگر حیوانی را بطور ناگهانی وخوب ترسانده شود ، میشود حالتی را که موسوم به Cataplexy است وبا خواب مقناطیسی شباهت خیلی نزدیکی دارد ، درو تولید کرد . چنانکه اگر قورباغهٔ را بغتةً از پا بگیرید ، بعوض اینکه برای خلاصی خود مجادله کند ، کرخت ، متوحش وبکلی آرام خواهد بود .

بعض مسائل متنازع فیها راجع به هپنوتزم :

در ادبیات هبناتزم ، چهار موضوع است که خیلی مورد بحث قرار یافته وبایستی دربارهٔ آنها چند کلمه گفت :

۱ - وفاق والقا Rapport and Suggestion ۲ - شعور مکرر Double Consciousness ۳ - القای نهائی Terminal Suggestion ٤ - قیمت طبیٔ هبنوتزم :

۱ - تمام حوادث هبنوتزم را میتوان در یك کلمهٔ « القا » خلاصه کرد . عامل - چیزی را که می خواهد ببیند یا بکند به معمول القا می نماید - معمول بخود القا میکند که به خواب مقناطیسی خواهد رفت .

پس وقتیکه معمول یك عقیدهٔ عمومی به « قوای » عاملی پیدا کرد ، خیلی بآسانی می شود ازین عقیدهٔ عمومی ، یك عقیدهٔ خصوصی راجع به این قوا پیدا کند یعنی چنان یقین کند (خواه از جهتیکه عامل برایش « القا » کرده است ، ویا از سببیکه خودش بخود القا نموده) که هیچکس بجز آن عامل ، ارادهٔ اورا تسخیر یا بطور مقناطیسی اورا خواب داده نمیتواند . ازین استنباط میشود که برای صورت گرفتن تمرکز دقت ، حضور عامل لازمی است . وباین ذریعه « وفاق » Rapport بین عامل و معمول پیدا می شود .

بعبارهٔ دیگر ، « وفاق » متضمن یك عقیدهٔ راسخ در دماغ معمول است که یك شخص وفقط یك شخص میتواند اورا بطور مقناطیسی خواب دهد وبس . اکثراً اطبا (جهة عدم مداخلت دیگر عامل ها) در معالجهٔ امراض بوسیلهٔ تنویم مقناطیسی این وظیفهٔ (موافقه) را انجام میدهند.

۲ ـ شعور مکرر : قبلاً تذکار رفت معمول که از « خواب مقناطیسیٔ عمیق » بیدار میشود قطعاً از جریانات مدت خواب اطلاع نمی داشته باشد . اما اینهم اکثرا واقع میشود که حافظهٔ معمول ازیك خواب مقناطیسی بدیگر خواب مقناطیسی انتقال کند . یعنی وقتیکه یك معمول دوباره بطور مقناطیسی خواب داده شود ، چیزی را که در حالت اول « خواب مقناطیسی عمیق » دیده یا کرده است در حالت دوم ، مکرر بیادش می آید و باین صورت یك تناوب حافظه پیدا می شود ، مثلاً اول حافظه بیدار می باشد ـ بعد به خواب مقناطیسی میرود ـ باز حافظه بیدار میشود و مجدداً به خواب مقناطیسی میرود وقس علی ذلك . این ظاهره را « شعور مکرر » می نامند ـ وآن را چنین تعبیر کرده اند که درهر بدن دو « نفس » (Self) موجود است یکی نفس اصلی (یا بیدار) دوم نفس فرعی یا (بی خود) . فی الحقیقه فرض مذکور چندان لزوم هم ندارد ـ چه وقتی که ما (ازخواب عمیق مقناطیسی یا رؤیا) بیدار میشویم بدیهی است ازعالمی به عالم دیگر که با اولی اختلاف دارد می‌آئیم . ازین رو وظائف « سجایا » تبدیل میشود ـ وچون وظایف « سجایا » تبدیل شد ، طبیعی است همان حافظهٔ که درحالت اولی (خواب) داشتیم در حالت ثانوی (بیداری) بهمان قرار کار نمیدهد . باز وقتیکه دوباره بخواب طبیعی (یا خواب مقناطیسی) میرویم ، واپس به عالم غیر حقیقی انتقال می کنیم و « سجایا » (Cortex) هم وظائف سابقهٔ خود را (که در خواب طبیعی یا مقناطیسی داشت) ازسر میگیرد . اینست که خاطرات حالت خواب مقناطیسیٔ سابق هم بحافظهٔ ما عود میکند .

بهر شخص معلوم است وقتیکه انسان بیدار میشود چقدر زود رؤیا فراموشش می گردد همچنین ممکن است برای خیلی اشخاص « رؤیای مستمر » یعنی خوابیکه ازیك شب تا به شب دیگر در دماغ دوام کرده بیاید ، حادث شده باشد . دلیل اینکه رؤیا اکثر استمرار نمی کند اینست که دقت برای شعور رؤیا هیچ یك قاعده ونظم ندارد ـ بهمین سبب است که خط سیر سلسلهٔ خیالات در اثنای خواب ، به اندك تحریك ناگهانی منحرف می شود .

۳ ـ القاء نهائی : اگر عامل به معمولی که درخواب عمیق مقناطیسی فرو رفته ، بگوید اینقدر ساعت بعد از بیداری فلان کار را بکن (مثلاً در پنج بجهٔ عصر فلان شیشهٔ پنجره را نشکن)، امر او بالعموم اجرا می شود این چنین حکم را « القاء نهائی » می گویند . تعبیر آن ایست که القاء عامل راجع به « وقتی » که در آن عمل اجرا شود ، بمنزلهٔ برزخی مابین شعور بیداری و شعور هپنوتزم حائل می گردد . و « تصور وقت » در هردو مشترك می شود . پس وقتیکه زمان مقرره میرسد معمول به خواب مقناطیسی عودت والقا را قبول میکند . اما درصورت شعور مکرر (که تذکر نافت) چنین برزخی که عالم حقیقی وعالم خیالی را باهم وصل کند وجود نمی داشته باشد .

٤ ـ استفادهٔ طبی ازخواب مقناطیسی : آیا خواب مقناطیسی را برای معالجهٔ امراض میتوان استعمال کرد ؟ جواب ایست که : (۱) اختلال در جهاز دوران خون وترشح ، (۲) عاداتی مثل استعمال مشروبات مسکر را می توان بوسیلهٔ خواب مقناطیسی معالجه وگم کرد . زیرا همچنانکه درعالم بیداری « القاء » رخسارهٔ ما را سرخ (دوران خون) با ما را به گریه (ترشح) می آورد ، القاء شدید تری که دروقت خواب عمیق مقناطیسی کرده شود نیز درجریان خون وعمل غده ها تبدلات واقع کرده خواهد توانست وعیناً همان طوریکه توبیخ شدید ، طفل را از تکرار یکجرم باز میدارد ، القاء هم شرابی ها وترباکی ها را مجبور به ترك دادن عمل خواهد کرد . اما (۳) تب محرقه یا پای شکسته را القاء نمیتواند تداوی کند . زیرا خواب مقناطیسی فقط دراغتشاشات واضطرابات اعصاب و طیفوی Functional میتواند منشاء تاثیر بشود و بس . همچنین (٤) خواب مقناطیسی بطور دوای بیهوشی چندان مفید ثابت نمیشود ، بلکه کاورو فارم بدرجه ها ازان بهتر است . بالاخره (٥) ازاستعمال خواب مقناطیسی برای تداوی وطبی ، خطراتی هم محتمل است تولید شود . زیرا عموماً مرض مجددا عود میکند و باز تداوی بذریعهٔ خواب مقناطیسی ضرورت می افتد و باین طریق در تنویم مقناطیسی عادت کرده بمثل مشروب یا تریاك دران « عملی » میشود . بعض اوقات این هم دیده شده است که کورکورانه قبول کردن القاء طبیب ، موجب کورکورانه قبول کردن همه اظهاریه ها شده ، درنتیجه « معمول » قوهٔ تمیز خویش را از دست میدهد ودر افسانه ها هم یقین پیدا میکند .

بقرار دلائل علم النفس ، تنویم مقناطیسی بالای مجانین اثر و نفوذ ندارد .

این مسئله که آیا میتوان اجرای اعمال جنائی را درمعمول القا کرد، هنوز بحث طلب است . مگر ما می توانیم با این دلیل خوب یقین کنیم که هیچ « معمول » که زیر عمل هپناتزم بیاید ، چنان القائی را که مخالف اخلاق جبلی اش باشد ، قبول نخواهد کرد .

امروز امراض را زیاده تر توسط اشکال دیگر سایکلو تراپی (معالجهٔ امراض بوسیلهٔ اعمال نفسی) تداوی میبمایند ـ چه هپناتزم در اجرای این منطور یك تداوی کورکورانه گفته میشود زیرا عموماً منشأ وعلت اصلی مرض را تشخیص کرده نمیتواند . با این هم امروز هپنوتزم

را برای بعض امراض اعصاب وطائف الاعصاب ـ تخفیف درد، بیخوابی، لکنت ومرض بحر مورد تداوی قرار میدهند.

نظریات راجع به هپناتزم: دربارهٔ خواب مقناطیسی نظریات مختلفهٔ ارائه داده اند وبی شود آن راهم از جنبهٔ فزیالوجی وهم از پهلوی سایکالوجی نگاه کرد. این فرضیه که قوهٔ مقناطیسی یا کدام قوهٔ دیگر در وجود عامل بوده وآن وسیلهٔ عمل میشود، ازمدتی است ردومتروك شده است. امروز کم وبیش عموم باین قایل اند که این حادثه ذهنی بوده وبواسطهٔ القاء ظهور میباید. «چارکوت» هپناتزم را قسمی ازهستیریا Hysteria (مرض عصبانی موسوم به حمله) تصمیم تصور کرده ویقین دارد که روابطی بین هر دو حالت مذکور موجود است. حکمای امروزه آن را نوعی از تفکك دماغی تعبیر می کنند.

میگویند درخواب طبعی، حجرات مختلفهٔ که درحصص علیای دماغ واقع اند ازهمدیگر جدا میشوند. ممکن است که درحالت خواب مقناطیسی هم نظیر این، یك تفکك دماغی صورت گرفته منتها بنابر حضور عامل ورشتهٔ ارتباطیهٔ مخصوصی (وسیطه) که بین او ومعمول موجود است، یك حصهٔ ازنظام عصبی معمول بیدار وفعال نگاه داشته شود وچون باقی حصص دماغ درینحال آرام وخاموش میباشد، هیچ خیال نقیضی تولید نشده وسبب انکار از قبول القاآت عامل نمی گردد. ـ عقیدهٔ مدرسهٔ سایکالوانیه لیس» (که اساس آن نظریهٔ فروید Freud راجع به قسمیت انقسام دماغ به عناصر باشعور وبی شعور می باشد) درباب خواب مقناطیسی اینست که عامل درد ماغ معمول اعمال واندیشش را تجسم داده وبنابران اورا بیك عقیده وانقیاد کورکورانه وا داشته آنچه را می گوید قبول میکند. رابطهٔ مخصوصی را که بین عامل ومعمول وجود داردهم باین طریق می توان ترجمه نمود.

ناگفته نماند که تجارب هپناتزم برای ارتباط علت راجع به علم النفس طبعی و غیرطبیعی خیلی مفید وممد شمرده میشود چه این حوادث ومجرب است بدیگر طریق هم، حرکات بدون شعور را بطورعملی حوبتر ثابت کرده کندا وجودیك سلسلهٔ سودت ر که به آن اعمال مختلف دماغی وقوع یابد، درنفس مختمل نشان میدهد.

روزنامه نگاری

— ٤ —

بقلم جناب سید قاسم خان رشتیا
عضو انجمن ادبی

ترقیات جرائد انگلستان در قرن نزدهم :

قرن نزدهم دورهٔ جدیدی برای ترقیات جریده نگاری انگلستان بشمار میرود ، کسیکه درین دوره پیش قدمی دارد ، « ن-ت ، ستید » است که « پال مال گیزیت » Pall Mall Gazette را تاسیس کرده او این علامت تغییر اصلاحی را به ظهور رسانید این جریده که از هرچیز بحث میکرد ، وجههٔ ملی و سیاسی کافی پیدا کرده بود ، پس از آن « ت ، پ ، وکار » اولین کسی بود که مجلهٔ معروف « ستار » را در ۱۸۸۸ تاسیس و شایع نمود ، کسانیکه درین قرن جرائد انگلستان را ترقی بخشیده نام و شهرت بزرگی از خود باقی گذاشته اند ، عبارتند از « لارد نارت کلایف » و « الفرد هارمسوارت » که چندین جریده را اداره می نمودند .

ترقیات جریده نگاری انگلستان در قرن بیستم :

عنصر جدیدکه درقرن بیستم به جریده نگاری اضافه شده ، راه بزرگی را برای پیشرفت و ترقی آن باز کرد ، تصاویر نیم رنگ بودکه برای شرح وقایع روزانه ، مورد استعمال آمد اکثر روزنامه جات و مجلات ، این عنصر نو را قبول کردند

اما در سنه ۱۹۱۳ یك تغیر بسیار مهم دیگری در جریده نگاری و جرائد بوجود آمده و آن پیدایش شرکت ها واتحادیه های جریده نگاری بود که دائرهٔ جرائد خصوصی و شخصی را خیلی محدود ساخته ، بالمقابل اقتدار

جرائد را به پیمانهٔ زیادی بلند برد.

مهمترین شرکت ها و اتحادیه های جریده نگاری انگلستان قرار ذیل است

شرکت راتر میری (۱) :

این شرکت بتاریخ ۲۷ سپتمبر ۱۹۲۲، ازطرف « لارد راتر میری » متمول ومرد سیاسی معروف برادر « الفرد هارمسوارت» که دربالا ذکرش رفته تشکیل یافت وعدهٔ اسهامش دران وقت ۴۰۰،۰۰۰ بود چنانچه شرکت مزبورشرکت جریدهٔ دیلی میل را به قیمت ۱،۶۰۰،۰۰۰ پوند خریداری کرد جرائدمهمیکه از طرف این شرکت نشر میشود قرار ذیل است :

« دیلی میل »Daily Mail، « دیلی میرر »، Daily Mirror « ایوننگ نیوز »، Evening News « سندی دسپچ » Sunday Dispatch « آورسیز میل » Averseas Mail وغیره

سرمایهٔ مجموعی این شرکت به ۱۵،۷۲۷،۵۷۰ پوند میرسد وعلاوه براشاعت زیادیکه دارد، وجههٔ ملی بزرگی راسرمالك است .

شرکت بیری :

شرکت بیری بزرگترین جماعت روزنامه های شخصی انگلستان وازلحاظ سرمایه مهمترین این قسم شرکت ها در دنیا لشمار میرود وصاحب آن « لارد کامرور » وبرادرش « سرگومر بیری » میباشند که درعین حال از سیاسیون بزرگ بشمار میروند از فعالیت این شرکت هنوز فقط ۱۰ سال میگذرد جرائد مهمیکه در دست دارند عبارت است از « دیلی سکیچ » Daily Sketch « سندی گرافك »

(۱) Rothermeree

« Sunday Graphic » ، « فیننشل تائمز » Financial Times ، « بریستل تائمز ایند میرز » Bristol Times and Miror وغیره سرمایهٔ مجموعی شرکت انتشارات بیری بر ۳۱،۸۷۷،۱۲۵ پوند بالغ است .

علاوه برین چندین شرکت خورد و بزرگ جریده نگاری دیگر نیز در انگلستان وجود دارد که تقریباً تمامی مطبوعات مملکت را در دست دارند ازقبیل شرکت « بیوربراك » Beverbrok وغیره .

جرائد مهمیکه در قرن بیستم تازه بوجود آمده « دیلی گرافك » و « دیلی سکیچ » وغیره میباشد .

بسال ۱۹۲۸ در تمام برطانیای کبیر ، آیرلند شمالی و آیرلند آزاد ۲۱۵۰ اخبار وجود داشت که تقسیمات آن بقرار ذیل میباشد : لندن ۹۹۲ که ازآنجمله ۲۱ صبحانه و ۳ شامانه وجرائد تخصصی نیز دران شامل است ولایات انگلند وویلز ۱۳۶۳ (۳۵ صبحانه ، ۸۰ شامانه) ، سکاتلند ۲۲۸ (۱۶ - صبحانه ، ۱۰ شامانه) آیرلند ۱۶۱ (۸ صبحانه - ۵ شامانه) ، جزائر انگلستان ۱۶ (۵ روزانه). تعداد شماره های تمام جرائد روزیکشنبه به ۱۶،۰۰۰،۰۰۰ میرسد اما باوجود ، این تعداد مجموعی جرائد انگلستان نسبت به ۲۰ سال پیش ۲۰۰ عدد کمتر شده وعلت آن نیز پیدایش شرکت ها واتحادیه های جریده نگاری می باشدکه جرائدخصوصی را سقوط داده است

امریکا :

جراید وجریده نگاری در زمان سلطنت ملکه لیزابت وجیمز اول (شاهان انگلستان) یعنی در شروع قرن ۱۷ درامریکا آغاز می یابد وکسانیکه در ین کار

پیش قدمی دارند؛ عبارت اند از « جیمز چمبرلین » و « تاما لس لاك » و « جان یوری » این شخص اخیر الذکر در سنه ۱۶۱۹ خبرهای امریکا را توسط جهازات تجارتی برای لارد خود به لندن می فرستاد و نیز اطلاعات اروپا مخصوصاً انگلستان را به امریکا نشر میداد ازان جمله یکی « دی پرزنت ستیت آف دی نیو انگلش افیرز » The Present State of The New English Affairs (۱۶۷۹) و دیگر « پوبلك اکرنس » Public Occurence (۱۶۹۰) است که هر دو باوقات مختلف از شهر بوستن نشر می یافت اما اولین جریدهٔ که در امریکا تاسیس گردید، « دی بوستن نیوز لیترز » The Boston News Letters نام دارد و در ۱۷۰۴ بواسطهٔ « کمبل » آغاز یافت.

جریده نگاری در امریکا زمان استعمار چندان ترقی نکرده یکی از مهمترین جرائدیکه دران وقت ظهور نمود « دی بوستن گزیت » The Boston Gazette است که در ۱۷۱۹ تاسیس گردید.

بعد ازگرفتن استقلال:

درقرن ۱۸ جرائد بسیار ترقی کرده، استقلال امریکا زمینه را برای توسعهٔ مطبوعات مساعدتر ساخت چند جریده زودی در اکثر ولایات و به نقاط مختلفه جرائد بوجود آمد معروفترین جرائد قرن هجدهم امریکا عبارت است از « گزیت آف دی یونائتد ستیت آف امریکا » Gazette of the United States of America که در ۱۷۸۹ زیر اداره « الکزندر هملیتن » رئیس فیدرل پارتی دایر گشت، ودیگر « دی نشنل گزیت » The National Gazette (۱۷۹۱)

« تامس جفرسن » دومین رئیس جمهور امریکا به سوی مطبوعات توجهٔ زیادی داشته ودر زمان او جرائد خیلی کسب ترقی و ازدیاد نمود. همینکه جرائد

تمام اتازونی که درسال ۱۷۷۶ فقط (۳۷) عدد بود در ۱۸۱۰ به ۳۵۹ رسید.

اولین روزنامه درامریکا :

اولین روزنامه دراتازونی بسال ۱۷۸٤ بوجود آمده « دی پنسلوانیا پیکت ایند جنرل ادورتایزر » The Pansylvania and General Advertiser

نام داشته قبلاً سه بار درهفته درشهر فیلادلفیا نشر می یافت.

قدیمترین جریدهٔ که تا کنون بهمان نام اول خود باقی مانده « دی نیو یارك ایوننگ پوست » The New York Evening Post است که در ۱۸۰۱ تاسیس یافته. ولی آنکه ازروز تاسیس تا کنون در نشرش سکته گی وارد نشده، « دی هرتفارت » The Hertforth میباشد که در ۱۷٦٤ شروع شده، هفته وار نشر میگردد.

ترقیات جریده نگاری امریکا در قرن نوزدهم :

قرن نزدهم همچنانکه در تمام اروپا جرائد وجریده نگاری را ترقی بخشید، دراتازونی نیز باب جدیدی را برای روزنامه ها بازکرده، ازیك طرف معنویات جرائدترقیات زیادی یافت وازطرف دیگر درتعداد وخصوصیات مختلفهٔ آن افزونی خوبی بعمل آمد چنانچه درسنه ۱۸۱۲ درنیویارك ۷ جریدهٔ روزانه وجود داشته تعدادنشر مجموعیآنها به ۲۰،۰۰۰ نسخه میرسید حالانکه در ۱۸۸۱ عدهٔ جرائد نیویارك به ۳۰ وازتمام اتازونی امریکا به ۱۱،۳۱٤ بالغ گردید که ازآن جمله متجاوز از ۲۵٤ آن روزانه بود.

ترقی حقیقی جریده نگاری عبارت ازرسیدن خبر های تازه است که درامریکا ازسال ۱۸۲۷ شروع شده، شخص پیش قدم ناشر جریده

« دی جرنل آف کومور » The Journal of Communes مدرس دار الفنون نیویارك بود و او بواسطهٔ چهارات تجارتی که داشت خبرهای اروپا و آسیا را درطرف مدت کوتاهی بدست آورده نشر می داد و بهمین جهت جریده اش اهمیت زیادی کسب کرد، خصوصاً در طبقهٔ تاجر پیشه که به خبرهای اقتصادی دنیای قدیم علاقهٔ زیادی داشتند

از روز نامه های مهم قرن نوزدهم یکی « نیویارك تائمز » New York Times است که در ۱۸۵۱ بواسطهٔ « هنری جروس ریمند » تاسیس یافته و « دی نیویارك وارلد » The New York World (۱۸۶۰) « نیویارك امریکن » New York American و « نیویارك جرنل » New York Journal منتشر شد و از جملهٔ جرائد هفته وار و مجلات قرن مزبور « دی اندیپندنت » The Independant (۱۸٤۸ هفته وار) « لیتریری دایجست » The Literary Digest (۱۸۹۰ _ ادبی) شهرت زیاد دارند

ترقیات جریده نگاری امریکا در قرن بیستم

در قرن بیستم جریده نگاری امریکا شکل نوی اختیار کرده در هر چیز خود از اکثر نقاط اروپا گوی سبقت ربوده زیرا در این مملکت که هر چیز آن تازه و مطابق آخرترین ترقیات علمی و فنی و تمدنی گردیده، مردمان آنجا شوق مفرطی به جرائد وجریده نگاری پیدا کردند

جرائد مهمی که درین قرن بوجود آمده عبارت است از « دی نیوریپبلك » The New Republic (۱۹۱٤) که مقالات آن جلب طرف توجهٔ عوام است « دی ایلوستریتد دیلی نیوز » The Illustrated Daily News (۱۹۱۹) که اولین جریدهٔ امریکائی است که با « دیلی میرر » لندن مقابله کرده توانست و

« تائم » Time (۱۸۲۳) که خبرهای مختصر هفته را بطرز بسیار دلچسپی نشر میکند .

« نیویارك تائمز » در ۱۹۱۴ مصور شده اما فقط درروز های یکشنبه تصاویر را نشر میدهد در ۱۹۲۷ درشهر نیویارك ۲۰۰ جریدهٔ روزانه درجهٔ اول و ۲۰۰۰ روز نامه وجریدهٔ عمومی و ۲۰،۰۰۰ مجلهٔ هفته ئی برای عوام وجود داشت که ازمجموع اینها (۴۱۱) صبحانه و(۱۵۳۸) شامانه و(۵۲۶) در روزیکشنبه نشری یافت اما در همین سال درتمام ممالك متحدهٔ امریکا ۱۴،۱۴۵،۸۲۳ نسخه روز نامه وجریدهٔ صبحانه و ۲۳،۸۲۰،۹۳۳ نسخه شامانه و ۲۵،۴۶۹،۰۳۷ نسخه چنان جرائدی وجود داشت که روزهای یکشنبه شایع میگردید مقدار کاغذیکه درهمان سال خاص برای جرائد ممالك متحدهٔ امریکا به مصرف رسیده، بر ۳،۷۵۰،۰۰۰ تن بالغ میگردد .

درالمان :

قدیمترین جریدهٔ که درالمان ظهور نموده، « فرانکفورتر پوست سایتنگ » Frankforter Post Zeitung نام داشت که در ۱۶۱۶ ازشهر فرانکفورت شایع شده تا ۱۸۶۶ دوام داشت .

پس ازان در ۱۷۱۰ « روستوکر سایتونك » Rostoker Zeitung تاسیس گردید

در قرن هژدهم هنوزهم جریده نگاری درالمان چندان ترقی نداشت چنانچه دران وقت تعداد تمام مطبوعات برلین از دو جریده تجاوز نمیکرد : یکی « فوسش سایتونگ » Vossiche Zeitung که در ۱۷۷۲ دایر شده و دیگر « شپینر سایتونگ » Spener Zeitung که در ۱۷۴۸ تاسیس ودر ۱۸۲۷ موقوف گردید. قرن نزدهم انقلاب فرانسه مطبوعات رادرالمان ترقی داده، جرائدزیادی بوجودآمد که

معروفترین آنها عبارت است از « اوپوزیتسیونس بلت » Oppositions Blatt که از وی بار نشر میگردید و « کرایزبلاتر » Kreis Blatter که جریدهٔ پرنس بسمارك (وزیر معروف المان) بوده ، مفت به مردم توزیع میگردید .

ترقیات جرائد المان در قرن بیستم :

جرائد المان در قرن بیستم ترقی بی سابقهٔ نموده و در سرتاسر مملکت یك نهضت تازهٔ پدید آمد اگرچه در آخر جنگ عمومی قدری از فعالیت جریده نگاران کاسته شد ولی با وجود آن المان درین فن از اکثر ممالك اروپا پیشی دارد . در سال ۱۹۲۸ در تمام المان ۱۰۰ جریدهٔ سیاسی وجود داشت که ۳۸ آن جداً و خاص از امور سیاست بحث میکرد علاوه برین ۲۴ آژانس خبر رسانی در برلین وجود داشت از مهمترین جرائدیکه درین قرن تاسیس یافته مجلهٔ « گرمانیا » Germania و مصور است که در ۱۹۲۷ دایر گردید در روز یکشنبه جرائد بسیار زیادی نشر یافته برخلاف روز دوشنبه فقط ۲ جریده منتشر میگردد . اشاعت چندین جریدهٔ المان از ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ نسخه تجاوز میکند .

در ایطالیا :

جرائد قدیم ایطالیا در شروع این قسمت (تاریخچهٔ جرائد) نام برده شده ، اما در حقیقت نهضت تازهٔ جریده نگاری در ایطالیا هم مثل اکثر ممالك اروپائی از قرن نزدهم آغاز می یابد خصوصاً از وقتیکه دولت جدید ایطالیا تشکیل یافته (نیمهٔ قرن نزدهم) قانون مطبوعات ایطالیا در ۱۸۴۸ ترتیب شده از همان وقت جرائد زیر اثر حکومت در آمدند. جرائد مهمیکه از آن وقت به بعد بوجود آمده اکثر آن تاکنون وجود و دوام دارد . مثل « کوریره دلا سیرا »

Courrière Della Sera و « پیوپل » People وغیره که درجای خود ذکر خواهد یافت

در باقی ممالک اروپائی نهضت جریده نگاری تقریباً در یک زمان یعنی در نیمهٔ قرن نوزدهم ظهور نموده و جرائد محترمه دران جاها بوجود آمد که شرح معروفترین آنها در قسمت « جرائد مهم ارور » خواهد آمد.

در مشرق

نهضت جریده نگاری در ممالک شرقی خیلی پسانتر شروع شده آنهم در چند مرکز مهم مثل ترکیه، مصر، هند و جاپان اما اکنون در اغلب نقاط مشرق زمین مطبوعات، داخل یک مرحلهٔ جدید ترقی بوده آیندهٔ بسی درخشان را در قسمت خاطراتشان میسازد　　ناتمام



بس است گل و لاله و نسرین　　از خاک برآید و در خاک خرامی
چون از بهار بروید زار تا بهم　　برخاک و حدان که تو از خاک برآئی
(سعدی رح)



يك قسمت از منظرهٔ غربی كابل

اصول قواعد تحقیقات فلسفهٔ

لغات والسنه

—۸—

ترجمه ونگارش جناب استاد قاری
عبدالله خان ملک الشعراء

در اندهٔ سابق نگارش رفت که علمای علم زبان پس از تفحص و تحقیق لسنهٔ مختلفهٔ عالم را بسه دسته قسمت نموده قاعده گذاشته اند که الفاظ وکلمات شعبه‌های مختلفه ازیکدسته با یکدیگر مختلط و مشابه میباشند نه با الفاظ شعبهٔ دستهٔ دیگر مثلاً الفاظ شعبهٔ ازدستهٔ ایرین با الفاظ شعبهٔ دیگر ازدستهٔ خود مشابهت دارد نه با الفاظ شعبهٔ که ازدستهٔ غیر ایرین باشد لکن اکثر الفاظ درین مقام بملاحظه رسید که ظاهراً عربی بوده و بدینجهت از دایرهٔ السنهٔ سامی اصلاً بدر نمیشود وباوجود آن لفظ مذکور درسانسکریت که ازشعبهٔ ایرین است نیز موجود بوده ولی این امر اتفاقی و ازتوافق لسانین اشمار میشود ازین قبیل است :

ذات : که لفظ عربی است ومرادش درسانسکریت ذات وجنت آمده اگر چه ذات دراصل مبدل از زاد است (رجوع به فصل د ن)

دینار : درعربی بمعنی طلای مسکوک ودرسانسکریت نیز بهمین معنی آمده و اصلاً لفظ دینار فارسی قدیم بوده وازفارس به عرب وهند نقل گشته.

ارم : درعربی نام باغ شداد است ودر [illegible] درسانسکریت [illegible] گویند

اوج دوعربی بمعنی بلندی است واوچ - درسانسکریت بهمین معنی آمده شاید پهلوی از عرب گرفته باشد یا در اثر نقل علم نجوم به عرب ازسانسکریت عاریه خواسته باشند.

شك عربی است ضد یقین ودراصل سانسکریت نیز لفظ شك بهمین معنی آمده لیکن درتمام مشتقات این لفظ درسانسکریت نون زیاده می آید و ازآنجمله است شنك که درمحاوره برج باشا نیز مستعمل بوده.

باد - ندا (۱) لفظ عربی است بمعنی انعکاس آوازکه درکوه یاگنبدهای بلند پیچیده وبرگردد ودرسانسکریت بمعنی آوازاست

بدن: عربی است ودرسانسکریت - بدن - بمعنی سر وصورت آمده.

صبح: عربی و - شوه - در سانسکریت بهمین معنی است

قبر: عربی ودرسانسکریت - سؤبهر - گویند

دوا: درعربی و - دؤا - درسانسکریت بیك معنی است

افعال

معلوم است سانسکریت علاقه و ارتباطی بازبان زندداردوژند درقرون قدیمه برسائر زبان فارسی تسلط داشته وفارسی موجوده باره ایست ازان که (زبان عوام بوده) مانند زبان برج باشا نسبت بما باوجودآن افعال این هردوآنقدر بایکدیگر درآمیخته است که هرگاه شخصی ماهر بهر دوزبان در پی تطبیق برآید شاید احتلاف درچند فعل محدود بماند اگر گویند صیغه های افعال درسانسکریت ۲۴ ودرفارسی موجوده - ۶ - صیغه است گوئیم زبان

(۱) درکتب لغت عربی - صدا - را بمعنی انعکاس صوت می و سند اما ندا بکسروضم نون و همزهٔ آخر بمعنی آوازکردن وخواندن آمده مترجم.

عوام چندان محل دقت نیست . گذشته ازین وسائط ؛ درین این دو رشته موجود بوده و با آنکه بقرنها ازهم دور افتاده اند باز هم صیغه و صورت افعال در هر دو خیلی شبیه یکدیگر واقع شده است مثلاً :

هست	هستند	هستی	هستید
استی	سته	هسی	ستهِ
	هستم	هستیم	
	هسمی	سمه	
بود	بودند	بودی	بودید
بهوتی	بهوتی	بهوسی	بهوته
	بودم	بودیم	
	بهوامی	بهوامه	

تنبیه ـ کتب دستور فارسی همه بیك آواز کلمهٔ « است » را حرف ربط میگویند ودر سانسکریت استی بمعنی هستی هست دانشمندان انگلیس والمان است را فعل ماضی ازاستن میگویند ودرانگلیسی« ار»درینمحل استعمال میشودکه درتلفظ آواز ر ـ ودرنوشته صورت ایس دارد که این را هم فعل میگویند ـ درلاتین ایست ـ ودریونانی است باتا ودر المانی است بدون ـ تا ـ استعمال میشود .

شاید درآثار عربی دانهای فارسی زبان دران مسامحه نموده حرف نگاشتند وهمانطورتا امروز در کتب دستورفارسی اطلاق حرف بران نمودندوکس ملتفت نگشت کهاست حقیقةً از دستهٔ فعل است نه ازحرف زیرا تمام اوصاف وخواص فعل دران موجود میباشد ازقبیل تصریف وغیره

مقائسه ضمائر:

۱ ـ ضمائر فاعلی ملاحظه شود باوجودیکه فارسی مروج زبان علمی نیست باز هم چقدر مشابهت باسانسکریت دارد.

اوداد	سوددت
آنها دادند	تی ددن
تو دادی	توم اد ده تهی ـ تو محفف است از (توانك)
شما دادید	یوئن اددت ـ در بین ء ـ وش قرب محرج است نون غنه که اکثر میم میشود حذف گشته ـ شما ـ گردید . ملاحظه شود که در صمائر مفعولی بشما ـ شده
من دادم	آهن اددم
ما دادیم	دیم اد دامه

۲ ـ ضمائر مفعولی

اورا داد	تن اددت
آنهارا داد	تان اددن
ترا داد	توام اد ده
شمارا داد	یشمان اددت
مرا داد	مام اددت
مارا داد	اسمان اد دامه

(۳) حالت خبری:

این پندت است	ایم پند توستی
اینها پندتانند	امی پند توسنتی
تو پندت هستی	توأم پند توسی
شما پندت هستید	یویم پند توستهه
من پندتم	اهم بند توسمی
ما پندتانیم	ویم پند توسمه

(٤) حالت اضافی

کار او	تسی کاریم
کار آنها	تی شام کاریم
کار تو	توکاریم
کار شما	یشماکم کاریم
کار من	مم کاریم
کار ما	اسماکم کاریم

اکنون از مقائسه در بین ترکیب افعال زبان فارسی وسانسکریت واحوال متعلقات افعال صرف نظرنموده محض فعلی چند از مصادر مختلفهٔ فارسی را با افعال مقابل آن از زبان سانسکریت مقائسه میمائیم چه مامردم از زبان سانسکریت کمتر اطلاع داریم وازین جهت به بیان ذیل اکتفا ورزیده بشرح و بیان چند صیغهٔ مضارع از فارسی وسانسکریت می پردازیم:

از استادن ـ ستادن: استد در سانسکریت ستها صیغهٔ حال است.

ستودن ـ ستاید فارسی ودرسانسکریت ستوتی صیغهٔ حال است .

فتادن ـ فتد ـ درسانسکریت پتتی صیغهٔ حال است .

آمدن ـ آید فارسی و درسانسکریت آیاتی صیغهٔ حال است .

باریدن ـ بارش فارسی و درسانسکریت ورشتی صیغهٔ حال آمده و ورش بمعنی بارش است .

بردن ـ برد و در سانسکریت بهرتی حال است .

بستن ـ بندد و درسانسکریت بندهن باندهنا آمده وبندهتی حال است وبندهه بندها شده

پزیدن ـ پزد فارسی و در سانسکریت پچتی صیغه حال است .

رسیدن ـ رسد پرسری بمعنی رسیدن و پرسرتی صیغهٔ حال است ـ شاید

پ دراصل کلمه بوده ودرزبان فارسی حذف شده یا اصلی نبوده در سانسکریت زیاده گشته

تپیدن ـ تپ ـ درسانسکریت تپ بمعنی گرم شدن ـ درخشیدن ـ سوختن آمده و تپتی حال است .

تابیدن ـ تاب ـ درسانسکریت ، تاب بمعنی گرمی و روشنی است و تاب یتی حال است

چشیدن ـ چشد ـ درسانسکریت چش بمعنی چشیدن واچوشیت بمعنی چشد و می چشد آمده .

دادن ـ دهد ـ درسانسکریت ددتی صیغهٔ حال است .

دانستن ـ درسانسکریت دو یا دا بمعنی دانستن هست .

دویدن ـ دود ـ دو ـ در سانسکریت دود هاو بمعنی دویدن هست . و دهاونی صیغهٔ حال می باشد .

زدن ـ زند ـ در سانسکریت هنتی بهمین معنی است و سابق مذکور شده که در سانسکریت زا ـ وها با یکدیگر بدل می شوند ـ و در ژند جن بمعنی زن آمده .
زادن ـ زاید ـ درسانسکریت جائتی صیغهٔ حال است .

زیستن ـ زید ـ زی ـ در سانسکریت جونی صیغهٔ حال است و ـ جو ـ بمعنی زندگی کردن .

شنیدن ـ شنودن ـ شنود در سانسکریت شرنونی بمعنی شنود و ـ شنومی بمعنی (شنوم) آمده .

کردن ـ کند ـ کن ـ درسانسکریت کرونی بمعنی (کند) و کرد بمعنی کن آمده
گرفتن ـ درسانسکریت گره بمعنی بگیر وگرنهائتی صیغهٔ حال است
گفتن ـ گوید، گوی درسانسکریت گدهیتی بمعنی گفتن هست وگدیتی صیغهٔ حال باشد

لیسیدن ـ لیسد درسانسکریت الیکشت صیغهٔ حال است

مردن ، مرد ـ درسانسکرت مریتی صیغهٔ حال ومرتك بمعنی مرده هست
آهیختن : درفارسی بمعنی کشیدن ودر محاوره مخصوص به کشیدن تیغ است .
آهیخته مضارع وآهته مخفف آن و نیز بمعنی کشیده شده . درسانسکریت ارهتی صیغهٔ حال است آرهت بمعنی کشیده شده ـ ازانجا که حذف (را) درفارسی وسانسکریت هردو آمده اتحاد لغت را میرساند

سرشتن ، سریشد، سرنش درسانسکریت ـ سرج ـ آمده ابدال در بین سین و جیم عمومیتی دارد

پیمودن ، پیماید ، پیمای ، درسانسکریت ـ ما ـ مأخذ آن بوده وماپتا ، ماپا شده ، که بواسطهٔ قلب هر دو لفظ باهم متحد میشوند .

مالیدن ، مالد ، مال درسانسکریت ـ مرد مأخذ مردیت آمده

دمیدن ، دمد ، دم درسانسکریت دهما مأخذ آنست

تنیدن ، تند ، تن ودرسانسکریت تن مأخذ است

خرامیدن ، خرام ، درفارسی رفتار با ناروکرشمه راگویند ودرسانسکریت کرم مأخذ آن آمده

خریدن ، خر ـ معروف ودرسانسکریت (کری) خریدنی راگویند

اینچنین است قیاس سائر احوال فعل ومتعلقات آن درفاسی وسانسکریت که ازسبب عدم اطلاع کامل بوسانسکریت ازتفصیل آن صرف نظر نموده شد.

باب حروف ـ الف

الف : درفاسی قدیم مفید نفی بوده ودرسانسکریت تاکنون ازبرای نفی می آید

فارسی قدیم		سانسکریت	
اجنبا	بیحرکت	ابهی	بی ترس
اخواستی	بی اراده	انت لی	بی بقا
امیر	آنکه هیچ نمیرد	امر	آنکه هرگز نمیرد
		اجت	چست چالاك که کس ازو چیز برده نتواند

ت

درالسنهٔ آسیا درجوهر تاقابلیت خطاب واحداست مثلاً : ـ

در فارسی میگویند: تو بودی	و در هندی میگویند توانک ابهو
ترا دیدم - یا - دیدمت	تؤن د درش
غلام تو یا غلامت	تؤ سیوکه

ج

در فارسی قدیم جیم مفید نسبت بوده و ازین جهت فریدون یك پسر خود را ایرج و دیگری را تورج نام گذاشت یعنی صاحب ایران و صاحب توران و این اثر از جیم در سانسکریت نیز موجود است مثلاً - ایر - آب - و نیرج منسوب بآب یعنی گل نیلوفر که در آب می روید و ازین قبیل است - آتمج - در سانسکریت بمعنی صاحب روح . طرفه آنکه در فارسی گل نیلوفر را آبو میگویند.

که

که - در فارسی از برای استفهام می آید مانند - کیستی ؟ و در برابر آن (کرسی) در سانسکریت آمده و در برابر تو کیستی ؟ یا که گفت اشیا - کوسی تؤن و توؤن که اکتهت میگویند .

ك در لفظ فارسی وقتیکه در آخر معنی اسما لاحق شود مفید نسبت میگردد و در اثر آن معنی فاعلیت پیدا میکند مانند بر دك ، یعنی لغز و چیستان ، که مطلب آن در پرده میباشد وچوشك (یعنی نوله) ازجوشیدن مشتق است و ازینجهت اورا چوشك گویند و ازین قبیل است در سانسکریت رکهشك و رکشك و اشتك و مودك وکندهك

وچنانکه کاف در فارسی از برای تصغیر می آید در سانسکریت نیز مفید تصغیر باشد مانند : کنیزك - سیاهك در فارسی و بالك تصغیر بال در سانسکریت کنه ...

درسالسکریت پیش ازکاف تصغیر نون هم می آید مانند کتهانك (به معنی خوردنی کلك) تصغیر کتها

میم

میم : درفارسی وسانسکریت ازبرای متکلم می آید مانند بودم درفارسی وابهوم درسانسکریت وبودیم درفارسی وابهوام درسانسکریت ومرا درفارسی و- مام درسانسکریت وغلامم درفارسی و (مم سیوکه) درسانسکریت

وچنانکه درآخر اسم عدد صفت در فارسی میم می آید درسانسکریت نیز می آید مانند: یکم - دوم وسوم وغیره درفارسی وپرتهم پنجم سپتم اشتم نوم دشم درسانسکریت

نون

درطبیعت نون معنی نفی وانکار مضمر بوده واستعمال - ن ، نه - نی -درفارسی عمومیتی دارد . اما درسانسکریت نه نس - ونر - برای نفی می آید اماس درفارسی به (ها) بدل میشود و- ر- اکثر حذف میگردد - رجوع بباب حروف)

واو

واو - درفارسی برای عطف و-وا- درسانسکریت برای تردیدمی آید که دربرابر آن یا درفارسی حرف تردید است وبتأمل ظاهر میشود که حرف تردید دربعض محل مفید عطف میگردد مثلاً درین جمله : ازیاران درآنجا شما بودید یااحمد - دگر هیچکس نبود یعنی (تنها شما واحمد بودید)

واودرآخر کلمات فارسی مفید معنی فاعلیت هم است مانند : هندو (متوطن هند) ریشو (صاحب ریش) شاشو معروف آبوآب دار یعنی گل نیلوفر

ی

درفارسی ازبرای نسبت میآید مانند ایرانی ، تورانی ، آبی ، خاکی ودر سانسکریت نیز مفید نسبت است مانندکابلی ، چینی ، کنی ، یکشی ، پاپی گاه درفارسی بعد ازیای نسبت نون زیاده میشود وهمچنین است درسانسکریت مانند سیمین ؛ آهنین درفارسی وکرامی وکرامین منسوب به کرام درسانسکریت .

حروف متفرقه

است را درفارسی حرف ربط گویند ودر سانسکریت استی حرف ربط است .

(رجوع به فصل افعال) گاه درفارسی هی درینموقع استعمال می شود . خواجه میفرماید :

ساقی اگرت هوای ماهی   جز باده میارپیش ماشی

(۱) ترکیب مقلوبی در فارسی عمومیتی دارد مانند : علم دوست ، خرددشمن زهرآب ، نوشاب .

همچنین است شیوع آن در سانسکریت مانند : نریم ساگر . دهرم مورت

(۲) ترکیب تشبیهی نیز درهردوزبان شایع است مانند : آهوچشم ، گلرخسار درفارسی وکمل لوچن مرگ نین چندرمکه درسانسکریت مند درفارسی باسم ترکیب یافته معنی صفت پیدا میکند مانند هنرمند ـ خردمند . وهمچنین است وند مانند خداوند . اما درسانسکریت وت مفید صفت باشد مانند دهن ونت بلونت .

بان در فارسی نیز ازبرای همین کاراست مانند : جهانبان ، مهربان ، پاسبان وازین قبیل است گنوان بدهیاوان دهنوان درسانسکریت .

الف ونون درفارسی برای جمع میآید مانند مردان اسپان وغیره . در سانسکریت جمع - نر - نیز درحال مفعولی نران می آید

ها : درفارسی علامهٔ جمع است مانند نرها - مردها ودرسانسکریت جمع - نر - نراه آمده

بر : درفارسی و - پر - و - اوپر - درسانسکریت حرف جرهست .

سان و مان : درفارسی برای تشبیه است مانند : اسان شیرحمله آورد - شیرسان نعره زد ودرسانسکریت - سمان بهمین معنی است و - سم - برابر را میگویند و - وان بمعنی مشابه است وچون س و - و - بهم ابدال می یابند هردورا متحد میتوان گفت . (رجوع بفصل سین)

سار : درفارسی ازبرای کثرت چیز درمکان میآید مانند شاخسار، کوهسار نمکسار ودر سانسکریت ادهکسار بمعنی کوهسار آمده چه ادهك بمعنی کوه میباشد

بار : در فارسی ازبرای کثرت میآید مانند رود بار، زنگبار، دراصفهان گلبار نام محله در قدیم بوده . درسانسکریت امبوبار جائی را گویند که آب بکثرت باشد و پشپ بار بمعنی گلستان آمده

بی : درفارسی وسانسکریت حرف نفی است مانند بی بهی درسانسکریت و بی ترس درفارسی که مرادف آن است

تر و ترین : درفارسی برای تفضیل میآید - ودرسانسکریت نیز بهمین معنی است وبطورفارسی سه درجه دارد مانند خوب ، خوبتر ، خوبترین درفارسی

و شبه شبه تر شبه تم

لگهو (خورد) لگهوتر (خورد تر) لگهوتم (خورد ترین)

شلاگئی (ممدوح) شلاگئی تر شلاگئی تم

نشتر: صاحبان فرهنگ فارسی نشتر - را ارنیش - میدانند بمعنی نوك تیز و - تر - را دران اشاره بآبداری پندارند. ولی درسانسکریت - نشت - بمعنی تیز آمده و درینصورت نشت تر - بمعنی تیزتر می شود وحاجت بتکلف نمی ماند.

مه -: درفارسی قدیم بمعنی بزرگ بوده و تاکنون شائع است و - مه آباد - مهتر، مهتری ازان ماخوذ باشد ودرسانسکریت بالفظ دیگر مرکب گشته بمعنی بزرگ می آید مانند:

راجه	مهاراجه
جن	مهاجن
آتما	مهاتما

کار: درفارسی برای فاعلیت یا صفت می آید مانند نیکوکار - بدکار - شیرین کار - ودر سانسکریت نیز بهمین معنی است.

سنار -	سورن کا
کمهار	کمبه کار

پس درفارسی و - پسا - درژند وپشچات درسانسکریت بهمین معنی است.

هم درفارسی بمعنی همدیگر وباهم آمده و - سم - درسانسکریت بمعنی باهم است (رجوع به فصل - ٥).

ایدر: فارسی است و - اتر درسانسکریت بهمین معنی است. (رجوع به باب الف متحرك)

این: درفارسی برای اشارهٔ قریب وضع شده ودرسانسکریت ای برای اشارهٔ قریب می آید.



ادبیات

قصیده

از طبع جناب عبد الغنی خان
زینکوگراف مطبعهٔ عمومی

کنون که هست مرا طبع همچو آب زلال — زمن مپرس تو شرح مفصل و اجمال
نیم کلیم ندارم سخن مثال کلیم — نیم ادیب ندارم کمال همچو کمال
نه همچو واعظ شهرم مبلغ و نطاق — نه همچو شیخ مرا هست ذوق قال و مقال
نه شاکیم تهٔ گردون ز زحمت ادبار — نه در تنعم و مشغول راحت و اقبال
نه وصف ابروی خوبان کنم به بیت بلند — نه سطر نقطه بگیرم کنایه از خط و خال
مرا به مبنی و منصوب نیست ادراکی — مرا چکار به ماضی و حال و استقبال
نیم ز ثابت و سیار و از نجوم آگه — ز جفر نیستم آگه و نیستم رمال
ندارم آرزوی دلبری که در گردن — فکنده طوق بود یا بپا کند خلخال
ندارم آرزوی جمع مال در خاطر — نه فکر آنکه زمین باشدم دو سه بیکال
ندانم علم زراعت بشوق بذرگری — نه باغبان شده ام بهر آبیار نهال
نه گشته ایم پروفیسری بعلم زمین — که گویم آز جبل الطارق و سویز کنال
نه هندسه نه ریاضی نه کیمیا نه فزیك — نه ذو فنون طباعت نه ماهر شمکال
مرا که نیست خبر ازگرام و اونس وگرین — مرا که نیست بیان سیر و چارك و مثقال
مرا که نیست بدل ماتم شب هجران — مرا که نیست بجان آرزوی روز وصال
دلا بجیب تفکر فرو به بر سر خویش — بچین ز باغ ترقی گل بهار خیال

ز شرق وغرب ببین در قبال سعی وعمل
که میروند به قطبین در جنوب وشمال

ببین به نقشهٔ دنیا ز آخر مغرب
نظر کشا و بیا تا بصوبهٔ بنگال

کجا است آه سحر تا ز دل غبار برد
کجا است اشك که شوید ز سینه گرد ملال

بیا بسیرت انسان و علم و فن آموز
چه سود گر بشوی حور وش پری تمثال

زسعی علم و عمل ساعئی مشو غافل
گهی زجهد ترقی فن مکن اهمال

سپورت فائده دارد قوی شود اعصاب
زتوپ ودنده وتینس زهاکی وفت بال

سپورت دورکند سستی وکسالت را
تن ضعیف شود چست وچابك وفعال

بیا چو سرو سهی راستی نما پیشه
زکجروی فلك هیچگه مرنج ومنال

چرا برای خدا مینهی بفردا کار
اگر برای نوامروز هست تاب ومجال

زرشتهٔ وطن خود ساز البسه را
بسعی تکهٔ کرباس را نمای چوشال

مکن به چینی کیمخت وقاشقار هوس
رسان بکاسهٔ جاپان بجدوجهد سفال

بخوان بصفحهٔ تاریخ نام مردانرا
بگیر زیرنظر کارهای خوب رجال

بدان امید که ازخواب میشوم بیدار
چرا گذشت مرا روز وهفته و مه و سال

چرا بزندگی خویش نازشی نکنیم
هزار شکر که داریم شأن استقلال

بکن بچشم ترحم نظر ضعیفانرا
اگر بقوت بازو شدی چو رستم زال

بشاهراه ترقی نمیرمی ایدل
قدم بصنعت اگر مینهی بدین منوال

زفیض مکتب عالی و طرز تعلیمش
زعلم طرف وجودت بساز مالا مال

ازین که سبحه شماری و گوشه بنشینی
زمن اگر شنوی واجب است بارعیال

بیا زگوشه نشینی گذر که خوش نبود
گهی زسعی ترقی مباش فارغبال

بود بحب وطن میل صاحب ایمان
مگیر خدمت این خاك را بخویش وبال

زشرق همت خودکن چوآفتاب طلوع
بعزم غیرت خود شو متین مثال جبال

بزیر چرخ نماندست کار ناشدنی
نمانده نزد بروزگار امر محال

بدار سعی بعمران خاك پاك وطن
مباش غره بمال ومتاع وحسن وجمال

براد لاوروم دانه باش همچو هزبر
بوقت معرکه دشمن بدان بمثل شغال

بعلم کوش که هر شب برات شود
بکوش تا شود هر روز اول شوال

برو بذیل عساکر دلیر همچون شیر
بکاخ بیشه مکن جا مباش همچو غزال

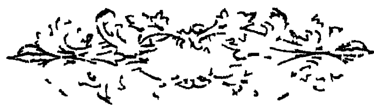
مشو بکوشش مال حرام آبله پا
بخور ز آبلهٔ دست خویش نان حلال

ببین به مرمی توپ وتفنگ زهر آلود
کشای چشم که طیاره میکشاید بال

خوشم که خدمت زیکوگراف دارم باد
که تا حساب کنندم بجمع اهل کمال

شد از ملازمتم بیست پنج سال که من
دمی نمانده ام ازسعی خویش دراغفال

کنون سوانح خود را بیان نمیسارم　　ز مر گذشت خودم نیست بحث قیل و مقال
حرا کنون صفت شاه نوجوان نکنم　　چرا خموش نشینم بگوشه همچون لال
شهٔ حوان و جوانبخت و حامی ملت　　خزینهٔ ادب و کان علم و جود و نوال
ببین به جبهه او نور نادری طاهر　　بجاه فخر زمین مهر آسمان جلال
شهٔ مربی علم و ادب محب وطن　　سکندر اختر و جم طالع و همایون فال
قدش مثال الف سرو راستی بادا　　قد معاند و خصمش خمیده باد چو دال
به بدر طالع او ایکهٔ خسوف مباد　　بآفتاب جلالش مباد رنگ زوال
بس ارمغان دعای شهنشهٔ افغان
عی تو اررهٔ اخلاص سار ـهٔ مقال



نکار بابشقی ی شود سعد طهور　　بدل به پاك شود کین اگر لی معکوس
، طهور الدین احمد پایماری



از مناطر قندهار ، باغ فرقهٔ عسکری

بهار

میرزا صائب اصفهانی

ای رخت شسته ترا از دامن مهتاب بهار — چشم مخمور تو گیرنده تر از خواب بهار
ابر خشکی است که در شوره زمین میگردد — با گل روی تو شادابی مهتاب بهار
مستی چشم ترا رطل گران حاجت نیست — بی نیاز است ز افسانه شکر خواب بهار
برق خار و خس تقوی است شکرخندهٔ گل — سیل ناموس بود چهرهٔ شاداب بهار
پیش از آن دم که خزان زرد کند رخسارت — آب ده چشم ز خورشید جهانتاب بهار

. . . .

جگر سوختهٔ لاله خبر می بخشد
صائب از شعلهٔ دیدار جگرتاب بهار

از طبع جناب استاد قاری عبدالله خان
ملک الشعرا

ای بر از گل زرخت دامن مهتاب بهار — صرف زیبائی تو رنگ گل و آب بهار
اینکه بر چهرهٔ گل مینگری شبنم نیست — محو رخسار تو شد دیدهٔ پرآب بهار
گرنه از شرم فروغ در گوش توگداخت — آب گردید چرا شبنم شاداب بهار
میکند از رخ و زلفت گل و سنبل خرمن — بسکه آورده بهم حسن تو اسباب بهار
جلوهٔ خط چقدر رونق حسن وفزود — میتوان گفت که این سبزه بود [illegible] بهار
بلبل از نشهٔ او سرخوش و نرگس مخمور — تا که در ساغر گل ریخت می ناب بهار
ابر [illegible] گریهٔ زاری بهوایش دارد — [illegible] بهار
سیل این دشت از ان [illegible] خود را موجست — [illegible] بهار
داغهای جگر لالهٔ خونین بنگر — [illegible] اری خونی از دل بیتاب بهار

دوش [illegible] بود جلوهٔ گلشن قاری
دامن گل میکشی [illegible] شب مهتاب بهار



شعر العجم

حصۀ سوم

مصنفۀ مولانا شبلی نعمانی مرحوم

ترجه ونگارش جناب سرور خان گویا

— ٤ —

ملك الشعرا فيضی

شعر فارسی در عرصۀ مدیدی که عبارت از ۶۰۰ سال باشد در کشور پهناور هند تنها دو شاعر مسلم و مقتدر دیده است که اهل زبان هم توانائی و اقتدار آنها را تسلیم کرده اند این دو شخص مبرز و ممتاز خسرو دهلوی و فیضی دکنی است.

مرزا صائب اصفهانی درغزلی که باستقبال فیضی رفته درمطلع آن میگوید:

این آن غزل که فیضی شیرین کلام گفت — در دیده ام خلیده و در دل نشستهٔ

علی نقی کمره شاعر شهیر ایران قصیدۀ بالغ بر ۳۵ بیت در مدح فیضی سروده از اصفهان بهند فرستاد چند بیت ذیل اران قصیده است:

نظر افگند برنظم امورم پرتو فیضی — ابو الفیض آن گزین اکبرو شیخ کبیر من

اگر هستم مجیر اندرسخن او هست خاقانی — . . . .

کیم با او رسد در شاعری دعوای همچشمی — که درین خانقاهم من مرید و اوست پیر من

متأسفانه شهرت فیضی در شعر سایر کمالات او را تحت الشعاع گرفته است چنانچه میگوید: «امروز نه شاعرم حکیمم» شهرت فیضی در شعر و ازبین رفتن آثار و تصانیف علمی او این دعوی را بی دلیل کرده است آنچه راجع بافکار و آرای مذهبی این شاعر معلوم می شود، حد مهمۀ آن همان افتراء و اتهامات شدیدیست که بدایونی بی دردانه بر او بسته است با این هم صاحب نظر درین غلط و باطل خط وخال حقیقت را دریافته میتواند اما درین مختصر موقع قضاوت نیست.

فیضی اصلاً عرب است اسلافش در یمن سکونت داشتند، شیخ موسی که جد پنجم اوست وطن خود را ترك گفته بعزم سیاحت برآمد رفته رفته بولایت سند رسید و در قصبهٔ ریل رحل اقامت افکند و متاهل گردید در قرن دهم هجری شیخ خضر جد فیضی از یمن رخت سفر بسته بناگور وارد شد و به خانمی که عربی نژاد بود ازدواج نمود از بطن این خانم شیخ مبارك پیدا شد فیضی نونهال همین نخل کمال است شیخ مبارك شخص جلیل القدری بوده در علوم ظاهر و باطن رتبه و مقام بلندی داشت و تفسیری به اسلوب تفسیر کبیر در چهار جلد نوشت و منبع العیون نام گذاشت شیخ بی اندازه سیر چشم وقانع بود از طرف حکومت شیرشاهی گاه گاه بمراتب و مناصب اورا تکلیف میکردند اما شیخ درین موارد از استغنا کار گرفته تن بتکلیف در نمیداد ابوالفضل در آئین اکبری سوانح حیات اورا به تفصیل ذکر کرده است. شیخ مبارك از ناگور به گجرات و از گجرات به آگره آمد و دران جا بر کنار دریای جمنا در قرب منزل میر رفیع الدین حسینی اقامت اختیار کرد و در همان جا ازدواج نمود و اولاد زیادی خداوند باو عنایت کرد، فیضی از همه فرزندان او بزرگتر است درسنه ۹۲۵ هجری متولد گردیده تعلیمات ابتدائی و نهائی را از پدر خود تحصیل نمود بدایونی در شرح حال خواجه حسین مروی می‌نویسد: که فیضی از و تربیت یافت خواجه حسین مروی از خاندان شیخ علاؤالدولهٔ سمنائی بود علم معقول را از ملا عصام الدین و علوم دینیه را از شیخ ابن حجر مکی تحصیل کرده بود در شعری و انشاپردازی و حسن تقریر و ظرافت و بذله سنجی یگانهٔ عصر خود بود بامر و فرمایش اکبر جلال الدین ترجمهٔ سنگهاسن بتیسی را به نظم فارسی شروع کرد مشارالیه درسنه ۹۷۹ هجری وفات یافت از جملهٔ داء طله (۱) عادهٔ تاریخ وفات اورا فیضی استخراج نمود

(۱) عدد (دام ظله) بحساب (۹۸۰) میشود اما مولا. شبلی وقتش را در ۹۷۹ تصریح کرده. شاید (دام ظله) پارهٔ از قطعهٔ تاریخ بوده وعدد باب را بر ان معمیه کشیده. وفات او در ۹۸۰ واقع شده و مولانا مسامحه کرده باشد - مترجم.

ولی بدایونی ننوشته است که فیضی کدام فن را ازخواجهٔ موصوف آموخته لیکن گمان میرود که فن شعررا فرا گرفته باشد. فیضی چون به سن شباب رسید دامنش ازگلشن فضل وکمال پر ازگل بود ولی سوء اتفاق مدت مدیدی او را به مصائب عجیب وغریبی مبتلا داشت داستان آن طولانیست چون دلچسپ و فریباست ازان صرف نظر نمیتوان کرد :

شیخ مبارك اگرچه اصلاً خودش حنفی بود اما باپیروان مذاهب مختلفه اختلاط وامتزاج میداشت دران عصر فرقهٔ مهدوی بغایت مطعون خلایق بودند شیخ از ملاقات ودید وبازدید آن ها هم مضایقهٔ نداشت لذا در تودهٔ عوام شهرت یافت که شیخ را فضی ومهدوی ودهریست از سؤ اتفاق درسنه ۹۷۷ هجری که سال چهاردهم جلوس اکبر است شیخ از گوشهٔ عزلت برآمده بغرض افادهٔ عام برمسند تدریس نشست دردربار اکبر شیوخ وعلمای علام که شیخ را به نظر خوب نمیدیدند به اتکاء وهمدستی آنها اهل دربار خواستند که شیخ را مزاحم شوند یکی ازان هم بیم شب ترسان ولرزان نزد فیضی آمده گفت همه امرای دولت به مخالفت شما برخاسته‌اند مصلحت آنست که شیخ را باخود گرفته فرار نمائید وقتی که این موقع گذشت باز آمدن سهل است فیضی متوحش شده نزد پدر آمد شیخ مبارك بیك استقلال مزاج وثبات قدم جواب داد که من از جای خود به جائی نمیروم هرچه شدنی است خواهد شد لیکن فیضی بدرجهٔ حواس باخته بود که شمشیر کشیده گفت شما مختارید بروید یا نروید من فورا خودرا میکشم مهر پدری شیخ را مجبور بحرکت ساخت ابو الفضل را از خواب بیدار کرده هرسه از خانه برآمدند وبدون اراده روان شدند درراه یکی ازاحباب بیاد فیضی آمده نزد او شتافت .

این ورود ناگهانی صاحب خانه را بوحشت انداخت بنابرین از انجاهم برآمدند ابوالفضل میگفت باز گردیم اما فیضی منظور نکرد بلکه خانهٔ شخصی را مأمن خود پنداشته یکسره بسوی خانهٔ او شتافتند، صاحب خانه از ورود آنها خیلی اظهار مسرت نمود دوروز مهمان او بودند درین وقت مخالفین از فرصت استفاده کرده اکبر را برعلیه آنها رانگیخته فرمانی از حضور صادر کردند که جمله افراد خانوادهٔ شیخ بدربار حاضر شوند یساولان شاهی بمنزل شیخ مبارك رسیدند واطراف خانه را محصور نمودند أبوالخیر برادر کوچك فیضی در خانه بود اورا بدست آورده بحضور پادشاه بردند مخالفین از بهر تحریك اکبر موقع خوبی یافته گفتند اگر در دل شیخ کدورت وتیرگی نمی بود چرا خود را مخفی نمود، اکبر از مخالفت وشدت انتقام شان حس نموده ترحم فرمودو برجال دربار گفت دشمن چون یك غریب منزوی کشتن چندان حسنی ندارد، شیخ اغلب اوقات جهت سیر وتفرج بیرون می رود حالا هم شاید جای رفته باشد این طفل بیچاره (ابوالخیر) را چرا آوردند غرض ابوالخیر رها گردید، محافظین هم از خانهٔ شیخ برخاستند درین وقت مخالفین اخبار جعلی از زبان پادشاه انتشار دادند که شیخ مبارك وفیضی از مغضوبان بارگاه هستند چند روز بعد میزبان هم بنای بی اعتنائی گذاشت، شیخ به تردد واندیشه افتاد که مبادا صاحب خانه ایشان را دستگیر کرده باسارت ندهد لذا در وقت شب بایك بی سر وسامانی ازخانهٔ او برآمدند اتفاقاً باشاگردی درراه برخوردند واوبخانهٔ خود ایشان راجای داد ولی از جانب مشارالیه هم اطمینانی نداشتند بالاخره ازین شهر هم فرار را مناسب دیدند فیضی بتغیر لباس از شهر خارج شده نزد امیری که باو سابقه قدیمی داشت رفت، امیر ورود اورا باعث افتخار خود دانست چندنفر افراد ترك را با اوهمراه کرده تاشیخ راهم درانجا بیاورند فیضی نیم شب نزد پدر وبرادر رسیده مژده داد همگان

تغییر لباس نموده ازبیراهه میرفتند تا بمنزل امیر رسیدند ده روز تمام بخاطر جمعی گذشت اخیراً مخالفین امیر را دستگیر کرده بدربار آوردند بنابران ازین جا هم فرار نمودند درانثنای راه بباغی رسیده درانجا برای تنفس و استراحت قدری مکث نمودند از سوء اتفاق دستهٔ جواسیسی که بتلاش وجستجوی شیخ هر طرف میگشتند نزدیك باغ اقامت داشتند شیخ ازین قضیه واقف شده ازین جاهم بایك تردد و اضطراب روان شد درعرض راه باغبانی آنها را شناخت داداری نموده بخانهٔ خود برد باغبان برای استمالت قلوب وتشفی خاطر آنها گفت تا من زنده هستم کسی برشما آزار وتکلیفی نخواهد رساند ولی اشرهٔ شیخ تردد و اندیشه را نشان میداد بنابران هرسه را بیك خانهٔ نهانی برده ازانظار مخفی نگهمیداشت تا باطمینان تمام استراحت کنند یك ماه بدین صورت گذشت چون درین وقت اکبر بفتحپور می بود فیضی ازآگره بفتحپور رشتافت تا برای رهائی خود وسیلهٔ بدست آرد امابخت ناساز درین جاهم باوهمراهی داشت ازیاس ومصائب خود نالیدن گرفت تایك از رجال دربار که شمری روشن و نهادی نیکوداشت بحالش رقت نموده فوراً بدربار رفت وبدون مراعات آداب ومراسم دربار شاهی بایك لهجهٔ نی با کانه اجزت بیان خواست اکبر گفت خیرباشد چه رو داده ؟ امیر واقعه راسراپابیان نمود اکبر گفت از اصل قضیه هم اطلاع داری ؟ تمام علمابسوء عقیدهٔ او محضر نوشتندمرا آرام نمیگذارند واصرار دارند زهرچه که باشدخانوادهٔ شیخ مبرك گرفتار آمده سزایابند من ارمحل اقامت شیخ مسبوقم (این را گفته خانهٔ رکه درآن بنهان بودند نشان داد) لکن دیده ودانسته طفره میزنم فرداشخصی برود وشیخ را بدربار بیاورد .

فیضی ازین واقعه اطلاع یافته سخت پریشان شد شبا شب باضطراب تمام نزد پدرآمد همان وقت تغییر لباس نموده از خانه بیرون شدند کیفیت مصیبت وپریشانی را که درین موقع بآنها دست داده است ابوالفضل

در آخر منشاءآت خود آورده است.

خلاصه به ویرانهٔ رسیده پناه گزیدند اما میدانستند که پادشاه شخصاً سر لطف و مرحمت دارد بنا برین رفتن پای تخت اتفاق نمودند تا شاید برای نجات ازین قضیه و رسیدن بدربار شاهی وسیلهٔ فراهم شود لذا به نزد امیری از امرای دربار که سابقه و آشنائی به او داشتند رفتند، امیر گفت اگر در آغاز وقت میآمدید معامله سهل و آسان بود اکنون خاطر پادشاهی را از جانب شما غبار یست بودن شما درینجا مناسب نیست پس برای سواری آنها عرابهٔ تهیه کرد و هرسه را بسواری عرابه بقریهٔ فرستاد اتفاقا رئیس همان قریه مخالفتی از قدیم با آنها داشت شیخ مبارك از بیم از آن ده نیز بیرون شده بقریهٔ دیگر رفتند درین جا هم با یك نفر شریر و مفسد دچار شدند ناچار باز به آگره مراجعت کردند درمنزل یکی از احباب سکونت اختیار نموده دو ماه درین جا اقامت گزیدند صاحب خانه مردی روشن ضمیر وپاك طینت بود درین فرصت چند نفر دیگر هم طرفدار وهوا خواه شیخ پیدا شدند بالاخره در سنه ۹۷۰ هجری مورد اعزاز شاهی واقع گشتند اکبر جلال الدین بمهربانی بسیار امر باحضار آنها داد طبیعت ابو الفضل که تاکنون هم بآزادگی و بی پروائی خو گیر بود از حاضر شدن بدربار ابا ورزید فیضی رفت واز نوازش شاهانه فیض یاب برگشت (۱) وقتیکه ابو الفضل در آئین اکبری این وقعه را شرح میدهد نهایت خوشی وانبساط نشان میدهد و بی اختیار این رباعی از دلش تراوش میکند:

ای شب نه کنی آنهمه پرخاش که دوش　　　راز دل من حدیث مکن فاش که دوش
دیدی چه دراز بود دوشینه شبم　　　هان ای شب وصل [illegible] که دوش

تجمل و شکوهی که از آستان اکبری بفیضی رسیده و نظر براینکه پادشاه

---

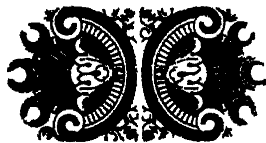
(۱) تمام این تفصیلات را ابو الفضل در آئین اکبری [illegible] که از حاضر شدن فیضی بدربار [illegible] اکبری بحث نموده و میگوید [illegible] حاضر شدن فیضی بدربار روی داد [illegible] مختصر [illegible]

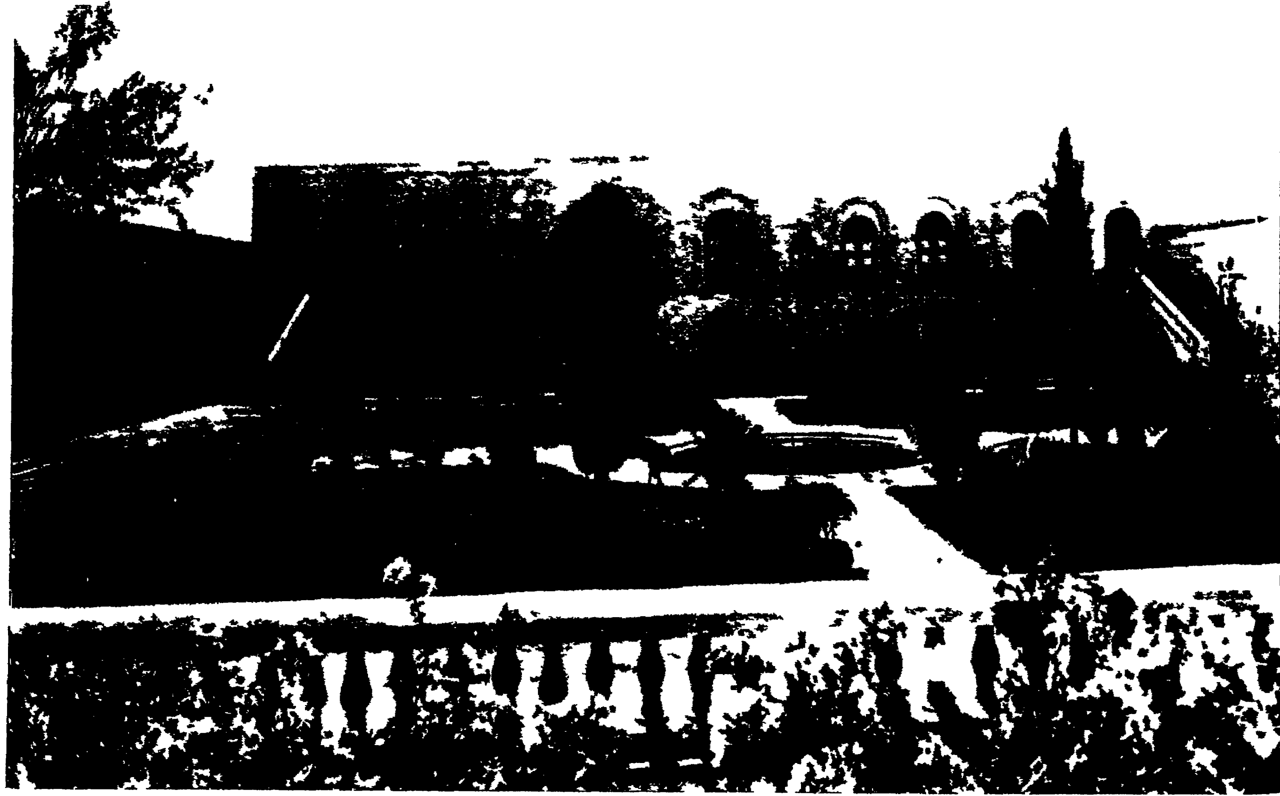
دراو دیده و موجب زیادتی حسد مخالفین او گشته و خدماتی که از دربار باو حواله شده است همه را خود فیضی یك بیك درقصیده شرح میدهد وما جسته جسته اشعار متعلق باین واقعه را درینجا نقل میکنیم :

سحر نویدرسان قاصد سلیمانی — رسید همچو سعادت کشاده پیشانی
مبشران سعادت نداکنان ، که بخوان — نجات نامهٔ خود ای حزین زندانی
مرا نظاره اش ازدور ، بیقراری داد — چه بیقراری باصد قرار ارزانی
به بوسه کردم پایش فگار ، ازان غافل — که کار گردد دشوار در قدم رانی
شدم سوار سبك گام توسنی چالاك — که گردی از مردانش سپهر جولانی
خبر بیارگهٔ شهریار شد کانیك — رسید بر در فردوس مرغ بستانی
خطاب شد که تلطف کنان رسانندش — به آسمان سعادت ز تیه ظلمانی
نخست بوسه زدم خاك آستان یعنی — به چشمه سار رساندم شفاه عطشانی
اشاره رفت که درپیشگاه محلس انس — شگفته دل بنشینی وشوق بنشانی
به پیش پایهٔ اورنگ شاه بنشستم — زبان ناطقه لب ریز درثنا خوانی
بگونه گونه تفقد شهنشهم بنواخت — که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی
بگفت خبر وعلم ازقلم بکش کاین رور — مسلم است ترا کشور سخن رانی
زبان نکته محبان که دربدائع نظم — فرزدقی بتوار زانی است وحسانی
رسید حکم که ازنکته سنجی شعرا — به عرض ما برسان آن قدرکه بتوانی
زبان‌وری که دگر با تو درسخن پیچد — منزدبدست ادب گردنش به پیچانی
چه گویم آن که رلطفش چه طرف بربستم — زهرچه لازمه خانی است وترخانی

یك نوع منصب بود

(ناتمام)





از مناظر قندهار طرز عمارت قدیمهٔ شهر

ادبیات پشتو

ترجمه و نگارش جناب امین الله خان زمریالی

سپوږمۍ سره راخیژه

چه زما جانان د تورو غرو منزل کوینه

ای مهتاب طلوع کن که جانان من بر فراز کوهای سیاه سفر دارد .

یعنی جانان من در کوها ودره های تنگ و تاریك سفر می نماید ای مهتاب طلوع کن وروشنی خود را نثار جانان من کرده اورا همراه ورهبر شو .

ترلویو غرودی الونیاکړم (۱)

سپینی سپوږمۍ ته سلام کړه سلام بکړمه

ای کسیکه کوهای بزرگ را میان من وجود حائل ساختی به ماهتاب سلام کن ومن هم سلام میکنم . (تا بدینوسیله سلام های خود را بیکدیگر رسانیده باشیم) .

نن می په ځیره ځیره ګوره

صبا به پټه یم د کډو په ګرزونه

امروز بدقت مرا تماشا کن چه فردا بواسطه کوچ وبارگرد آلود خواهم بود .

معشوقه چون کوچی است بعاشق خود میگوید امروز بیا عثیکه استراحت و آرام دارم سیمایم شگفته وطراوت اندود است خوب بدقت مرا ببین زیرا فردا

---

(۱) الونیا دورکردن وماورای چیزی ازخود وکلمهٔ « یار » که غیر کتابی و مصطلح عوام است برای این لغت خوب افادهٔ معنی می کند چنانچه می گویند یاردریا یاروطن وغیره .

مصروف کوچ وبار بوده گرد آلود خواهم گشت .

د ما ز دیگر ز بر یه لمره

په روغو وایه دزنځورو سلامونه

ای آفتاب زرد رنگ شامگاهان به آنانیکه تندرست و دارای سلامت مزاجند سلام دردمندانرا برسان .

عاشق آفتاب را که مشرف بغروب است مخاطب ساخته میگوید چون توهم بمانند بیماران چهرهٔ زرد و کهربائی داری سلام مرا به دلبر بیدرد برسان واز چهرهٔ افسرده وحزن آور من باو حکایت کن

د تورو جنګ وای ما بګړی (۱)

د نصیب جنګ دی وارخطا ولاړه یمه

درمعرکه جنگ کردن با شمشیر برد من سهل است ولی با نصیب و تقدیر مقابله نمیتوانم از آن رو واله وحیرانم .

کاشکی زما د مونګل باز سی

د زړه کمری به د ر کوم تا به ساتمه

ایکاش باز دست آموزه بودی تا به ... د ی د ل ترا پرورش میدادم .

دیدن د یار د و سیما نه دی (۲)

نه به په مور سی نه به وړی بارونه

(۱) ازین ست شجعت ا ات ... بحول ... می شود چه شمشیر وجنگ ر ... ر ء دی شمرده .

(۲) ازحباب ... شما

دیدن روی دوست چو بیموسی هوس ... روی به رفع جوع و ... راد سعر شود

دیدار دوست گویا پیمانه کردن باد است زیرا نه کسی ازان سیر و نه اندوختهٔ ازان حاصل شد نیست .

په درست جهان بدی ورنکړم
وطنه هیڅری دی ساری نو ینمه

ای وطن ترا بگیتی هم معاوضه نخواهم کرد زیرا که گیتی عبارت است ازین عالم اما تو عالم دیگری .

خوانانو یو تر بل جاریږی
مادمجلس خوانان لیده چه خواری سونه

برادران باید عهد انس و الفت را استوار دارید و با یکدیگر محب و مهربان باشید زیرا دیدم که بسا اقربا و ردیکان بخاك ماوا گزیدند.

په او ستلو صرفه مکړه
نجنو پیغور راکی چه یاردی امی سونه

در فرا گرفتن علم کوشش نما و دقیقهٔ را بدون تحصیل مگذران چه دختران قبیله بمن طعنهٔ بی سوادی ترا میرسد

د مسافرو کاغذ راغی
ملائی وائی اشکی لارنه راکوینه

نامهٔ سفرکردهٔ من رسید ولی باران اشك مجال شنیدن آنرا از من سلب نموده .

قلم به مات گوتی به پری کم
کاغده تاکه آشنانه وژ راونه

ای نامه! تو باید قطرات اشك ار دیدگان محبوبم ببری ورنه قلم را شکسته و انگشتان ازمن نخواهد بود

ما به کاغذ ورته لیکلی
باد بیوفادی دپاوړی کاغذونه

من برای دلدار نامه می نوشتم ولی چکنم که باد بیوفا است وکاغذ نمی برد

چه په وطن ورسی کاغذه
اول ترجارسه بیاپی وایه سلامونه

ای نامهٔ من! هنگامیکه بوطن برسی بس ارطواف پر سوز و دستبوس او سلام های عاشقانه مرابه محضرش تقدیم کرده باش.

کاغذ دی راغی ته را نغلی
زه دی نوخه‌کم بیدید نه سلامونه

نامه ات رسید ولی جای ترا نمیگیرد سلام دور ار دیدنت بحال من چه فرق میکند.



دانش

از طبع جناب محمد سرور خان
صبا عضو انجمن

بزن دست همت بدامان دانش   برآور سری از گریبان دانش
ز آسیب خار جهالت حذر کن   گلی در کف آور ز بستان دانش
بغواصی همت و عزم عالی   گهر برکش از بحر عمان دانش
بجز سعی هرگز دلیلی ندارد   رسیدن بمعراج ایوان دانش
تب و تاب از ذره آموز آخر   پی وصل خورشید تابان دانش
در اقلیم نام آوری و سعادت   مکن کسب عزت ز فرمان دانش
بیاور بکف رنگ و بوی ترقی   چو گل از بهار گلستان دانش
مکن دشمنی با خود از جهل ایدل   بجان باش از دوستداران دانش
سراغ بلندی و اقبال هستی   بفرمای از هوشمندان دانش
بعشق عروج وطن باش بیتاب   که اینست درس دبستان دانش
جهان عرصهٔ جلوهٔ زندگانیست   به همت بنوش آب حیوان دانش
چو پروانه ات هر زمانی ضرور است   طوافی به شمع درخشان دانش
رسد است دانشوران تا بگردون   تو هم جلوهٔ کن بکیوان دانش
نگردد قرین غبار فلاکت   چو آئینه شد هر که حیران دانش
بدانش اگر صرف هستی نمائی   ندارد زیان ای عزیزان دانش
ترا زندگی جز بدانش محال است   بفرمودهٔ نکته سنجان دانش
به شکرانه راحت و عز کشور   بدانش نکو شد یاران دانش
توان یافتن افتخار دو عالم   بعزم متین و ز فیضان دانش
ز سر وی همت به بها سمارا   به طارهٔ تند جولان دانش
ز مال و متاع منفعت می نماید   هر انکو بشد عاشق شان دانش
کنون بگذر از تلخی حنظل جهل   ترا می‌سزد شکرستان دانش
کند همسری مور با مهر تابان   رسد گر بوصل سلیمان دانش
وطن از زراعت شود سبز و خرم   بگوهر فشانی نیسان دانش
بود تازه و سبز و شاداب دائم   نهالی که سر زد ز باران دانش
فروغ تجارت ترقی صنعت   بود حاصل باغ و بستان دانش
کجا برخورد تاجر از مال و مکنت   اگر در کفش نیست میزان دانش
دوچندان شود رونق و فر صنعت   ز راه کار نازک خیالان دانش

پی اوج این کشور رشک گلشن
سزد گر (صبا) شد ثناخوان دانش

پند بفرزند

ازآثار استاد سخن
حضرت نظامی

ارسالی جناب عبدالطیف خان
گلنگاری محصل افغانی در ترکیه

ای چارده ساله نور دیده
وی گلبن سبز نو دمیده

آنروز که هفت ساله بودی
چون گل به چمن چولاله بودی

اکنون که بچارده رسیدی
چون سرو،باوج سر کشیدی

غافل منشین نه وقت بازیست
وقت هنر است و کارسازیست

دانش طلب و بزرگی آموز
تا به نگرند روزت از روز

جائی که بزرگ بایدت بود
فرزندی من ندارد سود

دولت طلبی، سبب نگه دار
با خلق خدا ، ادب نگه دار

خواهی نرسد ترا زوالی
از ترس خدا مباش خالی

وان نقش طلب زروی حالت
کز کرده نباشدت خجالت

گردل دهی ای پسر برین پند
از پند پدر، شوی برومند

در شعر مپیچ و درفن او
چون اکذب اوست احسن او

زین فن مطلب بلند نامی
کین ختم شدست بر (نظامی)

نظم ارچه بمرتبه بلند است
آن علم طلب که سودمند است

در مکتب حکمت قیامی
میکوش بخویشتن شناسی

تو شرح وجود خود بیاموز
کین معرفتیست خاطر افروز

پیغمبر گفت « علم علمان
علم الابدان ، علم الادیان »

در ناف دوعلم ، بوی طیبست
وین هر دو، فقیه یا طبیبست

میباش فقیه طاعت آموز
اما نه فقیه حیلت اندوز

میباش طبیب عیسوی هش
اما، نه طبیب آدمی کش

گر هر دو شوی بلند گردی
پیش همه، ارجمند گردی

میکوش بهر ورق که خوانی
کان دانش را تمام دانی

پالان گریشی بغایت خود
بهتر ز کلاه دوزی بد

با آنکه سخن بلطف باب است
کم گفتن این سخن صواب است

گفتن ز من، از تو کار بستن
بیکار نمی توان نشستن



نگارش جناب غلام جیلانی خان
جلالی عضو انجمن ادبی

یادی از شوکت غزنی

قبل از انکه ما به نگاشتن تاریخ (مدنی) غزنین «که بعد از انجام تاریخ هرات درنظر است» مستقیماً شروع کنیم درینمورد از فرصت استفاده نموده مختصراً بذکر بزرگترین جامع، دارالعلوم ودارالکتب قدیم آن می پردازیم :

گرچه فاضل محترم شهزاده احمدعلیخان درانی مدیر انجمن درمقالهٔ منتشرهٔ خود «یادی از فضلای غزنی» باستناد قول امین رازی این شهر را علاوه برداشتن رباطها وخانقاهای بی شمار ودیگر ساختمان های باشکوه که جهة غربا ومسافرین تعمیر شده بود در عهد غزنویها دارای دوازده هزار مدارس ومساجد نشان داده است اما بنده عجالةً نظر بهمان معذرتیکه فوقاً عرض کردم درین مقاله فقط همین قدر میتوانم که ازجامع ودارالعلوم و یك کتاب خانه بزرگ سلطانی آن اجمالاً ذکر کنم :

مؤرخین ما بعد از سقوط اولی غزنین (که بدست علاوالدین حسین غوری دراواسط قرن (۱۲) مسیحی اتفاق افتاد نظر بفقدان آثار که آنهم باساختمان

قشنگ وزیبای این شهر تاریخی وطن طعمهٔ حریق شد) ازساختمانهای آن شرح مستوفای نمیدهند بلکه بعضیها کیفیت ساختمانهای فنی آنرا مسکوت عنه گذاشته ورخی بیك ذکر مختصری اکتفا نموده به تحریر وقایع می پردازند، ازانجمله ابن اثیر که ثقه ترین مورخ ما بعد از سقوط غزنین است در جلد (۹) تاریخ « الکامل » خود راجع باین زمینه تنها همین قدر می نویسد:

زمانیکه سلطان « یمین الدوله والملة محمود » ازفتح قنوج وکشمیر فراغت یافته باغنایم بسیاری از قسم طلا، نقره، جواهر، فیلها وسامان دیگر « مورخ مذکور مقدار هر کدام ازین غنایم را هم معلومات داده » بغزنین بازگشت، در سال ٤٠٧ هجری جامع بزرگ غزنین را بنا کرد (۱) که نظیرش شنیده نشده بود.

لهذا اگرچه این جملهٔ ابن اثیر « که نظیر این شنیده نشده بود » درحدذات خود جامع است اما باز هم ازاجمال مذکور هویت تفصیلی آنرا نمیدانم ازآثارمؤرخین غربی که تاحال بمطالعه نگارندهٔ این سطور رسیده ودرین موضوع ذکری نموده تنها آثار تاریخی سارجن ملکم وموسیو بارتولد وانسای کلو بیدیای جدید فرانسه است که اول الذکر نیز در تفصیل اینموضوع تقریباً با مورخ « الکامل » همسنگ است زیرا اوهم این قدر میگوید:

(محمود) درین تعرض خود باستثنای فتح قنوج چندین قلاع وشهر های دیگری را هم فتح نمود وچون بغزنین عودت نمود غنائمیکه مخصوص بیت المال وحصهٔ سلطان محسوب شد تنها ۲۰ ملیون درهم وجه نقد و ۵۳ هزار برده وسه صدو پنجاه فیل ومقدار کثیری ازجواهر بود که تعین قیمت آن مشکل است ولی مقدار غنایم لشکریان از حصهٔ سلطان بیشتر اشتهار میرفت ـ سلطان این

(۱) تاریخ (الکامل) لابن اثیر ص ۱۱۰ جلد ۹.

اندوختهها را صرف تعمیر و تزئین غزنین نموده دیگر امرا و اعیان مملکت هم درین زمینه ازمعزی الیه پیروی کردند چنانکه دراندك فرصت شهر مذکور ازحیث وسعت وتجمل ساختمانهای خاصه وعامه بابهترین شهرهای شرق مساوی گردید.

ولی درجمله ساختمانهای دیگر مسجدیکه سلطان محمود تعمیر نمود دربین تمام عمارتهای این شهرامتیاز داشت این مسجدرا طوری تیارکردندکه ازحیث وضع وساختمانهای رخام وفرشهای ملون وقندیلهای طلاکار ودیگرمناسبات ولوازم تزئیناتی انرا (عروس الملك) خواندند (۱)

موسیو بارتولد متذکراست. نظر بمعلومات هولدیچ (همسایه هندطبع سنه ۱۹۰۱ عیسوی ص ۱۴۲ ـ ۱۴۳) ازغزنی قدیم که درقرن دهم کرسی سلطنت وسیعی بود ویکی ازمراکز علم وهنر بشمارمی رفت خرابههای در (۲۵ کیلومتری غزنی موجوده) تاحال باقی مانده است ـ شهرغزنی را درقرن ۱۲ ـ ۱۴ چندین مراتبه خراب کردند بقرارگفته (سالاوبن) غزنی دراواسط قرن ۱۲ درمرحله اولین قتل عام تخریب شد وعلاوالدین حسین باستثنای مقبره سلطان محمود ودومینار (که یکی انرا بعده فرگیوسون ترمیم کرد) جمیع آثارتاریخی انرا منهدم نمود ـ محمود مسجدخیلی قشنگ ازسنگ مرمر وگرانیت آباد کردکه درشاهنامه ازان تعریف شده است. اگردرغزنی حفریات شودازطرزساختمانهای عمرانات، اثارجوان معماری اسلام درافغانستان بصورت خیلی عجیبی واضح خواهدشد. بدایرة المعارف جدیدفرانسه نیزاین قدرنگاشته آمده: شهرغزنین بدوره‌غزنوی‌ها یك دارالعلوم وابنیه مهمی راشامل بود که آثارش دراطراف شهرهنوزدیده میشود (۲)

(۱) تاریخ سارجن ملکم ص ۱۰۶ ـ ۱۱۷ ج اول (۲) دایرة المعارف جدید فرانسه طبع سنه ۱۹۳۳

هکذا در تار بحچه مختصر آسیا نیز بسبیل احتصار راجع باین زمینه اشاره رفته که تفصیل ندارد (۱) درزمرهٔ مورخین اشخاصیکه آثار شان دیده شده تنها نویسنده یمینی ومورخ تذکرهٔ بهادران اسلام است که درینموضوع تا یك اندازه معلومات میدهند ازا بجمله یمینی که ازمورخین همروز سلطان و فقط توانسته است بسبك قدیم عربی تافتح قنوج واقعات آندوره راقید کند راجع بجامع، مدرسه و کتابخانه غزنین هم مختصراً ذکرمیکند، گرچه مورخ مذکورهم بعوض اینکه مانند یك مورخ عصری تمام کیفیت تفصیلی این ساختمانها را به تعمق رسم کند قوهٔ قلمی خود را دراقسام تشبیهات واستعارات شاعرانه بخرج داده است باوجود آن چون دیگرآثارعهدمذکوردردست نیست ازنگارش مذکورهم بدرستی میتوان مجملاً حقایق عظمت این ابنیه بزرگ افغانستان را معلوم کرد که خلاصهٔ آن را ذیلاً مطالعه مینمائیم :

جامع غزنی : زمانیکه موکب همایون « سلطان » ازغزوه هند بپایتخت غزنین نزول اجلال فرمود، بعادت مالوف بازرگانان بسیار ازماوراء النهر وعراق وشرق اقصی ودیگربلاد مجاوره وارد غزنین گردیده غنایم قاش فروش را ازمامورین سلطانی بمبالغ هنگفت خریداری کردند وباخود بردند درین آثنا سلطان درصدد برآمد که ازقیمت غنایم ومبالغ نقدی آنکه اندوختهٔ چندین صد سالهٔ بتخانه های هنود است درخطهٔ شریفهٔ غزنین جامع بزرگی تعمیرکند، باین تناسب مهندسین و معماران ماهر قصرهای (الرصافه) (۲) بغداد را بغزنین احضار وساختمان جامع را بآنها موکول داشت استادان مذکور بامر سلطان درموضع

(۱) تار بحچه مختصر اسیا ص ٤٤٥ ـ ٤٤٧ (۲) الرصافه قسمت شرقی دارالخلافه بغداد رامیگفتند که دران حصه اکثر قصرهای خلفا ازقبیل « الحصرا » « الفردوس » «قصرالتاج» وغیره تعمیر شده بود.

جامعیکه قبلاً بقدر گنجایش اهالی محلی بصورت مختصر، مسجدی آباد بود و شایان وضعیت مرکزی را نداشت یك جامع بزرگ وعظیمی را نقشه کرده اولاً سامان ومصالح تعمیر، ازقبیل احجار شفاف سنگ فرشها وستونها وشاتیرهای سنگ مرمر وگرانیت این جامع را که هرکدام درحدخود منتهی قشنگ ومتین وضخیم بود بوسیلهٔ فیلها اراطراف سندوهند بغزنین وارد کردند، بعد ازان بساختمان این بنای بهشتی مثال آغاز نموده صحن آنرا برخامیکه ازولایات دور دست و معادن سنگی جبال نقل داده بودند بصنعت فنی دارای مربعات سنگی چنان فرش نموده که بعدازسیقل وصفاکاری مانند آئینهٔ شفاف بنظر میدرخشید- بالای سطح مذکور بمنتهای نظر بیننده چنان رواقهای بلند بالای را طرح کردند که هرکدام مانند قوس قزح یا دائرهٔ که بر نقطه مرکزی دور میکند قطع شده بود- درین مسجد اقسام رنگ آمیزی ونقاشی بصورت فن صنعت شده وتمام زر وزیوریکه ازغنایم هند بدست آمده بود بدرودیوار مصرف شد علاوهً نه تنها بدروازه ها و پیزارهٔ محراب رویهٔ زرداده شده بود بلکه درپیوند های رخام وچوکات های سنگی ودیگر تزئینات متفرقه تاحدی از صنعت تذهیب کار گرفتند که استادان رصافه اخیراً ازمینا توروریزه کاری جامع مذکور بستوه آمدند،

در صحن بیرونی این جامع فوارهایکه آبهای آنها را ازتمدعات لازمه بجانب برکهٔ کلان وسطی سرازیر می شدند ساخته بودند آب این فواره ها وقتیکه برکه را مالامال میساختند اخیراً بوسیله جویچه ها به نهر کلان می ریختند- این منظره درنظر بیننده چنان یك فصل عجیبی را جلوه میداد که دران رنگ صنعت با جمال آثارقدرت آمیخته شده درنظرجلوه میکرد.

در وسط جامع برای سلطان بشکل (مکعب) قصروسیعی که تمام زوایای آن باهم تناسب داشت تعمیر نموده بودند- سطح این مقصوره را برخام

که از نیشاپور آورده شده بود فرش کردند ودر برابر هر مربع رخام محراب زرینیکه بجواهر میناتور شده بود برافراشته بودند ـ درپیش روی این قصر سلطان «درپرده‌ها» ساخته شده بود که بقدر سه هزار نفر ملتزمین رکاب دران جا گرفته بغرض ادای نماز صف می بستند ـ کسانیکه جامع دمشق را میدیدند وآنرا با این بنا مقایسه میکردند بالبداهه برتریت مقصورهٔ سلطانی جامع غزنین اعتراف می نمودند.

سلطان ازدار الاماره به مسجد موصوف راه محفوظ ومخصوصی کشیده بود که برای ادای فریضه دراوقات معینه از راه مذکور حاضر می شد.

عتبی در توصیف این بنا باین جمله خاتمه میدهد. قصر سلطانی جامع غزنی را تنها شوکت ابداع عصر واثقال بدسهٔ جواهر وطلای هندوهمت بلند شهنشاه شریعت مدار غزنی (یمین الدوله محمود) توانست که در قطار عمارات تاریخی اسلام امتیاز بدهد(۱)

دارالعلوم وکتابخانهٔ آن: در پهلوی جامع موصوف مدرسه بزرگ غزنی وکتاب خانهٔ نهایت وسیعی ساخته شده بود ـ اطاقهای این کتابخانه ازسطح زمین تاحدود سقف بترتیب لازمه از اقسام کتب مملو وبر کتابهای تمام علوم عصرواقسام مولفات ائمهٔ ماضی ومصنفین برجستهٔ عالم مشتمل بود که آنرا تماماً از کتب‌خانه‌های بزرگ بغداد ودیگر بلاد متمدنه آنوقت وارد نموده بودند.

حتی درجملهٔ کتب مذکور چنان نسخه های خطی بلندی هم وجود داشت که منحصر بدار الکتب غزنی بود ابوالمعالی محمدالحسینی در کتاب الادیان مؤلف سنه ۴۸۵ هجری خود می نویسد: کتاب (ارژنگ مانی) که «از نفیس ترین ونایاب ترین کتب آندوره بود» آنهم درخزاین غزنین محفوظ است معلوم میشود که مولف مذکور دران عصر که هنوز دوره غزنویان بپایان نرسیده وخزاین کتب غزنین برحال بود کتاب (ارژنگ مانی) را خود دران ملاحظه کرده

(۱) تاریخ عتبی ص ۴۰۸-۴۱۳ -

است (۱) برای تدریس واستفاده ازین کتابخانه وحل مسایل وغوامض مذهبی درین مدرسه بزرگترین علمای علام ، فقها ، فضلای مملکت استخدام شده هر کدام از جانب سلطان بوظیفه ومعاش کافی وانعامات وصله ها امتیاز داشت

یمینی راجع به دیگرقصرها وسراهای مامورین ووزراوصاحب منصبان عسکری غزنی تفصیل نداده بهمین قدرا کتفا می‌کندکه : ساختمانهای شهرتا اندازه عالی و بزرگ ودارای تزئینات فنی بودند که انسان درتعریف آن قاصر میشود ودربهم رفته عمارات شاهی ومامورین دولتی غزنی بر جویبارهای خروشان ومیدانهای سرسبز مشرف بوده تمام اطراف دارالاماره آنجا « که امروزبجای آنها خرابه های قدیم ودشت های حاره وجود دارد » بقصر هاء عالی وسرا بوستانهای خرم احاطه شده درحمل ونقل اثقال این‌ساختمانها ازجنس حیوانات تنها (۱۰۰۰ فیل) پیوسته خدمت می نمود (۲) بقول مورخ تاریخ اردو « تذکره بهادران اسلام » :

ازمشاهدهٔ ساختمانهای (مترا) در احساسات سلطان ذوق تعمیرات عالی پیدا شده زمانیکه ازفتح قنوج بغزنی عودت نمود جامع بزرگ غزنین را تعمیر کرد ـ ظروفی این جامع منتها عالی ودرفرش وپیرارهٔ آن ازسنگ رخام و مرمر بشکل مثمن ومسدس ومدوروم ربع کارکرده بودند ـ ازدیدن نقش و تزئینت واستواری عمارة بیننده محوحیرت میگردید مفروشات قیمت دار وقندیلها وشمع دانهای این جامع را به پیمانه بلند تهیه کرده بودند ـ این جامع درتمام آسیا بخود نظیر نداشت ، گرچه بساختمانهای جامع دمشق که ازآثار عمرانی خلیفه ولید اموی وجامع بغداد که ازیادگارهای خلفای عباسی بود مبالغ زیاد مصرف شده مگر جامع محمود غزنی را ازتمام آنها بزرگتر ساخته بودند ، ازین جهت سیاحین آنرا بنام عروس الفلك موسوم نمودند (۳)

(۱) کتب ... الادیان ص ۱۷ لابوالمعالی محمدالحسینی (۲) تاریخ یمینی ص ۴۱۴ — ۴۱۰ —
(۳) تذکره بهادران اسلام ص ۱۰۳ ج ۲ طبع هند

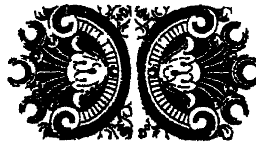
دار العلوم و کتاب خانه: در پهلوی مسجد موصوف سلطان نیز یك مدرسهٔ خیلی عالی را تاسیس کرد که در آن علوم معقول ومنقول درس داده می شد ـ برای معلمی این مدرسه بزرگترین علمای علام بمعاشات کافی استخدام شده بطلبه درس میدادند ـ برای مداومین تعلیم این دارالعلوم نه تنها اینکه اجرت تعلیم معاف بود بلکه سامان ومخارج خوراکه وکتب وتمام احتیاجات شان هم ازطرف سلطان تهیه شده بود ـ باین مدرسه یك کتابخانه منتها بزرگ هم مربوط بود که دران نفیس ترین کتابهای کمیاب با تمام کتب مروجه بصرف پول سلطانی فراهم آورده شده بود ـ درآنجا برای تسهیلات طلبه ودیگر شوقمندان اقسام مآخذ وآثار قلمی وجود داشت ـ چون توجهات علمی سلطان را دیگر امرا وشهزادهگان ملاحظه کردند انها نیز؛ درتعمیر ساختمانهای علمی ومذهبی همت گماشته عمارتهای عالی وبزرگی را درغزنی آباد کردند ـ ازین جهت غزنین راعروس ممالك میخواندند.

برای مصارف دارالعلوم مذکور سلطان عایدات بسیار علاقه های وسیع را بصورت دایمی وقف وتمام مصارف مدرسه مقرر نمود (۱)

قرار معلوماتیکه در دست است دیوار سمت غربی این جامع ودارالعلوم مذکور درقسمت شرقی خارج شهرموجوده غزنین متوازی جادهٔ که از دروازهٔ بازار جانب دروازهٔ حضرت بهلول (رح) میرود واقع بود ودیوار قسمت شرقی آن بحدود مزار حضرت اربابا (علیه الرحمه) که انهر شرقی تر ست تماس میکرد این موضع ارقصر فیروزه روضهٔ که مدفن سلطان است طرف غرب جنوب تقریباً ۳ کیلومتر مسافه دارد ازآثارجامع یك محراب که شاید محراب اصلی وسطی جامع

(۱) تذکره اردوی بهادران اسلام ص ۱۰۳ ج ۲ طبع هند.

نبوده باقیمانده اکنون احاطهٔ خورد غیر مسقف بدور آن آباد کردند مابقی سطح جامع و دارالعلوم قدیم برای زراعت وباغات تیار شده دران هر نوع زراعت میشود چون درمحل مذکور حفریات نشده حدود بهائی چهار اطرف عمارة قدیم مذکور هم معلوم نمیشود ، سنك محراب تقریباً یکنیم متر بلندی دارد وچنان بنظر می رسد که مدتها در تحت خاك مدفون بوده پسا نها از خرابه های جامع بدر آورده ونصب کرده باشند، خطوط کوفی محراب عبارة است از کلمهٔ طیبه و بعض ایات قرآنی، که سر و دورهای آن بشکل برجسته کنده و نقاشی شده، ولی اکثر شکسته وریخته است . این محراب حالا بمحراب « جمع اولیا رح » شهرت دارد و درهمه اوقات زیارتگاه خلق الله میباشد .　　نا تمام



بلخ

قسمت ۵

نگارش جناب محمدکریم خان نزیهی

اوضاع باختر بعد ازوفات اسکندر، استقلال آن، شاهان یونانی آن، فتوحات و پیشرفت آنها، اجمالی ازوقائع مهمهٔ آندوره، حدود ومنطقهٔ حکمرانی شاهان مذکور.

پس ازوفات اسکندر دربابل (۳۲۳-قبل ازمسیح) بواسطهٔ ئیکه وارث وجانشین صحیحی ازاو باقی نماند وهم بطوریکه معروف است او گفته بود مملکت اوحق لایقترین اشخاصی است که اداره کرده بتوانند. همان بود که آتش نفاق وفتنه دربین بازمانده گان او درگرفت ازسرداران وی بعضی باسم حمایت وکمك از افراد خاندان او بمثل فلیپ (برادر او) وغیره وغیره وبرخی خود بعنوان جانشینی مدتی را باهم می‌جنگیدند وهریك قسمت معتنابهی ازسربازان وی راباخود داشتند، تاآنکه هریك بمقاصد ومرام خود رسیده سه نفر ازبزرگان درباروی بطلیموس Ptolmy درمصر وانتیگونس Antigonus در مکدونیه وسلیوکس Selucus ملقب به نکاتور Nicator در سوریه وایران توانستند سلطنت های جداگانهٔ تشکیل دهند ولی تنها باین اکتفا نرفت آهسته آهسته بعضی ازسرداران دیگر نیز بهوای استقلال افتادند ودربعضی ازنقاط ممالك مفتوحهٔ او درصدد تشکیل حکومت های کوچك کوچکی برآمده، رفته رفته علم استقلال برافراشتند وبدینوسیله نامدتی توانستند سلطنت های خود را آزادانه ادامه دهند و درصفحات

تاریخ از خود نام و نشانی گذاشته باشند و ازانجمله سلطنتی است که یکی ازاخلاف وی دربا کتر تاسیس نمود .

بعد ازسال (۲۵۰) دوصدوپنجاه (۱) وبروایتی (۲۵۵) دوصدو پنجاه و پنج (۲) ویا (۲۵٦) دوصدوپنجاه وشش قبل ازمسیح . دای دوتس Diodotus موسس سلطنت گریك وباختر . که از طرف شاهان خانوادهٔ سلیوکس والی باختر بود آهسته آهسته دم از آزادی زده افکار استقلال جویانهٔ خود را عملی ساخت وبرعلیه انتیاکس دوم شورش نموده به تدریج بگرفتن تمام حقوق وامتیازات شاهی نائل آمد ولی ازینکه اعلان پادشاهی نموده باشدما را اطلاعی صحیح بدست نیست . اما پس ازوفات مشارالیه درحدود (۲۳۰) دوصدوسی قبل ازمسیح پسرش دای دوتس دوم جانشین وی گشته اعلان پادشاهی نمود و بنام خود بضرب مسکوکات پرداخت (۳) لکن دیری نگذشت که یکی ازاهالی و باشندگان مگنیشیا (درآسیای کوچك) موسوم به یوتیدیمس Euthydemus (که بلهجهٔ دیگری یوفیدم نیز تلفظ کنند) برعلیه دای دوتس مذکور علم مخالفت برافراشت و مشارالیه را ازسلطنت خلع نموده سلاله دای دوتس رادر باختر منقرض ساخت وخود بادشاه باختر گردید (درحدود ۲۳۰ دوصدوسی ق م) (٤)

ناگفته نماند در موقعیکه باختر بقیادت دای دوتس برعلیهٔ انتیاکس دوم شورش نموده تااندازهٔ به تحصیل استقلال موفق آمد بعد ازمدت کمی درحدود ۲٤۹ دوصدوچهل نه ق م ولایات پارتیا (Parthia) که عبارت ازموطن

(۱) تاریخ عالم یونانی ص ۶۸ A History of The Greek World by M. Cary. 1932
(۲) اینسایکلو پیدیا بریطانیکاج ۲ ص ۹۱۱
(۳) تاریخ عالم یونانی تالیف داکترکیری ص ٦۹ .
(٤) اینسایکلوپیدیاج ۸ ص ۸۹٤ .

اصلی قوم پارت و شاهان اشکانی است . نیز به زیر قیادت ارساس (Arsace) (که اشك وارشاك نیز گویند) والی یونانی پارت را کشت و به تأسیس سلطنت مستقلی پرداخته ازممالك سلیوکس‌ها منتزع ساخت .

وازاخلاف وی اشك سوم‌که به (اردوان اول) معروف است ازمصروفیت وگرفتاریهای سلاطین سلیوکس‌که باطالسه مصر وشاهان یونانی آسیای صغیر در نزاع بود . استفاده برده ، به توسیع وبسط سلطنت پارینا پرداخت و خواست تا مملکت اشکانی را وسعت داده باشد . ابتدا در ارمنستان وپس ازان درباختریا وقسمتی ازمملکت ماد (Madia) لشکرکشی نموده ، حصهٔ ازان ها را توانست تا اندازهٔ باطاعت خود درآورد . ولی انتیاکس سیوم‌که از بزرگترین پادشاهان سلیوکس بوده ملقب بکبیر است . بالشکر انبوه به مملکت اشکانیان حمله ورگشته ارمنستان واکباتان را گرفت وبغرض تسخیر گرگان ؛ پارتیا وباختر عازم گشت ودرسال ۲۰۸ دوصدوهشت قبل از مسیح به باختر هجوم آورد . درین زمان‌که یوتی دیمس (Euthydemus) دای دوتس ثانی را از سلطنت خلع نموده خود جانشین وی شده بود ، لشکری از باختریها بیاراست و بمقابله و جلوگیری از هجوم انتیاکس مذکور بطرف مرغاب روانه گشت . تا آنکه در کنارهریرود باوی پیکار سختی رو داد ودرنتیجه شکست نصیب یوتی دیمس گشته بطرف باختر باپس پا گردید و به مرکز خود باختر تحصن گزید .

پس ازسه سال مداومت درجنگ(۱) باوجودیکه‌غلبه بانتیاکس بود بقراریکه درانسایکلوپیدیا بریطانیکا نگاشته آمده انتیاکس مذکور به‌ملاحظهٔ آنکه از عهدهٔ مطیع ساختن باکتریا وصغدیان برنمی‌آمد ، راه مصالحت پیش گرفته در سال (۲۰۶) دوصدوشش ق‌م توسط پسر مشارالیه دیمتریس Demetrius

(۱) انسایکلوپیدیا ج ۸ ص ۸۹٤ .

بایوتیدی مس بنای مصالحت گذاشته طریق صلح و معاهده پیمود و یوتیدیمس مذکورا بعنوان پادشاه باختر تسلیم نموده، باهم مصاهره نمودند و دختر خود را بحبالهٔ ازدواج دیمتریس مذکور (پسر یوتیدیمس) درآورد و درعوض تنها خواستار آن شدکه یوتیدیمس وی را شاهنشاه تسلیم نماید. همان بود که مشارالیه نیز انتیاکس را بشاهنشاهی شناخته خود را پادشاه باجگذار قرار داد (۱) ولی بقول استاد بارتولد (۲) یوفیدم در اثنای محاربه انتیاکس را چنین تهدید نموده بود که عشائر صحرانشین را به مملکت دعوت خواهد کرد و در نتیجه تهدید مذکور بوده. که انتیاکس بعقد صلح حاضر گشت و با وی از در صلح و مسالمت پیش آمده (۳) پس ازمعاهده بطرف هندوستان لعزم فتح آندیار روانه شد.

خوشبختانه این حالت دوامی نیافته دورهٔ باجگذاری باخترچنین خاتمه یافت. چون درسال ۱۹۰ یکصدو نود ق-م انتیاکس شامی مذکور بواسطهٔ رومی ها شکست یافته‌ازین راه باعتبارات سلطنتی وی صدمات شدیدی وارد آمد باختر باز از قیادت وزیر اثر بودن وی سر تافته مجدداً ازتادیهٔ خراج استنکاف نمود.

رو بهمرفته مقارن این زمان دورهٔ فتوحات شاهان یونانی باختر شروع و آغاز یافته، امور جهان بانی وکشورکشائی آنها رو بترقی و پیشرفت می گذارد. چنانکه دیمتریس هندو کوه را عبور کرده، به‌تسخیر هند بر آمد، پنجاب و وادی سندرا تاسواحل بحر وگجرات فتح کرد و شهرسنگالا (٤) Sangala را که ازکاتین‌ها Katheans بود نیز مسخر نموده، بنام پدرخود موسوم ساخت و همچنان یکی

---

(۱) تاریخ عالم یونان ص ۷۲
(۲) تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران ص ٦۲
(۳) درکیمبرج هستری آف اندیا نیز همین واقعه مذکور است.
(٤) شهری است که درقدیم وجود داشته کنون نیست.

ازشاهان مذکور منطقهٔ ازاستاوی نی (استراباد) را که مرکز ونشیمن گاه اصلی شاهان پارت بود ، هم بقبض وتصرف خود درآورد .

ولی تقریباً در سنه (۱۷۵) یکصدو هفتاد و پنج ق ـ م . انقلاب جدیدی درباختر رو داد و این انقلاب منتج به نتیجهٔ عجیبی گردید .

یوکری تایدس Eucratides بر علیه دیمتریس شوریده وی را ازباختر خارج و بطرف هند براند و مرکز سلطنت را از باختر بشهر جدیدی که بیوکراتیدیه معروف بود وکنون موضع آن بطور صحیح معلوم نیست انتقال داد

دیمتریس پس از شکست منهزمانهٔ خویش از باختر مفروراً بهند رفته ، در پنجاب بناه گزین گشت و بالآخره درآنجا به تاسیس سلطنت جداگانه موفق آمد که بعدها از سلطنت باختری بیشتر وسعت یافت .

ولی عداوت و دشمنی دربین این دو بادشاه وحتی بعد از آنها درمیان خاندان آنها نیز حکمفرما بوده تا مدت مدیدی باهم جنگ و در مهاجمه دوام داشتند . چنانکه دیمتریس پس از تاسیس سلطنت جداگانه در پنجاب ، بکلی از باختر منصرف نگشته ، باقوای معتنابهای از هند روانهٔ باختر گردید وبه یوکری تایدس هجوم وحمله آورگشته مشارالیه را دربای تخت جدید باختریا (یوکر تیدیه) محصور ومتحصن نمود اما پس ازچندی درمحاصره باز یوکری تایدس ازمحاصره بیرون آمده مجدداً دیمترس را شکست فاحشی داد وتاهند تعقیب نمود ولکن هنگام مراجعت از هند بدست پسر خود موسوم به (هیلیو کلیس) Heliocles که اونیز ادعای بادشاهی درسر داشت مقتول گردید . (درحدود ۱۵۵ ق ـ م)

پس از قتل وی از (سنه ۱۵۵ یکصدوپنجاه پنج ق ـ م) باینطرف سلطنت

باختر ازطرف شمال و مغرب مورد حملات متعدد ومسلسلی قرار گرفت . چنانچه ابتدا در سنهٔ مذکور مهر داد اول (۱۷۰ ـ ۱۲۶) اشك سیوم تعلاقهٔ (آستاوینی) حمله نموده ، آنرا به تصرف خود درآورد . وبعدها پیهم بمملکت باختریا هجوم برده پس از دو جنگ بالآخره دراواخر سال مذکور قسمت عمده از آنرا مجزا و بممالك اشکانی منضم ساخت و بدینوسیله سلطنت یونانی باکتریا را بکلی از اعتبار انداخت ومملکت مذکور بمناطق مختلفه تقسیم شده به طوایف الملوکی تبدل یافت

وبر علاوه درو ادی کابل و پنجاب بیر سلالهٔ اریونانیهای باختر بروی کارآمده وبقراریکه نویسندگان کلاسیك اران نام می برند به احوال دونفر ازپادشاهان مذکور اطلاع داریم که عبارت است ازاپولودوتس Apollodotus و می ناندر Menander تقریباً درحدود (۱۶۰ تا ۱۵۰ ق ـ م) ایشان قسمت اعظم ازهند رافتح نموده اند علی الخصوص می ناندر (که دراوپیان به نزدیك چهاریکار امروز تولد یافته بود ازیکطرف بعضی حصص وادی گنگاو ازطرف دیگر تاروج (نزدیك ساحل بحیرهٔ عرب) راتصرف کرد ودرنزدیکی سیالکوت شهری بنام (یوتی میدیه) Euthymedia بنا نمود

حدود و منطقه حکمرانی : بقراریکه داکتر کیری در تایخ عالم یونانی و استاد بارتولد درتذکرهٔ جغرافیای تاریخی خود نوشته اند .

حدود حکمرانی شاهان مذکور درغرب تاآریوس Arius هریرود بسط و امتداد یافته بود که درامتداد خودبین افغانستان و ایران وبین افغانستان وروسیه «درجریان سفلی خود» امروزسرحد واقع شده است وهمچنان بطرفشرق صفحات

ماورای هندوکوه را در برداشته ، شامل ولایات مرکیانا (مرغاب) جوزجان ، نفس باختر ، تخارستان ، کاپیسیا (کوهستان) وکابلستان و پشاور بوده است .

ولی نظر بقول استرابو (ج ۱۱ ص ۵۱۶) شاهان مذکور بطرف شمال ومشرق تاممالك هونها وسیر یعنی چینی ها وفونها که کوتشمید آنهارا از اقوام تبت میداند ، پیش قدمی نمودند یعنی باقرب احتمال در شمال تاصحرا ومرغزارهای قرغز وبجانب شرق پامیر را عبور نموده بانقاط سرحدی امپراطوری چین توصل یافته باشند ولی در جنوب هندوکوه را عبور نموده بطوریکه معروف است سند وبلوچستان را نیز فتح نموده ، تاسواحل بحر هند رسیده بودند . چنانکه وجود مستعمره از دیمتریس مذکور به نزدیکی گندهارا و پیدایش مسکوکات آنها که تعدهٔ کثیری از صفحات سیستان تاکابل وبلکه تاحوالی دریای سند بدست آمد است . شاهد این مطلب است .

(ناتمام)





ازمناظر سمت مشرق : یك قسمت از باغ تاریخی تخت

متفرقات

احترام حیوانات

از زمانه های بسیار قدیم بعضی فرق انسانها حیوانات را احترام میکنند وهر دفعه این عقیده و یا عمل در اثر کیفیات مختلف وجدا گانه بوجود می آید که بیشتر آن را احساسات محبت و نفع رسانی و بعضاً اتفاقات مخصوصه تشکیل میدهد.

مصریهای زمان فراعنه چندین حیوان را بر سائرین امتیاز داده حتی بعضی از آنهارا می پرستیدند مثل گوساله (ازقصهٔ حضرت موسی علیه السلام درقرآن شریف نیزمعلوم است) باز شتر آبی قانغورك ویك نوع موش موسوم به موش فرعون.

یونیها و رومیهای قدیم، بوم را بنام اینکه «مینرو» Minerve (۱) اورا دوست داشت، احترام میکردند.

مردمان قدیم فرانسه که «گولوا» ها نامیده میشدند، مرغ خروس را دوست داشتند و بر سائرحیوانات ترجیح میدادند چنانچه علامت مخصوص ایشان درهر وقت همین نقش خروس بوده است.

این بود بعضی ازحیواناتی که درزمانه های قدیم ازطرف انسانهابنظرعزت دیده میشدند اما باید دانست که درزمانه های خیر نیز بعضی ملل برخی ازحیوانات را احترام گذاشته و تاهنوز این رسم جاری میباشد:

مردمان هند (بغیر ازمسلمین) گاو وگاومیش را خیلی بنظر احترام مینگرند

(۱) در نزد یونانیهای قدیم، ربته النوع عقل و هنر.

و میتوان گفت که گاو و گاو میش در ملك آنها خود مختار است بقسمیکه آزادانه در کوچه های شهرها و قریه ها گردش کرده، اگر از دکان کدام کسی سبزی وغیره خوراکه را بر باید صاحب دکان لعوض ممانعت، بسیار خوش میشود و این را اسباب نزول برکات برخود میدانند.

در نزد مردمان برما و سیام فیل سفید خیلی محترم است و عقیده دارند که روح یکی از مقدسین مذهبی ایشان (مذهب بودائی) در قالب او درآمده... ازاین سبب هر فیل سفید دربار بزرگی از خدم و حشم برای خود دارد.

وقتیکه شکارچیان یکی ازاین فیل های سفید را در جنگل ها بدام می آورند (بایددانست که فیل سفید خیلی کمیاب است) تمام مردمان گردو نواح جشن میگیرند.

مردمان اروپا و امریکا کم کم محبت سك و گربه را بدرجهٔ افراط رسانیده اند بطوریکه بسا اشخاص عزیز ترین اشیای زندگانی خود سگ یا گربهٔ خود را میدانند و اورا برجمیع بستگان و دوستان خویش ترجیح میدهند! چنانچه درین چند سال بسیار اتفاق افتاده که اینقسم اشخاص، دروقت مرگ، تمام دارائی خودرا درحالیکه وارثین متعدد داشته اند، بسگ یا گربهٔ خود تملیك نموده اند!..

اما از همه عجیب تر عقیده و عادتیست که در میان مردمان جزائر فلپائن رواج دارد. قراریکه یکی ازسیاحین دقیق و معتمد بچشم خود دیده است. مردمان این جزائر خصوصاً درنزدیکی های شهر منیلا (پایتخت جزائر فلپائن) مارهای دریائی بزرگ را خیلی احترام میکنند بحدیکه بعضی از آنها احترام را به پرستش رسانیده اند اما این تکریم در حق همه مارهای آبی بزرگ نیست بلکه فقط یك جنس مخصوص این افتخاررا کسب کرده است که پیتون Pithon نام و ۵ متر طول و مساوی بازوی انسان کلفتی دارد. رنگش سفید بسیار براق و باخالهای طلائی

رنگی پوشیده شده که مجموعاً شکل حروف یك الفبای پر اسراری را بنظر تجسم میدهد این مارها نیش وزهر وگزند ندارند.

مردمان فلیپائن درهرجا این مارسفیدرا احترام کرده وقتیکه بچیزی میل نماید، بکمال اطاعت مقابل خواهش او تسلیم میشوند. امادر بعضی حصص دیگر همین جزائر، اطفال و بزرگان با آنها بازی کرده احترام را به محبت تبدیل مینمایند.

دریك نقطهٔ آنجا که (سان دیگو) نام دارد یك دختری زیست داردکه ازخوردی بایك مارسفیدآموخته و بزرگ شده است مردم زیادی به زیارت آنها میروند وبرای حاجات خویش حرکات مار وتعبیرات دختررا بهترین پیش گوئی تصور میکنند.

خلاصه بعضی انسانها همیشه حیوانات را احترام کرده ومیکنند اینقدر فرق است که گاهی یك جنس مقبول ومحترم میباشد وگاهی جنس دیگر ...

معلوم است که بهیچوجه قابل احترام نمیباشد تا چه رسد به احترام عقیدت منداىه یا پرستش که خاصهٔ ذات باری تعالی بوده علاوه برادیان حقه سماوی عقل سلیم نیز آن را برای تمام مخلوقات بلا استثنا منع قرار میدهند. ولی طبعاً بعضی از فرق انسانها که درادوار ماضیه ویا تاکنون ازجنبهٔ دینیات و مدنیت ضعیف بودند، به پیروی حسیات ترس ونفع گیری وغیره، برخی ازحیوانات را احترام کرده ومیکنند که این هیچ ربطی با وضع موجوده خصوصاً عقاید مذهبی ندارد. البته ترحم به حیوانات درهرحال لازم وضرور میباشد.

معلومات فوق خاص ازلحاظ دلچسپی آن بقسم یك سیر تاریخی و تفریحی تذکار یافت.

دیوان جامی درامریکا

ترجمه جناب سرورخان گویا

در کتابخانهٔ لافیت کالج (پنسلوانیای امریکا) نسخهٔ ازدیوان مولینا جامی منحصر بفرد محفوظ واطلاعات مربوط به آن را مجلهٔ « آرس اسلامیکا » Ars Islamica انتشار داده است این نخسه مجموعهٔ است از اشعار متفرق شاعر موصوف ، مولینا جامی در قریهٔ جام (واقع خراسان) درماه نومبر ١٤١٤ تولد - ودرنومبر ١٤٩٢ در هرات وفات یافته است . (١) این نسخه ٢٣ سال بعد ازوفات حضرتش نگارش یافته واز صنعت دونفر بزرگترین ماهر فن بهره یافته است چنانکه خط آن رقمزدهٔ خوش نویس معروف آنعصر سلطان علی مشهدی وتذهیب آن ریختهٔ قلم محمود مصور ومذهب بوده وقایه اش چرم بادامی رنگ تیره وبر پشت آن هفده نشان ازطلا میباشد صفحهٔ کتاب ١٢ انچ و ٦ سوت و ٨ انچ و ٢ سوت عرض دارد متن خط نستعلیق وهر صفحه دارای ٢ ستون ١٥ سطره است کاغذش بسیار سنگین والوان مختلفه دارد از قبیل زرد ، بادامی ، سبز ، گلابی ، سفید ، آبی کمرنگ وآبی تیره وحاشیهٔ آن دارای تزئینات زیبا والوان قشنگ است عنوان های ابواب واشعار بخط طلائی نوشته شده .

این دیوان دارای قصاید، غزلیات ورباعیات است عدهٔ صفحات بالغ بر ٣٥١ صفحه است ، این نسخه چهار تصویر هم دارد تصویر اول ازخود مولاناست که با یك فیلسوف مشغول صحبت میباشد در گوشهٔ تصویر امضای مصور با عبارهٔ ذیل مرقوم است « این را محمود مذهب ساخت » .

(١) تولد شان درقریهٔ خرجرد جام لیل ٢٠ شعبان ٨١٧ وفات روز جمعه ١٨محرم ٨٩٨

این تصویرا یك از اروپائیان دورحاضر مالك نسخه بکلی زشت و نازیبا ساخته است چه می خواسته است بزبان انگلیسی تشریح و تصریحی ازین تصویر نماید و در نتیجه تصویر را خراب نموده ، تصویر دیگر از ملازمان شاهی است که دریك باغ در تهیهٔ بساط دعوت مشغولند و گدائی با طفل خود این منظره را تماشا دارد ، تصویر سوم دورو به بوده و دران سلطان حسین بایقرا سلطان هرات در حلقهٔ اهالی دربار ازعلما و فضلا نشسته است تصویر چهارم از یك استاد و شاگردان اوست در ساحهٔ یك باغ درآخر کتاب رقیمهٔ ذیل مرقوم است : این نسخه را سلطانعلی مشهدی بمقام شهر هرات در ۹۲۱ هجری (۱۵۱۵ عیسوی) ختم نمود : برصفحات ٦ الف ، ۷ الف و ۳٤۷ ب مهرهای زیادی کرده اند. دستخط های مالکین سابق نیز دران موجود است ، نخستین بار این نسخه برای بابر انجام پذیرفته بعد از وفات بابر در کتابخانهٔ شاهی جانشینان او محفوظ بوده ، امضای جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب نیز درین دیوان موجوداست بعدها این نسخه بطور عطیهٔ شاهی نزد بعضی حکمرانان ولایات محفوظ مانده و درکتابخانهٔ یکی ازانها تا اغتشاش ۱۸۵۷ عیسوی ۱۲۷۳ هجری موجود بوده آما دران وقت این نسخه باسائرسامان و اثاث البیت بتاراج رفت و جیمس سکات James Lang Scott مبلغ امریکائی درموقع حراج این نسخه را خریداری نموده به لافیت کالج امریکا بطور تحفه وارمغان اهدا نمود .   معارف نمره ۷۹۱

مجاهد افغان

نگارش جناب عبدالطیف خان کلنگاری
محصل سابق افغانی در ترکیه

در شهر استانبول بطرف (ماچکه) درمزارستان (شهلر) در حصه شمال غربی مقبره فیلسوف بزرگ افغانستان مرحوم سید جمال الدین است که بنده و دیگر

طلاب افغانی موقع اقامت آنجا برای خواندن دعا وفاتحه بروح این مرد بزرگ و نامی وطن گاهی میرفتیم، اتفاقاً یکروز بفاصله (۲۰) متر دور تر از مزار مغفور سید جمال الدین مزار ولوح سنگ دیگری نظر مرا جلب کرد که گوئی محض نظاره کردن بآن، جاذبهٔ داشته ومرا بطرف خود می خواند چون ازفاصله مذکور حروف لوح مزار درست خوانده نمی شد لهذا خود را نزدیک مزار ولوح سنگ رسانده بعداز خواندن فاتحه و دعا شروع کردم بمطالعه لوح سنگ، بعداز خواندن لوح سنگ دانستم این حذبه ازچه روح پاکی بوده واین مقبره آرامگاه چه ذاتی است!

حقیقتاً فراموش نمیکنم آن لحظهٔ را که بعدازختم ملاحظه لوح سنگ چگونه برقت مملو با احترام عمن نسبت بشخص متوفا یاصاحب آن مزار دست دادچه ازمضمون لوح درست هویدا بودکه مرحوم عبدالرحمن خان افغان ممثل وفدا عانه مسلمین هندسابق در تورکیه رفته وبرعلاوه تقدیم اعانه برادران مسلم هندی خود شخصاً بکمك مجاهدین تورکیه داخل محاربه شده وبالاخره حیات عزیز خودش را درراه دوستی اسلام ومسلمین درانجا باخته است، عبارتیکه بخط خوش ولغات ترکی بلوح مزاراین شهید راه اسلامیت نوشته شده قرارآتی است :

ممثل سابق افغان درتورکیه عبدالرحمن خان، درمحاربه بالقان همراه اعانه هند بشهر استانبول آمده درمعاربه بالقان ودرمحاربه استقلال برای تورکیه خون خودراه ریختاند وبتاریخ ۱۲٤۱ ازطرف یك شخص مجهول شهید شده رحمت بروح اوباد.

مسابقهٔ بین المللی شطرنج

مسابقه بین المللی شطرنج که همه ساله دریکی ازشهرهای ممالك ذی علاقه منعقد میشود، امسال بتاریخ ٥ ماه فروری (۱۹۳٥) درلینگراد (روسیه)



لوحهٔ مقبرهٔ مجاهد افغان مغفور (عبدالرحمن خان) دراستانبول که جناب عبداللطیف خان طالب العلم افغانی درکنار مقبره ایستاده است

افتتاح گردیده، این دومین مسابقهٔ شطرنج بود که در مملکت روسیه انعقاد یافت زیرا درسال ۱۹۲۵ هم مسابقهٔ سالانه درین مملکت ترتیب شده بود، درین مسابقه که بتاریخ ۱۵ مارچ خاتمه یافت، متجاوز از ۲۵ مملکت و ۲۰ نفر استاد شطرنج بازشرکت داشت که ازآن جمله ۱۲ نفرآن روسی و ۸ نفر ازشطرنج بازان دیگر ممالك بودند. استادان غیر روسی که اکثرشان شهرت بین المللی داشته ولقب «قهرمان جهان» را حاصل نموده، عبارتند از: کاپا بلانکا (کیوبا)، داکتر لیسکر ۶۷ ساله (انگلستان)، فلور (چکوسلواکیه)، لیلیانتال (مجارستان) سپیلمن (اطریش)، پرش (هالند)، ستاهلمبرگ (المان) و برانسك قهرمان زنان شطرنج باز (بلغار).

و در جملهٔ بازیگران شوروی که درین مسابقه شمولیت ورزیده بودند رمانوفسکی، میشل بوتومینیك، لوفنفش، شهرت زیادی دارند.

در مسابقهٔ که بروز ۱۰ فروری در شهر منسك (روسیهٔ شمالی) بعمل آمد، در مدت ۱۲ ساعت ۵۰ دست بازی شده، ۱۲ فتح و ۲۰ شکست و ۱۸ بازی مساوی نصیب بازیگران شوروی گردید. در اولین مسابقهٔ مسکو، کاپا بلانکا با ۳۰ بازیگر مشهور مقابله کرده، ۱۰ فتح و ۱۲ نوبت شکست نموده، ۹ مرتبه بازی مساوی آمد، کاپا بلانکا پس ازآنکه در مسابقهٔ بین المللی (هستنگز) میدانرا برده و لقب «قهرمان شطرنج بازی جهان» را حاصل کرده بود، تاکنون در تمام مسابقه ها ۹۰ فیصد بازیها را برده (در چکوسلواکیه، هالند، المان) حالانکه درین مسابقه بمقابل بازیگران روسی از ۸۰ بازی او ۵۸ آن بطور مساوی خاتمه یافت. در یك روز دیگر کاپابلانکا و داکتر لیسکر یعنی دو نفر معروفترین قهرمانان شطرنج بازی عالم باهم مقابل گردیده، جنگ خیلی دوام کرد اما در نتیجه داکتر

لیسکر که از ۲۰ سال به اینطرف برای شکست دادن کاپابلانکا سعی می ورزید بازی را برد درین مقابله یك اشتباه قابل ذکر هم بوقوع نرسید :

بزرگترین مسابقه همان بود که بروز ۱۲ مارچ درحضور ۲ هزار نفر شائقین بازی شطرنج ، در اطاق موزه خانهٔ مسکو بعمل آمده بازیگران روسی خیلی ابراز قابلیت نمودند : نتیجهٔ این مسابقه ها بقرار ذیل است :

اول (از روی تعداد فتوحات) میشل بوتومینیك روسی دوم ، فلور چکوسلواکیائی ، سوم لیسکر انگلیس وکاپابلانکا کیوبائی ، چارم سپلیمن اطریشی پنجم لوفنفش روسی ، ششم راگوزین روسی هفتم رومانوفسکی روسی هشتم لیلیانتال مجارستانی ، نهم کاهن روسی ..

برای بازیگران خارجه انعام درجهٔ اول ۴۰۰ دالر (فلور) ، درجهٔ دوم ۲۰۰ دالر (داکتر لیسکر) درجهٔ سوم ۱۵۰ دالر (کاپابلانکا) ، درجهٔ چارم ۱۰۰ دالر (سپیلمن) تعیین شده بود ، اما برای بازیگران روسی انعامات جنسی داده شد : برای بوتومینیك که با (فلور) همپایه بود ، یك موتر اعلی و به دیگر شطرنج بازان مزبور هم اشیاء قیمتی . . .

به همین تقریب روزنامهٔ (ایزویستا) نیز جوائزی تعیین نموده بود که ازآنجمله برای « راگوزین » که مقابل قهرمانان خارجی خوب تر بازی کرده بود ، یك طرف بلوری نقره کار ، و برای « فلور » و « کاپابلانکا » که بمقابل بازیگران شوروی بهتر بازی نموده بودند ، علی الترتیب یك دسته اشیاء قیمتی قدیم و یك سماوار نقره با ظرف چای نوشی تقدیم کرده شد .



بزرگترین مجسمه های جهان ؟

مجسمهٔ واشنگتن یاست بامیان ؟

نگارش جناب سیدقاسم خان رشتیا

در ممالك متحدهٔ امریکا تصمیم نموده اند که یادگار هر چهار بانی وطن : واشنگتن، جفرسن، لنکولن، تئودور روزولت (رئیس جمهورسابق) را بواسطهٔ مجسمه های سنگی بسیار بزرگی جاوید بگذارند برای این مقصد درنظر گرفته اند که در قلهٔ شمور که شش هزارقدم ار تفاع وساختمان آن از سنگ گرافیت (دانه دار) بوده به ۲۲ میلی ریپید سیتی درمملکت داکوتا وقوع دارد، مجسمه های نیم تنهٔ هر یك از ین چهار نفر را در یك سمت قلهٔ مربور بتراشند چنانچه نقشهٔ آن در سال ۱۹۲۷ ترتیب یافته، وکارمزبور ازطرف « گوزن بوکلم » مجسمه تراش معروف شروع گردیده است وتاکنون وضع مجموعی مجسمهٔ نیم تنهٔ واشنگتن تیار شده که تماماً ۶۰ قدم بلندی دارد

انجینیریکه برای نگرانی عملیات آن مقررشده تواکر نام دارد وازمشهور ترین انجینیرهای مهندسی امریکا اشمار میرود این هر چهار مجسمه ازپول اعانهٔ ملی تمام ممالك متحده تعمیر خواهد یافت وحکومت تااندازهٔ ۲۵۰،۰۰۰ دالر امداد خواهد نمود ومجموع مصارف از یك ملیون دالر تجاوز خواهد کرد.

آنچه خیلی غریب بنظر میرسد، ترتیباتی است که برای اجرای این عملیات مهم ومشکل مهیاشده، زیرا برای بلاکردن لوازم وافزارها، آلات (تیلی فیریك) (۱) به ارتفاع ۶۰۰ متر تاپشت سرمجسمه نصب گردیده وکارگرانیکه می خواهند درقسمت های مختلف مجسمه کار بکنند، خودرا به ریسمانهائیکه ازبالا

(۱) سیم هائیکه بشکل تیانوس روی پایه ها کشیده شده چون دریك حصه سربالا ودرحصهٔ دیگر سرازشیب شده اشیا به سهولت توسط آن وبدون هیچ قوهٔ دیگر حمل ونقل داده میشود

تا پائین آویخته شده آویزان کرده، تسمه را که همیشه درکمرشان بسته شده است، به ریسمان مزبور وصل میدهند و در هر نقطه روی میخ های کوچك خود را نگه میدارند و آلاتی را که بکار میبرند، درمیان جعبه های متعدد دراطراف لباس آنها موجود میباشد و آنچه را دران جا باشد، بواسطهٔ تیلفون کوچکی که درگردن هریك آویخته است، ازکدامیکه درسر مجسمه وقوع دارد، طلب میکنند و آلات مزبور بلافاصله بذریعهٔ همان ریسمان بزرگ نزد شان میرسد برای آنکه عمله درجزئیات صورت وشباهت اصل با مجسمه، اشتباه نکنند، در نزد هر شخص، عکس بزرگ شده همان حصهٔ که تعلق به او دارد، موجود و مقابلش آویزان است که لحظه به لحظه به آن مراجعت میکنند. چنانچه ملاحظه عکس این مجسمه به انسان نشان میدهد که تا چه اندازه درتمامیت شباهت، با وجود اختلاف فوق العادهٔ بزرگی اصل ونقل، سعی وموفقیت بعمل آمده است.

اما یك نکته که باقی ماند اینست که امریکائیها میگویند این مجسمه ها با ۶۰ قدم(۱) یعنی درحدود ۵۰ متر ارتفاع خود بزرگترین مجسمه های عالم خواهند بود غافل ازینکه ۱۵۰۰، ۱۶ قرن پیش ازاین مجسمهٔ ۵۳ متری بامیان تعمیر گردیده و تا امروز سالم باقی مانده است. دیگر امتیاز مجسمهٔ بزرگ بامیان اینست که برخلاف این مجسمه های امریکائی- که نیم تنه بنا می شوند- کامل یعنی سرا پا می‌باشد باقی ساختمان مجسمهٔ بامیان و مجسمه های جدید مزبور یکی است زیرا این یکی درجدار بریدهٔ Falaise کوهستان بامیان تراش یافته و مجسمه های نو در یك قلعهٔ سنگی ملك هیرل (امریکا) تراش داده می‌شوند!

پس معلوم می‌شود که تا امروز بتهای بامیان ازروی عظمت و ارتفاع بزرگترین مجسمه‌های عالم بشمار می‌روند!..

(۱) قدم پیمانهٔ قدیمی است که مابین ۸۰ و ۹۰ سانتیمتر طول دارد.



مجسمهٔ ۵۰ متری واشنگتن که مثل مجسمه های ۳۰ متری و ۵۳ متری بامیان در جدار سنگی کوه از یك پارچه سنگ تراش یافته است .

نشانهای انگشت

ترجمهٔ ص فقیر محمد خان مترجم
دائرهٔ گمرك كابل

یگانه چیزیکه برای شرح احوال مجرمین فیصلهٔ قطعی کرده میتواند، کشف مهم نشان گرفتن از انگشتان است و بر تیلان Bertillion سر ادوارد هنری Sir Edward Henry و سر فرانس گیلتن Sir Fracis Galton بعد از مخترع آن، درین راه زحمات قابل قدری را قبول داشته عوائقی را که در زمان مخترع موجود بود حل نمودند ـ کاشف این واقعهٔ بزرگ (نشان گرفتن انگشتان) که یگانه واسطهٔ حقیقی کشف مجرم می باشد، سر ویلیم هرشل Sir William Herschel یکی از نواده های طبیعت دان بزرگ (یعنی هرشل معروف) بوده است مگر استعمال این علم در جنایات ـ و تفریق و انقسام آن بسیستم های مختلفه ودیگر اصلاحات بذریعهٔ فوتو گرافی ـ آلات ذره بینی و غیره علوم در زمانه هـای ما بعد از مخترع شده است .

کشف این علم در سنه ۱۸۵۸ بعمل آمد و هنوز بمراحل ابتدائی بوده وقبل ازآنکه دامنهٔ شهرت و معلومات آن اروپـا را فرا بگیرد هرشل برای چندین سال در هندوستـان تجربیاتی را پیش گرفته بود مگر تفریق و انقسام اصولات این علم ـ و ترویج و تصدیق آن در محاکمات (که نشانهای انگشت هیچگاه در طول عمر یك شخص قابل تغیر نبوده و فیصلهٔ خوبی برای شنـاخت و کشف مجرم شمرده میشود) در زمان مخترع نشده بلکه بعدها صورت گرفت .

عوائقیکه درینراه وجود داشته از آنجمله شناختن اهمیت آن نزد متخصصین کشف جنایات و دیگر اجازه و قبول آن در محاکمات برای کشف وشناخت جانی بوده است ـ تنها چیزیکه برای مدت طویلی انجام نگرفته بود یکی شناخت اهمیت این علم جدید نزد متخصصین کشف جرائم و دیگر اینکه نقوش انگشت برای کشف جرائم قسم شهودی قبول شود .

نخستین دفعهٔ سیستم هنری درجولائی ۱۹۰۱ بطور رسمی از طرف محکمهٔ سکات لیند قبول شد و نشانهای انگشت تا یك مدت طویلی مخالفین داشته، و دسته

طرفداران همیشه درصدد بودند که تشابه نقوش انگشتان دو نفر را ثبوت کنند اما گاهی باین امر موفق شده نتوانستند حتی نزد شان ثابت شد که انگشتان دوگانگیها هم باهم موافقت و تشابه داشته نمی باشند. گرچه درین موضوع هنوز هم خیالات باطل بنظر میرسد چنانچه بعضی ازمجرمین میخواهند بواسطهٔ خط کردن انگشتان خود (بذریعهٔ تیغه) متخصصین کشف جنایات را گول بدهند مگر اینچنین یك خط ، تمیزی در نشان انگشت ظاهر ساخته کشف جانی را آسان میسازد و اگر همچنین خطوط دو یا سه باشد بیشتر سهولت پیش میکند. محبوسین که در محبس برکستن Brixton قید می شوند آنها هم ازهمین قبیل چالاکی ها کرده در وقت نقش گرفتن انگشتان خودها را خراشیده بدین قسم علامات انگشتان خودها را میخواهند مخفی سازند مگر برای آن هم چارهٔ سنجیده شده و ذریعهٔ استعمال دستکشهای مخصوص که دارای مرهم مخصوصی در داخل خود می باشد و به وقت ضرورت در بند دست قفل می شوند ، ازین عمل جلوگیری می شود و بدین قسم بعد ازچند روز خراشیدگی انگشتان خوب شده علامات آن بطور سابق سالم میگردد.

قبل از گرفتن نقش ، انگشتان با پترول شسته شده صفا میگردد. نقش انگشت از دست اشخاص مرده هم گرفته می شود حتی از گلوی یك نفر شخص مرده هم گرفته شده و بدین ذریعه شخص خفه کننده ظاهر گردیده است .

از واقعات و موفقیات برجستهٔ این علم یکی همان است که در لندن دزدی از بالای دروازهٔ آهنین جهیده دربن اثنا یکی از انگشتانش در بین سیخ های درب آمده جدا گردید. بعد ازآوردن این انگشت درمحکمه و گرفتن و حفظ نقش آن در دفتر حفظیه محکمه ، خود انگشت در طرف الکهل نگاه گردید و بعداز چندین سال سارق دستیاب گردیده در محکمه حاضر کرده شد بعد از ملاحظه و تطبیق نقوش انگشت ، معلوم گردید انگشتی که در الکهل حفظ شده از همان شخص و شخص موصوف سارق اصلی بوده است

اکثر اشخاص از کیفیت نقش انگشتان پوره آگاه نبوده حیران می‌شوند که چگونه از خطوطی که بر روی انگشتان است بر روی سطوح نقش می‌ماند. حالانکه این گونه نقش بستن بباعث وجود عرق در بین مسامات انگشتان میباشد

نقش انگشت بر روی منسوجات و همچنین دیگر جاها تمیز نمی‌شود مگر این امر از نظر علم کناره ننده تخنیك عصری، صورت گرفتن و معلوم کردن نقوش را از روی منسوجات هم بطور عجیبی ممکن ساخته است چنانچه در اثر استعمال پودر مخصوص (که ترکیب آن مخفی نگاه می‌شود) کمترین آثار نقش را کشف و پیدا میماید و نقوش انگشت بیك سیستم مخصوص در دفاتر محکمه ثبت میگردد.

وقتی شخصی بکدام الزامی متهم شود نقش انگشتان او گرفته میشود و برای گرفتن نقش، رنگ (مثل رنگ طباعتی) و کاغذ مخصوص استعمال میگردد. و از اشخاص متهم در عموم ممالك نقوش انگشتان شان گرفته شده در دوائر حفظیه نگاه می‌شود.

سیستمیکه در برطانیه، اضلاع متحدهٔ امریکه، مستعمرات و بعض ممالك دیگر استعمال میشود سیستم هنری، میباشد که نامبرده مساعی زیادی در راه ترقی و پیشبرد این علم بخرج رسانده است.

قبل برین در دوائر حفظیه بملاحظه اسم شخص ملزم کیفیت او قید و حفظ میگردید مگر چون بعضی از سارقین اسامی صحیح خودها را نشان نمیدهند ازین جهة ملاحظهٔ اسم صرف نظر شده از روی تقسیمات مخصوصهٔ این علم قید میگردد.

نظر به تسهیلات، دوائر حفظیه برای بندها - حلقه ها - و غیره حصص انگشتان یك دست «حروف» و برای دست دیگر «اعداد» معین کرده بعد ها در وقت معاینه نقش مطلوب را قرار توسط آلات ذره بینی بدست می‌آرند. نقوش انگشتان یك شخص با سوانح - فوتو - قد و عملیات گذشتهٔ او تماماً یکجا قید میباشد.

درنتیجه توسعهٔ این علم انواع جرائم را هم معلوم کرده و هرچند دامنهٔ آن بزرگ میشود وظائف پولیس سهل تر می گردد. اکثر ممالك باصولات - سیستم های هنری - برتیلان - گیلتن و دوچلیس که اخیراً یکجا منتهی میگردند، نقوش انگشتان مستخدمین وغیره را قبلاً داشته میباشند.

تقریظ

سال جدید مجلات

مجلات نفیسهٔ (اقتصاد) (صحیه) که ارند وانتشار در تحت مدیریت ونگارندگی فضلای محترم محمدزمانخان تره کی، رشید خان لطیفی تاکنون مصدر افادات ذیقیمتی بوطن وجامعه شده اند، اینک مراحل سال چهارم خود را پیموده ودرین سنه قدم بمرحلهٔ سال پنجم گذاشته اند.

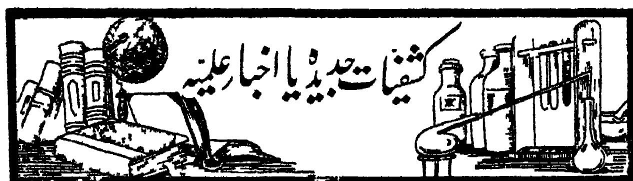
مضامین ومطالب این مجلات مثل ادوار پیشین شان مفید وقابل استفاده بوده درطباعت وتازگی وخوبی حروف نسبت بگذشته خیلی ترقی کرده اند. ما ازخدای متعال توفیقات مزیده بکارکنان محترم این دونامه گرامی خواسته تبریکات خود را عرض وضمناً ازهموطنان عزیز خواهش می نمائیم که ازقرائت این دواثر نفیس ومفید بی بهره نمانند.



مجلهٔ شریفهٔ اردوی افغان مراحل چهارده سالهٔ خود را پیموده اینک بتاریخ ۳۱ حمل سال جاری قدم بمرحلهٔ سال پانزدهم میگذارد.

این مجلهٔ نفیس اززمانیکه در تحت توجهات قائد توانا وسپه سالاردانای اردوی افغانستان والاحضرت وزیر صاحب حربیه نشر میشود حقیقةً مصدر خیلی افادات مهمه بعالم عسکری افغانستان شده است.

این مجلهٔ مفید در تحت مدیریت جناب فاضل حمیت مندسید محمدا کبر خان عندمشر مدیر شعبهٔ تعلیم وتربیهٔ وزارت حربیه درحدود حفظ پروگرام مسلك بانگارشات موزون ومفید مرتباً ماهواره شایع شده حروف وطباعت آن مخصوصاً بهاست طبع ومضامین سال جاری آن قابل تقدیراست. انجمن دورهٔ پانزدهم این مجلهٔ نفیس رانهانی و تبریك گفته بکارکنان محترم و فضل آن توفیقات مزیده را متمنی است. (انجمن)



شناوری بر روی آب

در آلمان آلهٔ جدید شناوری که مثل لباس است اختراع گردیده است. بذریعهٔ



این آله و لباس شناوری جدید بر روی آب ایستاده و حرکات متعدد میتوان اجرا نمود این لباس جدید شناوری عبارت از یك جاکت است که در آخر آن حلقهٔ نجات از غرق شدن وصل است در زمان شناوری کردن شخص شناور تا نصف جسد در آب فرو رفته حرکت میکند شناور مذکور برای سهولت به پاهای خود پرهای علیحده وصل میدارد و برای تبدیل استقامت بیلچه‌ی کوچك در دست گرفته بذریعهٔ آن بسهولت تام میتوان حرکت نمود این لباس شناوری جدید در زمان امتحان نتیجهٔ مثبت داده بذریعه کم صرف نمودن قوت بسهولت تام میتوان بر آب حرکات اجرا کرد البته واضح است لباس جدید از نقطهٔ نظر حربی خیلی ذیقیمت و با اهمیت میباشد علاوه هذا عکس

مخترع آنست که لباس جدید الاختراع خود را در بر کرده است :

نکات طبی

اشخاصیکه که ضعف دل دارند خوب است حیات خودرا تحت نظام واعتدال بیاورند یعنی درعمل وغذا وریاضت ومشاغلی که سبب اضطراب وطپش قلب میگردد از سر حد اعتدال تجاوز نمایند تا ازخطرا یمن باشند .

هرگاه حرارت اطاق ۶۸ درجهٔ فارنهیت ورطوبت آن از ۴۰ تا ۵۰ درصد باشد وحرکت هوا هم بطی بود ؛ جسم وظائف خودرا به بهترین وجهی بجامی آورد

میوه وسبزی باب را تاخوب نشویند نخورند ودر دعوت ها از خوردن سلطه ، گندنا ، ترب وامثال آن پرهیزنمایند . درراه رفتن هم میوه نخورند چه درراه میوه شسته نمیشود وخوردن میوه وسبزی باب ناشسته سبب بعضی ازامراض میگردد مانند محرقه وکرم معده وغیره .

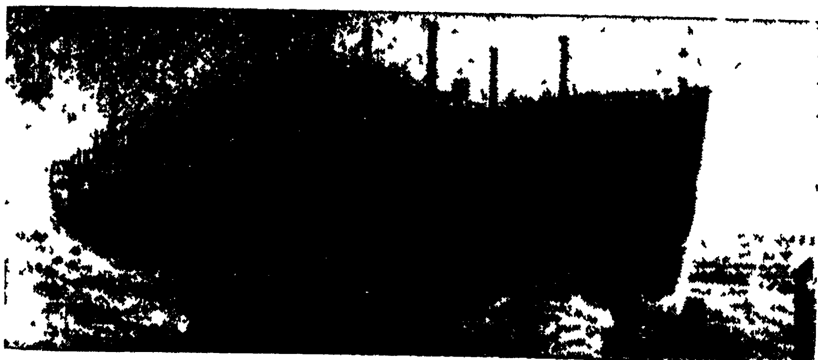
حفاظت چشم ازرمد وسائر امراض محض برعایهٔ نظافت می شود وبس ودرچشم دستمال پاك وآب وصابون وتکیهٔ نظیف وپاك وتداوی وسیلهٔ شفا میگردد.

بسیاری ازاشخاص به مرض بینی وگوش وحنجره گرفتار اندو نمیدانند.

ازوفیات اطفال درامریکا احصاء انی گرفته اند وظاهر گشته که وفیات اطفال شیرخواره بوسائل صنعی ده چندوفیات اطفالی بوده که تنها شیر مادر خودرا میخورده اند وبلکه اطفالی که هم بشیر مادر وهم بشیر صنعی پرورش می یافتند نیز عده وفیات شان نسبت باطفالی که تنها بوسائل صنعی شیر میخورند بسیارکم بوده که هیچ قیاس نمیشود

ادارهٔ کشتی ها بذریعهٔ امواج رادیو

در ماه سپتمبر ۱۹۳۴ در انگلستان تجربهٔ عجیبی اجرا شده و آن عبارت است از انداختن کشتی ثقل الوزن که جدید تعمیر گردیده بود بذریعهٔ امواج رادیو از یك



مسافهٔ خیلی طولانی درآب انداخته شده است . بقرار تذکار فوق درشهر « بارو او » انگلستان کشتی جدید که موسوم به « اوری اون » است درآب انداخته شده وزن آن ۲۴ هزار تن است . اجرای انداختن آن درآب از آوسترالیا بذریعهٔ فشار دادن یك دکمه صورت گرفته وماشین ارسال امواج درآوسترالیا وضع گردیده وامواج آن درانگلستان بر ماشین فرود آوردن کشتی تأثیر بخشیده توانست تمام عملیات فوق الذکر بیك طرز صحیح ودرست انجام یافته بود .

طیارهٔ عظیم الشان بحری امریکا

درمملکت امازونی طیارهٔ کشتی دار بزرگ که طول جسد آن ۲۷ متر طول بالهایش ۱۱۷ متر ساخته شده وتعمیر گردیده است . خود طیارهٔ مذکور یك باله بوده بیك دفعه موادسوزندهٔ که درآن پر گردد ۴۸۰۰ کیلومتر راه را پیموده میتواند . دربین این طیاره ۱۲ نفر مسافر وپنج نفر عملهٔ خود طیاره ویك تن اموال جا میگردد . سرعت طیارهٔ مذکور درساعت ۲۸۰ کیلومتر بوده به ۶۰۰۰



متر ارتفاع پرش کرده میتواند دربین این طیاره چهارعد- موتر که هر کدام آن دارای ۸۰۰ اسپ قوت است نصب میباشدواین موتر ها در حودمال آن نصب گردیده مال آن یکی است رقم دوم این نوع طیـاره در تحت تعمیر بوده عنقریب ساخته شده ازان کار خواهندگرفت درآن ۵۲ نفرجا خواهدگردید

حفظ زراعت

ترجمه جناب عبدالعزیز خان مترجم
دایرهٔ تعلیم وتربیه‌وزارت حربیه

درجریده زراعتی ایطالیا مسمی به (Domenica Popolo) ازاطـلاعیه اژانس اخبارشرقی ایطالیا خوانده شده.

راجع به ساختن انبار زراعتی ترکیبی جهة مدافعه حشرات ازمضرت رسـانی به حاصلات زمین بعنوان مدافعه میکروب می نگارد.

عموماً در اراضی زراعتی‌وغیر آن طبیعی میکروب مضرموجود است اگرازان جلوگیری بعمل نمی‌آید خسارات فوق العاده درمحصولات واقع می‌کنند، بناءً علیه اقسام ادویه جات واقعهٔ میکروب زمینی خیلی ایجاد وبه تجارب رسیده لاکن علاوه ازآن مواد دیگری که اختراع شده بعوض (پارو) بیراستفاده زیاد نشان مید هداولاً موادمذکورکشنده میکروب وفوق‌العاده موثر ومیکروب زمین مزروعی

دارهرزمینی که باشد از روی تجربه به انتها درجه مفید ثابت شده ، چه در اراضی که خواهند پاشیده شود ، ابتداء آن موضع را تاحد ممکن قلبه وشدیار کرده پس ازان از مواد مذکور انداخته شود ، گیاهای خودرو و حشرات صغیرهٔ مضره را که در اراضی توقف ویاگشت گذار می کنند قلع وقمع و نابود می سازد دوم در نشو و نماء و قوه حاصل خیزی حبوبات زرع شده تاثیر زیاد بخشیده ، صورت استعمال ادویه ، در مقدار یکصد کنتال ، مساوی ۱۰۰ کیلوگرام گل پار و تشکیل شده ، مقدار دو کنتال (قوس فوربة) مخلوط میشود تامه تحلیل برسد ، یقین است د رعملیات مقابل لك هامیکروب تاثیر دهنده است لیکن در پیمانه ومقدار که مخلوط می شود احتیاط زیاد لازم تابجای نفع درعمل نقصان بوقوع نرسد.

هکذا اژانس خبرات شرق ار ایطالیا می نویسد ، تدبیر و مقابله بدفع دشمنان نهال هاوغیره زراعت خصوص گندم یعنی مسموم ساختن ملخ هادر ایطالیا :-

بجهة جلوگری از مضرت حشرات زمینی وخصوص حدوث ملخ که برزراعت عاید می شود ادویه جات کمیاوی ترکیب شده که نفشار سامان تخنیکی استعمال می شود ، مثل ازقسم (ارسنك سودا) چنانچه در سال ۱۹۳۳ بقرار تشکیل C. N. S. A ذریعه آلات ماکینه به مختلف مواضع چراگاهای مواشی ساردین و دیگر حدود استعمال گردید امادرنتیجه به صرف نظر کردن از گیاهای هرزه و سبزه جات و ادارشان نمود ، پس چندی بعد از روی تجارب علمی که بعمل آمد برای بهبودی آن تغری که در جرومرکبات آن ادویه بعمل آمده عبارت ازمقدار یك کنتال مساوی ۱۰۰ کیلوگرام انار و کروسکه Crusca یعنی قسم جودر وگندم سیاه میباشد که بالای آن مقدار ٤ کیلوگرام از (ارسنك سودا) بداخل هشتادلیتر آب مخلوط کرده می شود ، درین صورت وقتیکه بمواضع ملخ ها استعمال

گردد درحالیکه ملخ ها (کروسکه) های زهر دار بخوردن دانه های مذکور مشغول می شوند مسموم وتلفـات زیاد میدهند، هرآئینه درچمن زارها وبقیه اراضی استفادهٔ زیاد به نسبت نابود ناشدن گیاها و معدوم ساختن ملخ هامی نماید زیرا اثر مسمویت به سبزه جات تاثیر نمی بخشد، وهم چنان برای چراء مواشی نیز نقصانی درچراه گاهی نمی آید جهت اتلاف ملخ ها علاوه ازان أز روی امتحان که گرفته شدرساندن مورچه هانیز درچمن زارها که لشکرملخ ومچك در آن جاء گرفته باشد مثبت ویقینی طاهر شده بل درقریه (کمه) که مورچه هـا رادرین معـامله عملی تجربه کرده شده بر تخم های ملخ خساره کلی رسانده وخورده اند .



ساحهٔ جدید زندگانی

— ۱۵ —

مؤلف ڤی‌او ایلی فرانسوی — ترجمه جناب محمد صدیق خان رادیو میخانیك

روزدیگر صبح بذریعهٔ طیارهٔ سفری بماموریت جدید خود «درهٔ راه بزرگ» Walley of the High Road روانه شدم (کارنو) که برای ملاحظهٔ استاسیون بزرگ الکتریك میرفت نیز بامن همراه بود، وغیر ازما درطیاره کاریگران نیز جا گرفته بودند اطاقیکه دران کاریگران نشسته بودند یك اطاق جداگانهٔ بوده وایشان چون از خدمت اولیه منفصل و بماموریت جدید موظف شده اند میروند تا ماموریت و وظیفهٔ جدید خود را اشغال نمایند.

من با کارنو داخل اطاق وسطی طیاره گردیدم وضعیت این اطاق بهتر بود، عوض چوکی های طولانی چوکی های بازودار نرم وپیش روی هر چوکی‌میزی برای کار وجود داشت دربین الماری ها آئینه ودیگر لوازم موجود بود. این اطاق چندان بزرگ نبود غیر ازما دو نفر، چهار نفر دیگر (دو نفر وطنی الاصل ودو نفر اروپائی) درین‌اطاق بودند. حین ورود با این اشخاص تعظیم نمودیم اما بمذاکره آغاز نکردیم.

طیاره بزودی پرواز نمود و پرواز آن کاملاً بدون صدا بود این سفر نمود یك پارهٔ عیش بود. طیاره از دره به ارتفاع کم عبور کرد، فابریك توب سازی بزرگ را که درمیدان وسیع سبز واقع بود دیدیم ازین‌جا طیاره قدری بطرف راست مائل شد وبواسطهٔ ارتفاع دره طیاره آهسته آهسته به صعود آغاز نهاد ما وجود آن بخوبی کانال بزرگ آب ملاحظه میرسید.

به استقامت قنال یك راه خیلی شفاف که گمان کرده میشد با چری ملمع شده باشد امتداد پیدا کرده بود از دره های بلند کوها؛ جنگل ها بطرف پائین امداد یافته وچنان مینمود که دره لباس سبز دربر کرده است.

راه عمومی در دشت دربین خرسنگ ها امتداد یافته و تونل در بین آن خرسنگ ها یك بریدگی تشکیل داده است و قنال بطرف راست تمائل پیدا نموده در بین کوه گم شده. ودر نزدیکی تونل کارخانهٔ بزرگی وبدیگر طرف آن بارك های کاریگران تعمیر گردیده است.

چیزیکه مرا متعجب ساخته بود این است که درین فابریك ها هیچ علامت دود رو وجود نداشت زیرا بذریعهٔ الکتریك درگردش هستند، وتولید الکتریك برای گردش ماشین ها نیز بذریعهٔ ذغال سنگ بوده آنهم ماشین مخصوص دارد.

طیاره نزول کرد وما بزمین رسیدیم. کارنو خداحافظی نموده ازهم جدا شدیم، من بطرف ادارهٔ عمومی ساختمان تونل روانه گردیدم تا از معاون «شیورود» هدایت حاصل کنم.

اوسرا بکارخانهٔ موریل سازی مأمور کرد ، بعد ازین تاریخ هر روز ساعت ۷ صبح آمده بساعت پنج عصر برخواهم گشت .

ساختمان تونل برمن تأثیر مدهش بخشید ، این تونل بنام تونل گفته میشود چیزی که من دراینجا دیدم در دیگر تونل ها نظیر آنرا نمیتوانم نشان دهم عرض تونل باندازه ایست که بیست عدد اتوموبیل بار برداری بزرگ پهلو به پهلو دریکوقت دران حرکت میتوانند ، ارتفاع آن نیز متناسب باعرض آن است . من تمام شاه کاری هائیرا که در ساختمان تونل بکار برده شده درینجا ذکر نمیکنم زیرا آلات وادوات وترتیبات کار وکاریگران نسبت ساختمان سی حیرت آورتر است . چیزیکه من میخواهم کشف نمایم اینست قوهٔ که تمام ماشین ها را در فعالیت آورده است ازکجا اخذ میگردد ؟

ساعت ٤ وارد استانسه شدم کارنو در آنجا منتظر من بود استانسه در یك قصبهٔ کوچك تأسیس شده راه عبور من از میان پارکهای کاریگران است ساختمان این پارکها با عمارات کوچه های عمومی شهر چیزی تفاوت ندارد اما کوچه ها کاملاً خالی بود زیرا اهالی آن مشغول کار ووظایف خود بودند .

بدون اینکه راه را غلط کنم به استانسه رسیدم . استانسهٔ الکتریك عبارت از یك عمارت سه منزله و برکنار قنال واقع بود . ماشین های داینموی بزرگ بذریعهٔ آبشار های قنال حرکت میکرد ، کارنو بمن وعده داد که آلهٔ لازمهٔ تولید این قوهٔ بزرگ را نشان خواهد داد .

درطبقهٔ اولین این عمارت کارنو را درحالیکه پارچه های ماشینی راکه بنظر من نا آشنا بود پار میکرد ملاقات کردم ، درینکار اورا دوسه نفر از کاریگران نیز معاونت میکرد کارنو باندازهٔ مشغول کار بود که تا چند دقیقه ملتفت آمدن من نشد ، و من نیز نمیخواستم درین حال اورا از کارباز دارم لهذا انتظار میکشیدم .

آخراً کارنو مرا دیده با یك تبسم شیرینی گفت :

دوست عزیزم آیا چقدر درین جا نشسته شد ؟ چه طور از آمدن شما واقف نگردیده ؟ مهربانی نمائید میخواهم تا بشما اساس همان پارچهٔ را که قوت میدهد نشان دهم ، البته شما دریاد خواهید داشت که دراواخر قرن گذشته متخصصین مشهور را ازقبیل «بیکرلد» و «کیوری» چندین ماده های رادیوم را کشف کرده بودند ، البته شما با اوران ، رادی ، توری ، وآکتین آشنا خواهند بود که آتم های این مواد درهر آن پاشان شده وبذریعهٔ این پاشانی یك قوهٔ فوق العاده ایجاد میکنند مثلاً هرگاه رادیوم به اندازه ووزن یك گرام به یکی آن پاشیده شود قوهٔ انحصار آن بدرجهٔ قوهٔ انفجار یکهزار و هشتصد تن دینامیت خواهد شد . علما اصول پاشیدن این ماده ها را نمیدانستند .

راجع به این مسئله مرهون حسان مستر « گارو » میباشیم که مارا ازذغال سفید نجات داده وامروز ازین قوت جدیده کارمیگیریم ودرپی معادن « ساحه جدید زندگانی » مایك

مقدار وافر این ماده ها را در دست داریم . غیر ازین ماده های رادیوم دیگر ماده های خوب هم کشف شده است که سرعت پاشیدن آن قوی بوده و میتوان عمل آنرا بخوبی در تحت تنظیم آورد، شما از من جویا خواهید شد که این عمل چه طور عملی میگردد؟ معافی خواسته مجبورم که چیزی عرض کنم.
ممکن است شما کاملاً بفهمید علوم لازمهٔ آتم ها را پارهٔ وسطی که دارای الکتریک مثبت میباشد دانسته و براطراف آن الکتریک منفی در گردش میباشد و دنیا عبارت از آتم بوده آفتاب ودیگر سیاره گان بر اطراف آن دور میخورد . مسترگارو ازقوهٔ اشیائیکه دراطراف پاشان میگردد کار گرفته است واوازتصادم دوجنس که یکی آن پاشان میگردید ودوم آن مواز ه را قائم نگاه میداشت مقصد خود را بدست آورده توانسته است از یک طرف یک قوهٔ ازدنیا کم شده واز دیگر طرف یک قوه در تزاید است و برای شما معلوم خواهد بود که برای بدست آوردن این عمل بسی سامانهای لازمه بکار بوده و تمام آلات وماشین ها را مسترگارو اختراع وازآنها کار گرفته است .
من با تعجب زیاد گفتم؛
ای خدای مهربان ! این شخص چقدر خوشبخت است ، که همه بنظر تحسین باو دیده وکار اورا تقدیر می نمایند ، این شخص نه تنها درینجا بلکه در تمام دنیا محترم است .
کارنو سخن مرا تصدیق کرده گفت ؛
مسترگارو یک فرد عالی مقام ما بوده و برای خود نام نیک تا ابد کمائی کرده است ، خدمات او بدرجهٔ گرابهاست که هرگز برای آن نمیتوان قیمتی تعین نمود وقتیکه تمام استانسه ها تبدیل وبقوهٔ جدید بکار آغاز نمود ، یقین کامل است هرچه درنظر است اجرا خواهد شد درحال حاضر نیز به اندازهٔ مکفی قوه بدست داریم .
من بحیرت فرو رفته وبا خود مشغول این فکر بودم که به کارشراکت میکنم این نابغهٔ عصر با داشتن کمالات باز هم به سیار عداها مبتلا وحیات آیندهٔ او نا معلوم وتاریک است .
گمان میکنم کارنو خیال وما فی الضمیر مرا درک وسبب کوتاهی آن خیالات گشته برای دیدن ماشین های طبقات علیا دعوت کرد من نیز پذیرفته وآنرا دیدم .
بساعت ۷ ذریعهٔ طیاره عودت نمودیم ازتونل نغیر برمه های کوه شگاف بگوش میرسید و درهر طرف ریل های پر ازسنگ وخاک دررفت وآمد بود .



خدمات من در ساختمان راه بزرگ دچار وقفه نشده اما هرقدر که بحالات آشنائی پیدا می نمودم بهمان اندازه برتعجب من میافزود کار من بواسطهٔ آلات مکمل تخنیکی پیشرفت داشت . هرروز بالای خدمت خود حاضر گردیده مدت ۸ ساعت در موضع کار خود بسر می بردم درحین این ایام سعی داشتم که خیالات تخنیکی خود را تکمیل نمایم وسعی بلیغی می نمودم تا کشفیات جدیده ام وسعت پیدا نماید ، جد وجهد می نمودم که ماشین حفریات زمین بیشتر در عملیات حفر مضبوط گردد .

در عصرها و روز های رخصتی مشغول آموختن پروازمیشدم وقرار درخواست کتبی لباس مکمل از قبیل بال وعبای پرش گرفتم ، پرش کردن بذریعهٔ بالهای عادی چندان سهل نبود اگر این لباس آماسیده نمی بود یقیناً سرخود را فدای پرواز مینمودم . در وقت فرود آمدن انسان مثل توپ بازی چندین ملاق میخورد باوجود این ملاق زدن صدمهٔ نمی بیند ، اولین آموختن پرواز من درتحت نگرانی « فیشر » اجرا شده پرواز اولین خالی از شباهت باپروارچوچه کنجشك نبود .

در یك روزی که من میتوانم بخاطر بیاورم که کدام روز بود از کار فارغ گردیده درطیارهٔ مقرره ساعت چهاربجای خود می آمدم و برای تفریح بکوچه برامده دیدم که یك عدهٔ کاریگران که دیگر کاریگران را تبدیل می نمود در حرکت اندو این کاریگرات که یك دیگر خودها را عوض میکردند بوضعیت معمولی بطور عسکر راه میرفتند . درین وقت یك دختر مقبول سرخ پوست درپیش من نزدیك شده آهسته چیزی گفت بسبب صدای پاواتوموبیلها وواگونها من اول مرتبه کلمات اورا نفهمیدم مرتبهٔ دوم این کلمات را ازو بطورکنده کنده شنیدم : « تعقیب نمائید ... معلومات .... مادام گارو » بعد از ادای این جمله ها بچالاکی روان شد وبشدت تام خود را از من دورساخت من اورا ازنظر خوددورنه نموده تعقیب می نمود . تاوارد چمن زاریکه از قصبه دور بود شدیم ، درمیان درختان خیلی باعجله مکتوبی را که درچیزی پیچانیده بود در دست من نهاده واین کلمات را علاوه کرد :

میخواستم معلومات زیاد نشما بدهم متاسفم به ممکن نیست بعد از یك ساعت تاریکی اطراف را فرا خواهد گرفت شما برای حرف زدن رم ساعت وقت دردست دارید .

بعد ازادای این کلمات دربین درختان رفته و از نظر پنهان شد مکتوب را باز نمودم مضمون آن این بود : « مستر گاری ، نسبت به مهربانی که درحق من دارید از حد زیاد مرهون احسان تان هستم ، زیرا بواسطهٔ معاونت شما از وضعیت سنگین خلاص شده و از عقب دیوارهای سیاه و تاریك نجات یافتم از وضعیت حاضره ام اگرچه خود را اسیر فرض میکنم راضیم ، اشخاص رحم دل مرا احاطه نموده اند ، من گفتنی های زیاد دارم خیلی خواهشمندم که شما را به بینم زیرا شما یگانه شخصی هستید که من نشما اعتماد کامل دارم بواسطهٔ احتیاط زیادزیاده تر تحریر نمیکنم زیرا حس میکنم مرا تعقیب میکنند ، شما از آرندهٔ مکتوب میس « سمیت » رحم دل هرچه معلومات دربارهٔ من بخواهید میگوید تعظیمات قلبی مرا بپذیرید . « آنجلا گارو » .

از مضمون فوق برحالات مادام گارو اطلاع یافته وبسی خورسند شدم ، میل من برای حصول معلومات بیشتر باندازهٔ زیاد بود که یکساعت حکم یکقرن را گرفته بود ، تا رسیدن وقت از گردش جاده صرف نظر کرده و در اطراف قنال بقدم زدن آغاز نهادم بمیعاد موعود میس سمیت با تاریکی شب یك جا وارد شد .

من دست خود را بطرف او دراز نموده گفتم :

معافی میخواهم ازینکه شمارا نشناختم که باکدام شخص سروکار دارم وقت را ضائع نکنیم هرچه راجع به مادام گارو معلومات دارید برای من بگوئید . (ناتمام)

فهرست مندرجات

دورهٔ چهارم مجلهٔ کابل

بترتیب حروف تهجی

ـ الف ـ

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
ادبیات پشتو	زمرلای	۲۰ـ۸٦۸ـ۹۰۹ـ ۱۰٤۹ـ۱۱٦٥
ازشعرای معروف هرات در قرن ۱۲	عالمشاهی غزنوی	۳٥
آثار عتیقه بودائی بامیان	احمد علیخان	۷۷ـ۱۹۰ـ۲٦۸ـ ۳٥۷ـ٤٦۳ـ٥٦۳ـ ٦۸٤ـ۸۷۲ـ۹٦۸ـ ۱۰۷۹
ازکابل تاقندهار	سید قاسم خان رشتیا	۸۳ـ۱۹۷ـ۲۷۹ـ ۳۷۸ـ٤۸۰ـ٥۹٤
ادب چگونه کسب می‌شود	زیدان بدران خان	۱۳٦
انجمن ادبی ایران		۱۰۳
استقلال	بیتاب	۲۱۱
«	صبا	۲۱۲

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
انسایکلوپیدیای یهود	رشتیا	۲۲۳
آیا جاپان باسلام مشرف خواهد شد	«	۲۸۳
الکترو درم		۲۹۰
استقلال وطن	خلیلی افغان	۳۲٦
اعطای جوائز	انجمن	۳۸۳
آیا انسانها زیاد غذا میخورند		۳۹۷
الماس	رشتیا	٤۰۷ـ٦۲۳
اصول فلسفهٔ لغات	قاری	٤۱٦ـ٥۱۸ـ٦٤۲ـ۷۲۲ـ۸۲۹ـ۹۳٥ـ۱۰٥۷ـ۱۱٤۱
آیندهٔ زبان	جلالی	٤۲۹
افغانستان درجامع ملل	رشتیا	٤۹۰
ازدواج درکدام سن	جلالی	٥۲۸
اسرار خلقت	حبیب الله خان طرزی	٥۳٥
ادبستان قندهار	حبیبی	٥٤۰ـ۷٥٦
آبدات تاریخی	دکتر هنری هراس	٥۷۰
آمال و آرزوی مادر	شائق	٦٥۷
آبحیات	قیام الدینخان	٦۰٦
اتموسفیر یا کره جوی	عبدالغفور خان	۷٤٥
آرامگاه سوریها	دکتر هنری هراس	۸۰۷
اختراع ساعت	رشتیا	۹۰۳

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
اشقری ، اقتراح ادبی	انجمن	۹۵۶
اسلام درجاپان	طرازی	۹۷۷
افغانستان بیك نظر اجمالی	سرمحمد اقبال	۹۹۲
القرأة العصریه	انجمن	۱۰۹۸
احترام حیوانات	»	۱۱۸۷
اداره کشتی‌ها بذریعه امواج رادیو	ترجمه	۱۲۰۳

— ب —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
بهاریه ها	عبدالواسع جبلی	۱۰۲۷
»	سید حسن غزنوی	۱۰۲۸
»	عبدالرافع هروی	» »
»	رشید وطواط بلخی	» »
»	انوری	۱۰۲۹
»	امیر معزی	» »
»	ازرقی هروی	۱۰۳۰
»	ظهیر فاریابی	» »
»	ابوالمفاتح هروی	۱۰۳۱
»	سعدی	» »
»	امامی هروی	۱۰۳۲
»	سلمان	۱۰۳۳
»	سلیم	۱۰۳۴

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
بهاریه‌ها	کلیم	١٠٣٤
»	بیدل	١٠٣٦
»	شوکت	١٠٣٩
»	عاجز	١٠٤٠
»	وصفی	١٠٤١
»	الفت	» »
»	میرهتك خان	١٠٤٢
»	طرزی	» »
»	ندیم مرحوم	١٠٤٣
»	مستغنی مرحوم	١٠٤٤
»	دکتر اقبال	١٠٤٥
»	بیتاب	١٠٤٦
بدیع	طرازی	٩ـ١٢٨ـ
باستقبال ١٦ سال استقلال	انجمن	الف
» » »	جلالی	٢٠٥
برنج ومرض فالج		٢٩١
بهترین وقت نما		٢٩٢
بلوچستان	لطیفی	٣٦٢ـ٤٦٩
پهلوان شطرنج		٣٨٧
بند مادر	عبدالرسولخان مرحوم	٤٤٣
بلخ	ز.بهی	٤٧٤ـ٥٥٦ـ٦٦٣ـ ١٠٨٨ـ١١٨٠

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
پذیرفته شدن افغانستان درجامع ملل		٥٧٩
برف	کمال اسماعیل	٨٤٢
»	سلمان ساوجی	٨٤٣
»	غنی کشمیری	»
»	سردار محمد حسن خان	٨٤٤
»	قاری	٨٤٥
»	محمد حکیم خان	٨٤٨
پرتوجدیدی برمهد تمدن	عبدالغفور خان	٩٠٧
بهار وطن	انجمن	١٠٠٧
بهاریه ها (قصائد)	قاری	١٠٠٩
»	صبا	١٠١٣
»	شائق	١٠١٧
»	حکیم	١٠١٨
»	مجددی	١٠٢١
»	رابعهٔ بلخی	١٠٢٤
»	دقیقی	» »
»	عنصری	١٠٢٥
»	فرخی	» »
»	منوچهری	» »
»	مسعود سعد سلمان	١٠٢٦

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسلی
«	ادیب صابر	۱۰۲۷
«	صائب اصفهانی، قاری	۱۱۵۷
پند به فرزند	نظامی	۱۱۷۰
بزرگترین مجسمه های جهان	رشتیا	۱۱۹۵

— ت —

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسلی
تاریخچه ادبیات فرانسه	جلال الدینخان طرزی	۴۱ـ۱۴۰ـ۲۳۵
تشکر و امتنان	انجمن ادبی	۱۰۳
تبریك جشن استقلال	شائق	ه
تموز	اورقی ـ ناصرعلی	۲۳۴
تحفهٔ سامی	گویا	۲۷۶
تبریك هیئت سیاسی بحضور همایونی		۳۰۱
تقریظ بر مسافر	انجمن	٦۹۰
تقدیر خدمت	«	۱۰۵۵
تاثیر موسم بر نشو و نما		۱۱۰۲
تذکر شعرای بوارد	اعظمی	۱۱۰۷
تاریخ چگونه نگارش یابد	ترجمه قاری	۱۱۱۲

— ج —

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسلی
جشن	قاری	۲۰۹
جوابیهٔ اعلیحضرت همایونی		۳۰۱
جریانات جشن	انجمن	ج

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
جشن نجات	قاری	ح
«	صبا	ی
جریدهٔ یگانه تبت		۱۸۸

— ح —

حل معما	سید امیر خان	۳۸٤
حفظ زراعت	ترجمه عبدالعزیز خان	۱۲۰٤

— خ —

خلص فرمائشات والاحضرت صدر اعظم صاحب		ز
خود آموز پشتو	انجمن	٦۰۰
خسوف	حبیب الله خان منجم	۷۰٦

— د —

دومین دورهٔ شورای ملی	اعظمی	۱۰۳
دورهٔ دوم شورای ملی	صبا	۱۱٤
دو شاعر فراموش شده	گویا	۸٦۵
دیوان بوسعید	انجمن	۹۹۷
دریای نور	سفارت کبرای ایران	۱۱۰۳
دانش	صبا	۱۱٦۹
دیوان جامی در امریکا	ترجمه گویا	۱۱۹۰

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
	— ر —	
رفع یك غلطی تاریخی	گویا	۱۸۱–۲٦۱
روزنامه نگاری	سیدقاسم خان رشتیا	٦۰۷ – ۹۲۷ – ۱۰۷۲–۱۱۳۲
رادیوم	عبدالغفور خان	٦۱٦
	— ز —	
زبان مرغان		۲۸۹
	— س —	
سبك هند و مکتب بیدل	حبیبی	۸۹
ساحهٔ جدید زندگانی	محمدصدیق خان طرزی	۹۹–۲۰۲–۲۹۳ – ۳۹۹–٦۹۸–۹۰٤– ۱۰۰٤ – ۱۱۰۵ – ۱۲۰۷
سال ٦ جریدهٔ شریفه اصلاح	انجمن	۲۷۲
سخن و سخنوران	«	۲۷٤
سعادت امروز	عالم شاهی غزنوی	۳۲۸
سواد نطق شاهانه		«
سواد نطق جوابیه	مدیر انجمن	۵۷۷
سرباری	صبا	۷٦۸
ساعدت کشور	«	۹٦۳

ح

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
سال نهم ائیس	انجمن	۱۰۹۸
سال جدید مجلات	»	۱۲۰۰

— ش —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
ششمین سال جشن نجات	انجمن	الف
شعر العجم	سرور خان گویا	۷۸۱-۸۴۹-۹۶۵-۱۱۵۸
شاعر نو	محمود خان	۷۷۸
شاعر	خادم	۷۸۰
شاهکارهای قدرت	سیدقاسم خان رشتیا	۹۴۵
شناوری برروی آب	ترجمه	۱۲۰۱

— ط —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
طریق معلوم کردن سن		۱۱۰۴
طیارهٔ عظیم الشان بحری امریکا		۱۲۰۳

— ع —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
عائدات سلاطین افغان در هند	سرور خان گویا	۶۸-۱۹۵-۳۴۵
علوم طبیعیه	حبیبی	۱۱۶
عاجز افغان و افغان عاجز	حافظ نور محمد خان	۱۵۱-۲۴۲-۳۳۰-۴۵۳-۵۵۰
علاقه مندان بازی شطرنج		۳۸۷
علم النفس	عالم شاهی	۸۱۷

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
عبقریت	جلالی	۸۲۴ـ۹۲۰

— غ —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
غزل	قاری	۱۳۹
غزلیات	عباس خان فرات	۲۴۰
غزل	آزاد	٦٦٠

— ف —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
فقهای افغانستان	قاری	۱۴۵ـ٥٦
فاضل معاصر	جلالی	٦۱
فن تاریخ نویسی	میر محمد صدیق خان	۳۱۱
فروتنی	مرزا عباس خان فرات	۳۲۸
فن تاریخ	محمدقدیر خان تره‌کی	۵۵۷ـ٦۳٦ـ۷۰۷
فقدان مهم	انجمن	۷۸۹

— ق —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
قصیده	صبا	۳۲
قطار آهن	محمد صدیق خان طرزی	۲۰۰
قدیمترین پوستهٔ هوائی	رشتیا	۳۸۹
قصیدهٔ افغانی	مخلص افغان	ع
قطرات سرشك در بارگاه محمود وسنائی	حبیبی	۷۷۱
قصیده	سرور خان صبا	۸٦٦

ک

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
قائمقام دست السان	رشتیا	۹۹ و ۱۴۳
قصیده	عبد الغنی خان	

— ک —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
کلکسیون یا پوشها		۳۷۶
کشف دوقطعه پاپیروس		۳۸۶
گوشت مصنوعی		۳۹۶
کشور پروری	صبا	۵٤۸
گل بیخار		٦۰۳
گلاب سیاه		»
کشف معروفترین بلاد تاریخی چین		٦۰۵
کیفر کردار	انجمن	۷۹٤
کشتی سر ینیکین	محمد صدیق خان طرزی	۱۰۰۱

— ل —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
لباس از شیشه		۲۸۹
لغات وزبانهای عالم	جلالی	۳۲۱
لباس خواب آور		۳۹٦

— م —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
مدنیت	رابنسن امریکائی	٤ ـ ۱۲٤ ـ ۲۱۷
مقام ادب وادبا	جلالی	۵۱

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
مخمس	اعظمی	۱۳۹
مشاهیر افغانستان	زبهی	۱۷۳ ـ ۳۳۸
معما		۲۰٤
مجلهٔ تعلیم وتربیت		۲۷٤
مطالعه	اعظمی	۳۰۵
مجلس کنکها		۳۸٦
معروضهٔ رئیس شورای ملی		ه
ملت افغان زتو آزاد شد	عالمشاهی	ن
موزیمها	محمد قدیر خان تره‌کی	٤۳۷ ـ ۵۳۲
مرآة المثنوی		٦۰۱
مخمس	قاصد سنائی	٦٦۱
منشأ ومبدأ تمدن هند	لطیفی	۷۳۷
مرثیه	حکیم	۷۹۱
مقبرهٔ سلطان غوری	یار محمد خان تره‌کی	۷۹۲
مشهد وآرامگاه سلطان غوری	سرورخان گویا	۸۸۷
مکتوب	دکتر هنری هراس	۸۹۵
موفقیت تازه	رشتیا	۹۰۰
مجذوب کابلی .	انجمن	۹۵۵
مکتوب ازغزنی	علی احمد خان شالیزی	۹۹۰
مختصرین تاریخ علوم		۱۱۰۱

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
مختصر تاریخچهٔ موسیقی غرب	ترجمه محمد قدیر خان	۱۱۲۹
مجاهد افغان	عبداللطیف خان	۱۱۹۱
مسابقهٔ بین المللی شطرنج	رشتیا	۱۱۹۲۰

— ن —

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
نعت	سردار عبدالرسول خان مرحوم	۲۱
نگاهی بادبیات عربی	رشتیا	۲۲٤
نطق افتتاحیهٔ همایونی		۲۹۸
نطق وزیر مختار اعلیحضرت درمجمع ملل		۵۹۱
نشانهای انگشت	ترجمه فقیر محمد خان	۱۱۹۷
نکات طبی	ترجمه	۱۲۰۲

— و —

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
وظیفه شناسی	سرور خان صبا	۳۷٦
ورود		۵۹۸
وقت	صبا	٦۰۹
واصل	محمد حسن خان	۹۵۷

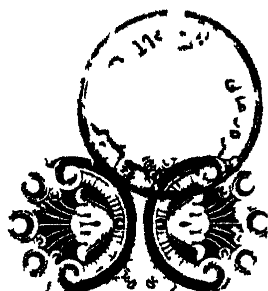
— هـ —

موضوع	نگارنده	صفحه مسلسل
هرات	جلالی	٦۷۲ — ۷۹٦ — ۸۸۱

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
همالیه	رشتیا	۶۹۶
هپنوتزم	عبدالغفورخان	۱۰۶۵ ـ ۱۱۲۸

— ی —

موضوع	نگارنده	صفحهٔ مسلسل
یك موعظه	جریدهٔ شمس النهار	۲۵
یك شاعرهٔ معاصر	محمد ابراهیم خان	۴۴۵
یاد گرفتن طیاره رانی		۶۰۴
یاد آوری	گویا	۱۰۰۷
یادی ازشوکت عزتی	جلالی	۱۱۷۱



فهرست تصاویر :

	صفحه
تصویر سلطان شمس الدین التمش	۱
« عمارت سفارت افغانستان درلندن	۲۱
« « « درپاریس	٤۱
« « « دربرلین	۵۱
آله قطرنما ـ ماشین واترمارك ـ آلهٔ ملوم کردن بعدمسافه توپ نصف النهار ـ تفنگ اتوماتیك ـ آله تعین نصف النهار	٦٦
رخهٔ پنجشیر ـ درهٔ آمرز پنجشیر	۸۸
وکلای دورهٔ دوم شورای ملی	۱۱۲
عمارت سفارت کبرای افغانستان درانقره وحصهٔ ازعمارت جنرال قونسلگری افغانستان در تاشکند	۱۲٦
سمت شرقی عمارت سفارت افغانستان در روما وعمارت جنرال قونسلگری افغانستان در مشهد	۱٤٤
عمارت سفارت افغانستان در مصر وهیئت قونسلگری افغانستان درسیستان	۱۷۲
هیئت قونسلگری افغانستان در بمبئی ودر مشهد	۱۹٤
قطار آهن سریع السیر	۲۰۱
اعلیحضرت همایونی روز افتتاح جشن شانزدهمین سال استقلال	الف
تجمع رورافتتاح تعمیر (بلخ) ونطق جناب رئیس تنظیمه وعملیات تسطیح بلخ	۲۱٦
درهٔ بوته نجراب	۲۷۸
درهٔ کلان نجراب	۲۹٦

تصاویر :	صفحه
شیخ السفرا درموقع عرض تبریکیهٔ جشن استقلال بحضور اعلیحضرت همایونی	۳۰۱
رئیس شورا درموقع عرض تبریکیهٔ جشن استقلال ، بحضور همایونی	۳۰۲
ازمناظر جشن شانزدهمین سال استقلال وطن رسم گذشت عسکری بحضور ملوکانه	۳۲۱ـ۳۲۰
» » » » » » » » »	۳۴۵ـ۳۴۴
مسجد حضرت خضر در سمرقند ـ مدرسهٔ شیر دار در سمرقند	۳۵۷ـ۳۵۶
قسمت داخلی قصر امیر بخارا ـ ایوان قصر امیر بخارا (درستاره ماه خاصه)	۳۸۳ـ۳۸۲
دورنمای دره های نجراب ـ دره شصت پنجشیر	۳۹۹ـ۳۹۸
نقشهٔ معادن معروف الماس	۴۰۷
الماس جان خیر وکولینان	۴۱۵ـ۴۱۴
مدرسهٔ شیر دار سمرقند و منظرهٔ اطراف مقبرهٔ شاه زندهٔ سمرقند	۴۴۳ـ۴۴۲
میلهٔ بزغاله کشی درافتتاح بلخ وقت شروع بتعمیر	۴۷۵ـ۴۷۴
مدرسهٔ بی بی خانم درسمرقندو قسمتی ازشهرقدیم آن	۴۸۹ـ۴۸۸

تصاویر :	صفحه
روضهٔ شاه ولایت مآب رض	۵۱۶
منار کلان بخارا	۵۳۵
آغاز تعمیر شهر جدید ایبك	۵۴۷
عکس خرابه های بلخ ـ بالاحصار ایبك	۵۵۶ـ۵۵۷
سر هنری هراس پروفیسر تاریخ وعتیقه شناسی	۵۷۰
مدرسهٔ بی بی خانم سمرقند ـ مقبره شاه زنده در سمرقند	۶۰۲ـ۶۰۳
و ـ ج ـ رئیس بلدیه باوکلای کابل	۶۱۵
الماسها	۶۳۵
دره شصت پنجشیر ـ درهٔ بچغان نجراب	۶۵۶ـ۶۵۷
درهٔ بوته نجراب ـ مدرسهٔ خواجه محمد پارسا	۶۶۲ـ۶۶۳
هیئت تنکابربت	۶۹۷
ذات اعلیحضرت همایونی روزعید فطر	۷۰۷
یك عده ازقشون شاهی	۷۴۴ـ۷۴۵
ازمناظر دلکشاومناظر داخلی ارك موسم برف	۷۷۰ـ۷۷۱
شاعر شهیر سرادر عبدالرسول خان مرحوم	۷۸۹
قبر شیر شاه سوری	۸۱۶
منظرهٔ مقبرهٔ شیر شاه سوری	۸۲۸
سفیر کبیر واعضای رسمی سفارت کبرای افغانستان در مسکو	۷۰۹
منظرهٔ عمومی بقعهٔ شیر شاه	۸۴۸

تصاویر : صفحه

مقبرهٔ میان حسن سوری پدر شیرشاه ۸۶۶
یك حصه از مقبرهٔ میان حسن ۸۸۰
بقعهٔ ناتمام اسلام شاه پسر شیرشاه ۸۸۶
عمارت سفارت کبرای افغانستان در مسکو ۸۹۴
حلقهٔ منشور آنی ۹۰۲
اعلیحضرت تاجدار افغانستان روز عیداضحی ۹۰۷
شهنشاه افغان در هند اعلیحضرت شیر شاه سوری ۹۲۰
ذات همایونی موقع عودت از سلام خانه روز اول عیداضحی ۹۲۶
یك قطعه از قشون بیادهٔ فرقهٔ شاهی ۹۳٤
یکی ازمعاونین وزیر معارف جاپان (لیمامورا) ۹٤٤
ملکهٔ مسلمان درمنچوکو (عائشه خانم) ۹٥٤
هیئت تبلیغیهٔ اسلام بااشتراك اکار جدین ۹٥۸
فرستادن قرآن کریم بممالك مختلفهٔ شرق اقصی ۹٦۲
استاد عبدالرشید ابراهیم به تقریب نشر قرآن ۹۷٦
رئیس جمعیت اسلامیه در حضور امرای بزرگ جاپان ۹۸۲
استاد عبدالرشید ابراهیم و رئیس جمعیت اسلامیه ۹۸۸
رئیس جمعیت اسلامیه و آخند ابوبکر افندی موکدنی ۹۹۲
طلبهٔ مکتب اسلامی در توکیو ۹۹٦
مقبرهٔ مسلمانان درتوکیو ۱۰۰۰
مسابقهٔ بین المللی بازی هاکی روی یخ ۱۰۰٦
مقبرهٔ سلطان محمود غزنوی ۱۰۰۹

تصاویر :

	صفحه
نخلستان پنج وائی	۱۰۲۱
پنج وائی قندهار	۱۰۳۳
از مناظر سمت مشرقی	۱۰٤۱
قاری	۱۰۵۷
یك حصه از باغ شاهی	۱۰٦۵
ریزه کوهستان	۱۰۷۹
رخهٔ پنجشیر	۱۰۸۹
درهٔ آمرز پنجشیر	۱۰۹۹
ماشین خورد کنندهٔ پول	۱۱۰۱
تاجدار افغانستان اعلیحضرت المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه خلدالله ملکه	۱۱۰۷
معمر ترین پاد شاهان دنیا	۱۱۱۹
ازمناظر کابل : یکقسمت جادهٔ اندرابی وجادهٔ شاهی	۱۱۲۷
یکقسمت از مناظر غربی کابل	۱۱٤۱
ازمناظر قندهار : باغ فرقه عسکری	۱۱۵۷
از مناظر قندهار : طرز عمارت قدیمهٔ شهر	۱۱٦۵
ازمناظر سمت مشرقی : باغ نمله	۱۱۸۷
لوحهٔ مقبرهٔ مجاهد افغان عبدالرحمن خان دراستانبول	۱۱۹۲
مجسمهٔ واشنگتن	۱۱۹٦
شناوری روی آب	۱۲۰۱
کشتی که بذریعهٔ امواج رادیواداره میشود	۱۲۰۳
طیارهٔ عظیم الشان بحری امریکا	۱۲۰٤

قیمت اعلانات در مجلۀ کابل

Foreign	12 Months £	s	d	6 Months £	s	d	Once £	s	d
Inch		17	2		6	10		2	6
¼ Page	1	10			17	6		4	
½ «	2	15		1	10			6	
full «	5			2	15			10	

داخله	یک سال (پول افغانی)	شش ماه (پول افغانی)	یکمرتبه (پول افغانی)
یک سطر	۱۵	۸	۲
¼ صفحه	۶۰	۳۲	۸
½ »	۱۱۰	۶۰	۱۲
تمام »	۲۰۰	۱۱۰	۲۰

قابل توجه

حضراتیکه بمجله کابل سابقا اشتراك داشته ومحض یك فرمایش کتبی قبل از وصول وجه، مجله برای شان فرستاده میشد.

چون در نتیجه اینگونه معامله ادارۀ محاسبه دوچار مشکلات گردیده لذا از مشترکین عظام محترمانه خواهش میشود که هرگاه آرزوی اشتراك سال پنجم مجله را (که در اول سرطان جاری میشود) داشته باشند باید قبلاً وجه اشتراك نقد یا رسید خزانه بدفتر مجله بفرستند والا بصورت نسیه قبول اشتراك نخواهد شد.

(ادارۀ مجلۀ کابل)

